

# سیاستگران دوره قاجار

تألیف: خان ملک ساسانی





# پیشگوران دورہ قاجار

گانشہ

خان ملک ساسانی



با همکاری انتشارات هدایت



انتشارات پایک

---

میدان ۲۴ اسفند - بازار ایران. طبقه سوم. شماره ۹۳ - تلفن ۹۲۷۶۱۷

---



## ترجمہ احوال

- ۱- میرزا آقاخان صدراعظم نوری
- ۲- حاجی میرزا حسینخان سپہسالار
- ۳- میرزا ملکم خان ناظم الدولہ
- ۴- میرزا یوسف مستوفی الممالک
- ۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنہ
- ۶- سید جمال الدین اسدآبادی



## فهرست گراورهای کتاب

صفحه	
۶	یادداشت سفارت انگلیس مربوط بقتل میرزا تقی خان امیر کبیر
۹-۸	دستخط ناصرالدین شاه « « « « «
۱۴	میرزا آقاخان اعتمادالدوله صدراعظم نوری
۱۹	عریضه میرزا تقی خان امیر کبیر بناصرالدین شاه
۲۲	مهرهای اسم میرزا آقاخان صدراعظم
۳۰	سفارت فرخ خان امین‌الملک پیاریس
۳۷	ناصرالدین شاه
۴۰	نامه صادق صادق مستشارالدوله راجع به ملکم خان
۴۴	ملک زاده خانم عزت الدوله
۵۷-۵۶-۵۴	مراسلات میرزا آقاخان نوری ازیزد به طهران
۶۱	سفارت میرزا حسین خان قزوینی مشیرالدوله باسلامبول
۶۵	مرحوم حاج میرزا صفا
۷۱	حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله
۷۴	سفر اول ناصرالدین شاه بفرنک
۸۳-۷۲	نامه میرزا حسیخان به ملکم خان وزیرمختار لندن
۹۳	سفارت میرزا حسیخان مشیرالدوله بروسیه

## صفحه

۱۳۳	پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله
۱۳۵	دستخط ناصرالدین شاه راجع بعزل ملکم خان
۱۳۸	ملکم خان در دوران پیری
۱۵۲	میرزا یوسف مستوفی الممالک
۱۵۶	ناصرالدین شاه در شهرستانک
۱۷۳-۱۷۲	روزنامه خوانی در حضور شاه
۱۷۵	محمد حسن خان اعتماد السلطنه
۱۸۲	اعتماد السلطنه و ملیجک
۱۸۹-۱۹۷	سید جمال‌الدین اسدآبادی
۲۰۶	دستخط ناصرالدین شاه راجع بسید جمال‌الدین
۲۱۱	آخرین عکس ناصرالدین شاه
۲۲۶-۲۱۵	قصر ییلدیز
۲۲۳	سید جمال‌الدین اسدآبادی
۲۲۹	منظره سرای ییلدیز از تنکبه بسفر
۲۳۳	سلطان عبدالحمید خان

## مقدمه

سلسله‌هائی که در زمان خلفای عباسی بصورت ملوک‌الطوایفی در گوشه و کنار فرمانروائی میکردند مجوز بقای آنها در مقامات خود دستگاه خلافت بغداد بود این سلسله‌ها با پشتیبانی وضعیت ضعیف و روحانی بغداد چندی سلطنت های محلی میکردند .

در اصل ونسب عباسیان و استحقاق آنها برای خلافت همیشه حرفهائی در میان بوده وباین سبب در سراسر ممالک اسلامی سال و ماهی نمیگذشت که آشوبی بر پا نشود عاقبت دستگاه خلافت عباسی پس از پنج قرن با جبن و افتضاح بی سابقه در تاریخ بدست مغولان ریشه کن شد وغلامان ترکی که حافظ مسند خلافت شناخته میشدند زودتر از دیگران میدان را برای دشمن خالی کردند .

پس از بر افتادن خاندان مغول و گورکانی که خودشان را بر خلاف حقیقت بمغولها منسوب میکردند خاندان صفوی نجیب ترین و محترم ترین خاندانهائی بودند که با نسب صحیح ومقام روحانی در ایران بیادشاهی رسیدند. این خاندان مانند خانواده های دوره عباسی ومغول از بندگی ویافیگری وقتل وغارت بیادشاهی نرسیده بودند بلکه تقریباً دو قرن پیش از شاه اسمعیل افراد این خانواده محترم و پیشوا وصاحب نفوذ در ایران ومخصوصاً شمال غربی ایران بوده اند ،

شاه اسمعیل صفوی هنگامیکه پا به تخت سلطنت گذاشت دوازده سال داشت این جوان که دارای زیبایی صوری و معنوی وفکر آزاد بلند فوق العاده ای بود اگر در جوانی نمرده بود یقین است که تحول فکری در ایران ومغرب آسیا بوجود می آورد زیرا که زمینه این تحولات از یکی دو قرن پیش از او فراهم شده بود.

اشخاصیکه در این موضوع تاریخی تحقیق نکرده‌اند و بظاهر حکم مینمایند یا آنکه با ایران و تشیع دشمنی مخصوص داشته نوشته‌اند که اگر شاه اسمعیل نمرده بود خیال داشت که دعوی خدائی بکند و این صحیح نیست .

پس از شاه اسمعیل جانشینان وی آن قدرت فکری را نداشتند و تعصبات جاهلانه یا وجود اشخاص غیر ایرانی در دستگاه سلطنت اصفهان باعث این شد که بسیاری از روشن فکران و هنرمندان و شعرا حتی معماران و منجمان از ایران به هندوستان مهاجرت کنند و در آنجا تحولاتی در هر رشته بوجود آوردند .

اکبر شاه گورکانی در هند میخواست از شاه اسمعیل تقلید کند ولی نه سرزمین هند و نه شخصیت اولیای پیش بردن آن افکار عالی را نداشت و عاقبت آن کشمکش ها بصورت دین الهی که باعث نفاق تازه‌ای میشد جلوه گر گردید .

در زمان شاه سلطانه سین عده بسیاری از ازمینی و گرجی و یهودی و غیره در دربار و دولت دست اندر کار بودند که باعث یاغیگری و هرج و مرج در مشرق ایران گردیدند علت آشوب و هرج و مرج چهار پنج ساله یاغیان افغانی و همدستان غیر ایرانی آنها و حتی عده زیادی از زردشتیان که با یاغیان افغانی همکاری میکردند همانا سوء سیاست دستگاه سلطنتی اصفهان بود .

خوشبختانه ملت ایران بواسطه غرور ملی و سوابق چند هزار ساله و دین تشیع موفق شد که نه تنها این فتنه را بزودی خاموش کند و نگذارد يك نفر از یاغیان بوطن اصلی خود بر گردد بلکه مرزهای ایران بزرگ را در شرق و غرب و شمال و جنوب از وجود بیگانگان و مخالفین پاک کرد و حتی دولتی مثل عثمانی را که تمام اروپا از او میترسیدند شکست و درهم کوبید .

اشتباه نادر شاه این بود که گمان کرد لشگریانی که کرد اوجم شده بودند و فتح‌های بی‌مانند کرده بودند برای خاطر او بوده است این فدائیان و قزلباشان همه بستگی بخاندان صفوی و تشیع و مولائی امیرالمومنین علی صلوات‌اله و سلامه علیه

داشتند و نادرشاه همینکه روش خود را تغییر داد بهترین سربازان و فدائیانش از دوراو پراکنده شدند. همین اشتباه را نیز کریم خان زند کرد.

باری هنگامیکه اروپا در قرن یازدهم و دوازدهم هجری از سرچشمه معلومات باستانی شرق و مخصوصاً هند و ایران بهره‌مند میگردید و پرده‌های اوهام و خرافات را یکی پس از دیگری کنار میزد و در علم و صنعت بتدریج پیش میرفت این حوادث ناگوار و این هرج و مرج جهانی که در فوق بان اشاره کردیم زیان و عقب افتادگی جبران ناپذیری بایران وارد آورد. دیگران از افکار ایران استفاده شایان کردند و خود ایران نتوانست خود را از گرفتاریها نجات دهد و پیشرفتی سزاوار این دو قرن بنماید.

### آقا محمد خان

نظر بخدماتی که فتح‌علی خان قاجار قوآنلو کرده بود شاه سلطانه حسین صفوی یکی از جوازی خود را که گرجیه و مسسات بخیر النساء خانم بود باو بخشید خان قاجار هم آن جاریه را باستر آباد فرستاد پس از آنکه باستر آباد رفت و با او عزم زفاف کرد آن زن اظهار نمود که از شاه حمل دارد فتح‌علی خان او را بمنزل میر ابو جعفر مفیده امام جمعه استرآباد فرستاد میر ابو جعفر صورت حال بشاه سلطانه حسین نوشت شاه در جواب با خط و مهر خود اظهارات خیر النساء را تصدیق نمود. چندی بعد جاریه گرجیه پسری بدنیا آورد اسمش را محمد حسن میرزا گذارند طولی نکشید که فتح‌علی خان بخراسان رفته کشته شد و محمد حسن خان را برای مصون بودن از دشمنان بمیان تر کمانان بردند تا بسروری و جهاننداری رسید.

آقا محمد خان که از نسب خود کاملاً مستحضر بود بهمه سادات (اخوی) میگفت چنانکه هنوز در طهران خانواده‌ای باین اسم و سمت باقی است. بعلاوه مطابق نوشتجات و روایات متواتره فتح‌علی شاه مکرر میخواست است عمومه صفوی بر سر گذارد و امراء قاجار مخالفت کرده اند.

مرحوم آقای حاجی زین العابدین خان کرمانی نواده محمد حسن خان در کتاب صواعق البرهان فی رد دلایل العرفان که در سال ۱۳۳۱ قمری بطبع رسیده این



موضوع را در صفحه ۲۶۷ به تفصیل نوشته‌اند. ناصرالدین شاه هم کاملاً باین وقایع آشنا بوده و میخواست است نسبت حقیقی خود را با جلال و احتشام آشکار سازد. بعلاوه کتاب مذکور در فوق مدارک و اسناد دیگر هم در دست است که این مختصر کنجایش ذکر همه آنها را ندارد.

وقتیکه همه این مطالب بطور کلی در نظر گرفته شود معلوم میگردد علت پیشرفت اصلی آقا محمد خان در ابتدای کار خود چه بوده است که سراسر ایران بزودی باو سر فرود آوردند و در رکاب او بجنگ‌های خونین در شرق و غرب فلات ایران پرداختند.

در زمان آقا محمد خان ایران از نظر لشکر کشی قوی بود و خیلی از همسایگان خود عقب نیفتاده بود ولی در زمان فتح‌ملی شاه صنایع جنگی در اروپا پیشرفت شایان کرده و ایران از آنها عقب مانده بود. برای جبران این عقب افتادگی خواستند با دست‌خارجیها اصلاحاتی بنمایند در این کشمکش سوابق قدیمی ما از دست رفت و تعلیمات تازه هم بما ندارند.

در قرن سیزدهم پس از آن هرج و مرج‌های داخلی و تغییر سلطنت در سه خان‌واده و خشکسالی و قحطی پی در پی و بیماریهای گوناگون ایران جسماً و معنماً ضعیف و ناتوان گردید ولی با همه اینها موقعیت جغرافیائی و سوابق فرهنگی ایران طوری بوده هست که هنوز حدود جغرافیائی یکی دو قرن گذشته را خواهی نخواهی حفظ کرده در صورتیکه امپراطورهای عظیم مثل اطیش و عثمانی در زد و خورد‌های قرن گذشته از هم تلاشی شدند.

نتیجه این هرج و مرج‌های داخلی همینطور تا زمان ناصرالدین شاه ادامه داشت دوره سلطنت این پادشاه که پنجاه سال طول کشید یکی از مهمترین ایام تاریخ ایران میباشد که کتاب ماروی همین سالها نوشته شده است در آن دوره سیاست خارجی برای از بین بردن کلیه شوئن ملی ما بیشتر از هر وقت و هر عصر بطرف ایران هجوم آورد.

بی اطلاعی درباریان ناصرالدین شاه از اروپا و ندانستن زبانهای خارجی و تعصبات جاهلانه مردم برای قبول هر چیز تازه که آتش آن را خارجیان دامن میزدند وضعیت بسیار نامناسبی بوجود آورده بود که بهیچوجه برای آن پادشاه و زمامداران نسبتاً صمیمی باو ممکن نبود که قدمی بطرف اصلاحات و تجدید بردارند هرکاری حتی روشن کردن خیابانها و نمره گذاردن خانها هم خلاف دین پنداشته میشد .

اگر شاه شخصی درست کار و صمیمی را بر سر کار میگذاشت که مصلحت خارجیان در آن نبود از راههای مختلف برای آن شخص کار شکنی میکردند تا آنکه شاه نا امید شده و او را از کار برکنار میکرد . و اگر شخصی را بمیل خارجیان بکار می گماشت مدتها بسر آن کار می ماند و امروز با کمال وضوح می بینم که چه زیانها از این طرفداران خارجی بروح و جسم این مملکت وارد شده است .

خان ملک ساسانی

طهران دیماه ۱۳۳۸



## بنام

# کریم خطابخش پوزش پذیر

میرزا نصرالله خان معروف بمیرزا آقاخان نوری اعتمادالدوله صدر اعظم (۱)

کلنل شیل که در زمان نایب السلطنه عباس میرزا بسمت مشاق افواج ایران در وزارت جنگ خدمت میکرد در این ایام شازدافر دولت انگلیس در تهران بود. لیدی شیل در سفرنامه اش بایران که در آندن در ۱۸۵۶ بچاپ رسیده مینویسد: بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر از صدارت عظمی میرزا آقاخان نوری عریضه ای بشوهرم نوشت که چون شاه میخواهد مرا صدر اعظم ایران بنماید لذا استدعا دارم مرا از تبعیت دولت انگلیس معاف فرمایند. شوهرم در حاشیه عریضه اش نوشت (افتخاریا تبعیت دولت انگلیس بیشتر از تاج کیان است). (۲)

(۱) در کتابخانه سلطنتی قریب دوست جلد انبوخته هائی موجود است که ناصرالدین شاه از اوایل سلطنت هر نامه ای که بمنوان شخص پادشاه بدر بار میرسیده در صندوقی نگاه میداشته و هر سال نزدیک عید نوروز آنها را در کتابهایی باجلد مخمل که هر کدام دارای قریب یکصد ورق مقوای سفید بطول تقریبی پنجاه و عرض سی و پنج سانتیمتر میباشد بدون رعایت تاریخ وصول و مطلب آن می چسبانده اند.

شاه که از شاگردان خوب میرزا ابوالحسن خان صنیع الملك غفاری بوده در بعضی از این مجلات یادداشت های روزانه اش را نوشته و با قلم آهن و مرکب سیاه در اغلب صفحات آن صورت درباریان یا زنه ای اندرون را نقاشی کرده و بمناسبت شعری در زیر هر یک از آن صورتها نوشته است.

وقتیکه در زمان مرحوم سلطان احمد شاه این کتابها آزادانه در اختیار من افتاد اول پشت جلد هر یک از آنها را برای تشخیص علامت فارقه گذاردم و از محتویات مهم آنها بقدری که برایم امکان داشت استنساخ کردم بغیر از مآخذی که در متن این تراجم احوال مندرج است آنچه که در حاشیه با اعداد ذکر میشود مربوط بانبوخته های کتابخانه سلطنتی است که شماره مزبور در پشت هر یک از آن مجلدات چسبانده شده است.

**Lady Speil Glinpes of Life and Menners in Persia (۲)**  
**London 1856**

در ۲۵ محرم ۱۲۶۸ میرزا تقی خان اتابیک اعظم ازوزارت عظمی و لقب اتابیکی معزول شد و میرزا آقاخان اعتمادالدوله بجای او به تفویض منصب صدارت عظمی انتخاب و مفتخر گردید. همان روزشاه دستخطی صادر کرده لقب امیر نظامی را برای میرزا تقی خان باقی گذاشته و امر کرده که (سوی امورات لشکرو نظام بجز دیگر مداخله نکنند) و در اینباب از میرزا تقی خان التترام نامه ذیل را گرفته اند: (۱)

(۱) این غلام از روز اول خود را ادنی نوکر قبله عالم روحنا فداء میدانم و هیچ عزتی در دنیا بر خود نمیدانم مگر بعد از فضل خدا بحکم و مرحمت پادشاه عالم پناه روحنا فداء و ملتزم هستم که از قرار فرمایش سرکار همایونی اطاعت حکم همایونی رادر کمال رضا انشاء اله تعالی.

(۲) این غلام به منصب و لقب امیر نظامی کمال شکر گذاری دارد.

(۳) معلوم است که این غلام خوب و بد همرا مقدر آسمانی و بسته بحکم همایون میدانم و از احدی در دل خیالی نکسوده و ندارم بنوکر های پادشاهی بعداوت رفتار نخواهم کرد.

(۴) اعتمادالدوله و مستوفی الممالک معلوم است با حکم همایون در همه محاسبات باید مداخله داشته باشند و هر وقت احضار بحضور همایون برای حساب میشوند این بنده هم شرفیاب خاکپای همایون میشود.

(۵) این غلام را در این دولت ابد مدت هرگز اختیاری در عزل و نصب نداشته و بعد از این هم استدعای همچنین اختیاری نخواهم کرد آشکار است که این قدرت مختص ذات همایون است.

(۶) این غلام را ابدأ در کار دول خارجه تهنیراً و تقریراً مداخله نخواهم کرد و باید جمیع نوشتجات و سروکار آنها با وزیران خارجه بوده و این غلام را ابدأ رجوعی نیست و همه باید بعرض همایون بتوسط او برسد.

(۷) هر گرا شاهنشاه روحنا فداء بحکومتی مأمور فرمایند یا منصب بنوکرهای

(۱) آرشیووزارت امور خارجه

قدیم یا جدید یا ازدیاد مواجب مرحمتی فرمایند این غلام را عرضی و جسارتی نخواهد بود .

۸) درامورات شهر طهران این بنده را مداخله نیست و بدیهی است باید همه بخوا کپای همایون عرض شود و حکم همایون صادر گردد .

۹) و باید انشاء اله مردم عرایض خود را هر روز بی واسطه بخوا کپای همایون عرض نمایند .

۱۰) این غلام را ابدأ تکلیف کرنش سابق بمردم نبوده و حالا هم چنین تکلیفی و خواهشی نخواهد نمود .

۱۱) خدا و پیغمبر شاهد است که دستخط همایون را مثل وحی منزل دانسته و از آداب نو کبری که تعجیل جواب و زیارت را باشد کوتاهی نخواهد کرد .

۱۲) این غلام انشاء اله فحش و نالایق بکس نخواهم گفت و معلوم است مردم را ابدأ از خود حکم و قابلیت ندارم بترسانم ترس و واهمه مردم باید با سیاست پادشاه روحنا فداء بوده .

۱۳) معلوم است باید جمیع حکام مطالب و نظم ولایت را با چاپار بخوا کپای همایونی عرض نمایند بشرط حیات بانجام رسانند معلوم است حد آن را ندارم که تخلف از حکم نمایم .  
تحریر آ فی شهر محرم الحرام ۱۲۶۸

چند روز بعد میرزا آقاخان بشاه شکایت کرده که میرزا تقی خان از حدود التزامی که سپرده تجاوز کرده است میرزا تقی خان بعد از اسلام عید تولد شاه (ششم صفر) عریضه ذیل را نوشته است :

در باب عرض جناب صدراعظم بنمک پادشاه همین است که فرمایش شده این جان نثارکاری بی اذن ایشان نکرده اما منسوبان ایشان وساطت مردم را زیاد میکنند مردمان بی سز و پیا را با رشوه میخواهند صاحب منصب کنند چنانچه يك دو نفر را برقرار کرده و از ترس این جان نثار تمکین نموده و حکم داده سلطانی را از فوج دماوند اخراج کرده اند و یکی از کسان خودشان را در جای او نصب کرده از لاعلاجی حرف نزد دیروز در سلام

بنظر مبارک رسید که عباسقلی خان سرتیب بالادست مصطفی قلیخان میرپنجه ایستاد محمد یوسف خان که دیروز سرتیب شد بالادست ابوالفتح خان سرتیب پانزده ساله ایستاد و این غلام نمیتواند نظم دهد بی نظم هم کار از پیش نیروود میرزا فضل اله وزیر نظام (۱) هفتصد تومان از ابوطالب خان شقاقی گرفته و حکم سرهنکی داده بجناب صدراعظم هم نوشته که رحمت اله خان نباید سرهنک فوج شانزده باشد و قطعاً تقویت درکار رحمت اله خان نخواهد کرد فرمان دیروز صادر شد باید باطل شود و همه مردم باین خیالات خواهند افتاد این درد غلام را می کشد که مردم بگویند آن نظم میرزا تقی خان گذشت مردن را بر خود گوارا تر از این حرف میدانند بجناب صدراعظم در کمال کوچکی راه میروود امر امر جهان طاع است انبوخته ۱۰۸-۱۶۱

در این ایام کنیازالدغورا کی وزیر مختار روس در طهران از افتادن صدارت ایران بدست میرزا آقاخان تبعه انگلیس نگران بود با چاپار مخصوص از امپراطور روس استدعا کرد که نامه ای بخط خود بناصرالدین شاه بنویسد و تقاضا کند که دوباره میرزا تقی خان را بصدارت برگزیند .

از وحشتی که از میرزا تقی خان داشتند مهدعلیا و همدستان خارجی اش کوشیدند که میرزا تقی خان را از طهران دور کنند گویا در اواخر صفر میرزا تقی خان را با عزت الدوله روانه کاشان کرده اند و قتیکه قرار شد آنها را از طهران حرکت دهند مهدعلیا آمد منزل عزت الدوله که با او دراع کند همینکه عزت الدوله را بوسید برای حفظ ظاهر بطرف امیر رفت که او را هم ببوسد امیر خودش را کنار کشیده و گفت (من هیچوقت عادت ندارم باجنده رو بوسی کنم) (۲)

دستور العمل شامراجع بمیرزا تقی خان که در روز نامه رستاخیز شماره اول بهمن ۱۳۲۷ چاپ شده خط میرزا آقاخان است و وحشت می بایان او را از میرزا تقی خان میرساند و درجه دهشتی که از امیر داشته در چندین جای التزام نامه منعکس است خصوصاً که بعد از

(۱) میرزا فضل اله وزیر نظام برادر میرزا آقاخان و محمد یوسف خان سرتیب برادرزاده میرزا آقاخان است.

(۲) از خاطرات میرزا حسن خان نایب الوزاره



فرستادن امیر بکاشان اول حرفی که میرزا آقاخان با محارم خود بمیان گذارده این جمله بوده « تا میرزا تقی خان زنده است من نمیتوانم قلمدان او را در جیبم بگذارم (۱) »

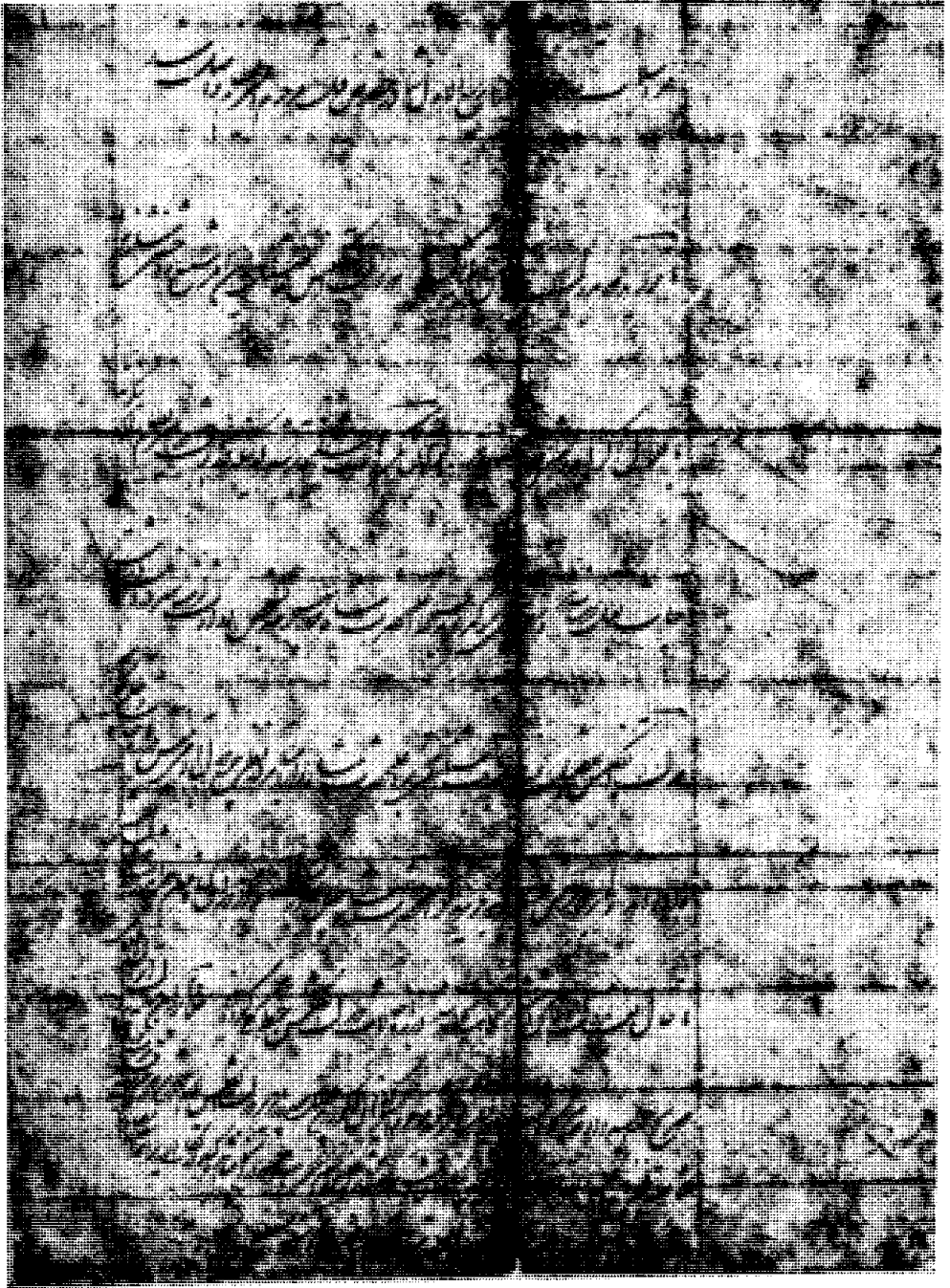
از عزل میرزا تقی خان از صدارت تا قتلش ۵۴ روز طول کشیده در این مدت میرزا یعقوب خان ارمنی منشی سفارت روس از مفاد نامه دالغورا کی بامپراطور روس مستحضر شده فوراً میرزا آقاخان را خبر داد او هم بکمک مهد علیا و سایر همدستان داخلی و خارجی دستخط قتل میرزا تقی خان را بشرحیکه در (کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران) نوشته شده از شاه گرفتند.

نامه امپراطور روس بناصرالدین شاه وقتی بطهران رسید که امیر را کشته بودند (از خاطرات حاجی علیخان اعتماد السلطنه)

بعد از قتل امیر کبیر کلنل جستن شیل وزیر مختار انگلیس یادداشت ذیل را که تاریخ و نمره ندارد و گوئیا وزیر امور خارجه انگلستان به کلنل شیل نوشته برای میرزا آقا خان فرستاده است :

مراسلات مورخه ۲۱ و ۲۷ ربیع الاول شما در خصوص قتل مرحوم امیر نظام واصل شد ما مورید که بدولت ایران اظهار کنید که دولت انگلیس تفصیل این امر شنیع و وحشی منشانه را با کمال اکراه و تغییر طبع شنیدند و آن مکروهات شدید تر شد از اینکه در همانوقت که امیر نظام را بدینگونه خیانت بقتل رسانیدند و ثبتهای مؤکد بدستخط اعلیحضرت شاه که بهیچوجه بشخص او اذیت نرسانند در دست داشت دولت انگلیس تفصیل نمیدهد در باب شناعتی که بر اعلیحضرت شاه وارد می آید در نظر جمیع دول آدمی منش در باره خیانت و ظلمی که بر امیر وارد آمد ولی بر خود فرض می شمارند که بگویند اگر اعلیحضرت شاه چنین تصور میکنند که از صدور این گناه عظیم خیر اندیشیهائی نسبت بدولت ایران داشتند کاسته نخواهد شد در باره خیالات دولت انگلیس خبط کلی کرده اند علاوه بر این بدولت ایران اعلامی صریح خواهید داد که هر گاه پس از این قتل بیرحمانه مرحوم امیر کنهان دیگر از این قبیل صدور یابد بر دولت انگلیس لازم خواهد

(۱) خاطرات نایب الوزاره



یادداشت سفارت انگلیس

tarikhema.org

شد که بدقت برسند که آیا شایسته فخر تاج انگلیس ولایق حقوق مملکت آدمی منش انگلستان است که وزیر مختار انگلیس مقیم مملکتی باشد که در آنجا مشاهده کند ارتکاب اموری را که اینقدر مصادم بانسانیت باشد باقی والسلام.

و مراقب خواهید بود که اعلیحضرت شاه از مضمون این نوشته مطلع شوند پشت سطر آخر پائین صفحه مهر (جستن شیل).

بسیار مشکل است قبول کرد که از وزارت خارجه انگلستان این جملات سخت بی‌ادبانه صادر شده باشد و تا این اندازه دخالت در امور یک مملکت مستقل کرده باشند البته کنل شیل مقاصد مرموزی در انتشار این نوشته بی‌نمره و تاریخ داشته است و با آن سابقه‌ای که در فوق دیدیم و سیاست انگلیس و اردیم حدسش چندان اشکالی ندارد.

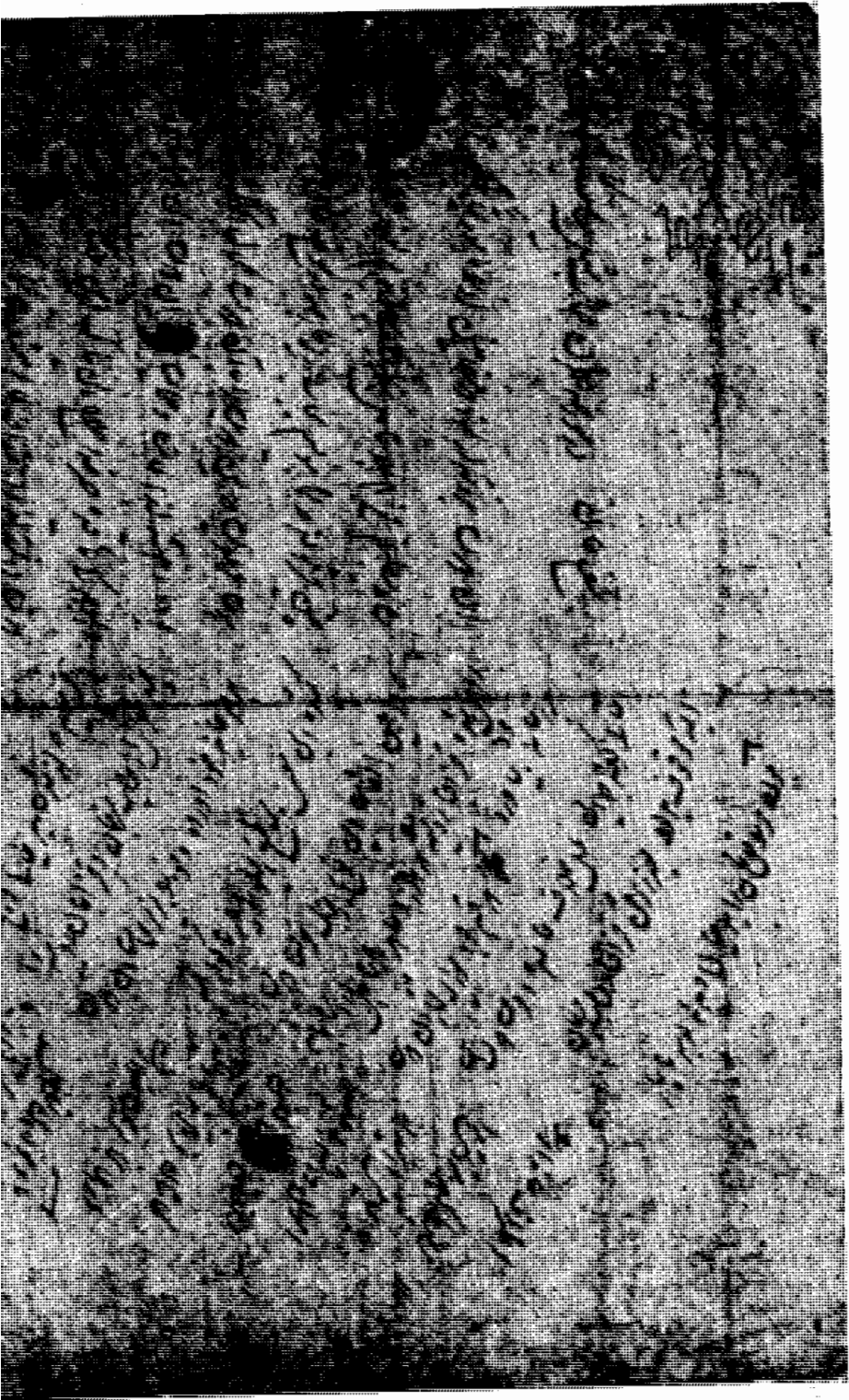
بهر حال بعد از نمودن نامه بناصر الدین شاه جناب صدراعظم دستخط ذیل را حضوراً بشاه جوان بی‌تجربه تلقین و دیکته کرده و در برابر آن یادداشت مشکوک عجز و انکسار پادشاه ایران را در برابر تهدید بی‌اساس دولت انگلیس و قبول دخالت‌های آن دولت را در امور داخلی ایران و عدم آشنائی سیاست را با این دلایل بجه‌گانه ابراز داشته و شاه را کاملاً مرعوب کرده است.

بطوریکه مشاهده میشود قسمت اول دستخط باین تفصیل را شاه از طرف میرزا آقاخان نوشته بعد فراموش کرده که از طرف صدراعظم مینویسد دنباله مطلب را تا آخر قسمت دوم از طرف خودش ادامه داده و قسمت سوم را باز از طرف میرزا آقاخان نوشته است:

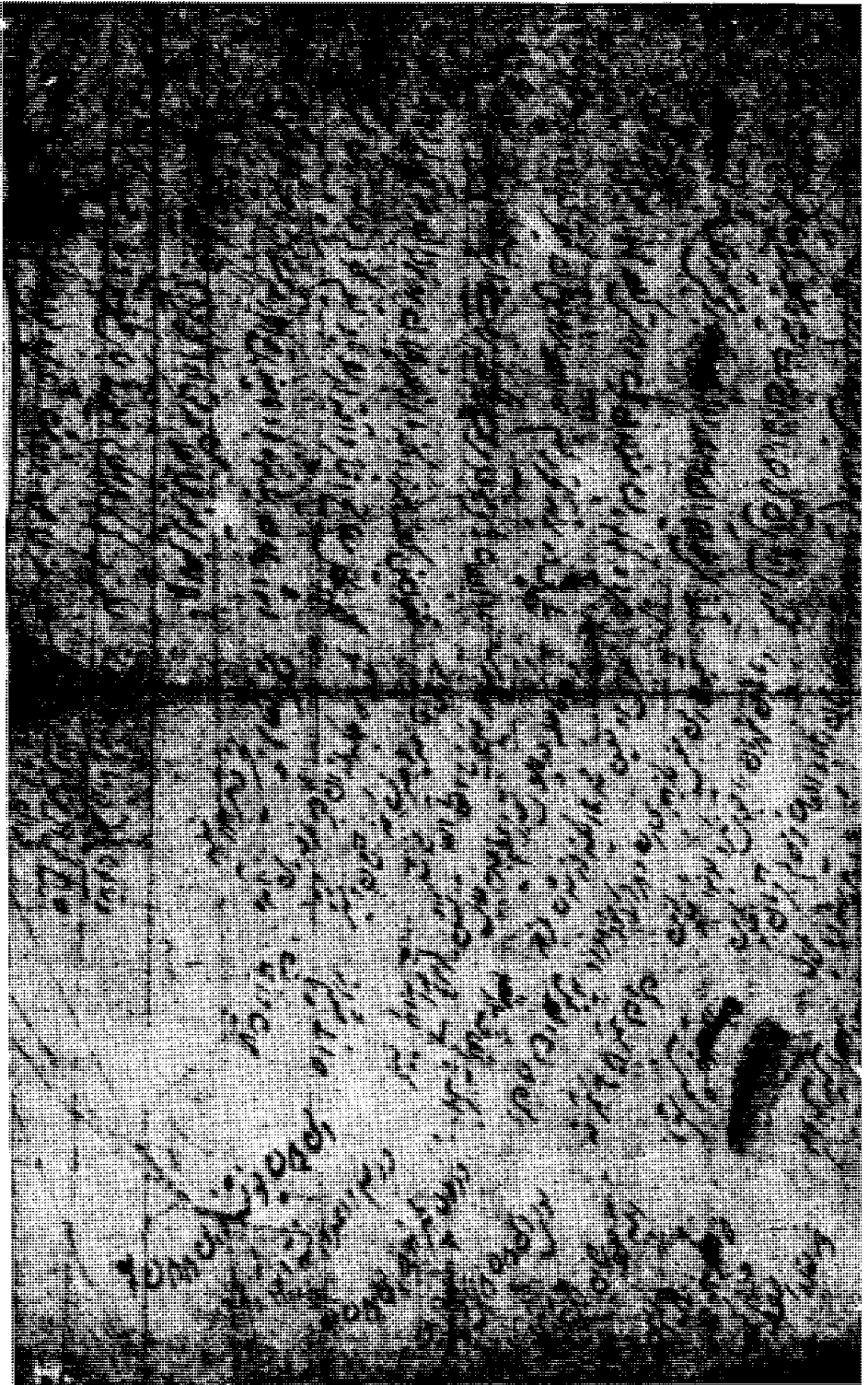
شفیع خان (۱) در مورخه فلان جناب شیل صاحب کاغذی در باب میرزا تقی خان از وزیر دول خارجه آن دولت بدوستاندار نمود که مضامین او را مأموریتاً خواهش کرد که بنظر شاه برسانم من هم بلا تأمل بنظر شاه رساندم بعد از ملاحظه آن چنین فرمودند که بشما بنویسم بجناب وزیر خارجه در موقع خاص بگوئید مدت عهده‌یست که این دولت را با آن دولت کمال اتحاد و یگانگی و ووداد بوده و همیشه از اعانت و حمایت آن دولت این دولت راحتی‌ها کرده و آسودگی‌ها دیده صرفه و صلاح این خاک و این ملت را همیشه در دوستی

(۱) شفیع‌خان آجودان‌باشی مصلحتگذار ایران در لندن بوده است.









آن دولت دانسته‌اند و از خداوند عالم مسئلت مینمایند که روزی وزیر و وزیر استحکام و استقرار آن بیفزاید و ابداً خلل پذیر نباشد.

هر چند از کاغذ جناب آقای وزیر دول خارجه چنان دریافتیم که از مقدمه مرحوم میرزا تقی خان امیر نظام سابق این دولت قدری اولیای آن دولت را از این سلطنت سنیه رنجیده گی خاطر بهم رسیده از برای اینکه آنی نمی خواهیم آن دولت را از ما رنجشی در قلب باشد که خدای نکرده کم کم باعث خذلان محبت و دوستی گردد لذا لازم است که کیفیت را بی پرده برشته تحریر کشم که اولاً میرزا تقی خان یک نفر گدازاده بود شاهنشاه مرحوم باو التفاتها فرمودند مرحمت ها کردند وزارت نظام ملک ایران را باو تفویض کردند بعد از آنکه از آذربایجان رو بدارالخلافه آمدیم اورا شخص اول کرده کل مفتاح اختیار و اقتدار را باو تسلیم کردیم چنانچه با این قدرت پیشکار و وزیر ابداً بایران نیامده بود تا چندی که آثار خدمت از ناحیه احوالش هویدا بود ماهم روز بروز بر التفات در حق او افزودیم تا اینکه از شدت کبر و غرور بطوری کم کم در احکام همایونی بنای طفره و بی اعتنائی گذاشت و خیالات باطله در دماغ خود راه داد که هیچکس سوای خود ما نمیداند و درست نیست در این نوع نوشتجات نوشته شود (۱) که ما را لابد بر عزل خود و داشت تا این بود که حکم فرمودیم سوای امورات لشکر و نظام بچیز دیگری مداخله نکند که بلکه از آن کبر و غرور پائین آمده موافق قاعده خدمت کند. نشان و شمشیر مرصع در عین بسی التفاتی التفات شد و بلافاصله در پهلوی صدراعظم جدید جای نشستن برای او تعیین شد تا آنکه از شدت غرور قبول این معنی نکرده بجسارت و هرزگی خود افزود و ماندن طهران را قبول نکرد. لابد حکومت کاشان را باو التفات فرمودیم فرمان حکومت او در دست همایونی بود که بصحه و مهر برسد و در کمال آبرو و اعزاز و احترام بمحل مأموریت خود برود خبر رسید که از شدت بد خیالی و کج فطرتی چند نفری از صاحب منصبان و قزاقان روسیه را بدور خانه خود آورده و خود را بزیر حمایت آند دولت کشیده این معنی بر طبع همایونی بسیار ناگوار آمد که در عین التفات هتک حرمت دولت را راضی شده قزاق

(۱) یعنی خیال سلطنت داشته است

روسیه که مادر و خواهر پادشاه در آنجا باشد بدورخانه خود بیاورد. هر قسم بود بوزیر مختار آندولت حالی کردند که این عمل خلاف قاعده و حرمت دولت است البته موقوف بدارد بعد از رفتن قزاق و صاحب منصبان چون میرزاتقی خان را بدخیال دیدند لابد و ناچار اطراف خانه او را مضبوط کرده خودش را با عیالش و آنچه از اموال داشتند بی عیب و نقص به فین کاشان فرستادند تا اینکه در آنجا بر حمت خدارفت.

با وجود این تفصیل و این نوع هرزه گیمهای او که از اول الی آخر کولونل شیل استحضار دارد دیگر بحثی به سیوبلی زاسیون این دولت وارد نمی آید اگر به انصاف ملاحظه کنند انشاء الله امیدواریم که آنی چشم از حمایت و اعانت این دولت نبوشند و این دو دولت را حکم واحد دانسته ابدأ رنجشی در دل نگیرند که این دولت را سوای آن دولت دوستی و معینی نیست البته خودشان بهتر میدانند که چگونه باید این دولت را حفظ کرد.

اکثر مطالب این دستخط مبارک یعنی مطالب تلقینی میرزا آقاخان از حقیقت بسی دور است من جمله آنجا که مینویسد بعد از عزل «امورات لشکر و نظام را با او محول کردیم و او از شدت غرور قبول این معنی را نکرد» بموجب عریضه ای که میرزا تقی خان بعد از عید تولد شاه نوشته و در فوق مندرج است می بینیم که این مطلب حقیقت ندارد. و نیز اینکه نوشته است «امیر ماندن در طهران را قبول نکرد» از این قبیل است (۱) چنانکه از سطور آخر دستخط و یادداشت سفارت مستفاد میشود شاید همه این آهو گردانیها با مواضع قبلی برای این بوده که ایران را با قلم شاه به تحت الحمایگی دولت انگلیس بکشانند.

(۱) واتسون در کتاب تاریخ قاجاریه ص ۴۰۰ مینویسد شاه در کاغذی با میر نظام پیشنهاد نمود که ایالت فارس یا اصفهان یا قم را قبول کند ولی چون او اخلاق هموطنان خود را بیشتر از هر کس می شناخت و میدانست همینکه از طهران دور شود دشمنانش بقتل او قیام خواهند کرد بهمین دلیل بود که امیر نظام پیشنهاد حکومت و ایالت را رد کرد نیز جای دیگر مینویسد بواسطه اعمال نفوذ وزیر مختار انگلیس قرار شد میرزا تقی خان را بکاشان بفرستند



## میرزا آقاخان چهارروز بعد از قتل امیر کبیر

این ابلاغیه را صادر کرده است

روزنامه وقایع اتفاقیه بتاريخ پنجشنبه بیست و سوم شهر ربیع الاول مطابق

تنگوئیل ۱۲۶۸ .

### اخبار داخله ممالک محروسه پادشاهی

« سابقاً نو کرورعیت ایران بواسطه سوء خلق و بندزبانی و بیحرمتی میرزاتقی خان در کمال دلسردی راه میرفتند چون بقدر امکان از حق نو کر کم میکرد و بطریق بدعت بر رعیت می افزود و نزدیک بآن شده بود که اهل ایران از دولت خود مأیوس شوند و کار بجائی رسیده بود که اگر اعلیحضرت پادشاهی درباره کسی بذل مرحمت میفرمودند میرزا تقی خان بتدریج برای آن شخص بهانه جوئی میکرد و در مقام آزار او بر می آمد اما از روزیکه اعلیحضرت قدر قدرت پادشاهی باقتضای مصلحت و حکمت دولت و ملاحظه حال نو کرورعیت جناب جلالتمآب قواماً للدوله السنیه نظاماً للشوکه البهیة اعتمادالدوله العلیه صدراعظم را بانتظام مهمام دولت مأمور فرموده از جمیع نو کرورعیت از حسن سلوک و رفتار ایشان راضی و خشنود هستند و اعیان و اشراف در خانه و ولایات ایران نفر بنفر و دسته دسته در کمال امیدواری و خوشحالی بحضور همایون پادشاهی میروند و بهر که بذل مرحمتی از جانب اعلیحضرت شاهنشاهی میشود جناب جلالتمآب صدراعظم ده برابر آن بآن شخص لطف و مهربانی میکنند و مردم را بخدمت پادشاه ترغیب میکنند و خدمت و قابلیت مردم را در پیشگاه حضور اقدس همایون پادشاهی تعریف و توصیف مینمایند.

کسانیکه با میرزا تقی خان حساب و معامله داشتند بجهت تفریغ حساب خودشان به اجازه و نوشته مرخصی اولیای دولت علیه روانه فین شده بودند از قراریکه آن آدمها مذکور داشتند و خود میرزا تقی خان هم کاغذ بخط خودش نوشته بود این روزها بشدت ناخوش است غلامی از غلامان عالیجاه جلیل خان یوزباشی هم که شب یکشنبه نوزدهم اینماه از فین وارد دارالخلافه شد مذکور داشت که احوال خوشی ندارد صورت و پایش تا زانو ورم کرده است موافق این اخبار چنان معلوم میشود که خیلی ناخوش باشد و میگویند

اززبانی چین و احتیاطی که دارد قبول دوام نمیکند و هیچ طبیعی را بر خود راه نمیدهند. وجود شخص میرزا آقاخان با تمام روحیات زشت و رذائل اخلاقی از بدجنسی و دروغگوئی و لاف زنی و دنائت طبع در این اعلامیه مثل آئینه منعکس است.

### چوب خوردن میرزا آقاخان از حاجی میرزا آقاسی

میرزا آقاخان که در سال ۱۲۲۲ هجری قمری بدنیا آمده مردی بلند بالا و تنومند و خوش سیما بود با وجودیکه در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه ریش بلند منسوخ شده بود میرزا آقاخان به فتحعلی شاه تاسی کرده و ریشش به پرشال کمر میرسیده است.

باقیافه مطبوع دلپذیر طبعاً شوخ و خوش صحبت و بذله گو بوده ولی بی اندازه مکار و حیله گر و جاه طلب و کینه جو بوده است و از ایام شباب بفکر وزارت و صادرات افتاده و چون لیاقت ذاتی و استعداد فطری نداشته کوشش مینموده که از راه نو کسری اجنبی مسخره گی و چاپلوسی بمقامات عالیہ برسد.

میرزا آقاخان که در خدمت آصف الدوله اللہیارخان بوده بعد از فوت پدرش میرزا اسدالله لشکر نویس منصبش باورسیده و بدین مناسبت با دربار سلطنت راهی داشته است.

در زمانی که محمد شاه ناخوش و غلیل بوده میرزا آقاخان با جهان خانم مهدعلیا روابط سری پیدا میکند حاجی میرزا آقاسی صدراعظم وقت از روابط او با خانم مطلع میگردد و برای آنکه صورت ظاهر پرده عفاف حرم شاه را ندرد منتظر فرصت شده است. روزی به حاجی میرزا آقاسی خبر میدهند که میرزا آقاخان شبها بعد از نصف شب با لباس مبدل از سفارت انگلیس بیرون می آید حاجی جمعی را در دور و بر سفارت برای توقیف او مأمور میکند یک شب همینکه از سفارت بیرون می آید دستگیرش می کنند و با همان لباس عوضی بمنزل جناب حاجی میکشانندش.

منزلهای حاجی میرزا آقاسی درست همین نقطه ایست که امروز کاخ داد گستری بنا شده است خانهای مزبور که عبارت از بیرونی و اندرونی - تکیه بزرگ دو طبقه برای عزاداری - اصطبل های مفصل برای اسب و قاطر و شتر - انبارهای علیق و غله بود تا زمان



میرزا آقاخان صدراعظم نوری

مظفرالدین شاه دست نخورده باقی مانده بود. (۱)

حاجی میرزا آقاسی میرزا آقاخان را درطویلہ منجوس و فردای آن روز درحضور  
امناء و ارکان دولت پاهایش بجرم جاسوسی فلک میکنند چوب مفصلی میزنند و بکاشان  
تبعیدش می نمایند. (۲)

این واقعه درسال ۱۲۶۱ هجری قمری بوده است تا محمد شاه درحیات بود  
و حاجی برمسند صدارت نشسته بود میرزا آقاخان درکاشان میزیست.

ازروز وفات محمدشاه تا روزیکه ناصرالدین شاه باتفاق میرزا تقی خان امیر کبیر  
از تبریز به طهران وارد شد چهل روز طول کشید و جهان خانم مهدعلیا در طهران تقریباً  
نایب السلطنه بود یکی ازرقای مخصوص خود علیقلی میرزا اعتضادالسلطنه را به پیشکاری  
انتخاب کرده مهرچهار گوش بزرگی که رویش کنده بودند (مهین مادر ناصرالدین شهم)  
تهیه دیده و تمام اختیارات را بدست گرفته بود.

میرزا آقاخان نظر بسابقه محرمیت با استظهار بمراحم جهان خانم بی خیر از  
کاشان به طهران واردشده یکسره به عمارت خورشید واقعه درپهلوی قصر گلستان رفته (۳)  
با کمال بی پروائی مهمان خانم شده میزبان را متذکر گردیده بود که درفلان تاریخ باو  
و عده صدارت فرموده اند و موقعش حالا رسیده است خانم که وعده را فراموش نکرده بود  
قول داد که برای حصول باین مقصود کوشش کند .

چند روز بعد از این قول و قرار ناصرالدین شاه باتفاق میرزا تقی خان امیر کبیر  
وارد طهران شدند میرزا تقی خان که ازروابط مخصوص خانم با میرزا آقاخان اطلاع داشت  
مشارالیه را طرف عتاب و خطاب قرار داده پرسید :  
کی شمارا بکاشان تبعید کرده بود ؟

(۱) این همان خانه ایست که بعد از حاجی میرزا آقاسی میرزا تقی خان امیر کبیر  
در آنجا منزل کرد

(۲) واتسون مینویسد حاجی میرزا آقاسی او را بعد از ضرب و جریمه بکاشان  
تبعید نمود

(۳) عمارت خورشید که این او اخر جزو وزارت دارائی بود در شمال باغچه شیرو  
خورشید سرخ وصل بهمام اندرون واقع شده بود



## میرزا آقاخان گفت دولت

امیر فرمود پس بی اجازه دولت چرا به طهران آمده اید باید فوراً بکشان مراجعت کنید .

میرزا آقاخان نظر بخدمات سابقه در سفارت انگلیس متحصن شد که بکشان نرود هر چه سفارت انگلیس توصیه و توسط کرد بخرج میرزا تقی خان نرفت سفارت انگلیس هم اظهار داشت که میرزا آقاخان تبعه دولت انگلیس و در تحت حمایت سفارت است اجازه بدهند بخانه خود نزد کسانش برود و بیرون نیاید.

در جلد دوم مرات البلدان صفحه ۵ میخوانیم « ایامی که مهدعلیا بر تق و تقق امور مشغول بود میرزا آقاخان وزیر لشکر که با برادر خود میرزا فضل اله نوری امیر دیوان بتوقف قم و کاشان محکوم بودند بعد از اطمینان از التفات مهدعلیا و فرموده ایشان بدار الخلافه طهران آمده در عمارت خورشید منزل یافت و کار گذاران نواب معزی الیها اورا مهمان پذیر شدند او با بزرگان مازندران دست اتحاد داده مردم را بر ریاست و وزارت خود خواند و دور او ازدحامی پدید آمد. میرزا نظر علی قزوینی حکیم باشی (۱) که نیز در قم ساکن بود بقزوین رفت که تقبیل رکاب اعلی نماید هنگام ورود موکب همایون بقزوین میرزا نظر علی باستقبال موکب منصور مستعد آمد و میرزا تقی خان امیر نظام بیرخصت آمدن اورا و نیز ورود میرزا آقاخان وزیر لشکر را بدار الخلافه بی اذن جسارتی شمرده هر دورا از این مبادرت منع و مورد مؤاخذه داشت میرزا نظر علی را به قم بردند و میرزا آقاخان به بعضی امانا و رجال متوسل شده مقرر گردید که در خانه خود نشسته بیرون نیاید . »

چندی برین منوال گذشت جهان خانم در اول سعی کرد با امیر کبیر هم روابط خصوصی بر قرار سازد و در زمان صدارت او هم هر چه میخواست بکند. میرزا تقی خان آدمی نبود که باین قبیل کارها تن در دهد همینکه جهان خانم از او مأیوس شد سعی کرد میرزا آقاخان را بر کشد و بوعده خود وفا کند .

میرزا آقاخان به همراهی و دسیسه مهدعلیا افواج رکابی را بر امیر کبیر شوراندند

(۱) به دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی مراجعه شود .

و عزل او را تقاضا کردند در پیشگاه ملوکانه مقبول نیفتاد ولی از این نقشه دست نکشیدند و مدت سه سال با کمک اجنبی کوشیدند و جسارت را باین پایه رسانیدند که بشاه بگویند امیر در فکر تخت و تاج قاجار است (۱) تا میرزا تقی خان را به کشتن دادند.

مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۸۵ از قول محمد حسن خان اعتماد السلطنه مینویسد «میرزا آقا خان برای قبول صدارت دو عهد از شاه گرفت یکی اعدام میرزا تقی خان یکی امنیت جانی در موقع عزل برای خودش» مرحوم غلامحسین خان صاحب اختیار غفاری هم این موضوع را مکرر از ناصرالدین شاه شنیده بود.

بعد از دو صدر اعظم مقتدر یعنی میرزا ابوالقاسم قائم مقام و میرزا تقی خان امیر نظام که هر دو از بی سرو سامانی ایران کشته شده بودند میرزا آقا خان که فاقد لیاقت و استعداد ذاتی هم بود سیاست خود را در تسلیم محض قرار داده و اگر گاهی میخواست در برابر شاه اظهار حیاتی کند شاه را به عیش و لهو و لعب یا سمعه و ریا و یا بقبول موهومات و خرافات دعوت میکرد و بعدی در عریضی که بشاه نوشته و ما از هر کدام نمونه‌ای ذکر خواهیم کرد. تملق و چاپلوسی و سبک مغزی و نا کسی و فرومایگی بخرج داده که مافوق آن متصور نیست.

در یکی از عریضه‌ها بخط خود بشاه مینویسد «بحمداله که میرزا تقی خان غیر مرحوم بدرک واصل شد خدا جان این چاکر و جمیع اولاد آدم و عالم را فدای یک کلمه دستخط مبارک سرکار اقدس شهرباری بنماید این بنده میرزا تقی خان نیست که خود زور داشته باشد و هوای زور و تسلط چاکر اعتبار شاه است» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

روزی که شاه باید برای سان قشون بمیدان مشق برود در عریضه‌ای میرزا آقا خان بشاه مینویسد «هوا سرد است ممکن است بوجود مبارک صدمه‌ای برسد دو تا خانم بردارید ببرید ارغونیه عیش کنید» (۲) انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

(۱) دست پنهان سیاست انگلیس در ایران

(۲) ارغونیه رادر جنوب قلهک ارغون میرزا پسر حسنعلی میرزا شجاع السلطنه ساخته بعد از آنکه او را با سایر شاهزادگان باردیبل بردند و املاکش مصادره شد میرزا آقا خان آنجا را تصرف کرده و بعد از چندی باسم پسرش داوود پناه نامید.

در اینجا بی‌مناسبت نیست این عریضه میرزا آقا خان را با عریضه‌ای که میرزا تقی خان راجع بسان قشون به شاه نوشته است مقایسه نمائید.

### عریضه میرزا تقی خان امیر کبیر بناصرالدین شاه

قربان خاکپای همایون مبارکت شوم دستخط همایون زیسارت شد اولاً استفسار حال این غلام را کرده بودید حکیم اینغلام موسی کلیکه و ملا محمد هر دو هستند ثانیاً در باب سان سواره نانکلی مقرر فرموده بودید که در میدان نمیشود بیرون بروید اگر اجودان باشی عرض کرده یا خود اختیار فرموده‌اید امر با قبله عالم است ولیکن باین طفره‌ها و امروز و فردا کردن و از کار گریختن در ایران باین هرزه گئی حکما نمیتوان سلطنت کرد، گیرم که من ناخوش یا مردم فدای خاک پای همایون، شما باید سلطنت بکنید یا نه اگر شما باید سلطنت بکنید بسم‌اله چرا طفره میزنید موافق قاعده کل عالم پادشاهان سابق چنان نبوده که همگی در سن سی‌ساله و چهل‌ساله به تخت نشسته باشند در ده سالگی نشستند و سی و چهل سال در کمال پاکیزگی پادشاهی کردند.

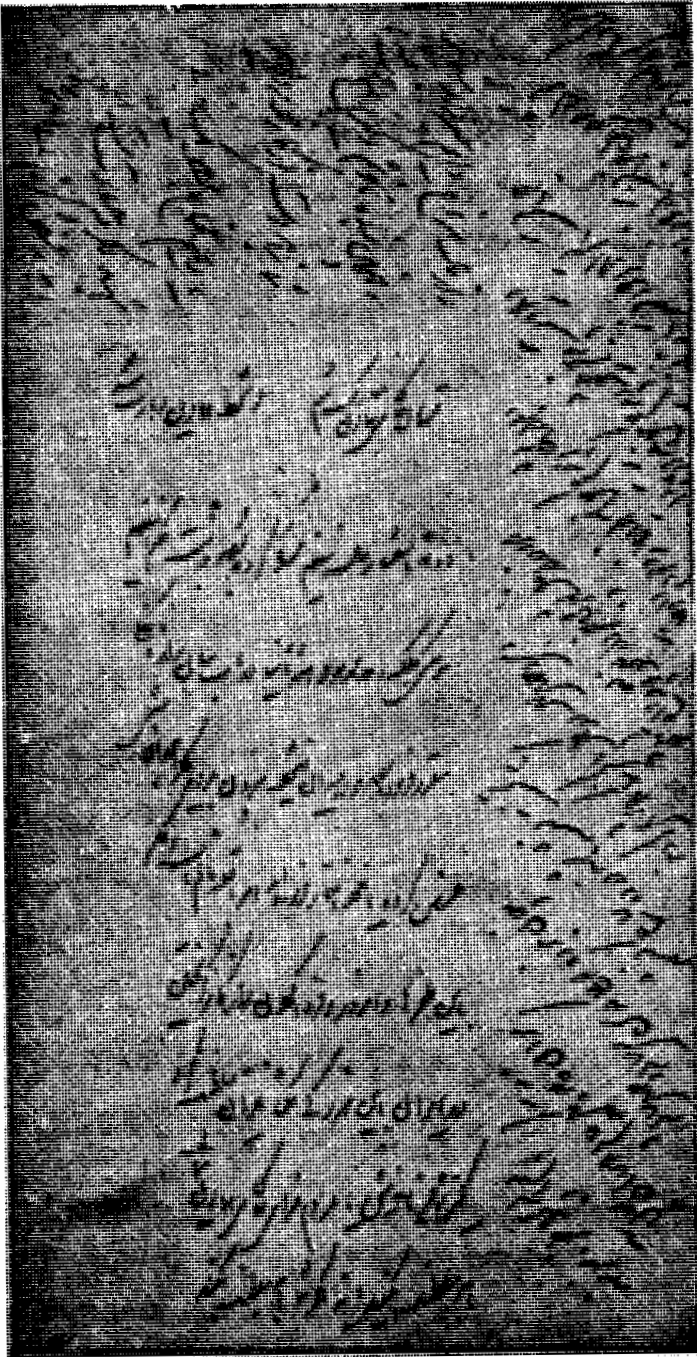
هر روز از حال شهر چرا خبردار نمیشوید که چه واقع میشود و بعد از استحضار چه حکم میفرمائید از در خانه و مردم و اوضاع ولایات چه خبر میشود و چه حکم میفرمائید.

قورخانه و توبخانه که بایست باستر آباد برود رفت یانه. قشون که در این شهر است و سر کرده‌های آنها چه وقت خواهند رفت و از حال هر فوج دائم خبردار شد و همچنین بنده ناخوشم و گیرم هیچ خوب نشدم شما نباید دست از کار خود بردارید یا دائم محتاج بوجود یک بنده‌ای باشید اگر چه جسارت است اما ناچار عرض کردم باقی الامر همایون.

باری هر وقت که میرزا آقا خان خانم جدیدی برای شاه پیدا میکرده به منجم باشی دستور میداده که برای ساعت زفاف طالع وقت تعیین کند منجم باشی مینویسد:

در باب ساعت زفاف چون رأی مبارک قرار گرفته که شب طالع وقت تعیین و بخاکپای مبارک عرض شود شب جمعه که بهترین شبها است قمر در برج حوت در حدود





عریضه میرزاتقی خان امیر کبیر بناصرالدین شاه

برج شرف زهره که کوکب غرض و بجهت و شادی است و بخصوصه این کوکب در طالع مبارک مدخلیت زیاد دارد و قمر در نظر دوستی او مقبول ازوی و درجه طالع مبارک اختیاری برج انتها از طالع مبارک اصلی و خانه یازدهم هم از طالع مبارک تحویلی که قوس باشد و درجه طلوع زحل قنطورس که از کوکب ثابتہ سعد در قدر اول است و مزاج زهره و مشتری را دارد انشالله تعالی سعادت عظیم متحد با درجه طالع دهد و شعاع و جرم مشتری در درجه طالع مبارک و سهم الترویج در درجه طالع مشتری و سهم الاولاد در و تد عاشر و نیرین در و تد یعنی پنج ساعت و بیست دقیقه از غروب آفتاب شب جمعه رفته در ساعت زهره انشالله تعالی مبارک و میمون است» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

دوشنبه عید قربان ۱۲۷۰ شاه در داودیه سلام نشسته و شب همانجا مانده و نیز عید غدیر همانسال شاه در داودیه بوده است میرزا آقا خان در عریضه‌ای مینویسد .

«آنجا پشت کوه قاف است سه شب متوالی عیش بفرمائید» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸  
در بهار ۱۲۷۲ شاه یکسره در داودیه منزل کرده و هر شب برایش خانمهای جدید شناس و ناشناس میبرند در ششم صفر جشن تولد شاه در داودیه و زفاف جدیدی واقع شده است. (۱)

کم کم کار تعیین ساعات سعد و نحس بالا گرفته حتی روزیکه شاه باید برای بازدید قورخانه برود منجم باشی مینویسد تحت الشعاع است و حدیثی ذکر میکند که در موقع تحت الشعاع از همه کاری باید دست کشید انبوخته ۱۶۳/۱۰۸  
حتی برای بریدن لباس شاه و امور ضروری ساعت سعد و نحس تعیین میکنند میرزا آقا خان در عریضه‌ای بشاه مینویسد «استدعایم فردا روزه بگیرید و احدی هم نداند حتی عمه خلوت هم نداند» انبوخته ۱۶۲/۱۰۸

(۱) اسامی و هویت خانمهای مزبور در یادداشت‌های روزانه ناصرالدین شاه

## خود پسندی و خود نمائی

اصولا هر چه لیاقت ذاتی اشخاص کمتر باشد به نشان و حمایت و انکشتی و پول و جواهر و القاب مظنن خود نمائی کرده و بخود میبالند.

مهر اسم صدور ایران پیش از میرزا آقا خان در نهایت سادگی و فروتنی بوده است. مهر قائم مقام فقط ( ابو القاسم الحسینی ) است. مهر حاجی میرزا آقاسی فقط ( آقاسی ) است. مهر میرزاتقی خان امیر کبیر ( محمد تقی ) است اما میرزا آقاخان پس از رسیدن بصدارت دوتا مهر برای خودش درست کرده یکی بیضی شکل بطول پنج سانتیمتر و دیگری چهار گوش بطول شش سانتیمتر که وسطش شیر و خورشید خوابیده کنده شده و اطرافش بخط نستعلیق نوشته شده است:

«اعتماد الدوله میرزا آقا خان صدراعظم دولت علیه ایران».

از همان روز اول صدارت خودش را در نوشتجات (شخص اول ایران) و پسرش میرزا کاظم خان را شخص دوم ایران نامیده است.

در تواریخ آن ایام میخوانیم در سال ۱۲۶۸ اعتماد الدوله صدر اعظم به عصائی مکمل بالماس و یک ثوب جبه ترمه شمسه مرصع و بند کاغذ شرابه مروارید نشان صدارت عظمی نائل گردید.

شب عید نوروز ۱۲۶۸ بیک قطعه نشان تمثال مکمل بالماس برلیان مفتخر شد. روزیکه اعلیحضرت همایون بعمارت جدید تشریف فرما شدند یک ثوب جبه ترمه دوره مروارید دوزیمعزی الیه مرحمت شد.

در سال ۱۲۷۰ جناب صدر اعظم بیک قطعه نشان امیر نویانی اعظم و یک رشته حمایت سبز که اول نشان این دولت علیه و مخصوص شخص اول مملکت است و تا کنون به هیچکس از وزراء سابق مرحمت نشده و یک رشته بند کاغذ مکمل بالماس و مروارید نائل و به لقب ( آلتسی ) اشرف امجد سرافراز آمدند.

شب عید قربان ۱۲۷۲ باعطای جبه شمسه دار سنگین و عصای مرصع مباهی شد.



مهرهای میرزا آقاخان

ربیع الاول ۱۲۷۲ بهجناب صدراعظم يك ثوب كاتبي سمور ابره رضائی چهل بند بسیار اعلی که بندهای آن مرصع بجواهر ثمینه بود از ملابس خاصه همایون مرحمت شد .

اغلب این خلعت‌ها و نشانها پس از مطابقه تواریخ یادداشت‌های ناصرالدین‌شاه بعد از شبهای داودیه مرحمت شده است .

تواریخ چاپی آن ایام اسم شخص اول ایران را بدون این القاب ذکر نمیکنند « جناب جلالتمآب اشرف امجد نوین ممجد و صدر معظم اعظم اعتماد الدوله مفخم افخم اعتضاد الشوکه دام مجده العالی، و خود میرزا آقا خان در نوشتجات رسمی القاب خود را اینطور مینوشته « جناب جلالتمآب قواماً للدوله السنیه نظاماً للشوکتة البیهة اعتماد الدوله العلیه صدراعظم » (۱)

یکی از خود پسندیها و خود نمائیهای میرزا آقاخان این بوده که میخواستند است شورش سپاهیان هند را برایش بگیرد مؤلف ناسخ التواریخ مینویسد « لارد کولی ایلچی کبیر دولت انگلیس با فرخ خان امین‌الملک بزبان کله آغازشکایت کرد و مذکور داشت که از صدراعظم ایران نگارشی چند به هندوستان رفته و سبب شورش هند گشته امین

(۱) به جلد سوم منتظم ناصری و جلد دوم مرآت البلدان و جلد دهم روضه الصفای

ناصری مراجعه شود



الملك بی آنکه صدر وزیر این امر را غور کند جواب گفت که هرگز این حادثه حدیث نگشته و صدراعظم ایران باهالی هندوستان خطی نوشته و چون مجلس پیاپی رفت صورت حال را فکار کرده بدست مسرعی سبک سیر انفراد دارالخلافه داشت چون صدر اعظم این خبر بدانست انکار فرخ خان را عظیم ناخوش داشت و بی توانی بدو خطی نگاشت که چرا در هر قدمی لغزشی کنی و در هر سخنی اغلو طه افکنی که پس از آن بزحمت تمام جراحات آن را التیام باید داد آخر تو بسفارت سفر کردی سخن تورا در پیش دولتین واقعی باید و صدق ترا در مملکتین حجتی واجب باشد چرا سخن را بکذب کنی که هفته دیگر از پرده بیرون افتد و حال آنکه هنگام تحریر این رساله و تهییج این مفاسد ترا آکهی دادم هیچ نگوئی که عنقریب مکاتب مرا بدست کرده در برابر چشم تو خواهند گذاشت آنوقت چه خواهی گفت و از برای سفارت چه مکانت خواهی داشت .

و حال آنکه بموجب رمزهایی که میرزا تقی خان امیر کبیر باراجه‌های هند داشته و اکنون در کتابخانه سلطنتی موجود است خود او برای تهیه شورش هندوستان کاغذ پرانی میکرده است و میرزا آقاخان چون بهمه چیز میرزا تقی خان دست تطاول دراز کرده میخواست است این کار امیر کبیر را هم بخود نسبت بدهد .

## جنگ‌های کریمه و بوشهر و هرات

در سال دوم صدارت میرزا آقاخان یعنی در پائیز ۱۲۶۹ که انگلیس و فرانسه و عثمانی برای جنگ با روس تهیه میدیدند «یک نماینده مخصوص امپراطور روس برای انجام يك مأموریت سری سیاسی بدربار شاه ایران آمد مسافرت این شخص خیلی سری بود توسط پرنس دالغورا کی وزیر مختار روس مقیم طهران از ناصرالدین شاه اجازه خواست محرمانه از او دیدن نماید در ضمن تقاضا نمود که در این جلسه جز شخص شاه دیگری حضور نداشته باشد چون از جانب امپراطور کل ممالک روسیه حامل يك پیغام سری است باید بعرض شاه برسد و بس صلاح نیست میرزا آقاخان صدراعظم از آن اطلاع پیدا کند»

« میرزا آقاخان نوری از آمدن نماینده روس مطلع شده بود و از ملاقات او با شاه خبردار شد ولی موضوع آن را نتوانست بدست آورد فقط بوسائلی فهمیده بود که این ملاقات برای همراه نمودن شهریار ایران با دولت روس است که در جنگ آینده که بزودی در اروپا شروع خواهد شد دولت ایران نیز شرکت کند .

انگلیسها خود نمیتوانستند کاری بکنند اما میتوانستند دولت عثمانی را محرک شوند اوشخصاً بعضی اقدامات نموده پادشاه ایران را تهدید کند که شاه تعهدی علیه دولت عثمانی نکند بنا بر این وزیر مختار عثمانی مقیم دربار ایران جداً ایستاد و از دربار شاه خواست که علت آمدن نماینده مخصوص دولت روس بدربار ایران چیست موضوع مذاکره سری بدون تردید علیه دولت عثمانی است هر گاه چنین نیست دولت ایران اطمینان بدهد که دوستی خود را با دولت عثمانی حفظ خواهد کرد و اگر بتقاضای او جواب کافی داده نشود دربار ایران را ترك نموده بوطن خود مراجعت خواهد نمود .

« البته قرار این بود که سرفاش نشود و صدراعظم از موضوع آن مطلع نگردد اما تهدید وزیر مختار عثمانی طوری بود که شاه ناچار شد موضوع جلسه سری را بصدراعظم خود اظهار کند همینکه میرزا آقاخان از این موضوع مطلع شد مثل این بود که همه جهانیان از این موضوع مطلع شده باشند .»

در این هنگام پیشنهاد های امپراطور روس بشهریار ایران این بود که دولت ایران در جنگ آینده که بین دولتین روس و عثمانی در آتیه نزدیک شروع خواهد شد شرکت کند و یک نمایش نظامی مؤثری در حدود آذربایجان بدهد و با یزید و ارزروم را از اینطرف تهدید کند و در طرف کرمانشاه و قصر شیرین قشون آماده نموده بغداد را تحت فشار نظامی قرار دهد و هر گاه لازم شود که دولت ایران علیه دولت عثمانی اعلان جنگ دهد بدون اشکال در هر دو نقطه فوراً بعملیات حمله شروع نماید .

در آن ملاقات مقرر شده بود که دولت ایران قطور را بتصرف خود در آورده و شهر بغداد را اشغال کند در نتیجه هنگامیکه صلح در اروپا برقرار میشود دولت عثمانی مجبور خواهد بود که این محلها را بدولت ایران واگذار کند و با دادن مبالغ زیادی

غرامت جنگ بدولت ایران انجامها را دوباره بدست آرد علاوه بر این دولت امیراطوری روس باقیمانده قرض غرامت جنگ را که بموجب معاهده تر کمان جای باید بدولت روس عاید دارد بدولت ایران خواهد بخشید هر گاه دولت ایران در جنگ شرکت نکند دولت روس مخارج این تجهیزات را بدولت ایران خواهد پرداخت یعنی از میزان بدهی که بدولت روس دارد کسر خواهد نمود و همچنین دولت روس متعهد شده بود اسلحه و مهمات جنگی و پول کافی بدولت ایران بدهد و تا جنگ ادامه دارد این مقررات برقرار باشد.

تا صدر اعظم از موضوع مذاکرات با نماینده مخصوص روس و وزیر مختار اندولت اطلاعی نداشت مطلب فوق العاده در پرده استتار بود ولی همینکه میرزا آقا خان از مطلب مطلع شد دیگر این سر از پرده بیرون افتاد بهر حال با اینکه میرزا آقا خان رأی شاه را زده و عزم او را تغییر داد با اینحال روسها دست بردار نبودند چونکه شاه کاملاً با نقشه آنها موافقت نموده بود.

با اینکه در ظاهر صدر اعظم در مقابل اصرار شاه تسلیم شد معاهده سری هم بین دولتین ایران و روس بامضا رسید باز میرزا آقا خان دوست قدیمی خود را از دست نداد .

میرزا آقا خان راه دیگری بشاه نمود و اظهار کرد چه ضرر دارد که شهریار ایران قوای طرف دیگر را هم بنظر در آورد و طرف آن پادشاهان را بگیرد که امور مهمه عالم بسته به تصمیمات آنهاست اگر شاه مصمم است که با دولت روس متحد شده علیه دول مخالف آن اعلان جنگ کند چه ضرر دارد عکس این قسمت را هم تحت مطالعه در آورد یعنی با دول اروپا که مخالفین دولت روس هستند علیه روسها اقدام کند این بهترین طریق عاقلانه است که شاه با دولت انگلیس و فرانسه و عثمانی متحد شود اگر شاه بدولت روس اعلان جنگ دهد نتیجه آن بدون تردید پاره نمودن معاهده تر کمان جای میباشد و پس از گرفتن ایالات قفقاز علاوه بر اینها تمام اماکن متبر که ضمیمه ممالک ایران خواهد شد.

البته بسامعه پادشاه جوان این عبارات خیلی دلچسب و خوش آهنگ بود شاه این دلایل را قبول نمود و برای مدتی از عزم خود بازگشت و تغییر عقیده داد. اگرچه پادشاه ایران احکام و فرمانهای لازم را برای تجمع قشون در آذربایجان و کرمانشاهان صادر کرده بود با اینحال دیگر با خیالات پرنس دالغوراکی وزیر مختار روس همراه نبود.

چهل هزار قشون در آذربایجان و پانزده هزار در کرمانشاه بزودی حاضر گردید و شاه در اینموقع باین خیال بود که اوضاع جنگ را تماشا کند ولی با نقشه روسها موافقت نکند، (۱)

میرزا آقا خان پادشاه را برخلاف میل شخص سلطنت بطرف سلطانیه حرکت داد و رسید يك کرور تومان را از وزیر مختار روس گرفت آنوقت شهرت دادند که در سلطانیه و با ظهور کرده بعد از چند روز شاه به طهران مراجعت کرده و قشون متفرق شد.

در این وقت میرزا آقا خان این نامه را بخط خود بشاه مینویسد « دستخط مبارک زیارت شد اولاً در کتمان این حرف البته باید سعی گردد والا مفاسد عظیم دارد تا بحال که گذشته است این حرف در میان است حتی احدی حتی میرزا عباس (۲) يك کلمه نمیداند بحدس مردم چیزی میگویند اصل مطلب در میان نیست مثلاً نظام‌الملک میداند حرف خوبی است لیکن چه چیز است نمیداند و تا صد سال هم باید انشا اله معلوم نشود و با انگلیس در کمال اطمینان در دوستی با ایشان و اظهار عداوت روس بازی کرد و صرفه برد امیدوارم اگر زنده باشم بقوت طالع شاهنشاهی شایسته‌تر بکنم اگرچه از این کار بزرگتر در دنیا نمیشود بی منت بی خرج بی زحمت از دولت روس باج يك کرور باد داده اجداد بزرگ سلاطین بگیرند الحمدلله جای اللهم ان ضعفی متحیر بقوتك حالات این کار ها از خداست والامن لایق نیستم» انبوخته ۱۰۸-۱۶۲

(۱) اقتباس از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف آقای محمود محمود

جلد دوم

(۲) میرزا عباس قوام‌الدوله آشتیانی است



«اما طولی نکشید که معلوم کردید میرزا آقاخان نوری خیال شاه را تغییر داده است در صورتیکه وزیر مختار فوق الذکر موافقت شاه را با خیالات دولت روس بامیراطور روس رسماً اطلاع داد و گفته بود که قراردادی در این موضوع بین ایران و روس رد و بدل شده است و دولت روس هم این اقدامات دولت ایران را برضد دولت عثمانی در آسیای صغیر و عراق عرب بجمع خود آورده بود اینک صدراعظم ایران رأی شاه را زده و عقیده او را تغییر داده است»

در نتیجه پرنس دالغورا کی احضار شد و از ایران رفت و صدراعظم اصرار داشت که شاه قرارداد سری خود را با روسها برهم بزند ولی شاه اجتناع داشت و از صدراعظم نیز ظنن شده بود بعدها نیز هر وقت صدراعظم با يك نماینده خارجی خلوت میکرد حاجی علی خان فراشباشی در آن مجلس حضور پیدا میکرد.

در اینموقع انتشار خبر معاهده سری بین دولتین ایران و روس در روزنامه های لندن طبع شد و در موقعیکه دولت انگلیس داشت نماینده جدیدی بایران اعزام مینمود روزنامه تایمس لندن این عبارت را نوشت که «این وزیر مختار جدید انگلیس باین نظر به طهران مأمور شده است که رفته پادشاه ایران را باطاعت در آورد»

این خبر روزنامه تایمس لندن ترجمه شده بنظر شاه رسید و از وقتیکه این مطلب را خواند يك رویه ثابت و مستقلى نسبت بوزیر مختار انگلیس اتخاذ نمود.

اما میرزا آقاخان کار خود را کرده و نقش خود را خوب بازی نموده بود یعنی رأی شاه را از موافقت با دولت روس زده آن قرارداد سری را کان لم یکن فرض کرده شاه را **بوعده های دولت انگلیس دلخوش داشت** تا آنکه در ربیع الاول ۱۲۷۳ جنک کریمه پایان رسید در اول بهار ۱۸۵۶ صلح بین انگلیس و فرانسه و عثمانی از يك طرف و دولت روس از طرف دیگر با مضاء رسید حال نوبت ایران بود که انگلیسیها حساب خودشان را با ایران تصفیه کنند، (۱)

(۱) اقتباس از تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود

## نتیجه جنگ کریمه برای ایران

جنگ روس و عثمانی در حدود بیست و هفت ماه طول کشید نه ماه بعد از شروع جنگ دولت انگلیس برای حفظ استقلال عثمانی فرانسه را با خود متحد کرده بروسیه اعلان جنگ دادند و به شبهه جزیره کریمه در دریای سیاه حمله کردند محاصره آنجا هیجده ماه بطول انجامید بالاخره قشون فرانسه همه قلاع آن نواحی را یکی از پس دیگری فتح کردند و اوخرزی حجه ۱۲۷۱ پس از تصرف قلعه ملاکف بدست سربازان فرانسوی و دادن ده هزار کشته جنگ کریمه باختر رسید در جمادی الثانیه ۱۲۷۲ روسها تقاضای صلح کردند کنگره وین تشکیل شد و در رجب ۱۲۷۲ معاهده پاریس منعقد گردید .

در این جنگ فرانسه ها چه استفاده بردند هیچ - هیچ - هیچ - پس برای چه ده هزار نفر از فرزندان فرانسه را بکشتن دادند و پنجاه میلیون فرانک خرج کردند ؟  
جان کلام اینجا است :

در ماه دسامبر ۱۸۴۹ که لوئی ناپلئون رئیس جمهوری فرانسه کودتا کرده رژیم جمهوری را با امپراطوری تبدیل نمود و خود را ناپلئون سوم امپراطور فرانسه نامید اول کسی که او را باین سمت شناخت پالمرستون صدراعظم انگلیس بود از آن تاریخ ناپلئون سوم مدیون و مرهون دولت انگلیس گردید بعد از مزاجت با ماده وازل (اوژنی دومونتی ژو) (۱) اسپانیولی که از خانواده کوچکی بود و یک دفعه بدون مقدمه و سابقه امپراطریس فرانسه شده بود ناپلئون سوم زنش را برداشته بلندن برده بملکه ویکتوریا معرفی کرده خود را مرهون مساعدتهای دولت انگلیس اعلام کرد پالمرستون هم از این وضعیت کمال استفاده را نموده در جنگ کریمه او را بدنبال خود کشانید و آن خسارت فوق العاده بفرانسه وارد شد .

سرهانری رولنسون در صفحه ۱۸۸ کتاب انگلیس و روس در شرق مینویسد جنگ کریمه جنگ آسیائی انگلیس با روس بود و فرانسه در آن هیچ نفع سیاسی نداشت حتی

Eugénie de Montijo (۱)

افکار عمومی فرانسه نیز برخلاف این جنگ بود یعنی میگفتند این جنگ آسیائی است و نفع آن متوجه انگلیس میباشد اما چگونه انگلیسها دولت امپراطوری ناپلئون سوم را داخل این جنگ نموده بودند این يك معمای بزرگی است .

این معمای بزرگ را (دولازون کی ری) (۱) مورخ جنگ کریمه در جلد دوم تاریخ عثمانی صفحه ۴۵۶ حل کرده مینویسد .

« در جنگ کریمه فقط برد با عثمانی و انگلیس بود و باخت با فرانسه سمت انگلیسها معاونت فرانسه بود اما عثمانیها همان سمت نعش تعزیه را داشتند پولها را فرانسه خرج کرد خون فرزندان را برای این ریخت که ناپلئون سوم وامی را که به پالمستون داشت ادا کند مگر نه این بود دولت که از کودتای دوم دسامبر ۱۸۵۱ بوجود آمد پالمستون برخلاف تمایل ویکتوریا برسمیت شناخت در حقیقت فرانسه رلدون کیشت را بازی کرد نتیجه سیاست خطای ناپلیون این شد که روسها در روزهای شوم ۱۸۷۰ با آلمانها کمک کردند »

حالا برگردیم بوقایع ایران در رجب ۱۲۸۲ - مارس ۱۸۵۶ که روسها تقاضای صلح کردند حسام السلطنه بعد از تصرف غوریان و بادغیسات و غیره بهرات رسیده بود انگلیسها در ۲۱ ربیع الاول ۱۲۷۲ چند کشتی جنگی و بادی بیوشهر آوردند وعده ناچیزی سر باز جری پیاده کردند میرزا آقاخان خود را دست پاچه وحشت زده نشان داد از بسی حساب بودن قوای انگلیس و اشغال سرتاسر خاک ایران بعرض شاه رسانید لذا بدون درنگ مصمم شدند فرخ خان کاشی را که صندوقدار شاه بود برای عقد صلح با انگلیسها بیاریس بفرستند .

حسام السلطنه قاصدهای باد پیما به طهران فرستاده و نوشت که از آمدن کشتی های انگلیس به بوشهر نگران نباشید انگلیسها هرگز نمیتوانند از برابران بالانتر بیایند با وجود مراسلات پی در پی حسام السلطنه فرخ خان امین الملک را در یازدهم ذی قعدة ۱۲۷۲ از راه اسلامبول بیاریس فرستادند پیش از آنکه فرخ خان بیاریس برسد در هفتم صفر ۱۲۷۳ هرات فتح شد حسام السلطنه ضمن فتح نامه عریضه ای بشخص شاه نوشت که شورش



(سفارت فرخ خان غلزاری امین الملک پاریس) شخصی نشسته فرخ خان امین الملک سفیر فوق العاده - از راست بچپ کازیمبرسکی مؤلف لغت فرانسه بقاری و فرانسه بری مترجم مضموس نابلیون سوم - سومی میرزا ملکم خان مهندس سرهنگ ستاد ششمی - بریمان خان مستشار سفارت فوق العاده (قوام السلطنه وزیر بیرونی قاجاریه) - عهتقی نیکلا مؤلف لغت فرانسه بقاری

سپاهیان هند شروع شده اگر اجازه میفرمائید با همین قشونی که همراه دارم به هندوستان بروم میرزا آقاخان در نزد شاه سعایت‌ها کرد و دلایل و شواهدی آورد که اگر حسام السلطنه به هندوستان برود سلطنت ایران را هم برای گان بدست خواهد آورد.

شورش سپاهیان هند بشدت رسید طوری که هر روز هزاران نفر از انگلیس‌ها را مرد وزن و بچه در کمال بی‌رحمی سر میبردند درین وقت فرخ خان وارد پاریس شد (۲۴ جمادی الاول ۱۲۷۳) حسام السلطنه قاصدها فرستاد فریادها کرد که در هندوستان شورش عظیم برپا شده هر چه از انگلیس‌ها بخواهید خواهند داد بیدار باشید مفت نبازید بخرج کسی نرفت (۱)

نایپلئون سوم که امپراطوری فرانسه‌اش مرهون کمک‌های پالمستون بود میرزا آقاخان صدراعظم ایران هم که تبعه دولت انگلیس و نوکر سفارت بود فرخ خان را هم انگلیس‌ها آبتن کردند (۲) هنوز هیئت سفارت فوق‌العاده عرق راهشان خشک نشده بود که در هفتم رجب ۱۲۷۳ آن معاهده ننگین را امضا نمودند و افغانستان را یکسره بدولت انگلیس بخشیدند.

منتظم ناصری این وقایع مهم را ضمن تاریخ ۱۲۷۳ در کمال بی‌اعتنائی بطور اختصار مینویسد « عسا کردولتین مشغول محاربه گردیدند چندی نگذشت که رفع منازعه شد و جناب امین‌الملک در پاریس بخواهش اعلیحضرت ناپلیون سوم امپراطور فرانسه عقد مصالحه بست »

با انعقاد معاهده پاریس دولت ایران از حق حاکمیت خود با افغانستان با صلاح و صوابدید میرزا آقاخان نوری صرف نظر نمود.

نتیجه مخارج کمر شکن قشون کشی با افغانستان و کشته شدن هزارها فرزندان ایران بخواهش ناپلیون سوم برای قرضی که به پالمستون صدراعظم انگلیس داشت به باد رفت و میرزا آقاخان یک ثوب کاتبی سمور ابره رضائی چهل بند بسیار اعلی که بندهای آن مرصع بجواهر ثمینه بود از ملاباس خاصه همایونی خلعت گرفت و بلافاصله

(۱) نوشتجات سلطان مراد میرزا حسام السلطنه در کتابخانه سلطنتی

(۲) خوابنامه محمد حسن خان اعتماد السلطنه در همین ترجمه احوال مراجعه شود

برای انگلیسهای بلادیده هندوستان دفتر اعانه باز کرد و احکام خیلی سخت بحسام السلطنه صادر نمود که فوری هرات را از قشون ایران تخلیه نموده بخراسان مراجعت کند .

تاریخ عین الوقایع تألیف محمد یوسف خان هراتی صفحه ۱۲۹ و ۱۳۰ راجع باین موضوع مینویسد « انگلیسها بمیرزا آقاخان نوری صدراعظم ایران رشوه ای وعده کرده بودند و او خیال پادشاه ایران را از ضبط هرات منصرف نمود و حکمی بمرحوم حسام السلطنه نوشت که هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردد که دولت انگلیس دست از محاربه بنادرفارس بردارد . مرحوم حسام السلطنه در جواب نوشت که حال سزاوار نیست دولت ایران هرات را تخلیه نماید زیرا خسارت فوق العاده متحمل شده ایم و آنگاه بسیاری مردم قزلباشیه که تقیه در طریقه خود داشتند آشکا را شده اند و خرابی و صدمات کلی از هر حیث و هر جهت بدولت و ملت ایران فراهم میشود ولی میرزا آقاخان صدراعظم که تصمیم گرفته بود هرات را بدولت انگلیس واگذار کند در جواب حسام السلطنه نوشت معلوم میشود شما را خیال سلطنت و پادشاهی بسرافتاده که بهرات مانده جواب تعلیقه دولت را اینطور داده اید اگر خود را جزء دولت ایران و خیرخواه پادشاه میدانید فوری هرات را تخلیه نموده بمشهد برگردید »

## داستان زن میرزاهاشم خان نوری اسفندیاری (۱)

اولین زن عقدی ناصر الدین شاه که در ایام ولیعهدی در تبریز با او ازدواج کرده کلین خانم دختر احمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه است کلین خانم مزبور خواهری بسیار زیبا و دلربا داشته موسوم به پروین خانم که در ازدواج میرزاهاشم خان نوری اسفندیاری پسر میرزا رحیم خان همیشره زاده محمد اسمعیل خان و کیل الملک کرمانی بوده است.

میرزاهاشم خان در زمان محمد شاه غلام بچه اندرون بوده پس از آن غلام پیشخدمت شده و سپس داخل نظام گردیده است مخدره عیال میرزاهاشم خان باسفارت

(۱) داستان زن میرزاهاشم خان را با سفارت انگلیس (روزنامه وقایع اتفاقیه) در سال ۱۲۷۲ به تفصیل نوشته است .



انگلیس روابط خصوصی پیدامیکنند کم کم در سفارتخانه منزلش میدهند حتی هنگامیکه سفارت به ییلاق میرفته برای خانم هم چادر مخصوص در سفارتخانه قلهک میزنند و میرزا هاشم خان را منشی سفارت میکنند.

ناصرالدین شاه از وضعیت خواهر کلین خانم در سفارت انگلیس سخت عصبانی میشود در ابتدا خودش شخصاً برای سفیر انگلیس پیغام میفرستد سپس بمیرزا آقاخان دستور میدهد که هر طور هست آن زن را از سفارت انگلیس بیرون بیاورند.

مکاتبات صدارت، عظمی با سفارت انگلیس راجع بمیرزا هاشم خان و زنش یکی از عجیب ترین پرونده هائست که اکنون در دست است و شاید بیش از صد هزار سطر در اینباب مکاتبه شده است اینک برای نمونه مختصری از آن را درج میکنیم:

مسترموره وزیر مختار انگلیس بمیرزا آقا خان مینویسد «درفرنگستان مرسوم نیست که شاه با سفارتخانه خارجی شخصاً مذاکره کند» میرزا آقا خان جواب میدهد «اگر بمکاتباتی که این دولت با سفارت کرده مراجعه کنید می بینید که در تمام نوشتجات ذکر شده است که حسب الامر زحمت میدهد یا مراسله سفارت بنظر مبارک همایون رسید اینطور مقرر فرمودند در هر صورت قواعد ایندولت با قواعد فرنگستان موافق باشد یا مخالف علی السویه است».

وزیر مختار انگلیس مینویسد «از وقتی که دوستدار بایران آمده و چند وقت قبل از آن میرزا هاشم خان نه در خدمت دولت بوده و نه یک پول موجب باورسیده است» میرزا آقاخان در جواب مینویسد «توقع دارید میرزا هاشم خان در سفارت باشد و دولت مواجش را هدیه بفرستد قبل از آنکه بسفارت بیاید هر ساله مواجش را گرفته است» . سفارت مینویسد «شخص ایرانی که آزاد متولد شده باشد و از خانواده درست و معتبر باشد وقتی که مواجش کفایت گذران او را نکند اگر نتواند از نو کوی استعفاده نماید و در جای دیگر نو کوی نماید پس فرق میان او و عبد چه چیز است» میرزا آقا خان در جواب مینویسد «حالت رعیت و نوکر نسبت باعلیحضرت شاهنشاه در این مملکت در برخی امور شباهت کلی بحالت عبد دارد واحدی در جنب اختیار کلیه همایونی اختیاری از خود ندارد و اگر بنا باشد هر کس بملت قلت موجب و مرسوم خودش بتواند

از نوکری استعفا نماید و برود در جای دیگر نوکر شود یا در سفارت بست به نشیند بدین است که در اندک مدت رشته نظم این دولت متفرق و پاشیده خواهد شد و طولی نخواهد کشید که یک نفر در نوکری این دولت باقی نخواهد ماند و سفارتخانه انگلیس یک شهر بسیار معظم خواهد شد و تمکین این کیفیت در قواعد این دولت نخواهد بود.

وقتی که سفارت میرزا هاشم خان بسمت منشی گری انتخاب کرده است میرزا آقا خان مینویسد.

«هر مرسله‌ای که بخط میرزا هاشم خان باشد برای سفارت پس خواهد فرستاد» وزیر مختار انگلیس در جواب مینویسد «وقتی که دوستدار به طهران وارد شدم میرزا هاشم خان را در سفارت دیدم و همانقدر حق داشتم که او را بنوکری دولت انگلیس بر قرار نمایم که محق هستم در نگاه داشتن هر میرزایا کس دیگر از تبعه ایران» میرزا آقا خان در جواب مینویسد «میرزا هاشم خان با حالت تمرد فراراً از روز اول الی الان در سفارت نشسته است و آن جناب هم موافق هیچ سند و دلیلی حق ندارند که نوکر خانه زاد حقیقی موجب خور این دولت را بنوکری دولت انگلیس بر قرار نمایند. بلی از تبعه ایران هر کس نوکر دیوان نباشد و میل بنوکری سفارت داشته باشد هم آنجناب میتواند از برای خدمت ضروریه متعارفی سفارت او را بنوکری بر قرار نمایند و هم خودش اختیار دارد که بمیل خودش نوکر سفارت بشود در هر صورت آنجناب اگر او را از طهران بطرفی بسمت نوکری سفارت روانه نمائید صریح با آنجناب نوشته میشود که حسب الامر اعلیحضرت شاهنشاهی گرفتار خواهد شد و هر نتیجه عمده‌ای که از آن ظاهر شود بر عهده آنجناب خواهد بود اگر خودش بی مداخله سفارت بیرون بیاید در حقش تفضل و مرحمت خواهد شد».

خلاصه این گفتگوها بهیچ جا نرسید سلطان حسین میرزا برادر خانم که از شهرت این معنی و شماتت مردم به تنگ آمده بود اول از علمای روحانی برای این عمل استفتاء کرد سپس یکی از دوستانش را واداشت که خانم را برای ناهار دعوت کند همینکه خانم بآن منزل رفت گرفتند و حبسش کردند.

میرزا آقا خان کلیه این داستان را بمصوم سفارتخانه‌های خارجه متیم تهران



مینویسد که وزیر مختار انگلیس خواهر زن شاه را سفارت برده و نگاهداشته است.  
بشارژدافر ایران مینویسد موضوع را بسفیر کبیر انگلیس در اسلامبول اطلاع بدهد.

### مراسله میرزا آقا خان بشارژدافر ایران در اسلامبول

«پس از حبس کردن زن میرزا هاشم خان وزیر مختار انگلیس باین موضوع اعتراض نموده سؤال وجوابها کرد و این رشته را بجائی کشانید که ترك مراده نموده بیرق سفارت را انداخت و اولیای دولت از این حرکت سفارت کمال افسوس را دارد در هر صورت از هر راهی که پیش آمدیم و پیغام دادیم چه بتوسط رجال دولت علیه و چه بتوسط مسیو بوره سفیر فرانسه و چه بتوسط حیدر افندی شارژدافر عثمانی مثل اینکه گویا از جانب دولت خودش مأمور به برهم زدگی میانه دولتین است ابدأ تمکین نکرد وساعت بساعت تکلیف خود را زیاده تر کسرد حتی اولیای دولت بخواهش وزیر مختار فرانسه بجهت اصلاح کاغذی هم باو نوشتند که در حقیقت ترضیه داده بودند و آن کاغذ آخر خود را بازپس خواسته باز قبول نکرد و آن کاغذ ترضیه را پس داد.»

«بمحض وصول این کاغذ رفته جناب ایلیچی کبیر دولت انگلیس را ملاقات کرده کاغذ مختصری اینجناب بایلیچی نوشته است برسانید سواد این کاغذ را هم من البدوالی الختم بدهید سواد کاغذهایی که فیما بین رد و بدل شده است برسانید بعلاوه بگوئید اولیای دولت ایران از حالت مأمور دولت انگلیس حیرت دارند در این وقت که هر دولتی منظور دارد از برای خود دوست زیاد نماید بچه ملاحظه مأمورین شما دوست قدیم و صدیق دولت انگلیس را از دولت خودشان دور مینمایند.»

اولیای این دولت تادر قوه داشتند اول در خفاء این امر کوشیدند و فوق العاده از همراهی با وزیر مختار و انجام این کار مضایقه و درینغ نمودند هر قدر از اینطرف ملایمت و نرمی شد از آن طرف تکلیف سخت تر شد حتی اولیای دولت بتوسط وزیر مختار فرانسه باو پیغام دادند که اگر میرزا هاشم خان میل دارد در طهران بماند چهار صد تومان موجب دوسالۀ او پیش دیوان است که برات آن صادر شده است اگر چه در این سال در بست سفارت بوده و خدمتی بدیوان نکرده است که مستحق موجب باشد اما

محض خواست سفارت این چهار صد تومان باو داده میشود بیاید سر خدمت خودش از برای اطمینان او هم من کاغذی بخودش مینویسم و مهر می‌کنم و قسم در آن کاغذ یاد میکنم باو ازیتی وارد نیاید بعد از بیرون آمدن از سفارت الزامی بدهد و تمهیدی نماید که زوجه خود را حفظ نماید و نه خودش بجای نامناست او را ببرد و نه بگذارد خود سر او بجای نامناسب برود باین قرارها وزیر مختار راضی نشد و ترك مراده کرد تکلیفی که او میکرد در نظر ملت ایران بقدری سنگین بود که استقلال و امنیت از برای این دولت باقی نمی‌ماند و عمده تکلیف او این بود که زن میرزا هاشم خان با آن تفصیل و آن شهرتها و آن طور اطلاعی که علمای این بلد از احوال او بهم رسانیده بودند و آن استفتاءها و استشهادها که نوشته و مهر کرده بودند بحکم اولیای دولت بمیرزا هاشم خان تسلیم شود که بسفارت ببرد چون حکایت گریبایدوف ایلچی روس هنوز در نظر اولیای این دولت هست. که از برای يك زن گرجیه آن مرارت عمده بر پا شد قطعاً از برای خاطر این زن که انتساب نزدیک بحریم سلطنت عظمی دارد مثل طایفه معظمه قاجاریه ایل و طایفه دارد مرارت عمده تر برپا خواهد شد اولیای دولت نتوانستند تکلیف وزیر مختار را قبول نمایند وزیر مختار هم ترك مراده کرد.

«خلاصه آن عالیجاه حسب الامر مأموریت دارد که جناب سفیر کبیر را از این کیفیت مطلع ساخته خواست نماید که سواد این نوشتجات را عموماً پیش اولیای دولت انگلیس ایفاد نمایند که اولیای آندولت از حالت وزیر مختار و اتباع سفارت خودشان در ایران اطلاع کامل حاصل نمایند و در دوستی دولتین من بعد قراری بدهند که اینطور اتفاقات ظهور ننماید.

واز جانب سفارت انگلیس مداخله در امورات داخله این دولت نشود فی شهر -  
ربیع الاول ۱۲۷۲ « (۱)

اما این قطع رابطه مر بوط بزین میرزا هاشم خان نبوده بلکه تمام این بهانه جوئیها چنانکه خواهیم دید با مواضعه میرزا آقا خان در این تاریخ مر بوط بهرات و افغانستان بود که ناصرالدین شاه را عصبانی نموده است.

(۱) رونوشت پرونده مذاکرات رسمی راجع بزین میرزا هاشم خان نزد نگارنده است.

## مراسله ناصرالدین شاه بمیرزا آقا خان

۲۰ ربیع الاول ۱۲۷۲

شب گذشته ما کاغذ وزیر مختار انگلیس را خواندیم از بی ادبی و بی معنی و بی باکی او خیلی تعجب کردیم که اینطور جسورانه نوشته است و کاغذی را هم که قبلاً



ناصرالدین شاه

نوشته بود خیلی خودسرانه بی ادبانه بوده بعلاوه مکرر شنیدیم که در منزل خود همیشه از ما بد گوئی میکنند نسبت بما خیلی بی ادبانه سخن میگوید هرگز این مسئله را باور نداشتیم اینک جسارت نموده در کاغذ رسمی مینویسد بنا بر این بر ما مسلم شده است این مرد احمق نادان دیوانه مستر موره دارای این اندازه جسارت و جرئت است که حتی بسلاطین نیز توهین کند از زمان شاه سلطانه حسین که ایران در آن تاریخ به منتها درجهٔ هرج و مرج رسیده بود مخصوصاً چهارده سال آخر زندگانی او که بکلی علیل ورنجور و ناتوان شده نمیتوانست بکارهای مملکت رسیدگی کند تا با امروز کسی قادر نبوده ولو یک دولتی یا نماینده آن بشهریار ایران سوء ادب نشان بدهد حال مگر چه شده است که این وزیر مختار احمق اینطور جسورانه رفتار میکند از دیشب تا بحال اوقات مابتلخی گذشته است اینک بشما امر میکنم تا بدانید وزراء مختار را هم اطلاع دهید که تا خود ملکه انگلیس عذر خواهی کامل از بی ادبی و جسارت نماینده خود نکند ما هرگز راضی نخواهیم شد نماینده احمق ملکه را در دربار خود بپذیریم این یک آدم سفیه و نادان است و هر گاه این عذر خواهی صورت نگیرد هیچ وزیری را از دربار انگلستان نخواهیم پذیرفت، (۱)

## دوستان و مشاورین میرزا آقاخان

همه شان اشخاصی بودند که در قتل قائم مقام و میرزا تقی خان امیر دست داشتند از جمله آنها یکی میرزا یعقوب خان ارمنی بود مومی الیه از ارمنی های جلفای اصفهان بود که دعوی مسلمانی میکرد و در سفارت روس طهران سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی مینمود و بموجب اسناد و نوشتهجات موجوده دو فقره جاسوسی مهم از مومی الیه در دست داریم.

فقره اول هنگامیکه میرزا تقی خان را بکاشان بردند و میرزا آقاخان صدر اعظم مستقل ایران شد پرنس دالغوراکی وزیر مختار روس در طهران از وضعیت سیاسی ایران بسیار نگران گردیده توسط فرستاده مخصوص از شخص امپراطور روس استدعا کرده بود که

(۱) از یادداشت های سرهانی وروموندولف وزیر مختار انگلیس در تهران.

نامه ای بخط خود بناصرالدین شاه بنویسد و تمنا کند که صدارت ایران را کماکان بعهده میرزا تقی خان واگذارند. میرزا یعقوب خان از منی از موضوع اطلاع حاصل کرده بسفارت انگلیس خبر داده و دشمنان میرزا تقی خان تهیه قتل او را دیدند متأسفانه نامه امپراطور روس پس از قتل میرزا تقی خان به طهران رسیده بود (۱)

نظر باین سوابق بعد از قتل امیر کبیر میرزا یعقوبخان جزء مشاورین مخصوص شخص اول مملکت درآمد در مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی اغلب باسم او میرسیم. پس از فتح هرات بدست حسام السلطنه (۱۲۷۲) در سفارتی که بریاست فرخ خان امین الملک غفاری برای مذاکره صلح بیاریس فرستادند میرزا یعقوبخان پسر حلال زاده خود میرزا ملکم خان را بعضویت سفارت مزبور گنجانده که از عملیات فرخ خان در بیاریس با خیر باشد در یکی از مراسلاتی که میرزا آقاخان بشاه نوشته است مینویسد «میرزا یعقوب خان از جانب شارژدافر آمده است و بشدت دلتنگ هستند از اعمال فرخ خان با انگلیس دوست شده روس از دست رفت ، انبوخته ۱۰۸/۱۶۲- (۲)

در مراسله دیگر بشاه مینویسد امشب ظاهراً میرزا یعقوب خان برای مشورت نزد این چاکر باشد .

بعد از عزل میرزا آقاخان انگلیسها میرزا یعقوبخان را ملبس بعبا و عمامه کرده بخوارزم نزد خان خیوه فرستاده او را برای تصرف مرو شاهبجان تشویق و تحریص کرده و وعده داده بودند که در این راه با او مساعدت نمایند (۳)

نامه مرحوم صادق صادق مستشارالدوله باینجناب راجع بمیرزا ملکم خان و پدرش میرزا یعقوب خان که با عبا و عمامه بجاسوسی بخوارزم رفته و وعده کرده اند عکس او را با این قیافه برای درج در این کتاب لطف فرمایند عیناً کراور میشود .

(۱) خاطرات حاجی علی خان اعتماد السلطنه خطی و کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران .

(۲) به معنی که میرزا آقاخان در خواستنامه معتمد حسن خان اعتماد السلطنه مراجعه شود .

(۳) به تاریخچه جنگ مرو مراجعه شود .



که برادرم یعنی ملکم خان از جانب دولت سفیر کبیر کل فرنگستان شده است من گفتم این مأموریت غلط است ممکن است يك نفر در دوسه مملکت مأموریت داشته باشد اما در همه فرنگستان که مرکب از سی چهل مملکت است گفت شما خوب میدانید یا برادرم گفتم برادرت به طمع چندین مواجب و حقوق دولتی دولت را اغفال کرده چنین مأموریت عجیبی بدست آورده است بعلاوه قباحت اینکاری که هم در این است که در نظر اجانب نمایش میدهد که در ایران هیچکس دیگر نیست که لیاقت سفیری داشته باشد و حال آنکه چندین نفر هستند که الان در ممالک مختلفه اروپا وزیر مختارند .

عکس پدر میرزا ملکم خان که در لباس ملای از طرف انگلیسها به بلخ و بخارا بجاسوسی میرفته باید پیدا کرده بدهم که گراور کرده در تاریخ خودتان داشته باشید (۱)

## داستان میرزا مجید خان آهی و میرزا آقاخان نوری

یکی از مسائل مهم مملکتی که در مدت هفت سال صدارت میرزا آقاخان خاطر اولیای دولت علیه را بخود مشغول داشته مسئله شوخی و مسخره گی جناب اشرف صدر اعظم است با میرزا مجید خان آهی :

میرزا مجید خان آهی منشی سفارت روس از حیث صورت و اندام بی اندازه شبیه بمیرزا آقاخان بوده ولی بواسطه عدم تجانس و اختلافات سیاسی و اخلاقی همیشه از میرزا آقاخان دوری میجسته و از ملاقاتش اظهار تنفر مینموده است میرزا مجید خان آهی مردی بوده بسیار خسیس اما متین و با عفاف و روس مآب در صورتیکه میرزا آقاخان شخصی بوده است سخی الطبع لیکن هرزه و مسخره و بی عفاف نه تنها انگلیس مآب بلکه در تحت حمایت دولت انگلیس میزیسته است .

خانه میرزا آقاخان در محله عربها واقع (۲) و خیابان ناصریه خندق دور ارك بوده است روی خندق مزبور برای عبور از محله عربها بطرف ارك يك پل چوبی بعرض

- (۱) مرحوم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار در رساله موسوم به (عبرة الناظرین و عبرة العاصرین) شرحی ادیبانه راجع به جاسوسی های میرزا یعقوبخان نوشته که من در ضمن شرح حال حاجی میرزا حسینخان سپهسالار درج کرده ام بانجا مراجعه شود .
- (۲) همین خانه ای که اخیراً متعلق بعاجی امام جمعه خومی بود .



يك متر با مردم های چوبی وجود داشته که جناب صدراعظم هر روز صبح سواره با فراش و غاشیه کش از آن راه بدربارمی آمده است.

يك روز صبح گاهی میرزا مجید خان آهی که از ارك به محله عربها میرفته در روی پل چوبی با میرزا آقاخان مصادف میشود و چون از سلام و تعارف با او احتراز نمیکرد دستها را بنرده چوبی گرفته پشتش را بمیرزا آقاخان کرده و بطرف خندق نگاه میکرد است. میرزا آقاخان که سواره با او میرسد سر را بطرف گوش او خم کرده آهسته میگوید «کوزم بریشت»

میرزا مجید خان این بی احترامی را رسماً بسفارت روس شکایت میکند و جبران این بی ادبی را بنحو اکمل خواستار میشود چه درد سر دهم چندین سال ما بین سفارت و صدارت عظمی راجع باین موضوع مجالس عدیده تشکیل شده و مکاتبات تلخ و ترش رد و بدل گردیده تا بالاخره میرزا آقاخان تسلیم شده و گفته است هر قسم جبران و ترضیه که میرزا مجیدخان بخواهد حاضر است انجام دهد بشرطی که میرزا مجید خان بگوید که من بگوشش چه گفتم اما میرزا مجیدخان هرگز راضی نمیشود که آن جمله توهین آمیز را خودش با زبان خود تکرار کند و موضوع بهمین جا ختم میگردد.

سعی و اصرار میرزا آقاخان برای دست اندازی بهمه چیز میرزا تقی خان حتی به عیالش

مدرسه و مسجد شیخ عبدالحسین و مدرسه دارالفنون

خانم عزت الدوله

در جنوب و مغرب امامزاده زید خرابه هائی بوده که میرزا تقی خان بفکر آبادی آنجا افتاده بازار ارسنی دوزها کاروانسرای امیر و بازار خیاطها و مسجد و مدرسه معروف بشیخ عبدالحسین را با هم شروع بساختن کرده قسمتی از آنها در حیات خودش با تمام رسیده و برای اتمام بقیه ساختمانها حاجی شیخ عبدالحسین طهرانی ملقب بشیخ العراقرین را وصی قرار داده است که از ثلث اموالش همه را با تمام رساند.

مرحوم آقا سید محمد بهبهانی که از ملازمان شیخ عبدالحسین شیخ العراقرین بود و در سن نود سالگی فوت شد از قول مرحوم حاج شیخ عبدالحسین حکایت میکرد که



میرزا آقاخان صدراعظم اصرار زیاد داشت که من این مسجد و مدرسه را باسم اوبکنم و بالااقل اسم امیر را بر آنها نگذارم منم برای رضای خاطر او آنها را باسم خودم خواندم آنوقت میرزا آقاخان اصرار کرد مدرسه ای را که در کربلای معلی وصل بندرسلطانی نیز ار ثلث میرزا تقی خان ساختم باسم اوبکنم برای اینکه از شر او خلاص بشوم اسم آنجا را مدرسه صدر گذارم (۱)

### مدرسه دارالفنون

موضوع مدرسه دارالفنون که مورخین معاصر افتتاح آن را بسال ۱۲۶۸ نوشته و بزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت داده اند در مجموعه مراسلات کتابخانه سلطنتی ۱۰۸-۱۶۱ پنج نامه بخط میرزا تقی خان بنظر من رسیده که در این موضوع بناصرالدین شاه نوشته وبدون شك و تردید خود او در سال ۱۲۶۷ مدرسه را افتتاح کرده است.

### نامه های میرزا تقی خان امیر کبیر بناصرالدین شاه

نامه اول - « حاجی میرزا جبار را خواست قرار بیریق مدرسه را گذارد که انشاءاله روزیکشنبه در سر در مدرسه بلند شود. به معیر الممالک هم گفت از فردا ساعت راتعمیر نمایند. »  
نامه دوم - « هفته دو روز صاحب منصبان مسلمان و فرنگی مدرسه شرفیاب خواهند شد »

نامه سوم - « در باب شلیک متعلمین مدرسه مقرر شده بود این اطفال هنوز مشق شلیک نکرده اند خاصه در حضور همایون رعب دیگر دارد خدای نکرده وقت شلیک خودشان را معیوب کنند کار مدرسه منظم است »

نامه چهارم - « امتحانات شش ماهه مدرسه بخوبی انجام یافت قرار شد بجهت جنگ چندین فوج مشق مغبران بکنند چون برای جنگ بهترین مشق هاست در نزد صاحب منصبی که فردا وارد میشود علم ساختن قلعه و بردن مار پیچ و ساختن پل را خواهند آموخت بزودی در ایران صاحب منصبان لایق تربیت خواهند شد »

(۱) هیچ معلوم نیست که مسجد و مدرسه میرزا تقی خان امیر کبیر فراهانی بچه مناسبت امروزه مسجد آذربایجانی ها معروف شده است. آیا هنوز وقت این نرسید که این مسجد و مدرسه را باسم خود امیر کبیر بخوانند ؟



tarikhema.org

مركز التراث

نامه پنجم «فوج خلخال خوب مشق میکند استدعای بارون صاحب هم همین است که بنظر همایونی برسد در امر مدرسه وقت زیاد لازم است آدم معقول و متشخص میخواهد که سررشته از همه چیز فرنگی و ایرانی داشته باشد علی العجالة خوب است اغلب متعلمین خوب ترقی کرده اند که معلمین تصدیق میکنند»

از مرحوم رضا قلیخان هدایت که خود از بدو تأسیس دارالفنون دست اندر کار بوده و هیجده سال ریاست مدرسه را کرده تعجب دارم چطور راضی شده که در روضه الصفای ناصری افتتاح مدرسه را بزمان صدارت میرزا آقاخان نسبت دهد.

### ملکزاده خانم عزت الدوله

چون میرزا آقاخان بهمه چیز میرزا تقی خان دست انداخت نخواست که زوجه او از این تطاول مصون بماند لذا ملکزاده خانم عزت الدوله را برای نظام الملک پسرش بتوسط شاه و مهد علیا خواستگاری کرد. عزت الدوله به برادر و الا کمرش پیغام فرستاد که معلوم میشود کمیته جزو اثاثه سلطنت و صدارت که هر کس صدراعظم میشود من باید در خانه اوزندگی کنم پس از پا در میانی مهد علیا بعنوان اینکه میخواهد با میرزا آقاخان محرم باشد!....

با اصرار تمام ازدخترش این تقاضا را کرده است خلاصه پس از پیشکش های متوالی و گفتگوهای بسیار عزت الدوله قبول کرد که بظاهر زن میرزا کاظم خان بشود ولی هرگز هم خوابه او نباشد.

### خصوصیات اخلاقی میرزا آقاخان

از تمام عملیات و رفتار و کردار و گفتار میرزا آقاخان خود خواهی حيله گری کینه توزی و جاه طلبی و شهرت جوئی هویدا است.

شخص اول مملکت ایران بسیار بد خط و از انشاء مراسلاتی که بخط خود بناصرالدین شاه نوشته پیدا است که سواد درستی هم نداشته است

از رفتاری که با میرزا مجید خان آهی کرده و مسخره گوی و کینه توزی هویدا است.

از جملات تملق آمیزی که « جان جمیع اولاد آدم و عالم را فدای يك كلمه دستخط مبارك کرده، پستی روح وعدم عزت نفس مشهود است.

از دشنامها و کلمات زشتی که نسبت به میرزا تقی خان در مراسلاتش نوشته سبک مغزی و فرومایه گی هویداست.

خواستگاری عزت الدوله برای پسرش هزاران مطالب ناگفتنی را میرساند از علاقه ای که به نشان و لقب و خودنمایی داشته حقارت ذاتی شخص اول مملکت پیداست. ازدستوری که بشاه برای روزه گرفتن محرمانه داده ریا و سمعه مشهوداست. متحیرم دعوت شاه را هفته چند مرتبه بدآودیه برای عیش و هرزه گی چه اسم بگذارم. دوستان و معاشرینش يك دسته جاسوسی اجنبی پرست بی ناموس بی وطن بوده اند. و این عنصری که مدت شش سال و ده ماه شخص اول مملکت ایران بوده فقط آلتی بوده است در دست اجنبی برای خراب کردن ایران.

سعی بسیار داشته که در مدت صدارت او هر کتاب و رساله ای که چاپ میشود اسم او را با مطراق تمام پشت جلد آنها بطبع برسانند هر ناشری که در این باب عمداً یا سهواً غفلت می کرده صفحات ابتدا و انتهای کتاب او را باصرار گماشتگان جنیاب صدراعظم عوض میکرده اند.

میرزا سید جعفرخان خورموجی وقایع نگار در کتاب حقایق الاخبار ناصری در شرح معرفی میرزا آقاخان ضمن وقایع سال ۱۲۷۵ هجری قمری مینویسد:

« چون در رعایت خویش و تبار بی اختیار بود اولاد و برادرزادگان و منسوبان بل همسایگان ایشان بلکه اهالی نورو کجور راحتی المقدور حاکم بلاد گرداند و مالک الرقاب عباد آنها هم چون سیل سبا و صرصر عاد و ثمود روه ممالک ایران نهادند.

هر جا احمقی بود از شراب هوش ربای دولت مست آمد و هر کجا ابلهی بود باعیش و نعمت همدست گردید تعدی را در مملکت لازم و تصرف در ممالک و رماء مظلومین را لازم شمردند و هر ناحیتی از ایران که بتصرف آن بیدندان بود ویران شد.

## نامه مهد علیا بشاه

مهد علیا که سابقه او را با میرزا آقاخان دیدیم از هر چه در اندرون و دربار می شده بمیرزا آقاخان خبر میداده و هر چه میرزا آقاخان خودش نمیخواسته بعرض شاه برساند به مهد علیا تلقین میکرده که او بگوش شاه برساند ناصرالدین شاه که باقسام مختلف از مهد علیا مظنون بوده شاهزاده محمد ولی میرزا یسرفتحعلی شاه را مأمور کرده که در اندرون مهد علیا بنشیند و کسی بدون اجازه او با نواب ملاقات نکند (۱) درین احوال مهد علیا نامه ذیل را بخط خود شکسته ونستعلیق زیبا بشاه مینویسد :

« قربانت بگردم شما باید دیگر چه وقت مرا بشناسید من چه کار دارم باین حرفها چه وقت دخل وتصرف بکار شما و بکار دولت شما کرده ام با وجودیکه من از همه کس با احتیاط تر راه میروم شما از همه کس مرا نامحرم تر میدانید از قصر که آمدم بعضی حرفها شنیدم گفتم کاهست خدمت شما عرض نکرده باشند خواستم بشما حالی کنم والا بمن چه پادشاهید و مختار خدا شاهد است نه با وزیرتان آشنائی دارم نه نوکر هاتان مرا میشناسند نه من آنها را خداوند عالم شمارا بسلامت بدارد پیشه من مثل مادر اسدالله دعا گوئی است بحق خدا این حرفها را هم که خدمت شما گفتم از مردم شنیدم همه کس میگفتند اگر میدانستم باید نگفت نمی گفتم من هرگز از حرف زدن خدمت شما بی احتیاط نیستم»

انبوخته ۱۰۸/۱۶۶

## ایضاً نامه مهد علیا بشاه

« قربانت بگردم قرار شاهزاده ها همان است روزیکه از سفر آمدم دادم البته نکول نخواهم کرد حالا اگر پشت کردن شاهزاده هم بزنند بیقاعده و بی اذن نخواهند آمد آن روز راه دیگر داشت از خدمت شما که محروم بودند میرزا تقی هم که اینطایفه را و شاهزاده های بیچاره را ازسک کمتر کرده بود از زمین وآسمان دستشان بریده شده بود بجهت اینکه خفیف نشوند یا درد دل خودشان را وعرضشان را ناچار رو بمن می آوردند حالا بعمدالله این التفات که پادشاه در حق اهل ایران فرمودند همه کارشان را فهمیدند

(۱) - ناصرالدین شاه بمادرش نواب خطاب میگرد.

عرضشان را بیادشاه میکنند به من دیگر چکار والله من هم بحمدالله آسوده شدم بعلیقلی میرزا هم گفتم کاغذی در این باب بشاهزاده محمد ولی میرزا نوشت که بشاهزاده ها کلا اعلام بکند که روزهای عید بدیدن من بیایند در وقتهای دیگر مرخص نیستند کاغذ را هم دادم بنظر شما برسد بفرستیم پیش محمد ولی میرزا والسلام»

انبوخته ۱۶۱/۱۰۸

## وقایع دوره هفت ساله صدارت میرزا آقاخان نوری

حال که اندکی میرزا آقاخان را شناختیم به بینیم که در دوره صدارت هفت ساله او چه وقایعی پیش آمده، چه عملیاتی انجام شده و سیاست دولت چه بوده است. چندماه پس از صدارتش در ذی قعدة ۶۸ مریدان باب در نیاوران بشاه تیر انداختند پس از تعقیب و کشف قضیه معلوم شد که مرکز فساد در خانه سلیمان خان تبریزی و بتحریر انگلیسها بوده (۱) جماعتی را توقیف کردند و به فجیع ترین وضعی آنها را بقتل رسانیدند در نتیجه بایها تحت حمایت دولت انگلیس رفتند (۲).

در ربیع الثانی ۱۲۶۹ یکسال بعد از قتل امیر نظام میرزا آقاخان برای قدردانی از همراهی های دولت انگلیس بی مقدمه قباله هرات را مسجل کرده بآنها واگذار نمود حالا معلوم میشود که برای چه میرزا آقاخان قتل میرزا تقی خان را اولین شرط قبول صدارت پیشنهاد کرده است.

پنج ماه بعد از این معاهده جنگ روس و عثمانی شروع شد و چنانکه سابقاً نوشتیم پنجاه و پنج هزار قشون ایران در قباله قرارداد با روسها بسلطانیه و کرمانشاه رفت آنوقت برای پریشان کردن خاطر شاه و انصراف دولت از قشون کشی بهرات قضیه زن میرزا هاشم خان را پیش آورد و آن مکاتبات عجیب بین سفارت انگلیس و میرزا آقاخان رد و بدل شد.

(۱) حقایق الاخبار ناصری

(۲) دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی.



همینکه انگلیسها دیدند که حسام السلطنه عازم رفتن بهرات است وزیرمختار انگلیس صورت ظاهر برای خاطرزن میرزاهاشم خان بیرق سفارت را خواباند و رفت خلاصه قشون کشی بهرات و بوشهر شروع شد و نتیجه را دیدیم .

حسام السلطنه که برای تصرف هرات طرف بی مهری سفارت و میرزا آقاخان واقع شده بود از خراسان احضار شد و فریدون میرزا پسر عباس میرزا که در دوستی با جهان خانم ازرقبای سرسخت جناب صدراعظم بود عقب نخود سیاه فرستادند یعنی بفرماندهی قشون خراسان روانه اش کردند مشارالیه با آخال قشون کشی کرده سی و شش قلعه از قلاع ترکمانان را خراب کرد در این جنگ ها خان خیوه محمد امین خان مقتول شد . نتیجه این قشون کشی های بی موقع این شد که هم قشون ایران ضعیف گردید و هم امراء ماوراءالنهر از پا درآمدند و سرزمین آنها بالطبع بدست روسها افتاد و یک قسمت از ممالک ایران بر باد رفت .

در کلیه این وقایع بموجب اسناد و نوشته جاتی که در دست است مواضعه با انگلیسها بنظر میرسد .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خوابنامه یا رؤیای صادقه می نویسد میرزا آقاخان نوری در جلسه محاکمه چنین گفت: « در اواسط صدارتم دیدم امورات مختل است و وضع مغشوش و عزل من از صدارت قریب الظهور جنگ انگلیس را سبب شدم که پادشاه را مشغول دارم و مقام خود را محفوظ و این کار برآستی برای دولت و ملت ایران مضرت داشت جز آنکه من صلاح شخص خود را در آن دیدم .

در آن واقعه خیلی بایران خسارت وارد آمد هرات را گرفتیم ولی بوشهر و محمدرضا از دست دادیم و در اینحال برای اینکه فرخ خان امین الدوله راهم دور کرده باشم و آخر الامر بعنوان اصلاح امور مقدمه صلح با انگلیس و ختم غائله نزاع وی را مأمور فرنگ کردم اما میل نداشتم کار بزودی بانجام برسد بلکه استخوان را مهمافکن لای زخم میخواستیم بر خلاف مقصود و منظور من او خود پولی از انگلیس گرفته با اتباعش (۱) اینکار را کردند

(۱) - مقصود میرزا ملکم خان است .

و عاجلا کار صلح را پرداختند و مصالحه را منعقد نموده اگر شتاب نکرده بودند فتنه و بلوای هند بروز کرده بود و انگلیسها مضطرب و مستأصل میشدند و کار بدخواه مامیگذاشت هرات را واگذار نمیکردیم و بنادر خود را مسترد مینمودیم بلکه بقسمت بزرگی از افغانستان دست می انداختیم و خسارت جنگ قابلی هم از دولت انگلیس می گرفتیم افسوس که عجله فرخ خان نگذاشت و آن مقدمه برعکس نتیجه داد هرات از دست رفت بلکه حق ثابت ما در افغانستان باطل شد ایران بجای آنکه منتفع شود مبلغ کزاف متضرر شد چون درین محضر جز راست گفتن گزیری نیست خود میگویم که این کار بغرض شخصی بود نه از روی دولت خواهی همینقدر شد که جنگ با انگلیس چندی عزل مرا پس انداخت چنانکه بعد از مصالحه چیزی نکشید که مسند را از زیر پایم کشیدند و مرا باخاک نشانندند.

نقل از کتاب تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس (۱)

«در آن زمان حاجی میرزا علی اکبر قوام الملک پسر حاجی ابراهیم خان اعتماد - الدوله شیرازی بیگلربیگی و پیشکار فارس بود و میرزا حسنعلی خان نصیر الملک حکومت بوشهر را داشت و میرزا آقاخان صدراعظم شجاع الملک را از جانب خود مأمور بوشهر کرده بود که در آنجا توقف داشت و میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان پسر حاجی قوام الملک در طهران میزیست و در دستگاہ صدارت میرزا آقاخان رابطه مخصوص داشت و صدراعظم باو کارهای شخصی و دولتی رجوع میکرد و میرزا فتحعلی خان مذکور در واقع بجهت تقویم و تقویت کارهای پدر خود حاجی قوام الملک در طهران توقف داشت چون خبر رسید که انگلیس بوشهر را تصرف کرده است میرزا آقاخان صدراعظم بحضور رفته عرض کرد که قوام الملک بواسطه کشته شدن پدر خود حاجی ابراهیم خان در این دولت تلافی کرده بوشهر را بتصرف انگلیس داد میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان که از عملة خلوت دوستان داشت بر حسب مواضعه باو این سخن را اخبار دادند وی بحضور رفت عرض کرد که بوشهر را صدراعظم بپاد داده و نوشته ای با آنها نگاشته است که اگر بخواهید هرات را از ایران بگیرد بوشهر را تصرف کنید تا ما از در مصالحه بیرون آییم و هرات را بشما واگذار کنیم و شما هم بوشهر

را تخلیه کنید که کار بروفق مراد شود و باز میرزا فتحعلی خان عرضه داشت که شجاع‌الملک مأمور صدراعظم در بوشهر توقف دارد و این کارها را صورت داده است برادر من میرزا حسنعلی خان که حاکم بوشهر است اقتدار اینگونه کارها را ندارد اگر چه در این عرایض اعلیحضرت سلطانی بمیرزا فتحعلی خان تفسیری فرمودند لیکن این تعریض شان بصدراعظم بوده است و این عرض در مزاج مبارک اثر کرد و از آن روز اسباب عزل صدراعظم فراهم آمد از خارج و داخل مواضعه میرزا آقاخان نوری صدراعظم را با دولت انگلیس در باب بوشهر و هرات گوشزد بسمع مبارک همایونی نمودند.

## عریضه میرزا صادق نوری معروف بقائم مقام و

ملقب بامین الدوله بناصرالدین شاه

مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات صفحه ۸۵ می نویسد: میرزا صادق نوری در عریضه‌ای که بشاه نوشته درازده فقره خیانت برای میرزا آقاخان شمرده و متعهد اثبات میشود منجمله مواضعه او را با دولت انگلیس در امر بوشهر و هرات.

متأسفانه هنوز عین عریضه میرزا صادق بدست نگارنده نرسیده ولی از مطالعه و بررسی نوشتجات آن ایام دوازده فقره خیانت منتسبه بمیرزا آقاخان که با مواضعه انگلیسها انجام شده باید بشرح ذیل باشد.

- ۱) توطئه در قتل میرزا تقی خان امیر کبیر ربیع الاول ۱۲۶۸
- ۲) بیرون آوردن شاه از نیاوران و سوء قصد مریدان باب ۱۲۶۸
- ۳) در صورت کشته شدن شاه پسر یکساله جیران را شاه کنند و میرزا آقاخان نایب السلطنه شود.
- ۴) کشتن بایبها به فجیع‌ترین وضعی که از ایران روگردان شوند و به پناه دولت انگلیس بروند ۱۲۶۸.
- ۵) دادن بندر عباس با جاره بامام مسقط که انگلیسها در خلیج فارس بک تکیه گاه مهم دیگر داشته باشند ۱۲۷۰.

۶) فرستادن قشون بمرو و خیوه و خراب کردن قلاع ترکمانان .

۷) بی اعتنائی کردن بمسیو بوره سفیر فرانسه که برای اجاره کردن پایگاهی درخلیج فارس بمنظور رقابت با انگلیسها آمده بود.

۸) در وقتیکه دولت ایران مشغول تهیه جنگ هرات بود برای مشغول کردن شاه داستان زن میرزا هاشم خان را فراهم کردند وهمینکه نتوانستند از قشون کشتی ایران بهرات جلو گیری کنند وزیرمختار انگلیس بیرق سفارت را خواباند ورفت ۱۲۷۲.

۹) حسام السلطنه ازهرات نوشته بود از آمدن کشتی های انگلیس بوشهر مشوش نباشید با این قشون که دارند از برازجان بالاتر نمیتوانند بیایند شورش سپاهیان هند شروع شده اجازه بفرمائید با این قشون که دراختیاردارم بهندوستان بروم میرزا آقا خان پیش شاه یقه پاره کرده که اگر حسام السلطنه بهندوستان برود شمارا خلع و خودش شاهنشاه ایران خواهد شد.

۱۰) فرستادن فرخ خان امین الملک بیاریس برای امضای معاهده صلح ایران و انگلیس با وجود اینکه شورش سپاهیان هند شروع شده بود معاهده را بی درنگ امضاء کند .

۱۱) فرخ خان زا درپاریس آستین کردند و برای میرزا آقاخان هم معادل يك كرور تومان لیره انگلیسی فرستادند وقتیکه معزول شد شاه فرستاد دارائیش را ضبط کنند چنین شهرت کرد که لیره ها مس مطلا بوده است.

۱۲) با احضار حسام السلطنه ورها کردن هرات شیعیان افغانستان گرفتار بلا شدند صفحه ۲۹ و ۳۰ عین الوقایع .

اگر عین عریضه میرزا صادق بشاه روزی در آمد و بعضی موادش غیر از اینها بود البته اخلاف تصحیح خواهند نمود .

بعد از اثبات خیانت های میرزا آقاخان شاه در بیستم محرم ۱۲۷۵ دستخط معزولی او را نوشت و دستخط را حسینقلی خان مافی تفنگدار حسام السلطنه ( که در زمان محمدعلی شاه صدراعظم شد) در سوهانک شمیران سرچشمه خرگوش بدست میرزا آقاخان داد .

«سپس حسب الامر خسرو گردون غلام مستوفیان عظام به محاسبات ظاهری ممالک محروسه رسیدگی نموده جز از سالی شصت هزار تومان که از ایوان همایون در وجه میرزا آقاخان مستمر و برقرار بود در این ایام صدارت سالی یکصد و ده هزار تومان علاوه از راتند استمراری و تعارفات و هدایا و پیشکشی و ارتشاء ماخوژی مشارالیه بود و علاوه بر دو اوزه هزار تومان مقرری میرزا کاظم خان سالی هیجده هزار تومان بقلم در آمد خدیو بلند اقبال زیاده از ماخوژی یکساله مطالبه فرمودند و با سایر کارپردازان و عمال آن جماعت بهمین منوال معامله رفته» (۱) نظر باینکه در موقع صدور دستخط صدارت شاه به میرزا آقاخان امنیت جانی داده بود به یزد تبعیدش کردند شش سال در یزد بسر میبرد مراسلات شکایت آمیز ذیل را از یزد بطهران به یکی از خویشان خود نوشته است :

### مراسله اول از یزد بطهران

آقا جان من فدایت مدتیست از حالات شما خبری ندارم باز فرزندی میرزا ابوالقاسم یاد از ما کرد پیرشود اول در جواب کاغذ اودعای مرا باو برسانید خط کاغذش بسیار خوب بود لیکن کم کار است بیشتر کار بکند انشاءالله شاید آدمی بشود ثانیاً با درد چشم که نمی توانم تحریر زیاد کنم و تنگی نفس که هیچ نمیگذارد کاری در دنیا بکنم همیشه منتظر موتم لازم بود این دو کلمه کاغذ محرمانه را که هیچکس بجز شما مطلع نشود بنویسم از خط خودم کسی از کسان ما نوشته بود شما رفتید نزد جناب اعتماد السلطنه ایشان فرمایشات ملوکانه را درباره ضعیف بشمایان کردند اول در باب علی آباد که از راه مرحمت فرمودند حق با این بنده است و حکم دیوانخانه مبار که مرحمت شود که ملک صحیح این زره است و ادعای نواب دلشادخان بی جاست و ایشان را حقی نیست خدا دولت شاهنشاه را مستدام بدارد پس حالا شما محبت نموده با مهربانی و محبت اعتماد السلطنه فرمان مبارک را صادر فرمائید و بحاجی میرزا احمد بگوئید مراقب باشد فرمان را فوراً تمام کند که از سر نواب دلشاد خان از مهربانی جناب اعتماد السلطنه آسوده شویم ثانیاً درباره این ضعیف فرمایش

(۱) میرزا سید جعفر خان خورموجی وقایع نگار در حقایق الاخبار ناصری

چاپ ۱۲۸۵





زیرا که من از این زنده بودن بعد از پنج سال حبس و خجالت شصت نفر عیال و پانزده شانزده نفر پسر و دختر جوان گرفتار تنگ آمدم خود فکر کنید پسرهای ده دوازده ساله حالا پانزده شانزده مثل حسینعلی خان و عبدالوهاب پسرهای بیست ساله هیجده ساله همه بیست ساله بیست و پنج ساله شدند پنج شش نفر هم دختر بهمین قسم همه بزرگ شدند پسرها جوانی میخواهند که با مردم معاشرت کنند زن میخواهند دخترها هم زنان و قوم و خویش و شوهر میخواهند مبادا کار کس اینگونه مشکل گیرم عیال هیچ نکوبند و ساکت باشند خداوند از ایشان همه راضی باشد انشاء الله لیکن من خود دلتنگ و پریشان میشوم بجهة ایشان و جوانی ایشان خلاصه شق ثالث که باید سرکار اعتماد السلطنه در راه مهر بانیهای قدیم که با من قسم قرآن خورد که با تمامی شما تمام میشوم و قرآن را مهر کرد درست بکنند و عرض و عجز بکنند این باشد که این در بدری واقعا تنگ دولت است والا من که شاه وارث نیستم مردم دنیا آنقدر وفا نداشتند دور شاهزادهها جمع شوند که سی سال بایشان آقائی کردند یا دور امام خود جمع شوند رفتند از خدمت امام ایل شاهسون افشارندارم ایلخانی ده هزار در خانه ایلات نیستم مرد بیچاره بودم مفاخرت من بنو کبری بود موروث گفتند زنده باش بودم گفتند بمیر مردم چه کاره ام که حبس لازم داشته باشم وانگهی حبس پنج سال در هیچ تاریخی شنیده نشده اگر قصایید بکشید اگر تاجرید بفروشید اگر پادشاهید به بخشید بیایم در گوشه خانه خود قراری بجهت قروض و پسرها و دخترها بدهم زن پیر ناخوش بیچاره خود را گرفته یک زیارت مشهد مقدس و مکه معظمه و نجف اشرف برویم اگر زنده ماندم خدمت دعا با من باشد و اگر مردم جانم خلاص جناب اعتماد السلطنه گفته بودند می ترسیم از کی از مرده من مرده و نیم جانم از کی می ترسید دروغ می گوئید خوب راست می گوئید چه باید کرد شما که آقا میرزا مهدی هستید برادر من ووکیل من هستید هر قسم و بهر قسم باشد ایشان را مطمئن کنید که من نو کبری کن نیستم بدین گبر و یهود و نصارا باشم طالب نو کبری هم نیستم اگر عاقل هستیم چگونه نو کبری میکنم با این حالت که ده قدم راه نمیتوانم بروم بر فرض طالب اطمینان باشند اولاً توقع من این است حاجی علی خان اعتماد السلطنه مردی کند همه را او مطمئن کند ثانیاً گوشه گیری چه اطمینان



از سر و کلاه عدالت بگریزید  
 دلان عدالت را بگریزید  
 با همی که تا سر حدکله کاردار  
 تا هر آن که بگریزید

بدرستی که در این روزگار  
 کلاه عدالت را بگریزید  
 از سر و کلاه عدالت بگریزید  
 دلان عدالت را بگریزید  
 با همی که تا سر حدکله کاردار  
 تا هر آن که بگریزید

### مراسله میزا آقاخان ازیزد

ومردی کند ومارا خلاص کند من بیچاره قدردان نباشم مردم روی زمین میدانند ومی فهمند مردی ایشان را واگر خدای نکرده تخلف بکنم نامردی ما را پس قسمی بشود ما در این یزد نمیریم تنگ آمدم واز خجالت عیال واولاد مردم این مردی را در حق من بکند خلاص شوم از یزد خراب شده کاغذ را احدی نه بیندمن در این شش سال که میدانی باحدی از اماناء دولت چیزی ننوشتم مگر حکمی چیزی نوشتند جواب لابدی نوشتم تا .... مثل قدیم داشتم نوشتم زیاد چه نویسم حالت تحریر و تقریر ندارم دهم شعبان ۱۲۷۹ء

### نامه دوم ازیزد بطهران

مخدوم و آقای من اگر صلاح بدانید يك مجلس خلوتی از حاجی علی خان خواهش کنید که بجزشما واوکسی نباشد آن کاغذ مرا باو نشان بدهید قسم بخورید اورا

مطمئن کنید لیکن کاغذ مرا پس بگیرید اگر کاریزی نشود عجز و بی مایگی ظاهر نشود من تا بحال باحدی کاغذ ننوشتم فرخ خان ده دفعه پیغام داد يك کاغذ بمن بنویسید همه کارایشان درست میکنم بیاید سرخانه و عیال خود عارم آمد باو کاغذ بنویسم خلاصه کاغذ را بشما نوشتم بدهید بخواند بگیرد پاره کنید جواب را بمن بنویسید باید بجز شما در طهران کسی مطلع نشود در اینجا بمرگ تو ندادم نظام الملک هم بخواند لیکن دیدن حاجی علی خان خوب است اگر همه مضمون کاغذ مرا زبانی بگوئید و کاغذ مرا ندهید بخواند بهتر است بدهید هم مختارید صلاح کار را شما بهتر میدانید و عمل کنید (۱)

باری پس از برانگیختن هزار گونه واسطه و شفاعت دوستان درباری اش شاه قبول کرد از یزد باصفهان بپرندش ولی هیچکس را ملاقات نکنند بعد از چندی نیز بامر شاه مشارالیه را از اصفهان به قم انتقال دادند در آنجا روز دوازدهم شوال ۱۲۸۱ در سن پنجاه و نه سالگی وفات یافت جنازه اش را بکربلای معلا بردند و در همان مسجدی که مرحوم حاج شیخ عبدالحسین شیخ العراقرین از ثلک میرزا تقی خان امیر ساخته و مدرسه صدر نامیده بود دفن کردند. (۲)

(۱) این نامه که در روی يك قطعه کاغذ کوچک بطول ده سانتیمتر و عرض  $\frac{۵}{۴}$  نوشته شده جنس و رنگ کاغذ عین همان نامه اولی است همچنین مرکب و قلم همان است با احتمال نزدیک به یقین در جوف همان نامه اولی برای آقای امیر زامهدی فرستاده شده است.  
(۲) به صفحه ۴۲ مراجعه شود.

## ۲

## حاجی میرزا حسینخان مشیرالدوله سپهسالار اعظم

میرزا حسینخان پسر میرزا نبی خان امیر دیوان قزوینی است که در سال ۱۲۴۳ هجری قمری متولد شده پدر میرزا نبی خان مرسوم به عابدین دلاک خاصه تراش علینقی میرزا رکن الدوله پسر فتحعلی شاه بوده بدین سبب دشمنانش او را دلاک زاده مینامیدند . میرزا نبی خان مردی کدخدا منش و در دوره سلطنت محمد شاه چندین مرتبه ابراز نکته سنجی و لیاقت کرده بود از جمله در سال ۱۲۷۴ که ما بین لشگریان و کشوریان در شیراز نزاع در گرفت میرزا نبی خان بحکم رانی فارس مأمور و با کدخدا منشی رفع آن غائله نمود . و در سال ۱۲۶۱ با مر محمد شاه مأمور تهیه جشن عروسی ناصرالدین میرزا ولیعهد با کلین خانم دختر احمد علی میرزا گردیده و بخوبی از عهده بر آمده بود .

میرزا حسینخان هم بواسطه خدمات پدر در دربار تقریبی داشته و پدرو پسر با دو دختر فتحعلی شاه که هر دو از یک مادر بودند ازدواج کردند . ماه نوش خانم زن میرزا نبی خان بود و ماه تابان خانم ملقب به قمر السلطنه در ازدواج میرزا حسینخان در آمد .

در سال آخر صدارت میرزا اتقی خان امیر کبیر میرزا حسینخان بکارپردازی بمبئی مأمور شد سه سال در هندوستان بود و آقا خان محلاتی ملقب بعطا شاه نسبت بساو و محبت بسیار کرد . از جمله در شرط بندی اسب دوانی بمبئی مبلغ یکصد و پنجاه هزار روپیه باو داده و گفته بود در شرط بندی برای او بلیط خریده و باسم او اصابت کرده است .

پس از مراجعت از هندوستان مأمور جنرال قونسلگری تفلیس شد سه سال هم

در آنجا بود در سال آخر صدارت میرزا آقاخان نوری بمنصب وزیر مختار ایران در اسلامبول و خلعت همایون سرافراز گردید (۱۲۷۵)

### هیئت سفارت میرزا حسینخان با اسلامبول

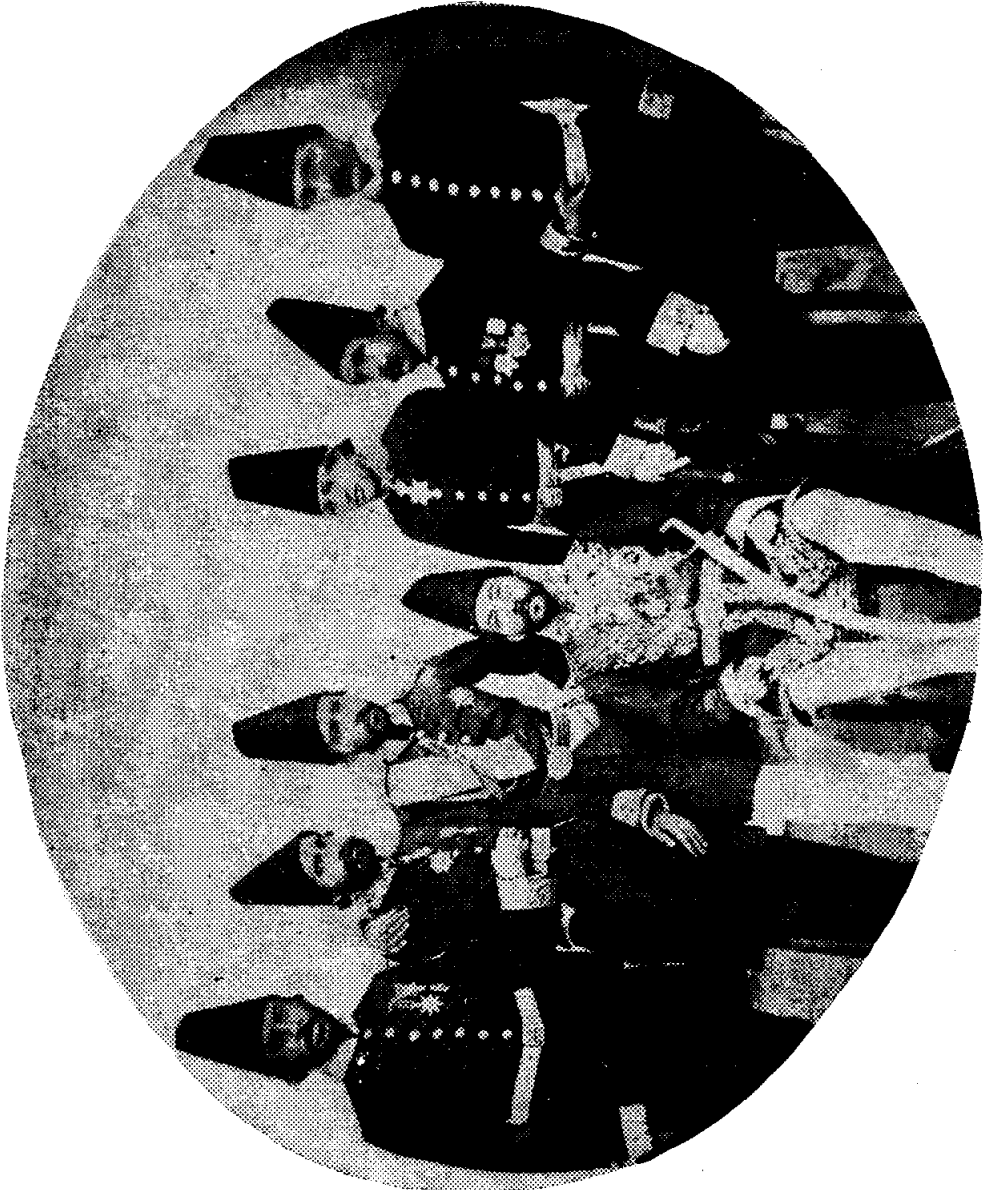
شخص نشسته میرزا حسینخان - ایستاده از چپ بر است (۱) اسدالله بیگ ترجمان (۲) میرزا احمد خان مستشار سفارت (۳) یحیی خان (معمدالملک) برادر میرزا حسینخان حامل نشان برای سلطان عبدالمجید خان (۴) سلیمان خان نایب اول سفارت پسر میرزا سعید خان انصاری وزیر امور خارجه (۵) میرزا حسن خان کاتب اسرار سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول دوازده سال طول کشید. ده سال وزیر مختار بود دو سال آخر سفیر کبیر شده و ملقب بمشیر الدوله گردید.

در آن ایام تازه جنگ کریمه تمام شده روسها شکست خورده و دولت عثمانی کاملاً تحت نفوذ انگلیس و فرانسه افتاده و برای اجرای تنظیماتی که سلطان محمود خان مقرر کرده بود و خط شریف گلخانه که سلطان عبدالمجید خان داده و در عهد نامه وینه عثمانیها اجرای آن را متعهد شده بودند (۱) عالی پاشا و فواد پاشا که هر دو از عمال سیاست انگلیس و بنوبه یکی از آنها صدراعظم و دیگری وزارت جنگ و با وزارت امور خارجه را عهده دار میکردید در تمام مدت مأموریت میرزا حسینخان در سرکار بودند. هر دوی این صدور طرفدار اجرای قوانین جدید و اصلاحات بودند و سبب هم مسلکی سیاسی و ارادت بحاجی میرزا صفا و تمایل به تشیع ظاهر آزدوستاناران ایران محسوب می شدند.

مرحوم حاجی میرزا صفا که از اجله عرفای ایران بود آن ایام در اسلامبول میزیست و بواسطه بینائی ودانائی و پرهیزکاری و شیرین سخنی جمع کثیری از وزراء و درباریان واعیان عثمانی را به تشیع و دوستی ایران کشانیده بود. میرزا حسینخان که اظهار ارادت بجناب حاجی میکرد بزودی با همه مریدان حاجی آشنا شده و ما بین آنها

(۱) بتاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی تألیف خان ملک ساسانی مراجعه شود.





سفارت میرزا حسین خان

يك صمیمیت و صفای طریقتی حاصل گردید و چون اغلب آنها همیشه در سر کار و درامورات دولتی دخالتی تمام داشتند میرزا حسینخان باعاده نفوذ مادی و معنوی ایران در ممالک عثمانی موفق میشد و در همه جا مساعدت میدید (۱)

(۱) چون قسمت عمده موفقیت میرزا حسینخان در مأموریت اسلامبول مرهون نفوذ کلمه مرحوم حاجی میرزا صفاست و کلیه مشکلات و معضلات دوره سفارت او از برکت وجود حاجی میرزا صفا مرتفع میشده لازم است که ترجمه احوال آن مرحوم نیز مختصراً نوشته شود.

رضا قلی خان سواد کوهی معروف بحاجی میرزا صفا در سال ۱۲۱۲ هجری قمری متولد شده و در نهم رمضان ۱۲۹۱ قمری مطابق اول آبان در تهران وفات یافته و در صفائیه قرب چشمه علی ری مدفون شده است.

پدرش محمد حسن خان بن محمد خان بن دادوه از خوانین سواد کوه مازندران و مادرش از اهالی سمنان است. در اوایل عمر برای تحصیل علوم عزیمت عالیات نموده و در خدمت شیخ محمد حسن صاحب جواهر الکلام و بعضی علمای دیگر تحصیل علوم دینی و الهیه و ادبیه نموده پس از چندین سال از آنجا با لباس درویشی عزیمت زیارت بیت الله کرده سالهای سال در مکه معظمه و مدینه منوره و طائف اربعینها بر ریاضات نفسانی و ترک حیوانی مشغول بود.

مدتی نیز بمصر و سودان و سایر نقاط افریقا رفت و از آن پس در دمشق و بیت المقدس ساکن شده در همه جا همه حال در کار ارشاد بود چندین هزار نفر از مذاهب مختلفه را به تشیع دلالت و هدایت نموده و روزگاری دراز نیز در اسلامبول مقیم بود.

« از تاثیر صفای نیت و خلوص طویبت و مناعت مقام و متانت کلام و طیب انفاس و حسن اخلاق خلقی حلقه ارادت ایشان در گوش کشیدند ولی ایشان همواره از پیرایه خود بینی و خود پسندی و حب جاه و مقام عاری و از هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد بود بهیچ جا و هیچکس دلبستگی نداشت و در هر کجا اقامت میفرمود زود بدرود میکرد تا پای بست الفت خلایق و کلفت علامت نگردد چنانکه مولوی فرماید :

در زمین میشد چو مه بستر آسمان	شبروان را گشته زو روشن روان
در مقامی مسکنی کسم ساختی	کم دو روز اندر دهی انداختی
گفت در یک خانه گر باشم دوروز	عشق آن مسکن کند در من فروز»

(اقتباس از شماره ۸۵ روزنامه شرف)

وقتی که میرزا حسینخان با اسلامبول رسید قنوه العرفا و قطب الاصفیاء حاجی میرزا



در آن ایام دولت ایران مسائل لاینحل عجیب و غریبی با دولت عثمانی داشت از قبیل منافع حیاتی ایران در عراق - مسئله مادر عرب - مسئله بحرین مسئله ازدواج سنی و شیعه - تکفیر ایرانیان در جوامع عثمانی - سب مولای متقیان بالای منابر - سنک باران کردن افراد ایرانی در مکه و مدینه - قرار داد مواد عشره - تحدید حدود ایران و

→

صفا آنجا بود و چنانکه در فوق گذشت بواسطه بینامی و دانائی و بهره‌زکاری و شیرین سخنی جمعی از وزراء و درباریان و اعیان ممالک عثمانی را به تشیع کشانیده بود از آنجمله بودند عبدالرحمن سامی پاشا از اعظم وزراء و شعرا و فضلا و نویسندگان عثمانی محمود ندیم پاشا صدراعظم سلطان عبدالعزیز خان - عالی پاشا وزیر امور خارجه - رضا پاشا وزیر دربار سلطان عبدالحمیدخان ثانی - مصطفی رشید پاشا وزیر امور خارجه - ضیاء پاشا سفیر کبیر عثمانی در واشنگتن - عون الرفیق شریف مکه معظمه و هزاران نفر از بزرگان و دانشمندان آن سرزمین همه از مریدان دلباخته حاجی بودند و هر وقت دشمنان ایران از اروپائی و یا عثمانی بر علیه ما تحریکاتی میکردند حاجی میرزا صفا جلو گیری میکرد و بایک نامه یا ملاقات همه را اصلاح میفرمود .

وقایع ذیل که از پرونده‌های سفارت کبرای ایران در اسلامبول اقتباس شده همه شاهد خدمات آن مرحوم بایران و ایرانیان است :

(۱) در ماه رمضان که وعاظ عثمانی بعبادت معمول در مساجد موعظه میکردند از جمله تبلیغاتشان بر علیه ایران یکی این بود که ایرانیان هنوز بعبادت مجوس با خواهر و مادر خود ازدواج میکنند حاجی میرزا صفا توسط شیخ الاسلام هر کس چنین نسبتی بالای منبر بایرانیان داده بود از اسلامبول و سایر بلاد عثمانی تبعید کرد .

(۲) پیش از رفتن حاجی میرزا صفا بممالک عثمانی ایرانیان اسلامبول جرئت نداشتند در ماه محرم برای سیدالشهدا سلام الله علیه عزاداری کنند و اگر کسی میخواست این شعائر تشیع را مجری دارد در خانه یا دکان خود را بسته پس از نصف شب بعد از آنکه قالی و اشیاء دیگر پشت درها میگذاشتند از روی کتاب روضه میخواندند و اگر احياناً عثمانیها این مسئله را کشف میکردند ازادیت و آزار بایرانیان هیچ مضایقه نداشتند. اما از همت حاجی در اسلامبول مثل شهرهای ایران مجلس روضه خوانی بر باشد و بزرگان عثمانی هم در مجالس حاضر میشدند .

(۳) در آن ایام در مکه و مدینه بدعت های عجیبی نسبت بایرانیان معمول بود و

←

عثمانی-تبعید میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله از ایران بخاک عثمانی و غیره و غیره همه اینها را میرزا حسینخان با کمک حاجی میرزا صفا سرو صورتی میداد و یا هر جا که دست‌رفقای طریقت نمیرسید و به بدخواهی عثمانیان مصادف میشد به مساعدت انگلیسها متوسل میگردد.

→

برای خفت و آزار آنان همه چیز را جائز میدانستند مثلا بعد از ادای نماز پنجگانه بشیعه لعن میکردند و بعد از هر دعائی بلند میخواندند: اللهم اهلك الكفرة والفجرة والرفضه و در تمام مدت حج بایرانیان اجازه دخول به کعبه را نمیدادند آنها هم با قیافت افغانی یا هندی وارد کعبه میشدند و اگر خدام می‌فهییدند بصورت خفت‌آمیزی بیرونشان میکردند (۴) در مدینه منوره اطفال اهالی آن شهر که ناخوش میشدند مادرهاشان نذر میکردند که اگر طفل سلامت برخاست اقلای سربک ایرانی رافضی را بشکند لذا در حین ورود حجاج ایرانی بمدینه رسول همان اطفال نذر مند جمع میشدند و ایرانیان را سنگ باران میکردند.

(۵) همچنین ایرانیان را از دخول بروضه خاتمه النبیین صلی الله علیه و آله منع می نمودند و اموات آنها را اجازه دخول و نماز گذاری در مسجد نبوی نمیدادند.

غیر از اینها نیز بدعت‌های بسیار بود که موجب اطناب کلام میشود حاجی میرزا صفا که سی و پنج نوبت سفریت‌اله کرد در هر سفری موفق برفع چندین بدعت گردید.

ناصرالدین شاه هم بنا به پیشنهاد مرحوم حاجی چندین مرتبه لیره‌های طلا قالیچه‌های ابریشمین طاقه شالهای کشمیری برای حکام و رؤسا و خدام مکه و مدینه میفرستاد تا این بدعت‌ها کلیه موقوف گردید از آن به بعد ایرانیان بی پروا با کلاه وارد مسجد الحرام میشدند و در هنگام سجود پیشانی روی تربت سیدالشهدا میگذاشتند و پادشاه ایران هر ساله بخدام حرمین شریفین دو هزار تومان انعام میداد.

(۶) هر یک از مأمورین عثمانی که در ایران بسبب سستی حکومت مرکزی و بی‌لیاقتی مأمورین وزارت امور خارجه بد هوا میشدند و تکالیف خود را فراموش و پا از حدود خود بیشتر دراز میکردند بیک اشاره حاجی میرزا صفا با بمالی آنها را احضار میکرد اما دشمنان ایران هم در دسیسه و تحریکات کوتاهی نداشتند از جمله بتحریک حیدر افندی سفیر عثمانی جلال‌الدین خان افغان در تهران زنی گرفت میرزا صالح کر بلانی بدستور سری

←

در اوایل سلطنت سلطان عبدالعزیز خان (۱۲۷۸) که سیاست روس در اسلامبول جلو افتاد و سیاست انگلیس تحت الشعاع قرار گرفت لرد لایارد که سالها در میان طوایف بختیاری زندگی کرده بود. (بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی مراجعه شود) این ایام سفیر کبیر انگلیس در اسلامبول بود و با میرزا حسینخان که در آن زمان از طرفداران سیاست انگلیس بود نهایت دوستی داشت.

→  
سفارت عثمانی استفتائی کرد که ازدواج يك زن شیعه بمرد سنی چه صورت دارد. آقاسید صادق مجتهد طباطبائی درحاشیه استفتاء نوشت «جایز نیست» آن استفتاء را سفارت عثمانی بوسیله زنی که با اندرون شاه آمد و شد داشت درموقع غیر معمول بنظرشاه رسانید و استدعای تصدیق کرد پادشاه هم بدون مراجعه به متن استفتاء همینکه خط ومهر آقا سید صادق را دید دستخط کرد «حکم جناب آقا سید صادق صحیح است» ←



حاجی میرزا صفا

دربار عثمانی و بابعالی چندی بود که سبب دوستی فوق‌العاده با روسها نسبت بانگلیسها و ایرانی‌ها توجهی نداشتند و کارهای مربوط با تابع دو دولت متوقف مانده بود. لرد لایارد در آن ایام متجاوز از هشتاد سال داشت طبیب سفارت انگلیس تجویز کرد که باید به محل مرثعی برود و چندی راحت کند چون بنای سفارت ایران از مرثعی ترین نقاط شهر اسلامبول بود و تازه با تمام رسیده بود اطباء چنین تجویز کردند که سفیر انگلیس چندی در سفارت ایران منزل گزیند تا بهبودی حاصل کند.

در این صمیمیت و یگانگی عثمانیها بخیال افتادند که شاید بین دولتین ایران و انگلیس اتحادی حاصل شده باشد لذا از طرف سلطان هر روز باحوالپرسی لرد لایارد



استفتاء بدین تفصیل را حیدرافندی با آب و تاب چند به بابعالی فرستاد و شرحی راجع به بدخواهی و بدبینی ایرانیان نسبت به عثمانیها نوشت حاجی میرزا صفا از قضیه مطلع شد و بیاد عثمانیها آورد که چند سال قبل شیخ الاسلام اسلامبول رسماً ازدواج شیعه و سنی را منع کرده بود لذا گزارش حیدرافندی بی نتیجه ماند.

همینکه سفیر عثمانی در تهران از این دسیسه نتیجه نگرفت کتاب اسرارالشهداده ملا آقای در بندی و فقه الرضا و عین الحیات را با یک گزارش بالا بلند به بابعالی فرستاد و خاطر کار گزاران دولت عثمانی را بمندرجات آنها جلب کرد.

دولت عثمانی امر بجمع آوری این کتب داد. حاجی میرزا صفا مطلع شد و دستور داد تاریخ مصطفی افندی سالونیککی که با تصویب مجلس عالی معارف اسلامبول در مطبعه دولتی چاپ شده و رساله قزلباشیه حاجی حسن روسی را که نسبت با ایرانیان هرزگی کرده و ناسزائی چند گفته اند به بابعالی فرستاد.

در تمام مدت عمر تأهل اختیار نفرمود و عمر گرانمایه را صرف ارشاد و خدمت بسرزمین ایران و دین ایران و مردم ایران نمود در زمان صدارت حاجی میرزا حسینخان سپهسالار با ایران آمد و در نهم رمضان ۱۲۹۱ هجری در سن هفتاد و نه سالگی در تهران بدرود زندگانی گفت.

بر حسب استدعای سپهسالار و اجازه مخصوص ناصرالدین شاه جنب مقبره امام زاده هادی واقع در چشمه علی ری بخاکش سپردند و مقبره عالی و صحن وسیعی بامر ملوکانه بر سر قبر او بنا کرده موسوم به صفائییه داشتند کشف و کرامات بسیار از آن مرحوم حکایت میکنند که انشاءاله در جای خود نوشته خواهد شد رحمةاله علیه.



می آمدند و در مدتی که مشارالیه در سفارت ایران منزل داشت عثمانیها بوحشت افتاده و کارهای عقب افتاده دولتین را انجام دادند .

وزراء عثمانی هم اغلب از سفیر کبیر دیدن میکردند. میرزا حسینخان هم مهمانها مفصل میداد و پذیرائی شایان میکرد در آن مدت هفتاد فقره کارهای عقب افتاده دولتین را عثمانیها انجام دادند .

پیش از مأموریت میرزا حسینخان باسلامبول سفارت ایران در خانه های گریه ای بود مشارالیه در بهترین نقطه اسلامبول مشرف بدریای مرمره و بناها سفارت آبرومندی ساخته و بعدها مخارجی که کرده بود از دولت دریافت نمود.

در مدت دوازده سال سفارت میرزا حسینخان در اسلامبول صرف نظر از نتایج سیاسی آن ایرانیان سر بلند بودند و کسی جرئت تعدی بآنها نمیکرد.

در نامه های که از اسلامبول بحضور شاه معروض داشته و حاکی افکار و عقاید او در آن تاریخ است چون بی مناسبت با وضع فعلی ایران نیست شمه ای را عیناً درج مینمائیم :

قربان خا کپای مبارکت شوم چنانچه خداوند قوه باصره را در چشم آفریده و مقرر داشته است که انسان با آن قوه اطراف خود را ملاحظه و از قصد و خیال سایر امثال خود مطلع و مستحضر گردیده در صدر حفظ خود بر آید مأمورین دولت هم همان منزله قوه باصره را دارند و باید آنچه که می بینند و استنباط میکنند بدون تأخیر به هیئت دولت که در منزله جسد است عرض و استحضار بدهند و اگر کتمان کنند و ملتفت نسازند از تکلیف و وظیفه خدمتگذاری خود قصور نموده اند و باعتقاد بنده قصور از وظیفه خدمتگذاری بدولت از جمله معاصی کبیره است لهذا جسارت نموده عرض میدارم :

ایامی که مأموریت باسلامبول حاصل نمودم اهالی خارجه در اظهار میل بدولت و ملت ایران بی اختیار و یک آتیه بزرگ با عظمتی در ناصیه دولت و ملت ملاحظه میکردند و اکثر اوقات خیالات عالیه دولت ایران و ترقیات منظوره ایشان را وسیله شماتت دولت عثمانی قرار میدادند و بیشتر روزنامه های فرنگستان مملو از مدح و توصیف ما و مذمت

عثمانیها بود و هر کس در معامله و مراوده با ایران به یکدیگر سبقت میگرفتند حالا با کمال تأسف و ملالت ملاحظه مینمایم که آن افکار کلیه منعکس گردیده و از آتیه دولت و ملت ما مایوس از ترقی و مدنیت ما را محروم و از مراوده با ایرانی منزجر و از معامله با آن متنفر و هیچوقت ما را قابل ولایت همسری با دول اروپا نمی شناسند .

خلاصه کلیه ما را از دایره اهمیت خارج و از نظر توقیر و احترام انداخته اند و اگر هر کس غیر از این عرض نماید مداهنه و تملق و دروغ گفته است پس بر اولیای دولت واجب و لازم است که هر قدر زودتر داخل جاده ترقی شوند و دقیقه آرام را بر خود حرام دانند شاید از ارائه فعلیات توانیم رفع شبهه از عامه ملل نموده حسن ظن آنها را درباره خود جلب کرده اگرچه این قبیل عرایض و عبارات در ایران کمتر عرض و نوشته شده است و بجز ذات مقدس شاهنشاهی روحانفاده و اولیای دولت علیه اهمیت و لزوم استحضار از این مراتب بر دیگران معمول و نامعلوم و بدرجه وضوح رسیده است که حسن ظن ملل و دول خارجه و بالعکس تنفر آنها بجهت يك دولتی موافق سلیقه عصر حاضر خیلی مؤثر است مشاهدات خودم را جسارت ورزیده از روی صمیمیت عرضه داشتم . فدوی حسین

### و نیز در عریضه دیگر مینویسد

میزان ترقی و تربیت و استعداد يك ملتى در انظار دول خارجه منحصر بچهار فقره است .

اول انتظام روزنامه جات و کثرت اطلاع دادن از اخبار داخله و خارجه -

دوم ترغیب و تحریص اهل حرفت و صنایع و ترویج تجارت .

سوم فرستادن سفرای وطن پرست با تربیت با اطلاع از حقوق دول و ملل که هم حفظ شأن و حقوق دولت متبوعه خود را نمایند و هم بکثرت مراوده و رفتار حسنه قلوب ملت و تحصیل دوستی آن دولتی که در دربار او اقامت دارد بتواند بعمل بیاورد .

چهارم داشتن قشون قادر قاهر منظم مسلح باسلحه جدید که بتواند حقوق مملکت

را در برابر پیش آمدی حفظ نماید .

اعلیحضرت که اینقدر زحمت برای ترقی میکشند جای تأسف است روزنامه که درپای تخت دولت معظمی منحصر بفرد است درحالتی باشد که بهیچوجه در داخله مملکت منافعی که از روزنامه مطلوب است و باید با اطلاع و وقایع دنیا بوده اسباب ترقی يك ملتی واقع بشود حاصل نشده و در خارجه اسباب مسخره است .

درسنه ۱۲۶۷ ابتدای ایجاد روزنامه در دولت ایران است درطرف این مدت وقایع بزرگ دنیا را ملت ایران اطلاع حاصل نموده و روزنامه يك کلمه از این تحولات عظیم اروپا درج نکرده تاچه رسد بوقایع اتفاقیه که برسبیل استمرار در دول خارجه حاصل میشود و هر وقت روزنامه دارالخلافه اخباری از دول خارجه خواست درج نماید تفحص نمود يك حکایت مضحکی که بهیچوجه دخل باخبر ندارد درج نمود .

ثانیاً يك وقتی بود ایران بابت حرفت وصنعت محسوسکنه جمیع دنیا بود ارمغان و تحفه دنیا از امتعه و صنایع داخله ایران بود که بیکدیگر تعارف میدادند و جمیع اهالی ایران از هم جنسهای خود مقدم تر بودند . بتدریج اهالی فرنگستان میل درتحصیل و تکمیل صنایع نمودند و از هر طرف ملت ایران دراستقبال و از جانب دولت در ترویج و تشویق بقدری که باید سعی نشد بنحوی که اگر چندسال دیگر بگذرد بتدریج این نمونه هم که باقی است متروک شده و ابواب تجارت ایران باخارجه بکلی مسدود و در جمیع اسباب زندگی محتاج بامتعه خارجه خواهد گردید و حال آنکه باندك توجه و مراقبت اهالی ایران میتوان از امتعه خارجه صرفنظر نمود .

ثالثاً و رابعاً هویت سفرائی که اخیراً بخارجه فرستاده میشود همچنین وضعیت عساگر ایران را به قضاوت اعلیحضرت همایونی تفویض میکنم . (۱)

و نیز درعریضه دیگر مینویسد: « اگر يك رشته تدبیر بکار برده شود نه دول همجوار درصدد بهانه جوئی و مخالفت برمی آیند و نه دولت علیه به آنها اجازه بهانه جوئی و خلاف عهود میدهد .

اولاً آنچه که الان از کیسه رعیت بیرون می آید بدون حیف و میل تماماً داخل خزانه دولت شود ثانیاً آنچه که از خزانه دولت خارج میشود بدون حیف و میل عاید عسکر و نوکر و مصارف لازمه مملکت شود ثالثاً ریشه این ناخوشی مهلك که رشوه مینامند از ایران کنده شود. (۱)

در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه بمنظور زیارت مشاهد مشرفه و اعاده نفوذ ایران به عتبات عالیات میرفت میرزا حسین خان نیز از اسلامبول به بغداد رفته در ۲۹ رمضان همان سال وزارت عدلیه و وظایف و اوقاف باو محول گردیده و در رکاب شاهانه به طهران آمده است .

در مدتی که این سه وزارتخانه را اداره میکرد بتمام معنی داد گستری کرده وریشه رشوه خواری را بر انداخته ولی بیشتر از همه چیز با امور نظام اظهار دل بستگی مینمود و همیشه در حضور شاه از تهیه اسلحه جدید - مشق روزانه نظامیان - اردو کشی جنگی - آسایش سرباز - شرافت سپاهیگری سخن میراند تا آنکه در روز ۱۳ رجب ۱۲۸۸ شاه هم لباس نظام پوشیده در سلام عام تخت مرمر نطق زیر را ایراد فرمودند.

« البته امروز خیال میکنید که چرا من ملبس به لباس اهل نظام شدهام علت آن است که چون امروز روز فرخنده و مبارک کیست ریاست کل قشون را بعهده خود گرفتهام از امروز به بعد داخل خدمت قشون محسوب خواهم بود سبب این است در این سنوات گذشته آنطوریکه شایسته دولت ایران است و آن قسمی که منظور نظر ما بود ترقیات در شعب نظام و غیر نظامی حاصل نشده بخصوص آن ترقیاتی که در اسلحه جدید یورپ و در قواعد مشق و درس علم نظامی که انا فانا در تزیاید است سرایت بایران نکرده و صاحب منصبان از بزرگ و کوچک تکالیف حدود خدمات خود را کم کرده شأن و احترام نظامی از میان رفته بود و سربازان و رؤسا و کسانی که داخل در خدمت عسکریه بودند بیعضی اعمال ناشایسته عادت کرده قوانین نظامی را فراموش نموده بودند و اردو هائیکه دائم در مشق و حرکت باید باشند چه در سرحدات و چه در داخله و نقاط معینه بی حرکت مانده کم کم فراموش شده بود و همچنین بعضی معایب دیگر که رفع آنها الزم امور دولت



میرزا حسینخان

است این است که ریاست نظامی را به نفس نفیس لازم دانستم درکار قشون و انتظام آنرا بعهده خود گرفتم و چون يك نفر نوکر صدیق دولتخواه قاعده دان لازم است که واسطه میان ما و امور قشون باشد لذا حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله را که حاضر حضور است از جانب خود نایب کرده ملقب به سپهسالار اعظم و وزیر اعظم عسکریه میفرمائیم و این دو کتاب قانون نظام را که سابق نوشته شد و هنوز اجرا نیافته بود بدست خودمان باو میدهیم که انشاءالله تعالی الی نقطه آخر مجری دارد و نکته فرونگذاره (۱)

چهل و هفت روز بود در ۲۹ شعبان ۱۲۸۸ همینکه به منصب صدارت عظمای دولت علیه برقرار گردید فوراً ملکم خان را از اسلامبول به طهران احضار کرده و بمعاونت صدارت منصوب نمود. (۲)

(۱) مرآت البلدان ناصری جلد سوم

(۲) بترجمه احوال ملکم خان در همین کتاب رجوع شود .

در اواخر سال هزار و دوویست و هشتاد و نه گزارش یکسال و اندی مدت صدارت خود را که حاکی تشکیلات و مؤسسات ذیل بود بعرض شاه رسانید: تشکیل دارالشورای کبری - تأسیس دارالترجمه و دارالطباعة دولتی و اهمیت دادن بروزنامه و مطبوعات - انتظام وزارت جنگ و امور عسکریه - تشکیل هیئت وزراء تأسیس وزارتخانه ها بسبک اروپا - تقسیم کار وزارتخانه ها و مسئولیت هر يك - تعیین ساعات کار ادارات دولتی و ترتیب مراجعات مردم - تشکیل دربار اعظم و وظایف آن - تأسیس مشورت خانه وزراء - ترتیب استخدام و میزان حقوق مستخدمین .

شاه در جواب گزارش مزبور دستخط زیر را صادر فرموده است :

جناب صدراعظم کتابچه راپورت یکساله صدارت خودتان را که نوشته بودید بدقت ملاحظه کردم مکرر هم خواندم اشهد باله تماماً خدمات عمده بود که بدون يك نقطه زیاد و اغراق که با کمال صداقت و درستی و کفایت و عقل بعمل آورده انجام داده اید و می توانم بگویم که هزار خدمت و کارهای دیگر را که کرده اید ننوشته ملتفت نشده اید که من خود میدانم که هر يك از آنها را هم سایر وزراء بسیار بسیار عمده می شمرده اند و شما قابل نوشتن و مذاکره ندانسته اید و از همه خدمات بالاتر آسودگی خیال شخص ما بوده است. خلاصه همانطوریکه نوشته اید از خداوند عالم مسئلت مینمایم که عمری بدهد و ما و شما را موفق کند که آنچه از خدمات و اصلاحات و خیالات عمده که برای ترقی ملت و دولت در نظر است کاملاً بانجام و اتمام برسد.

اینکه نوشته اید اگر خطبی یا خطائی یا رفتاری کرده باشید که مایه دلخوری ما شده باشد و بیاد شما بیاورم که در آتیه ترك آن بشود خدا شاهد است بجز خدمت و صداقت و دولتخواهی مفرط و عشق بخدمات دولت و درستکاری چیزی از شما نه تنها در این یکسال بلکه از اول نوکری شما الی حال که صدارت اعظم دارید ندیده ام نه شنیده ام الحمد لله بجز خوبی چیزی نیست که نوشته شود زیاده فرمایش نبودن ۱۲۸۹ چهارم شهر رمضان پچی ٹیل (۱) .



بعد از این تقدیر نامه باین تفصیل میرزا حسینخان هم درکارها چیره شده در ۱۲۹۰ امتیاز انحصار کشیدن راه آهن و تراموای در تمام ایران بهلاوه انحصار استخراج تمام معادن و امتیاز جنگل ها - انحصار آباد کردن کلیه زمین های بایر - انحصار حفر قنوات در تمام ایران - کندن مجاری آب - ساختن شتر گلوو تمام مسائل مربوط بآبیاری - ساختن آسیا و کارخانجات - امتیاز دایر کردن بانک دولتی - امتیاز ساختن هر کونه راه - کشیدن خط تلگراف در سراسر ایران را به بارون دورو بتر انگلیسی واگذار کرد که بقول لرد کرزن بعد از انتشار این امتیاز «بنظر دنیا عجیب ترین امتیازی آمد که دولت تمام منابع ثروت خود را با جنبی واگذار کند» .

بعد از دادن این امتیاز ملکم خان را وزیر مختار لندن کرده اعلان عزیمت و کب اعلی را بفرنگستان برد .

بطوریکه میرزا حسینخان در نوشتجاتش مدعی است مقصودش از بردن شاه بفرنگستان این بوده که ترقیات اروپا و عقب ماندن ایران را از آن ترقیات بنظر او برساند عاقبت وخیم این سستی و فتور ایران را در شاهراه ترقی بشاه بفهماند بارو پائینها ایران را مملکتی زنده و قابل حیات معرفی کند و شاه را به تقلید عثمانیها به قبول عادات و رسوم اروپا آشنا سازد .

در طی این ترجمه احوال خواهیم دید که توقف دوازده ساله در اسلامبول و دوستی با عالی پاشا و سایر وزراء عثمانی چقدر در روح میرزا حسینخان تأثیر کرده و میخواست است در همه چیز از آنها تقلید نموده و بر اثر آنها برود ولی در اصل موضوع اشتباه کرده بوده و آن این است که وضعیت ایران در همه چیز بکلی غیر عثمانی است .

۱) از راست بچپ یحیی خان معتمد الملك برادر میرزا حسینخان

۲) امامقلی میرزا دولتشاهی عمادالدوله

۳) عبدالصمد میرزا عزالدوله برادر ناصرالدین شاه

۴) فیروز میرزا فرمانفرما



عکس سفر اول شاه بفرنگ

(۵)

(۶) حاجی میرزا حسینخان سپهسالار صدراعظم

(۷) حسنعلی خان کروسوی وزیر فوائد عامه

(۸) علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه وزیر علوم

(۹) سلطان مراد میرزا حسام السلطنه فاتح هرات

(۱۰) میرزا ملکم خان ناظم الملک وزیر مختار ایران در لندن

شرح مسافرت شاه بفرنگستان واحتراماتی که در آن سفر از معظم له شده در

سفرنامه شاه وروزنامه‌های ایران واروپا مفصلا نوشته شده است.

در آن سفر شاه باتمام تاجداران و فرماندهان اروپا آشنا شده ودرمیان آنها

دوستانی پیدا کرد که با او در نهایت صمیمیت بودند. از جریان سیاست دنیا تا حدی باخبر شد - ترقیات محیر العقول اروپا را بیچشم دید - اروپائیان فهمیدند که پادشاه ایران غیر از امیر بخارا و مهاراجه هندی است - مردم عثمانی گمان میکردند که سلطان عثمانی نسبت به پادشاه ایران برتری و مهتری دارد مشاهده کردند که سلطان عبدالعزیز خان تا انتهای داراندل از ناصر الدین شاه استقبال کرد و او را در همه جا و همه چیز بر خود مقدم داشت.

\*\*\*

بعد از دادن امتیاز کذائی رویتر و انتشار قواعد و قوانین جدید چندین دسته مخالف که منافعشان بکلی با یکدیگر متفاوت بود بر ضد میرزا حسینخان تشکیل شد بخصوص که او را در تحت نفوذ و تأثیر ملکم خان و مشارالیه را باسوابقی که در ترجمه احوالشان کرده او را مرتد و آلت انجام مقاصد دولت انگلیس میدانستند.

دسته‌های مخالف عبارت بود اول از وطن پرستان صمیمی که تجدد در کلیه شئون و رسوم مملکت را رخنه‌ای در استقلال کشور می پنداشتند - دوم روحانیون قبول عادات و رسوم اروپا را مخالف شریعت تلقی میکردند - سوم حکام و مأمورینی که افسار کسیخته و بدون هیچگونه مجازات دست اندازی بمال رعیت میکردند و عایدات دولت را چپاول مینمودند - چهارم متفکرینی که پایه عملیات میرزا حسینخان را بر روی شارلاتانی و بهوا و هوس و جاه طلبی و بی ثباتی میدیدند.

- چهارم عمال سیاست خارجی که بصورت حق بجانب برای استقلال ایران دلسوزی میکردند.

- دولت تزاری روس هم که از دادن امتیازات فوق ناراضی بود همه مخالفین را تشویق مینمود.

سردسته مخالفین عبارت بودند از جناب آقای میرزا یوسف مستوفی الممالک - میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملک وزیر امور خارجه - دوستعلیخان معیر الممالک - علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه - فیروز میرزا نصره الدوله - احمد میرزا عضد الدوله -

احمد میرزا معین الدوله - میرزا عبدالوهاب خان نصیر الدوله شیرزای - میرزا قهرمان امین لشکر و غیره و غیره .

کنکاش و توطئه‌ها در منزل میرزا قهرمان امین لشکر محل فعلی بانک بازرگانی در میدان سپه برپا میشد آتش این مسئله بقدری شعله‌ور گردید که موقع مراجعت شاه از فرنگستان در هنگام وزود بانزلی (۱۴ رجب ۱۲۹۰) مستقبلین بعرض رسانیدند که اگر میرزا حسینخان در رکاب همایون بطهران بیاید شورش عظیم برپا خواهد شد شاه هم میرزا حسینخان را در رشت گذارده خودش به طهران آمد.

عمده اعتراض مردم وطن پرست خیر خواه راجع بامتیاز رویتر بود آنهم که بخودی خود ملغی گردیده بود چون در امتیاز نامه قید شده بود که اگر تا ششماه بعد از امضای آن کمپانی نتوانست شروع بکار کند امتیاز نامه ملغی است متخصصین اروپا هم برای انجام یک همچو عملیاتی اقلاً یکصد و پنجاه میلیون فرانک پول لازم میدیدند و در آن تاریخ فراهم آوردن این مبلغ در اروپا افسانه بنظر می آمد و چون بارون دورویر موفق بجمع آوری سرمایه نشد دولت انگلیس هم در اینموضوع بیطرفی اختیار نمود لذا امتیاز نامه بخودی خود ملغی شد پس قسمت عمده عدم رضایت مردم مرتفع گردید و مخالفین صورت ظاهر دست از فتنه و فساد کشیدند تا وقتی که کتابچه تنظیمات حسنه منتشر شد.

### نظری بوضعیت ممالک مجاور ایران

در این ایام بسبب شکست فرانسه از پروس موازنه سیاسی اروپا بهم خورده روسها هم عهد نامه وینه راکن لم یکن پنداشته عیسویهای بالکان را بر علیه عثمانی به سرکشی و طغیان و امیداشتند و در عین حال ژنرال اغناتی یف سفیر کبیر روس در اسلامبول با کمال تر دستی منظره دلربای اتحاد مسلمانان دنیارا در تحت ریاست عثمانیها از نظر سلطان عبدالعزیز خان گذرانیده و با کلیه آرزوهای خام و مستبدانه سلطان همراهی میکرد تا بجائی که سلطان علنی گفته بود غیر از ژنرال اغناتی یف دوستی در دنیاندارد . انگلیسها هم بسبب تسلیم شدن سلطان عبدالعزیز خان سیاست ژنرال اغناتی

تهیه خلع سلطان و روی کار آمدن مدحت پاشا و کمیته موسوم به ژون تر که رامیدیدند .  
 قریب بیست سال بود که انگلیسها از اوضاع آسیای مرکزی بی اطلاع بودند  
 يك وقت بیدار شدند که روسها دشت قیرقیز را تصرف کرده امارت خوقند را مطیع خود  
 ساخته به امارت خیوه قشون فرستاده به بخارا و حدود افغانستان رسیده‌اند .

ورود روسها به بخارا انگلیسها را بوحشت انداخت از يك طرف با روسهامشغول  
 مذاکره کردند که از راه دوستی با آنها نزدیک شوند و با آنها قراری بگذارند که این  
 تجاوزات و این پیش آمدها بسمت هندوستان حدود معینی داشته باشد از طرف دیگر برای  
 ترساندن روسهامشغول اقدامات شدند که يك جبهه متحدی از انگلیس و ایران و عثمانی  
 و افغانستان در مقابل هجوم روسها تشکیل بدهند.

رالنسون سیاست مدار معروف انگلیس میگوید با معرفی و اصرار دولت انگلیس  
 میرزا حسینخان بصدارت ایران رسید

پس از نشستن بمسند صدارت بلافاصله ملکم خانرا از اسلامبول احضار کرده  
 مستشار صدارت عظمی تعیین نمود مشارالیه هم با مواضع انگلیسها بشاه و میرزا  
 حسینخان چنین حالی کرد که روسها دارند نزدیک میشوند عنقریب بساط شاهنشاهی  
 ایران بر چیده خواهد شد.

راه تجارت و جای امن فقط در داخل انگلیس است اگر ایران خود را بلا -  
 شرط بدامن آن دولت اندازد مملکت شاهنشاهی برای همیشه باقی میماند و از تجاوزات  
 دولت روس مصون خواهد بود. (۱)

در موقع تعیین میرزا حسینخان بصدارت انگلیسها برای چهار فقره از تقاضاهای  
 خودشان از او قول گرفتند اول قبول حکمیت انگلیس راجع به بلوچستان دوم قبول  
 حکمیت مأموران انگلیس راجع به حدود سیستان، سوم دادن امتیاز منابع ثروت سرتاسر  
 ایران به بارون ژولیوس دو رویتر، چهارم بردن ناصرالدین شاه بلندن برای دیدن جلال

(۱) به کلیات ملکم مراجعه شود

و عظمت امپراطوری انگلیس. صدراعظم دست نشانده هم هر چهار فقره را موافق دلخواه آنها انجام داد.

راجع به حدود بلوچستان هر چه میرزا معصوم خان انصاری کمیسر ایران بوزارت امور خارجه نوشت و تلگراف کرد که کیچ و تمپ و بلیده و جالق و نذک و مند و کوهک و اسپندار و پیشین سرباز ودشت و باهو مطابق اسناد ثابتہ که در دست داریم همیشه متعلق بایران بوده و هست و چابهار و طیس و کواوز بنادر مسلم ایران اند که کلداسمیت نماینده انگلیس میخواهد آنها بخان کلات واگذار شود کسی کوش نداد و میرزا حسینخان توسط کلداسمیت بمیرزا معصوم خان تلگراف کرد که موافق رضای مأمور انگلیس عمل نمائید، «انبوخته ۱۵۳،۹۷ (۱)»

مدت زمامداری میرزا حسینخان قریب ده سال طول کشید در دو ثلث اول این مدت از روی عقیده و ایمان با سیاست انگلیس موافق بود و هر تقاضائی که دولت انگلیس داشت با خلوص نیت آن را قبول میکرد و انجام میداد.

لارد کرزن دشمن خونی ایران میگوید شوق و ذوق برای دوستی با انگلیس صمیمیت و وفا داری نسبت بدولت انگلیس هیچوقت باین درجه در ایران بالا نکرفته بود که در زمان میرزا حسینخان سپهسالار بالا گرفت.

در زمانی که این نمایندهای سیاسی در ایران برای ترساندن روسها داده میشود انگلیسها بطور خیلی مجرمانه با روسها راجع باسیای وسطی و ایران مشغول مذاکره بودند مقصود انگلیسها از این مذاکرات و نمایشات این بود که روسها از افغانستان صرف نظر کنند هر گاه این تقاضا مورد قبول واقع شود دولت انگلیس حاضر خواهد بود پیشرفت روسها را در ممالک آسیای مرکزی که عبارت از خیوه و بخارا و ممالک مجاور آنها تا سرحدات افغانستان باشد مخالفت نکند.

(۱) به کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی

رجوع نمائید

این مذاکرات و مکاتبات بین لندن و پطر زبوغ قریب چهار سال طول کشید همینکه پرنس کورچا کوف صدراعظم روس به تقاضای انگلیس روی خوش نشان داد در همان زمانی که شاه و صدراعظمش در لندن مشغول عیش و تفریح بودند قرار دادی بین ازل گرانویل صدر اعظم انگلیس و پرنس کورچا کوف صدر اعظم روس باامضا رسید .

در این قرار داد صدر اعظم روسیه صریحاً تعهد میکرد که دولت امپراطوری روسیه افغانستان را بکلی از دایره عملیات خود خارج میداند و قشونی را که به خیمه فرستاده بعد از تنبیه خان خیمه مراجعت خواهند داد .

حقوق دولتین در ممالک آسیای مرکزی که برضایت طرفین تعیین گردید آنوقت مسلم شد که تمام این نمایشات سیاسی برای ترساندن روسها بوده که پیشنهاد دولت انگلیس را قبول کنند. مقصود که انجام شد وعده های مساعدت مادی و معنوی دولت انگلیس بایران، ایجاد دوستی و یگانگی بین ایران و عثمانی، رفع اختلافات با افغانستان امتیاز بالا بلند رویتر همه در مقابل قرارداد گرانویل کورچا کوف از بین رفت .

بعد از این معاهده دیگر انگلیسها بایران اهمیت نمیدادند و بمیرزا حسین خان اعتنا نمیکردند او هم در همان ایامی که در لندن بود دریافت که دولت انگلیس با روسها در حل مسائل ایران کنار آمده است لذا از ازل گرانویل در اینموضوع سؤالات کرد او هم جوابهای سر بالا داد. زیرا دولت ایران حکمیت کلد اسمیت را راجع به بلوچستان که خود دولت انگلیس محرك ادعای خان کلات شده بود قبول کرده بود و نیز حکمیت دولت انگلیس را درموضوع ادعای امیر شیر علی خان به سیستان که محرك اصلی خود دولت انگلیس بود پذیرفته بود امتیاز بالا بلند رویتر که کلیه منابع ثروت ایران یکجا تسلیم یکی از اتباع انگلیس شده بود دولت ایران امضا کرده بود.

اما دولت انگلیس در برابر اینهمه صمیمیت و خدمتگذاری باز از همان سیاست کهنه پوسیده که عبارت از ضعیف کردن ایران بانواع و اقسام مختلف باشد دست بر نداشتند .



باز هم در گزارشهای رسمی مینوشتند که ایران ضعیف برای نگاهداری هندوستان بهتر از يك ایران نیرومند قوی است چون مقصود نهائی ما حفظ وصیانت حدود هندوستان میباشد در اینصورت بهترین سیاست ما این خواهد بود که کشور ایران را در حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم .

در دنباله همین سیاست باز هم امیر شیرعلی خان را محروک میشدند که به سیستان دست اندازی کند، بخان کلات اشاره میشد که به بلوچستان تخطی نماید . شیوخ سواحل خلیج فارس را مشوق میشدند که دم از خود سری بزنند بدولت عثمانی اشاره میشد که بسرحدات غربی ایران دست اندازی کند، تراکه را مشوق میشدند که نواحی خراسان را غارت نمایند .

باری چندی بعد از امضای قرار داد گرانویل کرچا کف روسها مجدداً به تجاوزات در آسیای مرکزی افزودند قشوق روس خیه را برای همیشه جزو امپراطوری روس نمود همینکه متن معاهده دولت روس با خان خیه در روزنامههای لندن انتشار یافت صدای انگلیسها در آمد (۱۲۹۰) و متوجه شدند که از روسها فریب خورده اند و بیجهت شاه و صدر اعظمش را از خود رنجانده اند فوراً در صدر بر آمدند از شاه تحیب کنند و از میرزا حسینخان حمایت نمایند این بود که میرزا حسینخان دوباره وزیر امور خارجه شد و اختیارات امور قشونی با القاب و عناوین سابق در حق او بر قرار گردید . ملکه ویکتوریا يك شمایل خود را در قباب بسیار زیبایی برسم یادگار برای ناصر الدین شاه فرستاد (۱۲۹۱)

در این تاریخ حقیقه انگلیسها از تجاوزات روس در آسیای مرکزی متوحش شده بودند و میکوشیدند بهر وسیله که بدست آرند از روسها جلوگیری کنند ایران باز طرف توجه قرار گرفت چون اعتماد دولت انگلیس بقول و قرار روسها متزلزل شده بود و علانیه میدیدند که هر روز روسها از قرارداد گرانویل کرچا کف تجاوز مینمایند مکرر به عملیات خلاف قرار داد مزبور اعتراض کردند اما پرنس کرچا کوف صدراعظم

روس هر دفعه به پروتست آنها جواب سر بالا داد.

«اینک میتوان دریافت چگونه میرزا حسین خان باین سرعت صدر اعظم ایران شد با چه وسائلی اختیارات تامه بدست آورد با چه جرئتی حکمیت کلداسمیت را راجع به بلوچستان و سیستان قبول نمود با چه نیتی این امتیاز عجیب و غریب را بیکی از اتباع انگلیس واگذار کرد و با چه منظوری شاه را بلندن برد» (۱)

چطور با سرزمین خورد و دوباره بلند شد و چرا در آخر زمامداری با روسها ساخت و فیروزه و آخال و ماوراء خزر را بروسها واگذار نمود.

مراجعت ناصرالدین شاه از سفر اول فرنك مصادف با این ایام بود که میرزا حسینخان را در رشت گذاشته و به پای تخت آمد. در تهران با کمال تدبیردهان سر دسته های مخالفین را باقسام مختلف بسته و از هر يك بفرخور حالشان دلجوئی کرده بصدور دستخط مرحمت آمیز و رجوع شغل و دادن انعام و لقب و خلعت و نشان و غیره ساکتشان کرد . از جناب حاج ملاعلی کنی مجتهد متنفذ پای تخت شاه دیدن کرد - بمستوفی - الممالک که مدتی قهر کرده بود نوشت که « وجود جناب آقا در ب خانه دولت لازم است از آمدن ایشان کمال خرمی و خوشحالی مارا دست داد.

فیروز میرزا نصره الدوله وزیر جنک شد - میرزا سعیدخان مؤتمن المملک عهده دار نیابت تولیت آستانه رضوی گردید - باعث تضاد السلطنه يك ثوب سرداری تن پوش خلعت مرحمت شد - امین لشکر به لقب جنابی مفتخر گردید.

یکماه بعد از ورود شاه به طهران میرزا حسینخان به پای تخت احضار گردیده وزیر امور خارجه شد اینک برای روشن ساختن این وقایع و دریافت کلیه این اوضاع و احوال لازم است مراسله ای را که میرزا حسینخان وزیر امور خارجه بخط خود به ملکم خان وزیر مختار ایران در لندن نوشته است درج نمائیم .

(۱) اقتباس از جلد سوم تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود .





پا کت مورخه ۲۷ ربیع الاول گذشته شما در نمره ۶ دیر و زرسید چون چا پار سفارت انگلیس همین امروز روانه است این چند کلمه را بخط خود مینویسم که اقلاد در ورود پست ایران شما دست خالی نباشید نوشته بودید که «بالارد در بی مکرر در مجالس متعدده در مسائل حدود عثمانی و بلوچستان و سیستان مذاکره نموده و منظورات ما را حالی کرده اید و بجهت حل این مسائل طرح عمده پیش گرفته اید که اساس پلیتیک انگلیس را نسبت بایران تغییر بدهد و اگر این نتیجه حاصل شد جمیع امورات بهتر و بالاتر از مقصود ما حاصل خواهد شد والا فلا»

چنانچه در تحریرات پست قبل بشما نوشته ام در این اعتقاد با شما شریک و سهیم میباشم و طرح شما را تصدیق دارم در صورتیکه دولت انگلیس نسبت بایران تغییر پلیتیک بدهد دولت ایران بعد از فضل خدا بهمان وسیله از خطرات عمده که در آتیه بجهت اومها میشود در سایه همایونی فارغ و آسوده خواهد گردید ذیل این مطلب راهم من در اینجا با وزیر مختار انگلیس در دست دارم و در هر ملاقات یک اسباب وحشتی از پلیتیک حاضر هم جواز ذکر مینمایم و مضراتی که بجهت دولت انگلیس حاضر میشود تعداد مینمایم و شرط بقای کلکته را منحصر بقوه و قدرت ایران میکنم و شرط قوه و قدرت ایران تغییر پلیتیک انگلیس نسبت باومیشمارم و در اکثری خود مسترطامسن قویاً تصدیق میکنند.

در ملاقات اخیر که فیما بین من و مشارالیه اتفاق افتاد بطور جد از من پرسید که حالا دولت انگلیس از برای ایران چه بکنند که شما یقین در تغییر پلیتیک او بنمائید و مطمئن شوید که میخواهد دولت ایران قوت و قدرت تحصیل نماید. من در جواب گفتم بعد از آنکه دولت انگلیس واقعاً تغییر پلیتیک داده باشد و طالب قدرت ایران گردد از من بهتر میداند که چه باید بکنند مسترطامسن تا اینجا آمد که پنجاه هزار تنگ بدهد و معلم قشونی و غیر قشونی هر قدر لازم بشود دولت انگلیس مجاناً بدهد لیکن من اینقدر کافی ندانستم یقین است که جمیع این مقررات را با همین پست بدولت متبوعه خودش نوشته است.

این روزها که مابین سردار یعقوب خان حاکم هرات و پدرش امیر شیر علی خان از بابات ولیعهدی عبدالله خان پسر کوچک مشارالیه آثار برودت و نقار ظاهر شد وزیر مختار

وحشت کرده بود که شاید دولت علیه ایران ظاهراً یا باطناً تحریک و تشویق از سردار یعقوب خان نماید و یا آنکه در ظهور مخاصمه آشکارا بسردار مشارالیه تقویت و حمایت کند. من در جواب گفتم ایران ظاهراً از بعضی دول فرنگستان ضعیف تر است لیکن در درست قولی و حسن عهد از اکثر دول متمدنه قوی تر است و با دولت انگلیس درباره افغانستان عهدی بسته در عهد خود باقی و بر قول خود صادق است و امنیت آن ها را جهت حفظ امنیت حدود و داخله خود طالب و مایل است از این اعلان من خیلی مشعوف و مسرور شد.

اما شیر علی خان بعد از آنکه عبدالله خان پسر کوچک خود را ولیعهد قرار داد این روزها عریضه ای مشعر بر اعلان ولیعهدی بخاکپای همایونی نگاشته و سید نور محمد شاه که بجهت تعیین حدود سیستان مأمور بود و در دار الخلافه مکرراً ملاقات کرده بودید در افغانستان دارای لقب و منصب صدراعظمی شده مهری شبیه بمهر صدارت من کنده و کاغذی بمن نوشته و مرا صدراعظم میدانسته است و گویا از این وقوعات بیچوجه اطلاع نداشته است غافل از اینکه اگر آسمان و دنیا و اهل انگلیس و خود افغانها سعی و اهتمام مینمایند که افغانستان ترقی نموده امیر و رئیس آن مملکت تعیین صدر اعظم بجهت خود نماید جمعی دولتخواه و ملت پرست و بیغرض و بی طمع و از دنیا و پلیتیکی مطلع و بصیر جمع میشوند در ایران در حالتیکه شاهنشاه آن مملکت با آن همه عظمت و جلالت که بتصور احدی نمی آمد در فرنگستان با سلاطین آن سامان ملاقات نموده و معاودت میفرمود و جمیع دنیا با چهار چشم منتظر نتایج و ترقیات حاصله از آن سفر بودند شاهنشاه آن مملکت را مجبور مینمایند که صدر اعظم خود را تغییر بدهد و عزل نماید و در انتظار خارجه ملت را وحشی و اولیاء و رجال دولت را جسور و بی عقل و دولت را جبون و ضعیف قلم بدهند و ثابت نمایند فسیحان الله العظیم !

خلاصه از این زمینه هر قدر ممکن است باید بطی الارض گذشت و سزای اشخاصی که این خفت را از برای دولت و ملت ایران خواستند و این صفحه سیاه را در تاریخ ایران گذاردند از خداوند باید خواست.

نوشته بودید دولت انگلیس حاضر شده است که دولت ایران را بهر قسم ممکن

است تقویت نماید از تقویت پولی و امداد مادی از برای استحکام سرحدات و ترتیب لشکر و بخصوص ضمانت تمامیت ایران باتفاق کل دول فرنگستان لیکن ما باید خود را قابل و طالب این همه تقویت ها قرار بدهیم اخبار وارده از ایران و تغییراتی که هر روز در وضع مشاهده میشود وضعی که در اداره امور مشهود میگردد باز باعث یأس انگلیسها خواهد گردید و با اعتقاد سابق خود که در ایران کار کردنی نیست و باید از ترقی آن مملکت و ملت مأیوس شد عود خواهد کرد چنانچه یکی از وزرای هندوستان نطق علنی در پلیتیک آسیای وسطی نموده و گفته است دولت انگلیس لازم است که مآلا و معناً از ایران و افغانستان حمایت نماید و تقویت کند لیکن چه چاره که ایران از سوء اداره خود را ضعیف و مفلس کرده و قشون ایران اسباب رسوائی شده است و قس علیهدا.

شرحی که نوشته بودید راست است من خود اعتراف مینمایم که هر که از خارج این وضع و تغییرات را مشاهده نماید و از نکات و مصالح داخله غافل باشد همین اعتقاد را بهم میرساند که وزیر هندوستان در نطق خود گفته است.

لیکن اگر در ایران بود و از وضع و حالت کما هو حقه مطلع میشد و این تدبیر همایونی را که همه از برای ضعف آن جمعی که این فتنه را حادث کرده بودند میباشد و در خارج تغییر وضع بنظر می آید ملاحظه میکرد بطور حتم و یقین بقدری از عقل و تدبیر ملوکانه تمجید و تحسین میکرد که مافوقی بر آن متصور نبود چون دریافت این نوع تدابیر وجدانی است و باید در محل وقوع حاضر بود تا درست فهمید بگونه نطق چندان ملامت نمیکنم لیکن بر ماهاست که رفع شبهه بقدر امکان از مردمان خارجه نموده دقایق و نکات کار را بقدری که لازم است بآنها بفهمانیم و نگذاریم قدر وجود مدبر و ترقی طلب و اصلاح جوی همایونی که حقیقتاً در میان سلاطین خلقت فوق العاده است در انظار مردمان عاقل و مدبر مجهول بماند یا خدای نکرده بعکس جلوه کند.

خلاصه این تغییراتی که بعد از معاودت از سفر فرنگستان تا بحال بوقوع رسیده است و شنیده اید همه از روی عقل و تدبیر و مصالح داخله و تفرقه این جمع بوده است و با اعتقاد من هنوز بآن اراده که بمیل خاطر و پسند رأی مبارک خودشان بوده دست نزده و اختیار



نفرموده‌اند و یقین بدانید که دولت ایران باین حالت و وضع باقی نمی ماند و یقین بدانید که داخل جاده ترقی خواهد شد و با کمال عجله طی مراحل خواهد نمود و یقین بدانید که بتوسط ذات اقدس همایون باین فیض و برکت خواهد رسید همین قشونی که امروز وزیر هندوستان او را اسباب ننگ می نامد باندک توجه با فقدان اسباب دیدید چقدر پیش رفته بود و دیدید که شرف عسگری به رواج گرفته بود و ارباب مناصب رفته بودند که قدر خود و قدر احترام قشونی را بفهمند و نفرات دانسته بودند که حق آنها در گردن دولت چه چیز است و قرض آنها بدولت چیست .

مقارن سفر همایون بفرنگستان و بعد از سال قحطی و در آن موقع مشکل خدا میداند در ظرف یکماه پنجاه هزار نفر بیک نظم و اسلوب وارد طهران شده و بمسجدهای مأموریت خود رفتند که اهل طهران نفهمیدند که قشونی وارد این شهر شده یا خیر و در خاکپای همایون تعهد کرده بودم که یکسال بعد از معاودت از فرنگستان و آوردن بعضی اسباب لازم دیگر قشون ایران مثل یک (آرمه) منظم فرنگستان نکم سر مرا ببرند و یقین دارم که میگردم لیکن چه چاره نگذاشتند و خانه خود و جمعی را خراب کردند . باز بگذشته نباید تأسف خورد که ثمری ندارد و باید در امید آتیه شد مژه در اینجاست همان اشخاصی که باعث مؤسس این فتنه شده‌اند امروز با چراغ در تفحص من هستند ملت بیچاره و نفرات نوکر که از اول از من راضی و ممنون بودند و حالا از برای من جان میدهند زیرا که بر حسب امر همایونی حافظ مال و جان و حقوق و اعتبار آنها بودم .

منظور از تسطیر این فقرات این است که از قشون ایران نباید مأیوس شد باندک توجه تربیت و بابصیرت خدایمیداند که خیلی خوب و زود ترقی نموده و باعث خیلی افتخارها میشوند .

در فقره رویتر و الله آنچه شما میدانید من هم میدانم و یقین داشتم که عجله در در این فقره مایه ضرر است و اگر ما نخواهیم هم که عمل سر بگیرد باز بایست سکوت و تقویت ظاهری بنمائیم او خود از عهده نمی توانست بر آید و جمیع تقصیرات بگردن خود او وارد بود لیکن آنچه شد و آنچه کردیم مجبور بودیم و از بابت اکل میته بود چون حضور

نداشتید و در مملکت منظم و با مردمان تربیت شده و معقول در مرآه هستید نمی توانید تصور نمود که این اشخاص متدین ما چه قسم از همان علما و ملت و مردم را مسموم نموده بودند و وزیر امور خارجه سابق ما (میرزا سعیدخان انصاری) که خداوند سزایش را بدهد چه جور ترجمه های جعلی و دروغ از قرائنامه ساخته و به مجتهدین داده بود مثلاً نوشته بود عبور راه آهن از شاهزاده عبدالعظیم میشود بقیه مطهر و مقابله بر مسلمین را باید خراب کرد و قس علیهذا معلوم است جناب حاجی ملاعلی که این فقره را بشنوند چه خواهند گفت. خلاصه آنچه شده است اگر در خارج بنظرها درست نمی آید لیکن بجهت داخله واجب و لازم بود چون دستی از دور بر آتش دارید این است که گاهی در لباس پخته ما را ملامت میکنید خلاصه اعتقاد من این است که رویتر نباید کاملاً مأیوس گردد و بقدری هم نباید امیدوار نمود که اسلحه تازه ای بدست او بیاید.

نوشتنی خیلی دارم لیکن از شب مدتی گذشته است و هزار خیال دیگر در مغز دارم و خسته شده ام تتمه انشاء الله در پست آینده مینویسم.

از وزارت خارجه میرزا حسینخان چند ماهی پیش نگذشته بود که شاه برای اجتماع ضدین چندین نفر از مخالفین را با اتفاق میرزا حسینخان برای اداره کردن کلیه امور ملکیه انتخاب و هیئت مجتمعه را و وزرای دربار اعظم نامیده و بهمین مضمون مهر کردند یکماه بعد شاه کلیه امور قشون ایران را بعلاوه منصب وزارت امور خارجه بعهده جناب حاجی میرزا حسین خان موکول و او را مجدداً ملقب به سپهسالار اعظم فرموده و یک قبضه شمشیر مرصع باو مرحمت کردند.

در ۱۲۹۲ انتظام مملکت خراسان و مملکت فارس را بعهده او واگذار فرمودند در همین ایام کتابچه (تنظیمات حسنه دولت علیه و ممالک محروسه ایران) منتشر شد (۱). کتابچه مزبور در ۴۷ ماده تنظیم شده بود از ماده یک تا پانزده ترتیب وصول مالیات و جلوگیری از اجحافات مالیاتی و سرخط و ممیزی و تخفیف و غیره است.

(۱) یکی از رسائل ملکم خان راجع به تنظیمات است

از ماده ۲۸ تا ۲۱۶ ترتیب سربازگیری و قرعه عسکری - خدمت تحت السلاح - خدمت ردیف - کمک خرج سرباز - محاکمات عسکری - وضعیت ایلات مستخدم دولت و غیره است.

مواد ۲۹ و ۳۰ ترتیب تشکیل مجلس تنظیبات و تکالیف حاکم و مجلس راجع بمرافعات شرعیه است.

ماده ۳۱ قانون سرشماری ممالک محروسه ایران است.

مواد ۳۲ تا ۳۴ تکالیف حکام راجع به تعقیب اسرا و فراری و غرامت اموال مسروقه است.

۳۵ و ۳۶ تنظیف شهرها و دهات و کلیه وظایف شهرداریهاست.

ماده ۳۷ ترتیب گمرک مال التجاره تبعه داخله است.

مواد ۲۸ تا ۲۶ ترتیب پرداخت مستمریات و وظایف است.

۴۳ قانون موقوفات است.

۴۴ تعمیر رباطات و جاده هاست.

۴۵ تا ۴۷ ترتیب دریافت افساط مالیاتی و تحویل داری و غیره است.

پس از انتشار کتابچه مزبور بازهم صدای مخالفین بلند شد و مشغول دسیسه شدند این بود که شاه فیروز میرزا نصره الدوله را لقب فرمانفرمائی داد، محمد رحیمخان علاء الدوله را بریاست قشون آذربایجان فرستاده و لقب امیر نظامی مرحمت فرموده میرزا سعید خان انصاری مؤتمن الملک را متولیباشی خراسان کرد و برای استحکام کار میرزا حسینخان ایندفعه هم شاه دستخط ذیل را بافتخار اوصاد فرمود.

«جناب سپهسالار اعظم اختصاص شخص شما بمقامات خدمت ما و اینطور روابط معنویه که بحسن صداقت و دولتخواهی خود در نزد ما حاصل کرده اید سزاوار علائم مخصوص است که بالانحصار مایه امتیاز آنجناب میشود دو قطعه طغرای مکمل بالماس که باسم همایون ماست برای وضع آن در روی شانه و تزئین لباس نیم رسمی خود را بآن طغراها مرحمت کردیم که این نشانه لطف و عنایت ما منحصر آ مایه امتیاز و افتخار

آنجناب بوده همیشه توجهات ما را نسبت بخود یاد آوری کند شهر رمضان بارس نیل  
 ۱۲۹۰ (۱)

### سفر دوم ناصر الدین شاه بفرنگ

در فروردین ۱۲۹۵ هجری قمری هنگامیکه جنک روس و عثمانی بشدت رسیده بود میرزا حسینخان برای دفعه دوم شاه را بفرنگستان برد در مرآت البلدان جلد سوم نوشته شده «هنگام عبور موکب همایون از روسیه چون وضع سواره قزاق روس خیلی مطبوع طبع مبارک افتاد اراده فرمودند یک قسمتی از سواره ایران بوضع قزاق مرتب و متشکل شود و از امپراطور روس خواهش کردند که صاحب منصب و مشاقتی بایران بفرستند پس از ورود مشارالیه بایران جمعی از سواره مهاجر باوسپرده شده»

«هم در آن سفر از امپراطور اطریش چند نفر صاحب منصب نظامی خواستند بجهت تکمیل وضع قشون ایران و تبدیل آنها از وضع قدیم بوضع جدید دولت اطریش هم چهارده نفر صاحب منصب بایران فرستاد و مقرر شد که چند فوج برای نمونه بآنها بسپارند و اسلحه که در فرنگستان از توپ و تفنگ جدیدالاختراع خریده بودند بآنها بدهند.» (۱)

کنت دو مونت فرت را نیز از اطریش برای تشکیلات نظمیه و امنیه و احتساب بایران آوردند، دایر شدن چراغ برق و چراغ گاز هم در ایران یادگار سفر دوم شاه به فرنگستان است.

مجال قطور که عبارت از سی و نه قریه و جزء ولایت خوی بود سی و سه سال بود که عثمانیها در موقع فتنه سالار غضب کرده بودند بموجب شصتین ماده عهد نامه برلن بایران پس دادند ولی اینکار برایشان بسیار گران آمد و این مسئله در دل سلطان عثمای شده بود در این ایام باتفاق انگلیسها فتنه شیخ عبیداله را در آذربایجان بر پا کردند. (۲)

(۱) مرآت البلدان جلد سوم

(۲) قسمتی از مجال قطور هنوز در تصرف عثمانیها باقی است

در این ایام میرزا حسین خان بواسطه چشم پوشی از حقوق مسلمه ایران در آخال و ماوراء خزر و کوه تپه و دشت سرکمان بسا روسها سازش کرده بود شاه او را معزول کرده

عزیزاله میرزا ظفر السلطنه وزیر جنگ سابق در روز یکشنبه ۹ فروردین ۱۳۰۹ شمسی برای نگارنده حکایت کرد «من در فوج اطرش نایب سرهنگ و مأمور باغ و منزل میرزا حسینخان سپهسالار بودم همینجائی که حالیه مجلس شورای ملی است يك روز میرزا علی خان منشی حضور (امین الدوله) دستخط معزولی سپهسالار را آورد ناصرالدین شاه خود او را مأمور کرده بود که آنجا به نشیند و نگذارد که سپهسالار اقداماتی بکند یا کسی او را ملاقات نماید و خیال داشتند او را بقتل برسانند چند دقیقه بعد از آمدن امین الدوله زینا ویف سفیر روس فرستاد که میخواهد بملاقات سپهسالار بیاید میرزا حسینخان گفت که من دیگر اختیار پذیرائی ندارم اختیار با امین الدوله است امین الدوله گفت بیاید و ملاقات در حضور من باشد سفیر روس که آمد من حاضر بودم با حضور امین الدوله ملاقات کردند معلوم است حرف محرمانه ای نتوانستند بزنند سفیر روس از آنجا که بیرون رفت تقاضای ملاقات وزیر امور خارجه را کرد چون شاه بعد از صدور دستخط عزل سپهسالار دستخط کرده بود که تعیین وزیر امور خارجه جدید کارهای وزارت خارجه را خودم عهده دار خواهم بود سفیر روس را نیز خودش پذیرفت در آن ملاقات سفیر روس بشاه گفته بود که ما نمیدانیم میرزا حسینخان نوکر خوب شما بود یا نوکر بد و آیا شما از اراضی هستید یا نه و در باره او چه میخواهید بکنید ولی من فقط بخاطر اعلیحضرت همایونی می آورم که میرزا حسینخان از دولت روس دارای نشان خیلی بزرگی است.

پس از این ملاقات از خیال کشتن میرزا حسینخان در گذشتند و قرار شد خودش بحضور شاه رود و مهرهای سپهسالاری و وزارت امور خارجه را تسلیم کند و قتیکه مهرها را بشاه میداد قسم خورد که من نسبت به مملکت و شاه خیانتی نکرده ام و این مهرها را هرگز بر خلاف مصالح شاه و مملکت استعمال ننموده ام شاه امر کرد که بقزوین برود و در آنجا باشد.»

چند هفته بعد از ورود میرزا حسین خان بقروین شاه دستخط کرد که برای خاموش کردن فتنه شیخ عبیداله باذر با یحسان برود بلکه در آن گیرودار کشته شود و قتیکه آنجا رسید بسبب اختلافاتی که بین اتباع شیخ افتاده غائله تمام شده بود هنگامیکه به طهران مراجعت کرد خیر قتل امپراطور روس رسید شاه هم او را برای تعزیت قتل الکساندر دوم و تهنیت جلاوس الکساندر سوم بروسید فرستاد ،

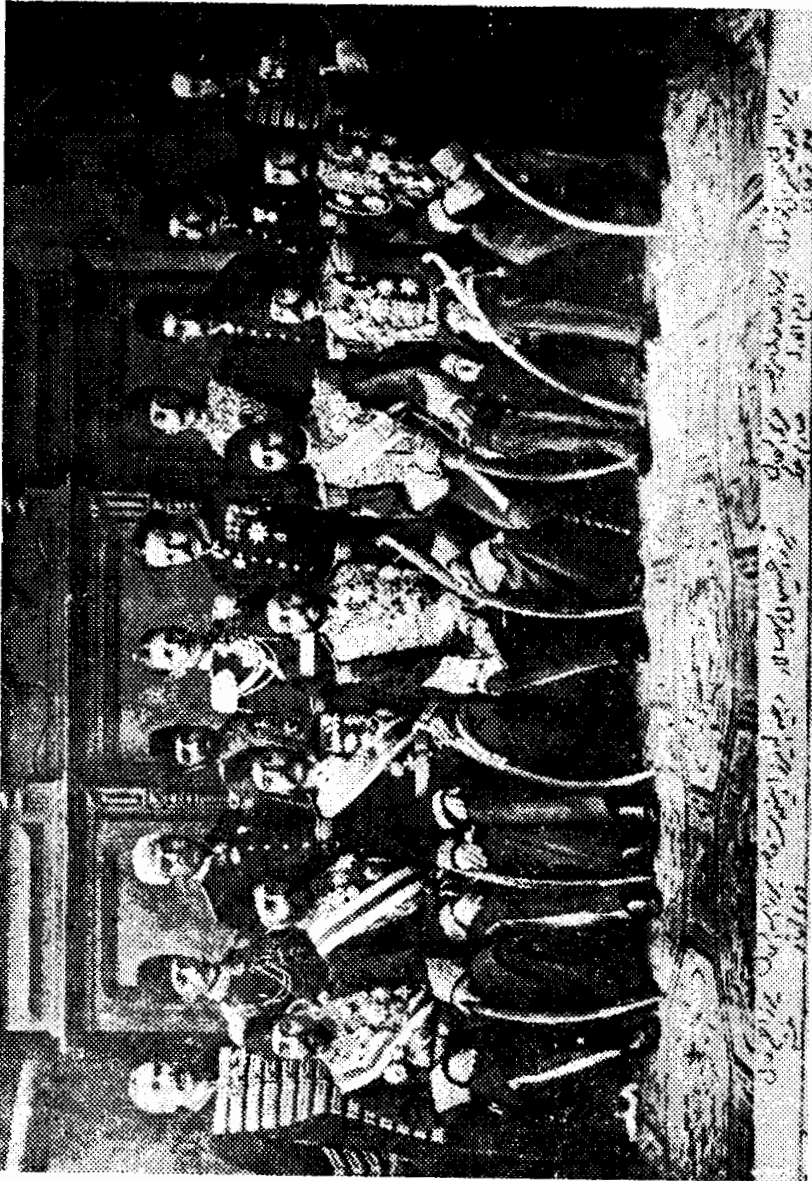
در آن سفر روسها بجهت خدماتی که با آنها درواگذارند آخال و تأسیس قزاقخانه کرده بود بمیرزا حسین خان خیلی احترام گذاشتند من جمله امپراطور روس بدست خود نشانی را که در گردن داشت بگردن مشارالیه انداخت و قتیکه بدطهران مراجعت کرد شادکاملا از او مطمئن شده و نمیخواست که در طهران باشد لذا او را والی و نایب التولیه خراسان فرمود . معروف است مرحوم حاجی میرزا صفا که شمه‌ای از ترجمه احوالش در فوق نوشته شد کلیه سرنوشت میرزا حسینخان را پیش بینی کرده و خبر داده بود که در خراسان وفات خواهد کرد این بود که بمحض رسیدن به مشهد برای خود مقبره ساخت و هر روز تسبیح میگرد که زود تمامش کنند که عنقریب رفتنی است چندی بعد مختصر کسالتی پیدا کرد طبیبش میرزا علی اکبر خان ناظم الاطباء کرمانی بود در روز ۲۱ ذی‌حجه ۱۲۹۸ قمری در مشهد مقدس در سن پنجاه و هفت سالگی وفات یافت و معروف شد که بامر شاه مسمومش کرده‌اند.

روزیکه برای اجازه مرخصی بحضور رفت شاه فرمود چرا موضوع نیم دانگ بهارستان و مسجد را تمام نمیکنی میرزا حسین خان عرض کرد پس از مراجعت انشاءاله تمام خواهم کرد.

وقتیکه از حضور بیرون آمد شاه فرمود مردیکه خیال میکند تا آخر دنیا زنده خواهد ماند از این جمله معلوم میشود شاه از همان موقع خیال تلف کردن میرزا حسینخان را داشته‌است.

در اینجا لازم است که موضوع نیم دانگ بهارستان و مسجد توضیح داده شود: باغ بهارستان و زمین‌های مجاور آن را حاجی علی خان اعتماد السلطنه از محمد حسن خان





سفارت میرزا حسینخان بروسیه

سردار ایروانی به مبلغ ۵۸ هزار تومان خریداری کرده و آنجا منزل داشت در سال ۱۲۸۰ یک مرتبه سه دانگ و یکمرتبه دودانگ و نیم آنرا نزد پاشا خان امین‌الملک کرو کذا کرده بود در ۱۲۸۵ حاجی علی‌خان وفات کرد و آنجا بدست ورثه افتاد در ۱۲۸۹ پاشا خان



قسمتی را که کرو گرفته بود بمیرزا حسین خان فروخت اما مشارالیه بر خلاف قباله واگذاری پاشا خان هر شش دانگ را تصرف کرده قصر بهارستان و مسجد سپهسالار را بنا کرد عبدالعلی خان ادیب‌الملک پسر بزرگ حاجی علی خان وسایر وارث بناصرالدین شاه مکرر عریضه نوشته تقاضای قیمت نیم دانگ مشاع از زمین باغ بهارستان و مسجد را رانموده بودند (۱) در موقع مرخصی که این سؤال و جواب بین شاه و میرزا حسین خان رد و بدل شد نظر بهمین مذاکرات بود و پس از آن تاریخ اشخاص آگاه و متقی از ادای نماز در این دو محل پر هیز میگردند و بعد از فوت میرزا حسینخان این موضوع بهمان ترتیب تا کنون مانده است .

### انتقادات

جمعی اورا سبب آن امتیاز کذائی رویتر در تحت تأثیرات و نفوذ کامل ملکم خان و خدمتگذار صمیمی دولت انگلیس میدانستند . گروهی سبب واگذاری حقوق مسلمة ایران بر وسها در آخال و ماوراء خزر و کوک تپه و دشت ترکمان اورا لعنت میفرستادند .

شرزمه‌ای با اومخالفت میگردند زیرا برای هر چیزی ظاهر آفانونی تنظیم کرده و میخواست اختیاراتشان را محدود کند و بخود اختصاص دهد. برخی که حرفشان مردم پسند تر بود میگفتند پای اروپائیان را بایران اوباز کرد و هر بلائی که در آینده برسر ما بیاید از این راه خواهد آمد .

جماعتی میگفتند عیب بزرگش این است که بسیار دروغگوست مثلاً بقلان آدم میگفت که شما برای حکومت فارس بسیار مناسب هستید و در فکر اینکار برای شما هستم آنوقت شش ماه میگذشت بدون آنکه دقیقه باین خیال افتاده باشد یا هرگز چنین خیالی داشته باشد آن بیچاره از آن دقیقه که آن حرف را شنیده بود خودش را حاکم فارس میدانست .

گروهی تمام کارهای اورا بشارلاتانی و تظاهر و شیادی حمل میگردند و به صمیمیت و لیاقت او بهیچوجه معتقد نبودند، عیب بزرگی که از او میگرفتند این بود که با امارد

سروکار بسیار دارد و آنها را بی اختیار در ادارات دولتی ترقی میدهد چنانچه چند تن از این طبقه آنهائی که طرف توجه و منظور نظر بودند بوزارت و امارت و سفارت رسیدند و اینکار در آن زمان بسیار قبیح و نادر بود .

جمعی دیگر کلیه کار های او را تقلید از عثمانیها میدانستند مثلاً میگفتند سپهسالاری از مختصات صدور عثمانی است که او هم به آنها تقلید کرده- تنظیمات حسنه همان موادی است که پس از فشار اروپائیها دولت عثمانی انتشار و رواج داد- ساختن مسجد و مدرسه و تأسیس کتابخانه بضمیمه آن تقلید عثمانیها است حتی گنبد مسجد سپهسالار تقلید گنبد مساجد اسلامبول است چون گنبد های ایران شبیه خرمن آتش شعله وراست و گنبد های عثمانی شبیه آتش بی شعله است.

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در کتاب خوابنامه نظریه و انتقادات عموم را نسبت بمیرزا حسینخان بشرح ذیل خلاصه کرده است (۱)

در محاکمه ای که سر سلسله های سلاطین ایران از صدور دوره قاجار میکنند استنطاق میرزا حسینخان بانوشیروان ساسانی محول شده است « انوشیروان از میرزا حسینخان پرسید تو در دوره ریاست و صدارت چه کردی اعمال خود شماره کرده بیا. میرزا حسینخان گفت پدرم میرزا نبی خان امیر دیوان و جدم عابدین دلاک بود وقتیکه علیتقی میرزا رکن الدوله حکومت قزوین داشت چون جدم دلاکی او مینمود آن شاهزاده پدرم را تربیت کرد، مختصر خط و سواد آموخت و از آنجا که مردی چرب زبان و شیرین سخن بود و از هیچ چیز عار و ننگی نداشت و برای نیل به مقصود تمکین هر کاری مینمود کم کم ترقی کرده در سلطنت محمد شاه با حاجی میرزا آقاسی ساخته امیر دیوان عدلیه شد. طبعی باذل و خوانی گسترده داشت و این صفت در ایران زود مر در مشهور و معروف میکند در اواخر پادشاهی محمد شاه حکومت فارس و اصفهان یافت و خوب سلوک کرده در کلیه مأموریت ها از اراضی بودند. فرزندان خود را حتی المقدور تربیت مینمود من ولد ارشدش بودم بفرنگستان فرستاد در آنجا زیاد نماندم چون بر گشتم و کیل کارهای پدر گشتم از ابتدا

(۱) خوابنامه اخیراً در مشهد بچاپ رسیده است . بترجمه احوال اعتماد السلطنه در همین کتاب مراجعه شود .

خیال صدارت در کله من بود میرزا تقی خان امیر نظام مرا بقونسولگری بمبئی فرستاد در آنجا بختم کمک کرده يك دونفر از تجار ایرانی مردند و مبلغ گزافی از مال آنها نصیب من شد .

آقاخان محلاتی نیز بامن خصوصیت و عودت بهم زسانید در نذر بندی اسب دوانی که در هندوستان متداول است و برد و باخت میشود مرا سهیم قرارداد طالب او با بخت من آورده می بردیم مبلغی هم از این راه اندوختیم بعد از چندی به طهران آمده پدرم با میرزا آقاخان صدراعظم دوستی داشت رشوتی باو دادیم قونسولگری ایران در قفقاز را گرفتیم جنگ روس با عثمانی در گرفت در مملکت قفقاز قحط و غلا شد اسباب مشقت گردید با میرزا صادق نوری قائم مقام که آنوقت در آذربایجان بود ساختم او از حدود آن مملکت به قیمت ارزان غله خریده به قفقاز میفرستاد من بنرخ گران میفروختم و منفعت را برادرانه قسمت میکردیم قریب یکصد هزار تومان از این راه فایده بردم .

بعد از عزل میرزا آقاخان به طهران آمده چون مایه بهم بسته بودم بسوزیر مختاری اسلامبول نایل شدم مدت توقف در پایتخت عثمانی بواسطه خصوصیت با صدورو وزرای آندولت فایده گزافی عایدم شد در اسلامبول بودم که اعلیحضرت ناصرالدین شاه بزیارت عتبات عالیات میل فرمودند راضی کردن دولت عثمانی باینکار کار آسانی نبود با تدبیرات امنای آندولت را بر آن داشتم که موکب همایون را در عراق عرب پذیرند چنانکه پذیرفتند برادرم یحیی خان که معتمد الملك لقب داشت در آنوقت در حضرت سلطنت اعتباری داشت و خدمت کلی بمن مینمود او را فریغتم و چنان معلومش داشتم که اگر بصدارت برسم اسم بامن و رسم با او خواهد بود .

در بغداد وزارت و وظایف و اوقاف و عدلیه را بمن دادند در رکاب شاه به طهران آمدم در وزارت عدلیه بیغرض و درست رفتار کردم و عدل عمر را چنانکه شعرا در مدح من میگفتند تجدید کردم .

در آنوقت نصره الدوله فیروز میرزا وزیر جنگ بود و کفایتی بخرج نمیداد و از آنطرف رشدی که از من بظهور میرسید سبب شد که وزارت جنگ را هم بمن دادند و مرا

ملقب بمسپهسالار اعظم نمودند یکماه وزیر جنگ بودم بعد صدراعظم مستقل دولت شدم اهل خبر و آگاهی دانند که عثمانیها خیلی ناقابل و تنبل و پرا دامی باشند مطلقاً از استعداد و کفایت و لیاقت بهره ندارند اگر ظاهراً جلوه از آنها دیده شود از آنست که پای تخت آندولت در قلب فرنگ واقع شده و اشعه تمدن و تربیت از هر جهت بدان نقطه می افتد و می تا بد پس آنچه از عثمانیها دیده شود از خارج است خود از همه اقوام عقب مانده نادان ترند و در بی حمیتی و جهل از هر غول وحشی پست تر من جمله معلومات و اطلاعاتم این بود که در عثمانی تحصیل کرده بودم و از عالی پاشا و فواد پاشا صدور عثمانی و امثال آنها که در ظاهر قابل مینمودند و در باطن هیچ نبودند اطلاعاتی فرا گرفته چه دیری با آن وزرای خائن و جاهل محشور بودم و تقلید کارهای آنها را مینمودم.

در ایام صدارت خود آن سبک و رویه را که جز خرابی و خسران نتیجه دیگر ندارد پیشنهاد کردم و بدم جد آن راه را می پیمودم و صدارت من در حقیقت آغاز و شروع بدبختی ایران بود اول شکستی که بسطنت مستقله صدارت من وارد آورد تا عهد صدارت من دولت ایران دختر بگری بود که دست اجنبی اصلاً بدامن چادر عصمت او نرسیده بود یا مثل سفره نگشوده ایکه بقول عوام بوی مشک میداد من بمعقیده خودم خواستم قواعد جدید را مجری دارم و کارها را بسبک و ترتیب نوظهور تازه بپردازم عیب کلی من این بود که علم و اطلاع من عمقی نداشت افواهی بعضی چیزها شنیده بودم اما کارها را درست نمی دانستم که همیشه علم ناقص و اطلاع غیر کامل چون بنیان سست مایه خرابی است این است که هر چه در زمان صدارتم و آنچه بعد نمودم همه اسباب زبان و ضرر شد مقدمات کلیه بعکس نتیجه داده و تیشه و تبر برداشتم و ریشه دولت و ملت ایران را کندم .

لعنت خدای بر من که بوطن خود خیانت کردم اول کار نایبکاری من آوردن ایلخانانی هرزه لوطی مردود مطرود بود او را از اسلامبول خواستم و مواجب گزاف از دولت در حق او برقرار نمودم حکومت قزوین را باو دادم بعد ملکم خان حقه باز نادان که جز شاراتانی و ادعا هیچ نداشت پس از آنکه مدتی دولت و ملت ایران از شر او آسوده بودند بایران طلبیدم و چندی مستشار مخصوص خود نمودم آنکاه او را بوزیر مختاری بلندن فرستادم.

برای اغراض شخصی با معیر الممالک دستگاہ او یعنی خزینہ دولت ایران را بهم زدم و خواستم بانک در ایران دایر کنم و راه آهن بکشم ملکم محیل طماع هم چون از خیالات من باخبر بود در این مقاصد بلکه در این مفاسد بامن همدست شدہ باشخصی کہ آنوقت از جانب دولت ایران در لندن مأموریت داشت بساخت و رویتر نامی از صرافان معتبر یهودی انگلیس را تطمیع نموده آن خام طمع مبلغهای کزاف بمن و ملکم و آن مأمور و جمعی دیگر از رجال دولت ایران در طهران رشوہ داد و امتیاز نامہ راه آهن را بگرفت در آن امتیاز نامہ ہم دایر کردن بانک بود ہم استخراج معادن ہم همه چیز ہنوز شروع باینکار نکرده بودند کہ میل شاه را بسیاحت فرنک دیدم بزودی اسباب اینکار را فراهم کردم و از این مسافرت شاه دو چیز در نظر داشتم یکی آنکہ خود را در دول فرنک معروف سازم و اعتباری حاصل نمایم دیگر آنکہ بشاہ معلوم کنم دولت ایران نسبت بدول فرنک چقدر بی قوہ و استعداد است و بر آئی العین این تفاوت را مشاہدہ نمایند.

اسباب این سفر کہ فراهم آمد بر قدر و حشمت من افزود چون مردی بد کہر و فرومایہ و کم ظرف بودم این شوکت و توانائی نخوت و غرور مرا بدرجہ کمال رسانید باہر کس بنای بد رفتاری را گذاشتم و بزخم زبان دل عالمی را خراشیدم و نمک ہا پاشیدم تازہ بخاؤ فرنک یعنی حاجی ترخان رسیدہ بودیم کہ در مسئلہ نا قابلی خاطر پادشاہ را نیز آزرده ساختم لیکن آن اعلیحضرت از کمال خود داری و شرح صدر بروی خود نیاوردند (۱)

در اروپا کہ می گشتیم بہمہ ہمراہان خیلی بد و سخت گذشت و جہتی نداشت جز خوی زشت و سوء رفتار من در آنوقت ہنوز تنی چند از امرای بزرگ ایران باقی بودند و

(۱) غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار برای نگارندہ حکایت کرد در سفر اول شاہ بفرنگ انیس الدولہ و چند زن دیگر ہمراہ بودند در باد کوبہ میرزا حسینخان عرض کرد یا یک زن ہمراہ بیبرید و او را ہمہ جا ملکہ معرفی کنید یا ہیچ زنی ہمراہ نبرید شاہ فرمود پس ہیچکس نباید ہیچ جور زن ہمراہ بیاورد اشارہ شاہ بامر دسو کلی میرزا حسینخان بود کہ در آن سفر ہمراہ خود آورده بود. در عکس سفارت میرزا حسینخان بروسیہ ہم این امر دسو کلی دیدہ میشود کہ ہمہ جا ہمراہ بودہ است.

شاهزاده‌های معتبر بکلی تمام نشده بودند چون سفر باخر رسید و پای درخاک ایران گذاشتم در ورود بانزلی شاهزادگان و امراء بر من شوریدند و آنها هم که در طهران بودند همینکار را نمودند و عزل مرا جداً درخواست کردند اگر چه بد کرداری من و بی التفاتی باطنی شاه بی وقوع این واقعه مرا باقبیح وجوه معزول مینمود بلکه این اتفاق بزرگان و استدعای غزل من از اثرات خوش بختی من بود چون شاه را بر سر لجاج آورد و کار را در حقیقت وارونه کرد خلاصه در اینموقع باید من مغرول شوم در کیلان مرا از صدارت انداخته حکمران آن سامان کردند پادشاه کاردان بعد از ورود به طهران تا مردم جری نشوند و با مثال این کارها نپردازند به تدبیر پرداخته مفاستدرا اصلاح فرمود و ضمناً ترلزلی که صدارت من اسباب آن شده بود مرفوع گشت و دوباره دولت محکم و استوار گردید (۱) بعضی از شورشیان را طرد و تبعید و بعضی را عزل و حبس کردند و کارها از نوقوامی گرفت و برغم انفعتمردین و تنبیه و عبرت ناظرین یکماه نگذشته بود که مرا از کیلان بطهران احضار کرده و وزیر امور خارجه نمودند.

از وزارت عدلیه و صدارت بر حسب ظاهر غرض و طمع را کنار گذاشته بودم در مراجعت از کیلان که حکم مار زخمی داشتم و فهمیده بودم که این تدلیسها و تلبیسها و حقه بازیها بخرج نمیرود باید علانیه رشوه گرفت و اشکارا خیانت کرد سبک سابق را متروک داشته این مسلک را اختیار کردم و از حسن اتفاق وزارت جنگی که از من منتزع شده بدست چهار نفر آدم ناقابلی افتاده و آنها از نادانی و غرض رانی در پوستین یکدیگر افتادند اگر باهم اتفاق میکردند دور نبود اینکار برای آنها دوام داشته باشد و هر یک در رشته‌ای که بدست داشتند مسلط شوند و باقی باشند اما در بدبختی آنها و دولت ایران و خوش بختی من این بی‌عرضه‌گان باهم نساخته بهم زدند و فسق یکدیگر را بروز دادند در حضرت سلطنت از یکدیگر بدگفتند و سعایت کردند و آن مختصر نظم ظاهری که من در کار قشون داده بودم از میان رفت و عمل مغشوش گردید پادشاه ناچار وزارت جنگ را بمن دادند و آن شغل عظیم علاوه بر وزارت خارجه من گردید و بار دیگر باستقلال رسیدم اما باز خود را خوب

(۱) اشاره بر روابط ایران و انگلیس است که در فوق مرقوم افتاد

نمیدیدم پنج سال از سفر اول فرنگ گذشت حیلتی انگیزخته از داخل و خارج اساب چینی کردم که اعلی حضرت سفر دیگری بفرنگ نمایند از ابتدای عزیمت و تصمیم تا مراجعت اقلایکسال طول میکشد و این مهینولیت غنیمت بود.

خلاصه سفر دوم فرنگ سر گرفت این دفعه از شاهزادگان و امراء بزرگ کسی همراه نبود باروسها هم چون ساخته بودم پر بدنگذشت نسبت بسفر اول خوب بود اما از آنجا که انگلیسها از من رنجیده بودند هر چه کردم که در لندن پذیرفته شویم قبول نکردند خفتی که در این سفر کشیدیم همین بود پس از عود سفر دوم فرنگ بازکار و بارم چندان عیب نداشت.

هروقت استشمام رایحه تزلزلای مینمودم اردوئی تشکیل میدادم در حوالی قصر قاجاریا اسب دوانی پادشاه را بار دو آورده طمطراق ظاهری بنظر میرسانیدم و باین ترتیب خیال خسروانه رامشغول کرده سدباب ضعف و سستی خودم را مینمودم خرج رادولت میداد و دخل آن از دو راه عاید من میشد یعنی از آن نقود چیزی میبردم و هم کار خود را چهره میساختم و جلوه میدادم.

در سفر اول که در رکاب اعلی بفرنگ رفتم در توقف لندن با انگلیسها خوب ساختم این بود که پس از مراجعت از آن سفر بتحریرک روسها بزرگان ایران بمن شوریدند و معزول شدم این بلیت برای من تجربتی بود بمآل کار نظر کردم تغییر بلیتیک دادم انگلیسها را رها نمودم و با روسها راه موافقت پیمودم در وزارت خارجه بعضی تکالیف روسها را که برای ایران مضر و برای روسها نافع بود قبول نمودم از جمله خدمات من بدولت روس دست کشیدن دولت ایران بود از حقوقی که در ماوراء خزر و کوک تپه و دشت ترکمان و عشق آباد داشت و قسمتی از حدود خراسان را بروسها واگذار کردم زیناویف که در آنوقت ایلچی روس و وزیر مختار زیر کی بود مرا فریب داده بمن وعده داد که در زمان شدت دولت متبوعه او از من حمایت نماید و از آنطرف انگلیسها که از من مکدر شده و میخواستند صدمه بایران بزنند شیخ عبیداله کرد را محرک شدند که حمله بحدود این مملکت نماید من این مطلب را میدانستم و بشاه عرض نمی کردم و بر ملاحظه میگذازیدم



و تملل مینمودم و حال آنکه دولتخواهی آن بود که افلا مهمات مدافعه را در آذربایجان حاضر و مهیا کنم نکردم تا فتنه شیخ غریب بظهور شد دشمنان من قبایح و سیئات احوال مرا در سفر نورو کجور باستان همایون کوشزد نمودند چون موکب خسروانه از آن سفر باز گشت و بسطنت آباد ورود فرمود بپدمه خود را معزول و حاکم قزوین دیدم در این حیص و بیص نایر فتنه شیخ عبیداله که نتیجه اعمال من بود رو باشتعال گذاشت این آتش روشن شده و من مخذول منتظر تقویت و حمایت روس اصلا اثری از آن نمی بینم باز فتنه انگلیسها که اگر عدوی من بودند سبب خیر من شدند در آنوقتیکه شبها از وحشت مره بر هم نمیگذارم و ستاره می شمرم يك وقت چا پاری و از قزوین شد و دستخطی آورد که برای رفع شر شیخ عبیداله و اصلاح مفاسد که باعث شده ای باید با آذربایجان بروی

معاندین من در طهران که فرعه این مأموریت را بنام من در آورده بودند موجد دو خیال بودند یکی آنکه میخواستند مرا از پای تخت مملکت دور کنند مبادا در این سختی شاه مرا احضار کند و چاره کار را از خود من بخواهد دیگر آنکه یقین داشتند کار شیخ عبیداله بجاهای بد منجر میشود خواستند اینکار را بگردن من اندازند تا وخامت عاقبت آن مرا یکباره منفور و رانده نماید طول نمیدهم رفتم تبریز بختم یاری کرد در میان تبعه شیخ نفاق افتاد و این اختلاف کار او را ساخت من این خدمت را بریش خود گرفتم بعد از چند ماه توقف در آذربایجان بطهران احضار کردند پیش از آنکه دارالطک ایران برسم اسکندر دوم امپراطور روس کشته شد مرا به تعزیت امپراطور مقتول و تهنیت جلوس امپراطور تازه مأمور پطرزبورخ کردند در باطن بمن وعده دادند که چون باز گردی مسند وزارت ترا باشد .

از خیانت های بزرگ من بسطنت و ملت ایران که سر منشاء جمله عیب هاست و مبدأ کل فسادها اینکه امری را دوست میداشتم و در کل مایملک خود او را مختار کرده بودم این بذل من عیبی نداشت از مناصب و امتیازات بناحق در حق او آنقدر مبذول داشتم که اسم او را باید تبنذیر گذاشت و از آنجا که هیچ شأن و رتبه را از او مضایقه نمی کردم اگر بدیگران هم نصیبی نمیدادم بصدا در می آمدند پس برای اینکه يك کار بیقاعده در پرده

اختفا بماند چندکاریقاعده دیگر میگردم یعنی برای يك نشان افتخار که از روی معجت بآن شاهد شیرین کار میدادم باید صد نشان دیگر بمردم ناقابل دهم تا نگویند امتیازات دولت دستخوش هوا و شهوت شده است و عاقلان دانند که مزایای دولت و اعتبارات سلطنت نفوذ بسیار و کهرهای شاهوار نیست و صرافان اروپا و سرمایه داران دنیا بمراتب از سلاطین باثروت ترند جواهرهای بازار لندن و پاله رویال پاریس و بعضی از نوابهای هند که در تحت حکومت نایب السلطنه هندوستان میباشند و بمالداری و مکتب معروف از اغلب تاجداران و شهریاران در جمع جواهر و نفوذ پیش اندویش و همه را ناز بدارائی خویش پس خزانة معتبر سلاطین و دول امتیازات آنهاست از قبیل مناصب و القاب و نشان و غیره و باید این جمله را چنان معزز و محترم و گرامی دارند و از بذل آن مضایقه یا ملاحظه کنند که مردم برای تحصیل یکی از آن مزایا جان بدهند و از هستی خود بگذرند مگر جان بازی کار آسانی است یا انسان را از جان عزیز تری است يك نشان نقره یا مطلا یا طلا باید چقدرشان و افتخار داشته باشد که سر باز یا صاحب منصب سردر راه حصول آن بدهد.

باری قدر امتیازات را نفس پرستی من عزیزین چیزی را خوار کرد مگر خدا از سر تقصیرهای من بگذرد و بر من رحم آرد هوای نفس غالب بود و معشوق کار افتاده مراتب و مناصب را طالب برای بذل يك رتبه باو جمعی را که لیاقت سرهنگی نداشتند امیر تومان کردم و آنها که تمثال همایون را بخواب نمی دیدند سینه خود را در بیداری آویخته دیدند اما این يك حسن هم در کار بود معشوق من از طراز اول بود و در حسب و نصب از هر کس اشرف و اجل بعد از من هر کسی کسی شد و بچوکان هوس گوئی زد نشان و منصب گرفتند و مقام و رتبت یافتند ولی باز خیانت بمن راجع است که فاروره را اول من شکستم و شیرازه را نخست من کسستم سخن کوتاه ظلمی که من بناموس ملت ایران کردم بنی امیه به بنی هاشم نکردند.

مطلب باخر رسید مملول نشوید وعده صدارتی که بمن دادند و گفتند در مراجعت از پطر زبورغ تو صاحب مسند خواهی شد اثری از آن به ظهور نرسید باز مشغول تفتین

شدم برای اینکه از شر من محفوظ باشند بوالیگری بخراسانم فرستادند و در آنجا بواسطه دوستی با دولت روس یا بعلت دشمنی با ایران در کار افساد بودم یا بقول معروف بزهر کارم را ساختند یا خداوند تبارک و تعالی هنوز یکباره فنای ایران را نخواسته بود مرا بسرای دیگر برد تا سرزمین این مملکت را بیش از این پای حوادث لگد کوب ننماید و باز چندی بیساید این بود زشت و زیبای من و کرباس و دیبای من.

\* \* \*

میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار که از مورخین و دانشمندان و نویسندگان بنام دوره قاجاریه است رساله‌ای موسوم به (عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین) در قرح و ذم میرزا حسین خان و انتقادات وارده باو بسی فاضلانه و منشیانه نوشته سبب روی کار آمدن مشارالیه و عزل و ازعاج و قبایح اعمال او را کلیه بقلم آورده است ما برای تکمیل این ترجمه احوال رساله مزبور را تلخیص کرده و زیلا درج مینمائیم. (۱)

در آغاز سنه هزار و دوویست و هشتاد هفت در عموم ممالک ایران دور آسمان باژگونه گشت و وضع جهان بگردید و جهانیان را روز اذار سخت و وقت بد آمد روز کار فراسید و از منعم و درویش آدمی را فراغ امن و امید راحت نماند چه در سنین متوالیه در فصول چهار گانه باران آسمانها منقطع گشت و سرچشمه های قدیم نجوشید و ورود باران قاع صصاف و وادی قصر شد و تخوم ارض از مجاری میاه و ودایع عیون صفرماند و زرع و حرث لب تر نکرد و کشت زارها بسوخت و روان پاک از تاب عطش در تن بتفسید و هوا بر بوته التهاب بگداخت و باغ و راغ را طراوت فماند و درختان رابار و برک فرو ریخت و نوای مرغان درکام فر و شد و مردم آفاق را دلها دروا کشت و گدایان کوی و خواجگان معیل بهم بر آمدند و خاطرهای پریشید و ضمایر پیرا کند.

و با چنین وضع و بدینگونه حال طبع اقدس پادشاه جهان را صدق و خلوص و نصح عقیدت در اهتر از آورد نشاط وصل یاران کرد طواف کوی جانان بخاطر گذرانید و زیارت حائر شریف و خاکبوس عتبات عالیاتش کریبان شوق بگرفت و این نیت جمیل

(۱) نسخه اصل بخط میرزا رضا کلهر متعلق باقای حسین نواب است

و خاطر الهی را اسرار غیب بدرقه کشت و افاضات جزیل پذیره آمد و هر چند بزرگان قوم و رجال دربار گرد معاذیر بر آمدند و چاره گریها کردند و یورشها نمودند که در چنین وقت که عموم ممالک را کرد بلا بر خاسته است و قحط و غلامه آفاق را فرو گرفته و دست تعذر بر یاساق نهضت همایون و تهیه برك و سازمركب اعلی گره ها برده خانه خلافت و مقر سریر سلطنت را از شخص همایون خالی نتوان گذاشت و تساج و تخت اعلی را از جلوس اقدس عاطل نتوان دید و هر آینه خلوع عرصه ملك و فراغ ساحت سلطنت از شخص اعلی و جلوس همایون مظنه تشویش وقت و اضطراب امر و انتشار کلمه خواهد بود و باشد که مفسدتهای عظیم بدان پیوندد و در حدود ممالک نلمه ها حادث گردد البته بسمع قبول اصفا نرفت و خاطر اعلی را از امضاء آن عزیمت مبارک باز نتوانستند داشت.

در ماه جمادی الاخره از این سال بسیج راه کرد و از انباجاد خدم و امجاد حشم جمعی بنام در رکاب اعلی منظوم افتاد بروز آدینه بیستم شادروان سلطنت بیرون کشیدند و سرای پرده ها راست کردند شخص اول دربار مستوفی الممالک میرزا یوسف آشتیانی که درین وقت صدر دولت و جمال حضرت بود بخواند مقالید ملك بدو سپرد و خاتم سلطنت فرا دست او نهاد و دست او در حل و عقد امور و ضبط و وربط مهام جمهور گشاده کرد و در حفظ حدود امن و پاس شوارع انصاف و اقامت موازین خیر بهر مایه مبالغت فرمود و با کلمات صدق و معانی جزل و ذرایع اکید و ودایع نیکو نهاد روزانه دیگر موكب همایون بجنبید و لواء اعلی در اهتزاز آمد با ذوق و شوق فراوان و خضوع و خشوع بی پایان احرام کعبه مقصود کرد و از خزانه عامره زر و سیم بیرون فکند و سرمایه ها بپرداخت و از بر و آغوش عقود جواهر و نفود نواض بیرون کرد و این جمله را در هدیت خدمت و نثار حضرت امامان دین و پیشوایان یقین که معادن جودند و مفاویح وجود و مصاییح ظلم و مجادیح امم ناچیز انگاشت و بضاعتی مزجاة دانست و بدان سان که بنان کهربار سلطنت یادداشت فرموده آن سفر پیا بیان رسید و در عشر اول ذی حجه همان سال با امداد بدرقه فضل و اعداد پذیره اقبال بخانه خلافت و مقر سریر سلطنت تشریف باز گشت ارزانی فرمود. و خود درین چند گام صدر دولت میرزا یوسف در نظم ممالک و رخص اسعار و توفیت موازین و رفاه اهل فقر و مسکنت و تکثیر مواد

غلات و توفیر انواع حبوبات مبالغتها رفت و بر حسب مجهود خویش بسی رنج برد و از غایت وسع و امکان قدرت خویش چیزی فرو نکذاشت و از هیچ جای آوازی بر نخاست و کس از طرفی آشوبی نشنید و هر آینه هیچکس را بخاطر نمیکذشت و از حوصله ظنون بیرون بود که روز کاری فضای سلطنت خالی ماند و رواء ملک از دیدار همایون عاقل گردد و با آنکه عهد قحط و غلا بود کار ملک بر اینگونه رود و آرام خلق بدان مثبت باشد الا آنکه در یک مسألت لختی از شرایط حزم غافل ماند و در عواقب امور بامعان نظر ننگریست و تدبیر کار و تهیه روز کارسنة آتیه و عام قابل را وقع ننهاد و برك معاش و مدد انتعاش خلق را از بلاد شاسعه و ممالک خارجه ذخیرتی نطلبید و همت بر رواج وقت کماشت و عیش عاجل را مغتنم دانست و حالی بر عمله زرع و اهل احتکار و متموله بلد و دهاقین روستا حملی گران نهاد و نه در خور و وسع و امکان طاقت ایشان مطالبت غلات بل مصادرت و جوه آغاز کرد و بدانوقت که غله را اگر خر واری پانزده دینار زر صیرفی تسعیر رفتی هنوز فروشده را زیان بودی وی الزام کرد که شش دینار بایستی فروختن تا رضای خاطر اقدس حاصل آید و اصحاب فقر و مسکنت رادعت و سکونی باشد و خانه خلافت از غوغای عام و نفیر ارامل و ایتم بر نیاشود.

برینجمله قریب سی هزار خروار جنس بر ذخایر غلات و ودایع حبوبات هر کس توزیع رفت و از مستاکله قوم و عوانان در گاه جمعداران جلف و محصلان جافی کماشته آمد و در دیگر بلاد ایران سایر حکم گذاران نیز همین رویه را اختیار کردند و صلاح حال و نجاج آمال خویش در این معاملات سوء دیدند،

و بیچاره مردمی که چهار بدست زمین بیش بدست نداشتند و یا مسکه عیش و بلغه حیوة مشتی عیال و خویشاوندان را صاعی کندم و مدی جو ذخیره می پنداشتند بازرع و حرث سنه آتیه و عام قابل را دانه و بذری معد کرده بودند آنچه داشتند با رهاقی هر چه تمامتر از ایشان بستند و بر زیادت مزاحمت عنیف روا داشتند و فی المثل اگر یکی را دمخروار غله بودی و بنا و واجب سی خروار بر او توزیع رفته بود و آنمایه فاضل را با ضرب شکنجه و زخم چوب و دیگر گونه مزاحمت بایستی با نقدی گراف از دیگر جای بازخرید

وبا صعب تر وسیله بدست آوردن یا مبلغی بعنوان رشوت و یا تفاوت قیمت تقبل کند تا لختی از مقاسات آن شدت و معانات آن محنت بیاساید.

و خبر این یاساء موحش و وضع ناستوده باطراف رسید و شوارع کاروانها و طرق قوافل مسدود گشت و برك عیش و مؤنت وقت خانه خلافت را از هیچ جای مددی نرسید و بذرودانه که سال آینده را بکارود نفاذ و کساد یافت و ثلثی از آن بکار نرفت و دلها از زرع و حرث بر میدوین عمل نامتناسب بر خاطرها بسی گران نمود و کوئی قعود و خط و خمود اقبال پیرامن او فرا گرفته بود و آن بزرگ را بدین بدعت عظیم و سیره نامحمود دعوت کرده و کسی نیز از اعظام ملک و اعیان ملت برین رأی اعتراض نکرد و برین مناوشات حاجتی نخواست.

و این بیودتا طلّیعه موکب همایون بدمید و وقت بازگشت رکاب اعلیٰ فرا رسید مفر بان حضرت بر حسب ایثار هوا و ولای خویش خاطر اقدس را به صدر دولت برآشفته بودند و در تضریب و تشریب حواشی و کارکنان او مبالغت کرده و او را بفرط طمع و زهول رأی و عدم مبالات بمنایم ملک و ملت التقات بمصالح دولت موسوم داشته و خاطر نشان اعلیٰ کرده بودند که او را در تفریر مناصب و تقدیر رواتب آحاد حد و افراد حشم شرط لیاقت و شمول استحقاق ملحوظ نیست بل در حضرتش با هدیتی نازل مزیتی فاضل توان یافت و با رشوتی حقیر مبلغی خطیر توان برد و گفته بودند که غالباً بامشتی متیلسپه قوم و متصوفه عهد مانوس است و بخرافات و تمویهات ایشان معتقد و پیوسته از انقاس انقاس مانند این قوم استفاضت همیکند و از امداد امداد آثار این جمع استعانت همی طلبد و بر مزیت پادشاه جهان در تصاریف این رکضت همایون و نقل و تحویل بقاع و سیر و کشت بلاد بمعایت اعلیٰ دیده بود که رعایای بلدان بیجملگی از حلیت تمدن عاطل شده اند و کار کردید و فایدهت آو و کاورا باطل گذاشته و از شدت فقر و کمال مسکنت غالباً بترك مسقط رأس و خانه نماء خویش گفته اند و زن و مرد خرد و بزرگ حائر و بائر سر به بیابانها گذاشته و نوای بینوائی باسمان رسانیده و همیدید که بهر جای و هر بلد موکب همایون را جوقی مردم گدای بی سرو پای پذیره اند و بجای نعل بهای رکاب اعلیٰ نفیر و عویل

نثار کرده و فغان و فریاد نان و نان بتحیت آورده و صفوعیش و نشاط خورد و خواب بر حشم منصور منغض داشته و با اینهمه پریشانی و نا بسامانی از جور حکم و اجحاف عمل دیوانیان همی نالند و بخدای سبحانه مستغاث همی برند.

واز این روی خاطر اعلی نیک متبسم شده بود و بر صدر دولت سخت بر آشفته و اینهمه خلل و پریشانی که در مناظم ملک و مراسم سلطنت مشاهدهت میرفت بر عدم کفایت و قصور کاردانی و اهمال حقوق و مسامحت مفراط او حوالت میشد و علم اله نه چنین بود و هیچکس را بر او حجتی نباشد و در اینمعنی بر اطلاق جرمی بر او نتوان نهاد که سلطنت ایران را هم از عهد نخست و روزگار قدیم بر اصلی معین و قاعدتی مبین نهاده اند و هنوز بر سیره اجحاف و رسوم جاهلیت میرود معالم علوم مدروس است و شوارع آداب مطموس و آئین تربیت نوع مهمل و سر رشته امور ملک و ملت غالباً دردست مشتی جوانان جلف و عوانان جافی بوده است همه خود ستای خویشتن آرای یاوه گوی گزافه جوی غارتگر آوارگان خانه بر انداز پیچارگان مضطایس دست رنج بیوه زنان شوخ چشمان معیل مالداران بخیل بدان ثبات که هنوز احاد ملت و ضعفاء امت بزرگان ملک و اعیان دولت را ظلمه خوانند و اشیاع و اتباع ایشان را بجهالت و ضلالت نسبت کنند و صلحاء امت مناکحت و مواصلت ایشان را در شرع رسول جواز ندهند و از معاملت و مجاملت ایشان بر حذر بو ند و اینمعنی را معاونت بر ائمه نام گذارند و ر کون بظالم پندارند و هر دولت و ملت را که بر ایننمایه مبابنت بود و بهر گونه مناقشت و منافست رود امید فلاح و صلاح ازان نتوان داشت.

و وقتی پادشاه جهان را این معنی دقیق بر حاشیه خاطر اعلی گذشت تا بر موافقت و مواحدت دولت و ملت وضع مجلس عالی فرمود و آن را مصلحت خانه نامید و با دستمخط همایون همه کس را خط جواز نوشت و بارعام فرمود تا هر که باشد رأی خویش در کار انتظام دین و دولت بدان انجمن بی مضایقتی تواند گفت و اگر مقرون بشهادت قبول و گواه ایجاب بود از او پذیرفته آید و کس را بر او اعتراض نرسد و دریغا که مینگذاشتند و رأی اعلی را از این اختیار فاضل بر تافتند.



ویر مزید سلطنت ایران را هم از عهد قدیم و قرون سالف یاساء ملك و شریعت دولت بر آن نهاده شده است که بر داعیه تن آسانی و نشاط عیش و فراغ خاطر تنی چند از احاد حشم را اگر چند بحلیت تجرت آراسته نبود و در منصب کار گذاری آزمون نیامده تا که بود و چگونه افتد و وسائل قربت و دلایل معرفتش از چه باشد. شخص اول دولت گویند و زمام مهام ملك بدست او نهند و کفایت مهم خطیر سلطنت از رأی و رؤیت او طلبند و چشم و گوش بگفتار و کردار او باز بندند و این کس چندانکه به نسب پست تر بوده است و بحسب فرومایه تر از حلیه معارف عاطل و از فنون علوم بی نصیب و در حلبه معالی حرون صدر وزارت را ارزانی تر آمده و شخص سلطنت را نشاط خاطر بدیدار او فزون تر شده و بمکان او آسایش ضمیر بیشتر بوده که با فضول منطق و بلاغت معانی و سماجت آداب او دلها بدو نکراید و خاطرها از او نشکیند و هر چه بر آید و فزونی یابد داعیه ملك و ردعت سلطنت را بر نتابد و این هوس بر خاطر نگذرانند و بدین هوی شیفته نگردد.

و هر آینه نگاهداشت حدود ملك و اقامت مراسم سلطنت و مراقبت شؤونات خلق را نظری باید عالی و ذیلی عقیف و عدلی شامل و عطائی واسع و خاطری رزین و استقرائی وافی و سیاستی بکمال و اگر با این جمله و قوف بر دقایق علوم و اشراف بر حقایق معارف یار شود و آداب و رسوم ملل خارجه و یاساء و اصول دول بیگانه نیک داند عهد دولت را جهان پیر جوان بود و نهال آمال برومند شود و غرس امانی مثمر گردد و خداوند ملك و سزاوار حکم آن تواند بود که با همه فزونی با خلق خدای قرطاس عدل نهد و با همه بر تری خویشتن را از جمله فرو تر بیند و همان رجحان و فزونی که خویشتن را طلبد دیگران را ایثار کند و با بندگان خدای شرع مواسات بکار برد و با همگان از در مساوات در آید و همت بر تربیت نوع کمارد و سیره وحش و آئین جاهلیت را از میان بر گیرد و کمالات صوری و صناعات اکتسابی را نیک اعتبار کند و فضایل معنوی و مواهب الهی را مهمل نپسندد.

و خود در ممالک ایران این عادت مستمر بوده و این سیرت شایع که صدور

عهد و ورزاء دربار بر مراد نفس و ایثار هواء خویش جانب اهل هنر فرو گذاشته اند خداوندان دانش را وقع نهاده و بر حشمت خویش غالباً فرومایگان را بر کشیده اند و بی پدران را نواخته و در اهانت اشراف خلق و اذیال بیوتات صالحه مبالغتها کرده و برینجمله بر امتداد شهر و ایام و کرورد هور و اعوام دولت علیه ایران از مردم دانشمند و رجال کافی پشتوانی نمانده است خاندانهای قدیم بر چیده شده است و دودهای کریم بر انداخته معاهد امور ملک منحل و مناظم دربار سلطنت مختل و مراتب و رواتب ذواتب قوم و از تائب حشم مختلط و خود قوام ملک و نظام مملکت بی موافقت و معاونت آراء کامله و عقول فاضله صورت نیندد و آرامش بلاد و آسایش عباد بیرون از مشایعت و متابعت رجال کافی و مردم کار گذار امکان نپذیرد.

و با اینهمه حقاً صدر دولت میرزا یوسف خواجه کریم بود و از خاندانی بزرگوار و متأثر اسلاف و نیاکان او از شماره فزونست و خود وزیر و چند در حسن سیرت و نقاء سریرت و مخاضرت مألوف و محاورت مانوس و عفت بنان و طهارت لسان و بسط ید و سماحت خاطر و جناب امن و ادب خدام بر دست وزارت نشست و چشم دولت صدری صافی ضمیر دولت پژوه درویش نواز پادشاه پرست نیکو خوی آهسته گوی موقر موقر مؤدب مهذب چگونید.

و اگر دور آسمان بیا شوید و خواست خدای برکات فیض و شایب رحمت از خلق جهان باز دارد و بخاصه ضبط شوارد امور و ربط او ابد ثغور در حوصله امکان نیاید و تراحم عوائق و تراکم موانع از اصلاح مهام خلق و انجام حوائج جمهور حاجز و حائل آید از یکتن بنده ناچیز ضعیف چه آید و اگر چند با دانش بوزر جمهر بود و بر رأی فلاطون و روان رسطاليس طعن و دق گوید چه تواند کرد.

برینجمله روزی دو بر نیامد تا بر عزل و اعتزال او مثال دادند و بآشتیان و خانه موروث خویش اجلا کشت و مناظم دربار سلطنت بر چند تن از اولیاء نعمت و اغذیاء دولت موزع کشت و این جمع تدبیر معاش خلق و تهیه انتعاش قوم را در چنان غلائی هایل و بلائی نازل از پس پشت نهادند و در یکدیگر افتادند و زبان طعن و دق بر یکدیگر بکشودند

و برجای و جاه یکدیگر حریص آمدند و در حل معاهد امور و نقض مرائر احکام یکدیگر سعی پیوستند و پیداست که از تضاعن قلوب چه آید و مشاخص صدور چه نتیجه دهد مگر آنکه معظمت امور مهمبل ماند و غرائم فتن بارور شود و جلائل مهمام در عهده اهمال و عقده اشکال فروماند و از این روی همانقدر سر رشته عمل و سلك انتظام که در ترتیب و یاساق امور و نظم و نضد مهمام بدست بود باز کسبخت و وجوه تحصیل ارتفاعات و اشرف بر نظم و نسق رزاعات و استکشاف مخازن و محارز غلات مختل گشت و رفاه ضمائر و آسایش خواطر را از عالم غیب لطیفه ظاهر نشد و آسمان نیز بر بخل خود بیفزود و بر زمین باران فضل نبارید و آب کاربزهها فروشد و سواقی میاه تشنه ماند و آبشخور جانوران باطل گشت و لجاج بحار و آوازی انهار فرو نشست و زرع و حرث سته ثمان و ثمانین را نقصان فاحش پدید آمد در نشوغلات و نماء حبوبات بر اطلاق ربیع نماند و نه بس مدت بر آمد تا شراره بلا متطایر شد و نایره قحط و غلابا لا گرفت و از مردوزن فغان برخاست و فریاد نان نان با آسمان رسید و عموم خلق بهم شوریدند و فتنه عظیم برخاست هیچ نمانده بود که اقطار اطراف متزلزل گردد و اعطاف ممالک درهم بیا شوید و قوائم سلطنت متداعی شود و در حدود و ثغور مملکت خللها پدید آید و هر آینه پادشاه جهان را بضرورت از آن ورطه هایل و واقعه مشکل وجه خلاص و طریق مناص میبایست جست و یا ساء ملک و مهمام سلطنت را بر اصلی معتدبه و اساسی معتمد علیه بایست نهاد.

لاجرم در دفع این قلم و رفع این مهمم بهر مدخل فروشد و از هر کس استشارات کرد و بخدای سبحانه استخارت برد عاقبت تقدیر باری عزاسمه فراست ملوکانه را که کیمیای نقد بینش و جام جهان نمای آفرینش جز آن نتوانست بود و ارباب الدول ملهمون فرا روی پرده پندار فرو آویخت و دست صدارت و صدر وزارت قاعده شرک و اصل نفاق و بدبیه شر و طلیعه اضلال سلیل المخازی ابوالفضایح و القبایح مشیر الدوله میرزا حسینخان قزوینی خزله اله تعالی را مسلم داشت و زمام مهمام ملک در دست اهتمام و احتشام او نهاد و جمال حنال و منشور آمال او را بطراز القصاب فاخره و خطابات بارعه موشح ساخت.

جناب مستطاب فرمود اشرف امجد خواند صدر اعظم افخم نکاشت که سالهادر دول

معاهد و ایالات مجاور طراز سفارت داشته و آداب ملل بیگانه و رسوم دول خارجه نیک آموخته و محاسن اطوار و بدایع افکار دانشمندان غرب و حکماء اروپا را در ترقیات ملک و ملت و انتظامات دین و دولت فرا گرفته و او نیز در آن کسب همایون التزام رکاب اعلی داشت و به ادای تشریف رکاب اعلی و احتشام موبک همایون در آن حدود خدمات پسندیده کرده بود و خاطر اعلی را شیفته معانی و فریفته آداب خویش ساخته و بفضل کفایت و جمال درایت موثوق به آمده و هم در وقت مقام عراق عرب و جلوس همایون در خطه بغداد رتبت جلیل و منزلت نبیل وزارت عدلیه اعظم و بازریس و ظایف و اشراف و جوهر استمراریه و اوقاف ممالک بر حسن رأی و رؤیت و صدق درایت و کفایت او تفویض رفته بود و او بیک چند گاه به نفس غیر نفیس متصدی این شغل جسیم و منصب عظیم بود و اشهد اله تعالی هم از روی ریا و فریفتن دل‌های خلق و بدست آوردن خاطر اقدس پادشاه دقایق عدل و لطایف فضل در فصل دعاوی و احقاق حقوق بکاربرد و جهانیان را شیوه معدلت گستری و آئین رعیت پروری باز نمود و در وقت اقامت حکم و اجراء حقوق عاجز ضعیف را با توانای قوی بیک زانو نشانید بیچارگان را بنواخت و چیره دستان را منقارها بکوفت و رسوم منکر و بدع مذموم از مداخلت در رقاب و مداجات در دعاوی باز پس نماند و آئین رشوت و سیره ارتشاه و لعن اله راشی و مرتشی یکباره بر افتاد و رسوم تعشیر و جوهر و تسهیم حقوق که از دیر گاه در ضمیر ارباب حکم و جبیلت اصحاب دو اوین شریعتی مبتدع و طریقتی متبع بود و آنرا حقى روا و باز یافتی واجب الاداهمی پنداشتند بحذا فیرهامنسی و منسوح کشت لاجرم رویت نیکو و روش محمود او در حسن صنیع بایندکان خدای و ایثار عدل و موافات ذوالحقوق بر رأی اقدس ملوکانه عرض افتاد و درجت احما د یافت او را از آن مایه عزت حای و جلالت بارلختی بر کشید و ریاست حشم منصور و سپه سالاری اعظم نظات نصرت فرجام بدو داد و نه بس مدت بر آمد تا بمقام جلیل صدارت بزرگ و وزارت اعظم نائل گشت و باوج معانی و ذروه معالی ارتقاء جست و رتبت مساهمت در ملک و درجت مشارکت سلطنت دریافت و او بر اقالت این عشرت و ازاله این وحشت حالی خزانه دولت را در بکشود و از ذات الید خویش مبلغی کزاف برینخت و مردمان ملی و خواجگان متمول طوعاً او کرها با او معاون شدند و

فقیران کوی و آوازگان اطراف پذیرفتند و چند تن از اعظم دولت کفاف وقت طایفه از اهل فقر و فاقه را بیرون از وسع و طاقت خویش در عهده گرفتند و شرمه از زن و مرد و خرد و بزرگ این طایفه را جایها و سرایها معین داشتند و یکدیگر در اموال و مبارات همیدادند و بر رقابت یکدیگر خصل سبق همی ربودند و نرد معالی همی باختند و بهر انجمن از این معنی سخنها داشتند و مناشدتها و مفاخرتها همی کردند و شکفتا که طایفه در روی و موی ایشان همی نگر بستند و در هر کدام لطیفه از زیبایی همی دیدند و روئی خوب و موئی دلاویز تفرس میرفت بخاص خدمت و صحبت خویش اختیار کردند و اختصاصی جداگانه دادندی و بهر کس نمودندی و شنیدیم که بودی که بهدیت باین و آن فرستادندی و محافل انس و مجالس عیش را وسیلت قربت و ذریعت زلفت شناختندی و خود صدراجل بهر هفته دو روز بشخص شخیص و حیداً فریدا در عرصه فسیح و فضائی وسیع عجایز قوم و ارامل و عجائز گشاده روی پریشان موی بیرون کریاس اوصاف بر زدندی و مقدم نا مبارک او را انتظار داشتندی و یکدیگر رامزاحمت کردند و بر سر روی یکدیگر فتادندی و در هلاک خویش بکوشیدندی و روز بودی که تنی چند لنگد کوب فناشدندی و پایمال مذلت و غنا آمدندی و آوارگان اوطان و مساکین بی خانمانان را خانها و سرایها فرمود و بر تعهد حال ایشان از یهود و مجوس و رومی و روس مجلسی مخصوص وضع کرد و آنرا مجلس اعانت نامید و بر مؤنت وقت و کفاف روزگار و تهیه کسوت و نفقت ایشان فزون از پنجاه هزار دینار سیم و زر و مطعموم و ملبوس بر مالداران بلد و رجال در بار حوالت کرد و در رخص اسعار و تکثیر غلات و توفیر حبوبات مهالفتها نمود و مردم تهی دست و سوداگران قلب از جهة تحصیل غلات و جمع حبوبات بزمرعات ممالک دور دست برانگیخت و آنچه فرا رسیدی و بسی اندک بودی تفرقه میگردویا عجزه و مساکین ویتامی و ارامل را برای گن میداد با آهک و خاک در آمیخته و خس و خاشاک در او فرو بیخته و هر که از آن فطیر لقمه دو تناول کردی بیچاره در سکر ت خمار و ضجرت دوار فرو ماندی و بر رنگ زریر کشتی .

و برین معنی روزنامهها ساخت و انتشار نامهها با طرف ممالک پرا کند و از در احجاف و ارجاف سخنها راند و از افاضات و میرات خویش بیاطل شروع پرداخت و این معنی بر

اختلال حال و انتشار امراض و نفوس و هلاک مواسی و اشتداد مصائب و انسداد وجوه مطالب بیفزود و او با همه راه رأی از لطیفه نازک و دقیقه بارع غافل ماند آری در عنفوان حکم و نشاط مقام صدارت با تراحم امور ملک و تراکم مهم سلطنت پیرامن خاطر می شوم اونگشت که در چنین وقت که فقر مدقع عالمی رافرو گرفته و توانگران کوی خاک نشین شده و روستایان بادیه و صناعت گران امصار باذل حاجت و هوان مسئلت تن فراداده خوان عطا نهادن و دست سخا کشودن و جهان فقر راصلائی عام در دادن و با طراف جهان و افطار امصار منهبان دوانیدن و اعلان نامها پراکندن هر آینه داعیه ازدحام و فود اطراف و اجماع طوایف خلق و عطلت اعمال و اشغال و لایات و فرو بستگی وجوه و طرق معاملات و کساد سوق تجارات و فساد حال صناعات و زراعات خواهد شدن. و بود که خانه خلافت نیز با همه مکت و ثروت و ودایع غلات و ذخایر حبوبات مزاحمت این جمع را احتمال نکنند و کار بر مراد نیاید و بر خانه داران بلد و متوطنین این ناحیت نیز مجال تمدن و تمکن متعذر گردد و باشد که محال نماید و هر دو طایفه ناچیز شوند و همگان باطل و ضایع مانند .

و همانا در سنت متبعه رسول حسنه مبروره و صدقه فاضله آنرا گفته اند که پوشیده دهند و از انظار نهان دارند و کس را بر آن وقوف نیفتد و مردم منفق خویشان نمایند و اهل حاجت را نیز روی نه بیند تا مردم مسکین و زمره حاجتمندان را ناموس نرود و حرمت بندکان خدای بر جای ماند و نیز فرومایگان بر مردم منفق نیا شویند و او را مزاحمت نکنند بر عملی ستوده او را رنجه ندارند و از شیمتی نیکو او را دل بر نتابند .

برینجمله چون فقرا اطراف و اهل بادیه و روستایان بلد را از جودی شایع و بری مستفیض خبر شده و بندی از ارزانی غلات و فراوانی حبوبات درین حدود شنیدند از آفاق بلاد و اصقاع ممالک و شایعات بقاع رجال و نساء از اطفال مرضع و مشایخ کع خانه و سامان بگذاشتند و بخانه خلافت روی نهادند و ای بسا مردم گدامنش که با حصول مکت و عدم حاجت در کسوت اهل فقر بر آمدند و بدیشان پیوستند و از مسئلت و مسکت فرزندند و در تضاعیف اینحال موسم دیمه در رسیدن و از پس چند سال جذب از مننه و از مات سنین زمستانی سخت و بردی شدید فراز آمد مغزها در استخوانها بیفسرد و نفسها در کام بسته گشت و برف

های کران افتاد و بارانهای شدید غریز ببارید و راهها مطموس گشت و شوارع و طرق انباشته شد و طرق آمد و شد کاروانها و قوافل مسدود ماند و بیشتر مردم بیچاره و گدایان عور از شدت برد و حدت هوا در راه و بیراه جان بدادند و یا در مخاضات و و حول بگل ولای فروشدند و در خانه خلافت اشراف قوم و اعیان جمع را بلغم حیات نایاب گشت و کفاف وقت نماند و طریق امداد و اعداد از سایر بلاد متغذر و متعسر گشت مردمان بگوشت و پوست یکدیگر آویختند و بالحموم اموات و اعیان خبائثات و جیف حیوانات ترحمی و تعذی می کردند و بدان رسید که در دارالخلافت و مضافات قرب صد هزار نفس محترم از دست بشد و درمغا کهها زیر خاک شدند و در بیغولها فروماندند که کسی بر شست و شوی ایشان دست نمی‌گشود و به تجهیز و تکفین ایشان تنی مسامحت نمی‌کرد و شنیدیم که در دیگر بلاد ایران چون قم و صفاهان و کاشان و همدان بر انواع جانوران ابقا نکردند و کربه و سگ نایاب شده بود و موش از سوراخ سر بدر نمی‌کرد و بر تفاریق اعضاء جانوری بر سر روی یکدیگر ریختندی و لقمه از دست و دهان یکدیگر ربودندی و بر کودکان خرد و اطفال رضیع رقت نکردندی و در مراجل و قدور بچوشانیدندی برادر برادر می‌خورد و مادر و فرزند گوشت تن یکدیگر را همی‌خائیدند و بسیار مردم را در مکامن سرای استخوان آدمی می‌یافتند چندانکه دیگر فتند و میکشند و سیاست‌های بلیغ می‌کردند فایدتی نمی‌کرد و هر کس را بر حال دیگری رقت نبود و حامه کبری و طاقه عظمی ببطم ورم صورت حقیقت یافته بود .

و من قرب سی سال از این پیش فصلی از ترجمت یمینی املاء ابوالشرف ناصح بن مظفر جرفادقانی رحمه‌الله علیه در قحط خراسان عموماً و غلاء نیشابور خصوصاً خوانده بودم و در آن معانی موحش و قرائن فاحش که از آن ادیب اریب بر زبان خامه یاد رفته بود و نامه باستانی شده و الحق صحیفه آسمانی آمده همی نگریستم و همی پنداشتم که آن معانی موجه و مضامین مفعج از روی مبالغت بیان و اغراق بنان و تمجیل ادیب و تکلف شاعر است و همی گفتم با چنین حالت تمدن نوع صورت نتواند بست و لاشک شور نشور و قیام ساعت و انقراض دور زمان بر اثر دارد تا درین سال آنحالت بچندین درجت فظیعتیتر بدیده



معاینه بدیدم و بچشم مشاهده در نگرستم که در کوی و برزن از ایتم و لاملو اعزّه و اما ثل و زن و مرد و وضع و شریف و خرد و بزرگ جز از نام نان سخنی نبود و جز از خوف مرگ و التهاب جوع اثری نه همه خاطرها فسرده و رخسارها پژمرده و چشمها در مغاک شده و مرگ را خواستار آمده و از غایت کرسنگی از زندگی سیر شده و بر امیدلقمه نان نقد روان در باخته.

و همانا صدر دولت میرزا یوسف بدان وقت که از درگاه اعلی اجلا گشت و مناصب و اشغال دربار بر تنی چند از ابناء حضرت و انشاء دولت توذیع یافت گفته بود که دولت قویم فرانس را از مزاحمت خصمی چونان پروس این خسارت و زیان نرسید که سلطنت ایران را در بازگشت موکب همایون و عزل و نصب بامتوقع و خفض و رفع نابهنگام و این سخن اگر چه بصورت طبیعت را همی ماند ولی او را معنی دقیق و باطنی عمیق است و گوئی آن بزرگ بر مصائب امور واقف بود و بر مزلات آراء مشرف و سوء عاقبت و وبال خاتمت آن وضع نا ستوده و اختیار نابهنگار را مشاهده اگر چه دولت قویم فرانس را از دستبرد دولتی بزرگ دوهزار کروور عیار زیان رسید دولت علیه ایران را ببتعت آراء مضطر به قوم و اهواء مختلفه جمع دوچندان زیان حاصل آمده است و اگر استقرآء وافی شود و بامیزان حقیقت سنجیده آید و شمار خلائیق از سر گیرند دیده آید که بروزی چند معدود بیرون از چهار کروور نفس محترم از دست رفته باشد و خاندانها بر افتاده و هر یک تن را در شرع رسول با هزار دینار زرسرخ برابر نهاده اند و بر دیت آدمی صد اشتر مقرر گشته و خود لطیفه هستی و ودیعه نفس انسانیرا بها نتوان کرد که بیستنی ازید صنع است و آیتی از عالم قدس در کالبدی حقیر عالمی کبیر تعبیه کرده اند و درمشتی گوشت و پوست یکجهان دشمن و دوست بودیعت نهاده و ایعجب نوعی بدین شرافت و خلقی بر این نمایه گرامی چنان خوارمایه ماند و بهوان و مذلت نامزد اقتاد که صد مردار از ایشان در یک مغاک بر زیر یلدیگر بر یختندی و پنج و ده در یک تابوت بنهادندی و بر پای مردگان ریسمان به بستندی و چون جیفه حیوانات بر خاک راه بکشیدندی و کلاب و ذئاب را از شحوم و لحوم ایشان ای خدای اگر داشتندی. انتهای و ارتیاش آمدی و ارتفاع و انتجاع بودی.

و این واقعه عظمی و داهیه کبری بدیر گاه همه خلق ایران را مستمّر بود و دلها در بوته التهاب منزجر تا طلّیعه بهار تسع و ثمانین و ماتین بعدالالف بدمید و باد نوروزی وزیدن گرفت و ابر آزاری شادروان بر کشید و دست فروردین بر بسیط زمین بساط زمردین بگسترده و روی هوا بشگفت و باد بهاران بر کنار جو بیاران مشک تتاری و عود قماری بسائید و سرو آزاد قامت بر افراخت و بید مولد بر حشمت او پشت دوتا کرد و گلهای گوناگون جمال دلارای باز نمودند و بر عذبات اعضاء مرغان خوش الحان در نای و کام نوای بارید و سرود نکیسا ساز کردند و روز کاری اغز و بهاری مجلل بر آمد. الحمدلله شکر که عهد آن محنت بپایان رسید و سحر غلات و حبوبات با سرها روی بانحطاط نهاد و خاطرهای پریش مجموع گشت و دلهای از جای شده باز جای شد.

و هنوز نکته مطلوب نگفته مانده است و شاهد مقصود نهفته.

با که بگویم حکایت غم عشقت  
اینهمه گفتیم و حل نکشت مسائل  
بلعجب واقعه باشد و مشکل کاری  
که نه پوشیده توان داشت نه گفتن یارند  
همچون درخت بادیه سعدی زیر قشوق  
سوزان و میوه سخنش همچنان ترست  
آری خوشست وقت عزیزان بیوی عود  
وز سوز غافلند که در جان مجمرست  
آری فرا روی آدمی در اختیار نگشاده اند و کس را بر مراد او فیروزی نداده و  
آنرا که بصورت بر مراد خویش دست رس است چون نیک بنگری بحقیقت هیچکس است  
و خود مکس نحل به برك نیلوفر نشیند و باشمایم عطر آمیز آن متنسم باشد و از مطاعم  
شهادت انگیز آن متنعم گردد و خیال بندد که کمال خویش یافته باشد و در عیش صافی و نعیم  
جاوید فیروز گشته ناگهان آن برك لطیف دروی پیچد و کام بفشارد و امان از او بر گیرد و  
او در محنت حق آن الم فرماند و در مضیق فنا ناچیز کزدد و چندانکه بر امید نجات و طمع  
حیاه بکوشد بند او سخت تر شود و کام او بیشتر فشارد و او بطمعی خام و هوای باطل جان  
شیرین بز باد داده باشد و آن عیش بارد و نعیم مهنا بزوال رسیده.

و آن مبلغ از آوارگان بلاد وینوایان اطراف که خویشتن بهر گونه عجز افتان  
و خیزان بخانه خلافت کشیدند بیچارگان بی پای خویش اسیر کمند بلا شدند و بدست

خوبش خلق آویز ابتلا گشتند چه صدر اجل چون رخام و ازدحام ایشان بدید و الجاء و اضطراب ایشان میدانست بدانست اگر آن جمعا بحال خویش گذارد و در باره آنها غنایتی فوق العاده کار نفرماید و هر آینه بر دیگر خانه داران بلدیاشوبند و بازارها غارت کنند و سراپها بتاراج دهند و فتنه عظیم برانگیزند که بهیچ روی چاره پذیر نیستند و تلافی نتوان کرد و کفاف مؤنت ایشان نیز در حوصله امکان خویش نمیدید و بر قلع و قمع مبلغی بندگان خدای بیکبارگی هیچ عقل رخصت نمیداد بفرمود تا ایشان را به مظموره های شهر و خانات غیر مألوف تفرقه کنند و راه آمد و شد بر ایشان فرو بندند و در مظموم و مشروب آنقدر که حفظ رمق تواند کرد بر ایشان مجری دارند و ملبوس و مفروش ایشان در قلم آرند و پیداست بدان هوا که زمهریر از آن بقشعریه بودی و آن قحط موخش که نان هر يك من بده در مسیم ساو آسان آسان بدست نیامدی و دیگر مردم همگی بخویشتن مشغول و از دهشت و وحشت آن دایه دیهای آرام بر فوجی مردوزن خرد و بزرگ گرسنه و برهنه در محوطه تنک و مظموره تاریک چه گذرد و در چه مایه محنت و شدت از عیش باشند همه فرادوش یکدیگر برآمده و عوارض مزمنه و زوایح منستنه فضاء هوا را فرو گرفته خاصه آن بیچارگان را امکان گریز و یارای ستیز نباشد و شنیدیم چون یکی کران جانی کرد دیگران از گرانی او بجان رسیدندی حالی او را قسراً و قسراً بفضای مظموره انداختند و نکباء نکبت بر او بوزیدی دقیقه بر نیامدی که از سردی هوا وضعف بنیت بر جای خشک ماندی و عوانان او را بر زیر جیف دیگر نهادندی و در هر کناری از آن مظموره جیفها بودی و بر زیر یکدیگر نهاده بودی و چون باد بهاری بوزید و ابر آزاری بخروشید و اطراف دشت و کنار جویباران از انواع ریاحین و گلهای کونا کونا جوشیدن گرفت زنان و کودکان ایشان را سی تن و چهل تن در عرابهها بر زیر یکدیگر ریختند و از شهر بچند فرسنگ مسافت دور میگردند و در فراخانی دشت می پراکندند و مردان ایشان را هم برین صفت فوج فوج میراندند و بهر سو از عاج میگردند و شکفتی آنکه بر پیشانی هر يك خطی صلیب وار چون هندوان از سیم محلول رسم میگردند که آن را آسان نتوان سترد و علامتی واضح باشد که نتوان بازگشت و قریب سی هزار تن نفس محترم بدین لطیفه

معجب و دقیقه شگرف در شمال جبال و اخادیدارض پراکنده شدند پدر و مادر را از فرزند  
خبر نبود برادر حال برادر ندانست زن از شوی بیگانه ماند و شوی را پروای زن نبود  
کس ندانست که سرانجام این قوم چه شد و کجا شدند.

و چون این غلای مهلك و بلای مدرک لختی فرو نشست و سعر غلات و بهای  
حبوبات بانحطاط گرائید بحکم کلمت لکل قحط و باء در عموم قری و بلدان بل تمامت  
ممالک ایران اعراض مختلف و امراض متنوع دست فراهم داد سموم هوایی درمکنونات  
امزجه و مزدوجات اخلاط اثر کرد قهرمان روح و یزشک طبیعت از تألیف قوی و  
محافظت ارواح باز ماند دیدار چون ماه و آفتاب در نقاب تراب بنهفته و با خلعت دیبا  
و طلعت زیبا بالین از خشت خام کردند و بر بستر خاک آسان بخفتند سرائی نماند که در  
او نوحه سرائی نبود و خانه ند که از آن افسانه برنخاست و از حاسم باس و مرارت کاس آن  
حادثه شتعا و واقعه عظمی تنی بی نصیب نماند.

و ثالث ثلاثه این قحط حائل و بواء شامل و لائثنی الاوحد تثلث

ای ضیاء الحق حسام الدین بیار آن سیم دفتر که سنت شد سه بار

بر کشا کنجینه اسرار را در سیم دفتر بهسل اعدار را

سوء اختیار و شامت روزگار و قبایح آداب و فضایح القاب این مدیر شوم و مدبّر

غشوم جهان دیده بلید کافر عقیدت پلید هرزه گوی هرزه لای یاوه سنج یاوه سرای گشت  
و چون لختی زلال قحط و نوازل محن بیارمید و صورت آن و بای شنیع و بلای فظیح اندکی  
فرو نشست و بهار نو آئین روی زیبا بنمود و جهان فرتوت دیگر باره دلفریبی آغاز کرد  
آنهمه افاضت رحمت و فضل کرامت که حـق جل و علاسعت رحمت کامله و مزید کرامت  
شامله بندگان گنه کار تبه روزگار خویش را ارزانی داشت از نماء عهد وزارت و برکت  
روزگار صدارت خود دانست و توسن حرون چرخ را زبون آمال و امانی خویش دید و  
آداب ردیه و سرائر خبیثه که در مدت اقامت اروپ و معاشرت و مرادوت تمامه با طوایف  
ارامنه و یهود و زنادقه و هنود فرا گرفته بود و بر طول ایام و توالی شهوز و اعوام در نهاد  
او جای گیر شده و ملکه راسخه کشته اینوقت بر رای قاصر و خاطر فاتر او جلوه گشت  
و شیطان مرید آن عقاید سوء و ضمائری قبیح در دیدار بلید او بیاراست اینوقت انجمنها

ساز کرد و با تنی چند از خواص حضرت و بطائن سلطنت و وجوه متجنسه یار گشت و باقاریل مکذوب و مواعید عرقوب ایشان را بفریفت و بر قطع ارزاق حشم و رواتب خدم و ادرارات طوایف امم دست یازید و مواجب و رواتب مبلغی و وظیفه خواران دولت و چا گران حضرت بیش و کم مقطوع داشت و برین پسند نداشت و هر که بمرد و چه بسیار بودند سپس جامکی و نان پاره او مجری نکرد و بر مرسوم و راتبه او خط ترفین کشید و گفت هر که بمرد راتبه او نیز بمرد و از قومی دولت آنرا نصیب باید بود که زنده بود و تواند خدمتی کرد و هیچ نیندیشید که بود این کس را پس پرده از ارا مل و عجایز پرورد گیان باشند و یا او را کودکان خسر و فرزندان عاجز بود که جمله بمکان او معاش و انتعاش داشته اند و اینوقت که او نمانده است و بازماندگان او بیچاره فرو مانده اند هر آینه تعهد و تفقد هر گونه حاجت و مسئلت آنها بر نعت دولت بود زعیم ملک و عظیم مملکت را واجب بود درباره اخلاف و اعقاب عموم چا گران دولت و منتسبان حضرت مزید اعتنا بکار بردن و رعایتها و تربیتهای بلیغ فرمودن و بر مراقبت حال و ملازمت روز کار ایشان قهرمانی مشفق و امینی عدل گماشتن و با این همه

گر این تیر از تر کش رستمی است. نه بر مرده بر زنده باید گریست.

بیچاره مردمی که بسمت چا کری موسوم بودند و روز کارها گذاشته و نام و نشانها اندوخته و بهمان قدر مرسوم دیوان و راتبه دولت سالها گذران و زندگانی کرده جمعی خویش و خویشاوند وزن و فرزند و خدم و حشم همگی چشم بدو داشته و ریزه خواران خوان او بوده اند یکباره بی جهتی بین و حجتی قاطع مرسوم او زدن و نام او بر انداختن و حشمت و مزلت او کاستن کار مرد خردمند نبود و آدمی دیندار خداپرست چنین کار نکند و از این روی عموم خلق را دل برین پادشاه بگردید و رجال دولت را بامکان سلطنت بازرس ثقت نماند و حشمت تاج و تخت این پادشاه از دیدها برخاست و جملگی از لطیفه خدمت و داعیه دولتخواهی نفور شدند و بر حیات و ممات خویش بترسیدند تا خود از این رأی باطل چه زاید و این سوء عشرت چه نتیجه دهد اخلاق حسنه و آداب فاصله را وقع نگذاشت و شرایع دین حنیف و شعار ملت شریف را عظیم نشمرد بهسار

فضل و فضایل را طراوت نماید و علوم دینی و معالم اسلامی را رونق برفت و شعر رائق و حظ فائق را بود و نبود یکسان گشت و متبع در فنون ادب و تمرن در اسالیب بلاغت حشو و لغو نمود کوئی خصم آفرینش بوده است و بیسی مراحل بیگانه از منازل دانش و بینش بی سابقه معرفت و لایحه استیجاب خاطرها بخت و خانها بر انداخت از دیوان اعلیٰ خرجها بکست و بر عموم رعایا حملها بقزور با اصول مالیه فضول خراجیه و فروع اجحافیه ضمیمه کرد و گفت از این پیش مباشرین اعمال و متصدیان اشغال بانواع هدایا و مبالغه کونا کون و اعتراضات متظاهر و تنسوقات متوافر بدربار اعلیٰ تقرب می جستند و کار گذاران دربار را بهرمایه رشوت و عشرت میفریفتند و طرائف نظرائف و اسباب فاره و ستوران را هوار متظافر و متواصل میداشتند و آیدون من نخواهم و دیگران نیز نصیبی نباید بود و اینجمله که اینقوم همی پرداختند لاشک ضعف آن از جوق رعایا و اتباع و حواشی همی ستند و حال برین آئین بستانند ولی خزانه عامره را عاید دارند و از آن بیش برای خویش بدر هم و دانگی مزاحمت نکنند و مناقشت نمایند و نیندیشید که درینگونه معاملات بیچاره رعیت باز پس طاقت نماند و ضرورت بفقرو فاقه دچار شود و هر آینه جمع اشیاع و اتباع همگی روی از خدمت بر تابند و بتفرق و تشتت گرایند و آنمردم که رنج اسفارینند و تحمل اخطار کنند و خرجهای گزاف و تکلفات فوق العاده را بر ذمت گیرند ضرورت نیاسایند و دوچندان از بهر خویش طلبند و تا رعیتی مظلوم از ناحیتی شاسع و ولایتی دور دست اینحدیث بدر گاه اعلیٰ رفع کند و تظلم نماید و داد طلبد و شواهد صدق اقامت کند زیانی دگر برده باشد و عمری بیاطل ضایع گذاشته و رؤیت عدل و طریقت محموده را آن اولی که نخست مردمی مشفق بر گزینند و مهندسان و اهی و ممیزان امین بر - انگیزند و جاسوسان عدل و عیون مؤتمن بر کمارند تا معمور و خراب هر جای بدیده ایقان درنگرند و لیاقت و استمداد هر خاک و آب از روی حقیقت اعتبار کنند و درسود و زیان مکاسب و رنج و خسران تجارات و نفاق و کساد صناعات بواجب خوض فرمایند آنگاه خراجی لایق آن بدان باز بندند و حملی درخور آن بر آن نهند و بهر چند گاه درینمعنی تجدید نظری کنند و بهرمایه درآبادانی ملک بکوشند که درقریه معموره چندین هزار



تن زندگانی و معاش توانند کرد و بر خوردارتوانند بود و از مملکتی خراب تنی راتمتع نبود و نفس را آرام و سکون صورت نبندد و چون این معنی را بواجب تقدیم فرمایند مؤث عمال و مباشرین اعمال و متصدیان اشغال را بدان صفت که لایق روزگار او بود و کفایت و درایت او را درخور باشد هم از اصل خراج موفردارند و یا از خزانه عامره پیردازند .

در جمله یکباره کار ملک دگر کون کشت و قاعدت سلطنت بازگونه نمود و طوایف خلق آنهمه کوارت حوادث و نوائب مصائب که ازین پیش بچسند احتمال همی کردند و در کام فرومی شکستند چون این روی و خوی مشاهده کردند حائر و بائردست توبت و انابت بدر گاه حق جل و علاء برداشته و از درضاعت و ابتهال خویشتن در طلال جلابیبرحمت و پناه سرادقات کبریاء آه کشیده و بگاہ و بیگاہ کلمت ربنا اذفع عنا العذاب انا مؤمنون ورد زبان ساخته و هیسات نفرین و دعای بد را اثر نماند و احقواء مسئلت و انابت مفرط را اجابت نبود و او هر روز بدین وسائل از حضرت سلطنت حظایی تازه یافت و حشمتی بی اندازه دید و لقبی بارع گرفت و نشانی فائق آویخت فیلسوف سخن حکیم بزرگوار ابوالقاسم فردوسی گوید.

چپ و راست هر سو بتابم همی	سر و پای کیتی نیابم همی
یکی بد کند نیک پیش آیدش	جهان بنده و بخت خویش آیدش
دگر جز به نیکی جهان نسپرد	همی از ترندی فرو پڑ مرد

تعظیم شعار دین مبین که شعار مردم پاکیزه عقیدت تست دیگر سونهاده و سنت متبعه رسولرا وقع نگذاشته و افراد حشم و افراد خدم و اصناف امم راطوعاً او کرهام محرض است که بزی فرنگان در آیند و بدیشان تشبه کنند و مطعموم و مشروب برسیره ایشان ترتیب دهند و آداب محاورت و رسوم معاشرت از ایشان فراگیرند و عرض مطالب بر لغت ایشان کنند و بر خط ایشان نویسند .

و بهر ماه چهارشب مجلسی طراز کرده است و آن انجمن را سواره همی خوانند و طبقات مردم را از مسلم و مشرک بدان مجلس باز بود و نظاره گاهی باشد و سادهها گسترده و میزها ترتیب داده و بدان مجمع در صدور و ورود و قیام قعود برسیره فرنگان بایست بود



برهنه سر بایست نشست باموزه بایست بود و حاضران این محضر همه آزاد باشند هر نوع نشینند و خسبند و خیزند از تعرض دیگری مأمون و درخمار و قمار مختار و شنیدم که پادشاه جهان بر کار قمارش نکوهش فرموده بود و نه کمانم که بصدق باشد و اگر صدق بودی نکوهش برخمار اولیتر بودی بل وضع چنین مجمع از خمار و قمار هر دو نکوهیده ترست .

چشم چه داند که پس پرده کیست

عقل چه داند که درین خانه چیست

و همانا در اخبار ولایت و سیر امامت آمده است که وقتی ابو هاشم محمد بن علی بپدرش امیر المؤمنین علی صلوات الله و سلامه علیه بر آئین استزادت گفت ظهور این امر بدازا کشید و کدام وقت روی باز خواهد نمود امیر المؤمنین علی از این پرسش شکفتی گرفت و سر مبارک بجنبانید و بفرمود چگونه این امر وقوع یابد و هنوز روز کار شدت و محنت خویش باز ننمود و برادران بر عقوق یکدیگر خیره نشده اند و پادشاه وقت ظلم و بیاد خویش اشکارا نکرده و هنوز زندیقی از قر وین بریاست بر نخاسته تا پرده ناموس مردم بدرد و بزرگان قوم را بر اندازد بدان مثابت که نامی از ایشان باز نماند و سوز و قصور آن حدود را بگرداند و بهار و بهجت آن نواحی را ببرد و بدان وقت هر کس از او بگریزد ناچار در دست او افتد و هر که بدودر اندازد البته نا بود ماند و هر که از او گوشه گیرد بضرورت ناچیز شود و هر که با وی دمساز شود هر آینه کافر گردد بدان مثابت که مردم بر دوفرده شوند گروهی بردین خویش بزارند و طایفه بر دنیای خویش بنالند .

و خود در این روز کار بر صدق این خبر گواهی امین و شاهدی عدل بود که محنت و شدت از این بیش در حوصله او هام نگنجد و کس یاد نکرده و جفای اخوان و قلت التفات یاران بمصالح و مناجح یکدیگر خود مشهود است و پادشاه عادل بمکان این ظالم مدیر در حق بندگان خدای شرط ظلم و بیداد با دارسانید و خود روز کار بر نام این مخدول هم میگردد و کارهای دشوار بکام او آسان همی گذرد و بداندیشان او جملگی در زاویه خمول خزیده اند و بقر و تنگدستی ممتحن شده و از اعیان ملک و اشراف مملکت هر که با او در انداخته

است بر افتاده است و یابانواع آلام و اسقام مبتلا گشته چنانکه از جای برخاستن نیارند و از خانه بیرون شدن نتوانند و هنوز عنفوان روز کار و آغاز ایام اقتدار و اختیار راوست و خدای داند که در روز کار او سپس آفرینش را چه خللها رسد و دین و دولت را چه زللهای پدید آید .

و این جملت از اختیارات قبیح و انتظامات ناسودمند او درین رسالت بر آئین نمودار ایراد گردید و اگر در فضایح آثار و قبایح اطوار او از کمال بی حفاظی و رداوت ذیل و وقاحت وجه و سماجت طبع و خساست نفس و شکاست خلق و دیگر خلال سوء و خصال ناشایست که آن مخبر زشت و منظر کریه بدان مخصوص است خوض کرده آید نامهها بدان وفا نکنند و بیچاره مردی که در روز کار چنین کس افتند و زبون اقتدار و اختیار چنین کس شوند عقل داند که در چه مایه رنج و شکنج باشند و من در نامه خسروی فصلی مشبع آورده ام و یعلم الله هنوز از معایب و مثالب این شوم پلید بنام حسین و بفطرت یزید اندکی از بسیار و مستی از خروار یاد نکرده .

اینقدر هم گر نگویم ای سند شیشه دل از ضعیفی بشکند

با وجودیکه رساله مزبور بی اندازه طولانی دارای حشو و زوائد بسیار بوده و کلمات غیر مصطلح زیاد استعمال کرده است مع هذا در درج آن بچندین نظر اقدام کردیم یکی آنکه سال قحطی ۱۲۸۸ و نتایج رقت بار آن که منجر بصدارت میرزا حسینخان شده بخوبی ترسیم شده است دو دیگر روحیه میرزا حسینخان را در این بدبختی عام بجز و تشریح کرده سه دیگر چون این نسخه منحصر بفرد و ممکن است بکلی مفقود شود لذا ذکر قسمتی از آن را که مربوط بموضوع ما بود در اینجا مقرر نمودیم .

بنا بآنچه گذشت میرزا حسینخان از خود رأی ثابت و مسلک مستقیمی نداشته و باسانی در تحت تأثیر معاشین و اطرافیان قرار میگرفته است چنانکه در زمان توقف در اسلامبول ایامی که در تحت تأثیر انفاس قدسیه حاجی میرزا صفا واقع میشده مردی وطن پرست و درست کار بوده و در عرضهای که بشاه نوشته و در اول این ترجمه احوال درج کردیم چقدر از مضرات رشوه خواری و زیان آن برای مملکت بحث کرده است در

ایران هم تا وقتی که ملکم خان به تهران نیامده بود در ایام وزارت عدلیه اش همین مسلك و روش را معمول میداشته سپس خود نیز بصورت دیگران درآمده است .

مثلا در اوایل مأموریت اسلامبول برای حفظ حدود و ثغور و منافع ایران سخت میکوشیده اما در ایران آن قرارداد کذائی را با رویتر بسته بلوچستان را بانگلیسها داده و حدود خراسان را بروسها بخشیده است.

میرزا حسینخان به تمام معنی مردی متظاهر- جاه طلب- پول پرست و خسیس بوده است.

در بزرگ کردن کارهای کوچک ید طولائی داشته در عین پول پرستی خود را نسبت بآن بی علاقه نشان میداده و با داشتن تمول سرشار چنان با خست و لثامت زندگی میکرده که معتمدالدوله فرهاد میرزا در یکی از نوشتجاتش مینویسد «خر بوزه و هندوانه که برایش تعارف می آورده اند آنچه زائد بر مصرف خاندان او بوده بفروش میرسانیده و همچنین آنچه نان از سفره باقی می مانده جمع میکرده و پس از خشک کردن می فروخته است .» بامی سواد بی علم و دانش و سیاست مداری متظاهر بوده و برای کسب اطلاعات سعی میکرده با اشخاص که داعیه سواد داشته اند محشور و مأنوس باشد شاید یکی از جهات دوستی و رابطه اش با ملکم خان از همین لحاظ بوده است.

بدین و مذهب و اصول مسلم شریعت اسلامی توجهی نداشته لیکن بکرامات و معنیات می گرویده و معتقد بوده که با دعا و افسون ممکن است جریان گردش روزگار را بر گردانید.

تمول سرشار میرزا حسینخان از چندین راه گرد آمده بوده اول چنانچه در بالا دیدیم آقا خان محلاتی یکصد و پنجاه هزار روپیه با اسم اینکه میرزا حسینخان در اسب دوانی بمبئی برده است تسلیم مشارالیه نمود.

دوم در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری وقتیکه جنرال قونسول تفلیس بوده از آذربایجان گندم وارد روسیه میکرده و بروسها که مشغول جنگ کریمه بوده اند بقیمت کزاف می فروخته است.

سوم روزی در حضور ناصرالدین شاه صحبت از تمول میرزا حسینخان بمیان آمده که از کجا بدست آورده است خودش اظهار داشته در سفری که از اسلامبول باروپا میرفتم بیکی از متمولین عثمانی تهمت قتل زده بودند از او یکصد هزار لیره طلا گرفتم و جزو نوکرهای خودم با کشتی باروپا بردم.

میرزا حسینخان بلا عقب از دنیا رفت قسمت عمده اموالش را صرف ساختن مدرسه و عمارت بهارستان کرده بود و بقیه بعد از وفاتش بدست برادرش یحیی خان مشیرالدوله افتاد .



## ۳

## پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله

میرزا ملکم خان پسر میرزا یعقوب خان از آرامنه چلفای اصفهان است که در سال ۱۲۴۹ هجری قمری در اصفهان متولد شده در سن ده سالگی پیاریس رفته و در مدارس آنجا به تحصیل علوم پرداخته است.

چون مزید توضیح احوال مشارالیه توقف بر ترجمه پدر بد کردارش دارد بنگارش شمه‌ای از آن می‌پردازیم.

میرزا یعقوبخان نامبرده که ارمنی بود دعوی مسلمانی مینمود در سفارت روس سمت مترجمی داشت و در تمام عمر برای انگلیسها جاسوسی میکرد و بموجب اسناد و نوشتجات موجوده دو فقره جاسوسی از او در دست میباشد که در ترجمه احوال میرزا آقاخان صدر اعظم نوری ذکر شده است (۱)

میرزا یعقوبخان پسرش را باآداب اسلامی بزرگ کرده کوشش نموده بود که زبان فارسی را بخوبی فراگیرد. ملکم پس از فراغت از تحصیلات متداوله آن زمان در سال ۱۲۶۸ بایران مراجعت کرده بود.

منتظم ناصری جزو وقایع ۱۲۷۳ مینویسد «میرزا ملکم سرهنک اتماماژور و مترجم مخصوص مأمور سفارتخانه دولت علیه در اسلامبول گردید».

در همان سال او را جزو سفارت فرخ خان امین‌الملک غفاری بدربار ناپلئون

(۱) به ترجمه احوال میرزا آقاخان صدر اعظم نوری در همین کتاب مراجعه شود

سوم که در دنباله جنک هرات و اشغال بوشهر پیش آمده بود می بینیم (۱).

ملکم در این سفر وارد فراموشخانه شده و پس از مراجعت بایران در سال ۱۲۷۴ هجری قمری سال آخر صدارت میرزا آقا خان در طهران فراموشخانه که آنرا فرامیسن می نامیدند دایر کرده و مردم را به آزادی و جمهوری طلبی دعوت می کرده است. از همه داوطلبان ورود بلژ و اعضای جمعیت مبالغی وجه نقد باسامی مختلف دریافت میداشته و نگاهداشتن راز را مخصوصاً تأکید می کرده است

لژ مزبور را در خانه جلال الدین میرزا پسر فتحعلی شاه واقع در محله مسجد حوض طهران بطور سری و پنهانی دایر نموده است پروفیسور برون انگلیسی در کتاب (انقلاب ایران) او را از پیشقدمان مشروطه دانسته و مینویسد «برای اصلاح نوع بشر مجمعی با اعضای سری تشکیل داد»

دوره اجلاسیه این لژ فرامیسن که پیر مردان خاطرات اسرار آمیز آن را با هزاران آب و تاب حکایت میکردند هفت سال طول کشید در این ایام میرزا یعقوبخان با پسرش در تشکیلات فراموشخانه و تبلیغات جمهوری همکاری میکرد کم کم این راز پنهانی علنی شد «در سال ۱۲۷۹ جمعی از شاهزادگان و آزادگان بر دولت بشوریدند و شاهرا سخت نگران ساختند بامر دولت جمعی از اصحاب او را بگرفتند عده فرار اختیار کردند و دسته بروضات مطهره التجا بردند» (۲)

میرزا یعقوبخان با آسیای وسطی فرار کرد و ملکم خان را تحت الحفظ به خانقین برده و در آنجا آزادش کردند ملکم پیاده و بی پول از راه دیار بکر خود را باسلامبول رسانیده پس از رفع خستگی بدیدن میرزا حسینخان قزوینی (مشیرالدوله) وزیر مختار ایران رفته و اظهار داشته است که مجلس فراموشخانه را بامرو دستور شخص ناصرالدین شاه باز کردم و راپورتش را هر روز بحضور همایون میدادم بعد از مدتی رأیشان بدفسخ و لغو مجلس قرار گرفت و امر بحرکت من فرمودند (۳)

(۱) ضمن ترجمه احوال میرزا آقاخان نوری ملاحظه شود

(۲) رساله عبرة الناظرین و عبرة الحاضرين تألیف آقا ابراهیم نواب بدایع نگار

(۳) عریضه میرزا حسینخان بشاه آرشو سفارت اسلامبول سال ۱۲۷۹



میرزا حسینخان حقیقت اظهارات ملکم را از طهران تحقیق میکند وزارت امور خارجه در جواب مینویسد که اعلیحضرت همایونی سر سوزنی از ملکم مکدر نیستند (۱) میرزا حسینخان هم نوازشش مینماید و به طهران مینویسد تکلیفی برایش معین کنند که در اسلامبول بیکار نباشد دولت هم او را مأمور جنرال قونسولگری مصر مینماید در جمادی الثانیه ۱۲۸۰ بمصر میرود و پس از چندماه با اسلامبول مراجعت میکند .

یک روز بمیرزا حسینخان خبر میدهند که ملکم خان برای ازدواج باهانریت دختر آراکل بیک ارمنی معروف به تویچی باشی به پطرق خانه آرامنه رفته از مسلمانان بقانون دین مسیح ابا و استغفار کرده و بآئین عیسوی درآمده در شب یکشنبه ۲۹ جمادی الاول ۱۲۸۱ در کلیسای ایبا استقانون مراسم نکاح را بقانون مذهب عیسی انجام داده است .

میرزا حسینخان ملکم را احضار کرده و میگوید سالیان دراز دعوی مسلمانان کرده با خود من بمشاهد متبر که عراق بزیارت آمدی و در معابد و مساجد مسلمانان نمازها کردی حالا بقانون اسلام مرتد میشوی و تکلیف مشکل خواهد شد ملکم خان در جواب میگوید که من همیشه معتقد باین مطلب بودم که امور دنیا بسته به عقل و تدبیر است لیکن امروز میگویم که کارهای دنیا بسته دست تقدیر میباشد و تقدیر برای من اینطور پیش آورده است . (۲) بعد از چند روز نامه‌ای بمیرزا حسینخان مینویسد که اگر دولت ایران او را وزیر مختار لندن نکند اسرار دولتی را که در نزد اوست به عثمانیها خواهد فروخت. میرزا حسینخان هم مراتب را به طهران مینویسد لیکن پیش از آنکه جوابی از طهران برسد یک روز ملکم را در اسلامبول می‌بیند که با فینه قرمز عثمانی می‌گردد و سفارت تحقیق میکند معلوم میشود تبعه عثمانی شده و با ماهی چهل لیره در وزارت امور خارجه اسلامبول مستخدم گردیده و هر چه دلش میخواهد بایران میگوید (۳)

(۱) معای این تضادهنوز برای نگارنده حل نشده است .

(۲) گزارش میرزا حسین خان بوزارت امور خارجه شماره ۸۸ هفتم

جمادی الاولی ۱۲۸۱

(۳) گزارش میرزا حسینخان بوزارت امور خارجه

در این هنگام میرزا یعقوبخان که باسیای وسطی رفته بود اوز بکان را برای حمله بخراسان و پیکار با ایران تحریک مینمود و کاغذ پرانی میکرد تا آنکه حکومت بخارا دستگیرش کرده و پس از مدتی که در زندان مانده بود آزادش کردند او هم دیگر بایران نیامده یکسره نزد پسرش با سلامبول رفت . (۱)

ملکم خان همینطور در خدمت دولت عثمانی میبود و بایران ناسزای میگفت تا میرزا حسین خان مشیرالدوله در سال ۱۲۸۲ از اسلامبول به طهران آمده صدراعظم و سپهسالار و وزیر امور خارجه گردید .

جناب سپهسالار اعظم یا گذارشهای خود را که در باب حرکات و رفتار ملکم از اسلامبول بطهران داده بود فراموش فرموده و یا آنکه بدستورد دیگران ملکم را به طهران احضار نموده برایش لقب ناظم الملکی گرفته مستشار صدارت عظمی کرده به نشان تمثال همایون از درجه اول افتخار یافته . میرزا یعقوبخان هم در سفارت اسلامبول مشیر و مشار کشته و علناً برای دولت انگلیس جاسوسی مینموده است .

در این ایام است که امتیاز معروف بارون دورو پتر که نه تمام منافع ایران بلکه تمام ایران باو واگذار شده بود باضا رسید این امتیاز بقدری شور بود که بقول لرد کرزن عجیب ترین امتیازی بود که يك دولتی کلیه منابع ثروت خود را باجنبی واگذار کند . اعتماد السلطنه محمد حسن خان در کتاب خوانامه راجع بامتیاز دورو پتر مینویسد ملکم خان پنجاه هزار لیره هم برای حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله از بارون دورو پتر گرفته بود (۳) .

• بعد از دادن امتیاز دورو پتر ملکم خان در مبادی سال هر ازو دو بیست و نود بسفارت فوق العاده مأمور اروپا گردید که لوازم سفر همایونی را مرتب و مهیا نماید بعد از مراجعت

(۱) رساله عبرة الناظرین بقلم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار

(۲) گزارش سفارت اسلامبول بوزارت امور خارجه

(۳) دست بنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملک ساسانی

مؤکب همایون به سمت وزیر مختاری مأمور باقامت در بارلندن و وینه و برلن شد و در سفر ثانی مؤکب صاحبقرانی با قلیم اروپا ملکم خان بسمت وکالت مختاری دولت علیه مأمور کنکره برلن گردید پس از ختم این مأموریت بمنصب جلیل سفارت کبری و رتبت والای (پرنسی) و خطاب نبیل جناب اشرف که مرادف با التسی است نائل و مفتخر آمد» (۱) ناصرالدین شاه در ۲۱ صفر اسفندماه ۱۲۹۰ روانه فرنگستان شد در عکسی که شاه و ملتزمین رکاب در لندن انداخته اند ملکم خان رامی بینیم که بایک کپه ریش پشت سر شاه ایستاده و برای سلطان مراد میرزا احسام السلطنه حرم گرفته است (۲)

معتمدالدوله فرهاد میرزا که از ملتزمین رکاب همایون بوده در نامه ای که از لندن به طهران فرستاده مینویسد «این مردك ارمنی در کمال وقاحت و بی شرمی در نزد اروپائیان خود را از احفاد پادشاهان اشکانی ارمنستان معرفی مینماید و بخود لقب پرنس رفورماتور داده است» ۹

یکی از خدمات برجسته ایشان در سفارت لندن این بود که هر وقت وضعیت میرزا حسین خان در نزد شاه متزلزل بود ملکم يك تلگراف رمز و حشمتناکی از لندن مخایره میکرد شاه هم در عزل میرزا حسینخان دست نگاه میداشت (۳)

منتظم ناصری جزو وقایع ۱۲۹۹ مینویسد «جناب میرزا ملکم خان وزیر مختار از لندن به تهران آمده علاوه بر سفارت دربار دولت انگلیس سفارت دربار دولتین آلمان و هلند را نیز بعهد کفایت او موکول و معزی الیه را به لقب نبیل ناظم الدوله ملقب و هنگام مرخصی و حرکت او از دارالخلافه به یکثوب سرداری ترمه از ملابس خاصه مملوع و مباهی فرمودند»

در همین سفر است که از احوقه بازیها و چشم بندیهای عجیب حکایت میکنند یکی از پیشخدمت های ناصرالدین شاه حکایت میکرد روزی که ملکم خان برای بار اول شرفیاب شد از جیبش يك چتر زمستانی و يك جفت کفش در آورده تقدیم کرد دیگری گفت

(۱) روزنامه شرف سال ۱۳۰۳

(۲) بعکس سفر اول ناصرالدین شاه بفرنگ در همین کتاب مراجعه شود

(۳) بترجمه احوال میرزا حسینخان در همین کتاب مراجعه شود

که ساعت شاه در جیش نبود ملکم خان گفت در وسط هندوانه است . معاصرینش از این قبیل حقه بازیها از او نقل میکنند .

ملکم خان در مراجعت بصوب مأموریت يك كارت ویزیت چاپ کرد که موجب سخریه همگانی شد . روی كارت مزبور چنین نوشته شده بود .

پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله سفیر کبیر ایران در کل ممالک فرنگستان (۱)

ملکم از طهران برای دیدن پدرش که پس از عملیات خائنه آسیای وسطی ساکن اسلامبول شده بود بکنار سفر رفته و چند ماهی آنجا ماند میرزا یعقوب خان پس از يك سلسله بیماریهای طولانی در اسلامبول بقلج مبتلا گردیده در گذشت و او را با اسم اینکه مسلمان و شیعه است در کورستان ایرانیان دفن کردند و بدستور ملکم يك معجز آهنی دور قبرش نصب نمود .

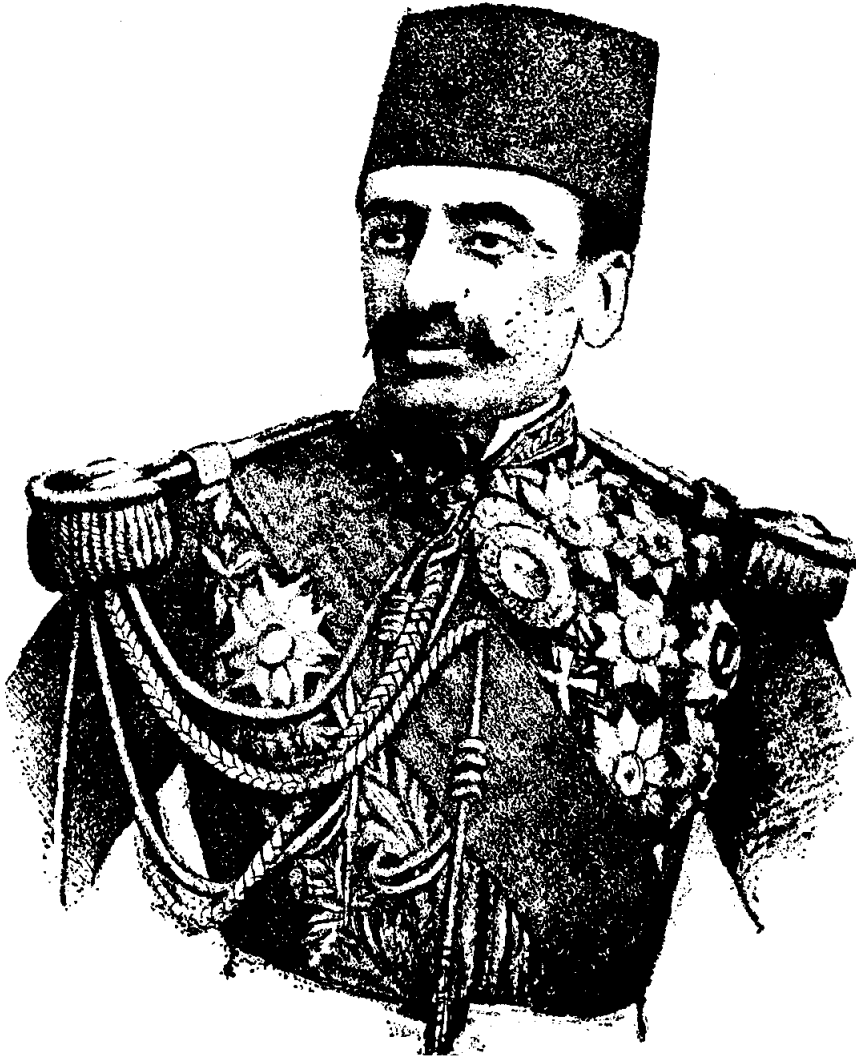
در ۱۳۰۶ هجری قمری هنگام سومین سفر ناصرالدین شاه بفرنگ ملکم خان شانزده سال بود که وزیر مختار لندن بود در آن سفر امتیاز لاتری در ایران را از شاه گرفت بعد از مراجعت شاه بایران روحانیون آن امتیاز را خلاف شرع اعلام نموده شاه هم توسط میرزا عباس قوام الدوله وزیر امور خارجه الغاء آن را تلگرافاً بملکم خان اطلاع داد وقتیکه تلگراف را در سفارت به ملکم خان دادند پس از خواندن دریا کت را مجدداً بسته به پورن موث از شهر های جنوبی انگلستان عزیمت نموده و به پیشخدمت سفارت گفته بود تلگراف را به نامه رسان مسترد داشته بگوید جناب وزیر مختار بمسافرت رفته است .

قرارداد لاتری مذکور بشرح ذیل بود

۱ امتیاز کل معاملات یعنی قرعه بالاتاری و استقراضهای عمومی بالاتاری و تریب کمپانیهای لاتاری و فروش بلیت های لاتاری و بازیهای عمومی بالاتاری از قبیل چرخ

(۱) به نامه مرحوم صادق صادق مستشار الدوله به نویسنده این سطور در ضمن ترجمه

احوال میرزا آقاخان نوری مراجعه شود



پرنس میرزا ملکم خان ناظم الدوله

رولت در کل ممالک ایران از تاریخ ۱۳۰۶ الی هفتاد و پنج سال مخصوصاً و منحصرأ با شرایط ذیل واکار میشود.

در جمیع این معاملات هر سال از منافع خالص که بعد از وضع مخارج و ادای صد پنج منفعت سرمایه مصروف شده حاصل میشود صدی بیست بخزانه دولت کارسازی خواهد

شد ایران حق خواهد داشت که بتوسط یکی از مأمورین خود هر سال حساب منافع خالص صاحب امتیاز را تحقیق کند.

بتاریخ ۲۲ ذی قعدة ۱۳۰۶ در ملك اگوس «

ملکم خان که از الغاء امتیاز مزبور مستحضر شد از (بورن موث) توسط بورس لندن امتیاز لاتاری را بمسیو بوزیک دوکارداوال بمبلغ چهل هزار پوند انگلیسی فروخت میسو بوزیک هم تشکیل يك کمپانی انگلیسی داده و همینکه خواسته بود وارد عمل شود دولت ایران که قبلاً امتیاز را ملغی کرده بود اجازه نداد کمپانی هم مطالبه چهل هزار لیره را نمود.

پس از مکاتبات و گفتگوی بسیار امر شاهانه صادر شد که ملک باید چهل هزار لیره کمپانی را مسترد دارد همینکه مشارالیه از استرداد وجه بمسیو بوزیک استنکاف کرد شاه از سفارت لندن معزولش فرموده از تمام امتیازات و القاب و مناصب محرومش داشته میرزا محمد علی خان معین الوزاره (پرنس علاء السلطنه) را وزیر مختار لندن کردند.

در ۱۶ مارس ۱۸۹۰ اعلامیه عزل و الغاء تمام القاب و مناصب ملک خان از طرف دولت در روزنامه های لندن منتشر گردید ملک خان هم در بیستم مارس مذکور جواب هیجان آمیزی با اعلامیه دولت ایران در مطبوعات پای تخت انگلستان مندرج ساخت. از آن طرف کمپانی نامبرده در فوق در محاکم داد گستری لندن بر علیه ملک خان اقامه دعوی نمود ملک خان ادعای افلاس کرد محکمه هم او را محکوم به کلاه برداری نمود. (۱)

ملکم خان مردی سیاه چرده و کوچک اندام بود با دماغ بسیار بزرگ و چشمان سیاه گیرنده در ایام تحصیل پاریس مان تیسیم و هینوتیسیم هر دو رامشق کرده و در این باب اطلاعات اروپائی را با شعبده بازی شرقی توأم ساخته بود در این رشته کارهای عجیب و غریب از او حکایت میکنند اغلب مردم هم او را فقط باسم حقه بازمی شناسند.

(۱) آرشیو سفارت لندن



tarikhema.org

تاریخ شاه قوام الدوله  
مجله شماره ۱۰۰

Handwritten text in Persian script, including a circular stamp in the center.

دستخط شاه قوام الدوله



بعد از آنکه سید جمال الدین اسد آبادی در سال ۱۳۰۷ از ایران تبعید گردید (۱) او نیز به لندن رفته در محله (هایدپارک) باملکم خان هم منزل شدند ملکم در روزنامه قانون و سید جمال الدین در عروة الوثقی هر چه دلشان میخواست می گفتند و از دادن هر نسبت ناسزائی بایران مضایقه نداشتند تا ناصرالدین شاه زنده بود ملکم خان هم روزنامه نویس بود و بایران دشنام میداد از طرف دولت هم خدمتی بساو رجوع نمیشد .

مظفرالدین شاه که به سلطنت رسید در سال ۱۳۱۷ هجری قمری مطابق ۱۹۰۰ میلادی برای دیدن نمایشگاه پاریس بفرنگ رفت چون در آن دوران هم مثل امروز کلیه خیانتها و دشنامها بزودی فراموش میشد پرنس ملکم خان که بعد از آن محاکمه لاتاری دیگر باره نمیتوانست بلندن بر گردد . بسمت وزیر مختاری مأمور دربار ایتالیا گردید و مفاد دستخط شاه و اعلامیه های دولت ایران کان لم یکن شد .

در سال ۱۹۰۴ که من در پاریس بودم ملکم خان هم از ایتالیا بآنجا آمده بود روزی با یکی از محترمین ایران صحبت از ملکم خان بمیان آمد من اظهار اشتیاق بملاقاتش کردم آن شخص گفت با من دوست است فردا باتفاق بملاقاتش میرویم .

منزل ملکم خان در مهمانخانه بزرگی نزدیک قصر الیزه بود که چهارطرفش را خیابانهای چند احاطه داشت از سر سرای مهمانخانه بوالاحضرت پرنس تلفن کرده پس از کسب اجازه باتفاق رفیق راهنما وارد اطاقش شدیم ملکم خان کلاه بر سر و عصا بدست گفت به بخشید برای فضولیهای این پسره جلسه ای در قصر الیزه با حضور رئیس جمهوری فرانسه منعقد است مرا هم برای استشاره دعوت کرده اند الان مجبوراً باید بآنجا بروم از شما خیلی معذرت میخواهم خواهش دارم وقت دیگر تشریف بیاورید ( مقصود از پسره ویلهلم دوم امپراطور آلمان بود ) .

خلاصه باتفاق پائین آمدیم ملکم خان باما خداحافظی کرد و درشکه نشست رفیق

(۱) بزندگان سید جمال الدین در همین کتاب مراجعه شود

من که اورا خوب می شناخت و میدانست که تمام کارهایش حقه بازی و بلوف است برای اینکه اورا کاملاً بمن بشناساند بدان سیکار فروشی رو بروی مهمانخانه رفتیم و متوجه درمهمانخانه شدیم بعد از چند دقیقه ملکم خان را دیدیم که با همان درشکه پس از چرخیدن دور ساختمان جلو درمهمانخانه پیاده شد.

والاحضرت پرنس تا زنده بود هر ساله فصل تابستان از ایتالیا بسوئیس می آمد و نویسنده این سطور که در آنوقت در دانشگاه لوزان مشغول تحصیل بودم نظر بسابقه آشنائی ایشان با خانواده من چندین سال متوالی اغلب روزهای یکشنبه بملاقات او میرفتم.

اما نوشتجات ملکم خان عبارت است از روزنامه قانون و رسائلی چند که باسم کلیات ملکم در اوایل مشروطیت در طهران بطبع رسیده است.

اولین شماره روزنامه قانون در بیستم فوریه ۱۸۹۰ - رجب ۱۳۰۷ در لندن منتشر شد و شخصی که در اسلامبول موقع ازدواج با هانریت از مسلمانی توبه و استغفار کرده و عیسوی شده بود روزنامه خود را بایک صلوات بلند شروع میکرد و بهمه مطالبش جنبه اسلامی میداد و در تحت این تذویر مینوشت.

امین السلطان وزیر اعظم ایران قاطرچی است. مأمورین دولت ایران نادان و شیاد و همه از خانواده های پست متولد شده اند. قشون ایران مایه تمسخر دنیا است. شاهزاده گان ایران همچون فقرا و مساکین مستحق شفقت اند. مجتهدین ایران نسبت بدین و عدالت بی اعتقادند. شهرهای ایران مرکز کثافت است. قانون و داد گستری در ایران شوخی است. جاده های ایران از آمد و رفت چارپایان بوجود آمده است و قس علیهذا در رسائلی هم که بتدریج نشر داده همین مطالب را تکرار کرده و دو موضوع دیگر علاوه نموده است.

اول اصول آدمیت را برای ایران لازم حتمی دانسته (مقصود فراموشخانه است) دوم در آخرین رساله ای که باسم پلیتیک دولتها از سیاست بافی هم دریغ نکرده برای نمونه صفحه آخر رساله مزبور را عیناً نقل مینمائیم.

در هر گاه بنده از عقلای معتبر این دولت بودم یعنی اگر با پنجاه نفر نوکر



ملک‌م‌خان

کرسنه راه میرفتم و اگرچند رأس یابوی کشیف درپیش روی من یدک می کشیدند و اگر سالی بیست هزار تومان پول دولت را میخوردم و اگر از جمیع علوم که لازمه تربیت است بکلی عاری بودم و اگر اجداد من ولایات ایران را نوبت بنوبت غارت کرده بودند و اگر از هنرهای بسیار مشکل ... شخصی آراسته بودم و اگر غمزات مردم فریبی را سند

علوخیالات خود قرارداد داده بودم آنوقت باعتبار این نوع اعتبارات عرض می‌کردم دولت ایران دو قسم پلیتیک دارد یکی کوچک و ضعیف محقر و موقتی بی‌مال بی‌معنی و دیگری بزرگ عالی ملی باشان با معنی و قابل هر نوع پلیتیک .

پلیتیک کوچک آن است که دولت ایران بدون تأمل و بدون تخلف با دولت روس موافقت نماید و کمال اهتمام را داشته باشد که هیچ‌وجه بهانه‌ای بدست روسها ندهد و بقای خود را بانسانیت و ترحم آن دولت واگذارند .

پلیتیک بزرگ را بروز نمیدهیم زیرا که بجهت یافتن این پلیتیک سالها زحمت کشیده ام و باعتبار خودم طرح نجات ایران را پیدا کرده ام ولی چون یقین دارم که بواسطه عدم اعتبارات مذکوره طرح من محل اعتنای اولیای این دولت نخواهد شد باینجهت منتظر خواهم شد انشالله بواسطه تحصیل اعتبارات شخصی طرح بنده در نظر اولیای دولت قابلیت ظهور بهم رساند ولی میترسم پلیتیک بخصوص بعضی از وزرای ما مرا مهلت ندهند و آخر الامر مجبور شوم طرح خود را در آرزوی اعتبارات مذکوره دفن کنم ،

علاوه بر آنچه در فوق گذشت چند سوره از قرآن کریم و چند حکایت از گلستان شیخ سعدی را با حروف مقطع چاپ کرده و برای تغییر خط فارسی بحروف مقطع و حذف بعضی از حروف ابجد جدیدی وافی بخرج داده است .

هر چند نگارش بعضی از مطالبی که ملکم برشته تحریر در آورده سودمند است و حقیقت دارد ولی از قلم کسی کاملاً مؤثر واقع میشده که بایک ایمان خلل ناپذیری بنگارد نه فقط برای عوام فریبی و بدست آوردن پول و اعتبار و مقام . بهر حال قسمتی از آنها تا حدی موجب روشن شدن افکار گردیده است .

نامه ملکم خان بوزارت امور خارجه مورخ ۱۲۹۸ هجری قمری

«به لاردر گرانویل (۱) در مذاکرات مفصل گفتم که تمام سیستان حق ایران است شما برای خاطر اینکه شیر علی خان نرنجد نصف سیستان را باو واگذار کردید حالا که شیر علی خان در میان نیست باید تمام سیستان را که حق ایران است بایران

(۱) لرد گرانویل صدراعظم انگلیس

واگذارند خیلی در اینباب مذاکره کردم هنوز نتیجه معلوم نیست انشاءاله سیستان مال ما خواهد شد.

راجع به کردها اصل این فتنه و نتایج آن را به بردگبرانویل حالی کردم دستور العمل مؤکد برای سفیر انگلیس در اسلامبول فرستادند.

انگلیسها در کابل مکاتبات روس را باشیرعلی خان بدست آوردند و چاپ کردند اگر کنگره برلن منتهی بجنک میشد دولت روس باتفاق شیرعلی خان در سرحدات هندوستان مشکلات گوناگون بر پا میکرد.

در میان بزرگان و روزنامه‌های لندن شهرت کرد که دولت روس بوزرای سابق دولت انگلیس تکلیف کرده بود که افغانستان و ایران را میان خود تقسیم کنند وزرای انگلیس باین معنی تن در ندادند مباحثه به پارلمان کشید وزرای حاضر گفتند در دفاتر رسمی آثاری نیست پس در دفاتر غیر رسمی بوده است.

در باب قند هار دسته‌ای از وزرای انگلیس طرفدار این هستند که قندهار را تخلیه کنند و دسته دیگر که مخالف‌اند میگویند بیست میلیون لیره برای حفظ سرحدات هند خرج کردیم حالا چطور دست بکشیم.

کارهای ایران را باید از اساس و اصول شروع کرده از فروع بعضی‌ها وقایع را تا بچشم نه بینند در فکر رفع آن نمی‌افتند سلیقه و استعداد بنده بکلی برعکس است بنده حوادث آینده را بطور عجیب مثل اینکه واقع شده باشند قبل از وقت آشکار و روشن میبینم و هر حادثه که قبل از وقوع در نظر من مجسم میشود عظمت و خطرات آن هر قدر هم زیاد باشد چاره آن قبل از وقت برای من ممکن و سهل مینماید باینجهت رفع هر حادثه آینده را با کمال جرئت برعهده میگیرم. برخلاف آن همینکه حادثه ظهور کرد دیگر آدم از من بیکاره تر در دنیا نیست. آن وقوعات افغانستان و این حرکات کردها و عثمانی و آن اقداماتی که سمت خراسان ظهور میکند همه را مثل روز روشن بیست سال قبل میدیدم و بنظر بنده چاره همه خیلی آسان می‌آمد اما حالا بجهت اصلاح این حوادث واقعه حقیقه بنظر بنده هیچ چاره‌ای نمی‌آید.

نوه امپراطور آلمان که نوه ملکه انگلیس است « مقصود ویلهم دوم است » این روزها عروسی میکند من که نماینده و مظهر دولت ایران هستم و در نزد آلمانها ایلچی میباشم بایستی در آن مجالس حاضر باشم ولیکن وقتی فکر کردم که پول زیست خود را و پول این پاکت را بچه تدبیر ننگ آور جا بجا کنم وقتی حساب کردم علاوه بر مرارتهایی که بجهت تحصیل مخارج گذشته دارم برای مخارج تازه تا چند ماه و تا چند سال نباید در درگاه خیر خواهان دولت بخاک سجده بیفتم دیدم با چنان سلیقه و خیر خواهی اولیای دولت در این موقع بهترین خدمات در نظر ایشان این خواهد بود که از این مطالب هیچ حرفی نزنیم.

مقرری پارسال هنوز نداده میگویند مال امسال است من چه کار دارم که سال گاو است یا شتر از هر سالی که حساب میکنند بکنند بمن نصف مقرری بیشتر نرسیده است. (۱) ایضاً نامه ذیل را ملکم خان در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۸۸۷ « ۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۴ » در مراجعت از ایران بلندن بوزارت امور خارجه تهران نوشته و آنچه که در حوصله شارلاتانی بوده معمول داشته است:

« از برای کشف اوضاع فرنگستان این سفر بنده وسیله کاملی شد در اسلامبول با اغلب و کلاء «وزراء» و با اکثر سفرای دول بزرگ دوست قدیم بودم و در آن یکماه توقف موقع هر نوع محرمیت و صحبت بمیان آمد. وقتی هم از بلغارستان عبور میکردم چون مأمور بلغار از اسلامبول حرکت بنده را قبلاً خبر داده بود مأمورین و حکام منازل راه آهن باستقبال آمدند و از کلیه اوضاع ملک خود بنده را مطلع ساختند.

وقتی برومانی رسیدیم دیدم عموم سفرای دول بزرگ دوست قدیم بنده هستند و چون این روزها پای تخت رومانی بجهت امور بلغارستان و مسئله شرق یک مرکز عمده شده است دو روز در آنجا ماندم و با همه سفرای دید و بیازد دید و کسب اطلاعات مختلف نمودم در ویانه باز هم از حسن اتفاق جمیع سفرای دول بزرگ دوستان سی ساله بنده بودند کنت

(۱) این مراسله ۲۳ صفحه در کتابخانه ملی ملک جزو مجموعه نوشتجات ملکم

ضبط است.



نیکرا سفیر ایتالیا را از عهد کنت کاوور در ایتالیا و فرانسه و بعد مدتی از لندن خوب می‌شناختم.

پرنس لیاووف سفیر روس از وقتی که مستشار بود در اسلامبول تا مدتی که در لندن سفیر شد با بنده دوست بوده است. همچنین سعداله بك سفیر عثمانی.

سفیر آلمانیها پرنس رويس که از وقت نیابت او در پاریس و بعد در سفارت او در پترزبورخ و در اسلامبول همیشه با هم خصوصیت داشته‌ایم بنده را بشام دعوت کرد اغلب وزرای اوستریا «اٹریش» و سفرای خارجه بودند چهار روز در ویانه ماندم و با همه اینها دید و بازدید کردم.

از ذکر این اسامی و از ملاقات این اشخاص بدیهی است مقصود افتخار بنده نیست می‌خواهم اولیای دولت ایران از مأخذ اطلاعات بنده هم اطلاعی داشته باشند.

دور نیست اولیای دولت ایران از بنده بی‌رسند که چه باید کرد. تکلیف را مدتی است عرض کرده‌ام تأدولت ایران سالی اقل هفتاد کرور تومان مالیات نداشته باشد هر چه بگوئیم و هر چه بکنیم ابدأ هیچ فایده و هیچ معنی نخواهد داشت خطر ایران حاصل دو خبط بزرگ است یکی آنکه اولیای دولت علیه واقعا چنان میدانند که با این مالیات حالیه ما میتوانیم در این عهد يك دولتی نگاهداشت خبط دیگر اینکه چنان میدانند که از ممالک ایران نمیتوان هفتاد کرور مالیات تحصیل کرد این دو خبط معظم در ایران امکان هیچ کار و مجال هیچ حرفی باقی نگذاشته است. (۱)

چنانکه ملاحظه میشود مطالبی که در این نامه‌ها نوشته شده مسائلی است که کنترل آنها بهیچوجه میسر نیست راجع بمذاکرات لرد کرانویل در باب سیستم راجع بمذاکرات با دولت انگلیس در باب کردها و عثمانیها. راجع به تقسیم ایران و افغانستان. راجع به پیش بینی هائی که مدعی است هر حادثه ای را قبل از وقوع میدانسته بالاخره اظهار بانیکه مخارج زیستن و حتی پول فرستادن این پاکت را نداشته‌است پس از مستشاری صدارت عظمی و گرفتن پنجاه هزار لیره از بارون دورو بتر بابت رشوه آن امتیاز کذائی (۲) و بعد

(۱) این نامه در نزد نگارنده میباشد.

(۲) به خوابنامه اعتماد السلطنه مراجعه شود.



از هشت سال وزیر مختاری ایران در لندن اینقدر کداومفلس بوده که پول فرستادن يك نامه را هم نداشته است .

با عطف يك نظر سطحی بنامه مزبور ملاحظه میشود تمام آنچه که نوشته غیر قابل کنترل و فقط شارلاتانی است گویند در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه شهریزد وزیری داشته موسوم به میرزا محمد هر وقت ورثه مقتول برای قصاص قاتل باو مراجعه میکرد مشارالیه با کمال جدیت میگفته است اگر این شخص کشته نشده بود حتماً بیست روز بعد میمرد کنترل حرفهای ملکم خان هم از همان ردیف است .

کلیه نامه های ملکم خان بوزارت امور خارجه باین ترتیب تنظیم میشده است .  
 (۱) یکی از مسائل مهم درجه اول که ایران بآن علاقه مند بوده نامه را با آن شروع میکرد و از مذاکرات خود با دولت انگلیس در آن باب شرح مبسوطی مینوشته و برای حل آن در باغ سبز نشان میداده است .

(۲) راجع بمسائل مهم درجه دوم هم برای اظهار خود نمائی و حسن روابط شخصی با کار گذاران دولت انگلیس چند سطر بیچشم وزات خارجه ایهامی کشیده است .  
 (۳) از رسیدن مقرری سفارت بموقع شکایت های بی ادبانه میگرفته و مینوشته است گرسنه و تشنه ام و بسال گاو با شتر کاری ندارم .

(۴) پس از چند جمله بی ادبانه می بیند که خیلی تند رفته است آنوقت يك موضوعی را پیش میکشد که باعث وحشت اولیای امور ایران باشد بآن موضوع مشغول شوند و بی ادبی های او نادیده بماند .

(۵) اطلاعات سیاسی را دست آویز کرده در برابر مردم محبوب فروتن و بی خبر آن ایام پرده از روی خود پسندی و خود بینی برداشته مقاماتی برای خود فوق استعداد بشری قائل میشده است .

(۶) بعد از چندین سطر که از پیش بینی ها و بصارت در کارها و محاط بودن بر کلیه مسائل سیاسی دنیا مینوشته دو باره از افلاس و کدائی و بیچارگی خود شکایت میکرد و بانیش های آبدار که بایران و دولتش میزد نامه را خاتمه میداده است .

\*\*\*

در ایامی که پرنس ملکم خان وزیر مختار رم بود در مهمانی های درباری با يك خانم بیوه سوئسی اهل زوریک آشنا شد که در وجاهت و طنازی بی نظیر بود و عکس او را روزنامه های مصور اروپا مثل نمونه خوشکلی و زیبایی جهانی منتشر میساختند. شوهر خانم مزبور که يك نفر میلیونر امریکائی بود پس از دوسه سال ازدواج فوت کرده و کلیه ثروتش باین خانم رسیده بود.

خانم مزبور آزاد و افسار گسیخته هر روز جائی و هر شب به تماشا گاهی بسر میبرد میرزا ملکم خان مشارالیه را برای پسرش فریدون خان خواستگاری کرد خانم این ازدواج را بدو شرط قبول نمود اول آنکه پادشاه ایران به فریدون ملکم هم لقب پرنس بدهد که خانم بتواند در مجالس تاج زرین بر سر بگذارد و پرنسس باشد دوم آنکه فریدون ملکم هر ماهه مبلغ هنگفتی از خانم بگیرد و دخالتی در ملاقاتها و رفت و آمدهای او نداشته باشد.

تقاضای اولی خانم که کار مشکلی نبود زیر پادشاهی چون مظفرالدین که دستخط پدرش را راجع بالغای لقب پرنسی از ملکم خان کان لم یکن پنداشت و برای خوردن چلو کباب در سفارت پترز بوزع با صدور دستخط جهانمطاع لقب پرنسی بارفع الدوله داده بود (۱) در برابر تقدیمی يك انگشتری بر لیان بطریق اولی این لقب را مرحمت میفرمودند لذا ملکم خان بدو در سفر اول فرنگ ۱۳۱۸ برای فریدون خان لقب پرنسی گرفت سپس نور چشمی را مجبور باین ازدواج نمود.

پرنس فریدون ملکم باندازه پدر همه چیز رافدای پول نمیگرد و تحمل شرط دومی خانم را نداشت لذا پس از مدت قلیلی با خانم بهم زد ملکم خان طماع هم بر سررها کردن این شکار میلیونر از پسر ناخلف رنجیده و او را از پیش خود براند و میانشان مفارقت ابدی افتاد.

ملکم خان در تابستان ۱۹۰۸ مطابق ۱۳۲۶ هجری قمری در سن هفتاد و

(۱) دیوان گوهر خاوری صفحه ۱۵۷

هفت سالگی در شهر لوزان بدرود زندگانی گفت طبق وصیت خودش او را به شهر برن که دارای دستگاه سوزاندن اجساد است منتقل کردند و خاکسترش را برای تسلیم بورات در کوزه ای ریختند .

دختران ملکم خان در بیمارستان های انگلستان پرستار بودند و قتی که خبر مرگ پدر را شنیدند بشهر لوزان شتافتند وصی پدرشان اسناد بانکههارا که از آنجمله سند چهل هزار پوند لاتاری بود که دست نخورده در بانک دو فرانس گذارده بود بانضمام کوزه کوچکی محتوی خاکستر مرحوم ابویشان را که رویش شئونات و القاب و خدمات و تألیفات و آثار پدرشان با آب و تاب فراوان نوشته شده بود تسلیم دختران نمودند .

ابوالقاسم خان ناصرالملک قراکوز لو که محمد علی شاه بارویا تبعیدش کرده بود باجمعی دیگر از هم مسلکان ماسونی وعده از ایرانیان جزو مشایعت کنندن نعش بودند نویسنده این سطور نیز در تشریفات مزبور حاضر بود بعد از ختم مراسم که برای استراحت به قهوه خانه می رفتیم یکی از حضار گفت .

حقش این بود که بجای آنهمه القاب ناروا مینوشتند : این کوزه محتوی خاکستر مردی است بی ایمان- بی وطن- طماع جاه طلب- پول پرست- بی عار و ننگ- حقه باز و هوچی . اما پرنس فریدون خان کنه ملکم او را بجهت طلاق دادن خانم ملیونر زوریخی از پیش خود رانده و از ارث محرومش کرده بود بالقب پرنسی در نهایت تنگی زندگانی میکرد چون در جنگ بین المللی اول در روزنامه های انگلستان مثل مرحوم ابوی نسبت بایران ناسزاهای ناهنجار مینوشت دولت ایران هم لقب پرنسی او را ملغی کرد و او را از این فریب غم و ناموس مستخلص ساخت . (۱)

حالا به بینیم مرحوم آقا ابراهیم نواب بدایع نگار که از فضایل نامی دوره قاجار است در رساله موسوم به «عبرة الناظرین و عبرة الحاضرین» راجع به ملکم خان چه نوشته است :

(۱) آرشیو وزارت امور خارجه

«همینکه دست صدارت و صدروزارت قاعده شرک و اوسل نفاق و بدیهه شر و طلیعه اضلال سلیل المخازی ابو الفضایح و القبایح میرزا حسین خان قزوینی خذله اله تعالی را مسلم شد از بیست کرور خلق ایران مخذولی از ارامنه جلقا ملغم بنام که شلغم خام را همی ماند و گوئی هم از عهد ازل با او رضیعی لبان بوده است و در یرک ریان تک و پو داشته بنخاص خویش بر کزید . جر بزى عیار مشعودی طرار لغتی از السنه مختلفه آموخته و در فنون شعبه و شجون مجون رغبتی صادق فرانموده از لطیفه دانش و ادب بی نصیب و از شماره حقگذاری و رشاد بر کنار و یکچند از این پیش بگونه گونه لهو و لعب و بازیهای شکفت با تنی چند از اولیای دولت جاوید راه یافت و در خاطر اقدس همایون نیز بجمال هوش و ذکاء و کمال فطنت و دها جای گرفت و در خانه خلافت طراز نظاره گاه فرامیسن کرد و جوقی از اراذل قوم و سفلیگان جمع بدو بگردیدند و او در نهان از ایشان یکان یکان بیعت همی ستند و بشراط ایمان موثق میداشت و عقد مواحات می بست و از لطیفه مساوات و مواسات دقایق بلیغ باز میگفت و هر یکرا بر حسب حالات و موجب خیالات او همی ستود و بر جوع مهمی از مهمات و کفایت شغلی از اشغال و زعامت ایالتی از ایالات دل گرمی میداد .

شر زمه از رجال دولت و مردم بنام نیز بدان نظاره گاه شتافتند و او را بستودند و با اقایل سوء و اضالیل محظور و ممنوع او مقتون شدند و او بصورت همی نمود که آئین سلطنت و رویت ملک داری که از دیر گاه رسم معهود و عادت مألوف ایران بوده است و با فرط غلبه و شمول اقتدار در مال و جان و ناموس بندگان خدای بواجب و نا واجب حکم میرانده اند و خوض فرموده اند از سنن عادلانه خارج است و بیسیده عقل و برهان شریعت محظور و همیگفت بر یاساء بیشتر از ممالک اروپا آئین جمهوریت بایست نهاد و احاد حشم را بر تفصیل مراتب و تفاوت مناصب در حقوق مملکت و حدود سلطنت مشارکت بایست بود .

سر انجام کار او بالا گرفت و فتنه او عظیم گشت و جمعی غفیر و جمعی کثیر بر دولت جاوید بیا غالیدند و پادشاه را در سر این مهم آرام برفت و اندیشها فرود و

عاقبت بمزاحمتی شدید و مذاقمتی سخت اورا و پدرش عقوب را از خاک ایران از عاج کردند و تنی چند از تبعه سوء و متمرده اصحاب او بگرفتند و سیاستهای بلیغ کردند طایفه بگریختند و جلاء وطن نمودند و شرمزه بروضات مطهره التجا کردند و همانا عقوب در سفارت بهیبه روس سمت ترجمانی داشت و بدان دولت بزرگ مستظهر بود و همین معنی وقایه جان و مال و مایه آسایش و رفاه حال ایشان گشت و گرنه کجا جان سلامت بردندی و بیجه روی بدین زخارف اقدام نمودندی و عقوب از آن پس که بخاک روس اجلاء گشت هم بر طریق دشت به بخارا پیوست و بر مبادات شرع شریف الحاح و ابرام عنیف بکار برد و از فتنه نیاسود و در اختلال کار و پریشانی روزگار و عدم عدت و عتا و حرب و قصور آداب طعن و ضرب دولت جاوید بر ازبکان آنحدود بر آئین فضول فصول می پرداخت و ایشان را بر عزیمت این سوی جیحون و انتزاع قلاع و بقاع خراسان و مقاتلت دولت علیه ایران اغرا و اغوا همی نمود و بدین معنی هم بماوراءالنهر روزنامهها ساخت و کاغذپارهها پراکند و مکاتیب نگاشت و هم بر آن سر بود که بافغانستان رود و افغانان را بر انگیزد که بر دولت قدیم و شوکت قوم ایران بیاغالند و بدان غایت در انجام مامول خویش مبالغت کرد که طوایف اوزبک که مبلغی مسافت از مراسم تربیت و ثنونات عادل و ملکات فاضله بر کنارند غل باطن و خبث ضمیر او بدانستند و او را مسخره گرفتند و در مظلوره ای باز داشتند و راه آمد و شد بر او باز بستند و سرانجام وثیقه از او بستند و او را از آن حدود بدوآیندند و او امکان بسیج افغانستان نیافت و بخاک روس باز گشت .

وایدون چنان شده است که کلیه مهام دین و دولت و مناظم ملک و ملت بارای و هوای ایشان باز بسته است و بر حسب صلاح دید ایشان همی رود و خود در دولت اسلام ملغم ارمنی ناظم الملك لقب یافته و مصلحت دید خود را بسمت وزارت اختیاریه در دربار دولت بهیبه انکلتره موسوم گشته و عقوب در دربار عثمانی مقیم است و سفارت علیه ایران را بحقیقت او مرجوع الیه (۱)

(۱) رساله عبرة الناظرین و عبرة العاضرین تألیف آقا ابراهیم نواب بدایع نگار.



## ۴

## میرزا یوسف مستوفی الممالک

میرزا یوسف پسر میرزا حسن مستوفی الممالک آشتیانی و پدر مستوفی الممالک اخیر است میرزا حسن نامبرده از اوایل سلطنت فتحعلی شاه مستوفی الممالک ایران و مصدر خدمات بزرگ دولتی شد. خواهر میرزا یوسف عیال قائم مقام شهید فراهانی بود و میرزا تقی خان امیر کبیر بمناسبت اینکه میرزا یوسف خدمت قائم مقام رسیده و با او قرابت داشته او را همیشه مورد الطاف مخصوص قرار میداده است.

وقتی که میرزا حسن فوت کرد میرزا یوسف بسیار جوان بود لیکن نظر بسوابق فوق کلیه مشاغل پدر را با رجوع کردند بطوری که از نوشتجات قدیم برمی آید از زمان سلاطین صفویه کلیه مشاغل دولتی در تحت ریاست چهار نفر اداره میشده است. اول صدر الممالک که امور شرعیه و اوقاف و حسبیه باو مرجوع بوده

دوم مستوفی الممالک که کارهای مالیه و داخله را اداره میکرد است.

سوم منشی الممالک که روابط با دول خارجه و امور سرحدی و صدور فرامین و احکام با او بوده است.

چهارم معیر الممالک که خزانه و ضرابخانه و نقاره خانه و کلیه امور مربوط بدربار پادشاه باو محول میشده است .

در ۱۲۷۵ هجری قمری بعد از عزل میرزا آقا خان نوری از صدارت عظمی میرزا یوسف شخص اول مملکت شد و بعد از فوت میرزا محمد خان سپهسالار قاجار



بمنصب صدارت سرفراز و با عطای قلمدان مرصع وجبه شمسه الماس که از علامات این منصب است مفتخر گردید.

در سال ۱۲۸۷ که ناصرالدین شاه به اعتبار عالیات میرفت میرزا یوسف در غیبت شاه بکلیه مهام ملکی رسیدگی میکرد بعد از سفر کربلا که میرزا حسینخان سپهسالار بصدارت رسید میرزا یوسف اعراض کرده و دیگر بدرباریادشاه نیامد. میرزا حسینخان هم همیشه او را رقیب قوی پنجه خود میدید و سعی داشت که بوسائل مختلف بی مهری شاه را نسبت باو جلب نماید.

در ۱۲۹۰ که شاه از فرنک باز آمد و میرزا حسینخان موقه مردود شده و در رشت بماند میرزا یوسف خانه نشینی را ترك کرده در روز سلام عام بدر بار آمد و در جایگاه خویش قرار گرفت و پس از آنکه بمنزل مراجعت کرد شاه دستخط زیر را برایش فرستاد :

«وجود جناب آقا درب خانه دولت لازم است و از آمدن جناب ایشان کمال خرمی و خوشحالی بما دست داد انشاءالله تعالی امور متعلقه و سپرده بخود را مجدداً به تحت قاعده و نظم «خواهد آورد»

باین ترتیب میرزا یوسف وزیر داخله - رئیس کل دفاتر و محاسبات و خزانه و رئیس دارالشورای کبری و ناظم دارالخلافه و خالصه جات شد .

در سال ۱۲۹۰ شاه کلیه امور مملکت را به شش نفر محول فرموده و آنها را وزراء مختار دربار اعظم لقب داد و هیئت وزراء را (وزارت مختار دربار اعظم) نامیدند. مقام اول این هیئت را بمیرزا یوسف مستوفی الممالک واگذار کردند.

وقتیکه وزارت مختار دربار اعظم بهم خورد میرزا یوسف وزیر اول کشور و میرزا حسینخان قزوینی را وزیر امور لشکر خواندند .

در سال ۱۲۹۵ که ناصرالدین شاه برای دفعه دوم بفرنگستان میرفت مصدر کلیه کارهای دولتی میرزا یوسف بود.

در سال ۱۲۹۵ که شاه از فرنک برگشت و کارهای دولتی را بترتیب جدید

تقسیم کردن دکلیمه امور ولایات جنوبی و مرکزی و غربی ایران با نظم دفتر استیفا و محاسبات - دیوان عدالت عظمی - وزارت وظایف و اوقاف - ایشیکخانه - انتظامات درب خانه - تلکرافخانه - کمرک - بیوتات سلطنتی - صندوقخانه - رختدار خانه وزین خانه و فنوات و باغات و عمارات دولتی - امور خزانه - نظم و ترتیب حواله جات - عمله خلوت - تفنگداران - جارچیان - کالسکه خانه - اصطبل خاصه - چاپارخانه همه اینها با میرزا یوسف مستوفی الممالک بود.

در ۱۲۹۸ بعد از فوت میرزا حسینخان سپهسالار در مشهد و مراجعت شاه از سفر خراسان میرزا یوسف صدر اعظم مطلق شد. و در سنه ۱۳۰۳ هجری قمری در ماه این جهان را بدرود گفته در صحن عتیق قم در مقبره پدرش مدفون گردید .

میرزا یوسف مردی متوسط القامه بود بارش بلند و چهره متین و نگاهی موقرانه و آرام بسیار کم حرف میزد کم مینوشت میخواست همانطوریکه ایران از اسلاف باو رسیده بدون کم و زیاد تحویل اخلاف بدهد و حاضر نبود قدمی بطرف تجدید بردارد . تا آخر عمر طولانی خود بهیچوجه تغییر لباس نداده صورتاً از قبای بلند سبجاف دار و کلیجه ترمه حاشیه دار و شلوارهای قصب قرمز و سورمه‌ای و کفش صاغری سبز دست نکشید و معنائهم از اخلاق و اطوار آزادگان قرون گذشته ایران انحراف نجست . حب ریاست بسیار داشت . باملاک مرغوب مردم بی طمع نبود همینطور که از گرفتن پیشکش و تعارف و هدیه خود داری نداشت در دستگیری از افتادگان نیز همینطور بود و همواره این دستور خواجه شیراز را بکار می بست .

با دوستان مروت بادشمنان مدارا

هر روز صبح گاه که از اندرون بیرون می آمد کنار حوض قلمدانی حیات بیرونی باشب کلاه ترمه حاشیه دار قدم میزد و خوش داشت که هر کس تعارفی برایش بیآورد ولو یک پشقاب شلغم پخته باشد اشخاصی که با او کار داشتند در آن ساعت هدیه برایش میفرستادند مثل یک قلمتراش راجز - یک جفت ملکی آبا ده‌ای - یک کشکول درویشی کار هندوستان - یک جلد کتاب خطی - یک قلمدان - یک شانه عود منبت - یک شال کمر



میرزا یوسف مستوفی المالك

و غیره و غیره چنانکه چند سال پیش بعد از فوت مستوفی المالك اخیر که فرزندانش صندوقخانه اجدادی را بهراج دادند چندین جعبه قلمتراش و قلمدان و شانه عود و ساعت مکب و چندین صندوق ملکی شیراز و کشکول و تبرزین و عصا و غیره بیرون آمد

بالجمه همینکه پیشخدمت سینی هدیه را بحضور جناب آقای آورد مجموعه پوش

را پسر میکرد و عرضه میداشت جناب آقا که اندکی توی دماغی حرف میزد فقط میفرمود  
 « بدهند اندرون »

شبهائی که بفقر شام میداد هر کدام که عیال و اطفال داشتند برای بچه هاشان  
 هم شام میفرستاد و بهر کس که لباسش مندرس بود عبا و قبامی بخشید .

در عفو و اغماض نظیر نداشت از پدرم شنیدم که میرزا شفیع مستوفی  
 شیرازی عریضه ای بناصرالدین شاه نوشت که مستوفی الممالک هر ساله يك كرور تومان  
 از مال دولت برای خود ما خوزی دارد اگر مالیه مملکت را بمن رجوع فرمایند هر  
 ساله این مبلغ را بخزانة دولت عاید خواهم داشت شاه عین عریضه برای مستوفی الممالک  
 فرستاده در حاشیه اش دستخط کرده که « اختیار باجناب آقا است »

وقتیکه دستخط را آقا علی امین حضور برای مستوفی الممالک آورد جناب آقا  
 عریضه موشح را داد بدست میرزا عباس قوام الدوله که سمت معاونت داشت او از خواندن  
 عریضه برآشف و عرض کرد بفرمائید بیاورندش ریشش را اره کنند .

فوراً دونفر فراش قرمزپوش با يك دهباشی مأموریت یافتند که بروند میرزا شفیع  
 را بیاورند همه منتظر بودند که مشارالیه بانواع عقوبت گرفتار شود . ماه رمضان بود  
 مستوفی الممالک افطار میداد سر سفره بودیم که فراشها میرزا شفیع را بارنگ پریده لوزان و  
 هراسان آوردند همینکه چشم جناب آقا باو افتاد گفت .

« پسر این فضولیا چیست بنشین شام بخور » منتهای تنبیهش همین بود .

از مرحوم غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار شنیدم که دزدی پس از  
 چندین دفعه که از خانه میرزا یوسف اسباب دزدیده بود گرفتار شد پس از تحقیقات همینکه  
 جناب آقا فهمید از راه ناچاری بسبب داشتن عیال و اطفال و کمی مثنونه دزدی میکند  
 مبلغ معتنی بهی باو پول داده روانه خراسانش کرد که در آنجا بکسب و کار مشغول شود .

میرزا یوسف ادعای درویشی میکرد و به باباقلندر شاه که در باغ ونک شیمران  
 مدفون است حسن اعتقادی داشت و دونفر مهمان دائمی که سمت ندیمی داشتند همواره  
 در منزلش بسر میبرد یکی از آنها میرزا حسن معروف بدیوانه و دیگری سید هندی معروف

بفترجه که با ایشان اغلب ایام به کیمیا گری مشغول بود .

جناب آقا باقسام سکهها علاقه بسیار داشت همیشه چهل پنجاه سکه نگاه داری میکرد که هر کدام جیره و دفتر مخصوص داشتند و یک نفر سکهبان موسوم بدرویش سکی داشت که هر روز با پنجاه قلاده سکه شرفیاب میشد جناب آقا همه سکهها را فردا فردنوازش میکرد و نان میداد و ساعتی با آنها میکذرائید .

بواسطه حشر با درویش و عشق مفرطی که جناب آقا باین حیوان وفا دار داشت و هیچگونه پرهیزی از آنها نمیکرد مقدسین نسبت بی دینی باو میدادند .

میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی و دوستعلی خان نظام الدوله معیر الممالک که هر دو با هم دشمن خونی بودند در عین حال از رقبای نامی و دشمنان پابر جای جناب آقا محسوب میشدند و هر وقت میخواستند ناصرالدین شاه را از او دلسر دوبری کنند سکه بازی و درویش بازی و کیمیا گری او را مطرح میکردند چونکه پادشاه از این کارها علی الخصوص از درویش بازی بسیار بدش می آمد اما از آنجائیکه ناصرالدین شاه بخانه دانهائی که پدر بر پدر از خدمتگذاران صدیق دولت بودند حق شناسی و احترام فوق العاده منظور میداشت این سعایتها در او تأثیر نمیکرد و درجه احترام جناب آقا نه آن اندازه بود که شاه را بتوان با این حرفها از او روگردان کرد .

در زمانیکه میرزا حسینخان صدراعظم شد و میرزا یوسف اعراض کرده دیگر بدر بار قدم نگذاشت معیر الممالک موقعی بدست آورده بر علیه صدارت مشغول دسیسه شد میرزا حسینخان بشاه عریضه ای نوشت که میرزا یوسف مستوفی الممالک و دوستعلیخان معیر الممالک بعلاوه املاک و فنوات و خواسته فراوان ثروت هنگفتی از پول نقد انداخته اند اگر اجازه فرمایند از هر کدام هفت کرور تومان بعنوان مصادره برای خزانه دولت دریافت شود . شاه که هم خودش شعر خوب میگفت و هم اشعار مناسب بسیار بخاطر داشت عریضه میرزا حسینخان را در شهرستانک بدستش دادند او در حاشیه فقط این شعر سعدی را نوشت و بس فرستاد .

دوست دنیا و آخرت نتوان داد صحبت یوسف به از دراهم معدود

کار رقابت و دشمنی این سه نفر بجائی رسید که شعرای مشهور ایام پول میدادند که رقیب راهجو کند از جمله میرزا حسن افشار متخلص بمایل را که از شعرای هجوسرای آندوره است میرزا حسینخان برای این منظور در تحت حمایت خود گرفته بود از این است که دیوان مایل پر است از قطعات و رباعیات در هجو میرزا یوسف که اکثر آنها از تراکت و ادب خارج میباشند.

از آن طرف دو مستعلیخان معیر الممالک میرزا مشتری خراسانی را در تحت حمایت خود گرفته بود که میرزا حسینخان را هجو کند متأسفانه دیوانهای این دو شاعر پر است از اشعار هجو آمیزی که این دو صدر اعظم را هدف قرار داده اند.

میرزا یوسف سه زن داشت که هر کدام از دیاری بودند یکی از پرده گیانش خانمی از چرکس های مصر بود که از او یک دختر داشت. زن دیگرش که مادر میرزا حسن مستوفی الممالک اخیر باشد تر کمان بود. زن سومی او خانمی بود از اهالی ایرلند که در فرانسه نشوونما کرده و جز معدودی از محارم کسی واقف بر این راز نبود. عجب این است که جناب آقا در تمام مدت زندگانی خود از ملاقات با اروپائیها پر هیز داشت و هیچگاه نمیخواست با آنها روبرو شود و از میرزا حسینخان قزوینی برای همین بدش می آمد و با او مخالفت میکرد که او پای فرنگیها را در ایران باز کرده است. با این وصف سالیان دراز مجرمانه بایک خان اروپائی بسر برده بود.

بهترین املاک فراهان و آشتیان متعلق بجناب آقا بود. مزرعه حسن آباد که در شمال غربی شهر طهران واقع بود و اکنون یکی از بزرگترین محلات پای تخت شده و استخر بزرگش در سفارت ایتالیا واقع است از مستحدثات میرزا حسن مستوفی الممالک بزرگ میباشد و یوسف آباد و بهجت آباد از بناهای خود اوست.

چنانکه در فوق ذکر شد میرزا یوسف در مدت بیش از پنجاه سال بزرگترین مقامات دولتی ایران را اشغال کرده و صلاح خود را در این دیده بود که با مردم مدارا نماید - نان کسی را قطع نکند با طرفیانش استفاده برساند دزدیها را اغماض کند - دسیهها و تفتینها را ندانسته پندارد - دشنامها را نشنیده بگیرد.



ناصرالدین شاه در شهرستانک

شاید این حسن خلق برای زندگانی خصوصی اشخاص بسیار پسندیده باشد اما برای کسیکه مدت پنجاه سال ریاست کلیه اموریك مملکت با او بوده البته مناسب نباشد لذا جمعی که از سستی و خمودگی و محافظه کاری و کهنه پرستی جناب آقا و زندگی يك نوخت ایران و لاا بالیگری در امور دولت به تنگ آمده و میخواستند مملکت از این جمود بدر آید و با قدمهای بلند بطرف مدارج تجدد پیش برود میرزایوسف را هدف سرزنش و ملامت قرار داده و از او انتقاد میکردند .



از آنجمله رساله مجدیبه که منسوب است بحاجی میرزا محمد خان سینکی ملقب به مجدالملک (۱) پدر میرزا علی خان امین الدوله صدراعظم که در سال ۱۲۸۷ هجری قمری تألیف شده است رساله مزبور بسیار فصیح و بلیغ بر از استعاره و تلویحات منشیانه نوشته شده و از هر حیث قابل طبع و انتشار میباشد زیرا که حاوی وضعیت دولت و روح و زندگی کامل قرن گذشته ایران است. بخصوص که اکثر مطالب آن چنان تازگی دارد که گویا شرح احوال امروزی ماست (۲)

چون مقصود ما از ترقیم تراجم احوال روشن کردن وضعیت قرن گذشته ایران است برای آنکه بیطرفانه قضاوت شده باشد بعد از ذکر صفات برجسته جناب آقا لازم دانست انتقادات وارده هم گفته شود لذا آنچه که در رساله مجدیبه راجع بمیرزا یوسف نوشته شده ملخص کرده و زیلا درج مینمائیم.

د تنزلات محسوسه و امراض مزمنه که از این ریاست بی حرکت انا فانا عارض دولت ایران میشود بقاطبه اهالی مملکت وعده میدهد وقوع يك امر عظیمی را که احدی از آحاد خلق نتواند از آرایش آن مشتئی بماند ، رسم عدل و انصاف همه متحسن و فواید آن که آسایش خلق خدا و آبادی مملکت و نیکنامی دولت است ظاهر و هویداست . در ایران این رسم متروک شده بجای آن آتشی از ظلم و بدعت روشن است و شراره های این آتش بمرتبته ای بالا گرفته که در همه جای دنیا پیدا است و نزدیک است هنگامه بزرگی گرم شود یعنی در طبیعت محروری مزا جان ایران مرضی تولید کند و علاج آن از قوه طبیعت خارج باشد. آثار مرض از همین تشریح جزئی که از اعضای رئیسه این دولت شده است استنباط خواهد شد .

خستگی خاطر و مظلومیت پادشاه امیدها را از مردم سلب کرده ریاست کلیه يك لفظ نیمه تمام مهمل تعطیل همه امور را فراهم میسازد .

(۱) حاجی میرزا محمدخان مجدالملک خواهرزاده میرزا آقاخان صدراعظم نوری

بوده است

(۲) نسخه خطی متعلق باینجانب است

جلوس رئیس کل با شب کلاه و پوستین بر روی صندلی از دور فریاد میزند که ای مردم از من چه میخواهید هیچ امری از من ساخته نیست جز اخذ بی زحمت و کبری معنی واستغناى جبلی واستغفای دروضی .

ریاست کلیه هر روز منتظر مرک یکی از محترمین دولت است که از مواجب و مرسوم آن مرحوم مداخل نماید در اطراف او یک دسته از متملقین چرب زبان و رندان عالم سوز ایستاده فواید فقه طهماسب میرزا و فسق فیروز میرزا و فتح فرهاد میرزا بحسن کفایت او راجع مینمایند .

منشیان دست آموز قلمی تیز کرده که برای خرابی و بی نظمی ایران فرامین منصب و اضافه مواجب و نشان و حمایل و خلعت بنویسند و مرسومی بگیرد .

شاهنشاه ایران سلام عام را برای رفع مزاحمت مردم از ایستادهای طویل به تقلیل فائل شده و جناب آقا با آن سابقه درویشی و خاک ساری و قلندری و تجرید بهمین سلام و قیام و وقوع را یک امتدادی از امتداد سلام پادشاه بیشتر در حضور خود علی الاستمرار منعقد میخواستند .

با امر پادشاه هر چه مخالف دخل او نیست تسلیم است و هر چه مانع دخل او است اگر چه مانع حبه و دیناری باشد آنقدرها ایستادگی میکند تا حکم همایون را عاطل و باطل گذارد .

خود رائی و نخوت او نمیگذارد و در وقت قبله بر گردد و آن احترام که از میرزا حسن دیوانه و سید هندی معروف بدرجه میشود هزار یک آن در حق رؤسای ملت مرعی نیست . فقر و وضعفای ایران که بار حکومت بیشتر بر آنها وارد است از ولایات فریاد میکشند و با زبان عجز از ریاست کلیه میپرسند که تعدیات حکام که در آخر سال باسم تفاوت عمل موسوم میشود بحکم کیست . پادشاه بهمه جا سرخط میفرستد پس تخطی حکام از چه بابت است . در آخر سال حکام و مباشرین همین تعدیات را در کمال جرئت باسم مأخوژی و تفاوت عمل خود جناب آقا قلمداد میکنند و در این تفاوت عملی که به بی رحمی و ظلم از رعایا بدون هیچ حق و حساب گرفته شده ریاست کلیه بطرفداران خود

موجب استصوابی تقسیم می‌کند و باین ترتیب هر ساله مبالغی بر مالیات ولایات افزوده میشود .

اشخاصی چند درملاء عام ایستاده قیمت منصب و مقدار مقرری را و آنچه باید خدمت جناب آقا تحویل شود در لوحی تحریر میکنند حاکم رد و قبول و منع و عطا مبلغ ثمن است اگر اعتبار ثمن اقتضا کند نصب مالیات يك ولایت در حق يك نفر برقرار و یا مناصب متعدده متضاده داده میشود . اگر کریم شیرۀ از اجزای نقاره خانه تا بحال رئیس نظام یا شیخ الاسلام نشده و مقررات و فیات اعیان را نبرده از شیرینی عقل اوست یا از بی شائی شغل و عمل والا متصدیان بازار حراج ریاست کلیه برای پذیرائی بوجه اکمل حاضرند .

عده مستوفیان از حساب گذشته و بدرجه رسیده که جز شید درجه کسی بشماره آنها احاطه نخواهد داشت .

هر چه املاک مرغوب متعلق بمردم بابضاعت بود و مداخل آن بمالیات دیوانی مساعدت میکرد برشوه و تعارف و بلاجمع و موقوف الحواله نموده و مالیات آنها را بر املاک اشخاص بی بضاعت که از تقدیم تعارف و پیشکش عاجزند تحمیل کردند و کار بجائی کشیده که مالیات این املاک لاوصول و جزو بقایا میرود .

این بی اعتنائی ریاست کلیه با حوال رعیت سبب شده که سکنه ولایات سرحدی ایران متفرق گردیده بخارجه مهاجرت کرده اراضی مسلوب المنفعه مانده وادی غیرزی ذرع شده است .

نظر باینکه قوه کاذبه (۱) در شخص شاه نفوذ حاصل کرده ریاست کلیه عزت الدوله خواهر شاه را برای او خواستگاری و کد خدائی کرده این وصلت را انجام داد .

اما شخص قوه کاذبه بصوابدید آقا بالفعل از منسوبان معتبر پادشاه است بعد از آنکه عزت دولت را برد و آبروی خانواده سلطنت را بخاک ریخت باصل خود رجوع کرده با همه کس گرم گرفت که در این گرمابه جدید مردم را خوب سرو کیسه کند

(۱) قوه کاذبه مقصود بحی خان مشیر الدوله برادر میرزا حسینخان سپهسالار است

ونگذارد يك مشتری از حمام بی‌سرو کیمه بیرون رود. (۱)

این جوان کامجو و کامیاب بعد از این آبرو و انتساب در حضرت همایون به‌حدی جسارت و جلافت کرده که گویا آورده اوست یا وقتی در پرده او بوده و کسی را مجال منع نیست زیرا که پادشاه محبوب است و او بی‌حجب و پیشگاه اعلی بی‌حاجب.

قوه‌کاذبه در انظار خارجه چنان جلوه داده که رأی صواب‌نمای شاهنشاه تابع رأی ناصواب اوست و جمعی از متمولین را بالغای این شبهه به بیراهه کشیده و لخت نموده است از ابلاغات بی‌باکانه چه اخذها که نکرده و به پیغامات شبهه ناک چه مؤاخذها از هر کس نشده همه اینها ازیرکت نیست جناب آقااست.

اختیار نانوهای شهر بتوسط میرزا عیسی وزیر دارالخلافه بدست ریاست کلیه است.

صنف خبازها هر چه می‌خواهند از کیل می‌کهند و بر نرخ می‌افزایند و بیشتر این اعتبار را ریاست کلیه و وزیر شهر از تسعیر نان حاصل کرده‌اند. هر وقت شاه بخواهد آقا را مجبور باستعفا کند میرزاعیسی جلو نانوایان را دست می‌کند نرخ نان بالامیرود و ناله مردم بسریر اعلی میرسد این معترضه وقیل و قال سیاست اعمال را پا مال باسکات مردم و تفاوت قیمت نان و تدابیر متقلبانه اولیای دولت را مشغول مینمایند.

ریاست کلیه برای خاطر طایفه خباز از جمیع دهات اربابی که صاحب آن‌معین است و جمع دیوانی آن مشخص صورت عمل می‌خواهند که صاحب ملک حاصل زرع را بدیوان تحویل کند و مخارج خود را از محل سؤال تحصیل نماید در این تدبیر وجهی متصور نیست جز اینکه می‌خواهند که دهات آباد مردم را به تعجیل ویران و لم یزرع کنند تا شبیه خالصه شود و به ضبط دیوان در آید.

\*\*\*

حالا که انتقادات میرزا محمدخان مجدالملک را شنیدیم رشته سخن را بدست محمد

(۱) اشاره به مابعدین دلاک قزوینی جدیدی خان مشیرالدوله است.

حسن خان اعتماد السلطنه می‌دهیم که سخنان او را هم نسبت بمیرزا یوسف مستوفی - الممالک بشنویم .

اعتماد السلطنه در کتاب خوابنامه یا رؤیای صادقه که شأن و نزول آن را در ضمن ترجمه احوال میرزا حسینخان سپهسالار ذکر کردیم در مجلسی که میرزا یوسف را اشک اول پادشاه اشکانی در حضور شاهنشاهان بزرگ ایران محاکمه میکند چنین مینویسد .

میرزا یوسف باطمینان گفت پدر من میرزا حسن در نیمه سلطنت فتحعلی شاه و در تمام مدت پادشاهی محمد شاه مستوفی الممالک ایران بود عمل استیفاء این دولت را بخوبی اداره مینمود چون راه جهان جاودانی پیمود با وجود جوانی شغل و منصب پدر را بمن تفویض نمودند و دارای اختصاص فرمودند اجداد من نیز تا پنج شش پشت از نجبا و اعیان آشتیان محسوب میشوند و از خدمتگذاران سلاطین ایران بشمار می‌آمدند .

وقتی که ریاست استیفاء یافتم مردی صاحب حسب و نسب بودم و دارای مال و منصب بر حسب ظاهر بی‌طمعی را شعار خود نمودم و در صدارت میرزا تقی خان امیر - کبیر لطف مخصوص بمن داشت و مرا وقتی میگذاشت همیشه میگفت چون میرزا یوسف در آذربایجان تربیت شده و در کک خدمت میرزا ابوالقاسم قائم مقام و صحبت محمد خان امیر نظام زنگنه و امرای معتبر نایب السلطنه را نموده مرا باو اعتماد و اعتقادی است .

طوری من حفظ ظاهر کرده بودم که بعد از عزل میرزا تقی خان با آنکه زیاده از سی سال نداشتم مسند صدارت را بمن تکلیف نمودند و من قبول نکردم .

عوام را عقیده این است که مرشد بمن گفته بود اگر قبول منصب صدارت نمائی خود را هلاک مینمائی از اینجهت من بانکار پرداختم و خود را در آن مخمصه نینداختم اما نه چنین است با وجود امرای بزرگ که در آن زمان وجود داشتند من خود را قابل آن مقام منیع و شغل رفیع نمیدیدم و این بی‌انصافی را برخود نمی‌بستم .

میرزا آقاخان نوری مرا در اول صدارتش از اکتفاء خود میدانست و در باطن بامن عداوت میورزید.

اگر بظاهر تکریم مینمود ولی از من حساب میبرد اما پسرش نظام‌الملک که بر پدر مسلط بود بریاست دفتر استیفا میل مفرط داشت لذا سعی کرد بواسطه میرزا شفیع مستوفی شیرازی از دخل و خرج مملکت ربط و اطلاعی حاصل نمود خواست پادشاه را تطمیع نماید و از این راه منصب مرا گرفته خود صاحب آن منصب شود بعرض آستان حضرت رسانید که من سالی یک کرور بر دخل دولت می‌افزایم و از مواجب و مرسوم و وظایف مردم تومانی دو هزار کسر میکنیم فقط نه همین کار بود بدعت‌های دیگر نیز آورد مثلاً آنوقت هرچه خلعت از صندوقخانه داده میشد همه شال کشمیری بود بشال کرمانی مبدل نمود و نشانها که بنوکر میدادند از رتبه یاوری به بالا طلا بود آنهم نقره شد.

مخارج عید نوروز هشتاد هزار تومان به بیست هزار تومان رسید. هفتاد هزار تومان مخارج آشپزخانه سی هزار تومان گردید. از مخارج اصطلب خاصه و سایر بیوتات سلطنتی بهمین نسبت کاست در حقیقت از خرج کم نمیشد غیر از اینکه بنا بر مثل مشهور از ریش برداشت و روی سبیل گذاشت.

طوماری نوشت و بنظر همایون رسانید با این نفع کثیر که خیلی جلوه میگرد بندکان اعلیحضرت شاهنشاهی برعایت شخص من و حقوق پدرانم اجرای فقرات طومار او را ابتدا از من خواستند من از مجری داشتن این انتقاص و لعن و طعن عام و خاص چندان مضایقه نداشتم. فرضاً اگر این صرفه جوئی نظام‌الملک را هم برای دولت میگردم بهانه دیگری بدست آورده و البته مرا عزل میکردند و باز بدنامی و رسوائی سنگین‌تری بدوشم میگذازند لذا از آن کسر و نقص تن زده و به نیکنامی در حضور همایون استعفا نمودم و بخانه خود رفته راه اعتزال پیش گرفتم.

میرزا آقا خان که طبعاً جیون بود از بودن من در طهران تشویش نمود اسباب طرد مرا باشتیان فراهم آورد چون مرا از اینجا بآنجا فرستاد و منصب را مستقلاً

بنظام الملك داده‌مینکه طومار صدارت میرزا آقاخان پیچیده شد مرا به طهران احضار نمودند به تشریفم پرداختند و به منصب موروثی نائل ساختند.

در آنوقت با امرای سبک و سلوک مخصوص داشتم نه کسی را میرنجاندم و نه حتی الامکان شأن و رتبه خود را از دست میدادم. هر کس از دولت وظیفه و مرسوم میخواست مبلغ معینی میگرفتم و خواسته او را میدادم تکلیف مردم مشخص و شاخص بودن من معین بود و طبایع را این رویه قانع مینمود.

چون اعلیحضرت اشک در این مملکت سلطنت کرده‌اند و بی‌معادات و حالات قاطبین آن برده میدانند که من کار بدی نمی‌کردم و راه خلافی نمی‌رفتم بر آن حضرت پوشیده نیست که پادشاهی ایران را طبعاً رویتی است غیر از رویه شهریار ی سایر ممالک. از عهد قدیم یعنی از زمان سلطنت کیخسرو حاضر که بزرگترین شاهنشاهان این مملکت است پادشاهان ایران نسبت بر عایانو کرهای خود حکم پدر داشته‌اند و آنها نسبت بسلاطین خود را فرزند می‌پنداشته خالصاً مخلصاً تابع و مطیع و خدعتگذار بوده اوامر و نواهی ایشان را بجان و دل پیروی مینمودند و مسلم است که اولاد باید به نفقه آباء و امجاد زندگی کنند و در عیش و کامرانی زیند پس صدور و وزراء این سر زمین نباید بر عیت و نو کر سخت گیری نمایند و راه مضایقت پیمایند تا رشته مهر ابوت و بنوت محکم ماند و تابع و متبوع باسایش و بی‌خیال بکنرانند. بزرگان به فتنه جوئی و طغیان بر نخیزند و خردان بجان یکدیگر نیفتند. اقویا دم از خود سری نزنند. وضعفا سب و نفرین نکنند و من اینهمه را چنانکه کفتم سد نمودم و خودم در میانه منتفع و کامیاب گردیدم بریاست خاصه و قبول عامه نائل آمدم و مقبول قاصی و دانی شدم. چند سالی که کار بتمدد وزراء میگذشت و هر يك در کار خود مستقل بودند من هم در مستوفی الممالکی خود مستقل و استقلال تمام داشتم.

روزی پادشاه از بسیاری کار و زحمت بی‌شمار که در مهام ملك و دولت متحمل میشدند بکسالت و ملالت افتادند باز بر این شدند که صدر اعظمی مستقل تعیین فرمایند تخفیفی در زحمات شخصی دهند و قدری از آن بار سنگین را بردوش شخصی بنهند. این



بنده و فرخ خان کاشی امین الدوله و میرزا محمد خان سپهسالار را بیایغ ننگارستان احضار فرمودند من آنروز بجهت عدیده یقین داشتم به منصب صدارت میرسم و خود نیز برخلاف موقع عزل میرزا تقی خان خواهان این رتبه جلیل بودم چه از امرای آن زمان جز معدودی نمانده و آنها هم که مانده بودند چندان لیاقت و قابلیت نداشتند و سنک راه من نمیشدند ندانم چه شد که تشریف این شأن شریف را بمیرزا محمد خان سپهسالار دادند و از میان ما سه نفر او را مزیت نهادند بعضی پیشکش زیاد را سبب دانستند - برخی عداوت چند تن عمله خلوت را با من جهة پنداشتند - زمره گفتند حکم استخاره بوده که ثالث ثلثه را اختیار نمود و از آنجا که من دوامی در اینکار نمیدیدم نه چیزی در اینباب میگفتم نه می شنیدم خود در وزارت داخله و مستوفی الممالکی مقتدر و مسلط بودم و دایره خود را باستقلال اداره مینمودم. حدس من صائب شد و بزودی میرزا محمد خان مغزول و مأمور خراسان گردید و بر اعمال و مشاغل من چند شغل افزودند و از آنجمله بود اتابیکی کامران میرزا نایب السلطنه که میبایست آنرا بحکومت طهران و عمل املاک خالصه تعبیر نمود.

سفر اول که موکب همایون تشریف فرمای خراسان شد درغیبت اعلیحضرت مقرر سلطنت طهران بلکه ایران را برای صائب و حسن تدبیر منظم نگاه داشتم از خراسان که معاودت فرمودند باز مبلغی پایه مرا بالا بردند اسم صدارت نداشتم ولی رسم تماماً با من بود.

سفر عتبات پیش آمد تدارک این سفر مهم را بخوبی دیدم و اردوی معلی را باشوکتی لایق بعراق عرب فرستادم در غیاب پادشاه مستقلانیات سلطنت نمودم دوست علیخان معیر الممالک که خود را پسر خوانده من میگفت بجهتی بامن بد شد در این سفر در عرض راه از من بد گوئی کرد و بسعایت پرداخت شاه هم درینوقت به تغییر وضع میل فرمودند و طرح تازه در امور دولت میخواستند میرزا حسینخان مشیر الدوله قزوینی که در عراق عرب بشرف التزام رکاب اعلی مستعد گشته چیزها بعرض اقدس رسانید و گفت من بحسب تدبیر و کاردانی اگر دولت ایران را بعظمت دولت انگلیس فرسانم یقیناً بعثمانی میرسانم.

فحط وغلا نیز در طهران و سایر بلاد ابتلاشد این جمله دست بهم داده اسباب معزولی مرا فراهم آورد بعد از ورود موکب مسعود بدار الخلافه اتفاقات مزبوره این بنده را عزل کرد وامانم دادند و محرمانه بآشتیانم فرستادند. در تمام صدارت میرزا حسینخان آنجا بودم ابواب مراوده را برای خود بسته با دور و نزدیک گفت و شنود نمی نمودم بزراعت و فلاحت زاید الوصف میل داشتم و در مزرع توکل تخم میکاشتم.

بعد از سفر فرنگ میرزا حسینخان در کیلان از صدارت افتاد از همانجا بریدی فرستادند و بمن خبر دادند قبل از وصول موکب معلی پهای تخت حاضر شوم روز ورود بندگان همایون بمقر سلطنت لباس رسمی خود را پوشیده در سلام در همانجا ایستادم ایستادم از آنروز هر شب و هر روز بمقام من افزوده شد و بر پادشاه معلوم گشت که هر چه باشد از جوان کاریز نیاید و هر نا اهلی جاه و منصب را نشاید. تغییر وضع کار هر کس نیست مقنن و مؤسس را نشانه دیگر است هر کوینده فردوسی نشود هر نویسنده سعدی نکردد و چون چنین است پس بهم زدن سبک قدیم امری نا صواب است و بفرموده شیخ برخلاف رأی الوالالباب.

شاه طهماسی بودن بهتر از هیچ بودن است و رویه ناقص به از پیروی سبک مجهول فرنگی نمودن چنانکه میرزا حسینخان دست بآن کار زد و درماند و از آن دفتر حرف بهبودی نخواند.

مختصر ریش سفید و شان و جلالت من جوانی و نادانی و بی تجربگی و قلت ربط دیگران در امور داخله مرا ذیحق داشت که در دوره وزرای اربعه یاسته در مجلس صدر نشین باشم.

چون در ثانی موکب همایون تشریف فرمای فرنگ شد نایب السلطنه حقیقی ایران من بودم و در غیاب شاه طوری حرکت نمودم که از هیچ جا صدا بلند نشد پس از مراجعت از آن سفر خیریت اثر میرزا حسینخان از سیه سالاری معزول شد و انحطاط او بیشتر اسباب اعتلای من گردید.

بعد از مدتی سفر خراسان سرگرفت و تا اینوقت یعنی در ظرف یکسال چند نفر

از معتبرین از قبیل میرزا حسینخان سپهسالار - محمد رحیم خان علاءالدوله و آقا ابراهیم امین السلطان در گذشته درست و بیای من باز شد و از آنجا که در مدت مسافرت اعلیحضرت بارض اقدس تمام مملکت را منظم نگاه داشته بودم بعد از معاودت چند مرتبه بمن تکلیف صدارت نمودند چون میدانستم مدعی و حریفی در مقابل نیست باطنامیل داشتم ظاهراً قبول نمیکردم تا با التماس بر سر تمکینم آوردند و صدر اعظم کردند .

غیب گوئی مرشد بود یا کو کب عمر من میل افول می نمود بعد از دو سال و اندی صدارت بدرود جهان فانی گفتم و بسرای جاودانی آمدم با حرمت و افتخاری تمام و جلال و عظمتی لا کلام از اینکه خیانت بدولت و ملت نکرده بودم و همواره راه خدمت و صداقت می بینم و از عنفوان جوانی تا اوان پیری و ناتوانی بحسن سلوک با مالک و مملوک راه رفتم عبارات مستهجن و الفاظ رکیک بر زبان نیاوردم برای کارها حتی دوستی حدی قرار دادم در عنوان مراسلات و حفظ شأن هر کسی تخطی و تجاوز نمی نمودم بالطبع سخی بودم بحفرانهار و غرس اشجار و آباد کردن قراء و مزارع میلی مفرط داشتم .

نسبت حمقی اگر بمن توان داد از بابت رغبت من بکیمیگری بودیول زیاد در این راه تلف کردم از شنیدن لفظ زیبق شرقی و غربی و تکلیس مجرد مقطر زیاده از حد محظوظ میشدم که از دیدن یا چشیدن خمر احمر و شراب اصفر در حقیقت ناخوش یاد یوانه اینکار بودم با اینکه خودم هم نمیدانم برای چه اینکار را مینمودم .

آن اعتقادها که مردم گمان میکنند بدراویش داشتم نداشتم چون این سلسله خلقی بی قیدند و کمتر اهل زرق و شید صاحب شان را طالب بودم با این جماعت حسب المناسبه اظهار محبت مینمودم .

بسیار از چیزها را خوب می فهمیدم ولی صلاح خود را در تباهل میدیدم مخصوصاً از مداخله در امور خارجه و مسائل پلتیکی اجتناب میکردم و خود را مسئول فرنگیهای ناپاک نمی نمودم . خلقی را عقیده آنکه من بکلی از اوضاع عالم بیخبرم مرا باطناً این عقیده خوش می آمد و بر آسایش من می افزود .

در مجالس کاملاً ساکت بودم خیلی کم حرف میزدم و بندرت تحریر می‌کردم صرفه خود را در کم گفتن و کم نوشتن می‌دیدم، در حضور همایون از احدی بدنگفتم و سعایت نکردم مگر باعظمی فوق تصور ووقعی بیش از تدبیر چنانکه فوراً کار می‌شد و چون سم قاتل مؤثر.

بفرنگی و فرنگی بازی معتقد نبودم اما برای اصلاح مزاج از ادویه آنها صرف می‌نمودم از صنایع و بدایع اروپا هم بدم نمی‌آمد اما پول برای تحصیل آنها مایه نمی‌گذاشتم چون میدانستم هرچه خوب است برای من می‌آورند و با تملق بمن تعارف می‌دهند. خرج کلی من خرج باغبانی و زراعت بود و فقط باغبان و فلاح از دست من دشت می‌نمودند.

ظاهر شرع را خوب حفظ می‌کردم یعنی اگر نماز کردنم را کسی ندیده بود شراب خوردنم را هم ندیده بودند شاید انواع فسق و فجور را مرتکب شده باشم اما احدی نمیتواند شهادت بدهد که من از فلان شخص فلان کار را دیدم و در حال فلان باو رسیدم.

بعلماء و صلحا و مساکین و فقرا زیاده از حد احسان نمودم و گوئی از این میدان بردم چنانکه پس از مرگم همه کس از پادشاه تا رعیت از برای من طلب مغفرت کردند و روحم را شاد نمودند و آنها که برای من مضمون می‌گفتند و مرهیکل و مجسمه می‌خواندند دانستند اگر مجسمه هم بودم مجسمه جلالت بودم و در هیکل حجری کار انسانی نمودم ز کرم همه جا بخیر است اگر مسجد یا دیر است.

خلاصه بغیر از میرزا محمدخان مجدالملک و محمدحسن خان اعتماد السلطنه و میرزا ابراهیم نواب بدایع نگار که ضمن ترجمه احوال میرزا حسینخان مذکور شد دیگران هم مطالبی راجع به میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی نوشته‌اند از قبیل اقبال الدوله شاهزاده هندی ساکن کاظمین که در زمان ریاست و صدارت میرزا یوسف دوم مرتبه بایران آمده و در رساله موسوم بلطائف و ظرائف شرحی راجع بایران نوشته و از میرزا یوسف انتقاد کرده است.

و نیز در روزنامه مترقی هندوستان و در روزنامه زورا (۱) که در همان ایام در بغداد چاپ میشد در چندین شماره شرحی انتقاد آمیز راجع بمیرزا یوسف نوشته اندولی همه آنها سست و بی سند و نارواست که از نقل آنها خود داری میشود و تصور میکنم که برای شناساندن میرزا یوسف و افکار قرنی که در او زندگی میکرده همین اندازه که نوشتیم کافی است.



(۱) روزنامه ( زورا ) رامندت پاشا والی عراق در بغداد تأسیس کرده بود که بایران و ایران دشانم بدهند .



## محمد حسن خان مقدم صنيع الدوله اعتماد السلطنه

محمد حسن خان مقدم در شب بیست و یکم شعبان ۱۲۵۹ هجری قمری مطابق ۲۷ مرداد ۱۲۲۲ هجری شمسی در طهران متولد شده و در روز جمعه ۱۹ شوال ۱۳۱۳ قمری مطابق ۱۳ نوروز ۱۲۷۵ شمسی در طهران در سن پنجاه و سه سالگی در گذشته و دروادی السلام نجف اشرف مدفون گردیده است.

معزی‌الیه پسر چهارم حاجی علی خان ونوه حسین خان مقدم مراغه‌ایست در اوایل سلطنت فتحعلی شاه که احمد خان مقدم بیگلربیگی آذربایجان بود حسین خان مقدم که از بنی اعمام مشارالیه است سمت پیشخدمت با شیکری نایب السلطنه عباس میرزا را داشت و واسطه کارهای او نزد اولیای دولت بود سپس به طهران آمده و بحکومت‌های مختلف منسوب میشد.

حاجی علیخان ملقب به ضیاء الملک و اعتماد السلطنه در دربار محمدشاه و ناصرالدین شاه منصب خوانسالاری و حاجب الدولگی داشت چندی والی خوزستان و لرستان و زمانی وزیر عدلیه و یا وزیر وظایف و اوقاف بود.

طایفه مقدم که در مراغه و زنجان و سرحدات ترکیه سکونت دارند از زمان صفویه در جنگ‌ها پیشرو لشکر بوده و رؤسایش مصدر خدمات بزرگ شده و همیشه خدمتگذار دولت بوده اند علی خان مقدم با سوار و پیاده مراغه در رکاب نادرشاه بهندوستان رفته پسرش احمد خان مقدم پس از قلع و قمع صادقخان شقانی بیگلربیگی آذربایجان

شد و در شورش که آرامنه ابروان در زمان سلطنت فتحعلی شاه کردند مشارالیه بوالیکری ابروان مأمور شده و غائله آنجا را با حسن وجه خاتمه داد. پسرش حسین پاشا خان با سه فوج پیاده مراغه و دو بیست و پنجاه سوار مقدم و یکصد و بیست توپچی مراغه در رکاب سلطانمراد میرزا حسام السلطنه هرات را محاصره کرده و اولین سر کرده ای بود که با افواج و سواران خود وارد قلعه هرات شد. پسر حسین پاشا خان اسکندر خان مقدم که پدر فتح الله خان ظفر الدوله است در ایامی که با سواران مقدم مراغه مأمور سر کوبی تراکمه بود در صحرای کوکلان کشته شد و در آستر آباد مدفون گردید. ظفر الدوله سردار متخلص بظفر علی صاحب سیف و قلم بود و شعر نیکو میگفت.

حسین خان مقدم آجودانباشی ملقب بنظام الدوله فرمانفرمای فارس که در ۱۲۵۳ سفارت پاریس و لندن رفت از این طایفه و خوانین مقدم زنجان نیز از بنی اعمام این خانواده هستند.

بالجمله محمد حسن خان اعتماد السلطنه در سال اول تأسیس مدرسه دارالفنون یعنی در سال ۱۲۶۷ هجری قمری وارد آن مدرسه شده و پس از دو سال در یکشنبه ۲۶ ذی قعدة ۱۲۶۸ بموجب حکم عزیز خان مگری سردار کل در قسمت پیاده نظام منصب و کیلی گرفته و از آن تاریخ تا آخر عمر متوالیاً داخل خدمت دولت بوده است.

در سنه ۱۳۰۸ قمری یعنی سی سال بعد از صدور حکم و کیلی پیاده نظام حکم مزبور را بنظر ناصرالدین شاه رسانیده و شاه در صدر آن دستخط ذیل را کرده است: این حکم نظامی که اوایل سلطنت با اعتماد السلطنه داده اند بحکم ما این اوقات بنظر ما رسید بسیار مشعوف شدیم از اعتماد السلطنه از آنوقت طفولیت الی حال که بمراتب عالی رسیده است همه را از خدمات و صداقت و درستی کاری او بوده است که بعمل آورده و خاطر ما را راضی داشته است سنه ۱۳۰۸ بارس میل.

پس از آنکه در ۱۲۷۵ بمنصب سرهنگی ارتقاء یافت بریاست قشون خوزستان ولرستان و نیابت حکومت آنسامان مأمور شد. در سال ۱۲۷۸ بمنصب جنرال آجودانی حضور همایون مفتخر گردید در سال ۱۲۸۰ در زمان وزیر مختاری حسنعلی خان امیر نظام



گروسی در فرانسه وابسته نظامی سفارت ایران در پاریس گردیده و دو سال نایب دوم سفارت نامبرده شده در ضمن مأموریت به تکمیل تحصیلات پرداخته است .

در سال ۱۲۸۴ که از پاریس مراجعت کرد بمنصب پیشخدمتی و مترجمی حضور همایون سرافراز آمد در ۱۲۸۷ اداره روز نامجات و سال بعد ریاست دارالترجمه دولت با او شده ملقب بصنیع الدوله گردید .

در ۱۲۹۰ معاون وزات عدلیه و مقدم السفرا شد .

در ۱۲۹۸ اداره تالیفات نامه دانشوران به معزیه الیه تفویض گردید .

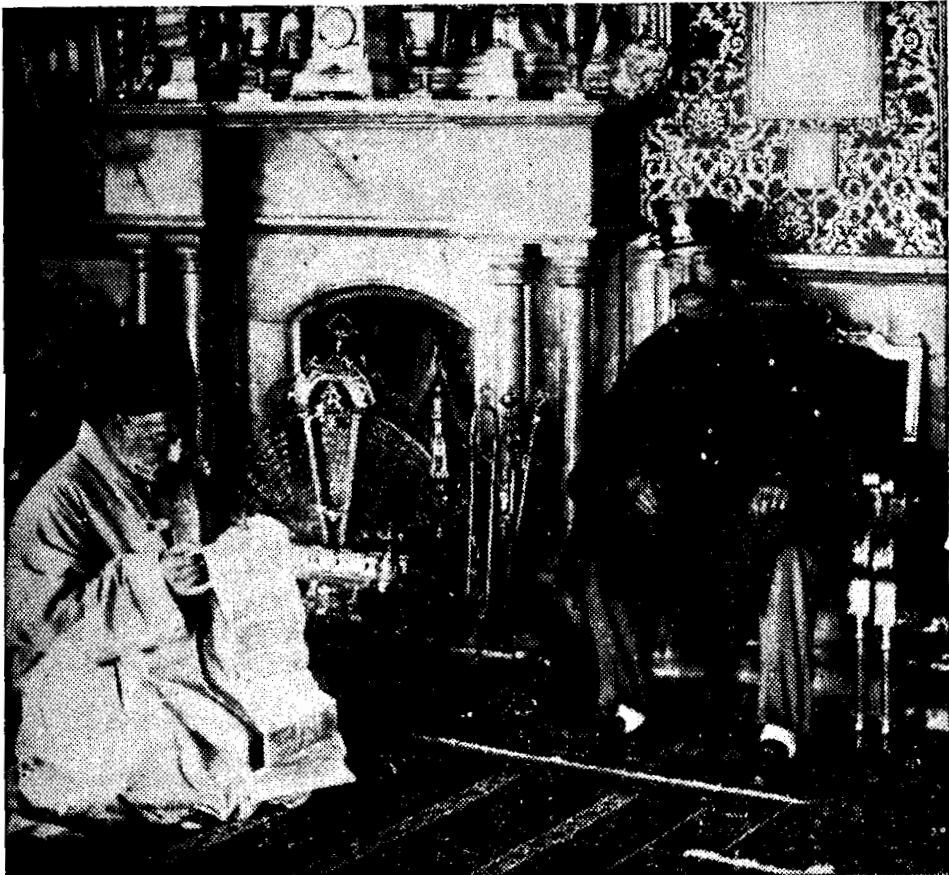
در ۱۲۹۹ عضو مجلس شورای دولت و در ۱۳۰۰ وزیر انطباعات و دارالترجمه دولتی گردیده در سال ۱۳۰۴ ملقب با اعتماد السلطنه شد .

در ۱۲۹۵ بصویت انجمن جغرافیائی پاریس و در ۱۳۰۳ بصویت انجمن آسیائی فرانسه و انجمن آسیائی روس و انجمن آسیائی لندن انتخاب گردید .

محمد حسن خان اعتماد السلطنه بسیار حساس و خرده بین بود عفاف و ادب بی اندازه داشت متین و باوقار بود هر کز دشنام و ناسزا بزبان نمی آورد - با زیر دستان بعطوفت و ملایمت رفتار میکرد - فرائض دین را کاملاً مواظب بود و مستحبات را از قبیل زیارت و قربانی و غیره انجام میداد .

خودش در خوابنامه مینویسد « محمد حسن خان دارای همان صفات است که معاویه در تعرفه عبدالله بن زبیر به پسر بد کهر خود یزید پدید بیان کرده و گفته مثل روباه فرار میکند و مثل شیر حمله مینماید . »

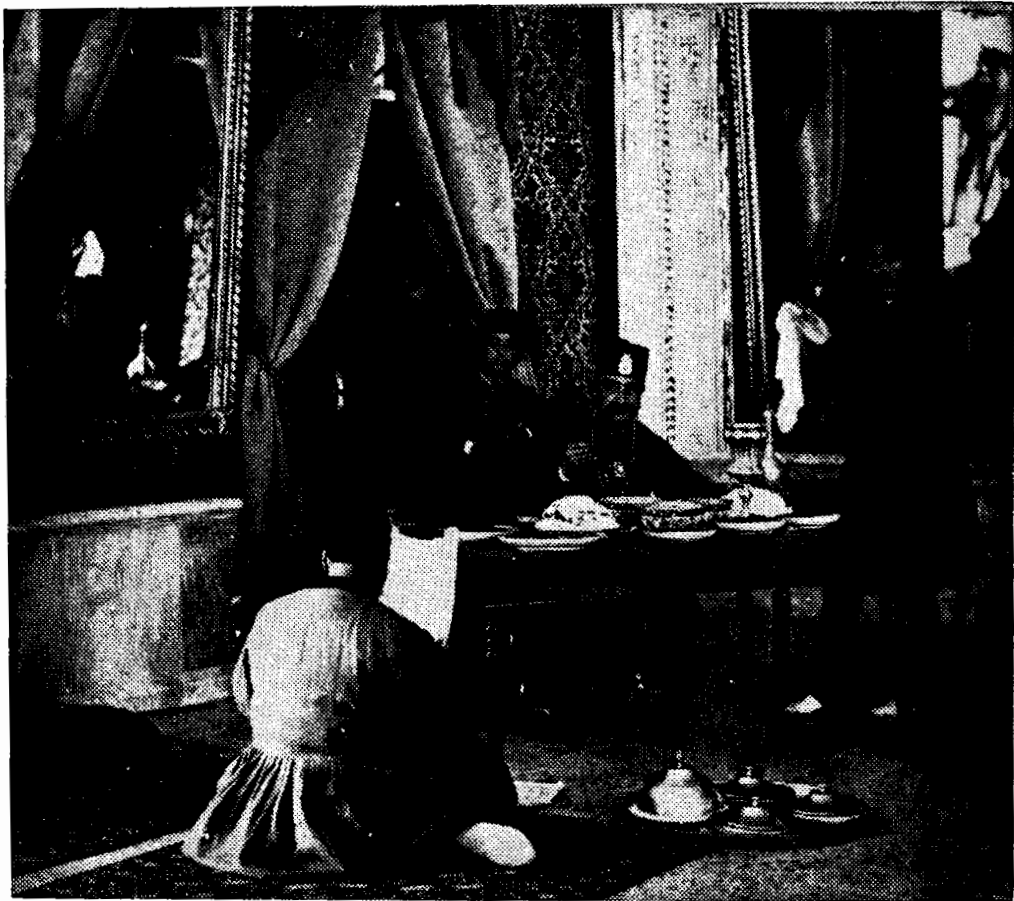
بسیار وطن پرست و آزادی طلب بود و برای ترقی ایران آرزوهائی داشت که تا کنون هیچیک از آنها بر آورده نشده است . هر روز صبح گاه از خانه خود که در خیابان نظامیه در جنوب مدرسه سپهسالار جدید بود بسلام مادرش خورشید خانم میرفت معزیه الیهها نواده مصطفی قلیخان برادر آقا محمد خان قاجار بود . پسرش اورا بسیار محترم میداشت و تا اول روز او را ننمیدید هیچ جا نمیرفت و هیچ کار نمیکرد بعد از ملاقات مادر مرتباً بدر خانه سلطنت میرفت .



روزنامه خوانی اعتماد السلطنه در حضور ناصرالدین شاه

مدت بیست و پنج سال بعلاوه مشاغل مهم دیگر خواندن روزنامه های اروپا برای شاه و دادن هر گونه اخبار اروپا بعهد او بود. در زبان فرانسه چنان مسلط بود که روزنامه های فرانسه را دست می گرفت و بدون تردید و لکننت و تکرار بفارسی میخواند مثل اینکه روزنامه فارسی است. همیشه طرف مشورت شاه بود اما چون پادشاه او را آزادی طلب و دارای غرور ملی میدانست حرفهای او را چندان بکار نمی بست.

روزنامه شرف مینویسد «از مبادی نو کسری پیوسته لیلا و نهاراً سفرأ و حضراً ملتزم رکاب اعلی و مراقب خدمات حضور همایون و مورد الطاف کامله شهریاری بود.»



درس‌سرای موزه روزنامه خوانی اعتمادالسلطنه

اگر يك روزنا خوش میشد پشت سرهم پیشخدمت و فراش‌خوت می‌آمد که به‌بینند حقیقه ناخوش است یا قهر و تمارض کرده. هنگام شب که از درخانه بمنزل برمیگشت روی يك صندلی راحتی می‌نشست و قهوه می‌طلبید و یاد داشت‌های روزانه‌اش را مینوشت اگر گاهی خیلی خسته شده بود خانم اشرف السلطنه زتنش در جلوی او روی زمین می‌نشست و قلمدان می‌کشید و هرچه اعتماد السلطنه تقریر میکرد او مینوشت. هفت‌جلد یادداشت‌های روزانه دربار ناصرالدین

شاه که در کتابخانه آستان رضوی است باین ترتیب نوشته شده .

پس از صرف قهوه و رفع خستگی و خوردن شام به کتابخانه اش میرفت که دارای چهار هزار جلد کتاب نایاب و کمیاب بود و تا قریب به نصف شب در آنجا می خواند و می نوشت.

با نویس خانم اشرف السلطنه دختر امامقلی میرزا عمادالدوله دولتشاهی بود و اولادی از او نداشت لیکن از زنی که قبلاً گرفته بود دختری باسم عذرا خانم داشت که عروس احمد خان نوائی بود و در روز یکشنبه سوم رجب ۱۲۹۹ در سن بیست و چهار سالگی وفات یافت و از رفتن اولاد منحصر بفردش بی اندازه متأثر و غمگین و ملول گردید و هیچگاه این داغ را فراموش نکرد .

در قرن اخیر ایران هیچکس باندازه اعتماد السلطنه در راه دانش و ینش عموم زحمت نکشیده است در ایامی که ایرانیان از سایر ممالک دنیا اطلاعی نداشتند و روابط با خارجه بسیار محدود بود و کس جرئت نمیکرد که از ترقیات اروپا و اوضاع آنجا صحبت کند و اگر چند نفر روشن فکر دور هم جمع میشدند باسم آزادی طلبی آنها را پراکنده مینمودند. در ایامی که کتابخانه های مملکت همه بتاراج رفته اهل علم در زوایا مایوس و بینوا افتاده نام بزرگان و آزادگان و فضلا و شعرا و نویسندگانی که باین مملکت خدمت کرده اند از خاطرها محو شده. در ایامی که دور شاه را جمعی درباریان متملق جاهل حسود گرفته دائماً بر علیه اشخاصی که لایق خدمتگذاری باین آب و خاک بوده و میخواستند باین اشکالات بی حد چشم و گوش هموطنانشان را باز کنند دشمنی میکردند و هم بسبب نادانی و بی سوادی خویش آلت دست بیگانگان شده و برای خاموش کردن چراغ علم و ادب در این مملکت هزار گونه دسیسه میکردند در چنین ایامی اعتماد السلطنه چهار جلد مرآت البلدان - سه جلد تاریخ منتظم ناصری - سه جلد مطلع الشمس - سه جلد خیرات حسان - التدوین فی احوال جمال الشروین - مآثر و الاثار - دو جلد در التیجان فی احوال بنی الاشکان - منطق الوحش و غیره و غیره نوشته است اسامی دیگر



اعتماد السلطنه

تألیفات او که متجاوز از سی مجلد است در شماره هشتاد و یکم روزنامه شرف منطبعه ۱۳۰۸ قمری مشروحاً درج شده است .

از کتب اعتماد السلطنه نه تنها ایرانیان و فارسی‌زبانان استفاده بسیار کرده‌اند بلکه مستشرقین اروپا و امریکاهمه از تألیفات او بهره مند شده و امروز اکثر آنها سندیت تاریخی دارند .

از جمله نوشتجات اعتماد السلطنه یکی وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه است از سال ۱۲۹۸ قمری تا سال ۱۳۱۲ که در هفت مجلد خطی در کتابخانه آستانه رضوی است و سه سال آن اخیراً منتشر شده است (۱)

(۱) وقایع سه ساله دربار ناصرالدین شاه را اخیراً کتابخانه ابن سینا منتشر نموده است .



و دیگری خوابنامه یا رؤیای صادقه است که در سال ۱۳۰۸ قمری نوشته و بطوریکه در مقدمه آن مینویسد در آن سال شاه بسفر عراق میرفته در ساوه قم باعتماد السلطنه امر کرده که برود مسجد ساوه که از بناهای شاه طهماسب صفوی است معاینه کرده کتیبه و سایر مزایای آن بنا را بنویسد پس از اجرای او امر شاهانه بواسطه گرمی هوا خوابش گرفته و در مقصوره مسجد خوابیده و سیصد صفحه خواب سیاسی و اقتصادی دیده است.

اصل موضوع این رساله چنانکه سابقاً هم نگاشته‌ایم این است که یازده تن صدور قاجاریه را برای ضعف و انحطاطی که در سلطنت آن خاندان پدیدار شده سلسله پادشاهان ایران بدرخواست آقامحمد خان قاجار آنها را محاکمه میکنند.

- ۱- حاجی ابراهیم خان اعتماد الدوله شیرازی را کورش شام محاکمه میکند.
- ۲- میرزا شفیع صدراعظم مازندانی را کورش شاه محاکمه میکند.
- ۳- حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی را داریوش بزرگ.
- ۴- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را داریوش بزرگ.
- ۵- حاجی میرزا آقاسی را شاه اسمعیل صفوی.
- ۶- میرزا تقی خان امیر کبیر را نادرشاه.
- ۷- میرزا آقا خان اعتماد الدوله نوری را اردشیر بابکان.
- ۸- میرزا محمدخان سپهسالار قاجار را اردشیر بابکان.
- ۹- میرزا حسینخان سپهسالار قزوینی را خسرو نوشیروان.
- ۱۰- میرزا یوسف مستوفی الممالک آشتیانی را اشک اول.
- ۱۱- میرزا علی اصغر خان امین السلطان را آقا محمد خان قاجار.

اهمیت خوابنامه در این است که آنچه از وقایع سری ایران که اعتماد السلطنه از پدران در باری خود شنیده و یا از طفولیت در لوح خاطر ثبت کرده و نمیتوانسته است در تألیفات علنی خود انتشار دهد در این رساله گنجانده است. مثلاً در محاکمه میرزا تقی خان امیر کبیر مینویسد سیاست خارجی را از میرزا

ابوالقاسم قائم مقام و سیاست داخلی را از محمد خان زنکنه امیر نظام سر مشق گرفته بود. مثلاً مینویسد میرزا تقی خان خیال داشت ناصرالدین شاه را خلع کند و عباس میرزا ملك آرا برادر صغیر شاه را بتخت نشاند و خود نایب السلطنه ایران شود سپس با روسها بسازد و عثمانیها را برای توهینی که در ارزنته الروم باو کردند تنبیه کند بعد از آن با انگلیسها بر علیه روسها سازش نماید و همینکه آنها را سر جای خود نشانند با ایشان بسازد و لشکر بهندوستان بکشد و همه جا بر اثر نادر شاه برود همه ممالک ایران را (۱) ضمیمه شاهنشاهی ایران بنماید.

بخاطر دارم و قتیکه اعتماد السلطنه در این موضوع با پدرم صحبت میکرد میگفت هنگامیکه میرزا تقی خان امیر را بکاشان بردند کلیه نوشتهجاتش را ضبط کرده و نزد شاه آوردند اکثر نوشتهجاتی که از منزلش بدر بار آوردند مر موز بود شاه امر داد آنها را در خزانه اندرون نگاه داشتند در زمان صدارت میرزا یوسف مستوفی الممالک يك نفر از اهالی مازندران پیدا شد که هر گونه رمزی را کشف میکرد شاه آن شخص را احضار فرموده و امر کرد نوشتهجات میرزا تقی خان را در اختیار او بگذارند مشارالیه جملگی را کشف کرد و بعرض رسانید. اکثر نوشتهجات مزبور رمز هائی بود که امیر کبیر باراجه های هندوستان و متنفذین آن سامان داشت تماماً دستور شورش هندوستان بر علیه دولت انگلیس بود چنانکه از کشته شدن میرزا تقی خان چندی نگذشت که شورش سپاهیان هند شروع شد. باری بر کردیم بخوابنامه و اسراری که جای دیگر نتوانسته است ذکر کند مثل تغییر مسلک دادن میرزا حسینخان سپهسالار که تا چندی علمدار سیاست انگلیس در ایران بوده بلوچستان را بانگلیسها داده سپس خود را بروسها بسته فیروزه و سرحدات خراسان را بآنها واگذار کرده و در خاتمه بامر شاه در مشهد مسمومش کرده اند.

مثل اخلاق خصوصی میرزا یوسف مستوفی الممالک از کیمیاگری و درویش بازی و غیره و بالاخره عجیب تر از همه وقایع پنهانی دسیسه هائی است که برای گرفتن امتیاز بانك شاهنشاهی در ایران بکار رفته است.

(۱) ممالکی که خارج از حدود جغرافیائی ایران و متعلق بشاهنشاهی ایران بوده (انیران) گفته اند.



يك صفحه هم راجع بمساوی اعمال شاهزاده کامران میرزا نایب السلطنه بوده که در نسخه اصلی عمداً سیاه کرده اند شاید بعد از فوت اعتماد السلطنه بانوش اشرف السلطنه که شاهزاده خانم قاجار بوده عرق خویشاوندی محرکش شده که آن صفحه سیاه کاری را سیاه کند ولی زحمت بیهوده کشیده زیرا که سیاه کاری همه کس در برابر تاریخ محفوظ است و هر وقت باشد بیرون خواهد آمد .

این نکته نیز ناگفته نماند که محمد حسن خان اعتماد السلطنه ترجمه احوال بعضی از این صدور یازده گانه را کوتاه آورده و حق انتقاد را ادا نکرده شاید حقایقی که در این پنجاه ساله اخیر بر ما معلوم شده بر او مجهول بوده است .

خلاصه معاندین اعتماد السلطنه که روزی جزو اجزای دارالطباعه او بودند میگویند که این کتابها را دیگران نوشته اند و او با اسم خود منتشر کرده است باطل بودن این ادعا از یادداشت های روزانه دربار ناصر الدین شاه که سابق شرح آن گذشت و خوابنامه که بسبب انتقاداتی که از شاه و دربار سلطنت و سیاست خارجی ایران شده و قطعاً در ایام حیات خود بکسی نشان نداده ثابت و مسلم است .

اعتماد السلطنه البته با فضل و هنر مندان نامی عصر مثل طیب عیسی دم و استادفون فضائل میرزا ابوالفضل ساوجی پدر آقای ذبیح بهروز و مثل حاجی میرزا محمد حسین ملک الکتاب پدر (۱) نگارنده محشور بود و از محضر آنها استفاده میکرد اما نه این است که کتابها را آنها نوشته باشند و او با اسم خود انتشار داده باشد .

اروپائینها هم اعتماد السلطنه را خیلی دوست ندارند زیرا که حتی المقدور بازیچه دست آنها نمیشده بحرهای آنها چندان واقعی نمیکذاشته و اعتباری برای تحقیقات آنها خصوصاً راجع بمشرق زمین قائل نبوده است .

آنان که در ایران میان هر جمعیتی نفاق انداخته و برای پراکنده کردن آنها میکوشند همیشه سعی داشتند که میان اعتماد السلطنه و رفقای فاضلش جدائی بیندازند تا کاری از پیش نرود حالیه هم این اعمال غرض از طرف همانهایی است که در یادداشت های

(۱) صاحب کتاب حالت - رساله آداب السرور - سفرنامه مکه معظمه - آداب سلطنت و وزارت و منشآت .

وقایع روزانه دربار ناصرالدین شاه یا در خوابنامه اسرار آنها را فاش کرده است .  
 باید دید آقایان منتقدین که هر روز بنوعی در صدد تحقیر اعتماد السلطنه هستند  
 در این قرن علم و اطلاع در این ایامی که وسائل تهیه اسناد و مدارک و مطالعه در کتابخانه‌های  
 دنیا با حسن وجه فراهم و روابط روز افزون ما با اروپا و امریکا از هر جهت آسان تر از ایام  
 اعتماد السلطنه است چه تألیف و تصنیفی از خود بیاد کار گذارده که بخود حق این گستاخی  
 ها را میدهند .

آیا جز تحقیق در دیوان خواجه حافظ یا انتخاب اشعار فردوسی یا ترجمه غلط  
 و نفهمیده تألیفات فلسفی اروپائیان یا تعلیقات غیر وارد معمول یا تجدید چاپ کتب بعضی  
 از قدما در این قرن طلائی چه آثاری از خود باقی گذاشته اند .

سردسته های منقدین مزبور برای خوش آمد اروپائیان که تحقیقات و نظریات  
 اعتماد السلطنه برخلاف میلشان بوده است خوش خدمتی بخرج میدهند و دیگران هم از  
 آنها تبعیت مینمایند .

بالجمله با وجود اینکه اعتماد السلطنه سعی بسیار داشت که تألیفاتش مطابق اصول  
 علمی و کشفیات و تحقیقات علمای بی غرض معاصرین در هیچیک از نوشتجاتش اعتراض فنی  
 وارد نیاید معذک انتقاداتی که بر کتب او وارد می آید بنظر ما دو چیز است اول راجع  
 بدردر التیجان فی تاریخ نبی الاشکان است که با وجود پرهیزی که در این زمینه داشته تحت تأثیر  
 تاریخ رولسنون مورخ انگلیسی قرار گرفته اشکانیان را ترك دانسته و خاندان قاجار را  
 منسوب بآنها کرده است . غافل از اینکه منسوب کردن اروپائیان این خاندان سلطنتی را  
 به ملل بیگانه برای مقاصد سیاسی است و گرنه همیشه محقق بوده که هیچک از آنها  
 ییکانه نبوده اند و اما راجع بسلاطین قاجار به موجب اسنادی که اخیراً بدست آمده محمد  
 حسنخان پسر شاه سلطان حسین صفوی بوده نه فرزند فتحعلی خان قاجار .

دوم راجع باصل و نژاد طایفه مقدم است که در جلد سوم مرآت البلدان  
 بروایت خیلی ضعیفی آنها را مغول پنداشته است و اکنون با اطلاعات جدید ظن نزدیک  
 به یقین بر این شده است که در اصل و نژاد این طایفه از اکراد بوده اند چنانکه هنوز هم

يك تیره از ایشان در حدود ترکیه و ایران ساکن و کردی حرف میزنند . انسان از نقص و اشتباه مصون نیست شاید نواقص و اشتباهات دیگری هم داشته باشد . اما تفصیل کتاب منطق الوحش . که اسم آن را در ضمن تألیفات اعتماد السلطنه ذکر کردیم بقرار ذیل و موضوعش چنین است : يك الاغی که صاحبش با وجود وکام نمیدهد و هرگز تیمارش نمیکند طویله و بهار بند برایش تهیه نکرده با وجودیکه همیشه پشت ریش و گرسنه است و در سرما و گرما زیر آسمان بی حائل زندگی مینماید صاحب بی انصاف هر روز بیشتر بارش میکند تا بدرجه ای که شکیبائی و تحمل از لاغ بیچاره سلب میشود یکباره جفتکی شده بار را می اندازد و دنده صاحب خر را با لگدمی شکند و از این بدبختی خلاص میشود .

دشمنانش بشاه عرض کرده بودند که اعتماد السلطنه خواسته است شرح حال مردم ایران را بنویسد و آنها را بشورش و انقلاب بر ضد سلطنت برانگیزاند . اعتماد السلطنه از این تعبیر و تفسیر که دشمنانش از منطق الوحش در نزد شاه کردند نگران شده هر روز منتظر بود که بجرم آزادی طلبی حبس و تبعید شود لذا از راه احتیاط عریضه ای دایر بشاه پرستی خود کرده در اولش خطاب بناصرالدین شاه نوشته بود :

«العبد و مافی یده کان لمولاه چون هر چه که این زده بی مقدار دارم بر حسب قدر و لیاقتم نیست بلکه باقتضای پرورش و تفضل و عنایت شخص همایون سلطنت دارای همه چیز شده لذا تمام اموال خودم را از منقول و غیر منقول تقدیم خاکپای مبارک می نمایم که خداوند تعالی همواره اقبالش را پاینده و وجود آفتاب بی مثالش را تا بنده بدارد .  
جهان تا جهان باشد او شاه باد بلند اخترش افسر ماه باد »

و به بانویش اشرف السلطنه گفته بود عریضه ای بشاه نوشته در پاکت لاک کرده و در فلان نقطه کتابخانه گذارده ام هر وقت برای من مرک مفاجیه یا اتفاق غیر مترقبه روی داد شما آن عریضه را بشاه برسانید .

همینکه نگرانی از بابت انتشار منطق الوحش رفع شد در سال ۱۳۱۲ قمری اعتماد السلطنه خاطرات ماد موازل دومونت پانس پر را ترجمه و چاپ کرد ماد موازل

مزبور از شاهزاده خانم‌های دربار لوئی چهاردهم و بسیار با سواد و حساس و منقد و از سیاست مطلع بوده و شوخ چشمی‌ها و هرزه گیها و کثافت کاریهای دربار سلاطین فرانسه را در یادداشت‌های خود ذکر کرده و سخت انتقاد نموده و درباریان فرانسه را رسوا کرده است.

ترجمه و نشر خاطرات ماداموزال دومونت پانسیر بفارسی موضوع جدیدی بدست معاندین اعتماد السلطنه داد و در نزد شاه سعایت‌ها کردند ولی چون شاه اعتماد السلطنه را قلبادوست میداشت شبانه محمد باقر خان ادیب‌الملک برادر زاده‌اش را در اندرون احضار کرده و گفته بود «پسر از طرف من برو بگو که این کتاب ماداموزال دومونت پانسیر را جمع کند. اما پسر! طوری نگویی که برنجد و اوقاتش تلخ بشود.» هروقت اروپا قدمهای بلندی بطرف ترقی و تعالی برمیداشت و این پیشرفت‌مورد توجه شاه واقع میشد اعتماد السلطنه در نزد شاه محبوبیت فوق‌العاده پیدا میکرد و در امور معضله‌ها او مشورت میشد. شاه پیشنهادات او را برای تغییر اوضاع بادقت گوش میداد. اما بسبب عوامل مختلف که این مختصر جای بحث آنها نیست هم پیشرفت اروپا در راه ترقیات و هم پیشنهادات اعتماد السلطنه راجع به بهبودی اوضاع ایران بزودی فراموش میشد و عکس‌العملش این بود که شاه گاه‌گاهی سربس اعتماد السلطنه میگذاشت و با او انواع شوخیها و مزاح‌ها میکرد.

بطور مثال یکی از آن شوخیها را ذکر میکنیم. در ۱۳۰۷ قمری در سفر سوم فرنگ در پاریس عزیز السلطان معروف به ملیجک که یادداشت‌های روزانه اعتماد السلطنه از قبایح اعمال و زشتی رفتار او پراست از شاه استدعا کرد که با اعتماد السلطنه عکس بیندازد. ناصرالدین شاه هم چون میدانست که اعتماد السلطنه چقدر از ملیجک بدش می‌آید با او امر کرد که با عزیز السلطان در جلوه‌دور بین عکاسی بنشینند. اعتماد السلطنه هم امر شاه را اطاعت کرده و عکس زیر را با هم انداخته‌اند که از وضع نشستنش قهر و بی‌اعتنائی و از لبخندش تمسخر عجیبی هویداست.



اعتماد السلطنه و مليچك

## مرکب اعتماد السلطنه

روز سیزده نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ هجری قمری بود اعتماد السلطنه بزیارت شاهزاده عبدالعظیم رفت پس از بازگشت بخانه بعادت معمول قهوه خواسته و ساعتی پس از صرف قهوه از دنیا رفت، همان ایام شهرت کرد که میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم بواسطه دشمنی فوق العاده که با او داشت او را مسموم کرده است. پس از فوتش شبانه خانم اشرف السلطنه آن عریضه سر بسته لاک شده معهود را بحضور شاه فرستاد فردای آن روز که شنبه بود امین همایون صرف جیب دارشاه بمنزل اعتماد السلطنه آمد داریائی متوفی عبارت بود از چهل هزار تومان پول نقد قریه اسمعیل آباد واقعه در بلوک غار چندین دست خانه و اثاثیه مجلل و جواهرات گرانبها و چهار هزار جلد کتاب بعلاوه یک مجموعه از سکه های طلای کهنه نایاب که روی چندین میز بلند بشکل شیروانی مخمل مشکی کشیده و برای هر یک از آنها سوراخی تنظیم کرده و بالای هر سوراخ اسم پادشاه و تاریخ سکه را نوشته بود.

خانه و اثاثیه و صندوقخانه و جواهراتش را شاه بخانم اشرف السلطنه بخشید خانم هم همه را فروخته به مشهد مقدس رفت و هفت جلد یادداشت های روزانه که در نزد او بود تقدیم کتابخانه رضوی نمود. برای قریه اسمعیل آباد از طرف دربار مباشر فرستادند چهار هزار جلد کتاب را که هر کدامش زینت افزای یکی از کتابخانه های دنیا شده در چهار هزار تومان حراج کردند.

مجموعه سکه ها را بموزه گلستان بردند و بعد از ناصرالدین شاه سوکلی های درباری هر کدام یکی از آنها را برای آویزان کردن سربند ساعت برداشتند و چهل هزار تومان پول نقد را که در بانک داشت برای شاه تصرف کردند.

از شگفتی های روز کار آن است بعد از فوت اعتماد السلطنه (۱۹ شوال ۱۳۱۳ مطابق ۱۳ فروردین ۱۲۷۵) بفاصله بیست و هشت روز ناصرالدین شاه را کشتند (جمعه ۱۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ - مطابق دهم اردی بهشت ۱۲۷۵) و در آن وقت در خزانه سلطنتی یک شاهی پول موجود نبود.



چون کلیه موجودی خزانه صرف جشن پنجاهم سلطنت شاه شده بود و آن چهل هزار تومان ارث اعتماد السلطنه مخارج کفن و دفن و مجلس ترحیم ناصرالدین شاه شد.

از مرحوم میرزا حسن مستوفی الممالک و از میرزا حسین خان پیرنیا مؤتمن الملك شنیدم که ناصرالدین شاه مصمم بود بعد از برگذاری جشن پنجاهم سلطنتش امین السلطان را مخدول و منکوب نموده و اعتماد السلطنه را صدر اعظم کند اما این اطلاع از طرف کی و بتوسط کی بامین السلطان رسیده بود از اسرار اندرون شاه و وقایع مهم تاریخی است که در موقع خود از رویش پرده بر خواهیم گرفت.

بهر حال چون در یاد داشتهای معاصرین و روایات آنها به تو اثر رسیده که امین السلطان از ورود میرزا رضای کرمانی بشاهزاده عبدالعظیم و دسیسه قتل ناصرالدین شاه بی خبر نبوده موضوع مسموم کردن اعتماد السلطنه هم قابل قبول است.







## سید جمال الدین اسدآبادی

ترجمه احوال سید جمال الدین اسدآبادی معروف بافغانی را جمعی از مشرق زمینی ها و اروپائیان نوشته اند،

محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مآثر و الاثار - شیخ محمد عبده مفتی مصر در مقدمه ترجمه الرد علی الهمرین - پروفیسور ادوارد برون انگلیسی در تاریخ انقلاب ایران - پروفیسور کلد زیهر آلمانی در دایرة المعارف اسلام - جرجی زیدان در کتاب مشاهیر الشرق - بطرس البستانی در دایرة المعارف عرب مقاله بای - پروفیسور ماسین بون فرانسوی در شماره دوازدهم سال ۱۹۱۰ میلادی در مجله عالم اسلام - مجله کاوه چاپ برلن در شماره سوم و نهم سال دوم - میرزا لطفاله جمالی همیشه زاده سید جمال الدین در ایران شهر - غلامحسین نراقی در کتاب مردان نامی شرق - چرچیل بلنت انگلیسی در کتاب کردون در خرطوم - سلیم العنحوری دمشقی در شرح قصیده سحرها روت منطبعه بیروت - مجله المقتطف منطبعه قاهره در شماره پنجم شوال ۱۳۴۳ قمری - مجله آینده چاپ طهران در شماره پنجم و ششم جلد دوم مرداد و شهریور ۱۳۰۶ - مجله ارمغان سال دوازدهم شماره هشتم طی مقاله لذائذ نفسانی - مجله ارمغان سال پانزدهم شماره ششم طی مقاله انتقاد بر تفسیر قرآن - مقالات جمالیه چاپ طهران - زندگانی سید جمال الدین بقلم مرتضی مدرس چهاردهی لیکن نویسندگان مزبور که نمیتوان اغلب آنها را در نوشتن این ترجمه احوال بدون اغراض و مقاصد خصوصی دانست از آنچه منظور ماست بحث

مثبت صریحی ننموده به علاوه اختلافاتی که در نوشتجات آنها مشاهده میشود نکات مهم بر جسته را عمداً یا سهواً مبهم و سر بسته گذاشته و مسائل بی اهمیت عادی بی سند را اکثر از یکدیگر اقتباس نموده و گاهی مبالغه و اغراق هم علاوه کرده اند فقط در مجله عالم اسلام و مجله کاره و شرح قصیده هاروت جسته جسته نکاتی هست که دیگران متعرض نشده اند.

به علاوه مدارک و مآخذ فوق در آرشیو دولت و سفارتخانه‌های ایران در خارجه و نزد اشخاص متفرقه اسنادی بدست آمده که ما در موقع خود ذکر خواهیم نمود.

مقصود ما از نگارش این ترجمه احوال این است که حقیقه سید جمال الدین را کما هو حقّه بشناسیم زیرا جماعتی او را افغانی الاصل و حنفی مذهب میدانند دسته دیگر او را اهل اسد آباد همدان و شیعه اثنا عشری مینویسند، طرفدارانش او را بزرگترین فیلسوف شرق و وطن پرست سترک می نامند و مخالفینش او را یک آشوب طلب خطرناکی میخوانند پس برای شناختن این مرد غیر عادی باید بدو مسافرتها و افعال و اعمال و نوشتجات و گفته‌های خود او را ذکر کرده و سپس بشرح و تبیین آنها مبادرت ورزید. همه نویسندگان متفق القولند که سید جمال الدین در شعبان ۱۲۵۴ هجری قمری متولد شده است. محمد حسن خان اعتماد السلطنه در مآثر و الاثار ص ۲۴۲ مینویسد سید جمال الدین اسد آبادی پسر سید صفدر علوم شرعیه را در قزوین تحصیل کرده به طهران آمد.

مجله کاره می نویسد در هیجده سالگی به هندوستان رفت. کتاب مردان نامی شرق چاپ بیروت در صفحه ۱۸۲ می نویسد در سن دوازده سالگی جزو شاگردان مرحوم شیخ مرتضی انصاری بود در سن ۱۲۷۵ در سن نوزده سالگی مرحوم شیخ مرتضی باو اجازه اجتهاد داد و روانه هندوستانش کرد (۱).

(۱) مشکل میتوان قبول کرد که مرحوم شیخ الطایفه شیخ مرتضی انصاری بکسی در سن ۱۹ سالگی اجازه اجتهاد بدهد و انگهی اگر سید جمال الدین چنین اجازه ای داشت سند باین مهمی را اقل چندین جا عکس می انداختند و منتشر میکردند.

چند ماهی در آنجا توقف نمود و همان سال بمکه رفت آنوقت از مکه بعراق و ایران آمده خویشانش را در اسد آباد دیدن کرده و از راه مشهد مقدس بافغانستان رفته است.

لیکن میرزا محمد علیخان سدیدالسلطنه کبابی برخلاف روایت (مردان نامی شرق) از بوشهر به مجله کاوه می نویسد که در سنه ۱۲۷۲ قمری سید جمال الدین از همدان بشیراز و بوشهر آمده بهند رفت.

اکثر نویسندگان از یکدیگر نقل میکنند که سید جمال الدین از ۱۲۷۵ تا ۱۲۸۵ یعنی از سن بیست و یک سالگی تا سن ۳۱ سالگی مدت ده سال در افغانستان بوده است ولی تا آنجا که من اطلاع دارم هیچکدام سندی در این باب ابراز نداشته اند و هیچ روایتی هم نیست که خودسید گفته باشد در افغانستان ساکن بوده و یا مصدر خدمات دولتی شده است لذا ممکن است این مدت ده سال را در هندوستان بسر میبرده است. و نیز مجله کاوه مینویسد در ۱۲۸۵ از راه هندوستان عازم زیارت مکه شده ولی از راه دریا بمصر رفته و از زیارت حج منصرف گردیده است و پس از چهل روز توقف در مصر باخطابه های آتشین خود مسلمین را بر علیه اروپائیان با اتحاد دعوت میکرده است بدین سبب انقلابی بر پا کرده و به بهانه زیارت حج خارج شده لیکن بمکه تشریف حاصل ننموده و باسلامبول رفته است. در اسلامبول بعضویت انجمن دانش انتخاب گردیده در ۱۲۸۷ در دارالفنون اسلامبول کنفرانسی راجع باقسام صنایع داده از جمله خبر دادن از آینده یاغیب گوئی را جزو صنایع محسوب داشته بود (کاوه شماره فوق الذکر) شیخ الاسلام و متعصبین تکفیرش کردند در آخر سال ۱۲۸۷ بعد از دو سال توقف در اسلامبول بفرمان سلطان از خاک عثمانی تبعیدش کردند بعزم سفر هندوستان بمصر رفت در ذی حجه ۱۲۸۷ (نوروز ۱۲۴۹ شمسی) وارد قاهره شد در آنجا با ریاض پاشا وزیر مصری (جهود جدید الاسلام) آشنائی پیدا کرد مشارالیه از دولت مصر ماهی ده لیره حقوق برایش مقرر گردانید. در جامع الازهر تدریس مینمود و فلسفه ابن سینا را ترویج میکرد متعصبین از الازهر اخراجش کردند در اینجا باید گفت که در مصر مثل ایران حوزه های تخصصی برای تدریس فلسفه

ابن سینا یافت نمیشود و در ممالک عربی از فلسفه ابن سینا باندازه ایران اطلاع ندارند. باری اقامتش در مصر قریب نه سال طول کشید در آنجا بانی و مؤسس لژ فراماسونی (۱) بوده و لژ مزبور سیصد عضو داشته است (مجله کاوه شماره ۳ سال دوم صفحه ۷) و نیز مجله کاوه در همین شماره مینویسد چون مردم را بر علیه حکومت برمی انگیزت مستر ویویان نماینده سیاسی انگلیس توفیق پاشا را که تازه خدیو شده بود بر آن داشت که سید را از مصر تبعید کند.

در شوال ۱۲۹۶ از مصر اخراجش کردند او هم مجدداً به هندوستان رفت و در حیدر آباد دکن ساکن شده رساله ردیچریه را در آنجا بفارسی نوشت.

چندی نگذشت که شورش سپاهیان مصر سرگردگی عربی پاشا شروع شده منجر به بمباران اسکندریه و جنگ تل الکبیر و اشغال نظامی قشون انگلیس شد در آن ایام حکومت هند سید را از دکن به کلکته احضار کرده بعد از رفع غائله مصر در ۱۲۹۹ سید از هندوستان با مریکا رفت که در آنجا ترك تابعیت کند چند ماه بعد یعنی در رجب ۱۳۰۰ سید در لندن بوده و بعد از توقف مختصری بیاریس رفته است. (مجله کاوه شماره فوق)

خلاصه چهار سال بعد از تبعید سید از مصر شیخ محمد عبده را از مصر بسوریه تبعید کردند شیخ محمد در سال ۱۲۸۹ در جامع الازهر باسید جمال الدین آشنا شده بود از سوریه بیاریس رفت در آنجا باسید بهم رسیدند و هم منزل شدند و جریده العروة الوثقی را در ۱۳۰۱ بسردبیری محمد عبده بزبان عربی انتشار دادند. در آنجا سید با چرچیل بلنت سیاست مدار معروف انگلیسی که بعدها وزیر هندوستان شد آشنا گردید بلنت که خیال مسافرت به هندوستان داشت از سید جمال الدین سفارشنامهائی برای رؤسای مسلمین هند گرفت و بطوریکه خود بلنت در کتاب کردون در خرطوم مینویسد بسیار مؤثر واقع شد.

در ۱۳۰۲ مستر بلنت پس از مراجعت از هندوستان بخيال اتحاد اسلام افتاده سید را از پاریس بلندن دعوت کرد مشارالیه سه ماه در خانه بلنت مهمان بود رفقای بلنت

(۱) در شرح حال سید بقلم مرتضی مدرسی نوشته شده که انجمن وطنی تابع شرق

فرانسه را تاسیس کرده Grand Loge d'orient



سید جمال الدین در لباس استادی فراماسون  
« نقل از کتاب زندگی سید جمال الدین بقلم مرتضی مدرس چهاردهی »

مثل سردراماند ولف که چند سال بعد وزیر مختار انگلیس در ایران شد ولردسالزبوری صدراعظم انگلیس و سیاست مداران دیگر انگلیس در خانه بلنت باسید آشنا شدند (مجله کاوه شماره فوق)

در آن ایام مقرر گردیده بود که مستر ولف بسمت نمایندگی انگلیس بمصر برود و مسئله مصر را که میان دولت عثمانی و دولت انگلیس مایه نزاع بود تصفیه کند و سید را هم با خود بمصر و اسلامبول ببرد ولی با وجود اینکه برای سید هم بلیط کشتی و راه آهن گرفته بودند مستر ولف تنها باین مأموریت رفت و سید را همراه نبرد.

سید در لندن اقرار میکرده که وی در فتنه معروف قشون مصری بر ضد اسمعیل پاشا خدیو دست داشته و با عرابی پاشا رئیس شورشیان مصر مربوط بوده است (مجله کاوه). در مکتوبی که خود سید بزبان فرانسه بمستر بلنت سابق الذکر مینویسد ادعا کرده که خیلی از اصحاب متمهدی سودانی از تلامذه او هستند (۱) کاوه.

کتاب مردان نامی شرق متمهدی سودانی را از شاگردان سید میداند. باری اظهارات سید جمال الدین در لندن این بوده که قصد رفتن به یمن و نجد داردمیخواهد در عربستان خلافت اسلامی برپا کند و امام یمن را بخلافت بنشانند. مستر بلنت وعده داده بوده که قشون انگلیس مصر را تخلیه کند و اسباب اتحادی بین دول اسلامی عثمانی و ایران و افغانستان بادولت انگلیس برای جلوگیری روس فراهم آورد. مجله کاوه مینویسد دوسه هفته پیش از حرکت سید با بلنت در باب رفتنشان با هم به یمن و بلند کردن علم خلافت عربی برای امام یمن مذاکره کردند (۲) ولی بدون آنکه به یمن برود پس از سه سال توقف در پاریس به بوشهر آمده است از دیهشت ۱۳۰۳ قمری.

ناصر الدین شاه که شرح تبلیغات و عملیات سید را شنیده بود توسط اعتماد السلطنه

- (۱) این نامه مورخ ۲۴ جمادی الاخره ۱۳۰۱ از پاریس بلندن نوشته شده و در ذیل کتاب بلنت موسوم به کردون در خرطوم نشر گردیده است
- (۲) پیغام سلطان حمید بن ناصر الدین شاه در همین رساله مؤید این موضوع است

محمد حسن خان اورا به طهران دعوت کرد در ذی قعدة ۱۳۰۳ پس از سه ماه توقف در بوشهر عازم طهران شد .

در اصفهان شاهزاده مسعود میرزا ظل السلطان پذیرائی شایانی از او نموده و تقاضا کرد که سید برای ولیعهدی او کوشش نماید (۱) .

سید چهار ماه در طهران منزل حاج محمد حسن امین الضرب اصفهانی منزل کرد مردم را با آزادی خواهی و مشروطه طلبی دعوت مینمود . سپس بروسیه رفت که بتوسط کاتکوف روزنامه نویس مشهور مسکوبا اولیای دولت روس تماس حاصل کند یکی از مقاصد مسافرت بروسیه این بوده است که نظر مخالف دولت روس را نسبت بولیعهدی ظل السلطان تعدیل نموده و خاطر اولیای دولت روس را بوی متمایل گرداند (۲) و سعی کرده است که از دولت روس مأموریتی در آسیای وسطی برای تبلیغات اتحاد اسلام بدست بیاورد و لسی موفق نشده است (۳) .

بالجمله سید سه سال در پترز بوزغ بماند ولی موفق بملاقات امپراطور روس و اجرای مقاصد خود نگردید و از روسیه با تذکره ایرانی که بیگلریگی روس در تاریخ بیستم ژوئیه ۱۸۸۸ ( ذی قعدة ۱۳۰۵ ) تحت شماره ۸۸/۸۱۰۸ - ۷۴۵ ویزا کرده است بآلمان مسافرت کرد . (۴)

در آن ایام ناصرالدین شاه برای دیدن اکسپوزیسیون ۱۸۸۹ (۱۳۰۷ قمری) بیاریس میرفت در شهر مونیخ سید را ملاقات کرده و بایران دعوتش نمود .

سه روز بعد از حرکت شاه از وینه سید جمال الدین تذکره ای را که در پترز بورخ گرفته و مدتش سر آمده بود در قونسولگری ایران در وینه تجدید کرده بطرف ایران حرکت نمود و در اواسط سال ۱۳۰۷ که شاه از سفر سوم فرنگ باز آمد سید هم بطهران رسید

(۱) مجله کاوه سال دوم شماره ۳

(۲) بعد از معاهده ۱۹۰۷ و قرار تقسیم ایران برای آنکه دولت روس نیابت سلطنت ظل السلطان را در جنوب تصویب نمایند نیز کوشش بسیار مرعی گردید ( خان ملک ساسانی دوازده سال ) با سلطان احمد شاه قاجار

(۳) روزنامه قفقاز هفتمی مطابق ذی حجه ۱۳۱۳ .

(۴) آرشیو سفارت پترزبورغ



مجدداً در خانه امین الضرب سابق الذکر منزل کرد. بعلاوه تبلیغات سفر اول که ایرانیان را بمخالفت ظلم واستبداد و کمک بازادی طلبان دعوت مینمود ایندفعه مردم را باتحاد مسلمین برضد اروپائیان و اطاعت از خلیفه واحد تشویق میکرد.

شاه از رفتار اورنجیده و امر کرد که در طهران نماند سیدهم بشاه زاده عبدالعظیم نقل مکان کرده و چندین ماه در آنجا علناً بر علیه شاه صحبت میکرد. نهایتاً تحت الحفظ بخانقینش بردند.

سید جمال الدین از خانقین به بصره رفت از آنجا با مرحوم حاجی میرزا حسن شیرازی بر علیه امتیاز دخانیات مکاتبه کرد.

چون در بصره بر علیه شاه سخنرانی و کاغذ پرانی میکرد از طهران باسداله خان دیبا ناظم الدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول دستور دادند که ازدولت عثمانی تبعید او را از بصره بخواهد. ناظم الدوله در سلخ ربیع الاول ۱۳۰۹ بوزیر اعظم امین السلطان می نویسد:

«در باب تبعید شیخ جمال الدین با وزارت خارجه گفتگو نموده که او را از بصره و قرب سرحد ایران تبمید نمایند حکم بعهدہ والی بصره نوشتند اما سلطان اراده صادر کرد که او را آورده در اسلامبول توقیف نمایند. بصدراعظم اظهار داشتیم توقف او در اسلامبول برای دولتین خوب نیست گفت اینجا تحت نظارت خواهد بود بقاریکه فهمیدیم دولت عثمانی اندیشه دارند او را بجای دیگر بفرستند اسباب اغتشاش بشود و یا خود را به یاغی های یمن ملحق کرده مصدر فتنه گردد.» (۱)

بالجمله از بصره پیش از آنکه حکم تبعیدش از دربار عثمانی برسد برای دفعه سوم رهسپار لندن شد.

در لندن منزل میرزا ملکم خان که بواسطه تقلبات او در مسئله امتیاز لاطاری از وزیر مختاری ایران در لندن و تمام القاب و شئون معزول شده بود منزل کرد (۲)

عبدالحسین خان فخرالملک پسر خانبا باخان سردار ابروانی که علمای طهران

(۱) آشپوزارت امور خارجه (۲) بترجمه احوال ملکم خان در همین کتاب نگاه کنید

او را فقط بجرم اینکه زن انگلیسی گرفته تکفیر کرده بودند و او هم از ایران ناراضی بارو یارفته بود ملکم خان او را اسباب دست قرارداد در مهر ماه ۱۳۰۹ در روزنامه از قبیل پل مل کازت لندن و لا کرو نیکل برو کسل از قول او چیزها نوشتند و نسبت بشاه و ایران هتاکی بسیار کردند (۱) و همچنین در مجله عربی و انگلیسی موسوم بضیاء الخاقین که در سال ۱۳۰۹ منتشر میشد .

در روزنامه مذکور سید جمال الدین بامضای السید الحسنی مکتوبی بعموم علمای شیعه نوشته و خلع ناصر الدین شاه را از سلطنت ایران تقاضا کرده بود. ممکن است یکی از جهات احضار سید باسلامبول همین مقاله باشد .

در مدت توقف در لندن که مقالات آتشین بر ضد شاه می نوشت سلطان حمید توسط سفیر کبیر عثمانی در لندن او را دعوت کرد که باسلامبول بیاید و در آنجا سکونت اختیار کند او هم قبول کرده باسلامبول رفت. بعد از ورود او باسلامبول میرزا اسدالله خان دیباناظم الدوله سفیر کبیر ایران بامین السلطان وزیر اعظم می نویسد:

«مدتی است که دولت انگلیس باطناً در خیال این است که خلافت سلطان را متزلزل کرده و مردم را از این عقیده منصرف سازد برای این مقصود شیوخ اعراب را محرك شده آنها را بمقام یاغیگری می آورد و بآنها خیال میدهد که خودشان خلیفه انتخاب کرده و در مکه معظمه بگذارند و یا شریف مکه را که از اولاد زید بن علی است خلیفه بدانند یکی از اسباب کار انگلیسها وجود سید جمال الدین بود که در لندن بعضی اخبار منتشر کرده مشوق و محرك شیوخ اعراب میشد و آنها را در یاغیگری دولت عثمانی ایستاده و پایدار میکرد و عوام را از سلطان که خلیفه روی زمین میدانند معرض بی اعتنا مینمود تدبیری که دولت عثمانی در رفع این محذور کرد بسفیر خود مقیم لندن نوشت سید جمال الدین را تطمیع و تحریص کرده باسلامبول بیاورد سفیر معزی الیه هم بر حسب دستور العمل خود تأمینات لازمها را داده باسلامبول فرستاد در اینجا او را

(۱) آرشو سفارت ایران در پاریس نامه نظر آقا وزیر مختار ایران بامین السلطان

وزیر اعظم مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۹

« مهمان کرده اند. بعد از رسیدن تلگراف حضرتعالی بصدر اعظم اظهار کردم گفت حبس سید جمال الدین امکان ندارد اعلیحضرت سلطان با و قول داده اینجا آورده چطور او را حبس کند. سلطان توسط صدر اعظم پیغام دادم فرموده بودند که من در این فتره بخيال خود خدمت بزرگی باعلیحضرت همایونی کرده او را از ملکم ملعون جدا کرده اینجا آورده ام که دهان او را به بندم که ننویسد و منتشر نکند، مادامیکه اینجا است مراقب خواهم شد درباره ایران چیزی ننویسد بعد او را بجائی فرستاده مشغول تدوین کتب میکنم که از این خیالات خود دست بکشد چون او را متعهداً اینجا آورده ام حبس او منافی شأن سلطنت است.»

چندی بعد ناظم الدوله برای سلطان پیغام میفرستد که به عقیده شاه شما او را بر خلاف منافع و مصالح ایران جلب کرده اید سلطان حمید در جواب میگوید . « عقیده من هم دز باره سید جمال الدین همان عقیده شاه است ولی برای جلوگیری از تحریک و فساد بین اعراب که به تحریک انگلیسها میکرد او را دعوت کرده و اینجا آورده ام یقین داشته باشید که نمیگذارم بر ضد منافع ایران چیزی بگوید و بنویسد. ۸ صفر ۱۳۱۰» (۱)

باری بعد از ورود باسلامبول سلطان ماهی هفتاد و پنج لیره مقرری برایش قرارداد و در عمارت قشنگی در محله نشان طاش نزدیک سرای یلدیز منزلش دادند قریب پنج سال آنجا بود در ۱۳۱۳ میرزا رضای کرمانی به تلقین او برای کشتن ناصر الدین شاه مأمور ایران شد (۲) در ۱۳۱۴ سید را بامر سلطان مسموم کردند و نزدیک سرای یلدیز بخاکش سپردند .

پس از ذکر اسفار و تبلیغات لازم است که هویت و ملیت و وطن سید را

تشخیص دهیم :

۱- مطابق ترجمه احوالی که میرزا لطفاله همشیره زاده اش ساکن اسدآباد

(۱) آرشیو وزارت امور خارجه

(۲) آرشیو دولت

همدان از او نوشته و در مجله ایرانشهر و سایر مجلات سابق الذکر چاپ شده و بعضی نویسندگان هم اقتباس کرده‌اند سید جمال الدین پسر سید صفدر در قصبه اسد آباد همدان در يك خانواده شیعه متولد شده و خویشانش هنوز در آنجا ساکنند و همه اهالی اسد آباد خانواده او را می‌شناسند و اجدادش در قرب امامزاده احمد در محله سیدان اسد آباد مدفونند.

۲- در سال ۱۳۰۵ و ۶ که سید در روسیه بوده و موعود قانونی تذکره‌اش سرآمده از سفارت ایران در پتر زبورخ تذکره گرفته و بامضای بیگلربیگی روس رسانیده است (۱)  
 ۳- در ۱۳۰۷ در قونسولگری ایران در وینه برای آمدن بایران تذکره‌اش را تجدید کرده است.

۴- بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه که دولت ایران میخواست سید را برای محاکمه بایران بیاورد عثمانی‌ها به بهانه اینکه سید ایرانی نیست و افغانی است شانه خالی میکردند کاغذهایی که سید جمال الدین از هر جا برحوم سلیمان خان صاحب اختیار مالک عمده اسد آباد نوشته خود را مرهون الطاف او دانسته و سفارش خویشانش را نموده بود اولاد مرحوم سلیمان خان در دست رس دولت گذاردند و دولت هم آن مکاتیب را باسلامبول فرستاد (۲)

۵- محمد حسن خان اعتماد السلطنه که از دوستان سید جمال الدین بود و اسم او را در مآثر و الاثار بااحترام تمام ذکر کرده داعی نداشته که بر خلاف حقیقت تحصیلات او را در قزوین و طهران بنویسد و این مسئله هم مسلم است که از افغانستان در آن سنوات شاگرد برای تحصیل بقزوین نمی‌فرستاده‌اند.

۶- مطابق روایات مختلف مندرجه در مجلات سید جمال الدین ترکی اسد آبادی حرف میزده نه زبان ترکی کمنی کنار جیحون وانگهی در بلوک کنار نزدیک کابل که خود سید مدعی بوده در آنجا بدنیا آمده است زبان ترکی معمول نیست (۳)

(۱) بصفحه ۱۹۱ همین کتاب مراجعه شود

(۲) آرشو سفارت ایران در اسلامبول

(۳) مجله کاوه شماره فوق الذکر

۷- میرزا محمد علیخان سدید السلطنه کبابی که سید جمال الدین در ۱۳۰۳ در بوشهر منزل او وارد شده در مجله کاوه می نویسد که سید در سال ۱۲۷۲ از همدان بشیراز و بوشهر آمده و بهندوستان رفت توصیه چند از همدان به حاجی عبدالنبی آل صفر از تجار بوشهر داشته و در خانه او واقع در محله کوتی منزل کرده است.

۸- سدید السلطنه در مجله نامبرده می نویسد که حاجی غلامحسین بندر ریگی که داماد حاجی عبدالنبی آل صفر بود و خود از فضلا و شعرای بوشهر محسوب میشد در مدت توقف سید در بوشهر با او معاشرت داشت و با سید از زمان ۱۲۷۲ اولین مسافرت او از ایران به بندر رابطه داشت یکروز از سید پرسید شما که از اسد آباد همدان هستید چرا خود را با افغانی معروف کرده اید سید در جواب گفت افغانی تخلص شعری من است. با این اسناد و دلایل مسلم شد که سید جمال الدین اهل اسد آباد همدان است و در خانواده شیعه بدنیا آمده است لیکن شخصاً سعی داشته که او را ایرانی و شیعه ندانند و برای این منظور یک قسمت از احوالات خود را پنهان میکرده است بشیخ محمد عبده می گفته که اهل اسعد آباد واقعه در بلوک کنار نزدیک کابل است (۱).

در اسلامبول می گفته که اهل ترمذ کنار جیحون است. بمستر بلنت سابق الذکر می گفته است که خانواده اش همه حنفی مذهب اند و در افغانستان سکونت دارند. (۲)

در ایران و بین النهرین عمامه سبز یا سیاه بر سر می گذاشته و در سایر ممالک اسلامی عمامه سفید بر سر داشته است جمعی نیز او را وهابی میدانسته اند چنانکه عا کف افندی در روزنامه شوری منطبعه اورنبورک وهابی بودن سید را تکذیب کرده و از اودفاع نموده است. نقل از مجله کاوه

برای تکمیل مطالب فوق لازم است به بینیم نویسنده گان اروپائی درباره سید جمال الدین چه می نویسند.

(۱) مقدمه عربی الرد علی الدهرین

(۲) «کتاب کردون در خرطوم» تالیف چرچیل بلنت



عکسهای سید جمال الدین در ادوار مختلفه زندگی و کتوهای مختلف.

«نقل از مجله کاوه»

پروفسور برون انگلیسی در کتاب انقلاب ایران می‌نویسد: سید جمال الدین سر دسته آزادیخواهان شرق و یکی از مسببین انقلاب ایران بود و جملاتی اغراق آمیز انشاء کرده که خلاصه آنها از اینقرار است.

«از سن هشت سالگی تا هیجده سالگی در ظرف مدت ده سال تمام علوم متداوله عالم اسلام را فرا گرفت عربی صرف و نحو و معانی بیان زبان شناسی و تمام شب آن «تاریخ و علوم دینی و تمام شعب آن تصوف منطق حکمت الهی و حکمت عملی فیزیک علوم ریاضی و نجوم طب و تشریح»

و در جای دیگر می‌نویسد «این شخص بدون مبالغه پادشاهان را روی تخت خودشان بلرزه در آورد و نقشه‌های رجال دول اروپائی که خوب تهیه شده بودند بهم زد و قوتهای غیر معلومی را بکار انداخت که کس از سیاسیون مغرب و مشرق ملتفت اهمیت آنها و امکان استفاده از آنها نشده بود»

و نیز در جای دیگر همین کتاب می‌نویسد «بعد از آنکه سید بنا بدعوت سلطان حمید باسلامبول رسید سلطان باو گفت که ناصرالدین شاه از تو خیلی میترسد»

«خواهش دارم او را به بخشی سید هم دو دفعه گفت بخشیدم بخشیدم (۱)  
از فحوای کلام پروفیسور برون يك نکته دیگری بین السطور مستفاد میشود .  
وآن این است که پروفیسور مزبور میدانسته که سید جمال الدین اهل اسدآباد همدان  
است و سعی داشته که او را عمداً افغانی قلمداد نماید. (۲)

پروفیسور ماسین یون فرانسوی می نویسد: «پروفیسور برون انگلیسی در مقدمه  
کتاب انقلاب ایران که در سال ۱۹۱۰ میلادی در کمبریج چاپ شده می نویسد که من  
فقط اسناد و نوشتجات مربوط با انقلاب ایران را که اهمیت فوق العاده دارد و عاقبتش پیش بینی  
نمیشود . منظمآ جمع آوری کرده ام ولیکن بنظر من خواننده کتاب مزبور  
«بغیر از اسناد و نوشتجات منظم چیز دیگری در این کتاب خواهد دید».

سپس در قسمت راجع بسید جمال الدین می نویسد «تنها کتابی که سید نوشته  
«ردنیچریه است که اصلش بفارسی است و شیخ محمد عبده آنرا بعربی ترجمه کرده اما  
کتاب تاریخ افغان موسوم به تمه الدهر که در ۴۵ صفحه چاپ شده هیچگونه اهمیت  
تاریخی ندارد و شاید محمد عبده نوشته باشد. اما راجع به مجله عروة الوثقی که مدت  
سه سال در پاریس منتشر میشد شیخ محمد عبده در ترجمه احوال سید که در مقدمه  
«ردنیچریه چاپ شده میگوید که استاد تحریر هیجده شماره العروة الوثقی را بمن  
و اگذار کرده بود پس آن مقالات هم بقلم سید جمال الدین نیست» (۳)

پروفیسور کلنزهر آلمانی در دایرة المعارف اسلام می نویسد : « پروفیسور  
ادوارد برون سید جمال الدین را فیلسوف و نویسنده و خطیب و روزنامه نویس میداند ولی  
«بعقیده من او يك مرد سیاسی است بطوریکه خودش اظهار میکرده از اخلاف محدث  
«بزرگ سید علی ترمذی است که او از اولاد حسین بن علی بن ابیطالب بوده است و نیز خودش  
«مدعی بوده که در اسعد آباد از ناحیه کنار از ولایت کابل در ۱۲۵۴ هجری  
«قمری متولد شده و خانواده اش همگی حنفی مذهب بوده اند ولی روایات

(۱) متأسفانه جناب پروفیسور مأخذ این گفت و شنود را ذکر نکرده است

(۲) تاریخ انقلاب ایران چاپ کمبریج سال ۱۹۱۰

(۳) مجله عالم اسلام چاپ پاریس شماره دوازدهم سال ۱۹۱۰ میلادی



«دیگر هست که سید اهل اسدآباد همدان بوده و افغانی بودن را جعل کرده که از زور «کوئی و استبداد دولت ایران رهائی یابد.

«عملیات سید در شورش لشکری مصر که منجر به بمباران اسکندریه و تل الکبیر و اشغال انگلیسها شد بی تأثیر نبود آ نوقت بیاریس رفت و روزنامه عروة الوثقی را «با محمد عبده می نوشتند سردبیر محمد عبده بود و از پول مسلمانان هند چاپ میشد و بدخالت انگلیسها در امور مسلمانان اعتراض شدید میکرد. جمال الدین باطرافیاناش «میگفته که ورود عروة الوثقی را انگلیسها به هندوستان و مصر منع کردند و جوف پاکت «سربسته باین دو مملکت میفرستاده است.

«با وجود ابراز احساسات ضد انگلیسی از طرف جمال الدین دولت انگلیس «باصرار بلنت سیاست مدار معروف با سید داخل مذاکره شدند که شورش متمهدی و سودان را توسط او خاتمه دهند ولی بهیچ نتیجه نرسید.

«قدری بعد که آشوب طلبی سید برای بیداری ممالک اسلامی شهرت کرد «ناصرالدین شاه او را تلگرافاً به طهران دعوت نمود. چند ماه طهران بود خیلی با احترام «واردش کردند و بعد از مدت کمی شاه باو بی مهر شد و راهش انداختند او بعد از کسالت «مزاج بروسیه رفت در آنجا بود تا آنکه شاه برای دیدن اکسپوزیسیون پاریس ۱۸۸۹ «او را درمونیک ملاقات کرد و بایرانش دعوت نمود ایندفعه سید راجع باصلاحات عدلیه اقدام «کرد میرزا علی اصغر خان امین السلطان خاطر شاه را از او مظنون نمود سید فهمید و «بحضرت عبدالعظیم رفت هفت ماه هم آنجا بود تا آنکه پانصد سوار او را تحت الحفظ «بخانقین بردند از آنجا بانگلستان رفت و بر علیه ناصرالدین شاه مقالات آتشین نوشت امتیاز رژی دخانیات را که شاه در آن اوان بانگلیسها داده بود وسیله قرار داده بشاه حمله های سخت کرد و مکتوبی بعنوان علمای شیعه نوشته احساسات مذهبی آنها را محرك شد. «آشوب طلبی سید نتایج بسیار داشت از آن جمله کشته شدن ناصرالدین «شاه بدست میرزا رضا بود

در مدت توقف لندن در ۱۸۹۲ (۱۳۱۰) که مقالات آتشین برضد شاه مینوشت

سلطان حمید توسط سفیرش او را دعوت کرد که ترکیه را مسکن دائمی خود قرار دهد «جمال الدین قبول کرد سلطان ماهی هفتاد و پنج لیره مستمری برایش قرار داد در عمارت «قشنگی در محله نشان طاش نزدیک سرای ییلدیز منزلش دادند پنج سال آخر عمر «آنجا بود چندین دفعه اجازه مرخصی خواست اما سلطان اجازه نداد يك آلمانی میگوید «در مدت توقف در اسلامبول در حبس طلائی بود.

«خود سید برای يك مسافر آلمانی حکایت کرده است که عباس حلمی ثانی «خدیو مصر دفعه اول که با اسلامبول آمد خواست با من ملاقات کند سعی کردند که این «ملاقات واقع نشود من هر روز عصر برای گردش بکاغذ خانه میرفتم نمیدانم کی بخدیو «این مطلب را گفته بود خدیو آنجا آمد یکدیگر را ملاقات کردیم و يك ربع ساعت «حرف زدیم این ملاقات اتفاقی را سلطان خبر دادند که از پیش قرار گذاشته بودیم و «اضافه کردند که موضوع صحبت این بوده که من خدیو را خلیفه کل مسلمین بشناسم . «بعد از کشته شدن ناصر الدین شاه وضعیت سید در اسلامبول مشکل تر شد «دشمنانش شهرت دادند که بتحریر او این قتل واقع شده ابوالهدی سر دسته دشمنان «سید بود در نهم مارس ۱۸۹۷ جمال الدین بمرض سرطان که از چانه شروع شده بود «فوت شد با ابوالهدی سوء ظن رفت که او سید را مسموم کرده باشد در قبرستان «نشان طاش دفن کردند .

«سید با داشتن تعلیمات عالیہ دینی و فلسفی چیزی ننوشته فقط رد نیچریه را «بفارسی و یک تاریخ مختصر افغانستان بعبری و مقاله بابی در دایرة المعارف بستانی از «قلم اوست مقالاتی که در روزنامهها می نوشته معروف تراست بعلاوه مقالات عروة الوثقی «در مجله ضیاء الخاقین که بعبری و انگلیسی منتشر میشد با امضا السید یا السید الحسینی «مقاله مینوشت و بهمه مسلمین خلع ناصر الدین شاه را از سلطنت پیشنهاد میکرد.» (۱) «برای احاطه یافتن باحوال سید جمال الدین لازم است روابط او را با شیخ محمد عبده مفتی مصر و محمد احمد متمدنی سودانی که نویسندگان سابق الذکر از شاگردان

و مریدان و تلامذه سید میدانند از نظر بگذرانیم.

### شیخ محمد عبده

در سال ۱۲۸۹ در جامع الازهر با سید جمال الدین آشنا شد سید تازه وارد مصر شده بود محمد عبده در ۱۲۹۷ بمعلمی علوم دینی در دارالفنون قاهره انتخاب شد ولی در همان سال چندی بعد از خدیو شدن توفیق پاشا از معلمی دارالفنون معزول گردید و سید جمال الدین هم از مصر تبعید شد سبب این عزل و تبعید هنوز معلوم نیست سال بعد در ۱۲۹۸ محمد عبده مدیر روزنامه رسمی الوقایع المصریه شد که از کان میلیون مصر بود. برنامه شیخ محمد عبده با برنامه سید جمال الدین اختلاف کلی داشت عقیده او این بوده که ممالک اسلامی باید با شورش و انقلاب اصلاح شود ولی عقیده محمد عبده این بوده که اصلاحات باید تدریجی و تکاملی باشد و فقط از این راه ممکن است مشرق زمینی‌ها ترقی کنند و معتقد بوده که تغییرات ظاهری اوضاع که از شورش و انقلاب حاصل میشود نمیتواند موجب تغییرات عمیقی در افکار مسلمین گردد و قبل از همه چیز بایستی تعلیمات اخلاقی و دینی عموم مسلمین را یک نواخت کرد تا بتوانند با هم اتحاد معنوی داشته باشند.

این اختلاف شیخ با سید در موقع شورش عراقی پاشا که میلیون میخواستند با قوه قهریه دست با اصلاحات بزنند واضح تر شد چون محمد عبده با عملیات میلیون موافقت نداشت ولی سعی میکرد که جلوی تند روی شورشیان را بگیرد و افکار انقلابی رؤسای شورش را تعدیل کند.

باری بعد از بمباران اسکندریه و شکست عراقی پاشا در اواخر سال ۱۳۰۰ هجری قمری محمد عبده را هم از مصر تبعید کردند او به بیروت رفت و در اواسط ۱۳۰۱ با سید جمال الدین در پاریس بهم رسیدند و با اتفاق یکدیگر انجمنی با اسم عروۃ الوثقی تأسیس کردند روزنامه‌ای هم باین اسم انتشار دادند که فقط هشت ماه منتشر شد.

شیخ محمد عبده چون دید که عروۃ الوثقی آلت شورش طلبی سید جمال الدین شده از سید دست کشیده بتونس رفت سپس در اواسط ۱۳۰۲ به بیروت رفته معلم

یکی از مدارس دینی آنجا شد. در این ایام رساله رد نیچریه را که سید جمال الدین بفارسی نوشته بود او بهربی ترجمه کرد در ۱۳۰۷ به محمد عبده اجازه دادند که بمصر مراجعت کند بقاهره باز کشت و به بزرگترین مقام دینی وطن خویش نائل گشته مقتی قطر مصر شد و دوباره وارد تعلیمات عمومی گردیده برای اصلاحات فرهنگ اسلامی خدمات بسیار کرد و در ۱۳۲۳ فوت شد.

محمد عبده قبل از همه چیز يك عالم دینی و يك مسلمان متعصب بود تمام آنچه که گفته و نوشته دفاع از اسلام است بر ضد حملات اروپائیان و بدیگر مسائل اهمیتی نمیداده است. (۱)

اما محمد احمد متمدنی سودانی در جزیره ضرار آنکولا متولد شده در خرطوم ازدواج کرده و در جزیره امواقع در نیل سفید ساکن شده بود در شعبان ۱۲۹۸ ادعای مهدویت کرد جم غفیری بدور او گرد آمدند و او هم برای برکندن ریشه جور و فساد در کمال خلوص نیت خود را مهدی منتظر میدانست و برای برقراری عدل و داد در میان مردم صمیمانه میکوشید حکومت مصر فوجی برای پراکنده کردن آنها فرستاد نظامیان مصری شکست خوردند کم کم از کردوفان تا بحر الغزال و سودان بتصرف مهدیون درآمد جنرال گردون انگلیسی مأمور قلع و قمع آنها گردید در ۱۳ ربيع الثانی ۱۳۰۲ خرطوم بتصرف محمد احمد درآمد و جنرال گردون بقتل رسید چهار ماه بعد محمد احمد بمرض تیفوس در گذشت و شیخ عبدالله جانشین وی گردید تا آنکه در سال ۱۳۱۶ لارڈ کیچنر بساط آنها را در نور دیمه محمد احمد در کجا با سید جمال الدین ملاقات کرده بود معلوم نیست. اینک برای تکمیل شناسائی سید تشریح وضعیت روحی و ذکر سجا یا وصفات مخصوص اونیز بیفایده نیست :

اول - مقالاتی که اروپائیان در روزنامه‌هاشان راجع بسید نوشته بودند همه را جمع آوری کرده و همیشه همراه داشته و باین و آن نشان میداده است. (مجله کاوه شماره ۳ سال دوم)

دوم - به چرچیل بلنت می‌گفته که اتباع متمهدی از تلامذه او هستند. (کاوه)  
 سوم - در لندن اقرار کرده که در فتنه بر علیه اسمعیل پاشا خدیو مصر دست داشته  
 و با عرابی پاشا مربوط بوده است. (کاوه)

چهارم - در لندن می‌گفته که قصد رفتن به یمن و نجد دارد و می‌خواهد در  
 عربستان خلافت اسلامی برپا کند. (کاوه و آرشو دولت ایران)

پنجم - بروایت جمعی از نقاط در مدت توقف در طهران و در اروپا که سید خلع  
 ناصرالدین شاه را از سلطنت پیشنهاد می‌کرده هر کس از او می‌پرسیده که اگر ناصرالدین  
 شاه را برداریم چه کسی را جانشین او قرار دهیم سید در جواب می‌گفته خودتان بگردید  
 و پیدا کنید همینکه آنها در پیدا کردن جانشین شاه اظهار عجز و بی‌اطلاعی می‌کرده‌اند  
 سید می‌گفته است «يك کسی مثل من»

ششم - بسططان حمید قول داده است که کلیه مسلمین حتی ایران شیعه را تحت  
 امر او در آورد (استنطاق میرزا رضا)

هفتم - آن مسافر آلمانی که پروفیسور گلدزبره مذاکرات او را با سید جمال‌الدین  
 راجع بملاقات با عباس حلمی ثانی خدیو مصر در دائرة المعارف اسلام ذکر کرده شاید  
 حرفهای سید را درست دریافت نکرده باشد چون عباس حلمی خدیو مصر با نگارنده  
 این سطور در مدت نمایندگی من در اسلامبول دوست صمیمی بود در مهرماه ۱۲۹۸ هجری  
 شمسی در قصر بیک کنار بسفر در حالیکه از سلطان حمید و سید جمال‌الدین اثری نبود  
 که بتوان حمل بر غرضی کرد این واقعه را برای من اینطور حکایت کرد.

«من برای گردش با کالسکه بکاغذ خانه رفته بودم در مراجعت بین راه سید را  
 دیدم که بملاقات من می‌آمد قریب نیم ساعت با هم صحبت کردیم بمن پیشنهاد کرد که  
 بیا تو را خلیفه کل مسلمین کنم من استنکاف کردم و گفتم لایق این مقام نیستم.»

این روایت از هر حیث با سابقه موضوع خلافت که در فوق ذکر کردیم بی‌اورد و حقیقت  
 نزدیکتر است تا آن روایتی که شخص آلمانی حکایت کرده است زیرا موافقت دارد با آنچه

که در لندن میگفته که میخواهم به نجد و حجاز بروم و در آنجا خلافت اسلامی برپا کنم. اینکه سلطان عبدالحمید هم در پنج سال آخر عمر سید با اجازه نمیداده که از اسلامبول خارج شود برای همین حرفها بوده است.

هشتم - چون سیدمی پنداشته برای منظوری که دارد؟ زبان عربی بفراری رجحان دارد بعربی سخن میگفته و در موقعی که میخواست به حسنعلی خان امیر نظام گروسی نامه بنویسد اظهار کرده که نمیتواند بفراری مکاتبه نماید (مجله کاوه سال دوم شماره ۳) و حال آنکه آثاری که مسلماً از اوست رساله رد نیچریه بفراری است و مراسله به حاج سید مستان داغستانی که از پاریس باسکندریه نوشته (۱) و مقالات جمالی بفراری معمولی پسندیده است علاوه بر همه اینها شیوه خط سید شیوه کسی است که حتماً در ایران بزرگ شده و خط را در اینجا یاد گرفته شیوه خط عربی و عثمانی و افغانی نیست (۲) وانگهی اگر حقیقه سید افغانی بوده در افغانستان که فارسی حرف میزنند عربی باری تمام اختلافاتی که در روایات مشاهده میشود ناشی از خود اوست که نمیخواست است اصل و نسب و ملیت و مکان تولد و زبان مادری و دین حقیقی خود را آشکار سازد. از این رفتار چه مقصودی داشته؟ آیا میخواسته است خلافت عثمانیان را تحکیم کرده و یا از بین ببرد؟ آیا میخواسته است عباس حلمی خدیو مصر را بخلافت بنشانند؟ آیا میخواسته است در یمن و حجاز خلافت عربی تأسیس نماید؟ آیا میخواسته است با کمک روسها یا کمک انگلیسها خود شخصاً بروش صفویه پیشوای مسلمین شود؟ در هر حال بیدار کردن مسلمانان را از هر راهی که بنظرش ممکن می آمده و جبهه همت خود ساخته بوده است این نکته نیز قابل دقت است که در قرن سیزدهم هجری ادعای مهدویت در اغلب ممالک اسلامی رواج کامل داشته و هر طرف که سید سفر میکرده بمدعیان ظهور بر میخورده است.

۱- سید احمد بن محمد عرفان را جمع کثیری از مسلمین در هندوستان

(۱) مجله آینده چاپ تهران شماره ۵ و ۶ جلد دوم مرداد و شهریور ۱۳۰۶ شمسی

(۲) مرحوم حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات نامه سید

جمال الدین رابه رکن الدوله عینا گراور کرده است.

خلیفه‌اله ومهدی منتظر میدانستند ودر ۱۲۴۶ قمری جهاد فی سبیل‌اله میکرد و مولوی محمد اسمعیل شاگردش در اینموضوع کتاب صراط المستقیم مینوشت.

۲- در ایران میرزا علیمحمد شیرازی در ۱۲۶۴ دعوی مهدویت میکرد.

۳- میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله در ادرنه در سال ۱۲۸۳ من بظهراله میشد.

۴- سید احمدخان بن سید متقی خان در هندوستان تجدید دینی می آورد و در سال ۱۳۰۶ دولت انگلیس او را نشان عالی ستاره هند میداد.

۵- در سودان محمد احمد متمدی در سال ۱۲۹۸ این ادعا را مینمود.

۶- در سومالی محمد بن عبدالله حسن الهدی در سال ۱۲۷۸ مدعی مهدویت میشد. هنگامیکه سید جمال الدین در قزوین تحصیل میکرد میرزا علی محمد شیرازی را از اصفهان بقزوین و از آنجا باذربایجان میبردند. در ۱۲۶۴ به هندوستان که رفته بارها و حرفهای سید احمد عرفان و سید احمد خان پر خورده. باسلامبول که رفته ادعای میرزا حسینعلی نوری را شنیده بمصر که رفته با دعاهای متمدی سودانی والمهدی سومالی رسیده و قطعاً این وقایع در وضعیت روحی او مؤثر بوده و آرامش نمیگذاشته است.

### سلطان حمید سید جمال الدین و ناصر الدین شاه

بطوریکه سابقاً از نظر گذرانندیم در سال ۱۳۰۹ قمری سید جمال الدین در روزنامه های لندن و بروکسل و عروۃ الوثقی و ضیاء الخافقین باتفاق ملکم خان شروع کردند بشاه دشنام دادن و هتاکی کردن.

در آن ایام روزنامه اختر چاپ اسلامبول که چندی بواسطه نداشتن سرمایه تعطیل شده بود میرزا اسدالله خان طباطبائی دیباناظم الدوله سفیر کبیر ایران در اسلامبول در ۱۴ جمادی الاولی ۱۳۰۹ با مین السلطان وزیر اعظم پیشنهاد کرد که برای رد مقالات سید جمال الدین خوب است مساعدت فرمایند که روزنامه اختر مجدداً طبع و نشر شود امین السلطان هم مراسله ناظم الدوله را بعرض شاه رسانیده ناصر الدین شاه در حاشیه دستخط کرده است. البته هر نوع امداد باین روزنامه بکنید جادارد و خرج صحیح است بخصوص





در رد و قدح شیخ جمال الدین و این نوع کتابچه‌های عربی او باید بنویسند و منتشر کنند خیلی لازم است .»

در سال ۱۳۱۲ سید جمال الدین و میرزا حسنخان خبیر الملک که سابقاً قونسول بصره بود بعلمای شیعه عراق برای خلع ناصر الدین شاه و کشیدن ایران زیر لوای خلافت عثمانی کاغذپیرانی بسیار میکردند آن کاغذ هارا میرزا آقاخان کرمانی و دونفر دیگر از دوستان سید از اسلامبول بعراق نزد علمای شیعه بردند و تلگرافات ساختگی در کوچه و بازار بغداد بدرود یوار می‌چسباندند که ایرانیان و مذهب تشیع را در نزد عراقیها خفیف و لغو جلوه دهند . (۱)

بعضی از علمای عراق مکاتیب واصله و تلگرافات جعلی را برای شاه فرستادند شاه هم جداً تقاضای تبعید آنها را از اسلامبول بایران نمود .

در رجب ۱۳۱۲ ناظم الدوله سفیر کبیر بامین السلطان مینویسد « در باب میرزا آقاخان کرمانی عجاله اقدام را مناسب نمیدانم زیرا که حسین رضاپاشا وزیر عدلیه و یوسف رضاپاشا هردو حامی او هستند اولی خون ایرانیان را مباح میداند و دومی با وجود اینکه شیعه است باعث هتک حرمت شیعه است عیب کار این است که پدر سوخته طرف آسیا می‌نشیند و از اسلامبول عبور نمیکند و الا میگفتم قواصهای قونسولگری او را گرفته روانه سرحد میکردم .»

در اواسط رجب ۱۳۱۳ که میرزا محمودخان دیبا علاء الملک سفیر کبیر بود سفارت موفق شد که حاجی میرزا حسنخان و میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی را از اسلامبول بطر ابوزان تبعید نمایند که از آنجا بایران بیرند (۲) در ۲۶ رجب ۱۳۱۳ میرزا رضای کرمانی

(۱) میرزا آقاخان در سال ۱۳۰۵ در اصفهان بشیخ احمد روحی رسیده و باتفاق سکا دیگر با اسلامبول رفته بودند و در آنجا هردو با دختران صبح ازل ازدواج نمودند . میرزا آقاخان در آنجا چندین رساله نوشت و شیخ احمد کتاب حاجی بابای اصفهانی را از انگلیسی بفارسی ترجمه کرد و میرزا حبیب اصفهانی متخلص بدستان آن را انشاء نمود .

(۲) آرشیو سفارت اسلامبول

به تلقین سیدجمال‌الدین از اسلامبول عزیمت طهران کرده آنها را در طرابوزان ملاقات نموده و در دوم شوال همان سال وارد طهران شده است.

در اواسط شعبان ۱۳۱۳ دولت عثمانی میخواست است آنها را در مرتبه با اسلامبول عودت دهد در ۲۳ شعبان علاء‌الملک بامین السلطان مینویسد:

« در فرستادن شیخ جمال و همدستانش بایران عثمانیها اهمال مینمایند و وعده تسلیم آنها را امروز و فردا میکنند میرزا آقا خان و میرزا حسن خان و شیخ احمد روحی را که فرستادند بسرحد در ثانی حکم صادر کردند که در آنجا نگاه دارند و بسرحد ایران نفرستند اگر دولت ایران نسبت بسوء حرکت والی بصره بکار پرداز دولت علیه و ممانعت از تعمیر کنبد عسکرین و تسلیم نکردن شیخ جمال و همدستانش عده قشون بسرحد عثمانی بفرستند بی تأثیر نخواهد بود» ناصرالدین شاه در حاشیه دستخط کرده « عیب ندارد که قشون بسرحدات آذربایجان و کرمانشاه فرستاده شود». (۱)

حاجی سید ابوطالب زنجانی از علمای دینی ساکن طهران بسیدجمال‌الدین کاغذ پرانی میکرده یکی از مراسلاتش در ۲۸ رجب ۱۳۱۳ بدست سفارت ایران در اسلامبول می افتد علاء‌الملک مراسله مزبور را توسط امین السلطان صدر اعظم بحضور شاه میفرستد ناصرالدین شاه در حاشیه دستخط کرده است.

« جناب صدر اعظم حقیقه که از این نوع اشخاص و این نوع بد ذاتی ها و فضولها و جسارت های آنها بطوری شخص کج خلق میشود که بتصور نمی آید این مرد که فضول خمه را چه افتاده که اینطور کاغذها آنها بسیدجمال‌الدین که بد ذاتی او مشهور آفاق است بنویسد دولت چرا همیشه اشخاص را در بای تخت خود نگاه میدارد از بس در این کار ها اهمال شده است اینطور شده اند ولایت این شخص خمه است البته او را روانه کنید فوراً برود بولایت خودش مانند این شخص در طهران بسیار بد است گویا ماهانه هم باین مرد بذات داده میشود او را هم قطع کرده به بعضی بیچاره های خوش ذات بدهند اهمال بد است بد است». (۲)

(۱) آرشیو دولت

(۲) آرشیو وزارت امور خارجه

در شعبان ۱۳۱۳ قمری در مصر واسلامبول راجع بگفتار و رفتار سید جمال الدین يك رساله بزبان فارسی منتشر گردید موسوم به (معنی در مقدمات شریفه و نتایج خسیسه) روزنامه معروف مصری المقطم در شماره ۲۰۸۳ مورخ ۱۲ شعبان ۱۳۱۳ جواب آن رساله را داده است اولاً سید را همدانی نوشته و شرح حال او را مفصلاً بیان کرده است سپس می نویسد « سید جمال الدین باعلی حضرت سلطان عبدالحمید خان عریضه ای نوشته بود که قرب عراق با ایران و اعتقاد ایرانیان بمقدس بودن آن سرزمین و سکنای شصت هزار نفر از بزرگان و علمای ایران در آن ایالت و کرویدن نصف اهل عراق و قبائل عرب بمذهب تشیع و چشم کماری ایران دائماً و ابداً و مذهباً و سیاستاً بدان اراضی و اهمیت موقع جغرافیائی عراق و اطماع دولت انگلیس بعراق و سایر بلاد عرب لذا از آنجائیکه من حریص به بقای خلافت عثمانیه هستم اسامی علمای عراق را نوشتم و استحقاق هر کس را از انعام و خلعت و مواجب عرض نمودم که بدین سبب از ایشان استمالت شود که در حین حاجت بکار آیند. این عریضه را تقدیم حضور سلطان نمود سلطان بچشم نهائی در آن نگریسته از کنه آن با آنچه که نویسنده آن از سوء نیت در خمیره داشت دریافت فرموده و عریضه را بی ثمر گذاشتند اما محاصره خانه سید جمال الدین و التجای او بسفارت انگلیس بخشی است که اکنون مناسب نیست که بدان پردازم مصر ۲۷ ژانویه ۱۸۹۶ مطابق ۱۲ شعبان ۱۳۱۳ » (۱)

نظام العلماء از عتبات عالیات ، بامین السلطان صدر اعظم مینویسد . « جناب حجة الاسلام آشتیانی در اینجا مشرف و دعا گو بودند سه روز است با اولاد و متابعان روانه شدند در این ایام از اسلامبول بجهة آقایان علماء عتبات بعضی خطوط و تحریرات مهمله مجمله میرسند بامضای سید جمال الدین و میرزا حسن خان جنرال قونسول که سید جمال را در نزد سلطان تقرب زیاد است و درجه رفیعه و مسموع الکلمه و مقبول القول است شمارا هر مهم و مشکلی باشد بواسطه او عرض کنید و از این واسطه انجاز و انجام مطالب و مقاصد را بخواهید الحال صورت یکی از خطوط را ارسال میدارم. » (۲)

(۱) آرشیو وزارت امور خارجه

(۲) آرشیو وزارت امور خارجه

مرحوم حاج شیخ عبدالنسی مجتهد نوری برای نویسنده این سطور حکایت کرد که در محضر مرحوم میرزای شیرازی درسامره نشسته بودم مراسله از طرف سید جمال الدین برای مرحوم میرزا آوردند که خلع ناصرالدین شاه را از سلطنت و کشیدن ایران رازیر لویای خلافت عثمانی خواستار شده بود مرحوم میرزا پس از مطالعه مراسله را با آورنده رد کرده و فقط فرمودند « بمن مربوط نمیشد » بعد از خارج شدن قاصد موضوع مراسله را برای مایان کرده و فرمودند « این شخص آشوب طلبی بیش نیست . »

در یازدهم شوال ۱۳۱۳ سفارت عثمانی در طهران بساطان حمید تلگراف کرده که جشن پنجاهم سلطنت ناصرالدین شاه را در ۲۲ ذی قعدة خواهند گرفت سلطان هم بسفیر ایران گفته که منیف پاشا را با آتش بازی بطهران خواهد فرستاد و با و دستور العمل میدهد حضور شاه توسط کند که میرزا حسن خان خیبر الملک و میرزا آقاخان و شیخ احمد روحی که در طرابوزان توقیف میباشند مرخص نمایند ولی حرکت منیف پاشا را به بهانه هائی چند بتأخیر انداخته و منتظر نتیجه مأموریت میرزا رضا بوده است. (۱)

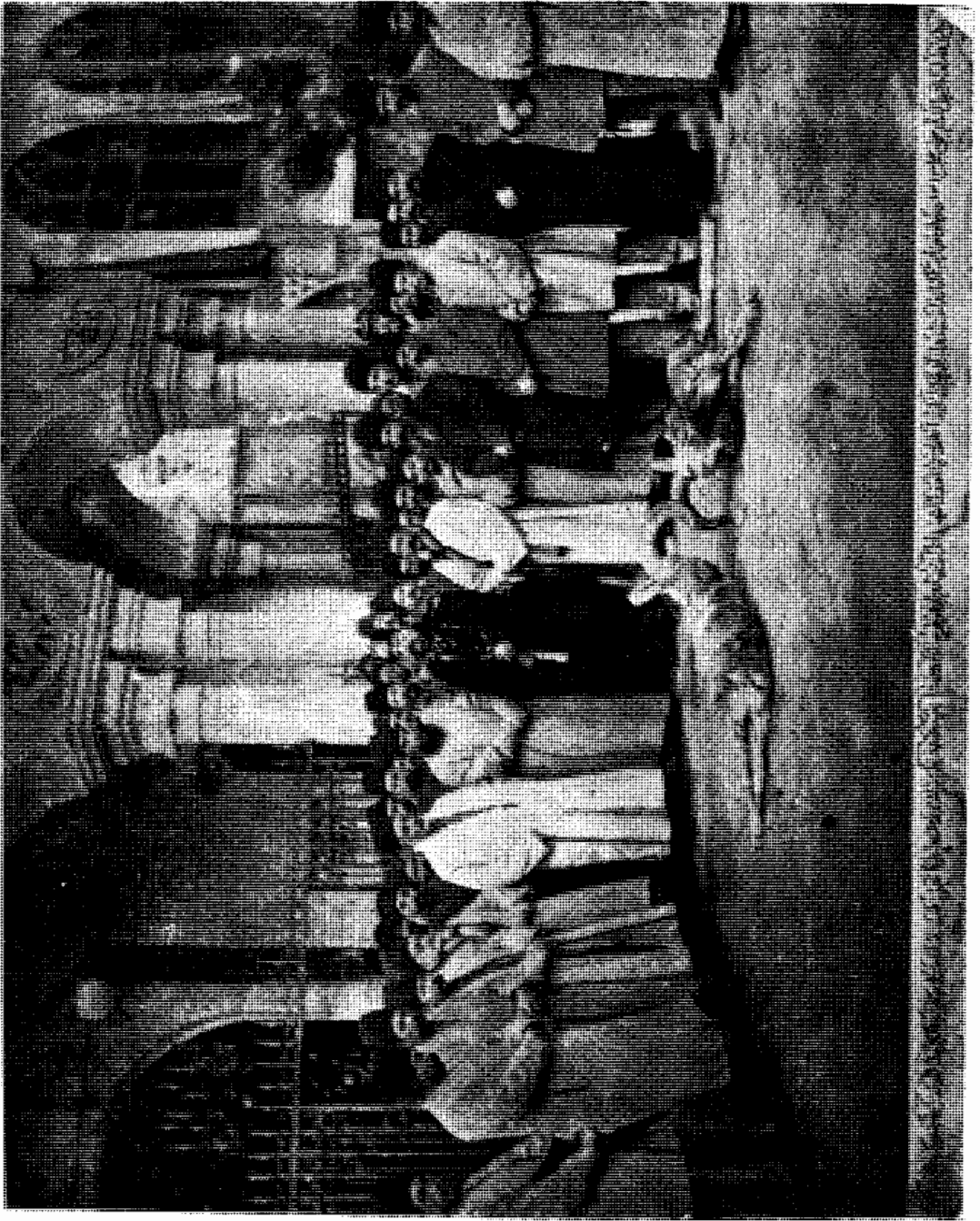
شب یکشنبه هیجدهم ذی قعدة تلگراف کشته شدن ناصرالدین شاه بساطان رسیده است فردای آن روز اداره پلیس اسلامبول از اکثر ایرانیها راجع بسید جمال الدین و میرزا رضا تحقیقات کرده و گزارش مفصلی بساطان داده است که خلاصه اش از اینقرار است . « سید جمال الدین ایرانی است و میرزا رضا بتحریر او بایران رفته و مرتکب قتل شاه شده است احمد روحی و میرزا حسن و عبدالحسین الشهیر آقاخان چندی قبل بسفرای اجنبی استدعای نامه نوشته و اخذ آمال عالم اسلام را وحدت قرارداد و برای رسیدن باین منظور اعلم علما شیخ جمال الدین افندی را بخاکپای شاهانه فرستاده بودند حتی شاهزاده شیخالرئیس وحاجی شیخ علی را در این منظور مقدس با خود همراه کرده اند. » (۲)

از سرای سلطان چند روزی شهرت دادند که سید جمال الدین را توقیف کرده و در حبس است تا وضعیت اتهاماتی که ایرانیان باو میزنند روشن شود سپس شهرت دادند که چون تقصیرش معلوم نشد سلطان مرخصش فرمودند .

(۱) آرشیو سفارت اسلامبول

(۲) آرشیو ضبطیه اسلامبول





tarikhema.org

روزنامه فرانکفورترزیتونگ مورخه ۱۳ ذی‌قعدہ ۱۳۱۳ مینویسد: «سه‌سال قبل در اطاق ناصرالدین شاه و شاهزادگان کاغذها یافتند که در ایران اصلاحات جدید مطالبه کرده میشد در کاغذها نوشته بودند این کاغذ را شما در اطاق خود تان می‌یابید و باور کنید که کاغذ نویسان بدربارراه دارند هر گاه اصلاحات جدید بکارندارید آنوقت قتل شمار دست ما آنطور آسان است شاه‌شهید فی‌الفور فرمودند استنطاق کنید مقصرین ده نفر از مریدان جمال‌الدین بودند از جمله میرزا رضای کرمانی بود». (۱)

روزنامه قفقاز ۴ ذی‌حجه ۱۳۱۳ مینویسد: «از اسلامبول بر روزنامه مشاق مینویسند که بعد از رسیدن خبر قتل پادشاه ایران دولت عثمانی میخواهد بهر وسیله که هست بتوسط روزنامه‌ها وفات شاه را از وقایع طبیعی بنمایاند».

پنجم ذی‌حجه ۱۳۱۳ امین‌السلطان صدر اعظم تلگراف زیل را بمیرزا محمد علیخان علاء‌السلطنه وزیر مختار ایران در لندن مخابره کرده است:

«از اظهارات لاردر سالزبوری ممنونیت حاصل شد موبک همایون امروز که دوشنبه پنجم ذی‌حجه است از تبریز روانه طهران میشود در باب انتشار اخبار نویسنده طیمس در مسئله جمال‌الدین صحیح و این مسئله مسلم است که این شخص قاتل از اسلامبول و از پیش جمال‌آمده و چند روزی در لباسهای مبدل خود را پنهان داشته تا کار خود را صورت داده است».

درباره جمال‌الدین آنچه بکنید صحیح است او مذهب و عقیده آنارشیست دارد ولی با طایفه بابیه هم محض اینکه جمعیتی دارند و قوتی پیدا کند در این دو ساله اخیر متحد شده و با جمعی از رؤسای بابیه مقیم اسلامبول بهم ساخته و قتیکه اتحاد شیعه و سنی را عنوان کرده و کاغذها بایران فرستاده‌اند که بعضی از آنها بدست آمده و موجود است و از همه این تفصیلات بدولت عثمانی هم اظهارات لازمه شده است ولی قدری مسامحه

(۱) در همین مقدمه است که حاجی سیاح معلانی و میرزا محمد علیخان همدانی منشی ملک‌خان و میرزا نصراله خان برادرزن صاحب‌دیوان را از طهران بقزوین تبعید نموده در آنجا هیجده ماه حبس کردند

(۲) آرشیو سفارت لندن



میکنند و شهادت شاهنشاه شهید یقین است که از بی دینی جماعت بابی و مریدهای جمال و ملکم ناشی شده است که تمام اینهارو بهم رفته آنارشیت هستند و عداوت مخصوص آنها با شاه شهید برای همین بود که بکلی بر ضد پیشرفت خیالات آنها بود صدر اعظم» (۱) در ۲۵ ذی قعدة ۱۳۱۳ امین السلطان بسفارت لندن تلگراف میکند «در باب عدم حمایت انگلیسها از شیخ جمال با وزیر مختار انگلیس صحبت کردم دیشب تلگرافات مؤکد بجاهای مقتضی کرده است» (۱)

در همین تاریخ امین السلطان بعلاء الملک سفیر کبیر ایران در اسلامبول تلگراف میکند که ازدولت عثمانی جداً فرستادن سید جمال الدین را بایران تقاضا کند علاء الملک هم با سلطان حمید و با بعالی برای دستگیر کردن سید و تسلیم کردنش بدولت ایران داخل مذاکره شده است نظر باینکه این مسئله اهمیت تاریخی دارد عین مکاتبات و تلگرافات را مرتباً بی کم و زیاد از آرشیو وزارت امور خارجه و مجموعه اسناد متفرقه جمع آوری کرده و عیناً درج مینمایم و سپس بتوضیح و تفسیر آنها میپردازیم .  
مراسلات و تلگرافات ذیل از طرف علاء الملک سفیر کبیر ایران در اسلامبول بعنوان امین السلطان صدر اعظم صادر شده است :

### نامه یکم

- ۱ ۲۷ ذی قعدة ۱۳۱۳ نمره ۱۷۲ تلگراف رمز در باب شیخ جمال امروز زیارت شد
- ۲ فدوی نیز دیروز با سفیر انگلیس که بدیدن فدوی آمده بود مذاکره لازم نمود
- ۳ حالا که میفرمائید وزیر مختار انگلیس در باب عدم حمایت شیخ جمال دیشب تلگراف مؤکد بجاهای مقتضیه کرده است فدوی همینقدر منتظر خواهم بود که از لندن بسفیر کبیر انگلیس در اسلامبول حکم عدم حمایت برسد تا آنوقت جداً در گرفتن و فرستادن شیخ جمال و رفقای او اقدامات مؤکد نماید و با اعلیحضرت سلطان در اینباب هنوز دنباله مذاکرات را در دست نداده است .

(۱) آرشیو وزارت امور خارجه

## نامه دوم

- ۱ دهم‌زی‌حجه ۱۳۱۳ در باب شیخ جمال اصرار تمام دارم که او را بسرحد داران ایران
- ۲ تسلیم نمایند و مفاستدیکه از او بظهور آمده و می‌آید همه را باعلیحضرت سلطان
- ۳ بتوسط صدراعظم و وسائل دیگر معلوم داشنه است و بصدر اعظم صریحاً گفتم که شما
- ۴ موافق بند چهارم مقاوله نامه اخیر که در ۱۲۹۱ ما بین سفارت و بابعالی منعقد شده
- ۵ است مجبور بد باینکه هر وقت سفارت یکنفر از تبعه ایران را بخواهد طرد و نفی
- ۶ نماید لدی الاظهار معاونه لازم و مقتضیه منظور دارید برای دولت عثمانی ابدأ حرف
- ۷ و عنذری در حمایت او نمانده است اعلیحضرت سلطان هم به تسلیم اوراضی شده ولی به
- ۸ بعضی ملاحظات که دارد مثلاً میخواهد معلوم دارد که از هم مذاق و دوستان او از
- ۹ عثمانیها کی‌ها هستند و برای وجود خودشان محل ملاحظه نباشد قدری تأمل دارد
- ۱۰ که اطراف کار را محکم کرده آنوقت قرار تسلیم او را بدهند از قرامند کور بیست نفر پلیس
- ۱۱ دورخانه شیخ جمال کشیک میدهند .

## نامه سوم

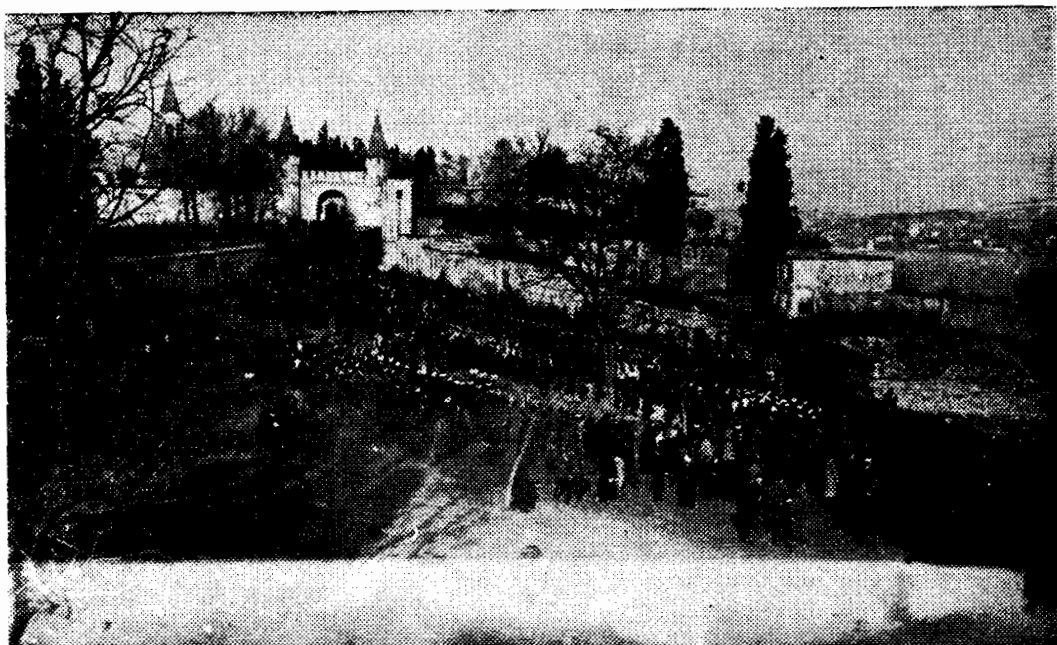
- ۱ عزت بیك که در مزاج سلطان تسلط کامل دارد حامی شیخ جمال است تلگراف
- ۲ به بابعالی مصرف ندارد به منیف پاشا بگوئید بکاتب سلطان مستقیماً تلگراف کند
- ۳ از قزاقی که محرمانه فهمیده‌ام مقصود عثمانیها این است که شیخ جمال را در خارج
- ۴ بگردانند بلکه یکی از ایرانیها او را بکشد هر دو دولت از شر او خلاص بشوند این
- ۵ خبر از جای موثق است از اجیف نیست در حاشیه این مراسله مظفر الدین شاه دستخط
- ۶ کرده است. «جناب اشرف صدر اعظم مشیر الملک را بفرستید (۱) جداً در این باب
- ۷ با منیف پاشا حرف بزنند خود او را هم خبر نمائید يك روزی باید حضوراً فرمایشی که لازم
- ۸ است بکنم خیلی واجب است .»

(۱) مقصود میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی است که در آنوقت مشیرالملک و

کفیل وزارت امور خارجه بوده است .

### نامه چهارم

- ۱ دوشنبه ۲۲ محرم ۱۳۱۴ نامه تجدید مأموریتم را نزد سلطان بردم سلطان با پیغام
- ۲ گفت دلائلی که درشکت سید جمال الدین بقتل شاه دار بند نویسد جواب دادم داخل



سرای ییلدیز نماز جمعه و سلام در مسجد حمیدیه

- ۳ این مسئله نمیتوانم بشوم در تبعید تبعه طرفین بخاک یکدیگر تاحال دایل اقامه نشده
- ۴ است به بنده فرمودند روز جمعه شرفیاب شوم آنجا شور کرده بودند صدر اعظم بمن
- ۵ گفت تسلیم خواهیم کرد ولی فلانی هشت روز بمن مهلت بدهد بعضی ملاحظات هست
- ۶ باید آنها را منظور داشت که این خبیث نگرینزد سلخ محرم ۱۳۱۴ - نمره ۷

### نامه پنجم

- ۱ سلخ محرم ۱۳۱۴ در مسئله شیخ جمال صدراعظم میگفت در سرای همایون میگویند
- ۲ ما هم بقدر هزار نفر اشقیاء از سابق در ایران داریم آنها را هم باید دولت ایران بما

- ۳ مسترد کند. درحاشیه مظفرالدین شاه دستخط کرده
- ۴ «جناب اشرف صدراعظم هر وقت سفیر کبیر را ملاقات کرده باو حالی نمائید که تا سید
- ۵ جمال را دولت عثمانی رد نکند مسلم است صفا و محبت میان دولتین نخواهد بود
- ۶ زیرا که باهمچه خلاف بزرگی که سید جمال کرده و اینطور اسباب فساد شده و دولت
- ۷ عثمانی او را بایران نمیدهد ممکن نیست که صفائی در میان باشد.»

#### نامه ششم

- ۱ سلخ محرم نمره ۸ شیخ جمال از قزاقی که حالا معلوم میشود در اوایل ورود خیلی سعی
- ۲ می کرده است که ملکم خان را سلطان آورده وزیر مالیه کند ولی هر چه جمال
- ۳ تلاش نموده بود نگذاشته بودند. بارزوی خودش موفق شود آمدن جمال بایران
- ۴ بعضی از علمای بی اطلاع و خام طمع را که تصور میکردند بواسطه او از طرف سلطان
- ۵ نتیجه و بهره بدست خواهند آورد از آن خیالات خام خواهد انداخت چند نفر از شیوخ
- ۶ را هم که طرف اعتماد سلطان هستند در این کار واسطه کرده است.

#### تلگراف رمز محرمانه

- ۱ سلخ محرم ۱۳۱۴ اجازه میفرمائید و دارم ایرانیان جمال را بکشند. محمود
- ۲ مظفرالدین شاه درحاشیه دستخط کرده « اینطور صلاح نمیدانم»

#### نامه هفتم

- ۱ سلخ محرم نمره ۹ به تحسین بك باش کاتب سلطان گفتم من هر جمعه بسلاملق می آیم
- ۲ و با شما مثل خودی رفتار میکنم منتظرم که شما نیز با من موافقت کرده و احترام
- ۳ مرا حفظ نمائید نه اینکه مرا مثل اطفال بازیچه قرارداد در مسئله جمال به بابعالی
- ۴ رجوع کنید و از بابعالی بسرای رجعت دهند و در این میانه تکلیف من غیر معلوم بوده
- ۵ و حیران بمانم. دیروز بصدر اعظم گفتم مسئله جمال یکجا رسید جولب داد تسلیم
- ۶ جمال عهداً و مقاولاً حق با شماست ولی باید از سرای سلطان بوزیر ضبطیه حکم شود
- ۷ که او را تحت الحفظ بسرحد ببرند گفتم شما بوزیر ضبطیه امر دهید فرستاد وزیر

- ۸ ضبیطیه را آورد باو گفت بشما چنین حکمی خواهد نوشت باید مجری دارید
- ۹ جواب داده است تا از سرای همایون حکم نشود من نمیتوانم جمال را بسرحد ایران
- ۱۰ بفرستم من نمیدانم اگر احکام او امر صدراعظم او امر سلطان است چگونه وزیر ضبیطیه
- ۱۱ اجرا نماید و اگر نیست مرا چرا نزد او میفرستید حقیقه اگر اینطورها باشد من
- ۱۲ استعفا میکنم و اسباب نقار فیما بین دو دولت اسلام نمیشوم زیرا میدانم اگر جمال را
- ۱۳ ندهید حوادث ناگوار بروز خواهد کرد گفت تفصیل را بعرض میرسانم جواب
- ۱۴ تحصیل کرده بشما میگویم بنده باطافی که سفر منتظر بیرون آمدن و رفتن سلطان
- ۱۵ بمسجد میشوند رفتم اعلیحضرت سلطان بعد از نماز جمعه بنده را بحضور خواهم
- ۱۶ بعد از ~~تلفیقات~~ زیاد فرمودند در فقره سید جمال من خودم نمیخواهم حکم بدهم و
- ۱۷ جہتی دارد لذا امر کرده ام که در لزوم تبعید او و وزیرای دولت مشاوره کرده رأی
- ۱۸ خودشان را بعرض برسانند تا قرار آن داده شود امروز میگویم نوشته رأی آنها را
- ۱۹ بخواهند تا حکمی که لازم است صادر شود مرخصی حاصل کردم.

### نامه هشتم

- ۱ یازدهم صفر ۱۳۱۴ شیخ جمال وقتیکه بطرز بورخ آمده بود با تذکره ایرانی
- ۲ آمده بود تذکره او هم در دفتر خانه سفارت آنجا ضبط است و هم در دفتر کد خدای
- ۳ محله روس نوشتم صورت از روسها گرفته بفرستند که اینهم یک دلیل بتبعیت او باشد
- ۴ حالا این مسئله را سست کرده اند بنده هم سخت گرفته بودم لیکن چون مقرر فرموده
- ۵ اند استعفا ندهد و منیف پاشا مسئله جدید بمیان انداخت و نوشت که بشیخ
- ۶ جمال اهمیت نمی دهند. بهمان اظهارات و مکاتبات قدیم اکتفا کرده منتظر است
- ۷ چه بروز کند و رأی حضرت عالی چه اقتضا فرماید.

### تلگراف رمز

حضرت اشرف صدراعظم اعلیحضرت سلطان راضی شدند که شیخ جمال الدین را تسلیم نمایند میفرمایند گرفته تحت الحفظ بایران بفرستند جس شود جمعیت دور او متفرق شوند جواب این تلگراف زود مرحمت شود محمود ۱۳ ربیع الاول ۱۳۱۴

## نامه نهم

- ۱ دو تلگراف از منیف پاشا آمد که کار شیخ جمال راست کرد یکی اینکه از استنطاق
- ۲ قاتل تقصیری بگردن جمال الدین وارد نیامده بشرکت او در قتل شاه شهید دلیلی
- ۳ نیست ولی بنده از اول داخل در این مسئله نشده بود که آیا او در قتل شریک
- ۴ است یا نه بلکه مطابق مقاوله نامه تبعید او را بدون اقامه حجت و دلیل میخواست.
- ۵ دیگر تلگرافی بود که بندگان همایون بهیچوجه اهمیت باین مسئله نمیدهند و
- ۶ پایی نیستند در اینجا بهمه چنین معلوم شده که فقط بنده بشیخ جمال پایی هستم
- ۷ اینکار بدتر از همه شد بوزیر امور خارجه نوشته بودم که حضور سید جمال معجلا در
- ۸ طهران لازم است که با قاتل رو برو نمایند از قراقرغی کدفرموده بودند قاتل
- ۹ را هم در سوم ربیع الاول بقصاص رسانیده اند سواد مراسله خود را که بوزیر
- ۱۰ خارجه نوشته بودم ارسال میدارم که قدری در قصاص قاتل تأخیر شود حقیقت پشت
- ۱۱ سر آنهمه اهمتومات و اقدامات و سخت گیریها اگر این مسئله اینطور متروک
- ۱۲ بماند بسا بر امورات و بشرف و نفوذ دولت خلل میرساند باین شرط اقدام خواهم کرد
- ۱۳ اولاً به بنده اجازه و اطمینان بدهند هر طور مقتضی دید رفتار نماید حتی موقوفه
- ۱۴ اگر لازم دید ترک اسلامبول را بکند ثانیاً در آنجا بسفارت عثمانی مساعدت نشان
- ۱۵ نداده کله نمایند سخت بگیرند و دارند تلگرافهای مصرانه بفرستند و اصرار
- ۱۶ دولت علیه را در تسلیم جمال اظهار بدارند و هر چند روزی به بنده تلگرافهای
- ۱۷ ملامت آمیز و سخت بفرمایند که وعده تو بکجا رسید دیگر آنکه اگر مقتضی
- ۱۸ شد و عرض کرد در سرحد قشون و سوار جمع کنند اگر یکی دو نقطه قشون بفرستند
- ۱۹ کار گذاران عثمانی باغراق با بنجا را بورت میفرستند یا سلطان از شخص همایونی
- ۲۰ خواهش میکنند در اینباب اصرار نفرمایند باز در اینجا ناموس دولت بجای می ماند
- ۲۱ و جمال را هم جائی محبوس میکنند یا کاری میشود که به نفوذ دولت بر نمیخورد و الا
- ۲۲ مقصود عمل نخواهد آمد ۱۲ ربیع الاول - ۱۳۱۴ - نمره ۲۲۳.

## نامه دهم

- ۱ تلگرافهای مبارک که رسید بصدر اعظم و وزیر خارجه سخت حرف زده و گفتم
- ۲ اگر جمال را ندهید در صورت غیر رسمی حالا میگویم دولت ایران لابد مرادوات
- ۳ خود را قطع خواهد کرد در صورتیکه عهد نامه را بهم زدید بعد از روی چه عهدی
- ۴ وجه قراری معامله خواهد شد صدراعظم گفت که رعیت ایران بودن جمال محقق
- ۵ نیست چون به پطرزبورغ نوشته بودم جناب ارفع الدوله سندی محکم در بودن
- ۶ جمال در پطر زبورغ با تذکره ایران فرستاده بود در آوردم نشان دادم ساکت
- ۷ شد ولی گفت شرکت او در قتل شاه شهید معلوم نیست ربیع الا آخر ۱۳۱۴

## نامه یازدهم

- ۱ جمال بطور خیلی بدی که می توان قطع امید از او کرد گرفتار نا خوشی سرطان
- ۲ شده جراح و اطباء يك طرف چانه او را با دندانهایش تماماً بریده و همین روزها
- ۳ خواهد مرد باطن شاهنشاه شهید انارالله برهانه او را گرفت و سزای عمل خود را
- ۴ دید با وجود این حالت دیگر اقدامات مجدانه در تسلیم او لازم ندید مردن او باین
- ۵ وضع بعد از آن مقدمه خیلی اهمیت پیدا خواهد کرد ۲۵ رجب ۱۳۱۴ نمره ۷۸

\* \* \*

از اسناد فوق چنین برمی آید که پیش از کشته شدن ناصرالدین شاه در همان  
زمانیکه حکم دستگیری و تبعید میرزا آقا خان و شیخ احمد روحی و خبیرالملک از  
اسلامبول صادر شده رجب ۱۳۱۳ اسم سید جمال الدین هم در جز و آنها بوده ولی در  
فرستادن او اهمال شده است

شاید این اهمال بواسطه حمایت سفارت انگلیس شده باشد (نامه یکم

سطر ۳ و ۴)

پس از کشته شدن ناصرالدین شاه سلطان حمید در يك وضعیت روحی فوق -  
العاده واقع شده بوده از یکطرف چون خودش محرك و مشوق اینکار بوده با قولهایی که



سید داده (استنطاق میرزا رضا) چطور او را تسلیم دولت ایران کند این است که بعدرهایی چند متوسل شده و از این سوراخ بآن سوراخ فرار کرده است. از طرف دیگر خودش با کم زهره گی مشهوری که داشته از سید بو حشمت افتاده که آنکس که بتواند دستش از اسلامبول تا بطهران برسد اگر بخواهد چطور از نشان طاش تایلدیر نخواهد رسید از جوابهای سست و درهم پیچیده که سلطان از اول تا آخر بمذاکرات علاءالملک داده رویه مزبور که نتیجه زد و خورد درونی سلطان میباشد محسوس است. شاید کشمکش مابین عزت‌بک کاتب سلطان که دوست سید و ابوالهدی که دشمن سید بوده هم در این تردیدها ذی مدخل بوده است.

در دهم ذی حجه سلطان به تسلیم سید راضی شده ولی گفته است که بعضی ملاحظات دارد (نامه دوم سطر ۷ و ۸ و ۹) بعد هر چه صدراعظم بسرای مینوشته سلطان جواب نمیداده ولی از سید جمال‌الدین وحشمت داشته که بیست نفر پلیس بدورخانه‌اش گذاشته (نامه دوم سطر ۱۰-۱۱)

سپس خواسته که سید را بدست خود ایرانیها تلف کند. (نامه سوم سطر ۳ و ۴) که از همه محذورها برهد و به علاءالملک هم این مسئله را تلقین کرده که ایرانیها را وادارد او را بکشند (تلگرافی رمز سطر ۱ و ۲) خوش بختانه مظفرالدین شاه صلاح ندیده آنوقت سلطان مستأصل شده و از تصمیم اولیه که برای تسلیم سید گرفته بوده برگشته است.

در ۲۳ محرم دلایل شرکت سید را در قتل شاه تقاضا کرده و خواسته است قضیه را از مجرای سیاسی بطریق قضائی بکشاند (نامه چهارم سطر ۱ و ۲) سه روز بعد در ۲۵ محرم برای تسلیم سید بدولت ایران مجدداً تصمیم گرفته و هشت روز مهلت خواسته و گفته است که بعضی ملاحظات دارد (نامه چهارم سطر ۵) شاید میخواستند در اینمدت سید را مسموم کند ولی موفق نشده پس از این تعهد دوباره تردید کرده و گفته است خودم نمیخواهم حکم بدهم و جبهتی دارد (نامه هفتم سطر ۱۶) در اثنای این مذاکرات مظفرالدین شاه از تعقیب سید جمال‌الدین دست کشیده شاید در اثر اقدامات دوستان و طرفداران سید در طهران بوده است. که میرزا رضارا با تعجیل تمام بدار آویخته‌اند فقط

برای عثمانیها يك راه فرار باقیمانده بوده که در تبعه ایران بودن سید تردید کنند آنهم بموجب اسناد مسدود شده (نامه دهم سطر ۵ و ۴) دیگر مستمسکی برای سلطان باقی نمانده بوده که هم خودش از وحشت بدر آید و هم مسؤول ایران را اجابت کند و هم از روی سید که برای جاه طلبی و هوا و هوس او بجاه افتاده شرمسار نگردد جز آنکه سید را مسموم کند.

راجع بمرکز سید جمال الدین مفاد نامه رسمی سفارت مورخ پنجم رجب این است که سید گرفتار ناخوشی سرطان شده جراح و اطباء يك طرف چانه او را باندانهایش تماماً بریده و همین روزها خواهد مرد. (نامه یازدهم مهر ۱۳۰۱ و ۳) چون این روابط با آنچه که پروفیسور برون و پروفیسور گلنزیهر مینویسند مطابقت دارد معلوم میشود که روایت رسمی همین است که در آنموقع از طرف سرای ییلدیز شهرت داده شده است اما نکته قابل توجه این است که فوت سید در پنجم شوال ۱۳۱۴ مطابق ۹ مارس ۱۸۹۷ واقع شده یعنی سه ماه بعد از تاریخ مراسله سفارت پس سرای ییلدیز سه ماه پیش از فوت سید این موضوع را شهرت داده است در صورتیکه بزودی خواهیم دید که در روزهای سوم و چهارم شوال سید جمال الدین صحیح و سلامت بوده است.

يك موضوع مهم دیگر در روایت گلنزیهر هست و آن سوء ظنی است که در آن هنگام راجع بمسموم کردن سید برده شده است گلنزیهر مینویسد «وقتیکه جمال الدین در نهم مارس ۱۸۹۷ (۵ شوال ۱۳۱۴) بمرض سرطان که از چانه شروع شده و هر روز بیشتر میشد وفات کرد با بوالهدی سوء ظن رفت که او را مسموم کرده باشد. اما نتیجه تحقیقات خصوصی را قم این سطور از اینقرار است.

اولا یکی از شعرا و ادبای آسیای وسطی و سرزمین سید برهان الدین بلخی (۱) که از دوستان سید جمال الدین بود و در مدت توقف سید در اسلامبول همیشه نزد او میرفت در سنوات ۱۲۹۸ و ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰ هجری شمسی که من در اسلامبول بودم متجاوز از نود

(۱) سید برهان الدین بلخی که در شریظه اشعارش بیدرند و زوق تنن تخلص میکرد پسرسید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینایع الموده از صاحبان ودوستان سید جمال الدین بود و سید جمال الدین عکس متن را باو یادگارداده است

سال داشت و اغلب با من محشور بود برای من چنین حکایت کرد که روز قبل از وفات سید بدیدنش رفتم حالتش بسیار خوب بود در اطاق قدم میزد و سیکار بر کی میکشید .  
ثانیاً - چند نفر از نزدیکان سلطان برای من حکایت کردند که چند ماه پیش از فوت سید جمال الدین سلطان امر کرده بود که از خانه بیرون نیاید او هم بجائی نمی رفت .

ثالثاً - یکی از مریدان وفادار سید موسوم به عبدالحسین همدانی که از ایران همراه سید باسلامبول رفته و تا روز آخر با او بود و در هنگام توقف من در اسلامبول دلالی قالی میکرد میگفت که سید جمال الدین تا روز آخر صحیح و سلامت بود شب آخر عمرش درد دندان گرفت صبح بمن گفت يك طبیب دندان ساز بیاورم یکی از نوکرها که از طرف سرای سلطان مأمور خدمتش بود دوید رفت و جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان را خبر کرد جمیل پاشا که وارد شد سید همان طرف دندانش که درد میکرد با دست گرفته در اطاق راه میرفت با جمیل پاشا نشستند سید از درد دندان شکایت کرد جمیل پاشا از نوکر خودش کیف دوخواست او هم بلافاصله آورد آنوقت دوائی در آورده بدن دندان سید زد هنوز جمیل پاشا از در خانه بیرون نرفته بود که فریاد سید بلند شد و لختی نگذشت که دهان و حلق سید بقدری ورم کرد که خفه شد با وجود اینکه پیش از ظهر وفات کرد جنازه اش را شب شستند و دو نفر لالای سیاه (۱) از سرای آمدند تا بوتش را برداشته در مزار تربت یحیی افندی که وصل یباغ ییلدیز است ب خاک سپردند.

بنده نگارنده پس از تنقیح مراسلات رسمی دولتی و نوشتجات دیگران و مرور به یادداشت‌هایی که از تحقیقات خصوصی در اسلامبول گرد آورده‌ام از آنچه گذشت اینطور نتیجه میگیرم که پس از اصرار فوق العاده سفیر ایران برای دستگیری و تبعید سید جمال الدین سلطان غدغن کرده که سید از خانه بیرون نیاید و در همان وقت شهرت داده است که مبتلا بمرض سرطان شده دندانها و چانه اش را بریده اند و بزودی خواهد مرد این شهرت برای این بوده که از تعقیب سفارت ایران خلاص شود از قضا همین تأثیر را

(۱) لالا غلام های سیاهی بودند که زبانشان را برای حفظ اسرار بریده بودند



سید جمال الدین

هم کرده است (نامه یازدهم) ضمناً بسبب وحشت خصوصی که داشته منتظر وقت بوده که سید را مسموم کند شاید آوازه حمایت دولت انگلیس از سید جمال الدین هم بیشتر سبب اضطراب سلطان شده باشد بهر حال برای اجرای این نقشه سه راه موقع مساعد نشده (تاریخ نامه یازدهم علاءالملک ۲۵ رجب وفوت سید پنجم شوال است) همینکه فرصت بدست

افتاده بتوسط طبیب مخصوص خود سید را مسموم کرده و چون جلوگیری از افشاء مسئله ممکن نبوده همانوقت بازهم از طرف سرای سلطان شهرت داده شده که شاید ابوالهدی سید را مسموم کرده باشد و نویسندگان اروپائی هم این شهرت را ذکر کرده اند اما باتشکیلات جاسوسی سرای با قدرت بی نهایت سلطان آیا هرگز ابوالهدی زهره این را داشته که در پشت دیوار ییلدیز آدم مسموم کند یا چنین تهمتی را بدون دلخواه خداوندخانه بگردن بگیرد؟ باری در همان ایام توقف اسلامبول در صدر بر آمدم که مدفن این هموطن را جستجو کنم از آقای اسدالله ممقانی وزیر سابق داد کستری که در آنوقت ساکن اسلامبول بودند تقاضای مساعدت کردم ایشان گفتند جز عبدالحسین همدانی مرید وفادار سید کسی از مدفن او اطلاعی ندارد بناچار روزی باتفاق ایشان و عبدالحسین بترت یحیی افندی رفتیم عبدالحسین در کنار قبرستان مشرف به تنکه بسفر پای درخت سروی را نشان داد من هم بتوسط خود عبدالحسین دادم قبر را با آجر پا گرفتند و سنگی انداختند و معجز آهنی دورش نصب کردند. (۱)

با این سوابق متحیرم که این تبلیغات مجعول از کجاست و برای چه منظور به برادران شرقی ما تلقین کرده اند که سید جمال الدین افغانی است و آنها هم باور کرده بر خلاف قوانین مقدس اسلامی نبش قبر نموده و مشتی استخوان را پس این مدت طولانی با سر و صدای بسیار و هیاهوی بیشمار از اسلامبول بکابل حمل کردند.

ربنا ظلمنا انفسنا فان لم تغفر لنا و ترحمنا لنكونن من الخاسرين (۲)

## سرای ییلدیز پس از خلع سلطان حمید

از در بزرگ ییلدیز که وارد شویم پس از پیمودن يك فضای مسطحی بعرض بیست متر به باره ای بلند و تپه ای مستحکم میرسیم که منزلگاه مخصوص و قلعه گاه سلطان

(۱) اینکه در بعضی نوشتجات و رسائل مینویسند «هر گاه يك جوان مرد امریکائی آرامگاهی برای سیدنی ساخت نشانی از اونی ماند» شاید اخبار نگاران حقیقت نویس بنده حقیر را امریکائی فرض نموده اند (۲) سوره مبارکه توبه

حمید آنجا بود بالای این تپه پهناور باغ بزرگی است که در آن کاخها و کوشکها و قفس های بسیار برای سکان و پرندگان ساخته شده است .

در طرف دست چپ این تپه میانه قصری که سلطان عبدالعزیزخان بنام بیلدیزسرای ساخته و آلتون قاپو که منزلگاه سلطان حمید بود يك كوچه دیواربلندی است که در کنارش عمارات بی ترتیب بدشکل محقر واقع شده است .

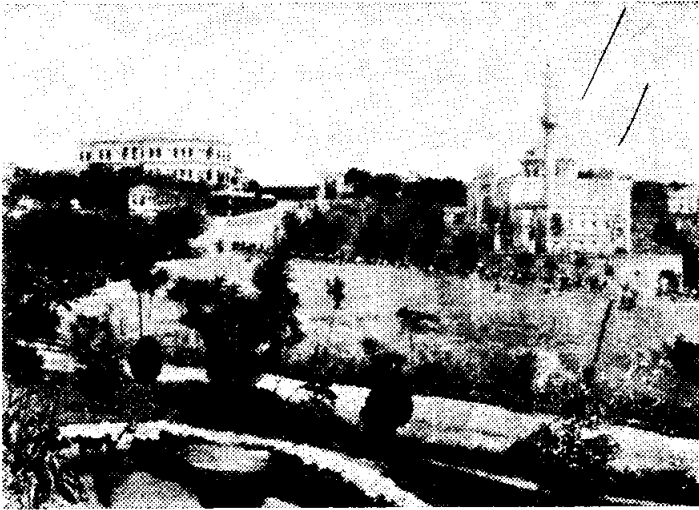
در ایام سلطان مخلوع بغیر از سفرای خارجه کسی حق دخول در باغ بیلدیز نداشت و سایرین جز این كوچه دیوار بلندچیزی از بیلدیز نمی دیدند .

دفتر همایون که کلیه کارهای دولت از آنجا میگذشت مجلس سران سپاه و جولانگاه عزیز کرده های درباری همه در همین بناهای زشت محقر بود . تحریکات ناروا و عملیات ناسزای پلیس سرای در اینجا انجام میشد دراز منه گذشته به مجلس وزراء که بر درچادر خوندار زوم منعقد میگردید با بعالی می گفتند در زمان سلطان حمید آن عالی قاپو در همین عمارات محقر بود که امروز (مابین همایون) میخواندند .

اما در طرف دست راست تپه در میان حصاری چون باره قلاع جنگی يك راه پر گردوغباری بطرف پارك بیلدیز میرفت که در انتهایش جنگل و چمن و آبگیر دریاچه ماندی با کوشکهای سفید نمایان میشدند سپس در تیزه يك سر بالائی دری ظاهر میگردید که بدرون محوطه ای دلپذیر میرفت (مراسم کوشکی) اینجا بود که سلطان حمید در سال ۱۳۱۷ مخصوصاً برای پذیرائی ویلهلم دوم امپراطور آلمان ساخته و مظفرالدین شاه را هم در آنجا منزل داده بود (۱۳۱۸)

بنای این کوشك خیلی به مهمانخانهای کوهستانی سوئیس شباهت داشت کل کاریش معمولی لیکن منظره اش بسی نهایت قشنگ و تا آخر تنگه سفر و دهنه دریای سیاه را در زیر چشم داشت اما منظره طرف خلیج رایك مهتابی خیلی بلندی گرفته بود که در رویش ایامی که سلطان حمید بسلاحهای آتشین عشق داشت يك تالاری برای آماجگاه ساخته و هر قسم تفنگ و بیش تاب که در آن زمان یافت میشد درون کنجه های شیشه دار چیده و هر گونه لوازم تیراندازی را در آنجا همیا کرده بود. آماجگاه مزبور





سرای بیلدیز

متصل بکوشک دیگری بود که در کنار باغ ساخته شده و پنجره هایش بمیدان مشق پادگان بیلدیز نگاه میکرد.

همینکه از آماجگاه بیرون میرفتی داخل خیابانهائی چند میشدی که حاشیه شان را پرچین شمشاد کاشته و به بلندی اندام انسان آراسته بودند خیابانهای مزبور که تماماً مانند هم بود در چندین دایره به یکدیگر میرسیدند و بازار هم میگذاشتند.

یک قدری دورتر قفس های جانوران و پرندگان رنگارنگ بود در ایام توقف سلطان حمید صد ها سگ شکاری در باغ میکشتمند و کبوترخان بیلدیز فقط بیست هزار کبوتر داشت.

در پشت مراسم کوشکی یک در کوچک مخفی در لای درختان ظاهر میشد که بحریم سرای همایون میرفت اول داخل یک هشت کوچکی میشد و از آنجا بدرون باغچه ای پراز گل و درخت اغاقیا میرفت حرم سرای سلطان که دو بیست نفر خانم سرایلی در آنجا منزل داشتند اینجا بود. (۱)

(۱) بخانم های حرم سرای سلطان سرایلی میگفتند.



از پله های عالی قاپویا ( مابین همایون ) که بالا میرفتند يك سر سرای بزرگ تاریکی بود که از آنجا داخل آن اطاق تاریخی میشد که رسولان پارلمان در روز هفتم ربیع الثانی ۱۳۲۷ فتوای خلع سلطان را برایش خواندند. منشی ها و درباریان مخصوص هم در این اطاق بحضور می آمدند و در همین اطاق بود که خداوند خانه آمد و شد ییلدیز را زیر چشم داشت .

در گوشه این اطاق يك تخت راحتگاه با چند بالش مخمل و يك جفت پاپوش گذاشته بود و بعلاوه پیانو و جعبه های خودکار موسیقی يك پرده نقاشی قابل توجهی بدیوار آویخته شده بود که نظر واردين را بخود جلب میکرد . موضوع پرده مزبور این بود که مؤسسین مشروطه ۱۲۹۲ لباس آبا یسوعین (۱) در بر کرده با وضع مضحکی در کرجی نشسته بعضی ویولون و برخی نی لبك میزدند و کرجی بی سکان بدون مقصد و مقصود در روی آب دریاچه حیران و سرگردان می چرخید

در یکی از کناره های دریاچه سلطان حمید باین اوضاع تماشا میکرد و در ساحل دیگر زنان لخت با مر شیطان رقص های شهوت انگیز میکردند .

یکی دیگر از راههای ورود بحرم درون همان سرسرای تاریک بود . نخستین وارد تالار پذیرائی حرم میشد که از میز و صندلی و نیمکت و گنجه و جعبه موسیقی و آئینه قدی و پیانو مملو بود . بقدری این تالار از صندلیهای مختلف بی سلیقه و مخلفات معمولی بی مزه انباشته بود که آدم حیرت میکرد ،

بعلاوه این همه اسبابها دوز تا دور تالار مزبور پراز گنجه های شیشه دار بود که درونشان اقسام تفنگک ها و شش لول ها و زره هائی که سلطان در روز سلامق ( ۲ ) از ترس جان خود میپوشید چیده بودند .

میز بزرگ وسط تالار پراز مجموعه های عکس و اعلانات کارخانجات اروپا بود

(۱) آباء یسوعین فرقه از عیسویانند که معروف بریاکاری و مودنی گری میباشند.

(۲) سلامق : روزهای جمعه سلطان با جلال و جبروت بسیار بمسجد میرفت و در آنجا

تالاری بود که بعد از نماز جمعه سفرای خارجه رامی پذیرفت

بعد از آنکه سلطان حمید را تحت الحفظ بسالونیک بردند خانمها را در چهل درشکه بسرای کهنه که در طرف استانبول واقع است انتقال دادند همه زنها در هنگام خلاصی از زندان ییلدیزچنان شادمان بودند که سرازیا نمی شناختند زیرا که بعضی ها در ییلدیز متولد شده از طفولیت بشباب رسیده و هنوز بیرون را ندیده بودند برخی دیگر که در ایام جوانی در آنجا اسیر شده بودند حالا باموهای سپید بیرون میرفتند .

از آن باغچه به یک هشت دیگر و یک ردیف بناهای کوتاه بدتر کیب میرسید که خداوند ییلدیز هر شبی در یکی از آنها بسر میبرد و باغچه حرم که سلطان در ظرف چندین سال اقسام درختهای معطر نایاب را در آنجا جمع کرده بود پشت این بناهای زشت واقع بود .

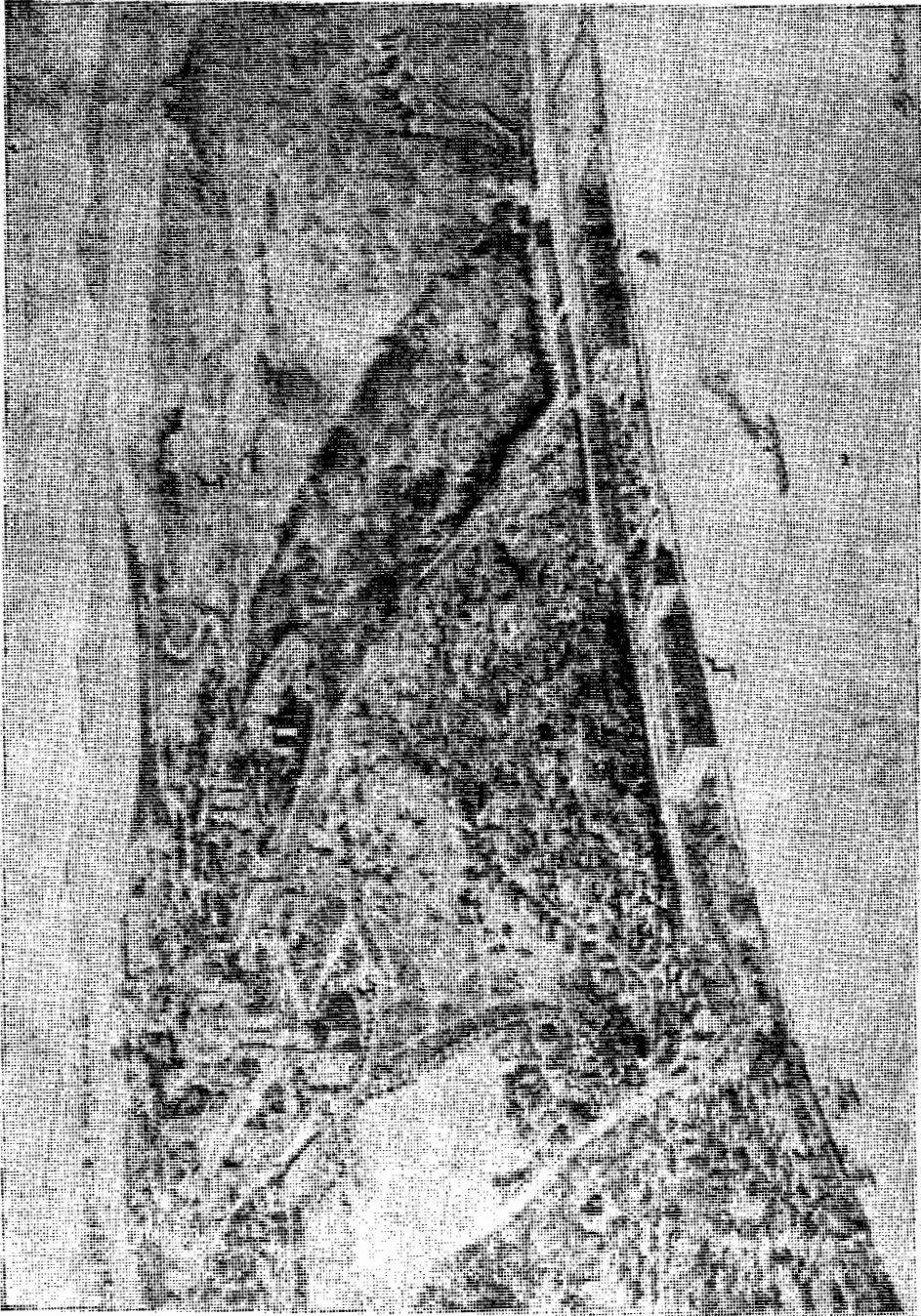
در میان درختان انبوه جنگل مانند یک آبگیر طولانی شبیه رودخانه پهنی باپیچ و خم بسیار ساخته بودند که روی آن پر از قایق و بلم و کرجی های بخاری بود که زنها و بچه های حرم هنگام تفرج در آنها نشسته و می گشتند .

منازل همه خواجه سرایان حرم هم در همین باغ بود و حدود منازل هر یک از آنها را پل های عجیب و غریب و راههای پر پیچ و خم معین میکرد . عموماً هر دو یا سه نفر از آنها در یک کلبه کوچک زندان ماندی با حدود معین منزل داشتند و اگر گاهی یکی از آنها یا از حد خود بیرون میگذاشت خودش هدز بود .

درون باغ ییلدیزشش فرسنگ و نیم راه درشکه رود داشت و در دره ای که بطرف اوردته کوی میرفت یک آبشاری دلپذیر و سهمناک بود که صدایش تا یک کیلومتر بگوش میرسید .

منزلگاه خصوصی سلطان پشت همان در بزرگ طلائی بود که عالی قاپو میگفتند با وجود اینکه در هر طرف ییلدیز کوشکها و قصرهای نوساز و نقطه های با صفای دل آویز یافت میشد معذک سلطان مخلوع جایگاه روزانه خود را در پای این باره بلند و پشت این در زرین قرار داده بود همانطوریکه دلش میخواست صدراعظم عثمانی هم خودش باشد در بانی ییلدیز را هم خویشتن بعهد گرفته بود که بشخصه مواظب آمد و شد سرای باشد .





۱-سرای ییلدیز ۲- بارک ییلدیز ۳- جامع حمیدیه ۴- قصر دلمه باغچه ۵- قصر چراغان ۶- درهای مرموره و تنگه بسفر

روزی بخاریها هم از همین کاغذها و اعلانات بی مصرف پر شده بود .  
 مابین میزچوب صندل بزرگ میان تالار و نیمکت ها و کنجه های لاکی سفید  
 اطراف فقط یک راه باریکی بازمی ماند که منتهی بیک تخت خوابی میشد که در جلوش تعجیر  
 کشیده بودند و پهلوش یک میز روشویی بسا یک جفت پاپوش گذارده بودند . از یکی از  
 گوشه های تالار بدین تفصیل چندتا پله که پائین میرفت بیک سردابی وسیع داخل میشد که  
 بعینه مثل همان تالار پر از اسباب و مخلفات بی معنی بود از گوشه دیگر این سرداب چندپله  
 که بالا میرفتند بیک اتاقی میرسید که در آنجا یک صندلی بلور و یک میز گرد بلور  
 گذاشته و چنین معروف بود که در وقت غرش آسمان سلطان سر این صندلی می نشست و  
 دستهایش را روی آن میز میگذاشته و بدین وسیله کلیه علائق را بازمین قطع میکرد  
 است از آنجا داخل صندوقخانه سلطان میشد که دورش پر از صندوق های آهنین بود از آنجا  
 دیگر انسان خودش را کم میکرد و معلوم نبود کجا بکجاست

از راهی تنگ و تاریک داخل دالانی دراز و باریک میشد که بعلاوه باریکی مخصوصاً  
 دو سمتش را گنجه های گوناگون چیده بودند بطوریکه در روز مبارک دو نفر نتوانند برابر  
 بگذرند ، از این دالان که میگذشت باطاقها و حمامهای خیلی بچه گانه و محقر میرسید که  
 همه کوچول و مجولو و برای عروسک بازی مناسب بودند گویا پناهگاه روزهای پرتشوش  
 سلطان اینجا بود پس از این سوراخهای بی تناسب دوباره تالارهای پر اسباب دست و پا گیر  
 شروع میشد و یکی از آنها نبود که پیانو و جعبه موسیقی نداشته باشد .

اطراف حمام و مستراح مخصوص سلطان را تماماً شیشه کرده بودند که مبارک  
 در وقت قضاء حاجت کسی قصد جانش کند هم چنین کارخانه ای که در آنجا نجاری میکرد  
 اطرافش جملگی شیشه بود . بیشتر این بناها یک طبقه در روی زمین نمناک از گل و آجر  
 بنا شده بودند مگر عمارتی را که اغلب سلطان آنجا می ماند که برای جلوگیری از خطر  
 زمین لرزه از چوب و سنگ ساخته بودند .

در سقف اطاقهای حرم نقشه جغرافیائی جهان را رسم کرده بودند همان جهانی  
 را که زندهای بیچاره سرای بغیر از چند متر مربع چیزی از آن ندیده بودند .



بعد از همه این عمارت‌های بی‌معنی بی‌مزه پله‌هایی عریض و وسیع و محتشمانه نمایان می‌گردید همینکه بالامیرفتی وارد يك قصری دلکش میشد که در آنجا تالاری مجلل و خوابگاهی شایسته سلاطین بود اما اینجا را برای صورت ظاهر و فریب دادن بینندگان ساخته بودند چونکه سلطان هرگز در این قصر نمی‌خوابید و پیش خود چنین تصور کرده بود که اگر شباً هنگام قصد کشتنش کنند با طبع قاتلین بآن خوابگاه شایسته مجلل خواهند رفت و او جانی بدر خواهد برد.

در نزدیکی این خوابگاه محتشمانه از يك در کوچکی چند پله می‌خورد و همینکه پائین میرفت يك محوطه پر درخت سایه داری می‌رسید که دور تا دورش را قفس‌های آهنین گذارده و طوطی‌های رنگارنگ درون آنها انداخته بودند چونکه سلطان شنیده بود که هر وقت طوطی‌ها چهره ناشناس به بینند فریاد میکشند باین جهت این مرغان را خریده در نزدیکی اقامتگاه روزانه‌اش نگاهداشته بود که پاسباش باشند.

بالاخره از طوطی‌خانه بوسیله يك راه پله تنگ و باریکی که بالا میرفت وارد يك تالار وسیعی می‌گردید که اطرافش تماماً شیشه و به کلخانه شباهت داشت در آنجا چهل تجبر در برابر چهل نیمکت کشیده بودند در برابر هر نیمکتی يك بخاری کاشی گذارده شده و پهلوی هر بخاری يك نشیمن گاه طوطی در زمین کار گذاشته بودند.

در میان کم زهره کیهای سلطان چیزی که بیشتر از همه بی‌خون شباهت داشت ترس از مسموم شدن بود شربت‌آلات و مرباجات و دواخانه مخصوص در این گنج‌ها بود کلیه دوا جاتش را از کارخانهای انگلیسی و هلندی خریده بودند اما از همه عجیب تر مسئله پیراهن‌های سلطان بود که بعد از تخیله قصر پادشاه هزاران پیراهن نپوشیده در اطرافش پیدا کردند که از بهترین مغازه‌های پاریس و لندن خریده شده بود. همیشه با يك ولع مفرطی بتوسط هر يك از سفر ا که با اروپا میرفت پیراهن سفارش میداد ولی از آنجائیکه تصور می‌کرد شاید آنها را بزهر آلوده باشند هیچوقت غیر از پیراهن‌های کرباسی کار کران نمی‌پوشید و آنها بعنوان اینک<sup>ه</sup> می‌خواهد يك مسکین برهنه‌ای را بسپوشاند مخفیانه از بازار اسلامبول برایش می‌خریدند.

بیشتر گزارشهای جاسوسان مخصوص درجامه خانه سلطان بدست آمد اما از کتابخانه و اطاق کار درسرای بیلدیزاثری نبود و سلطانی را که همه دنیا تصور میکردند تا نیمه شب بدفاتر دولتی و امور مملکتی مراجعه و کتب تاریخی و سیاسی مطالعه میکند يك اطاق کار نداشت که بتوان گفت برای کار کردن آماده شده است یعنی درجلو يك ميز شایسته يك صندلی کار گذاشته شده باشد و جائی باشد که در وقت خواندن و نوشتن یاها سرما نخورد و سر در جریان هوا واقع نشود و باسانی دست باسباب کار برسد اما برخلاف در هر اطاقی يك نیمکت برای چرت زدن و منقل گاهی برای زمستان پیش بینی شده بود که وقتی سودا بسرش میزند و هر ساعت از این عمارت بآن عمارت فرار میکنند و خود را پنهان میسازد در هر گوشه يك خوابگاهی حاضر باشد که فوراً منقل آتش را پهلوش بگذارند تا آنکه چند دقیقه در آنجا چرت بزنند و مجدداً باطاق دیگر فرار کند .

همین کلبه‌های زشت چه چیزها که بخاطر نداشتند ؛ از همین سرای بیلدیز سلطان حمید شیخ عبیدالله را برای تاخت و تاز و خرابی و غارت آذربایجان فرستاد . از همین سرای بیلدیز به تقی الدین پاشا والی بغداد دستور قتل عام شیعیان صادر شد . از همین سرای بیلدیز به حسن رفیق پاشا والی بغداد دستور قتل و غارت ایرانیان عراق عرب صادر گردید و شیعیان را بالای منا بر تکفیر کردند از همین جادستور صادر شد که در تمام مجامع بعد از نماز پنجگانه با صدای بلند بگویند .

**اللهم اهلك الكفرة والفجرة والرفضة** از همین سرای بیلدیز امر شد که در منابر مولای متقیان را سب کنند . هر کز ستاد اتحاد اسلام هم در همین سرای بیلدیز بود به صفحه ۶۳ مر اجعه شود

در ۱۲۸۷ هجری قمری که سید جمال الدین از مصر باسلامبول رفت در خطابه‌هایی که راجع باتحاد اسلام ایراد میکرد امکان جمع آوری تمام دول اسلامی حتی ایران شیعه را بدور يك خلیفه و ایجاد يك امپراطوری مسلمان که بتواند باهر حمله اروپا مقاومت کند پیش انداخته بود سلطان حمید که همه گفتارهای سید را از دور شنیده بود این نقشه عظیم کاملاً در مغزش جا گیر شده و روحش را مسخر میداشت همینکه بسلطنت رسید بواسطه



سلطان عبدالحميد خان ثانی



خودبینی و بلند پروازی فطری بامیدهای دور و دراز افتاده سعادت خود و عظمت مملکت عثمانی را در تعقیب این نقشه دانسته تعصب دینی عوام و اساس حکومت مذهبی را وسیله پنداشته خود را خلیفه کل مسلمین و سلطان همه مسلمانان دنیا میدید و بزودی از اغلب ملل اسلامی جماعتی بدور خود گرد آورد که بمنزله ارکان عرب اتحاد اسلام بودند: از عرب و کرد و شامی و آرنای نود و بسنوی سرای سلطان پرشد و درهای ییلدیز از صبح تا شام برای واعظ شهر و شیخ مدرسه و مرشد تکیه و پیشقدم خانقاه و پیر پوست نشین باز بود و هر کجا که از این قبیل اشخاص یافت میشد بدور سلطان جمع شدند و خلیفه هم بدست آنان اداره اتحاد اسلام باز کرد.

اجرای این نقشه در همه جا بنظر سلطان آسان می آمد مگر در این ایران کهن سال که وجود شاهنشاه و نفوذ سلطنت را مخدول این نقشه میدید لذا از روز اول تشکیل اداره اتحاد اسلام ازین بردن ناصر الدین شاه و کشیدن ایران بزیر لوای خلافت عثمانی جزو برنامه بود (۱).

از مقالاتی که سید جمال الدین در روزنامهها مینوشت سلطان دانست که سید از ناصر الدین شاه رنجیده و کینه او را در دل گرفته است لذا او را باسلامبول احضار کرده و در همین سرای ییلدیز برای قتل پادشاه ایران باو سوگند داد سپس بجهت کم زهره گی و سببهای دیگر از سید و وحشت کرده امر مسموم کردن او را نیز از همین سرای ییلدیز صادر کرد (۲).

همین سرای ییلدیز زایجه کشیدن شیخ ابوالهدی بجهت تعیین قرآن سعد و نحس برای تبلیغات اتحاد اسلام.

دستورالعملهای عزت پاشای شامی بر علیه ایران و هزاران چیزهای دیگر

(۱) استنطاق میرزا رضای کرمانی (۲) شرح مفصل همه این وقایع در (تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی) تألیف خان ملک ساسانی نوشته شده است بانجا مراجعه شود.

را گواه بود و آخرین شهادتش که حاصل ۳۳ سال خودپسندی و کم زهره گسی و بی رحمی و ناجوانمردی بود و افسوس کسردن جهانیان را حکایت میکرد این بود که خلیفه کل مسلمین اعلام خلع خودش را از دست يك ارمنی و يك یهودی دریافت کرد (۳) .

(۳) اعلام خلع سلطان حمید را از طرف کمیته اتحاد و ترقی آرام افندی و کیل ارامنه و کاراسون افندی یهودی و کیل سالونیک بدستش دادند

## فهرست اسامی

احمد شاه قاجار ۱  
 احمد خان مقدم ۱۶۹  
 امیردیوان میرزا تقی خان ۹۵  
 احمدعلی میرزا ۳۲-۵۹  
 احمدخان مستشار ۶۰  
 ادیب الملك ۱۸۱-۹۶  
 احمدخان نوائی ۱۷۴  
 ادوارد برون ۱۸۵  
 ارغون میرزا ۹۷  
 ارفع الدوله رضاخان ۲۱۹-۱۴۴  
 اسداله دعاکو ۴۷  
 اسداله بك ترجمانی ۶۰  
 اسکندر خان مقدم ۴۰-۱۷۰  
 اسداله میقانی ۲۲۴  
 اسداله خان دیبا ناظم ادوله ۱۹۳-۲۹۲  
 اسمعیل پاشا خدیومصر ۱۹۰-۲۰۳  
 اشرف السلطنه ۱۷۳-۱۷۴-۱۷۸  
 ۱۸۳-۱۸۰  
 اشک اول ۱۶۱-۱۶۳  
 اعتماد السلطنه حاجی علیخان ۵  
 اعتماد السلطنه محمدحسن خان ۱۷-  
 ۵۳ - ۹۲-۹۵-۱۳۰-۱۶۹-۱۷۱-  
 ۱۷۵-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۱  
 ۱۸۵-۱۸۶-۱۹۰  
 اغناتی یف جنرال وزیر مختار روس ۷۶  
 اقبال الدوله هندی ۱۶۷  
 الکساندر دوم امپراطور روس ۱۰۱  
 اعتضاد السلطنه علیقلی میرزا ۸۱-۱۵  
 اعتماد الدوله میرزا آقاخان ۱-۲-۳-

## آ

آقا محمدخان قاجار ۱۷۱-۱۷۶  
 آراکل بك ۱۲۹  
 آقاخان کرمانی ۲۷-۲۰۸-۲۱۰-۲۱۹  
 آقاخان محلاتی ۵۹-۹۶-۱۲۵  
 آقاخان نوری اعتماد الدوله ۱۲۵-  
 ۱۲۸-۱۴۹  
 آصف الدوله آلهپیارخان ۱۳  
 آقاسی حاجی میرزا ۱۵-۹۵-۱۳۰-  
 ۱۷۶  
 آشتیانی میرزا حسن ۲۰۹  
 آرام وکیل ارمنه دربارلمان عثمانی

## الف

ابن سینا ۱۷۵-۱۸۸  
 ابوالقاسم فردوسی ۱۲۱  
 ابوالقاسم قائم مقام ۱۶۱-۱۷۶-  
 ۱۷۷  
 ابوالقاسم ناصر الملك ۱۴۵  
 ابوالقاسم میرزا ۵۳  
 ابوظالب زنجانی ۲۰۸  
 ابوالهدی ۲۰۰-۲۲۱-۲۲۳  
 ابوظالب خان شقاقی ۴  
 ابوهاشم محمدبن علی ۱۲۲  
 ابراهیم نواب بدایع لکار ۱۰۳-۱۴۵  
 ابراهیم امین السلطان ۱۶۶  
 ابراهیم خان اعتماد الدوله ۱۷۶  
 ابوالفضل ساوچی ۱۷۸

بوزیک دو کارداووال ۱۲۴	۵-۷-۱۱-۱۲-۱۵-۱۶-۱۷-۱۸-
بهرودزییح ۱۷۸	۲۰-۲۱-۲۴-۲۹-۳۲-۳۳-
پ	امام مسقط ۵۱
پالمستون صدراعظم انگلیس ۲۸-۳۲	امامقلی میرزا عمادالدوله دولتشاهی ۱۷۴
پاشا خان امین الملك ۹۳	امام جمعه خوئی ۴۱
پرنس رفور ماتور ملکم خان ۱۳۱	امپراطور اطیش ۹۰
پروین خانم زن میرزا هاشم خان ۳۲	امپراطور روس ۴-۶-۲۳-۱۹۱
ت	امیر المومنین علی (ص) ۱۲۲
تحسین بك كاتب سلطان حید ۲۱۶	امیر کبیر میرزا تقی خان ۱-۲-۱۲-۱۵-
تقی الدین پاشا والی بغداد ۲۳۲	۱۷-۲۳-۱۷۷
ج	امیر نظام - ۵-۱۷-۱۶-۴۸-
جبار حاجی میرزا ۴۳	امین السلطان صدراعظم ۱۳۷-۱۸۴-
جرجی زیدان ۱۸۵	۱۹۲-۱۹۳-۲۰۵-۲۰۸-۲۰۰-۲۱۲-
جعفر خان خورموجی ۴۶	۲۱۳
جلال الدین میرزا ۱۲۸	امین الملك فرخ خان ۹۳
جلال الدین خان افغان ۶۴	امین همایون ۱۸۳
جمال الدین اسدآبادی ۱۸۵-۱۸۶-	امین الضرب ۱۹۲
۱۸۷-۱۸۸-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-	امین لشکر ۷۶-۸۱
۱۹۴-۱۹۵-۱۹۶-۱۹۸-۱۹۹-	امین الدوله ۹۱-۹۸
۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲-۲۰۵-۲۰۷-	انوشیروان ساسانی ۹۵
۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴-	اوزنی دوموتی ژو ۲۸
۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۰-	ایلخان الله قلیخان ۹۷
۲۲۱-۲۲۲-۲۳۳-۲۳۲-	ب
جمیل پاشا طبیب مخصوص سلطان حید	باب میرزا علی محمد شیرازی ۴۸
۲۲۳	بابا قلندر شاه ۱۵۳
جیران خانم فروغ السلطنه زن ناصر الدین	بدایع نکار آقا ابراهیم نواب ۱۲۸-
شاه ۵۱	۱۰۳
جواهر الکلام شیخ محمد حسن ۶۲	برهان الدین بلخی ۲۲۱
ح	برون پروفور ۱۹۷-۱۹۸-۲۲۱-
حاجی ملاعلی کنی ۸۱-۸۸	بطرس البستانی ۱۸۵
	بلنت چرچیل وزیر هندوستان ۱۸۸-
	۱۹۰-۱۹۸
	بورده وزیر مختار فرانسه ۳۵-۵۲

خبرالملک حسن خان ۲۰۷ - ۲۸۰ -	حبیب اصفهانی دستان ۲۰۷
۲۱۹	حسام الدین ۱۱۸
خواجه حافظ ۱۷۹	حسام السلطنه ۲۹-۳۱-۳۲-۴۹-۵۲
خورشیدخانم ۱۷۱	۱۷۰-۱۳۱
خوندگار روم ۲۴۵	حسن روسی حاجی ۶۶
د	حسن خان کاتب اسرار ۶۰
دوستعلیخان معیرالمالک نظام الدوله	حسن مستوفی الممالک ۱۴۹ - ۱۶۱ -
۷۵-۱۵۴-۱۵۵-۱۶۴	۱۸۴
دومننت فرت ۹۰	حسن خان خبیرالملک ۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹
دورویتر ۱۳۰	حسنعلی خان کروسسی ۷۴-۱۷۱
دومونت پانسی پر ۱۸۰	حسن دیوانه میرزا ۱۵۳-۱۵۸
دراماندولف ۱۹۰	حسن افشار مایل ۱۵۵
ر	حسن رفیق پاشا ۲۳۲
رحیم خان میرزا ۳۲	حسینعلی خان ۵۵
رضا پاشا ۶۳	حسینعلی بهاءالله میرزا ۶۴-۲۰۵
رضا کرمانی میرزا ۱۸۴-۲۰۷-۲۱۰	حسینقلی خان مافی ۵۲
۲۱۲-۲۲۰	حسن شیرازی حاجی میرزا ۱۹۲
رضاقلیخان هدایت ۴۵	حسن الهدی محمد بن عبدالله ۲۰۵
رضاقلیخان سواد کوهی ۶۲	حسین خان سپهسالار حاجی میرزا ۴۱
رکن الدوله ۹۵	۶۵-۷۴-۷۷-۹۱-۱۲۲-۱۲۸-۱۲۹
رولسون مورخ انگلیسی ۲۸-۷۷-۱۷۹	۱۳۰-۱۴۶-۱۵۱-۱۶۱-۱۶۴-۱۶۶
رویس پرنس ۱۴۲	۱۳۱-۱۵۴-۱۷۷-۱۶۷-۳۰۴
رویتر ۷۳-۷۷-۷۹-۸۷	حسین خان مقدم ۱۶۹
ریاض پاشا ۱۸۷	حسین خان مقدم آجودان باشی ۱۷۰
ز	حسین پاشا خان مقدم ۱۷۰
زید بن علی ۱۹۳	حسین رضا پاشا ۲۰۷
زید امامزاده ۴۲	حسین خان موتمن الملک ۱۸۴
زیناویف وزیر مختار روس ۹۱	حسین بن علی (ع) ۱۹۸
س	حیدر افندی ۳۵-۶۴-۶۶
سالزبوری لارد ۱۹۰-۳۱۳	خ
	خان باباخان سردار ایروانی ۱۹۱
	خان خیوه محمد امین خان ۴۹-۷۹-۸۰
	خان ملک ساسانی ۴۸-۶۹-۶۵-۷۸
	۱۹۱
	خان کلات ۷۹

شیخ المراقین حاجی شیخ عبدالعسین طهرانی ۵۸	سپهسالار اعظم سید السلطنه کبابی ۱۸۷-۱۹۶
شیخ الاسلام ۱۵۹-۱۸۷-۶۳	سعد الله بك ۱۴۲
شیخ المرئیس شاهزاده ۲۱۰	سعیدخان انصاری وزیر خارجه ۶۰ -
شیرعلی خان امیر افغانستان ۷۹-۸۰	۷۵-۸۱-۸۸-۸۹
۱۳۹-۸۴	سلطان حسین شاه صفوی ۳۸
شیل صاحب شارژ دافر انگلیس ۱-۵-۷	سلطان حسین میرزا ۳۴-۱۷۹
شفیع خان مصلحتکداز ۷	سلطان عبدالحمید سلطان عثمانی ۹۰- ۲۲۴-۲۲۸-۲۳۲
شیخ محمد حسن جواهر الکلام ۶۲	سلطان احمد شاه قاجار ۱۹۱
	سلیمان خان صاحب اختیار ۱۹۵
ص	سلیمان خان تبریزی ۴۸
صاحب اختیار غفاری ۱۷	سید محمد بهبهانی ۴۲
صادق صادق مستشار الدوله ۳۹	سپهسالار قاجار میرزا احمدخان ۱۷۶
صادق نوری امین الدوله ۵۱-۵۲-۹۶	سلطان مراد میرزا حسام السلطنه ۷۴
صالح کربلایی	سلیمان خان انصاری ۶۰
صادق خان شقایق ۱۶۹	سید مستان داغستانی ۲۰۴
صبح ازل ۲۰۷	سلطان محمودخان سلطان عثمانی ۶۰
صدراعظم میرزا علی اصغر خان ۷۲ -	سید الشهدا (ص) ۶۳
۲۱۷-۸۵-۹۷-۲۰۸-۲۱۷	سید نور محمد شاه ۸۵
	سید هندی ۱۵۳-۱۵۵
ص	سید جمال الدین اسدآبادی ۱۳۶
صدراعظم عثمانی ۱۹۴-۲۱۴-۲۱۵	سید علی ترمذی ۱۹۸
۲۲۰-۲۱۹-۲۱۷	سلیم العنحوری ۱۸۵
صدر الممالک ۱۴۹	سیاح محلاتی حاجی ۲۱۲
صفا حاجی میرزا ۶۰-۶۶-۹۲-۱۲۶	سفیر انگلیس ۲۱۳
صفدر سید ۳۸۶-۱۹۵	سید صادق مجتهد طباطبائی ۶۵
صنیع الدوله ۱۶۹	ش
صنیع الممالک غفاری ۱	شیخ مرتضی انصاری شیخ الطایفه ۱۸۶
ض	شاهنشاه شهید ۲۱۲-۲۱۸-۲۱۹
ضیاء پاشا ۶۳	شجاع الملک ۵۰
ضیاء الملک حاجی علیخان ۱۶۹	شجاع السلطنه حسنعلی میرزا ۱۷
	شفیع مستوفی ۱۵۳-۱۶۲
	شفیع صدراعظم ۱۷۶

عزیزخان سردار کل ۱۷۰  
 عبدالوهاب خان نظام الملك ۵۵  
 عزت بك كاتب سلطان ۲۱۴  
 عزیز السلطان ۱۸۱  
 عربی پاشا ۱۸۸ - ۱۹۰ - ۲۰۱ -  
 ۲۰۳  
 عرفان سيد احمد بن محمد ۲۰۴  
 عباس حلمی ثانی خدیو مصر ۲۰۰ -  
 ۲۰۳-۲۰۴  
 عبدالحسین خان فخر الملك ۱۹۲  
 عبدالعزيز خان سلطان عثمانی ۷۵-۷۶-  
 ۶۳-۶۵-۳۲۵  
 عنذراخانه ۱۷۴  
 علی خان مقدم ۱۶۹  
 علی اقا امین حضور ۱۵۳  
 علی خان امین الدوله ۹۱-۱۵۷  
 عنی اصغر خان امین السلطان ۱۷۶-۱۸۳  
 ۱۹۹  
 عبدالحمید خان سلطان عثمانی ۶۳-  
 ۲۰۹  
 عبدالمجید خان سلطان عثمانی ۶۰  
 عقوب پندرملکم خان ۱۴۷  
 علیقتی میرزا رکن الدوله ۵۹-۹۵  
 عضد الدوله ۷۵  
 عضا شاه آقاخان ۵۹  
 علیقلی میرزا اعتضاد السلطنه ۷۵-۳۸-۷۴  
 علاء السلطنه میرزا محمد علی خان ۲۱۲  
 علاء الملك دینا ۴۰ - ۲۰۷ -  
 ۲۱۳-۲۲۰-۲۲۳  
 علیمحمد شیرازی باب ۲۰۵  
 عماد الدوله ۷۳  
 میرزا عیسی وزیر طهران ۱۶۰  
 علاء الدوله محمد رحیم خان ۸۹  
 عون الرفیق شریف مکه ۶۳

## ط

طامسن وزیر مختار انگلیس ۸۴  
 طهماسب میرزا قاجار ۱۵۸  
 طهماسب صفوی شاه ۱۷۶

## ظ

ظفر الدوله فتح اله خان مقدم ۱۷۰  
 ظفر السلطنه عزیزاله میرزا ۹۱  
 ظل السلطان مسعود میرزا ۱۹۱

## ع

عابدین دلاک قزوینی ۵۹  
 عالی پاشا صدراعظم عثمانی ۶۰-۷۳  
 ۹۷  
 عبداله خان پسر امیر شیر علی خان ۸۴  
 عبداله بن زبیر ۱۷۱  
 عبدالرحمن سامی پاشا ۶۳  
 عباس میرزا نایب السلطنه ۱-۴۹  
 عباس میرزا ملک آرا ۱۷۷  
 عباسقلی خان سر تیب ۴  
 عبدالله سودانی ۲۰۲  
 عبیدالله شیخ ۹۰-۹۲-۱۰۰-۱۰۷-  
 ۲۳۲  
 عبدالعظیم شاهزاده ۸۸-۱۸۳-۱۹۲  
 ۱۹۹  
 عبدالعلی خان ادیب الملك ۱۹۴  
 عبدالحسین همدانی ۲۲۲-۲۲۴  
 عبدالحسین الشهبیرا قاجار ۲۱۰  
 عبدالنبی نوری مجتهد ۲۱۰  
 عبدالنبی آل صفر ۱۹۶  
 عبدالحسین شیخ العراقین ۴۲  
 عبدالصمد میرزا عز الدوله ۷۳  
 عزت الدوله ملک زاده خانم ۱۵۹-  
 ۴-۴۲



کامران میرزا نایب السلطنه ۱۶۴ -  
 ۱۷۸  
 کاتکتوف ۱۹۱  
 کرزون لارد ۷۸-۱۳۰  
 کریم شیرة ۱۵۹  
 کیخسرو شاهنشاه ایران ۱۶۳  
 کیچنر لارد ۳۰۲  
 کنت کاوور ۱۴۲  
 کنت نیکرا - ۱۴۲  
 کاظم خان نظام الملك ۴۵-۵۳  
 کاراسون افندی وکیل یهودیها در  
 پارلمان عثمانی

## ک

گلدزیهر پروفیسور ۱۸۵-۱۹۸-۲۲۱  
 گلداشیت ژنرال ۷۸-۷۹-۸۱  
 گرانویل ۷۹-۸۰-۱۳۹  
 کردون ژنرال ۱۸۵-۱۹۰  
 کلین خانم زن ناصرالدین شاه ۳۲-  
 ۵۹-۳۳  
 کورچا کوف پرنس ۷۹-۸۰

## ل

لایار دسپیر انگلیس ۶۵-۶۶  
 لطفاله چمالی ۱۸۵-۱۹۴  
 لیانوف پرنس ۱۴۲

## م

ماسین یون پروفیسور ۱۸۵-۱۹۸  
 مایل افشار ۱۵۵  
 ماه نوش خانم ۵۹  
 ماه تابان خانم قمر السلطنه ۵۹  
 مشیرالدوله حاجی میرزا احسین خان قزوینی  
 ۱۱۰

## غ

غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار  
 ۹۸-۱۵۳  
 غلامحسین نراقی ۱۸۵  
 غلامحسین بندرریگی ۱۹۶

## ف

فتحعلی شاه قاجار ۵۹-۱۴۹-۱۷۰  
 فتحعلی خان قاجار ۱۷۹  
 فتح اله خان ظفرالدوله ۱۷۰  
 فتحعلی خان صاحب دیوان ۵۰  
 فرخ خان امین الملك ۲۹-۳۰-  
 ۳۱-۳۹-۴۹-۵۰-۵۲-۱۲۷-  
 ۱۶۵  
 فرهاد میرزا معتمدالدوله ۱۳۱  
 فریدون میرزا ۴۹  
 فریدون خان ملکم ۱۴۴-۱۴۵  
 فردوسی ابوالقاسم طوسی ۱۷۹  
 فضلاله وزیر نظام ۴-۱۶-۲۳  
 فواد پاشا ۶۰-۹۷  
 فیروز میرزا ۷۳-۷۵-۸۱-۸۹-  
 ۱۵۷

## ق

قائم مقام میرزا ابولقاسم فراهانی ۱۷  
 ۲۱-۳۸-۱۴۹  
 قائم مقام نوری میرزا صادق ۹۶  
 قوام الملك میرزا علی اکبر ۵۰  
 قوام الدوله میرزا عباس ۱۵۳-۲۶-  
 ۱۳۲-۱۵۳  
 مسعود میرزا ظل السلطان ۹۱

## ک

کازیمیرسکی ۳۰

- مستوفی الممالک میرزا یوسف ۲-۸۱  
۱۰۴-۱۴۹
- مستوفی الممالک میرزا حسن  
مشیر الملک میرزا نصراله خان  
مشیر الدوله نائینی  
محمد شاه قاجار -۱۵-۳۲-۵۹-۹۵
- محمد علی خان همدانی ۴۰-۲۲۲  
محمد خان دادوه ۶۲  
محمد یوسف خان ۳۲  
مجید خان آهی ۴۱  
محمد اسمعیل خان وکیل الملک ۳۲  
ملا محمد طبیب ۱۸  
متخبر السلطنه هدايت ۱۷-۵۱  
متمهدی سودانی ۱۹۰-۱۹۹  
مدحت پاشا ۱۶۸  
محمد امین خان خیوه ۴۹  
محمد احمد متمهدی سودانی ۲۰۰-۲۰۳-۲۰۵
- محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۴۹-۱۶۱-۱۶۷  
محمد حسن خان مقدم ۱۶۹-۱۹۵  
محمد حسن خان دادوه ۶۲  
محمد حسن خان سردار ایروانی ۹۲  
محمد حسن امین الضرب ۱۹۱  
محمد حسن خان قاجار ۱۷۹  
محمد حسین خان صدر ۱۷۶  
محمد خان زنگنه امیر نظام ۱۶۱-۱۷۷
- محمد رحیم خان علاء الدوله ۱۶۶  
محمد علی شاه قاجار ۱۴۵  
محمد علی خان معین الوزاره ۱۳۴  
محمد خان سپهسالار ۱۷۶  
محمد ولی میرزا ۴۵-۴۸  
محمد علی خان سدید السلطنه کبابی ۱۸۷-۱۹۶
- محمود محمود ۲۶-۲۷  
محمود دیبا علاء الملک ۲۱۷  
محمود ندیم پاشا صدراعظم عثمانی ۶۳  
محمد عبده ۱۸۵-۱۸۸-۱۹۶-۱۹۸  
۱۹۹-۲۰۰-۲۰۱-۲۰۲  
مجید الملک حاجی میرزا محمد خان سینکی ۱۵۷-۱۶۰-۱۶۷  
معمد الدوله فرهاد میرزا ۱۲۴-۱۳۱  
معمد الملک یحیی خان ۷۳  
معصوم خان انصاری ۷۸  
میر الممالک دوست علیخان ۴۳-۹۷-۱۵۴-۱۴۹  
مصطفی قلیخان میر پنج ۴  
مصطفی قلیخان برادر آقا محمد خان ۱۷۱  
مصطفی رشید پاشا ۶۳  
مصطفی افندی ۶۶  
مرتضی مدرسی چهاردهی ۱۸۵-۱۸۸  
مظفرالدین شاه قاجار ۲۲۰-۲۱۶-۱۳۶-۱۴۴-۲۲۵  
معاویه بن ابی سفیان ۱۷۱  
منجم باشی ۱۸-۲۰  
مشیف پاشا ۲۱۰-۲۱۴-۲۱۷  
منشی الممالک ۱۴۹  
معین الدوله احمد میرزا ۷۶  
ملکم خان ۳۰-۳۹-۴۰-۴۱-۷۱-۷۳  
۷۵-۸۱-۸۸-۹۴-۹۷-۱۲۴-۱۲۵-  
۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۷-۱۴۲-۱۴۴  
۱۹۲-۱۹۳-۱۹۴-۲۱۳-۲۱۴  
ملغم ناظم الملک ۱۴۷  
ملك الكتاب حاج میرزا محمد حسین  
فراهانی ۱۷۸  
ملیچک ۱۸۱

ناصرالدین شاه ۱-۴-۵-۷-۱۰-۱۳	موره وزیر مختار انگلیس ۳۲-۳۸
۳۳-۳۷-۳۷-۷۰-۶۴-۶۶-۱۰۰	موسی کلیکه ۱۸
۱۷۲-۱۸۳-۱۸۴-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۳	مولوی محمد اسمعیل ۲۰۵
۱۹۵-۱۹۹-۲۰۳-۲۰۵-۲۰۸-۲۱۰	مهدعلیا جهان خانم ۴-۱۳-۱۵-۱۶-
۲۱۲-۲۱۹-۲۱۰۳-۱۰۳-۱۴۳-۱۵۴-۱۷۷	۳۵
۱۳۱-۱۱۸	ملا آقا دربندی ۶۶
ناصر الملك ابو القاسم خان ۱۴۵	میرزا شیرازی حاج میرزا حسن ۲۱۰
ناپلیون سوم ۲۸-۱۲۸	میرزا امشتری خراسانی ۱۵۵
ناظم الاطباء میرزا علی اکبر خان ۹۲	میرزا محمد وزیر یزد
ناظم الملك ملکم خان ۸۲-۱۴۷	میرزا مهدی نوری ۵۵
ناظم الدوله دیبا ۱۳۱-۱۳۲-۱۹۴-	
۲۰۵-۳۰۷	
نظام الملك میرزا کاظم خان ۳۶-۴۵-	
۵۸-۱۶۲-۱۶۳	
نصیر الملك میرزا حسنعلی خان ۵۰	
بنی خان امیر دیوان ۵۹-۹۵	
نصرة الدوله فیروز میرزا ۹۶	
نظام العلماء ۲۰۹	
نصر الله خان صاحب دیوانی ۲۱۲	
نظام الدوله حسین خان مقدم آجودان-	
باشی ۱۷	
نایب السلطنه کامران میرزا ۱۶۱-	
۱۷۷	
ناصح بن مظفر جرفادقانی ۱۱۴	
نظر علی حکیم ۱۶	
نواب بدایع نکار آقا ابراهیم	
نصیر الدوله میرزا عبدالوهاب خان ۷۶	
و	
واتسون مورخ انگلیسی ۱۱-۱۵	
وکیل الملك محمد اسمعیل خان ۳۲	
وزیر هندوستان بلنت ۸۶	
ولف نماینده سیاسی انگلیس ۱۹۰	
ویلهم دوم امپراطور آلمان ۱۳۶-	
۱۴۱-۲۲۵	
ویکتوریا ملکه انگلیس ۸۰	
ویویان نماینده انگلیس ۱۸۸	
ه	
هاشم خان ۳۲-۳۳-۳۵-۴۸-۵۲	
هانری بت دختر آراکل باک زن ملکم خان ۱۲۹	
ی	
یحیی خان معتمد الملك ۶۰-۶۵-۹۶-	
۱۵۹	
یحیی افندی ۲۲۲-۲۲۴	
یزید بن معاویه ۱۷۱	
یعقوب خان سردار اقمان ۸۴	
یوسف مستوفی الممالک ۱۰۴-۱۰۹-	
۱۱۵-۱۵۰-۱۵۱-۱۵۷-۱۶۱-۱۶۷	
۱۷۶-۱۷۷-۷۵-۱۴۹	
یعقوب خان ازمنی ۵-۱۴۷-۳۸-۳۹-	
۴۱-۱۲۷-۱۲۸-۱۳۲	
یوسف رضا پاشا ۲۰۷	
یمینی ۱۱۴	



# پیشگوران دورہ قاجار

جلد دوم

خان ملک ساسانی



انتشارات تاریخما

---

تهران - میدان ۲۴ اسفند - بازار ایران طبقه سوم شماره ۹۳ - تلفن ۹۲۷۶۱۷

۱ - حاجی میرزا آقاسی ایروانی

۲ - میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک اعظم

۳ - میرزا نصراله خان مشیر الدوله نائینی



## فهرست مندرجات

صفحه

عنوان

۱	حاجی میرزا آقاسی پیش از صدارت
۶۱	حاجی بعد از کشتن قائم مقام
۶۲	امام جمعه تبریز
۶۳	عروسی با عزت نساخانم
۶۴	مهاجرین ایروان
۶۶	سفرهات
۶۹	انقاد ماهده تجارتنی با انگلیس
۷۰	رساله دستور الاعقاب
۱۰۲	داستان ایلخانی
۱۰۶	مأموریت میرزا تقی خان وزیر نظام بارضروم
۱۰۸	روابط داخلی و خارجی حاجی
۱۲۰	یادداشت‌های بیگانگان راجع به حاجی
۱۲۸	مراسله مکنیل وزیر مختار انگلیس به حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام
۱۳۱	جواب حجة الاسلام

### میرزا علی اصغر خان امین السلطان اتابک

۱۴۱	خلسه یا خوا بنامه اعتماد السلطنه
۱۴۲	نسب امین السلطان
۱۴۶	ضرابخانه و حاجی محمد حسن اصفهانی
۱۴۹	امتیاز نامه رویتر
۱۵۲	بانک انگلیس در تهران
۱۷۵	تأسیس بانک شاهنشاهی
۱۷۸	قرارداد امین السلطان دالغوراکی

۱۸۱	عزیزخان خواجهسرا
۱۸۴	سفر سوم شاه بقرنگستان
۱۸۷	اکسپوژیسیون پاریس
۱۸۹	در انتظار مردن شاه
۱۹۵	امتیازلاتاری، ملکم خان
۱۹۹	امتیاز انحصار دانیات
۲۰۵	عزل معین الملک
۲۰۶	روزنامه قانون ملکم خان
۲۱۵	سید جمال الدین و دخیانیات
۲۱۸	تحریم تیناکر
۲۲۸	سفر عراق
۲۳۰	ناخوشی وبا در تهران

### خاطرات سیاسی امین الدوله

۲۳۸	پیشرفت کار آقا علی اصغر امین السطان
۲۴۸	داستان میرزارضا سمسار کرمانی
۲۵۰	دارالضرب دوانی
۲۵۲	سید جمال الدین اسفندی
۲۶۱	رواج مسکوکات مسین
۲۶۳	دختر حسین باغچهباشی
۲۶۵	بازخواست از امین الضرب
۲۶۷	رسیدگی بحساب ضرابخانه در تکیه دولت
۲۷۲	کشف سر حاجی محمدحسن
۲۷۳	بازگشت میرزا رضا کرمانی از استانبول
۲۷۳	درگذشت محمدحسنخان اعتماد السلطنه
۲۷۹	رفتن شاه بحضرت عبدالعظیم و کشته شدنش
۲۸۲	توطئه قتل ناصرالدین شاه

## ج

صفحه	عنوان
۲۸۸	تزلزل موقع ومقام امين السلطان
۲۸۹	اوضاع مركز ودربار
۲۹۴	خاطرات محمد باقر خان اديب الملك
۲۹۷	خاطرات ميرزا على محمد خان سيدالوزاه راجع بحاج محمد حسن
۲۹۸	خاطرات عباس ميرزا ملك آرا راجع بضرابخانه وحاج محمد حسن
۲۹۹	دختر حسين باغبانباشى
۳۰۷	حاصل زندگانى يك صدر اعظم
۳۰۹	مراجعت امين السلطان بايران وكشته شدنش
۳۲۲	قتل اتابك

## فهرست عکسها

### صفحه

### عنوان

۴	میرزا ابوالقاسم قائم مقام
۲۰	نامه قائم مقام بمیرزا مهدی ملک الکتاب
۲۲	میرزا مهدی ملک در حضور عباس میرزا نایب السلطنه
۳۲	نامه قائم مقام بمیرزا موسی خان
۳۵	نامه نایب السلطنه به خسرو میرزا
۳۹	میرزا ابوالقاسم قائم مقام
۴۱	میرزا جعفر حکیم الهی
۴۵	سپاسنامه محمد میرزا ولیعهد
۴۶	دستخط محمد میرزا ولیعهد
۴۷	میرزا مهدی ملک الکتاب
۵۰	نامه محمد جعفر خان کاشی وزیر ظل السلطان
۵۱	نامه ظل السلطان بمیرزا مهدی ملک
۶۲	حاجی میرزا آقاسی در مراجعت از حضور شاه
۶۷	قلمه هرات
۷۲	صفحه اول دستور الاعقاب
۹۶	حاجی میرزا آقاسی
۱۰۳	اللهقلی خان ایلیخان
۱۱۲	محمد شاه
۱۴۶	اعتماد السلطنه در حضور شاه
۱۴۴	امین السلطان در ۱۳۰۴
۱۵۱	امین السلطان ۱۳۰۷
۱۵۶	کامران میرزا نایب السلطنه
۱۵۷	میرزا علی خان امین الدوله
۱۵۸	علیرضاخان عضدالملک

## صفحه

## عنوان

۱۵۹	میرزا فتح علی خان صاحب دیوان
۱۶۱	میرزا عباسخان قوام الدوله
۱۶۲	یحیی خان مشیر الدوله
۱۶۳	علی قلیخان مخبر الدوله
۱۶۴	میرزا محمد اقبال الملک
۱۶۵	آقا علی امین حضور
۱۶۶	میرزا علی نقی حکیم الممالک
۱۶۷	محمد حسنخان اعتماد السلطنه
۱۸۵	سفر سوم ناصرالدین شاه بفرنگ
۱۹۱	محمد حسنخان اعتماد السلطنه
۲۰۱	سرلوح مکاتیب انحصار دخانیات
۲۰۳	سید جمال الدین اسدآبادی
۲۰۶	محمد حسن خان و حاجی محسن خان
۲۴۷	میرزا علی خان امین الدوله
۲۶۲	حاجی محمد حسن امین الضرب
۲۶۴	دختر حسین باغبان باشی
۲۶۵	هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه
۲۶۶	شیخ اسمعیل امین الملک
۲۶۷	هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه
۲۷۵	عریضه ادیب الملک بشاه راجع بمرک اعتماد السلطنه
۲۷۷	عریضه امین الدوله بشاه راجع بمرک اعتماد السلطنه
۲۸۳	خط سید بزهان الدین بلخی
۲۸۸	میرزا رضا کرمانی
۳۰۱	ادیب الملک در حضور شاه
۳۰۳	مغرورخان خواجه سرای خانم باشی
۳۰۴	خانم انیس الدوله ملکه ایران
۳۰۸	امین السلطان بعد از مراجعت از فرنگ
۳۲۳	مرقومه میرزا تقی خان امیر کبیر
۳۲۹	میرزا نصراله خان مشیر الدوله
۳۳۲	میرزا اسحق خان مفخم الدوله

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## حاجی میرزا آقاسی

حاجی و صوفی و ملا سه گروه عجب اند      که بهر شهر از ایشان بودی غوغائی  
شهر ایران را ایزد ز بلا حفظ کناد      که توهم حاجی وهم صوفی وهم ملائی

## قسمت اول پیش از صدارت

ملاعباس ماکوئی معروف به حاج میرزا آقاسی اصلش از طایفه بیات ایروانست که در سال ۱۱۹۸ هجری قمری در ماکو متولد شده . پدرش بنام میرزا مسلم در سلاک ملائی بوده است . ملاعباس در سال ۱۲۱۳ با تفاق پدرش به زیارت مشاهد مشرفه عراق رفته در آنجا نزد حاج ملا عبدالصمد عارف کبود راهنکی مشغول تحصیل شده است .

در سال ۱۲۱۷ ملا عبدالصمد در فتنه وهابی ها بقتل رسید ملاعباس ترك تحصیل کرده عیال و اطفال استادش را برداشته بهمدان رفته و از آنجا چندی بعد به آذربایجان مراجعت کرده است . در سال ۱۲۲۵ حجه یکی از تجار ایروانی را خریده و بزیارت حج رفته است . در آن سال عزت نساء خانم دختر هجدهم فتحعلی شاه عیال موسی خان پسر حسینقلی خان برادر خاقان که شوهرش فوت شده بود نیز باخدم وحشم بسیار از راه نجد

بزیارت خانه خدا میرفت در راه ملاعباس نیز بآنها ملحق شده و در هر منزل بانوکران شاهزاده خانم که همه آذربایجانی بودند معاشر و مصاحب گردیده است. چون طبیعتاً لوده بوده و بمسخره گی تمایل تمام داشته گماشتگان شاهزاده خانم او را بجادر خویش دعوت می کردند و از شوخیها و مثلهای مضحك او بی پروا می خندیدند چند دفعه که صدای خنده های زننده شان بگوش عزت نساء خانم رسید چاکران راطرف عتاب و خطاب قرار داد پیشکاردرب خانه عرض کرد که یک نفر ماکوئی مسخره در قافله هست حرفهائی میزند که شنوندگان از خنده بیتاب و توان میشوند.

شاهزاده خانم که از طول مسافرت خسته شده بود امر کرد که او را بجادر مجاور او بیاورند که رفع ملالت خاطر بنماید.

ملاعباس را بجادر مجاور شاهزاده خانم آوردند او هم از همان ساعت اول هر چه در چننه داشت از اشعار ترکی و امثال عوامانه و شوخیهای زشت همه را روی دایره ریخت و شاهزاده خانم را چنان سرگرم کرد که بعد از پیمودن چند منزل او را بخیمه خویش فراخوانده خود چادر بسر در کنار نشسته لاطایلات او را می شنید و می خندید.

این وضعیت چندین هفته ادامه داشت تا از مکه معظمه بعثبات عالیات مراجعت کردند روزی در کربلای معلای ملاعباس که از ملاطفت های شاهزاده خانم در طول مسافرت به جسارتش افزوده شده بود عزت نساخانم را برای خودش خواستکاری کرد. این معنی چنان بر طبع شاهزاده خانم گران آمد که فرمان داد درازش کرده گاو سرش زدند. حاجی بعد از التیام جراحات باکسوت درویشی و شیدالیهی بآذربایجان رفت (۱).

جهانگیر میرزا پسر نایب السلطنه عباس میرزا در خاطرات خود مینویسد (۲).

۱ - از خاطرات غلامحسین غفاری خان صاحب اختیار

۲ - تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا چاپ تهران صفحه ۱۳



« چون حاجی میرزا آقاسی ماکوئی را پس از فراغت از تحصیل کربلای معلی بخدمت حاجی ملا عبدالصمد همدانی رسیده و بعد از قتل حاجی مزبور درفته و هابی در کربلای معلی عیال حاجی را برداشته و بهمدان آمده و بعلاوه سبک ملائی ارادت بحاجی مشارالیه پیدا کرده خود را در طریق سیر و سلوک و معرفت قطب دهر میدانست باگیسوان پریشان بهیات درویشان و در لباس ایشان وارد تبریز شده و در طریق بطریقی بمیرزا بزرگ قائم مقام برخورد کرده بود . میرزا بزرگ مردی کامل اخلاق بود و با هر طایفه انسی داشته او را بمنزل برده با او طریق محبت پیش گرفته و از لباس درویشی به لباس ملائی درآورده و تکلیف تربیت میرزا موسی خان را نمود (۱) حاجی نیز قبول این معنی را کرده مشغول تدریس بود گاهی بخدمت نایب السلطنه بتوسط میرزا بزرگ مهرسید فی الجمله معروف بود.»

« بعد از وفات میرزا بزرگ (ذی قعدہ ۱۲۳۷) و وقوع نزاع در میان برادران میرزا ابوالقاسم و میرزا موسی خان پسران میرزا بزرگ در منصب وزارت و تسلط میرزا ابوالقاسم ولد ارشد او باکسان میرزا موسی خان نقار ورزیده و مایه ترغیب و تحریص میرزا موسی خان در امر وزارت حاجی مزبور را دانسته و بدستیاری علی عسکرخواجه بسبب علاقه‌ای که حاجی مزبور در قرینین گروس و قراقاج من محال سراب تبریز پیدا کرده بود سیصد تومان مال دیوانی بر حاجی باقی نویسانده و محصل مطالبه بر او گماشته بود . (۲) »

« چون امیرخان قاجار از امرای بزرگ و خالوی نایب السلطنه مرحوم به حکومت (خوی) سرافراز و با میرزا ابوالقاسم قائم مقام در کمال بی‌صفائی میبود

- 
- ۱ - میرزا موسی خان پسر کوچک میرزا بزرگ قائم مقام بود که در زمان صدارت حاجی متولیباشی استان رضوی گردید
  - ۲ - در اینجا باید متذکر شد که جهانگیر میرزا هم قائم مقام را سبب کور کردن خودش میدانسته و نسبت باو نظر خوبی نداشته است .



میرزا ابولقاسم قائم مقام فراہانی

حاجی مشارالیه خود را از چنگ محصل گریزانده بخوی رفته بود و بخدمت سردار رسیده بود .

« يك دوسال بود که در آن ولایت میبود با نایب الساطنه خوی بودیم بامیر خان قاجار فرمودند معلمی مہذب الاخلاق پیدا کند کہ بعد از عرض و قبول مشغول تدریس مادام توقف خوی آید سردار حاجی میرزا آقاسی را معروض خاطر مبارک ساخت و بجهت معرفت سابقہ قبول این معنی را فرمودہ در آن اوقات مشغول بتدریس

و تعلیم امیرزادگان التزام رکاب گردید و بعلاوه مواجب مرحمت شده درسلك معلمان برقرار آمد.»

حاجی از روز اول شناسائی میرزا ابوالقاسم نسبت باو حسود بود و در هر محفل و مجلس از او انتقاد میکرد در این ایام که امیرخان سردار قاجار خالوی نایب السلطنه پشت و پناه حاجی و دشمن قائم مقام وفات کرد حاجی بساط فال گیری و رمالی دایر نمود سر کتاب باز میکرد و کف میدید رمل میانداخت ماسه میکشید بز نهای حرم دعای سفید بختی و آبتنی میداد عزیزه میخواند جن حاضر میکرد و از میرزا ابوالقاسم قائم مقام بد میگفت . وقتی که قائم مقام این عملیات آقاسی را می شنید این غزل را ساخت .

زاهد چه بلائی تو که این رشته تسمیح از دست تو سوراخ بسوخ گریزد  
 خلق از همه دنبال تو افتند عجب نیست يك گله ندیدم که ز سلاخ گریزد  
 در مذهب من از سگ گر باشد کمتر شیری که چو گاوش بزند شاخ گریزد

جهانگیر میرزا مینویسد « در سال ۱۴۳۹ حاسدین بر قائم مقام حسد بردند و نزد نایب السلطنه از وی سعایت کردند نایب السلطنه نگرانی خود را از عملیات او بشاه نوشت و تقاضا کرد او را بتهران طلبیده آتجا معزول سازند . »

در این سال نفوز انگلیسها در ایران افزون گردیده و عبدالله خان امین الدوله که سردسته طرفداران شان بود بمقام وزیر اعظمی رسیده بود چون قائم مقام را خار راه نقشه های خود میدانست و میخواست او را از عباس میرزا جدا سازد فتحعلی شاه قائم مقام را همراه خود بطهران برد و دشمنانش بدست حاجی میرزا ابوالحسن خان خواهرزاده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله جدید الاسلام طوماری از خطاهای قائم مقام تهیه کردند .

نایب السلطنه از این توطئه آگاه بود ولی فقط به قائم مقام گفت لازم است در رکاب شاه بطهران بروید. در تهران معلوم شد که مقصود جدا کردن او از نایب السلطنه بوده

است در تهران در حضور شاه بر سر سیاست ایران با عبداله خان امین الدوله طرف شد و چنانکه عادت او بود بی محابا سخن گفت .

در این اوقات حاجی حیدر علی خان خواهرزاده دیگر حاجی ابراهیم فوق الذکر مأمور شد که پیغام هائی از طرف نایب السلطنه برای شاه (۱) ببرد. قائم مقام وقایع و تأثیرات آن سفر را در قصیده ۱۵۰ یتی که مطلعش اینست ای بخت بد ای مصاحب جانم مشروحاً یاد کرده است و ما در اینجا چند شعر ملخص از قصیده مزبور که روحیه و اخلاق و سجایای قائم مقام را بخوبی میرساند درج مینمائیم .

ز انسان که سگان به جیفه گرد آیند	با سگ صفتان نشانده بر خوانم
من منظر مار و ازدها دارم	از عقرب کور خود متوسانم
این خامه شکسته باد اگر باشد	کمر ز عصای پور عمرانم
پنداشت که بس گران خریدستم	آن خواجه که خوش فروخت آسانم
داند که گریز پا نیم ورنه	هر بار چرا کند گریزانم
من بنده ولی چگونه پذیرم	حکمی که بود و رای امکانم (۲)
این بود سزای من که بفروشی	گاهی بفلان و گه به بهمانم
ای خواجه بیا بهیچ بفروشم	ور مفت دهند باز نستانم
چون شمع بخواهش دل جمعی	در شعله جان خود بسوزانم
ای شاه جهان نه حد من باشد	کاین گونه سخن به بزم تورانم
لکن بخدا نمانده با اینجال	امکان سکوت و جای کتمانم
صد گریه نهفته در گلو دارم	در ظاهر اگر چه شاد و خندانم

- ۱ - این نکته قابل ملاحظه است که حاجی حیدر علی خان و حاجی میرزا ابوالحسین خان و میرزا محمد علی خان هر سه از خانواده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله میباشند که همگی سرسپرده سیاست انگلیس و دشمنان قائم مقام بوده اند ،
- ۲ - نایب السلطنه پیغام فرستاده بود که بانو کران انگلیس که در دربارش هستند مماشات کند .

گرای تو بود اینکه يك چندی  
 بایست بمن نهفته فرمائی  
 نه آنکه بکام دوستان سازی  
 من کیستم آخر ای خدا کارند  
 وانگاه رسول نا امین باشد  
 او ما شطه‌گی نکوهمی دادم  
 مپسند بمن که ناکسی رقاص  
 حاشا نکنم که کرده سی سال  
 من نیز بسفره کیست کو گوید  
 یا آنکه بصدور ثروت و سامان  
 یا آنکه بکاخ و غرفه و ایوان  
 هم خوردم و هم خوراندم از جورت  
 زاینان که چو گرگ خون من نوشند  
 تا من باشم که خار گلخن را  
 امروز ز هر چه کرده‌ام تا حال  
 افسوس که پیر گشتم و هم باز  
 از بس که ز هم‌رهان جفا دیدم  
 بعد از چهل و هفت سال عمر آخر  
 من قعبه نیم که هر زمان جائی  
 زان تربت آستان جدا مانم  
 زان روز که بود عزم تهرانم  
 رسوای فرنک و روم و ایرانم (۱)  
 طومار خطا بشاه کیهانم  
 يك ناکس ناسزای کشخانم  
 زو واسطه‌گی نگونمی دادم  
 تشنیع کند بیزم شاهانم (۲)  
 سیراب ز بحر جود واحسانم  
 با همت تو کم از سلیمانم  
 کمتر ز صدور آن سامانم  
 در چاکری تو کم ز نعمانم  
 آنقدر که از شماره و امانم  
 آن کیست که نیست گربه خوانم  
 در گلشن خاص شاه نشانم  
 وز هر چه نکرده‌ام پشیمانم  
 در کار جهان چو طفل نادانم  
 از سایه خویشتن هراسانم  
 روی از تو کدام سو بگردانم  
 بنشینم و يك حریف بنشانم

۱ - از اینشمر معلوم میشود تبعید او بتهران سیاسی بوده است بعد از روانه کردن قائم مقام بتهران عمال سیاست انگلیس از خطاهاییکه باونسبت میدادند طوماری تنظیم کرده توسط میرا ابوالحسین خان ایلچی بتهران فرستادند.  
 ۲ - اشاره به حاجی حیدر هلی خان است

بالجمله بعد از قریب دو سال که در دربار تهران بود نایب السلطنه به تبریز احضارش کرد و فتحعلی شاه هم اجازه داد که به تبریز برود در آن هنگام این نامه را برای میرزا موسی خان برادرش نوشته است .

برادر عزیزم از اینکه من با وصف اوضاع آنجا که امسال همه کس دید و بالفعل به هیچکس مشتبّه نیست باز عازم رکاب والا هستم دو خیال بخاطر ها میرسد اول اینکه اینجا مبتذل و بیکار مانده‌ام و نمی‌توانستم بمانم لابد و ناچار تن برفتن داده‌ام دوم آنکه شیره کارگزاری درخانه و مداخل بیحساب آذربایجان را در زیر دندان داشته و بیوی هر یسه در بادیه افتاده‌ام توقع من این است که هر کس چنین داند مجاز است اقلا آن برادر چنین نداند چرا که اگر شاهنشاه خود من جانب‌اله مشفق و ملتفت من نبود از دهخوارقان و باسماج در رکاب نمی‌آورد و صحبت صبح و عصر و مسوده کاری اینطرف و آنطرف اگر بالفرض هیچ کار دیگری بمن رجوع نشود و هیچ حرف دیگر از من نپرسند بفضل خدا کسی از من نمیتواند گرفت که بیکار بمانم یا مبتذل شوم نوکر بی‌حیره و مواجب همه‌طور قانع تافضول کیست و نخواهد یقین بدان که هر گاه بالفعل اصرار و غرض خودم نباشد هم شاهنشاه که جان عالم فدای خاکتایش باد يك قدم مرا از آستانه خود دور نمیکند شیره کار گذاری آن در خانه را هم اشهد باله از تاریخی که مطلب خان بطهران آمد از زیر دندان بیرون کرده‌ام یقین دارم مداخل آذربایجان اگر چند برابر اینکه هست باشد یکدینارش بخود صاحبکار نخواهد رسید تا بمن دور از کار چه رسد پول شاهنشاه و هند وانگلیس هم با جان خود بازی نمی‌توان کرد شوخی ندارد هر راهی براهداری سپرده است هر کاری کارگذاری دارد اگر بالفرض نایب السلطنه روحی فداء بخواد که بمن کاری رجوع فرماید انصاف آن است که بر زمین نیست که بفرماید من بردارم چرا که نه درحسن تدبیر مثل میرزا محمدعلی هستم و نه درسرعت تحریر مثل میرزا عبدالعلی و اشهد باله که درکل روی زمین مثل حیدرقلیخان برای تقلیل خرج و مثل میرزاتقی برای تکثیر

خراج بهم نمی‌رسد کارهای حاجی آقا در وثوق و محرمیت و امیر نظام و سایر شمشیربندها در وظایف خودشان دخلی با مثال من ندارد و نایب السلطنه فراغتی ندارد که در سلام و خلوت صحبتی بدارند مثل محمد صادق خانی در بیرون و مثل معتمدی در خلوت ضرور داشته باشند یک نفر مثل من در این میان راهی تواند رفت شعر و تاریخ تبریز حرف توپ و سرباز است و آیه و حدیثش جهاد و غزای قزاق و صالحات و خلوت و سلامش شکر لوما فروز لو که تسمع بالمعیدی خیر من ان تراه یقین است مثل من عاجزی را آنجاها نمیبند و اگر ببزند هم بخدا پناه بر عدد شهدا با اسرا یا فراریان خواهد افزود و يك كافر سوار و يك برهنه دشمن پوشیده خواهد شد کاش سید خطیب را گنجه نبرده میرزا احمد مرحوم را بارگوان نفرستاده بودند سرتیپ فقیر هم اگر پی این جنک رفته بود بی این تنگ میرفت بنده ابوالامه شاعرم و ابوحیه نمیری رحم اله امراء عرف نفسه ولم يتعده طوره استاد من که معتمد است از این میدان رفتنی ها چه نفع برد که شاگردش ببرد و آنگاه در این روزگار که ذوالفقار خان هم نیست شیرخدا و رستم دستام آرزوست . الغرض نتیجه این مقدمات آنست که تو لا اقل بدانی که من ملجاء و مضطر باین آمدن نبوده‌ام گمان جاه و منصب و حاجتی هم نداشتم بلکه علم و یقین دارم و جزم و صریح میدانم که در ورود به تبریز باز بعینها همان مخمضه است که سه سال دیده بودی و داشتم هر گاه بخواهی بدانی احوال آینده خود را بی رمل و نجوم و فال خواجه حافظ و مثنوی از روی تجربه و امتحان و بلدیت اوضاع آن سرکار میدانم پارچه کاغذی جداگانه نوشته‌ام همانرا نگاهدار تا بعد از این همه آنها را بر من وارد خواهی دید بدانی که از روی نادانی مبتلا نشده غافل نفاذده‌ام بدامت بلکه همه این چاهها را در این راهها میدانسته‌ام معینا با اختیار خود نه با جبار غیر محض اطاعت و تحصیل رضای صاحب کار و ولی نعمت خود تا دو کلمه خط مبارک را زیارت کرده‌ام برخاسته و آمده‌ام و هر بلائی که بر من وارد شود باز بهتر از آن دانسته‌ام



که بی رضای نایب السلطنه از آن در خانه بیرون بیایم ننگ و عار من است و بدنامی صاحب کار . (۱)

پس از ورود به تبریز گوشه نشینی اختیار کرده بشعر ادب پرداخته است.

### مکتب خانه

یکروز در ایام اترواز بعادت مرحوم میرزا بزرگ پدرش که بسرکشی درس و بحث امیرزادگان میرفت قائم مقام نیز بمکتب خانه شهزادگان میروود حاجی میرزا آقاسی عروض درس میداده و در حرفی چندین غلط بیان میکرده است . قائم مقام باغلاطی که حاجی درس میداده اعتراض کرده و مطابق قواعد عروضیان آنها را گوشزد نموده است. امیرزادگان قول حاجی میرزا آقاسی را بردلایل قائم مقام ترجیح داده اند. فردای آنروز حاجی توسط مدرسین مدارس دینی استشهاد تمام کرده از طلاب برنقض و رد ایرادات قائم مقام استمداد جسته و درضمن دفاع از خود قائم مقام را به سستی عقاید مذهبی متهم کرده و ضمناً وانمود کرده است که قائم مقام شاهزادگان قاجار را بی سواد و بی اطلاع و عامی خوانده است . چون خاطر عباس میرزا از این اجتماعات مکدر شده بود قائم مقام برای استمالت نایب السلطنه از این حرفها و نسبت های ناروایی که باو داده شده بود رساله غرضیه را نوشته و تقدیم عباس میرزا کرده و حاجی میرزا آقاسی را مورد طعن و ضرب قرار داده است .

«چاکران اعتات دولت را که پرورده خوان انواع نعمت اند منتهای ناسپاسی و حق ناشناسی است که هرچه بینند و دانند عرض آنرا فرض ندانسته تأمل جایز شمرند فدوی دیدم که شاهزادگان عظام در علم عروض از نو شروعی کرده اند و مسائلی چند آموخته اند که نه در هیچ کتابست و نه بروفق صواب لاجرم التزام فراموشی را نوعی

از فراموشی حق نعمت دیده به تکلیف و اصرار امیرزاده سیف‌الملوک میرزا همین قدر عرض کردم که بالمثل لفظ همه در شعر شهدی و تدم مجموع است نه سبب ثقیل و کنیه در بیت ابن مالک بر وزن فعلن است نه منفعل و تساوی چهار مصراع رباعی در اوزان بیست و چهار گانه لزوم مالا یلزم است نه واجب و لازم غافل از اینکه قول حق همه جا مایه طعن و دق خواهد شد.

همانا معروض خاطر خطیر والا گشته باشد که از آنروز تا حال ثقل این غلام نقل مجالس و سرعشر مدارس شده گاه و بیگاه از فرقه طلاب و حلقه کتاب بر نقض و زد این غلام در کار استمدادند و مشغول اشتشهاد «سپس از اطاله لسان نسبت بخاندان قاجار تبرئه جسته مینویسد» به فر و شکوه دولت والا شاید ظرف لغو و لفظ حشو نباشم که بعد از چهل سال رنج بردن و دود چراغ خوردن باز در علوم مساوی و امانم یا عروض و قوافی ندانم اگر قومی از اینای زمان چنانم جلوه دهند که فلان در کار دین بغایت کاهل است و در کار دنیا بسیار جاهل چه غم که طائفه درویشان را با دنیای ایشان کاری نیست و اگر کاری در باب مذهب و کیش است باخدای خویش است و بس کس چه داند که پس پرده که خوبست و که زشت .

بلی در باب حفظ و روایت و فن فضل و بلاغت اگر تأکید امعان و تجدید امتحان در کار است بحمدالله کوی و چوگان موجود است و اسب و میدان حاضر بنده کمترین که دایماً چون بخت و لیلعهد خرم و شکفته است نه چون قلب حسودان درهم و آشفته از این است که غایت بضاعت و مایه استطاعتش همین کلک شکسته است و نطق فرو بسته که هیچ آفریده را از فضل خدا بیمن توجه و الا امکان قدرت نیست که تواند این بضاعت را از من و استاند . . . . . لکن تصدیق طایفه متعلمان بر کمال فضل معلم چنانست که امام جماعت را سلسله اجازت منتهی بماموم گردد و جناب شیخ از عوام شهر بر ثبوت فضایل و اجتهاد خود در مسائل فتوا و امضا ستاند و عرض عرفان و افضال نزد صبیان و اطفال نیز بعنیها مثل اسب تازی و نیزه بازی حق نظر مافی در مدرسه چهارباغ

اصفهان است و تصدیق شجاعت خواستن از طلاب رشت و مازندران . تیمور گورکانی که سید جرجانی را با فاضل تفنازانی بمعارضت نشاند قومی از تلامذه بوالفضول بتعمیر فاضل برخاستند که چرا اظهار عجز کردی نه انکار قول خصم حال آنکه تیمور پادشاهی بود در کشور خویش و در عالم علم درویش فاضل گفت کدام عجز و الزام بالاتر از آن باشد که چون منی را عالمان جاهل شناسند و جاهلان عالم .

شیخکی مدعی (۱) را که کودکی مبتدی زیرک و منتهی گوید اگر فی الفور باور کند و سبب مال د جای خنده عقول و الباب است بل وقت کریه بر علوم و آداب معنی علم و فضل نه تنها سپیدی جامه و سیاهی نامه و هامه کردگانی و عمامه آسمانی است و بس بل چندان مایه تمیز ضرور است که لا اقل معده خویش را از معدن علم فرق کند بخار فضول را از بخور فضایل باز شناسد .

غافل ای دل منشین گر بودش رحم بسی      نه چنان هم که دهد بی طلبی کام کسی  
 گوهر علم نه چندان خار و بی مقدار است که بی زحمت و ریاضت مورد افاضت  
 گردد و هر کس را به نیل آن امکان دسترس باشد و آنگاه مشتی سفله ناچیز ابله بی تمیز  
 غافل هرزه گرد فتنه خواب و خور بد گوی تندرو و پر گوی کم شنو که غایت کسبشان  
 قیل و قال است و حاصل علمشان مرء و جدال      باده درد آلوده گر مجنون کند صاف  
 اگر باشد ندانم چون کند      خصوصاً وقتی که با سلیقه کج طریقه لج پیش گیرند و  
 هر چه را فرضاً ادراک کنند عمداً انکار نمایند      راه گریز و جای تردید نخواهد بود  
 جز پناه بردن بخدای خود و داوری آوردن بحضرت ولیعهد .

اینک این غلام بخدای خویش پناه برده و بدیوان عزیز داوری در آورده  
 آنچه در مسائل عروضی مایه غوغا و آیه دعوا بود در ضمن چند باب نگاشته است و  
 چند فصل در مقدمه مرقوم داشته چشم آن دارد که اگر خطائی رفته مربی و ستار باشند  
 و اگر صوابی گفته از تربیت آن سرکار دانند      بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه

نبود اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش امید که تاجهان است خدای جهان  
 عز و شان و سایه این جهان بان را برمفارق جهانیان پاینده بدارد و يك طرفه‌العین  
 این بنده ضعیف را بی‌شمول عنایت و شکوه حمایت خدام این استان باقی نگذارد و  
 یرحم‌اله عبدا قال آمینا یارب تونگهدار وجودش را کمروز در عالم اگر دادرسی  
 هست همانست يك لحظه معاذله اگر عدلش نبود ظلم است که بگرفته کران  
 تا کران است .

### رساله عروضیه

فصل اول - در بیان این مطلب که هیچ عروضی بی‌وجود سه صفت استاد  
 فن نگردد اول آنکه خود بالطبع موزون باشد ثانی آنکه اخذ علم از حضرت  
 استاد کنند بعد از آن دعوی تعلیم و ارشاد نه آنکه استاد ندیده خود را استاد بیند و از کس  
 نیاموخته آموزگار کسان گردد یوسف عروضی که در پارسی اولین استاد عروضیان  
 است گوید .

این علم اگرچه آسان رسد بدست      براین امید فارق نتوان همی نشست  
 زیرا چون بی‌بحر و قوافی فروشوی      بازی خوری و هرچه نه از شیخ بشنوی  
 گر علم یادگیری از استاد یادگیر      و رجهل محض خواهی از خویش یادگیر

ثالث - آنکه در تتبع دواوین شعرا و روایت اشعار عرب و عجم ماهر باشد  
 چرا که اصل وضع این علوم از روی اقوال شعراست و استشهاد واضح باشعار آنها پس  
 هر که در روایت و حفظ قادر بود بر دقایق این علم واقف تر باشد و قومی که آن بضاعت را  
 فاقدند در این صنعت فایق نیابند .

فصل دوم - در بیان این مطلب که استشهاد باقوال فصحا و اشعار فحول شعرا  
 در قواعد عروضی مناط است بچندین دلیل : دلیل اول آنکه هر که را در این علم

اقتداری است یا ادعائی بالضروره خوشه چینی از خرمن خلیل خواهد بود و محتاج دانه و خوشه را نشاید که بر دارای خرمن و توشه سبقت گیرد خلیل که خود واضح این علم است هیچ قاعده اعم از جزئی و کلی وضع نکرده مگر آنکه از روی اقوال شاعران بوده و همه جا استشهاد باشعار آنها نموده است.

درمنشآت قائم مقام فصل اول این رساله بطور ناقص چاپ شده و نوشته است که فصل دوم بدست نیامده .

اهل تحقیق میدانند که جناب حاجی میرزا آقاسی نوشته جات قائم مقام را طعمه آتش کرد و اهل فضل و ادب در مدت ۱۳۰ سال بیپوده در صدر پیدا کردن بقیه این رساله بودند و بدست نیامد خوشبختانه این نعمت در سال گذشته نصیب نگارنده شد بقیه فصل اول را با تمام فصل دوم با نضمام هفتاد نامه منتشر نشده و یک قصیده نود و بیستی در مدح مولای متقیان سلام اله علیه از قائم مقام بدست من افتاد که اینک مقداری از آن قصیده را که در هیچ جا دیده نشده برای تیان و تبرک و شناسائی عقاید قائم مقام در اینجا درج مینمائیم.

ای که در دیباچه حسنت ازل انشاستی

صفحه رخسارت از خط ابد طغراستی

مهر و مه از نور حسنت هریکی يك ذره

نه فلك در بحر اجالات حباب آساستی

عقل و فهم از درك كهنت در چه جهلست و عجز

زانکه ذات کبریایت لیس کالاشیاستی

علم مشکل جهل دشوار است بر ذات توزانك

مختفی ظاهر عیان مخفی نهان پیداستی

کل مافی‌الکون فی التسییح کل فی فلك  
 هر یکی از بحر و بر بر ذکر تو گویاستی  
 بر حریمت عقلها را راه باشد بس محال  
 گرچه بر عنوان ذات هر دلی ماواستی  
 مقتدر بر در کتھ سلطان و درویش و کدا  
 معترف بر عجز درکت جاهل و داناستی  
 غایب الوصف لذلک کان فی نفس الصفات  
 بس بیان وصف فعلت انسب و اولاستی  
 پادشاهان مظهر شاهیت باشد عالمان  
 آیت آگاهیت ای آگه از ولاستی  
 نی همین حیران اسیر طره طرار تو  
 شور تو در هر سرو در هر سرا غوغاستی  
 هر دلی دیوانه و شیدا است از عکس رخت  
 و از شمیم زلف تو در هر سری سوداستی  
 خسرو و شیرین بخوان وصل چون شیر و شکر  
 کوه کن آواره کوه و بیابانهاستی  
 لیلی و مجنون گهی ناز و نیاز آرند سر  
 عشوه‌ها گاهی میان وامق و عذراستی  
 بلبل و قمری همی دستا نسرای حمد تو  
 گلستان بر ذکر وصف صفحه خواناستی  
 تا تجلی کرد مهر رویت از صبح وجود  
 بزم ذرات وجود ..... آراستی

متصل در يك نقطه گردیده قوسین وجود  
 که مقام دلپذیر شاه او ادناستی  
 از ملاقات دو قوسی گشته حاصل دایره  
 میم احمد وه که براین دایره اسماستی  
 احمد از يك میم گشته مظهر نور خدا  
 هست میم آن میم و عالم غرق آن دریاستی  
 کشت صادر یکنقطه از نور پاکت در ازل  
 ز امتدار این نقطه وصف الف بریاستی  
 فی الحقیقه چون الف باشد احد احمد چوبا  
 بالبدیهه صورت با از الف پیداستی  
 در عیان چون بانگیرد بی نقطه وصف کمال  
 خط تعلیم ولایت نقطه آن باستی  
 پس ولایت مظهر نور نبوت شد از آن  
 هر دو تا از پرتو يك نیر بیضاستی  
 احمد و حیدر یکی اما بچشم احولان  
 از دو بینی امرشان در معرض اخفاستی  
 جسمك جسمی و من کنت ز قول مصطفی  
 نزد اهل معرفت شاهد براین دعواستی  
 یا ولی اله توئی مقصود از خلق جهان  
 علت غائی تو از دنیا و مافیهاستی  
 کسر نبودی ذات پاکت مظهر نوراله  
 کی ز انجم صورت خود را فلك پیراستی



چرخ اطلس از مهتاب شصت دست از ازل  
تا ابد سرگشته و غلطیده و رسواستی  
لافتی الاعلی لاسیف الا ذوالفقار  
از سما نازل بشانت در صف هیجاستی  
اله اله من کجا اندیشه مدحت کجا  
ذره را مداحی خورشیدکی یاراستی  
نیک چون نی از دم نائی دمد دم دمبدم  
طوطی نطقم بمدحت از دمت کویاستی  
بس همیگویم نه اله از وی هم جدا  
نیستی بل مظهر آن ذات بیهمتاستی  
دست تو دست خدا و عین تو عین اله  
لی مع اله شاهد این قول باشد راستی  
هم توئی مشاطه حسن عروس لامکان  
هم تو جشن با سواد ماصور آراستی  
هست قرآن مادح شان تو جبریل امین  
رافع مداح ذات خالق یکتاستی  
از ید بیضات بزم تیره بختان روشن است  
در کف تو چاره درد همه دلهاستی  
چاره ای فرما بدرد مستمندی از کرم  
کو ز اولاد تو ای هلال مشکلهاتی

در سال ۱۲۳۹ زمان وزارت عبداله خان امین الدوله که قائم مقام را از

آذربایجان تبعید کردند بکارهای ادبی میپرداخت تا در سال ۱۲۴۱ هجری قمری بواسطه اختلال امور آذربایجان دولت مجبور شد او را از گوشه انزوا درآورده شتون و مناصب سابق را بوی عطا نماید. در آخر این سال بسبب کشمکشهای کوچک که در سرحدات مابین قشون روس و ایران اتفاق میافتاد فتحعلی شاه بخيال افتاد کار خود را با دولت روس یکسره نماید بدخواهان و تملق سرایان هم این اندیشه ویرا تقویت و او را تشویق میکردند بالاخره برای جلب نظر رؤسا و عشایر آذربایجان که نزدیک میدان جنگ بودند شاه به آذربایجان سفر کرد و در تبریز مجلسی آراسته سران سپاه و رؤسای عشایر و رجال آگاه و ناآگاه را جمع کرده قصد خود را اظهار نمود و از آنها رأی خواست همه برای دلخوشی شاه از روی بیخبری و خود نمائی رأی بچنگ دادند و سخنهای لاف و گراف گفتند تنها کسی که در آن مجلس ساکت و مخالف چنگ بود قائم مقام بود شاه ملتفت سکوت دانا شده احتمال داد مخالف بوده باشد از او رأی خواست و جواب شنید مردی دبیر پیشه سران سپاه بیش از من در اظهار عقیده صلاحیت دارند شاه عذر قائم مقام را نپذیرفته جداً از وی رأی خواست قائم مقام گفت اعلیحضرت چه مبلغ مالیات میگیرند شاه جواب داد قریب شش کرور قائم مقام گفت دولت روس چه مبلغ مالیات میگیرد شاه گفت میشنوم ششصد کرور قائم مقام عرض کرد بقانون حساب کسی که شش کرور مالیات میگیرد با کسیکه ششصد کرور عایدات دارد از در چنگ در نمی آید (۱).

مقارن این ایام سید محمد مجاهد که یکی از روحانیون مقیم عتبات عالیات بود و سالهای دراز توسط قنصل انگلیس مقیم بغداد از موقوفات قلابی هندوستان منتعم بوده بود برای روشن کردن آتش چنگ مأمور ایران کردند (۲).

۱ - کنفرانس حاجی میرزا یحیی دولت آبادی چاپ قاهره مصر ۱۳۵۰ هجری قمری

۲ - بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران نوشته خان ملک ساسانی صفحه ۱۰۳

« سید محمد مجاهد اصفهانی از کربلای معلای با سایر علمای عراق عرب بعزم جنک با دولت روس و برانگیختن خاقان مغفور باینکار روانه عراق عجم شدند و جمیع علمای عراق و آذربایجان را کلاً در این عزم شریک ساختند نایب السلطنه بهیچوجه صلاح در این جنک و جدال نمیدید و در خدمت خاقان مغفور تمکین این عمل را نمی نمود . امنای دولت شاهی مثل عبداله خان امین الدوله و سایرین در خدمت علما و مجتهدین از طرف نایب السلطنه مرحوم بطورهای دیگر حرف میزدند و علما و مجتهدین را واداشتند که فتوایی بدین نوع صادر شود که هر که بر این مصلحت در این جنک انکاری نماید از جمله کفار و ملحدین میباشد نایب السلطنه مرحوم از این حال آگاه شد و اجماع خواص و عوام را مشاهده نمود لابتداً تمکین این مسأله نمود و جز تمکین و تسلیم چاره‌ای ندید و سفرای روس را از تبریز روانه سرحد کردند و جنک شروع شد خود من از نایب السلطنه شنیدم که سفیر روس متعهد و گذاشتن مملکت طالش و مغان تا کنار سالیان و قزل آقاج شده بود» (۱) .

حاجی میرزا آقاسی هم که در سلك ملاها درآمد بود علیرغم قائم مقام با سید محمد مجاهد و اعوانش همدست شده و با دسته عبداله خان امین الدوله بیرقدار سیاست انگلیس همکاری میکرد . این دار و دسته همه جا قائم مقام را مخالف آزاد کردن مسلمانان قفقاز شهرت میدادند و مخالفین جنک را کافر و مرتد و نامسلمان میخواندند هر چند نایب السلطنه و قائم مقام برای جلوگیری از این تبلیغات کوشیدند مفید نیفتاد چون اظهار عقیده قائم مقام مخالف رأی علما و مجاهدین بود دشمنانش فرصت یافته او را به دوستی با روس متهم کرده معزول ساختند و بودن او را در آذربایجان صلاح ندانسته و بمشهد مقدس تبعیدش کردند و از غیبتش استفاده نموده خانه و املاکش را غارت کردند اینست که در رساله شکوائیه میگوید نه تنها بر املاک و نقود و حقوق من

حمله و طمع کردند بلکه قصد عرض و ناموس و جان مراهم نمودند (۱).



در مجموعه اسناد خان ملک ساسانی بخط قائم مقام

۱ - فہموا علی ارضی بل علی عرضی و طعموافی نقدی بل لی نقدی و طلبوا املاکی  
بل املاکی و قطعوا اقطاعی بل اضلاعی

وقتی که از تبریز بخراسان میرفت نامه ذیل را از شاهزاده عبدالعظیم به میرزا مهدی ملک الکتاب نوشته است . هو سبحان اله مالک الملک استخاره آنقدر مرا متحیر و متردد گذاشت تا عاقبت سفر خراسان و راه بریبان پیش آمد مجنون بهوای روی لیلی دردشت دردشت بختسجوی لیلی میگشت میگشت همیشه برزبانش لیلی لیلی میگفت تا زبانش میگشت بیشتر من بهمه عالم میگفتم تا چند بدشت حیرتی آواره حالا بمن باید بگویند بدشت حسرتی آواره چون راه زیارت است حیرت نیست اما حسرت دیدارها هست خدا بحرمت همین امام که قصد زیارتش را کرده ام از این حسرت مرا بخوبی و خوشی برآرد . بچه ها بامادرشان همه تا اینجا بمشایعت آمده اند گویا تا قم هم همراه باشند اگر آمدند فکر آنسال قم بیشتر مراهلاک میکند هرچند هر جا باشم فکر هر جا باشی همین طور است زیاده فرصت نیست .

در اینجا معرفی میرزا مهدی ملک الکتاب بطور اختصار لازم می آید : وقتی که میرزا بزرگ قائم مقام در سال ۱۲۱۹ بوزارت عباس میرزا نایب السلطنه به تبریز رفت و میرزا مهدی فراهانی متخلص بعشرت را که بعلاوه عموزاده گی عمه زاده و همشیره زاده اش نیز بود بمصاهرت خویش مفتخر کرده با خود به تبریز برد .

در سال ۱۲۲۵ بنا باستدعای میرزا بزرگ وزارت عباس میرزا بمیرزا حسن فرزند ارشد معظم له واگذار شد . در محرم ۱۲۲۶ که میرزا حسن در تبریز وفات یافت میرزا بزرگ فرزند دیگر خود میرزا ابوالقاسم را که در تهران نایب مناب او بود بوزارت نایب السلطنه خواست پس از تفویض این مقام بمیرزا ابوالقاسم و رفتن او به تبریز میرزا مهدی عشرت را برای وکالت امور عباس میرزا به تهران فرستاد و بحضور فتحعلی شاه معرفی گردید .

در ۱۲۳۵ که میرزا مهدی منصب ملک الکتابی یافت بضمیمه این خدمت و رسائل خاصه وکالت عباس میرزا را نیز متکفل بود .





میرزا مهدی ملک‌الکتاب فراهانی با شال و کلاه سبز در حضور نایب‌السلطنه عباس میرزا

باری جنک دوم با روس شروع شد در شکست گنجه و غیره حاجی میرزا آقاسی با سم معلم بهرام میرزا و جهانگیر میرزا همراه اردو بود خاقان مغفور نایب‌السلطنه را در چمن طویله شامی احضار کرده حاجی همراه محمد میرزا و بهرام میرزا با نجارفتند. « زمستان که رسید چون پاسکیویچ به تفلیس رفت نایب‌السلطنه هم بخيال اینکه آسودگی در این زمستان برای طرفین خواهد بود به تبریز آمد در این اوقات که مصادف با ایام تبعیدی قائم مقام بود حاجی آقاسی در خدمت شاه مرحوم راه نیافته و میرزا

نصراله اردبیلی را که معلم شاهزادگان بود به بی‌ربطی و بی‌سررشتگی در امر تعلیم در نظر نایب‌السلطنه جلوه داده نایب‌السلطنه حاجی را اذن داد که هفته‌ای دو بار بخدمت شاه مرحوم رسیده متوجه امر تعلیم ایشان نیز بشوند. در این اوقات دخل کلی در مزاج شاه مرحوم بهم‌رسانیده و از طریق عرفان و معرفت و خداشناسی و زهد و ورع چنان برآمد که در خدمت شاه مرحوم محقق شد که حاجی یکی از اولیاء اله است و از آنجائی که طینت پاک شاه مرحوم مایل باخذ کمالات صوری و معنوی بود حاجی مذکور را در این باب مصداق داشتند و تخم محبت او را بر خاطر شریف کاشتند پادشاه مرحوم نیز بنای سلوک خود را بزهد و ورع گذاشتند چنان شد که در اکثر لیل و نهار بنان و سرکه قلیلی در آن ایام قناعت می‌فرمودند و از مأكولات و ملبوسات که از ولایت فرنک می‌آوردند مجتنب شدند و از آن تاریخ مادام‌العمر قند روسی میل نفرمودند و ملبوسات از اقمشه فرنک را بدون شستن نمی‌پوشیدند و رفته رفته این اخلاق از ایشان بظهور آمد و نایب‌السلطنه دانست که این احوال از آثار سلوک حاجی میباشد و بعضی امور را بسا سلطنت ظاهر منافی میدانستند مثل ترك سیاسات و سایر اسباب ملك داری از شاه مرحوم نمی‌پسندیدند و از اینجهت گاهی پادشاه مرحوم عتاب فرموده باکل لحوم و دسوم شاه مرحوم را مضطر می‌ساختند.

در این اوقات حاجی در خلوت از احوالات خود و عداوت بیجهت میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام و هرزگیهای علی عسکر خواجه و آقا محمدحسن برادرش که با او کرده بودند در خدمت شاه مرحوم بیان مینمود و چنان مشغول این کار بود تاکی نتیجه ظاهر شود. « (۱)

بالجمله برگردیم باستادی حاجی و شاگردی محمد میرزا در وقتی که باسکیو بیچ



بکنار ارس رسیده قلعه عباس آباد را تصرف کرده بود حاجی بمحمد میرزا مشق ریاضت میداد و آن ابله نالایق تن بسواری حاجی در داده بجای جنبش دبر بردشمن نان و سر که میخورد و سواری میداد حاجی هم رکاب میکشید و به قائم مقام هزار گونه نسبت ناروا میداد که ناگهان جنرال ارسطوف با سه هزار نفر سالدات باغواي خوانین مرنند بطور شبیخون به حومه تبریز رسیدند و میر فتحاح پسر میر یوسف مجتهد که از همکاران سید محمد مجاهد بود با روسها همدست شده آنها را به تبریز دعوت نمود. حرم نایب السلطنه بطرف تهران فرار کرد روسها تبریز را گرفتند و زنهای مردم را بزور کشیدند.

« جمعی از ریش سفیدان تبریز در این باب با آقا میر فتحاح در جزو گفتگو کرده بودند بزبان ترکی گفته بود که سالداتها بجای فرزندان منند چگونه به اذیت عزوبت ایشان راضی شوم الیعاز باله . » (۱)

بزودی مقدمه قشون روس تا تر کمان چای پیشرفت و نایب السلطنه فرمانده کل قشون و سید محمد مجاهد هر دو متواری گشتند و حاجی میرزا آقاسی روانه مکه معظمه شد ایرانرا با روس بجنک کشانیده خود بزبارت خانه خدا رفت سید محمد از ترس و وحشت اسهال گرفته و مرد نایب السلطنه سرگردان در کوهها میگشت اینجا شاه خود را در شرف مات شدن دید بخیط و خطای خویش پی برد و فرخ خان کاشی پیشخدمت خاصه را بعذرخواهی از قائم مقام و تقاضای اغماض از گذشته بمشهد فرستاد و او را استمالت نموده بتهران آوردند .

فتحعلیشاه بعد از شور با قائم مقام و کالنتنامه ای با اختیارات تام در عقد صلح با دولت روس بنام نایب السلطنه نوشته بدست قائم مقام داد و او را روانه آذربایجان نمود. نایب السلطنه در کوههای اطراف تر کمان چای مخفی بود قائم مقام او را پیدا کرده به اردوی روس برد و عهدنامه تر کمان چای که سالها اساس سیاست روس و ایران بود هر چه

دربر داشت آنجا بسته شد چون روسها اصرار بلیغ داشتند که تا هر جا قشون آنها پیش رفته آنجا سرحد آینده روس و ایران بوده باشد یعنی تمام مملکت آذربایجان بروس واگذار شود قائم مقام کوشش بسیار کرد تا آنها را از این خیال منصرف ساخته رود ارس را سرحد قرار دادند .

### مراسله قائم مقام از تر کمان چای بمحمدخان زنگنه امیر نظام

۱ - مخدوم من اجرکم علی اله خداوند از شما راضی باشد تلافی این زحمت های شما با خداست رقیمجات شما رسید با کاغذهای ایلچی وهمه عرض شد جوابها را حالا که ساعت ده شب میشود نو شتم فردا تا ظهر بمهر میرسد با آدم ایلچی انشاء اله خواهم فرستاد حالا چاپاری که میامد لازم دانستم مجملا شمارا مستحضر کنم دوشرب پسفویج را دریاب تخلیه تبریز مقبول داشتند دستخطی جداگانه در آن باب به ایلچی صادر شد که پسفویج را مطمئن کند هر چه بیمار دارد صاحبمنصبی بر سر آنها بگذارد معتمدی هم ما میگذا ریم که تا بیمارند در پرستاری مضایقه نکنند چاق که شدند سالمأ غانماً بسرحد میرسانیم.

ارامنه را موافق شرط عهدنامه قبول فرمودند که بی تفاوت حضور و غیاب پسفویج هر که بالطبع مایل برفتن باشد ایلچی ضامن شود که ممانعت نشود اما این خواهش را فرمودند که از جانب روس و تابعان روس یعنی خلیفه ومهر ایلاها تحریک وتهدید وتطمیع بارامنه نشود که با ادعای دوستی منافات دارد همچنانکه اسحق مایور با چهارصد نفر در ازامجی نوشته است که خواه مخواه بکوچاند و این خلاف دوستی وصلح است . فرمودند خواجه داود را بگوئید واسطه لازف توبودی و محرك ارامنه ازامجی بخصوصی اوشده تبریز راهم مذکور میشود او محرك است نشان او در این صورت داده نخواهد شد واگر ترك کند مع شئی زائد داده میشود .

از آرامنه سلماس خیرهای بدمیرسد مقرر است که آقالویک برود آنجا را متوجه باشد شما آقالویک را خیلی گرم بگیرید.

در باب میر فرمودند از ما این است که او را براه هدایت بخوانیم و تکلیف خود را در استمالت بعمل آوریم هرگاه مؤثر نشود خود داند و خدای خود دیگر معلوم است که شما راهی بدست او نخواهید داد که اگر نرود مایه اعتبار او نزد روس بشود.

محمدخان و علی بیگ و باقر هم همین حال را دارند لیکن کاغذها از حاجی ملا حسین و محمد شریف رسید که جمعی از اهل مرز با آنها میروند فرمودند من حسب الامر چند کاغذ نوشتم لای کاغذ اسکندر گذاشتم که بنظر شما برسد اگر صلاح بدانید اسمعیل بیگ غلام ببرد برساند.

میرزا جعفر را میفرمایند هرگاه خدمتی در باب مرندی بکنند بسیار بسیار باواطمینان و نوید عنایت و مرحمت بدهید.

مصطفی قلیخان را هارت واسطه است مضایقه نفرمودند محمد قلی بیگ هم کاغذ بمن نوشته بود من واسطه شدم نوید عنایت دادند صلاحش را در این میدانم بگوئید اسبش را سوار شود بیاید غیر مرحمت هیچ نسبت باو نخواهد شد در باب همین مقصرین محسوب پسر میرزا علی اصغر رقمها نوشته شد ولیکن تصریح در ملفوفه میرزا علی اصغر شد که هیچ کار بی استصواب شما نکند منم خاطر جمعی از او داشتم که بی پایه کار نیست و تا شما نکوئید هیچ اقدامی نخواهد نمود بکاری.

از مرخصی حاجی امامعلی بسیار مشعوف شدم نواب والا فرمودند فکری باصل کار بکنید کرور هقتم را شاه شفقت فرمودند علی مردان شادلو آمد رقم و کاغذ صریح آورد حکیم هم البته بایلچی نوشته گواه دادم فرمان هم بایلچی صادر شده یک مردانگی از ایلچی ضرور است که تعهد کرور هقتم را بوعده معینی کند که بهباسبه برسد و روسیه خوی و ارومی را انشاءاله خالی کنند ما با آنها اعتماد کردیم قبل از آنکه

خالی کنند شش کرور ونیم دادیم چه میشود که آنها هم اعتماد کنند این رهن را نگیرند و بعد از عید رمضان ایلچی ضامن باشد پول را ایران در عباسیه تحویل کند یکصد هزار تومان پیشکش شاه را که شما نوشته بودید درست شده صد و پنجاه هزار تومان باقی میماند بعد از ورود تبریز طلا و نقره مسکوک و غیر مسکوک جواهر شال هر چه بتوانیم میدهیم انشاء اله تعالی از این قروض خلاص شویم.

ناخوشی نایب السلطنه را حکیم بدون بریدن ممتنع العلاج میداند رمضان و عبد میرسد در دهات نمیتوان بسر برد لطفی از شما اقدامی از ایلچی ضرور است بفضل خدا .

درباب تعمیرات فراشباشی را فرستادند .

آقا کریم را فرمودند راه ببرید و در دست نگاه دارید تا احضار شود یا خود انشاء اله میائیم در باب لسان ساکنین و دو کمانداست مقرر شد من بامبورگر حرف بزنم هر چه قرار گرفت بشما عرض میکنم .

امبورگر در باب اسرای ملک شوره کل نوشته بود (از اینجا بقدر يك سطر محو شده) .

میرزا احمد سوادها را نفرستاد هر روز مطلعی حاصل میشود .

خانه بنده که بیمارخانه است مضایقه نیست یا خود شما شرط کنید که خراب نکنند و لازم نیست که همه حیاطها در بند باشد یکی هم بخودم واگذارند خیال کنند منم روسم نه مسلمان و بیمارم نه صحیح .

از تاریخ مصالحه مال هر کس در امان باید باشد لهذا هر چه از میرزا موسی خان تا حال نبرده باشند کاغذ بگیرید بمیرزا آقاسی بدهید و هر چه در دهات خوی و ارومی از من و احمد و میرزا موسی خان برده شده مشهدی محمد خدمت شما میرسد کاغذ بگیرید باو بدهید در تر کمان چای بتوسط جاندرال بالشف حرف زده بودم قبول کرده بودند .

(مراسله ناقص است و تا اینجا بیشتر معلوم نیست شاید بقیه‌اش در پشت نوشته شده باشد چون قطعه کرده و چسبانده بودند خوانده نشده) (۱).  
خلاصه از امضای معاهده صلح یکسال بیش نگذشته بود که قتل گریبایدوف وزیرمختار روس در تهران اتفاق افتاد (۲).

الهیاریخان آصف‌الدوله خالوی نایب‌السلطنه سالار بارتحعلی‌شاه که با نقشه و کمک انگلیس‌ها می‌خواست خراسان را از ایران مجزا کرده و حکومت مستقلی در آنجا برای خود تأسیس کند همواره برای رسیدن باین مقصود در ضعف و ناتوانی ایران کوشش میکرد و مشکلاتی برای دولت مرکزی ایجاد مینمود از جمله در سال قبل از جنگ. با اغوای استادانی که برایش نقشه میکشیدند بعنوان اینکه نایب‌السلطنه در جنگ با روسها تغافل دارد تصمیم گرفت که عده‌ای قشون برداشته بکمک عباس میرزا بقفقاز برود بعد از شنیدن این‌خبر نامه ذیل را عباس میرزا نوشته‌است.

فدوی میرزا بزرگ بداند که معروض افتاد ارجمندی آصف‌الدوله داوطلب آوردن لشگر و قشون بهر کلب و حضور ماست این چه خواهش و خیال خام است آمدن او با قشون از برای ما هیچ حاصلی ندارد مگر ملالت خاطر مصلحت دولت و قوام خدمات و لشکر کشی ما در این سرحدات باطمینان بودن ارجمند مذکور در دربار همایون است که مشغول نظم امور ما و سایر کارهای دولت باشد با وجود وزارت سرداری و دوری از خاکپای مبارک همایون حرام است شرح مفصلی بخود نوشته‌ایم که هرگاه حسب الامر مأمور است نوشته ما را دست‌آویز کرده عرض کند و الا خود داوطلب است

۱ - اصل این نامه که بصورت یک قطعه درآمده در نزد آقای سلیم ایزدی نماینده سابق کاشان است

۲ - به کتاب دست پنهان سیاست انگلیس در ایران نوشته خان ملک ساسانی مراجعه شود

از این داوطلبیها بگذرد آن فدوی هم از محسنات التزام و اقامت دربار همایون ارجمندی را آگاه نماید ماهرگز راضی نیستیم بآمدن او در عهد شهنشاه. با وجود این مراسله و تأکیدات دیگر که عباس میرزا بدربار فتحعلیشاه کرد و التماس نمود که او را برای جنگ باذربایجان نفرستند بخرج نرفت بفرمان شاه هجده هزار سپاهی و ۱۱۰ عراده توپ باو سپردند و هنوز صلح بهم نخورده بود که مشارالیه بدون اجازه عباس میرزا از رود ارس عبور کرده و بطرف شهر گنجه ورود ز کم گرفت و بدین ترتیب دولت ایرانرا با جنگ کمر شکن و تجزیه قفقاز و عهدنامه ترکمانچای و تأدیه هشت کرور تومان خسارت جنگ کشانید و نخستین کسی که در جلوی قشون روس فرار کرد همو بود که از رود زکم در حوالی شهر گنجه تا قریه دیزج حومه تبریز عنان ریز آمده و در آنجا پنهان شد چنانکه قائم مقام در آن قصیده معروف فرماید.

بگریز بهنگام که هنگام گریز است

رو در پی جان باش که جان سخت عزیز است

آن صلح بهم برزن از جنگ بدر زن

نه مرد نبرد است زنی قجه و حیز است

آن آهوی رم کرده که در یک شب و یک روز

از رود زکم آمده در دیزج و دیز است

سختم عجب آید که تو را با صد و ده توپ

رکضت به ستیز آید و نهضت بسه تیز است

بعد از رسیدن روسها بترکمانچای و قرار معاهده صلح و تعیین رود ارس برای سرحد دولتین ژنرال پاسکویچ بلا درنگ بعثمانیها اعلان جنگ داد و قشونی که در ایران داشتند بجبهه عثمانی برد. کوششهای آصف الدوله برای سلطنت خراسان و نقشه استادانش برای نجات عثمانی بی نتیجه ماند بفرکنیرنک جدید افتادند که شاید بدان وسیله ایرانرا بجنگ سوم باروس بکشانند و عثمانی را از حمله روسها نجات بخشند

لذا بساط کشتن گریبایدوف وزیر مختار روس را فراهم آوردند.

خبر کشته شدن گریبایدوف که به تبریز رسید قائم مقام در نامه ای می نویسد :  
 خداوندا چه ناسپاسی مارا گرفتار چنین نسناسی کرده و از ما خود چه کفران در وجود  
 آمده که کفر آن میبریم عامه و خاصه اهل ایران از دانی وقاصی و مطیع و عاصی از بادی  
 و حاضر مقیم و مسافر مسلمان و کافر هر يك بشری از شرور این دزد زن بمرد هتاك  
 بیباك درمانده اند منجمله یکی از مفاسد قتل وزیر مختار روس است با چند نفر از  
 صاحبمنصبان و کسان او هشت کرور و آنچه مقدور بود از تفنك و توپ و بد و خوب باز  
 بهوا و هدر رفت معادات و مخاصمات يك برهزار افزود و چنان میماند تا سختی دراهن  
 است و چربی در روغن نعوز در عرق مذکر و نفوز در عرق سعترا و اتساع در روزن فروج  
 است و ارتفاع در سد یا جوع و انبساط در نشاط و باده است و التذاز در لواط ساده  
 تیغ انتقام آمیخته و عوض هر قطره دریائی از خون ریخته خواهد شد اکنون در تسکین  
 فتنه و آشوب بحضرت نایب السلطنه مشروحي نوشته و دستور العمل خواسته اند ضعف -  
 الطالب و المطلوب تا اندیشه صواب نمای ایشان در جواب چکند اگر بگذارند بعقل  
 سلیم و رای مستقیم چاره اینکار را خواهند فرمود که برودت بخصومت نینجامد به  
 سلم و سداد از پیش ببرند و نهمزا و جهاد البته مراقب باشید بخلاف عرض و فرمایش  
 حضرت ولیعهد روحی فداه رفتار نکنند سهل است که اینکار را بالکلیه بایشان  
 واگذارند و اگر از روز اول هم میگذاشتند هرگز باینجاها نمیکشید و این خسارتها  
 داده نمیشد و این ضررها بدین دولت نمیرسید امید است که انشاءاله رأی رزین ولیعهد  
 عزم متین شاهنشاه اسلام اینکار را بخوبی بگذارند و الا توبه از معاصی گوناگون  
 و مداومت نماز کن فیکون و ختم انا لله و انا الیه راجعون چاره نخواهد بود .

در تهران بازهم عوامل سیاست خارجی که بمحو ایران کمر بسته بودند در  
 شهر و دیار آشوب و ولوله راه انداختند که حالا که سر روس در جنك با عثمانی گرم  
 است باید بروسیه حمله کرد شهرهای قفقاز را پس گرفت و مسلمانان را از قید کفار



خلاصی بخشید و برای نجات عثمانی از زیر چنگال روس باید با عثمانی متحد شد و بدولت روس اعلان جنگ داد و برای حفظ جبهه جامعه اسلامی باید بکمک عثمانی شتافت معلوم است این حرفها از حلقوم لندن درمی آمد و قائم مقام را چندان تحت تأثیر قرار نمیداد.

اینست نامه‌ای که قائم مقام از قول عباس میرزا در جواب استمزاج فتحعلی شاه برای شروع جنگ بمیرزا موسی خان نوشته است.

مقرب الخاقان میرزا موسی خان بدانند که مسطورات او بنظر رسید نوشته بود که صوابدید خودمان را بالصراحه بوجه اختصار بی تمهید و مقدمات مرقوم داریم لهذا این چاپار را باین سبب در این وقت روانه کردیم و صریحاً بآن عالیجاه معلوم میداریم که هر قدر با خود اندیشه مینمائیم باور نمیکنیم که امنای دولت و عقلای مملکت ایران در این روزها جنگ و جدال روس را صلاح دولت قاهره دانند چرا که نظام سیاه آذربایجان و عراق و دارالمرز کلا پارسال از هم ریخت و با این تعجیل و شتاب هر چه بکنیم تدارک جزئی و نظام ناقص خواهد بود خاطر جمع نمیتوان شد که در مقابل تدارک کلی و نظام کامل روس خدای نخواستہ نقص روی ندهد و این مطلب ببن و آشکاراست که هر وقت نقصی در محاربات روس برای ما روی داده از این رهگذر بوده که آنها با تانی و آرام تدارک و نظام خود را بقانونی که دارند مضبوط کرده اند و ما بعجله و اضطراب خلقی بسیار مختلف الاوضاع و الاطوار را برداشته در مقابل رفته ایم همچنانکه دولت عثمانی نیز بهمین سیاق رفتار نموده - بعد از آنکه اساس ینکیچری را از هم ریخت هنوز نظام جدید را کامل نکرده سر دعوا برداشت و اینهمه ضرب خورد و مملکت برباد داد.

تانیاً هر گاه همت همایون شاهنشاهی بدفع ادعای دین و دولت مقرر باشد چون ایلچی دولتی بزرگ مهمان این مملکت بوده و از قضایای فلکی اینطور اتفاق افتاده برای این رفع بدنامی واجب و لازم است که از جانب دولت قاهره منتهای



نامه قائم مقام از طرف نایب السلطنه به میرزا موسی خان از مجموعه اسناد نگارنده.

صلح جوئی و معذرت خواهی بشود اگر روس غرور کرد و نپذیرفت و بهانه جست آنوقت بمدافعه او پردازند و بر همه دولتها معلوم شود که قتل ایلچی از راه کم فرصتی و باطمینان عثمانلو نبوده العیان بالله عهد شکنی و ناپایداری نشده است بل از سوء رفتار کسان او و هجوم جهال شهر و وقوع غوغای عام امری چنین اتفاق افتاده آنچه باید و شاید از اینطرف در معذرت و تلافی بعمل آمده غرور و طمع روس باعث محاربه

ثالث گشته در اینصورت هر قدر بیشتر اهتمام در اسباب مدافعه شود در همه عالم بهتر و خوبتر مذکور میشود کافر و مسلمان مستحسن میدارند دوست و دشمن بحث حساسی ندارند .

ثالثاً معنی لفظ تلافی و معذرت خواهی که ما بزبان میاوریم این است که ایلچی معتبری مانند وزیر خارجه و معتمد که از رجال محارم پایتخت محسوب باشند از دولت قاهره نزد امپراطور روس برود و آنچه باید و شاید اذن و اختیار مطلق باو بدهند یقین است که رفتن و آمدن کمتر از یکسال نمیکشد تا ایلچی ما آنجا باشد از محاربه روس بفضل خدا ایمنی حاصل است این یکسال فرصت را غنیمت باید شمرد و این تدارک و سپاهی که حالا درعرض یکماه میخواهیم موجود کنیم و نخواهد شد در عرض آن یکسال باید دید و انشاء اله تعالی بوجه احسن خواهد شد آنوقت اگر روس غرور نکرد بخوبی و خوشی امر خون ایلچی را گذراند فبها المراد والا با تدارکات موجود و قشونای مستعد بمدافعه او باید رفت و بفضل خدا خاطر جمع میتوان شد که عیب و نقصی روی ندهد .

رابعاً - دهمرد مصارع که باهم درآویزند نیکخواه هر یک که در تماشایان بیشتر باشد اگر همه به غوغای تحسین یا ایمای هم باشد غالباً غلبه باو خواهد بود فکیف دو دولت بزرگ که بقصد یکدیگر برخیزند هر یک که نیکخواه و همدستان در دولتهای خارجه زیاده تر باشد پیشرفت کارشان بیشتر خواهد شد و بالفعل دولتی که بعد از فضل خدا در اینکار همدستی و معاونت تواند نمود دولت عثمانی است که با روس در جدال و با این دولت هم مذهب و بعد ذلك دولت انگلیس که اگر چه با روس در صلح است و با ما هم مذهب نیست لکن ایرانرا مغلوب روس نمیکند و عهد حمایت با این دولت دارد پس در اینحالت واجب است که دولت قاهره با این دولت همسایه بشدت گرم بگیرد و نامه ای بسطان محمود مشعر بر گزارش دارالخلافه باختصار ضرور است همین قدر اظهار شود که در دوستی لازم بود از حال یکدیگر باخبر باشیم لهذا ما

گزارشی که در صلح روس اینجا اتفاق افتاد بشما نوشتیم شما نیز از گزارشی که در جنگ آن طایفه آنجا روی داده البته بما خواهید نوشت.

دولت انگلیس را زیاده در این روزها مراقبت ضرور است ما ایلچی را تا حال اینجا خوب در دست داریم لکن کاغذ ما کدوئل هر چه برسد همانرا منات خواهد دانست و فرمانهای او را خوب و زود باید فرستاد و هر چه از مال هندوستانی در بند رفته تمام و کمال باید رساند اگر اینها نشود احتیاط داریم که بیپانه بی نظامی ابران و ایلچی کشی تهران انگلیسها که اینجا هستند از دولت احضار شوند و راه مراد و معامله مابسته شود و حال آنکه امداد اسباب جنگ از قبیل معلم و مهندس و توپ و تفنگ و غیره همیشه از این دولت بما شده بالفعل هم عین ضرورت است برای همین اسباب و آلات و ادوات . (۱)

بعد از رسیدن نامه میرزا موسی خان قائم مقام بتصویب عباس میرزا باژنرال باسکیویچ که در تفلیس بود برای عذرخواهی و مصلحت اندیشی داخل مذاکره و مکاتبه شد ژنرال باسکیویچ بعد از تبادل نظر با پترزبوغ برای ترمیم این قصه اسفناک سه تقاضا کرد اول فرستادن یکی از فرزندان پادشاه برای عذرخواهی نزد امپراطور روس دوم قصاص یکنفری که جنایتش در این واقعه مسلم است سوم تبعید یکی از روحانیون که در این واقعه زیمدخل بوده است . دولت ایران هر سه تقاضا را قبول کرد در اول بنا بود خود نایب السلطنه برای عذرخواهی به پترزبوغ برود بعداً بواسطه کسالت مزاجش با موافقت باسکیویچ قرار شد فرزندش خسرو میرزا را بفرستد . از نامه های عباس میرزا که بخط قائم مقام بخسرو میرزا نوشته شده چهار قطعه در مجموعه اسناد نگارنده موجود است و برای اینکه این ترجمه احوال بیش از این بدرازا نکشد فقط یکی از آن نامهها را در اینجا درج مینمائیم .

**نامه عباس میرزا نایب السلطنه بعنوان فرزندش خسرو میرزا به تفلیس**





## هواله تعالی

فرزند ارجمند گرامی خسرو میرزا و فقه‌الله تعالی بدانند که عریضه و تحریرات آن فرزند واصل پیشگاه حضور شد و از اینکه بحمدالله صحت یافته سلامتی مراجعت نموده است شکر جناب اقدس الهی را بتقدیم رساندیم عمده اسباب شکر اینست که در این سفر امری نامقبول و ناپسند از آن فرزند و همراهان او در کازنهای اروپا و کاغذهای روس ملحوظ نشد و حالا مراجعت نموده وضعی است که انشاءاله تعالی بیا کمال روسفیدی شرف حضور همایون شاهنشاهی را خواهد یافت اگر یک چند شکستگی در مزاج آن فرزند بود خدای را شکر که درستی در خدمات دولت قاهره هم بود ادراک رضای خاطر اقدس همایون شاهنشاه امری سهل و آسان نیست لن تنالوه الا بشق الانفس معروفیت در تمامی ممالک هم کم‌کاری نیست این سفر جناب اقدس الهی نعمت بیکران بآن فرزند روزی نمود که برتر از همه منظور نظر عاطفت دو پادشاه صاحب قدرت شدن و واسطه استحکام روستی دو دولت و استرفاه دو مملکت بودن است و شك نیست که خدا و پیغمبر هم از این سفر آن فرزند راضی خواهند بود و دنیا و آخرت مایه توفیق و رستگاری خواهد شد در یکی از تحریرات آن فرزند ملاحظه نمودیم که از عدم خرجی و تنگ دستی شکایتی بکارگذاران سرکار نموده بود فوراً چهار هزار باجاق‌لو مصحوب عباس بك چابار فرستادیم چون آن فرزند بعد از ورود تبریز لامحاله عازم خاکبوس در بار همایون خواهد شد و گردش عید سعید را در دال‌الخلافه خواهد بود باید از فکری پیش‌کش شاهنشاه روحناه فداه بیرون‌نرود هر چه شایسته داند از ظروف واقمشه و ساعت و اسباب فرنگی که تازگی داشته باشد سرانجام نماید اگر در تفلیس هم موجود نشود میتواند شد که بتجار متوقف مسقو بنویسد که برای شب عید یا بعد از عید برسانند و اگر قرضی در این ازا بشود خاطر آن فرزند

جمع باشد که ادا میفرمائیم دیگر چون از قراری که مشهور است فورتمارشال غراف بسکیویچ در این اوقات سرکشی بممالک روسیه خواهد نمود و خدمت اعلیحضرت امپراطور اعظم خواهد رسید باید آن فرزند طوری با او رفتار نماید که تا تمامی خدمات محوله بآن فرزند انشاء اله تعالی در این رفتن و آمدن او تمام شود اما نه بطوری که بر او شاق و گران شود و چنین جلوه کند که هر قدر محبت و تعارف باهل ایران بیشتر شود طمع و طلب را بیشتر مینمایند البته آن فرزند از این نکته غافل نشود و دانسته باشد که عالیجاه نظر علی خان را با تهنیت نامه فورتمارشالی و ورود از سفر جدیدی که شده این دو روزه میفرستیم جزئی هدیه ای هم ارسال میشود و اظهار کماک رضامندی از رفتاری که بتوسط او نسبت بآن فرزند شده خواهیم فرمود.

(۱) تحریراً فی شهر جمادی الاخر سنه ۱۲۴۵

باز گردیم بحاجی میرزا آقاسی و افکار و اعمالش بطوریکه از نوشتجات ایام برمیآید ملاعباس آقاسی از روزیکه میرزا بزرگ قائم مقام او را از کسوت درویشی بدر آورد و عمامه سرش گذاشت با آن قیافه ناموزون و نداشتن استعداد طبیعی و حافظه سرشار و عدم تحصیلات کافی نسبت به میرزا ابوالقاسم قائم مقام حسود بوده و میخواست است در تمام شئون زندگی با او رقابت کند. مدتی مشق خط کرده که بتواند مثل قائم مقام بنویسد همینکه مأیوس شده دیگر قلم روی کاغذ نگذاشته چنانکه از او نوشته ای باقی نیست. چون قائم مقام رساله شکوائیه و جهادیه غیره بقلم آورده بوده او هم يك رساله در عرفان و دستور جهاننداری برای محمد میرزا نوشته که فاقد ارزش ادبی است چون قائم مقام در شعر نثانی تخلص میکرده او هم برای خودش فخری راتخلص قرار داده سپس خواسته است در عروض اظهار حیات نماید که قائم مقام در رساله عروضیه



سرجاش نشانده آنوقت خواسته است در شاعری خودنمایی کند اما از قائم مقام خجالت میکشیده با اسم دیگران شعر میگفته است از آنجمله است این قطعه که آقاسی از کسی تقاضای بره کرده است .

رهی راهست عرضی برجنابت	که بالاتر از آن زرین قباب است
برای بره موعود دیروز	دلش در آتش حسرت کباب است
نمیداند تمنای وصالش	در این ایام تعجیل و شتاب است
پس از یکسال میباید رسیدن	که گویا این حمل آن آفتاب است

این قطعه را شعرای مجلس قائم مقام مطرح کردند بهضی گفتند اصلا غلط است امیرزادگان با اسم شاعر عراقی نزد قائم مقام فرستادند که او تصدیق کند قائم مقام در دفترخانه در پشت آن قطعه مرتجلا این قطعه را نوشته و فرستاد .

قطعه‌ای را که اوستاد عراق	در تقاضای بره فرماید
قطعه‌ای آنچنان که بادل و جان	کار سوهان و اره فرماید
نه همین دودمان آدم را	قطع عیش و مسره فرماید
بلکه قطع حیات عالم را	کرة بعد کره فرماید
توپ عباس شاه را ماند	که به کیهان مضره فرماید
خاصه وقتی که بانگ جوش و خروش	مرة بعد مره فرماید
گراجازت بود جوابش را	حاضر الوقت زره فرماید (۱)
سزد ارقطه چنین را شاد	صله از سوط و دره فرماید
یا باو آنچه کرده است نقیب (۲)	با ادیب معره فرماید
دره و کوه در دو کاهد	گریکوه و بدره فرماید
یادهان جناب شاعر را	مملو از لای و خره فرماید

۱- ذره میرزا عبدالنبی تفرشی از شعرای مجلس قائم مقام است .  
 ۲- نقیب اشاره بسیدرضی علم الهدی و ادیب معره ابوالعلا است .



میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی

در سنه یکهزار و دو بیست و چهل و هشت از طرف حکومت هرات بخراسان تجاوزات شد نایب السلطنه و قائم مقام مأمور به تسخیر هرات شدند و محاصره بطول انجامید نایب - السلطنه که از غصه شکست اصلا ندوز و معاهده تر کمانچای کم کم مرض سل در وجودش رخنه کرده بود و از درد کبد نیز ناراحت بود در این اردو کشتی بیماریش شدت کرد ناچار محمد میرزا فرزند ارشد خود را درآورد و گذارده برای معالجه بمشهد مقدس آمد چون معالجه نتیجه نبخشید محمد میرزا و قائم مقام را بمشهد طلبید قائم مقام دستور

محاصره را با مرای لشکر داده با اتفاق محمد میرزا بمشهد آمد که وصایای عباس میرزا را بشنود .

نگارنده این سطور با میرزا شمس‌الدین پسر میرزا جعفر که او هم ملقب به حکیم الهی و از فضلا و از دانشمندان عصر بود دوست بودم روزی مرحوم میرزا شمس‌الدین از قول پدرش که این حکایت را شخصاً از قائم‌مقام شنیده بود برای من چنین روایت کرد .

در سال ۱۲۴۶ هجری قمری قائم‌مقام با اتفاق نایب‌السلطنه عباس میرزا و پسرش محمد میرزا برای سیر کوبی عبدالرضاخان پسر محمدتقی‌خان یزدی به یزد و کرمان می‌رفتند در نائین قائم‌مقام با اتفاق محمد میرزا خدمت حاجی محمد حسن که از مشایخ عرفا بود رسیدند در وقت خداحافظی حاجی محمدحسن يك رقعہ كوچك به قائم‌مقام داد و گفت این را نگاهدار ( چون قائم‌مقام بحاج محمد حسن ارادت می‌ورزید ) روی آن رقعہ نوشته شده بود « تو بدست محمد میرزا کشته خواهی شد » .

حاجی محمد حسن یکسال بعد در نائین در سن ۹۶ سالگی فوت کرد (۱۲۴۷) قائم‌مقام در تهران با جمعی از دوستان نشسته بود صحبت از فوت حاج محمد حسن بمیان آمد زمستان بود در این خانه که بعد از قائم‌مقام میرزا فتحعلی‌خان صاحب دیوان خرید آنجا بودند از جمله حضار میرزا جعفر حکیم‌الهی بزرگ بود که با قائم‌مقام دوستی نزدیک داشت قائم‌مقام بعد از مردن عباس میرزا نایب‌السلطنه نظر بوصیت عباس میرزا و قولی که برای ولیمهدی محمد میرزا داده بود بتهران آمده و تلاش میکرد آنشب از نزد فتحعلی‌شاه بخانه بازگشت خیلی سرما خورده و برف آلود بود جلوی بخاری ایستاد که دستهایش را گرم کند حکیم‌الهی گفت چرا آنقدر بخودت زحمت میدهی شب و روز راحت نداری قائم‌مقام گفت غافل نفاذام بداهش میدانم که بدست او کشته خواهم شد ولی برای قولی که بمرحوم عباس میرزا داده‌ام و

سوگندی که در حضور امام هشتم خورده‌ام تا آخرین نفس می‌کوشم آنوقت محوره چرم بلغار خود را خواست ورقه حاجی محمد حسن را نشان داد .



میرزا محمد جعفر حکیم الهی از ادبا و شعرای دوره فتحعلی‌شاه که از دوستان و معاشین میرزا ابوالقاسم قائم مقام بود

داستان وصیت کردن عباس میرزا نایب السلطنه بقائم مقام را هم مرحوم میرزا جعفر چنین حکایت کرده است : همینکه نایب السلطنه از حیات ناامید شد محمد میرزا و قائم مقام را از هرات بمشهد طلبید قائم مقام دستور محاصره را بصاحبمنصبان لشکر داده بانفاق محمد میرزا بمشهد آمد نایب السلطنه بقائم مقام وصیت کرد که

محمد میرزا را بسطنت برساند زیرا میدانست برادرانش که چندین تن داعیه سلطنت داشتند باسانی راضی نخواهند شد برادر زاده آنها صاحب تخت و تاج ایران بشود و سلطنت در خانواده عباس میرزا استقرار یابد قائم مقام راضی نبود سلطنت بمحمد میرزا برسد چون او را لایق این مقام نمیدانست از تقدس خشک و عرفان مآبی او اندیشه داشت از اینرو به نایب السلطنه عرض کرد بهتر اینست دیگری از اولاد خود را ولیعهد نمائید۔ نایب السلطنه پذیرفت قائم مقام مجبور شد آنچه در دل دارد بگوید گفت بمن معلوم است که محمد میرزا مرا خواهد کشت و کسی قاتل خود را نمپروراند نایب السلطنه قائم مقام را بامام هشتم صلوات الله علیه قسم داد که از این بد گمانی درباره محمد میرزا درگذرد و به محمد میرزا امر کرد با تناق قائم مقام بحرم مطهر حضرت رضا رفته سوگند یاد نماید که محمد میرزا خون قائم مقام را نریزد و تیغ را بروی وی حرام کند قائم مقام هم سوگند یاد کند که بمحمد میرزا خیانت نکرده در خدمتگذاری بوی کوتاهی ننماید تحلیف مزبور از دو طرف بجای آمد و عباس میرزا دست محمد میرزا در دست قائم مقام گذارده گفت دیگر آسوده خاطر خواهم مرد .

قائم مقام و محمد میرزا به اردوی هرات باز گشتند و بکار فتح هرات مشغول بودند که شب دهم جمادی الثانیه ۱۲۴۹ مطابق سوم آبان نایب السلطنه وفات یافت قائم مقام بمحض شنیدن وفات نایب السلطنه با هراتیان از در صلح در آمده اردو را با انضباط کامل بمشهد رسانیده از یکطرف باتمام کار صلح پرداخت و از طرف دیگر برای ولیعهدی محمد میرزا باب مکاتبات را با دربار تهران گشوده آرام نگرفت .

قائم مقام که در حضور امام هشتم سوگند خورده بود محمد میرزا را بسطنت برساند برای ولیعهدی او توسط الهیار خان آصف الدوله وزیر دربار و میرزا مهدی ملك الكتاب وکیل نایب السلطنه در تهران مشغول اقدامات شد . از آنطرف دسته مخالفین قائم مقام بریاست عبداله خان امین الدوله اصفهانی برای ولیعهدی علیخان نزل السلطان مشغول عملیات شدند . بدو اظل السلطان نامه ای به قائم مقام نوشت خلاصه اش

آنکه عباس میرزا طفلی بود که بدست قائم مقام مرحوم دادند او را بمرتب و لیه پدی رساند بعد از آن مرحوم شد شما بهتر و خوبتر کار را گذراندید و آقای خود را پادشاه مقتدری کردید حالا میخواهم از همت بلند و تدبیر شما نان پخته ما که در حقیقت خودت و پدرت پختی از دست ما نرود با خدای خود و جدت رسول هاشمی عهد کردم که بی مصلحت و مشورت شما آب نخورم و تاجان دارم از گفته شما تخلف نکنم فرمایشات همین است که ملک را گفتم نوشته است درست حواست را جمع کن و جواب صحیح بنویس مهر علی ز شاه ملقب به ظل سلطان شد. (۱)

عبدالله خان امین الدوله و وزیر خارجه بانظر وزیر مختار انگلیس بشاه پیشنهاد کردند که میرزا ابوالحسن خان وزیر خارجه را برای موافقت با ولیعهدی ظل السلطان به پترزبورگ و لندن بفرستند و بشاه عرض کردند که ظل السلطان چهل هزار تومان هم بشاه تقدیم خواهد کرد شاه را باین ترتیب برای ولیعهدی ظل السلطان راضی کردند و ده هزار تومان باهدایای بسیار تحویل وزیر خارجه کردند که بعد از عید نوروز بسمت اروپا حرکت کند.

در این بین مراسلات قائم مقام بتهران رسید « آصف الدوله بشاه عرض کرده بود که خبر اینکه ظل السلطان و ملک آرا و شجاع السلطنه و فرمانفرما از خاکپای مبارک طالب منصب و ولایات موروث محمد میرزا شده اند بشهزاده رسیده است محمد میرزا و قائم مقام میگویند که چرا دیگران باید طالب منصب موروث ما باشند و چرا باید وزیر خارجه بدولتها برود و کاریرا که گذرانندن کرور باشد و بعهده مرحوم ولیعهد بود بگذرانند ما هرگز راضی نمیشویم که اینکار را دیگری بکند مستدعی این مطلب از شاه هستیم که نه منصب ما را بدیگری بدهد نه خدمت ما را بدیگری محول فرماید بعد از این حرفها شاه فرموده بود پدر قائم مقام را خدا رحمت کند که نان و نمک شام را

۱ ... نامه ظل السلطان به قائم مقام آرشیو وزارت امور خارجه کتاب ۲۲۱/۸ .

بخود حلال کرد کم‌خدمت بست طالب منصب آقای خود شد از برای آقا زاده اش صد هزار آفرین بر قائم مقام . (۱)

« شاه به آصف فرموده بود تو ضامن میشوی که این عرضی را که محمد میرزا و قائم مقام کرده اند از عهده بر آیند آصف عرض کرد بلی شاه فرمود ضمانتنامه بنویس آصف در همان حضور شاه التزامی نوشت باین مضمون که اگر قبله عالم منصب ولیعهدی را بشاهزاده محمد میرزا مرحمت بفرمایند بنده درگاه جهان پناه از جانب شاهزاده محمد میرزا و قائم مقام ضامن است که نقل کرور را با دولت روس بگذرانند شاه هم قبول فرمودند و منصب ولیعهدی را بشاهزاده مرحمت کردند (۲) آنوقت ده هزار تومان خرج سفر و هدایائی که برای سلاطین اروپا میفرستادند از میرزا ابوالحسن خان وزیر امور خارجه پس گرفتند و فرمان ولیعهدی محمد میرزا را میرزا مهدی ملک بخراسان فرستاد .

### سیاسنامه محمد میرزا از فرمان ولیعهدی بخط قائم مقام

عرضه داشت کمترین غلام جان نثار محمد قاجار موقوف عرض واقفان حضور اعلی حضرت قدر قدرت قضا مهابت ناهید عشرت کیوان رتبت خسرو فریدون فر دارای اسکندر در سایه رحمت یزدان مایه امن و امان شاهنشاه جمجاه عالم پناه روحی و روح - العالمین فداء میرساند .

که قربان خاکپای فلك فرسای مبارکت شوم

فرمان مهر لمعان مبارک همایون که از مصدر مرحمت بافتخار این غلام در اعطاء منصب جلیل نیابت سلطنت و ولایت عهد شرف صدور یافته بود مانند خطاب

۱ - گزارش میرزا مهدی ملک در آرشیو وزارت خارجه کتاب ۲۲۱/۸ صفحه

۸-۹-۱۰-۱۱ .

۲ - گزارش رمز ملک الکتاب به قائم مقام اسناد وزارت امور خارجه کتاب

۲۲۱/۸ صفحه ۸-۹-۱۰-۱۱ .





غلام اگر هزار جان داشته باشد و نثار مرحمتهای سرکارشرف اقدس همایون اعلیٰ کند هرگز از عهده شکر هزار يك آن بر نخواهد آمد از فضل جناب اقدس الهی و بمن توجه و عنایت سرکار شاهنشاهی امیدوار است که توفیق خدمتی در راه دولت قاهره برای این غلام جان نثار حاصل شود که عذرخواه خجالت و جسارت گردد الامر الاشرف الاقدس الارفع الاعلیٰ مهر - طراز افسر شاهی محمد .

و نیز در همان هنگام محمد میرزا برای حقیقت‌سناسی دستخط ذیل را برای میرزا مهدی ملک الکتاب فرستاده است « میرزا مهدی ملک الکتاب مورد مرحمت شده و نظر بخدمات سابق او التفات فرمودیم و او از خالصین و کلای سرکار است بجهت سرافرازی او این چندکلمه بخط سرکار مرقوم شد ۱۲۴۹



دستخط محمد میرزا ولیمهد



میرزا محمد مهدی ملك الكتاب فراهانی

و نیز برای حق شناسی از خدمات قائم مقام میرزا محمد پسر اورا بمقام وزارت  
ارتقا ع دادند .

هواله تعاله شأنه

که چون مرحوم مغفور میرزا بزرگ قائم مقام در کفایت مهمات ملکی و  
ملکتی طوری خدمت کرد و صداقت ظاهر نمود که هیچوقت از اوقات از نظر حق شناسی  
ما محو نمیشود و جناب جلالت مآب شہامت و فیخامت نصاب سیدالوزراء اتابک اعظم

میرزا ابوالقاسم قائم مقام قریب سی سال بل متجاوز است که خدمت حضور و رکاب مارا سفرأ و حضراً متکفل شده در مقام ملك و دولت مجاهدات بلیغه و مساعی مشکور بظهور رسانده اکنون بر زمت همت والا لازم میدانیم که هر یک از اولاد و احفاد او که از یمن تربیت والا در راه رسم خدمت و شایستگی و قابلیت حاصل کند مورد عنایت تام و کفیل کفایت مهام فرمائیم علی هذا عالیجاه رفیع جایگاه مجدت و نجدت همراه چاکرزاد دولت ابد مدت مقرب الخاقان میرزا محمد که بنا باستعداد ذاتی و جوهر جبلی قابل کفایت امور و کفالت مهمام جمهور آمد او را بمنصب جلیل وزارت سرکار سرافراز و مخصوص و ممتاز فرمودیم که بانجام همگی امور متعلقه سرکار شوکت مدار بپردازد اخوان گرام و فرزندان عظام و امنای ذوی الاحترام و امرای بامجد و احتشام واعزه و اعیان مملکت و افراد و آحاد سپاه و رعیت عالیجاه مشارالیه را بوزارت سرکار شوکت مدار مخصوص دانسته و مقاصد خود را که بدیوان منوط است باو رجوع دارند و در عهده شناسند تحریرات جمادی الثانیه ۱۲۴۹.

بعد از وصول فرمان ولیعهدی محمد میرزا و قائم مقام در محرم ۱۲۵۰ از خراسان روانه تهران شدند و در دوازدهم سفر ۱۲۵۰ مراسم ولیعهدی در جشنی که در نگارستان برپا شد بجای آمد سپس هر دو روانه آذربایجان گردیدند محمد میرزا بجای نایب السلطنه ولیعهد و والی آذربایجان شد و میرزا محمد پسر ارشد میرزا ابوالقاسم وزیر آذربایجان گشت.

هنوز چهار ماه از این واقعه نگذشته بود که فتحعلی شاه در ۱۹ جمادی الثانی ۱۲۵۰ در اصفهان وفات یافت علی خان ظل السلطان بمحض شنیدن خبر وفات پدر در تهران به تخت سلطنت نشست و خود را عادل شاه خواند از اشخاصی که در وقت فوت فتحعلی شاه در بالین او بودند میرزا مهدی ملك الکتاب بود (۱) مشارالیه در اسرع وقت



فوت شاه را بتبریز اطلاع داد و قائم مقام بلاد رنک روز هفتم رجب در تبریز محمدشاه را بتخت نشانده با سپاه آذربایجان روانه تهران شد.

عادلشاه ۱۵ هزار قشون تهران و اطراف را جمع کرده بسرگردگی برادرش امام وردی میرزا کشیکچی باشی بطرف آذربایجان فرستاد که از آمدن محمدشاه بتهران جلوگیری نماید و میرزا مهدی ملک الکتاب را مأموریت داد که به آذربایجان رفته قرار صلح مابین عم و برادر زاده بدهد باین ترتیب که ایالت آذربایجان تا قزوین بدست محمد شاه باقی بماند و باقی ایران متعلق به عادل شاه باشد و باین منظور نامه ذیل را محمدجعفر خان کاشی وزیر ظل السلطان بمیرزا مهدی ملک الکتاب نوشته است.

سرکار ملک مبلغ یکهزار تومان بجهت اخراجات راه خرجی خانه شما ارسال شد که صرف نموده فردا انشاء اله بروید و تنخواه موجود است بهر کس میگوئید بدهم و مبلغ پنج هزار تومان هم بر زمه من است که انشاء اله بعد از گذراندن امر مصالحه از سرکار اقدس گرفته بشما بدهم بغیر از آنچه خود سرکار ایشان انعام مرحمت فرمایند و این در عوض این است که خون مسلمانان بدون سبب و جهت ریخته نشود همین نوشته نزد شما حجت باشد جوایرا بخط خود بنویس که نوشته شما هم حجت باشد .

مهر لاله الله ملک حق المبیین محمد جعفر

ملک الکتاب که میدانست با سوگندی که قائم مقام در حضور امام هشتم سلام اله علیه خورده اینکار شدنی نیست در رفتن تعلق کرد تاقشون تهران تبریز در سیاهدهن قزوین بهم رسیدند شباهنگام امام وردی میرزا رئیس قشون علیشاه تسایم قائم مقام شده باردوی محمدشاه ملحق گردید در تهران هم بدستور ملک الکتاب ظل السلطان را در حرم خاقان توقیف کردند .

در ۱۹ شعبان ۱۲۵۰ قائم مقام و محمدشاه با اردوی منظم وارد باغ نگارستان



شدند ظل السلطان توسط ملك الكتاب از قائم مقام تأمین خواست ملتتمسش اجابت شده عمارات سلطنتی و اثاثیه آنرا تحویل دادند و در آن تاریخ نامه ذیل را بخط و مهر خود بملك نوشته است.

عیال  
 چنانچه ما و کسان ما در وزارت صاحب بربوبان در ایام دره فانیان  
 در ایامی که در آنکس تراشیدند از اربابان ما مضیق این امر فرمودند  
 ما را کس تراشیدند که در آنکس تراشیدند که در آنکس تراشیدند که در آنکس تراشیدند  
 که در آنکس تراشیدند که در آنکس تراشیدند که در آنکس تراشیدند که در آنکس تراشیدند  
 در ایام  
 توکل

خط و مهر ظل السلطان علیشاه.



ملکا چون ما و کسان ما قدری حساب بادیوان داریم ده فیلیستان و رامین را اگر مشتری باشد از برای ما بتصدیق اهل خبره بفروش یا اگر مشتری خریدن نباشد گرو بگذار ما قبول داریم که کارها بگذرد دست ما که بدر و بیرونها نمیرسد این خدمت را تو بکن والسلام .

### مهربادامی ظل السلطان

« بعد از فراغت از تخت نشاندن محمد شاه قائم مقام طوری غرق امور مملکت میشود که از شدت گرفتاری به خلوت محمد شاه مرکز فساد شیطان باطنی و ظاهری غافل میماند . شیطان باطنی اخلاق درباریان شاه و شیطان ظاهری وجود یک شخص ریاکار بود در آن ایام بنام آقاسی این شخص بد صورت بدسیرت یکی از شیادان ریاکار بنام است نه فضیلتی داشته است و نه اخلاق و دیانتی چه رسد که بتصور بعضی از مورخین ابن الوقت صاحب کشف و کرامات بوده باشد قائم مقام در رساله عروضیه اش او را نیکو معرفی نموده و اگر بخواهیم از هر حیث ظاهراً و باطناً او را در یک جمله معرفی کنیم باید بگوئیم نقطه مقابل قائم مقام .

آقاسی در خلوت محمد شاه در ظاهر و باطن معاند و دشمن قائم مقام بود و مانند کرمی که زیر خاک ریشه درختی را بجاود تا آن درخت را بخشکاند و بیاندازند آقاسی نسبت بقائم مقام در مقابل علم و جهل و ادب و بی ادبی همین کار را کرد تا بمقصود خود رسید .

آقاسی بمحمد میرزا در ایام ولیعهدی او خاطر نشان کرده بود که رسیدن تو بسلطنت باراده و نفس رحمانی من بود » ( با معاهده ترکمانچای غیب گوئی لازم نبود ) و اطمینان داشته است که محمد میرزا بعد از رسیدن بمقام سلطنت او را بصدارت خواهد رسانید قائم مقام بیودن این شخص نزد محمد میرزا از ابتدا راضی نبوده و

تسلط او را بروجود این شاهزاده ضعیف الاراده مست عنصر نالایق جایز نمیشمرده است و شاید یکی از اسباب نارضائی او بولیعهدی وی همین مقهور بودن او بدست این شخص شیاد بوده است و بهر صورت این شخص مورد حمله قلمی قائم مقام بوده مساوی اعمال و اخلاق او را بیان مینموده است و در وقت حرکت از تبریز بتهران قائم مقام با آوردن حاجی آقاسی بتهران مخالف بوده است .

آقاسی تا وقتی که محمد شاه کاملاً مالک تاج و تخت نشده و برای رسانیدن دست خود باریکه سلطنت و کوتاه کردن دستهای قوی اعمام وی کمال حاجت را بوجود این وزیر فعال دانشمند دارد او هم برعایت مصلحت بظاهر از وی تمکین میکند و زخم های زبانی را که از دم خنجر برنده قائم مقام بقلب او رسیده او را دشمن جان قائم مقام ساخته پنهان نگاه میدارد و برای تلافی کردن و غلبه باطل برحق انتهاض فرصت میکشد .

آقاسی بعد از رفع حاجت محمد شاه از قائم مقام و رسیدن باریکه سلطنت و اسكات مدعیان بذکر مساوی قائم مقام در خلوت نزد شاه شروع نمود روز و شب میکوشد موضوع تازه ای بدست آورده اسباب اتهام قائم مقام را فراهم و شاه را از وی برنجاند و اما قائم مقام از این احوال بیخبر است و یا باخبر و بی اعتناء خلاصه آقاسی در خلوت شاه چند تن از رؤسای خلوت را که از آنهاست میرزا نظر علی حکیم باشی میرزا رحیم پیشخدمت میرزا شفیع صاحب دیوان آشتیانی میرزا ابوالحسن خان ایلچی شیرازی عبدالله خان امین الدوله اصفهانی میرزا تقی علی آبادی و آقا سلیمان خواجه سرا که در وجود شاه هریک از راهی نفوذ دارند در سعایت نمودن از قائم مقام نزد شاه با خود همدست میکند و چون شاه دشمنی آقاسی را با قائم مقام و انتظار داشتن او را به مقام صدارت میدانست از این جهت آقاسی خود را مباشر مستقیم سعایت کمتر قرارداد سعایتها را بزبان دیگر مخصوصاً میرزا نظر علی و میرزا رحیم بگوش شاه میرسانند و چون شاه از حاجی میپرسد که آیا این مطالب حقیقت دارد

یا خیر شاید حاجی بزحمت زبانا از اشغال بذکر خدا و دست را از گرداندن تسبیح باز داشته زیر لب و بطور بی طرفی و حق بجانب تصدیق میکرد تا در قلب شاه مؤثر واقع شود.

اعضای حوزه منحوس درباری دیر آمدن قائم را بحضور شاه که بواسطه تراکم امور لشگری و کشوری فرصت نمیکرد همه روزه بحضور شاه بیاید یکی از شواهد بی اعتنائی صدراعظم بشاه و سوء قصد او نسبت بمقام سلطنت جلوه دادند و بر آن پیرایه‌ها بستند اینها بشاه حالی کردند که قائم مقام حکام کشوری و صاحبمنصبان لشگری را بی اطلاع شما عزل و نصب میکنند و این دلیل بی اعتنائی او بشماست و اینکه خیال سلطنت دارد و سکه های اشرفی را که باین مضمون زده ( شاهنشاه انبیا محمد ) مرادش از محمد فرزند خود میرزا محمد است که میخواهد او را بسلطنت برساند آقاسی هم تصدیق میکرد .

قائم مقام بدرباریان و خلوتیان بی قابلیت اعتنا نمیکرد و بآنها خدمتی رجوع ننممود و میگفت مال دولت را بایسد در مقابل خدمت صرف کرد و خدمت را باید به اهلش رجوع نمود و بر سر این عقیده ایستادگی میکرد گرچه برای سیاست شخصی او زیان آور بود چنانکه این نکته را در نوشتجات خود مکرر ذکر نموده است.

بالجمله دو حادثه مهم پیش آمد که یکی بعد از دیگری موفقیت حوزه مخالف قائم را در دربار فراهم آورد اولی بمنزله آتش بود که افروخته شد و دومی بمنزله شمشیر برنده که پیش از سپر سرکشیدن قائم مقام با کمال شدت فرود آمد و رشته زندگانی او را قطع نمود. اولی محدود ساختن حقوق درباریان حتی شخص شاه بود برای ترتیب دادن بودجه مملکتی که تا آنوقت نامحدود و در تحت قدرت و اراده شاه و معدودی بود بدیهی است شخص شاه اول مخالف این رأی قائم مقام بود و نمیخواست از اختیارات نامحدودی که پدر بزرگش فتحعلی شاه در اموال دولت داشت

چیزی کاسته شود چه رسد که بی اختیار گردد بعد از شاه مخالف این رأی درباریان و خلوتیان بودند که تازه بدوران رسیده کیسه عمیق دوخته هرکس میخواست از هر راه باشد بردارائی خود بیافزاید و با محدود بودن حقوق دربار و خلوت راهی برای رسیدن بمقاصد خود نداشت اینکار آتش فتنه را بر ضد قائم مقام در دربار مشتعل ساخت و شاه و درباریان همه دشمن او شدند فقط يك مانع در کار بود که نمیتوانستند کاملا بمقصد برسند و آن سوگندی بود که شاه خورده و تیغ را بروی قائم مقام حرام کرده بود از این جهت برای عزل او حاضر شد اما برای اعدامش حاضر نمی شد .

از طرف دیگر آقاسی تنها بعزل او قانع نمیگشت چه رسیدن خود را بمقام صدارت با حیات قائم مقام غیر ممکن تصور میکرد و از شمشیر انتقام او اندیشه داشت این بود که این توطئه ظالمانه مدت چند ماه در خلوت محمد شاه دوام کرد و در صدر بدست آوردن سوهانی برای تیز کردن خنجر غضب شاه نسبت بقائم مقام بودند بحدی که بتوانند مانع قسم مزبور را بر طرف سازند تا قاضیه ذیل پیش آمد و آنها را بمقصد رسانید .

قائم مقام بکدورت شاه از خود و بودن توطئه در دربار برضد او اگر چه دیر شده بود عاقبت پی برده بخیال افتاد ریاست قراولان درباری که با یکی از همدستان دشمنانش بود گرفته بصاحب منصبی از بستگان خود بدهد تا بتواند فتنه دربار را بر طرف سازد ولی رعایت حزم و احتیاط در اجرای این خیال نشده پیش از وقوع آشکارگشت که شمشیر برنده بدست حوزة مخالف او در دربار افتاد حوزة مزبور بشاه گفتند وزارتخانه ها را باولاد و کسانش داده و همه را در دست خود گرفته است قشون را ایجاد کرده خود و پدرش میدانند اعمام شما مدعیان سلطنت را با خود رام نموده سرکشان مملکت را از میان برداشته تنها چیزی که در دست قدرت او نیست دربار است آنها را هم با این

تدبیر بدست خواهد گرفت و از طرف دیگر دل خلق با اوست بسیادت و فضیلت او معتقدند و کارهای او را می‌پسندند در اینصورت چه مانع دارد که شبی برئیس قراولان امر کند شما را دستگیر نموده خودمالک تخت و تاج گردد در اینصورت جز اعدام وی برای حفظ تاج و تخت چاره‌ای نخواهد بود و چون شاه محذور قسم یاد کردن و حرمت تیغ را بروی وی بمیان آورده باشد جواب داده باشند او را خفه می‌کنیم تا تیغی بروی او کشیده نشود و خلاف قسمی نشده باشد .

بهر حال شاه را چنان متوحش می‌سازند که برای عزرا و بلکه برای قتل قائم مقام حاضر میشود خصوصاً که در شور با رؤسای دربار از قبیل میرزا نصراله صدر الممالک اردبیلی محمد حسین خان زنکنه ایشک آقاسی باشی قاسم خان قوللرا قاسی باشی الهوردی بیک مهرداد آقا رحیم پیشخدمت و غیره همه را موافق می‌بیند و آقاسی منتظر الصداره هم البته تصدیق و تأیید مینماید در صورتیکه میتوان قطع داشت ساحت قائم مقام از این تهمت‌ها مبرا بوده است و او از روی دیانت و آدمیت پابند سوگندی بود که یاد کرده چنانکه تا ساعت آخر همه چیز را تصور میکرد مگر آنکه محمد شاه عرفان مآب از روی تسویلات شیطانی درباریان خدا شناس به سوگندی که یاد کرده پشت پا زده با اعدام وی راضی گردد . خلاصه تصمیمات درباغ نگارستان گرفته میشود بی آنکه خبری از آنها درباغ لالهزار که بیش از هزار قدم فاصله بانگارستان ندارد بگوش قائم مقام رسیده باشد .

روز بیست و چهارم ماه صفر ۱۹۵۱ هجری وقت غروب آفتاب قائم مقام از طرف شاه بوسیله پیشخدمتی احضار میشود . قائم مقام اسب طلبیده چون میخواهد سوار شود گویند کربلائی قربان پدر میرزا تقی خان امیر نظام که در حال پیری دربان و طرف توجه قائم مقام است پیش آمده میگوید آقا قربانت برم کجا میروی قائم مقام متوجه او شده میگوید ها ! پیرمرد باز مگر چه خبر است پیرمرد بزبان عراقی باو جواب

میدهد خواب دیدم برای شما اتفاقی روی میدهد قائم مقام میخندد و میگوید پیرمرد زود بر میگردم و سوار شده روانه میشود .

قائم مقام پس از وارد شدن بیابان نگارستان میبرد شاه کجا تشریف دارند اشخاصی که برای انجام این خدمت مأمور هستند میگویند در عمارت سردر قائم مقام بالامیروود میبیند شاهی در سردر نیست میبرد پس کجا تشریف دارند میگویند تشریف خواهند آورد .

چون زبان و قلم او بینهایت مؤثر بوده دشمنان او این پیش بینی را کرده میان زبان و قلم او با شاه فاصله انداختند چنانکه چند دقیقه فاصله بعنوان اینکه شاه خواسته قلمدان ولوله کاغذ او را که هر وقت وزرا و رجال با خود داشتند از وی گرفته دست او را از شمشیر برنده اش یعنی قلم کوتاه میسازند.

قائم مقام نماز مغرب و عشاء را میخواند و بعد از نماز اظهار میکند اگر شاه بمن فرمایشی ندارند بهتر اینست بروم چونکه منزل دوستی وعده کرده ام انتظار مرا دارد مأمورین نگاهداری او میگویند شاه فرموده اند چون کار لازمی باشما دارم از اینجا خارج نشوید تا من شمارا بحضور بطلبم قائم مقام میگوید پس قدری استراحت میکنم و شال کمر را باز کرده زیر سر میگذارد و جبهه را بر روی خود کشیده میخواند دو ساعت از شب گذشته بیدار می شود میبرد اگر شاه تشریف نمیآوردند من بروم خدمتشان به بینم چه فرمایشی دارند و باز همان جوابها را که شنیده میشوند بطور مزاح میگوید پس من اینجا محبوسم جواب میدهند شاید . گویند در این حال در اطاق قدم زده و این شعر را با ناخن بدیوار مینویسد .

روزگار است این که که عزت دهد که خوار دارد

چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد

بالجمله پنج یا شش روز قائم مقام را در حوضخانه زیر زمینی نگارستان

نگاه میدارند بی آنکه از آنچه در آن ایام بر او گذشته و از ملاقاتهایی که با او شده باشد و یا صدمات جسمانی اگر بر او رسانده باشند خبری در دست باشد چیزی که گفته شده اینست که برای تحلیل بردن قوای جسمانی او و اینکه شاید از گرسنگی بمیرد از دادن غذا باو خودداری میکردند تا شب آخر ماه صفر اسمعیل خان قراجه‌داغی که یکی از اشقیاء و سرهنگ فراشخانه میرغضب باشی با چند میرغضب وارد حوضخانه شده بر سر او ریخته او را بزمین میزنند قائم مقام با وجود ضعف و ناتوانی که دارد برای استخلاص خود مقاومت میکند بطوری که بازوان او مجروح شده خون جاری می‌گردد بالاخره دستمالی در حلق او فرو برده او را خفه می‌کنند و آن دهانی را که به پهنای فلک بود و برای خدمت بایران فداکاری می‌کرد برای همیشه می‌بندند. همان شبانه نعش ویرا در گلیمی پیچیده بلافاصله بر استری بسته بحضرت عبدالعظیم می‌فرستند که آنجا مدفون گردد از متولی آستانه نقل شده است که او آن صبحی بود در را کوبیدند از خدام کسی حاضر نبود من خود رفته در را گشودم دیدم چند نفر از غلامان کشیکخانه نعشی را وارد کردند گفتند شاه فرموده این نعش را دفن کنید پرسیدم نعش کیست گفتند قائم مقام خواستم غسل داده کفن کنم راضی نشدند و گفتند مجال نیست و البته چنین دستور داشتند چون کشندگان او نمیخواستند معلوم شود به چه صورت بدن وی زیر خاک می‌رود.

بالجمله حامل يك عالم علم و فضل با ملبوس تن در صحن امامزاده حمزه جنب مزار شیخ ابوالفتح رازی بخاک سپرده میشود چنین مشهور است متولی آستانه مبارکه حضرت عبدالعظیم همان شب حضرت معظم را در خواب میبیند که باو میفرمایند امشب مهمانی بر ایمان میاید از او استقبال کنید او با چراغ بدرج صحن میرسد میبیند جنازه ای لای گلیم پیچیده اند میگویند جنازه قائم مقام است و امر شده او را همینطور بخاک بسپارند (۱).

۱ - کنفرانس مرحوم حاجی میرزا یحیی دولت آبادی طبع قاهره مصر مطبوعه سعادت ۱۳۵۰ قمری از نشریات اداره سرپرستی محصلین در پاریس .



قائم مقام را در شب ۲۴ ماه صفر توقیف کردند و در شب سی‌ام همان‌ماه بقتل رسانیدند از گزارش تفصیلی که کمپل وزیر مختار انگلیس بلندن داده نامه ۲۱ ژوئن ۱۸۳۵ و همچنین از یادداشتهای خصوصی خودش این حقیقت بخوبی برمی‌آید که مشارالیه محمدشاه را بکشتن قائم مقام تحریک میکرده و همچنین درباریان و امام جمعه وقت را در تأیید نظریه خویش ترغیب مینموده است. (۱)

محمدشاه در کشتن قائم مقام مردد بوده است کمپل بشاه میگوید اگر قائم مقام را تبعید یا معزول کنید دوباره خواهد آمد چنانکه از تبریز او را بخراسان تبعید کردند دوباره سر کار آمد محمدشاه باعدام او اراضی میشود ولی نظر بسوگندی که در حرم مطهر امام هشتم یاد کرده باز هم مردد بوده است این است که دشمنان داخلی و خارجی پیشنهاد کرده‌اند او را خفه کنند بقسمی که خونس ریخته نشود ولی باکشمکش که باجلاد کرده سر و دستش میشکند و خون آلود شده بود.

در تاریخ ۱۳۰۰ هجری قمر قائم مقام را شکافتند که نعش دیگری را درون آن جای دهند آن دهانی که به پهنای فلک بود و انگشتانی که سحر میکردند همه پوسیده بودند اما چنانکه به تواتر شنیده شد لباسهای غزقه بخونش هنوز بچشم میخورد - زینهار از بد زمان زینهار - مگر نه خودش در وصف ناهنجاری ایام میگوید باله که حسینی نبود و نه در این عصر بس شمر و سنان است که با سیف و سنان است گر نیست حسین اینک فرزند حسین است کز فتنه این فرقه کوفی بفقان است.

بعضی‌ها در عیبجوئی از قائم مقام مینویسند و میگویند که بسیار مغرور و متکبر بوده و این غرور بی‌اندازه باعث فنای او شده اگر بحقیقت بنگریم چرا مغرور

۱- متن خاطرات وزیر مختار انگلیس مجله سخن اسفندماه ۱۳۴۴ ترجمه و بحث

آقای دکتر فریدون آدمیت

نباشد و بخود نبالد : مگر نه قشون منظم ایران پدید آورده او و پدرش بوده است مگر نه سرحد ایرانرا با روس پاسکیویچ از ترکمنچای میخواست و او تا رود ارس رسانده است مگر نه قتل گریبایدوف را با فرستادن خسرو میرزا به پطرزبوغ او رفع و رجوع کرده و نگذاشته است که جنگ سوم با روسها آغاز شود مگر بعد از وفات خاقان مغفور ایرانرا از تجزیه شدن بدست پسران فتحعلی شاه نجات نداده مگر نه بکوشش بی نظیر او محمد میرزا بسطنت رسیده است مگر نه سحر قلم و بیانش معجز آسا بوده است پس حق داشته که بخود بیالد و خدماتی که خود و پدرانش بایران که خانه اجدادی خود میدانسته و از بلیاتش نجات داده بوده مغرور باشد .

## قسمت دوم

### صدارت حاجی میرزا آقاسی بعد از کشتن قائم مقام

بعد از آنکه نعلش قائم مقام را باستانه حضرت عبدالعظیم بردند و شبانه بخاک سپردند حاجی عمامه را برداشته کلاه قاب سنتوری دراز نوک تیزی بر سر گذاشته فرستاد کاغذ و نوشتجات قائم مقام را آنچه در باغ لالغاز منزلگاه موقت قائم مقام بود بیابغ نگارستان حمل کردند از میان آنها هر چه که بر مز بود برای اثبات خیانت‌های قائم مقام کنار گذاشت و بقیه را طعمه آتش نمود از آنجمله فصل دوم رساله عروضیه و قصیده نود و دو بیتی در مدح مولای متقیان سلام‌اله علیه و مراسلات بسیار و رونوشت مراسلات سیاسی که قائم مقام در مدت سی سال تصدی امور مملکت نگاهداری میکرد در جزو آنها سوخت (۱).

نوشتجات رمزرا که نمیتوانستند کشف کنند در خزانه سلطنتی ضبط کردند اما وقتی که در زمان ناصرالدین شاه بکشف آنها موفق شدند معلوم شد که تمامش برای رسانیدن محمد شاه ابله نالایق بسطنت بوده است.

حاجی از سوزاندن نوشتجات و رسائل قائم مقام که فارغ شد توقیف و ازعاج خویشان و کسان و بستگان قائم مقام شروع گردید خانه‌هاش را غارت کردند اسناد

---

۱ - يك قسمت از نوشتجات رمز قائم مقام که بعنوان میرزا مهدی ملک الکتاب فرستاده چند سال قبل از کتباخانه سلطنتی بکتباخانه وزارت امور خارجه انتقال دادند و در تحت شماره کتاب ۲۲۱/۸ صفحات ۸-۹-۱۰-۱۱ ضبط است.



### حاجی میرزا آقاسی از حضور شاه برمیگردد

در پشت سرش شاهزاده صدرالدوله و خسروخان خواجه طرف چپ میرزا ابوالحسن خان ایلچی رئیس تشریفات و شاهزاده کیقباد میرزا در وسط عباس میرزا ملک آرا پسر محمدشاه نقل از کتاب گینیاژ سولتی کف

تاریخی قطعات خط اساتید مرقع های نقاشی که در خانواده هزار ساله جمع شده بود بیغما زفت املاکشان در فراهان و شمیران تهران و آذربایجان مصادره شد. عمه نگارنده میگفت وقتیکه اناثیه خانمانرا بردند و دیگر چیزی نماند قرابه های گلاب و عرقهای معطر که در طاقچه ها بود بمیان حیاط پرت کردند و رفتند. عیال و اطفال قائم مقام در آستانه حضرت عبد العظیم متحصن شدند میرزا مهدی ملک و میرزا اسحق فراراً بقم رفته در آنجا تحصن اختیار کردند.

### امام جمعه تبریز

بعد از آنکه حاجی بمسند صدارت متمکن شد «امام جمعه تبریز که در

زمان قائم مقام مکرر تقاضای مستمری و تخفیف و سیورغال و تیول کرده بود و همیشه در جواب شنیده بود که شاه سر باز لازم دارد دعاگو لازم ندارد واقف شد که حاجی میرزا آقاسی بر خلاف مسلک و روش قائم مقام عمل می کند لذا از تبریز به تهران آمده تقاضای سابق را مع شیئی زائد تجدید کرد حاجی میرزا آقاسی هم کلیه حوائج و خواسته های او را بر آورد و احکام لازم را صادر نموده برایش فرستاد .

امام جمعه قبل از حرکت بسمت آذربایجان مراسله ای بجناب حاجی نوشته بود که يك مجلس بدون حضور شخص ثالث تقاضای ملاقات دارد حاجی سلمه اله هم این تقاضا را قبول کرده وقت ملاقات را به روز بعد قبل از طلوع آفتاب معین کرد . عمارت مسکونی آقاسی در ارك روبروی عمارت خورشید بود از در سمت مشرق که وارد میشدی چندین اطاق و تالار تو در تو بود به پیشخدمت دستور داد که فردا قبل از آفتاب جناب امام جمعه بملاقات من میاید تو خدمتشان عرض کن من در اطاق آخر منتظرشان هستم خودشان بدون راهنما تشریف بیاورند صبح روز موعود آقاسی زیر جامه از پا بیرون آورده در اطاق آخری روبروی در ورود بحالت سجود افتاده بود امام جمعه برده را که بلند کرد جناب حاجی را باین وضعیت دید لاهول گویان واستغفار کنان خواست مراجعت کند آقاسی از جا برخاسته بترکی گفت عرضیم وار جناب عالی هر چه خواستید از تیول و سیورغال و خالصه و مستمری و وظیفه و تخفیف مالیاتی همه را دادم بعد از همه اینها مرقوم فرموده اید که می خواهید مرا در خلوت بدون شخص ثالث ملاقات بفرمائید گفتم شاید خیال مقاربت با بنده را دارید باین جهت به چنین صورتی در آمدم .

### عروسی با عزت نسا خانم دختر فتحعلی شاه

سابقاً دیدیم که نوکران عزت نسا خانم چگونه آقاسی را در کربلای معلا

گاوسر زدند (۱). در این ایام که جناب حاجی بر مسند صدارت تکیه زده مجدداً عزت نساء خانم را برای خودش خواستگاری کرد اوهم باصرار محمد شاه قبول نمود همینکه حاجی داماد فتحعلیشاه شد معلوم است پسران عباس میرزا و سایر اولاد خاقان هر روز توسط عزت نساء خانم تقاضای شغل و مأموریت و حکومت میکردند و موی دماغ حاجی میشدند اوهم بهمه وعده میداد. چند ماهی که از این مزاجت گذشت روزی آقاسی از شاهزاده خانم خواهش کرد که يك ولیمه عروسی بشاهزادگان بدهند که با همه آنها از نزدیک آشنا شود سفره را در تالار بزرگ خانه آقاسی که تازه تمام شده بود پهن کردند.

شاهزادگان که همه از محارم عزت نساء خانم بودند دعوت شدند ناهار که به تمام رسید آقاسی به خواهجه سرا گفت آن جعبه کاغذ مرا بیاورند مقداری کاغذ لوله شده از درون جعبه بیرون آورد همه حضار بیکدیگر با لبخند های شیرین نگاه کردند و با اشاره چشم بیکدیگر تبریک گفتند زیرا هر کدام خدمتی را که خواسته بودند انجام شده میپنداشتند قلیان بعد از ناهار که برچیده شد آقاسی از جا برخاسته در حال رکوع در آمده پشت جبه خود را از عقب بالا زده بشاهزادگان گفت آقایان من تاکنون بیش از یکمرتبه باشاهزاده خانم همخواه نشده ام بیائید یکی دو دفعه بنده را ..... و دست از سرم بردارید (۲).

### مهاجرین ایروان

جناب حاجی همینکه بر مسند صدارت متمکن شد تمام مأمورین عراقی را که مصدر کار های دولتی بودند اخراج کرده و بجای آنها مهاجرین ایروانی گذاشتند بطوری بآنها قدرت داد و از فجایع اعمال آنها چشم پوشید که بر جان و مال مردم مسلط شدند. مرحوم آقا مهدی نواب تهرانی از فجایع آنها در کتاب دستورالاعقاب

۱ - به همین کتاب صفحه شماره ۲ مراجعه شود.

۲ - از خاطرات مرحوم غلامحسین خان غفاری صاحب اختیار.

مشروحاً ذکر کرده و در همین کتاب نگارنده شرمه از آنرا نقل نموده است و نیز مرحوم محمد تقیخان کلاهدوز مراغه‌ای در قصیده‌ی مطایبانه ذیل هم وضعیت آنرا حکایت کرده و کنایه‌ای بعروسی حاجی زده است .

روز بازار کپک اوغلی و زن قجه لر است

هر که ز نقجگی اش بیشتر او پیشتر است

دکه برد که همی تا نگری سنده بک است

کوچه بر کوچه همی تا نگری فضله لر است

تپه لر اوسته سیچین لیر تپیلر لیر شهره

چرخه باخ باخ که چسان یار قرم فردت لر است

خانقلی جانقلی لر صاحب شغل و عمل است

کت ورن چرخه نگر پشته کش اغری لر است

خر سواران خوی و خمسه و خلخال و مرند

هر یکی صاحب اصطبل ویدک چکدیلر است

نبدی بر سرشان برگه بیجز خیک پنیر

ایندلر بر سرشان قپرق و چخماقی لر است

ایروان ایشکینه حیف دگیل غنچه دهان

بو ایشه شاه الدی سلطنته سیچدی لر است



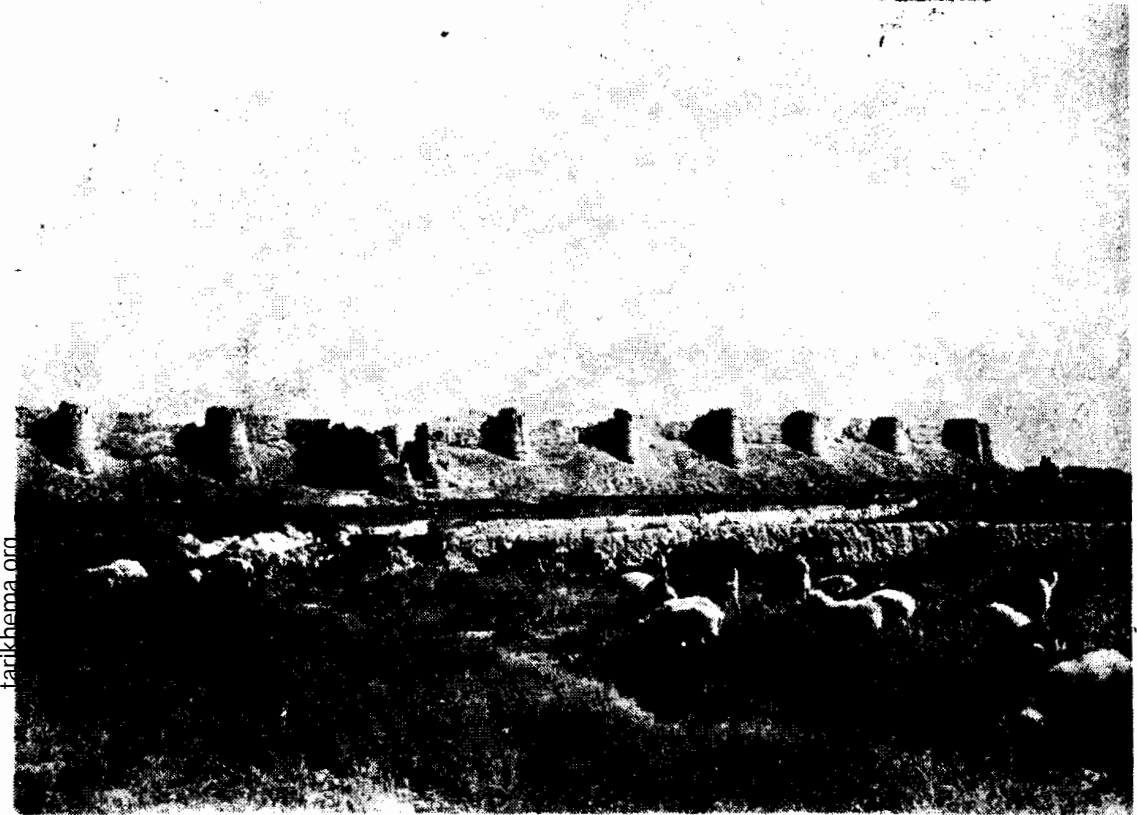
## مهنر هرات

### رفتار و اعمال سياسي حاجي ميرزا آقاسي

محمد ميرزا با قائم مقام در دور هرات بودند که نايب السلطنه عباس ميرزا در مشهد مرحوم شد بمحض اينکه اين خبر به قائم مقام رسيد با هراتيها از در صلح درآمده و قرار دادی آبرومنداننه بستند و قشون را با نظم و انضباط کامل بمشهد رسانيدند (۱) محمد ميرزا از مشهد نامه‌ای بخط قائم مقام بمرحوم حاجي سيد محمد باقر شفتي حجة الاسلام باصفهان مرقوم داشته و در آنجا نوشته است اگر ده روز اين خبر نرسيده بود هرات بدست ميآمد از قندهار تا سرحد هندوستان و از مرو تا حدود ترکستان کلاً در زير حکم و اقتدار دولت درميآمد. (۲)

وقتيکه محمدشاه بسلطنت رسيد با اين اندیشه و سابقه براي جبران مافات بفکر قشون کهنی بهرات افتاد در محاصره هرات نقصان انضباط و آذوقه و اسباب و آلات جنگ و غيره محسوس بود - سربازها بي لباس و کفش بودند حاجي عوض خمپاره و تفنگ براي شترهاي حامل قورخانه پاپوش چرمي دوخته بود که شترها در برف و باران نلغزند. (۳)

- 
- ۱ - مراسله ميرزا صادق مروزي وقايع نگار بقاءم مقام جزو اسناد کتبخانه سلطنتي که بوزارت خارجه آوردند کتاب ۱۹۴/۹ .
  - ۲ - مجموعه اسناد نگارنده .
  - ۳ - در زمان مرحوم سلطان احمدشاه هنوز یکصد هزار پاپوش چرمي شتر در باستان تهران بود.



قلعه تاریخی هرات

دفاع هرات بعهده افسران انگلیسی بود و محاصره و حمله بدستور حاجی میرزا آقاسی انجام میشد که شاید در مدرسه عارف کبود راهنگی تحصیل فنون نظام کرده بود. ناسخ التواریخ مینویسد بدستور حاجی قشون ایران نصف شهر هرات را محاصره کرده بودند بجناب حاجی عرض کردند که از نصف دیگر آذوقه میبرند و آمد و شد میکنند خوب است امر بفرمائید همه شهر را محاصره کنند.

در این احوال محمد شاه بدستور حاجی ریاضت می کشید و نان و سرکه می خورد.

وجناب حاجی شب و ریز درچادر خویش دور از اردو بامیرزا زین العابدین

شیروانی ملقب به مستعیشاه و میرزا نصراله اردبیلی ملقب بصدرالممالک و آقا محمد اسمعیل نائینی که بسبب تکفیر حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام از اصفهان فراراً به اردوی هرات رفته بود در جلوی نقشه سماوات صحبت از لاهوت و ناسوت میکردند که مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس رنگشان کرد :

ناسخ التواریخ مینویسد شبی که محمد شاه دستور حمله داد مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس که در اردو بود « چون این بدانست شتاب زده بدرگاه پادشاه آمده از در زراعت معروض داشت که سه روز این لشکر را از جنگ باز دارید تا من بدرون شهر رفته کامران میرزا و یار محمدخان را بدین حضرت آورم شاهنشاه حشمت دولت انگلیس را نگاهداشته مسئول او را با جابت مقرون کرد و خطی به شاهزاده محمد رضامیرزا نکاشت که مستر مکنیل و مهدیخان قره باغی را با چهار سوار رخصت کن تا از دروازه خشک بشهر هرات در روند چون مستر مکنیل بدرون شهر در رفت کار دیگرگونه کرد نخست یار محمدخان و کامران میرزا را برانگیخت که این چند روز که طریق مخاصمت مسدود است هر رخنه و دلمه که در دیوار قلعه بادید شده تعمیر کنند و از خویشتن معادل ده هزار تومان زر مسکوک بدیشان داد و ایشانرا بمرمت برج و بارو بر گماشت و گفت دو ماه دیگر خویشتن داری کنید تا کشتیهای جنگی ما از کنار عمان دیدار شود آنگاه رزم ایرانیان از شما بگردد و جنب و جوش از جانب فارس برخیزد . چون از اینکار پیرداخت از هرات بیرون شده طریق لشکرگاه گرفت و مهدیخان قراباغ این قصه را بعرض رسانید شاهنشاه غازی در خشم شده فرمان کرد تا مستر مکنیل از لشکرگاه بیرون شود . »

وزیر مختار انگلیس به تهران آمد از راه زنجان با آذر بایجان میرفت که از آنجا بخاک عثمانی برود از زنجان نامه ای مشتمل بر ۹۵۰ کلمه به حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام باصفهان نوشت و مرحوم حجة الاسلام جوابی دندان شکن در ۲۴۰۰

کلمه برایش فرستاد چون نامه مزبور و جواب آنرا بسیار جالب یافتیم ضمیمه این ترجمه احوال نمودیم (۱) .

از خدمات حاجی بدولت انگلیس یکی این بود که بهیچوجه بطرف افغانستان توجه نداشت خواهش و التماس سران افغانستان بدربار محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد و بآنها ابدأ اعتنائی نمیکرد و جواب نمی نوشت « سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند شاه شجاع را آلت دست انگلیسها میدانستند یار محمد خان حاکم هرات علیه انگلیسها میکوشید بممالک اطراف و میان ایلات و طوایف دور و نزدیک اشخاص معتمد مخصوص خود میفرستاد و آنها را علیه انگلیسها تحریک مینمود و متوالیاً بدولت ایران متوسل میشد و التماس میکرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر متوجه بافغانستان شود و مشاهده کند سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده و جان خود را فدای او خواهند کرد ولی حاجی میرزا آقاسی باین حرفها ابدأ گوش نمیداد » (۲) .

### انعقاد معاهده تجارتي بادولت انگلیس

در زمان صدارت قائم مقام انگلیسها برای انعقاد عهدنامه تجارتي براساس معاهده ترکمانچای اصرار و ابرام کردند و قائم مقام بهیچوجه قبول نکرد و با استدلال توقعات آنها را رد مینمود .

کمپل وزیر مختار انگلیس بوزارت خارجه لندن مینویسد : ما احمقانه تصور میکردیم که در جنگ استدلال بر قائم مقام فائق می آئیم سخنان قائم مقام حقیقتاً شنیدنی است می گوید تا بحال اجرای مواد عهدنامه ترکمانچای را در تأسیس قنصلخانه های روس رد کرده ام و تا آخر نیز بهر طریق باشد با مردی یا نامردی رد خواهم کرد بهمین جهت چنین حقی بهیچ دولت دیگری نمیدهم چه برای ایران

۱ - از مجموعه اسناد نگارنده نقل شد .

۲ - محمود محمود تاریخ روابط ایران و انگلیس جلد دوم صفحه ۳۸۶ .

زیانبخش است و انگلستان نباید در موضوعی که آنقدر برای ما ضرر دارد پافشاری کند و الا چه فرقی است با تعدی روسها که بزور سرنیزه عهدنامه ترکمانچای را بر ما تحمیل کردند. تأسیس قنصلخانه روس در گیلان موجب انهدام ایران بعنوان يك ملت خواهد گردید و هر کجا پای قنصل روس و انگلیس باز گردد سلطه ایرانرا از بین میبرد. تجارت وسیله نابودی تدریجی این ملت فقیر ناتوان می شود و عاقبتش اینست که بین دو شیر قوی پنجه که چنگال خود را در کالبد آن فرو برده اند تقسیم خواهد شد. . . . . ایران بعنوان ملت واحدی در زیر دندان يك شیر جان سلامت در نمی برد چه رسد باینکه دو شیر در میان باشد ایران تاب آنها را نخواهد آورد.

فریزر که از طرف پالمستون به ایران آمده بود به قائم مقام گفت شرط عهدنامه ترکمانچای در اعطاء حق تأسیس قنصلگری بروسیه زهر است اما اگر چنین حقی بانگلستان داده شود حکم پادزهر را خواهد داشت قائم مقام جواب دندان شکن داد گفت آنقدر زهر در بدن بیمار ما اثر کرده که هر آینه مراقبت نشود مرگ آن حتمی خواهد بود و هرگاه پادزهر تندی بآن برسد نه فقط از دردش نمیکاهد بلکه مرگ او را تسریع میکند (۱).

#### رساله دستور الاعقاب (۴)

از کتب و رسائلی که معاصرین و معاشرین حاجی میرزا آقاسی در ترجمه احوال او نوشته اند یکی رساله دستور الاعقاب است که مرحوم آقامهدی نواب تهرانی پدر نامدار آقا ابراهیم نواب بدایع نگار که پدر و پسر هر دو از فضلا و نویسندگان دوره قاجار میباشند باقلمی ادیبانه وقایعی را که در موقع تغییر سلطنتی پیش میاید و در نتیجه اشخاص تازه چرخ بی سرو پا بروی کار میایند برای اعقاب و اخلاف شرح داده

۱ - مجله سخن شماره ۲ اسفند ۱۳۴۴ بقلم آقای دکتر فریدون آدمیت.

۲ - نسخه اصل دارای ۲۱۲ صفحه در کتابخانه دانشکده حقوق - تهران.

و در جزو آنها ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی را چنان مفصل و مشروح بیان کرده که گوئی در اغلب مجالس و مواقع حضور داشته است .

ما قسمتی از رساله مزبور را که جامع تر از همه انتقادات است عیناً در اینجا درج مینمائیم .

« دایر مدار اوامر و نواهی و مالک رقاب احکام پادشاهی مردی عاقل از دانش و دین و بری از ینش و آئین تملک املاک و تصرف اموال مسلمانان را نوعی از طریقه اصحاب طریق میخواند آزار و ایدای بندگان خدا را فرعی از قواعد حکمت میسرمد مثل الملك الصالح اذا کان له وزیر الفاسد مثل الماء العذب فیه التماسیح .

اهل کوهستان ری بغایت فقیر و قلیل المعیشه و خفیف البضاعه اند چنانکه هر که را قدرت بنان گندم خوردن برسد از اغنیای آنسامان محسوبست بعضی از فواکه آنجا نیکو و لطیف است عوانی بطلب درختی چند برای غرس باغی از باغات مستحذات هادم الانجاب (حاجی آقاسی) یکی از مزارع کوهستان شد بیاغ رعیتی در آمد درختی چند کندن گرفت بیچاره روستائی که حصول نام و بقایای جان را ببقای آن مینداشت به ممانعت برخاست بمشاجرت انجامید عوان بی نیل مقصود عود نمود .

بگفت این حکایت بحاجی کسی بیچید ز اندیشه بر خود بسی

سرهنگی بافوج از مردان جنگ بان مزرعه باوردن مرد دهقان و بر آوردن اشجار و بر انداختن سامان او بفرستاد پس از وصول بکوهپایه و بدست آوردن روستائی از این فعل بیمایه که سپاهی از پادشاهی باوردن مسکین مردی بیگناهی مأمور آید خجل آمد الامامور معذور گویان او را که بسواری خری قادر نبود براسبی از همراهان بر نشاند و بدار الخلافه کثیر المخافه بیاورد - و چون بدیدش گفت چون بدست آمدهای لقمه ای از حوصله بیش جستن و راه حضور شاهنشاه گرفتن گرفت و گفتن آورد که پهلوانی مکار و گردنکشی جبار که احدی در بلوک از یمش نخسبید و فوجی در مسالک و سلوک از خوفش آمد و شد نیارستی ظفر بر او غیر میسر و دست آمدنش غیر مصور حیلله ای

دستور خطاب  
 شرفه از عالم جمع هر سررکاب و بصر از این پلک خدیجه  
 حوش و بر سر لایح فایز مفرقه و مله و فیه نصیح و فیه لفظ

بسم الله الرحمن الرحیم

پران غن عجیبه گویند که هست مان ای سر که پری شوی بند کوش کن  
 بر سبیل تحقیق و از روی تجربت غایت مقصود و کمال مطلوب بدین  
 ناه من حیث الربا مال است که فخر آن آسایش سعادت و اعتبار است  
 عزت و اعتبار نیز مایه حصول مال است فلا محمد فی الدنیا لمن  
 مال فلا مال فی الدنیا لمن قل مجده انما فضایل و تحصیل هنر نیز مبر  
 حصول این دو مقام است اگر مرد بجایه ادرست و جاه به مال مرا  
 بین که به بنی مرادرا بکمال و حصول این هر دو منوط و مربوط گوا  
 خداوند بنا که و حال است ضبط الرزق لمن ثاء و تعدد  
 تغز من ثاء و تدل من ثاء ارز دادان صلا فشم و دست

صفحه اول رساله دستور الاعقاب

برانکیختم و کیدها فراهم داشتم تا چنین اهرمن که خانگی دشمن است .  
 مگو دشمن تیغ زن بر در است که انباز دشمن بشهر اندر است  
 بدست آمده بفرمای که عیال قرین ویل و وبال آید خیر خواهان ملازمان دیوان



بانصراف خاطرش رجوع بدیوان خانه مستدعی گشتند مقبول آمد و مرجوع داشت و این شعر را بخواند بترسید از کین فردای من نرانید حرفی بجز رای من بیچارگان به تقصیرش برخلاف صدق تصدیقی نوشتند و بجوبی چند تأدیش نمودند . هادم الانجاب مزرعه‌ای از صاحب طبع مخدومی ضبط نمود مشارالیه برسم علی الحساب این رباعی گفت :

خواجهام غصب کرد مزرع من      گادمش زن شنید و گفتا باش  
صرفه هر حال بامنست که هست      زرع از زارع و ولد ز فراش

یکی از مباشرین املاک مقصوبه کفتی که در تعیین من بزراع مزارع من جمله دستورات این بود که آب و گاوت بهر جا که روان و دوان است ابقا مدار که الزرع للزارع ولو کان غاصباً .

مدار کشت و زرع ری بدو رود عظیم الورد است که در شرق و غرب آن واقع است بحکم کثرت طمع و غایت حرص این دو رود و آنچه قراء و مزارع و قنوات و جداول و انهار و میاه که میان این دو رود واقع است تصرف نمود .

دراویل اختیار این نخبه و تقاره اشرار که دست تعدی و ستمش چنین دراز نبود مکامن باطن و مکنونات خاطرش را ظاهر نمیداشت و ازین خلیق که مصداق این مثلند زهب الناس و بقی السناس اندیشه مینمود و مردی محلاتی که بحکم جنسیت و سنخیت خلاصه محارم او بود در محفل یکی از مهاجرین ایروانی که از امرای این دولت قوی شوکت واقع است باحضور این ضعیف حضور یافت صاحب منزل برسم صحبت بهادم الانجاب ابلاغ داشت که دهی از متصرفات خود باقطاع علیق من مرحمت رود محلاتی بخندید که این دورود و آنچه در بین این دو واقع است قابل تقسیم و تجزیه نیست صحبت و مزاح پنداشتیم چون اقتدار یافت و اختیار جست دست تعدی و ستمش بر اطراف نافذ گشت مصداق این سخن را محسوساً و مشهوداً دیدیم همانا محلاتی از دو رود جیحون و ارس مقصود داشت ما جاجرود و کرج پنداشتیم . مجملا

آب هر دو رود را بر بلوک و بلد مسدود نمود آبروی اهل فلاحت و زراعت را بر وادی ناهرادی بریخت آب چشم عجزه و مساکین را برخاک مذلت و بینوائی پیامیخت پست پدر و بد مادری چند را که با جنابش هم چشم و هم سر و هم آفاق و هم برابرند به ادعای بر املاک خلائق ترغیب نمود و باخویشتن ترحیب و تحجیب و بجعل نوشتجات مزورانه تشبیب و تقرب آورد املاکی که پنج پدر بارث یافته بودند بمحض ادعای مدبری بدون ترافع و تحاکم حاکم من جازله الحکم تصرف نمود ایا جامع المال من حلة تبيت و تصبح فی ظله سیؤخذ منك غدا کله و تسئل من بعد عن کله .

بیشتری از اصحاب کید و شید بوسیله این مکاید که ملایم و مطبوعش بود در سلك مخصوصان و محارمش مجتمع آمدند بازار ثقلب رواجی بی اندازه یافت متاع مکر و حيله رونق تمام گرفت حیا و حرمت را محرومی حاصل آمد آداب و مراسم مروت و وفا متروک و مجروح گشت کیادت و قیادت به پیرایش آسایش و امان زینت جست کار اشراف و صدور روی بنقصان نهاد روزگار اعزه و اکابر بتراجع آورد خلقوا و ما خلقوا المکرمة فکانهم خلقوا و ما خلقوا رزقوا و ما رزقوا البسط ید فکانهم رزقوا و ما رزقوا نفس کرم مجوی که الدهر قد خلت نام هنر مپرس که الربع قد عفا .

اگر از یکی از ملاکین گمان سخن درخفا و یا بانجمن میرفت در حضرت شاه مفسد و مفتن و فتنه انگیزش نمودی تا بیچاره را راه چاره مسدود و طریق بدادخواه مفقود گشتی و گفتی .

در ساحت زمانه زراحت نشان مخواه ترکیب عافیت زمزاج جهان مخواه  
در داغ دل بسوز و زمرهم اثر مجوی باخویشتن سازو زهمدم نشان مخواه  
سیدی معمر سال گذشته خیرخواه و خیراندیش صلاح طلب و تقوا دوست از  
اهل دارالخلافة بصره عمری ملکی چند که بحاصل آن نفقه عیال بگذاردی سادات  
ارحام و اهل استحقاق را دست بگرفتن بیندوخته بود مخذول بر املاک او حسد آورد  
و دندان حرص نیز نمود در حضرت شاه سید سالخورده گذشته از هوارا اصحاب شر و

فساد خواند شاه ساده دل که مکاید او را فیض نازل و مفاسدش را رحمت عاجل داند  
بر اخراج سیادت اشارتی نوشت در خلال این احوال مدعی بر بعضی از املاک او  
برانگیخت چنانکه گفته آمد محض ادعا املاکی که زیاده از ۱۵ هزار اشرفی صیرفی  
هجده نخودی ارزیدی تصرف نمود بیش از هزار و چهارصد بانصد قراء و مزارع و میاه  
وقنوات از دارالخلافه الی ارس و از دارالخلافه الی تربت شیخ جام ضبط نمود .

بر آن انجمن زار باید گریست که فریادرس را ندانند کیست

یکی از معارف حکایت نمود که هنگام صبحی سید را مات و متحیر و متغیر  
شعور دیدم بحالتی که رفت رقت آوردم پیشش فرارفتم پرسش کردم از آن پریشانی  
پرسیدم آن بهت و وله را علت خواستم گفتا :

گر بقدر سوزش دل چشم من بگریستی

برغم من مرغ و ماهی تن بتن بگریستی

صد هزاران دیده بایستی دل ریش مرا

تا بهر یک خویشتن بر خویشتن بگریستی

دیده های بخت من دیدار بایستی کنون

تا بدیدی حال من بر حال من بگریستی

آنچه بصر عمری خداوند یگانه بنفقه جمعی از بندگان خود مرا وسیله  
ساخته بود این از خدا بیگانه بتمام ببرد راه بداد خواهی نمیرم ملجاء و پناهی نمی یابم  
اورا دلگرمی دادم و به نیک فالی گرفتم عسی الکر ب الذی امسیت فیه یکون وراثه  
فرج قریب و کل الحادئات اذ اتاهت فعموفصول بهافر ج القریب بفرج وعده دادم و  
به گشایش امیدوار ساختم عند تضایق البلاء یکون الرضاء .

نظر آباد اسم مزرعه مخروبه ای در بلوک غاری از وارثی از خارج میرحسن  
قزوینی قباله گرفت نظر آباد دایر معموری از حاج نجفقلی خان طهرانی که از چاکران  
خاقان وعلیه رحمها و الغفران بود و آنزوا جسته بود و بهمین مزرع که واقع در ساوجبلاغ

است معیشت میگذرانند ضبط نمود که منافعی سیاست ملکی است که نظر آباد غیر آباد مرا باشد و آباد دیگری را اهالی شرع و قضاء ملک هر چه خواستند از چنین قبیح عمل او را منصرف آرند سودمند نیفتاد بلکه مزید بر تهییج و تغییر او بحاج منزوی گشت به آنجا که بمورد سیاست و مواخذت پادشاه قریب آمد بیچاره سر خویش گرفت و طریق انزوا پیش که فسد الزمان و تغیر الاخوان در موارد متعدد این ستم معمول داشته است مالکین مسکین دامن از اشک خونین گلگون و سینه از آن آتشین کانون دارند .

نمایی سعایت نمود که فلان در فلان محفل فضایح و قبایح ترا میشمرد شخصی که با تهمت زده اشتراک اسمی داشت حکم سیاست رفت پس از اجرای حکم مظلوم و سائل و روابط برانگیخت که موجب ایذاء و علت این سیاست چه بود معلوم شد که بمناسبت اسمی مورد این رنج و شکنج آمد .

**میرزا رضای تبریزی** مباشر ضرابخانه های ممالک و ضابط معادن محروسه ملک را در بانی کرم نام و آقا کریمی کافی مهم بود مشارالیه را به تنظیم یکی از ثغور مأمور داشتند آقا کریم بحکم و کالت در اطراف ولایت و جوهات معادن جمع میاورد و طرد اللباب بهادم الانجاب آنها داشته که آقا کریم نام کافل مهمات میرزا رضا از معدن ملح لرستان فلان مبلغ دریافت نموده است ساعت استماع در دار الخلافه بمطالب وجه مأخوذ او را بخواست فراشان کرم در بانرا بجای او آوردند آنچنانکه عادت اوست بدون پزش و تحقیق وجهی که موجب و مزروق عمر دربان بعشری از آن کفایت نمیکرد حوالت داد محصولات غلاظ و شداد بر آن پیر بی مؤنت وزاد بیاویختند از مطلع آفتاب تا زوال آن و سپایه سیاستش بستند اعضاء و جوارحش را بچوب مطالبت شکستند بلی آنرا که زر نه درمشت است و زور در پشت در این مواردش خواهند کشت مظلوم قریب بموت کشت و گفت .

عاقبت را نشان نمی بینم      وز بلاها امان نمی بینم

نیست شب گر رخ سرشک و لبم صد بهار و خزان نمی بینم  
 جمعی را مجال شفاعت که نوشداروی پس از مرگ بود بدست آمد عرض  
 داشتند که گیرنده وجوه آقا کریم کرمانشاهی است این پیر کرم گلپایگانی است آن  
 کهنه کارگذار است این پیر مقدار آن میرزا رضا را نایب و نواب است این فقیر مردی  
 بواب آن محتشم ملازم سفر است این مسکین مقیم بر در .

در کتابی دیدم که روباهی را مضطرب بگریز دیدند جهت پرسیدند بگفت  
 کسان سلطان شتر میگیرند بگفتند ای ابله تورا با شتر جهت مناسب نباشد بگفتا  
 در فقدان تمیز فرق مابین خسیس و عزیز خیزد از اینگونه افعال و احکام بر اشخاص  
 متعدد واقع است. درسف و نادانی بغایتی است که در عزیمت تسخیر هرات و خودسران  
 آن صفحات ابله فریبی بگفت که عراده ای بسازم که ششصد من عراقی بر آن نهند از  
 دارالخلافه بدون اعانت آدمی و دواب بهرات رود و مرغاب رود و جیبی معقول باین دعوی  
 مجهول بگرفت و بخورد رجوع باین سخن احدی نکرد .

بمباشری از مباشرین زرع بگفت در فلان زمین صد خروار دیوانی تخم  
 هندوانه میباید هر چه خواست که خاطر نشانند که این مقدار تخم هندوانه در تمام محوطه  
 ری بذر متعذر است نتوانست با اینکه زمان عمرش از هشتاد زیاده است و پیری نهاده  
 خنجر بزبانش او همچنان ژاژ میخواند .

بولیعهد کیوان مهد شاهزاده ناصر الدین میرزا لازالت ایام عهد سلطنته و  
 اجلاله و ضاعف اله زمان دولته و اقباله عرض داشتی که این پیر خدمات بر پدرت  
 ثابت دارد مستدعی است که پس از صد سال وجود مسعود شهریار نامدار باب کامکار  
 را عارضه پیش آید مهمات دولت و مرجوعات خدمت مرا مفوض باشد عاقل داند که  
 چنین لاطایل سخن صادر نشود مگر از نادانی غافل و حریفی جاهل یکی از شعرای  
 معاصر گوید .

عمر هفتاد حاجی آقاسی      بلکه هشتاد حاجی آقاسی

باچنین عمر هیچ می نکنی	مرگرا یاد حاجی آفاسی
جز زن تو زن دگر درهجو	نتوان گاد حاجی آفاسی
بطن حوا و صلب آدم را	شر اولاد حاجی آفاسی
زشت نقشی چوروی تونکشید	کلك ایجاد حاجی آفاسی
گر نمیزاد آن سلیطه ترا	سگک نمیزاد حاجی آفاسی
بسکه از... همچو مستقسی	کرده یاد حاجی آفاسی
نه زر مباد چاره تو کند	نه قر مباد حاجی آفاسی
نه زبان دردهان تو که بود	تیغ جلااد حاجی آفاسی

این قصیده ایست مشتمل بر هشتاد بیت این فقیر چند بیت را غیر مرتب اختیار نمود و نگاشت.

بعضی از املاک موقوفه مغصوبه را اسم اجاره هفتاد و هشتاد سال مدت خواست مضمون صدق مشحون رسول خدای که یشیب ابن آدم و یشب فیه خصلتان الحرص و طول الامل مشهود گشت بملك و مال مسلمانان اکتفا جایز نشمرد و آب از روی اشراف و صدور به بیروئی عزل خواست متاع عزت و اعتبار خلائی را بذل بلا سبق حق او تلاحق مائتم ینذل رفیعا او یدیل و ضیعا .

علوی از اصحاب دو اوین و ارباب استیفا که بصحت نسب و کمال حسب و کبر سن و پاکی قلم و طهارت دامن در مکارم اخلاق و محاسن آداب معروف و بقدمت خدمت ولیعهد رضوان مهد موصوف همانا بر یکی از ارامنه که در خانه هادم الانجاب به نجاری یا حجاری مشغول بود حقی ثابت داشت مطالبت نمود عیسوی بهادم الانجاب حکایت آورد بحضور سید جلیل اشارت رفت هنگامی که طوایف اطراف مجتمع بودند مفاحشه آغازید و مضاربت بفرمود تشفی نیافت محاسنش را که سپیدی اجاطه داشت بریدن خواست شفا از اطراف برخاستند تا ترك بگفت و قدما قیل من لانت اسافله

صلبت اعالیه زبان روزگار بدادخواهی این بلیه که شاهها روا مدار که مفعول من اراد گردد بروزگار تو فعال مایرید .

ازروات ثقات مسموع است که در حدائت سن و اوایل عمر از مولد مألوف متواری بدارالسلام بغداد وحوالی آن بلاد بی سامان و مطلق العنان بود غالب ماه بماه مفقودالانثر و معدوم الخبر پس از تفحص و تجسس در تکایای بکناش و مصاحبت بارنود و اوباش بسرداستی نامی از حرمت و احترام نگذاشت و اسمی از قنوت و اکرام .

میرزا نبی خان که در این فرخنده عهد امیر دیوان و انجاح تظلم متظلمین را نایب سلطان و بعلاوه تختگاه جمشید و ملک سلیمانرا مالک الرقاب و حکمران است این رفعت و حشمت از کفایت هادم الانجاب بوقوع انجامیده محملا در اجتماع عام و ازدحام خواص و عوام زیادگفتی که اگر در شب تار مختلف مردم بسیار را در محلی جمعی آرند امیر دیوان را بشناسائی ایشان بدارند بلامسه ذکر طبقات بنی نوع بشر را با سهو بلد و آب و بلد بشناسد دانا داند که چنین فضیحت سخن صدور ننماید و صادر نگردد مگر از نادان مردی فضاخ و هذیان سرائی شطاح .

چون ذکری از ننگ امارت رفت اشارتی از مجاری حال و کماهی احوال او در این فصل خالی از خلل است میرزا نبی خان پسر حاجی عابدین بیگ است که او پسر دلاکی از رعاع الناس علی آباد مازندران است صاحب دیوان آقای علی آبادی در طی قصیده ای در شکایت دنی دنیا فرماید .

غلامزاده کش داغ هندوئی بسرین      زمن گذاره کند چون نبیره مهراج  
بصدر مسند جنبان همی بود گوئی      باندرنش فشردند زینق رجراج  
در دوره جهاننداری جهان پادشاه آقا محمدخان قاجار رسم امیرالامرائی و  
اختیار مقرر پادشاهی بمیرزا محمدخان قاجار دولو مقرر و مفروض شد علی آباد به تیول  
حضرتش معین بود عابدین را بخدمت دلاکی او آوردند بمرور ایام و بمواظبت خدمت  
مقام اعتبار حاصل نمود خدمات دیگر راه مباشرگشت بصندوقداری و محل اعتماد



رسید مالی فراوان فراهم آورد از خدمت کناره گرفت بقزوین توطن جست شغل سمساری اختیار نمود میرزا نبی را چون صبی بگذشت و اول نما بیامد لایق معاشرت و قابل مباشرت گشت صورتی نیکو و خلقتی پسندیده و خلقی آرمیده داشت با دوستان خود خوش ساختی نرد خلاف با نرود و اجلاف آن حدود بیاختی تمنیات هر کس انجام و مستدعیات هر کرا انجام داشتی دوستان بسیار گرد آورد گر تو شاهد در میان آئی چو شمع مبلقی پروانه ها گرد آوری بخدمت رکن الدوله شهزاده علینقی میرزایش بداشتند بغایت مطبوع افتاد و مقبول واقع گشت با آنکه مالک آن ملک بود مملوک مفلوك واقع شد که گفته اند عشق شاه را بنده میکند حسن بنده را میدهد شهی از مویدات بخت و موافقت تحت صفای رویش را چون تیرگی مو در رسید دیگر برادرش را نوبت خرمی در رسید یکی چون رود دیگر آید بجای و قس علیهذا برادرانش متوالیاً بشر خوبی و محبوبی همه چون ستاره بدور قمر رسیدند الحق طرفه عجب بود هر يك آسمان حسن را ماهی تابان و بوستان کمال را سروی خرامان همه سنبل موی غالیه بوی خال مشکین لعل نمکین که نمکزاری را بکان شکر آمیخته و شکرستانی را بعقد گوهر انگیخته غنچ و دلال را باحسن و جمال جمع داشتند احدی بر خلاف صواب در قضایای حاجات از ایشان جوابی نشنیدی دشمن و دوست را بعتابی رنجه نداشتندی بر خاطری از طلبکاران کرد ملالی نپسندیدی همچنانکه من گفته ام .

همه سیمین سرین و سیم ذقن همگی صاد چشم و میم دهن  
زر ستانند لیک يك مثقال سیم بخشند لیک يك خرمن

این طرفه بحسن خلقت هر يك را که زوال رسیدی قباحت اخلاق بکمال  
ظاهر آمدی ظل سیال ریحه حرور هر چه اقبال زیاده موافق گشتی آنچه آنکه عادت  
ارازل است زهایم سیرت و نامالیمات سریرت بیشتر بظهور پیوستی .

بالجمله جناب هادم الانجاب اختیار بلاد و عباد را بر مردمی چند از مخصوصان

خود که هر از بر و تقی از فاجر ندانستند بداد که يعرف المرء بجلیسه برق گشتند و زدند آتش بجان خشک و تر نه بخرمن رحم و نه برخوشه چین آورده اند بیخانمان چند را از اعوان و انصار خود جمع آورد مهاجر نام نهاد همانا هجرت از دین و آئین نموده اند بر مال و عیال ضعفا و بیچارگان که ودایع الهیینند جرأت داد لاملد الحیه - الالیه از مارچه زاید بجز از مار بچه استیلا یافتند . مهاجری مالی گزاف از خانه یکی از اشراف بسرقت برد صاحب مال بهادم الانجاب تظلم آورد سقطش گفت و شنعتش نمود که چرا مال از قیمت زیاده فروشی بیچاره هر چه فریاد زد که مالی نفروخته ام مالم را بردند جواب جز برخلاف صواب نشنید.

ستم رسیده بنزدش تظلم برد که از فلان مهاجر مبلغی صاحب طلبم در اداء آن ملاحظه دارد بفرمود حتی الالمقدورش بکوفتند که شرابخوار و شاهد بازار سزا اینست و پاداش چنین بیچاره از هر جا چاره جست حاصلی ندید بهر جا توسل آورد فایده نبخشید .

شحنه شارب الخمری از مهاجرین را با شاهد پسری عرباناً بگرفت از امانا و اعیان سجلی بر ثبوت و صدق مدعا بستد پس از اخبار باو بر آشت و ناروا گفت که اشتری در مرغزاری رفت رفت ..... .

مهاجری زن علوی بگائید شویش در خدمت هادم الانجاب بنالید چون بشنید عتاب آغازید و خطاب آورد که بحکم طبیعت منی را مدفعی باید اگر این تدارک بزن تو نمی شد بزن من بایستی در شرع شریف ارتکاب اقل قبیحین جایز است .

مهاجری زن جوان از مرد سالخورد که طفلان خردسالش بود در پرده فضاحت نگاهداشت ستمدیده اطفالی که از فراق مادر خاك اشتیاق بر سر داشتند بخانه از خدا بیگانه کرد آورد و تظلم نمود که فلان از اهل ایروان خانه عصمت مرا ویران داشته است این مشت رضایع را ضایع و محمل بگذاشته اغماض نموده با

تکبر و نفرت بگذشت متظلم فغان برآورد و اعاده عرض نمود دشنامش داد و بزاندنش حکم نمود که سالی چند تراکفایت حاجت کرد چندبهم دیگری را باشد که هرکسی پنجروزه نوبت است .

فاجری از مهاجر سکرانا بمنسلم مردی توسن بتاخذت مسکین مسلم پایمالسم ستورگشت خونخواهانش بشاه مسلمین پناه داد بردند و داد خواستند از حضرت خلافت بحکم کلی دادخواهی بهادم الانجاب حوالت رفت چون بشنید برآشفت که قتل مردی فاعد بر دست مهاجر مجاهد عالمآ و عامداً محکوم برجنايت و مسبوق برخيانت نباشد که فضل اله المجاهدین علی القاعدین چه در حال مستی و خطا که در شرع شریف هر يك را حکمی جداست مخطی را جنایتی مقرر است و مست را حکمی دیگر این داوری انحصار بر ایروانیان و رستاق آن ندارد در غالب موارد احکام باین جمله جاری است .

زمانی گرانی تسعیر درغله دست داد صرافان را مصادره نمود که وفور پول باعث فتورجنس است. اشراف قزوین در فصل تموز بدر بار معدلت اندوز آمدند روزگاری بماندند خزان درآمد از جنابش داد جستند که اینک دی وزمستانست نه فصل اردیبهشت و مقام در صحرا و گلستان که هر جا زیستن بدانی و خفتن بتوانی بگفت که مرا مهعد قشلاقی لایق است و قوت توقف موافق . دبیری مال خطیری از دیوان ببرد و رشوتی شایسته بفرستاد و فردی غیر مربوط مشحون بخرجی غیر معمول بنوشت مستوفیان بردش برآمدند که این مخارج غیر معمول است جنابش مستوفیان را براند و این شعر سعدی را بخواند :

قاضی چو برشوت بخورد پنجخیار ثابت کند از بهر تو صد خر بزه زار

محاسبی را بضبط حساب گرمان و نیمروز و انضباط آن عرصه مسرت اندوز مقرر داشتند برفت و وجوه دیوانی جمع آورد حرف خرجی که بهیچ حساب در نیامدی بساخت بدار الخلافه بیامد هادم الانجاب را چون بدید نماز آورد و سجود کرد و بگفت

حمد خدا یراکه ممیز و مصدق شخصیرا متمکن و مختار خواسته که آشکار و نهان پیدا و پنهان در نظر حقیبنش بکسان است اگر مباشرین حساب بعدم احتساب خواهند یا سخنی رانند نتوانند این بگفت و فرد مجعول برآورد و خواندن گرفت محاسبی بردش برآمد هادم الانجاب رده اش گفت که ندانی که بر من اشتباه نشاید و کذب نباید زیرا که ناکفته میدانم و ننوشته میخوانم بغمزه مسئله آموز صدر مدرس شد دیگری را زهره اعراض و اعتراض نیامد باین بهانه و ریشخند ابلهانه حاصل مملکت ببرد و بخورد .

اعالی عمال و افاضل فضلالی فارس بدفع ایذاء و ازاله امارت ناسزای میرزا نبی خان بدرگاه پادشاه جمشید جاه دیرگاهی بماندند بنوعی که ساز و برگ را ترك گفتند و برسامان و زندگانی ندای مرگ روزی باجماع بسرای اخس بهائم و سباع باستخلاص خویش و آسایش منعم و درویش آن ملک درآمدند چون ایشان را بدید عربده آغازید و شطط بنیاد نهاد که مرا توانائی و تحمل ملاوطه اینهمه مردم نباشد مخدره سلطنت که مرا مضاجع است انجام این خدمت باو راجع است زیرا که بغایت طالبست و بشدت توانا که رخش می باید تن رستم کشد علما و سادات اشراف و اخیار از این فضیحت سخن خجالت حاصل آمد العود احمدگویان رجعت نمودند .

درفساد نیت و خبث عقیدت بغایتی باجرأت و بی مبالاست که مرسومات شرع مطهر را بالکلیه متروک و موقوف داشته احکام دینیه را بمقتضای رأی نفس و هوای خود جاری خواهد چنانکه گوید اصل در متصرفات غضب است تا متصرف ثابت کند حقیقت خود را مجتهدین اعلام و موفقیهای عظام که العلماء ورثه الانبیاء و الفقها امناء الرسل فانی قد جعلته علیکم حاکماً و الراد علیه الراد علینا و الراد علینا الراد علی الله را شاملند از مناسب خود عاری و از اوطان خود متواری داشت در هتک و ترك ناموس اسلام دقیقه فرو نکذارد بر ملا سخنان کفرآمیز زند قه انگیز گوید اطبای حازق همه از کحول و مشایخ پدر بر پدر طیب از خانواده سیادت و اصالت خاقان خلد مکان که

مراسم سلطنت و حفظ مدن و علم معاش و رسم معاشرت و تدبیر منزل و قواعد ملك داری و مراسم شهریاری را فرید سلاطین جهان و وحید خوانین روزگار و حکمای دانشمند عالیمقدار بود عادلتر عالمتر از او شاه نبوده است الا ملك العرش تبارك و تعالی بحفظ نفس خود اختیار نموده بود مردود و متروك خواست یهودی چند که پسر بر پدر معالجه اطفال فقرا و خدمه و خدام اواسط و اهل سوقرا مخصوص بودند بمعالجه نفس نفیس شاهنشاهی اختیار نمود یکی از آن یهود حکایت نمود که مواجبر ا بمحل صعب الوصول حوالت دادند از جنابش تغییر محل مستدعی شدم تغییر نمود که چون پیغمبرت موسی جان و ترسانی که از عصای خود که چوبی بود نامرغوب بترسیدی این بگفت و چوبدست خود بیفکنند و درثانی برگرفت که اینك عصا چه جای وهم و اندیشه است .  
گیرم که مارچوبه کند تن بشکل مار

کو زهر بهر دشمن و کو مهره بهر دوست

پیوسته گوید که مرا با رسول عرب فرقی که هست این است که اورا حین الوحی غش عارض میشد و اضطراب و بیخودی دست میداد مرا تغییر و تبهیل حاصل نیست . معتمدی حکایت نمود که بامعتمدالدوله منوچهرخان گفتی که من چون عیسی محیل و بی رجولیت نیستم که برویم طپانچه زنند دیگر روی پیش آرم انا نبی بالسیف مرا شاملست .

هادم الانجاب ( ورق ۳۱ ) از غایت شح مطاع که یکی از مهلکات نفس است ثلثه مهلکات شح مطاع و هوأ متتبع و اعجاب المرء لنفسه همه همت مصروف بر زوال جاه و انصراف خاطر شاه دارد همواره در جمع خود را بدانش و فضل بستاید و ستایش نماید بر علمای اوایل و اواخر مزیت دهد و زیادتیی نهد با آنکه در غایت نادانی است و در کمال جهل .

روزی در حوزه که جمعی از ادبا و شعرای معاصر حاضر بودند از مهملات و وگراف بی انتهای او شطری بگذشت و شرحی در میان آمد از اطراف و اکناف تسفیه

وتخطئه آغازیدند یکی از آن میان بانکار برآمد که باین غایت طرد ورد نشاید و باین حد می بهره از دانش نیاید یکی از حاضرین بالبدیهه قصیده تمام مهمل انشاء نمود و روز دیگر در اجتماع عام برخواند بغایت مستحسن افتاد جایزه نیکو یافت نویسندگان سیر و شعرای بلاغت کستر از طریق تملق و راه حاجت در مدایحش بنوعی غلو داشته که قریب بالوهیتش خوانده اند طرفه تر پادشاهی صادق ساده لوح که خاطرش از هر نوع مکاید و حیل معری و طینت خجسته اش از هر قسم مفاسد و دغل مبری تالی نبوتش میدانند و والی ولایتش میخوانند .

حین التحریر یکی از محارم خلوت خاصش حاضر بود گفت تالی چرا نوشتید مکرر میفرمایند که رسول خدا را بعد از پنجاه و اند از عدد یکمرتبه معراج حاصل آمد جناب را هر شب معراج حاصل است.

حرف درویشان بنزد مرد دون	تا بخواند بر سلیمی زان فسون
کار مردان روشنی و گرمیست	کار دونان حیل و بیشرمیست
شیر پشمی از برای کد کنند	بو مسیلم را لقب احمد کنند

هر چند گاه که خیر خواهان دولت فرصت یابند شاه را از مفاسد آن مخدول آگاه خواهند از کمال سادگی لب کران فرماید.

آنکه از حق آیدش وحی و خطاب	هر چه فرماید بود عین صواب
آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست	نایب است و دست او دست خداست
همچو اسمعیل پیشش سر بنه	شاد و خندان پیش تیغش جان بده
گر خضر در بحر کشتی را شکست	صد درستی در شکست خضر هست

این غایت عقیدت در حق چنین زشت نیست خلائق را که گرفتار سوء سیرت اویند در وادی بیچارگی و حیرانی در شهر بند درماندگی و سرگردانی دارد امور  
يضحك السفهاء منها و یکی من عواقبها البیب .

یکی از اجله ملکزادگان حکایت کرد که در محاصره هرات شخصی بصورت

درویشان با وصفی پریشان بدون رابطه و راه بخرگاه من درآمد و بنشست و سخن در پیوست که اهل سبزوارم کثرت عیال و عدم وفق روزگار باظهار فقرم داشته است که گفته‌اند از جبر بود که مرد بیدین گردد پیشکاران این دولت را فقیر و فقیر دوست بشنیده‌ام بچشم اکرام واحسانش از خصایص بزرگان اینقوم است که گفته‌اند نهایت فتوت بدایت ولایت است قطب دایره ولایت در شرایط فتوت فرماید العفو عندالقدره والتواضع عبدالدوله والسخا عندالقله والعطیه بغیرالمنه پی سپار این دیار کستم بهر حیل و وسیله و واسطه و رابطه راه طلبیدم راه نجستم و بار نیافتم دیرگاه هست که با این حشر سپاه که علامت محشرند محشورم جمیع خلائق را بوصفی غیر لایق می بینم نه پای رفتن و نه جای ماندن تو ازخانه شوکت و دوره کرامتی بذیل عاطفت تو توسل میجویم و چاره میطلبم مرا آنچه مقدر بود بساز معاودتش بدادم بگفتا کلاً و حاشاً باین قناعت نکنم واکتفا ننمایم مرا پنجاه تومان نقد و پنجاه خروار جنس همه ساله با استمرار از سبزوار برقرار میباید از تو راه و چاره میخواهد گفتم بزیرای رایم آی تا مقصودت بدست و ماهیت بسشت افتد بپذیرفت بگفتم پاره کلغذی بردار و بنکار که اوایل عمر درد طلب مراد امن گرفت و شوق دوست پیرامن تاکنون که زمان زندگانیم از هفتاد فزونست بسیر بلاد وسلوک با ابدال و اوتاد و مجاهدات نفسانی و قهر قوای جسمانی بسررفت تا چشم خود بینم حق بین شک و ظلم بیقین رسید ترا که عین وجود حقی بشناختم و بدانستم که باین لباس که تراست بمصلحتی ظاهر کشته‌ای مرا و عیالم را که ضعیف مخلوق تواند قوت لایموت باید والا آنچه داری در میان کهنه دلق فاش میسازم و بتمایم بخلق امثال نمود در بارعام که ازدحام تمام بود جسارت جست بخرگاهش در آمد بداد و بخواند و کلاه تند نهاد که هر طایفه بمن گمانی دارند فوراً بیعضی از آنچه خواسته بود فرمانی نوشتن فرمود .

ایضاً در دور هرات و محاصره انحصار گردون انضباط تقلیداً لنا در شاه که خلق را تقلیدشان برباد داد تو پی ریختن خواست همانا مصداق این شعر که زاغند و



زاغ را روش کبک آرزوست در اینجاست یکی از مهندسین که در فرنگستان و چین این قشون را استاد و این دستان را سخت بنیاد بود بیراهین هندسه استدلال آورد که این عمل غیر معمول و مفقود الحصول است خسارتی خواهید یافت و خجالتی خواهید برد و ندامتی خواهد ماند بشنید شناعت نمود و سفاهت آغاز داشت که با احاطه من بر جمیع فنون و علوم شما خلایق وجودی نبود و نمودی بیسودید پس از انجام بده گلوله و دو روز برین حصار که از اسکندر چون سد یا جوع یادگار است آتش برافروزم که از اشتعالش کره اثر بسوزم عرض داشتند این افسانه چسان است گفتا گلوله این توپ از غایت ثقل و بزرگی از باروی این حصار که چهل و پنج ذرع قطر آن است از طرف مقابل پس از انهدام ابنیه وسرا و بازار گذار کند بصحرا اوفتد دلوران مهاجر را بفرمایم که چون نسرطایر و عقاب قاهر بیاورند کره ثانی بآن حصن حصین که با چرخ برین لاف همسری بلکه دم از برتری دارد کسب کنم تا این کوه بادخ و جبال شامخ را بحد راسخ و سعی کامل با سطح زمین مقابل نمایم .

خلاصه با تمامش کوشید تا صورت انجام یافت آنچنانکه گفته بود بیفکند فوراً بترکید و جمعی از توپچیان و تماشاچیان ناچیز ساخت و از اینگونه اعمال و افعال که سفهای علاف و بقال را لایق نبود پیوسته از او بظهور آید معینا همه روزه دوحه اقبالش نصیرتر و کوکب طالعهش رفیع تر است آسمان سفله نواز است ملامتش نکنیمش چکند سفله نهاد از طرف سفله نباید روزگار کج باز و آسمان سفله نواز همواره با سفها و دونان و پست مردان و زبونان دست دوستی در آغوش دارد پائی بخلاف رأی ایشان نگذارد سفله کانرا بیرورد و فرومایه گانرا بر آورد در بلاد و حماقت چنانست که پس از طی هشتاد و اند از مرحله زندگانی و سیر جمیع مراتب از تکدی و کسب و تشبه بلباس تصوف و فقر و تعلیم و تعلم بروز کارش لایق و آسمانش موافق آمد محل اقتدار و مقام اختیاری یافت که از بدو وضع سلطنت و رسم شهریاری و حصول وزارت و پیشکاری و بدایت امارت و صاحب اختیاری چنین مرتبت و مقام هیچکس را حاصل نیامده تا کنون

قریب ده سال است که بنفس مخلی از خیر بدون مشارکت غیر کافل و کافی غیر شافی مستدعیات خاص و عام واقع است جزئیات و کلیات را از غایت حرص و حب جاه و شهوت ریاست و سوءظن که از عدم قنوت و رجولیت متولد است با حدی رجوع نکند خود بنفسه مباشر و متصدی جمیع مناسب است در خدمات دولت و مهمان سلطنت هیچکس را در هیچ کار و بار اختیار ندهد عقل سلیم و سلیقه مستقیم داند که آدمی مدنی الطبیعه است در حفظ مدینه بمدد و معین محتاج است شخص واحد را احاطه بر امور متعدد خاصه حفظ مملکتی و حراست دولتی البته متعسر و متعذر است بزرگان دانش و بینش گفته اند که انما الایدی باصابعها والملوک بصنا یعما با این طول زمان و کمال مداخلت حشو از بارز و منها از من ذلك نداند.

پشاه ساده نهاد که بمنافق سخنانش در کمال اعتقاد و اعتماد است گوید شاه را قورخانه میباید نمخزانه اما قورخانه و اعمال ابلهانه او (ورق ۳۷).

دولت بزرگ حشمت ایران از طلوع پادشاه مؤید شاه اسمعیل صفوی اناراله برهانه تظهور نادر شاه که خدیوی قهار و شهر یاری جهان شکار بود تا زمان خدایگان سلاطین فتحعلیشاه طیب اله تربته تهیه خمپاره و توپ و تفنگ و گلوله و فشنگ و سایر آلات و ادوات جنگ میشده است در دولت بهشت آیت شاهنشاه مغفور اسکنه اله فی قصور الحور شاهزادگان که در حواشی ملک والی و حکمران بودند هر یک جداگانه ساز و سامان ملوکانه نهادند زیاده از یک هزار عراده توپ و بیش از یک کرور تفنگ و افزون از کرورات گلوله و زیاده از دوست انبار باروت سایر لوازم و لواحق را برین قیاس توان نمود در ثغور و سرحدات بود مضاعف این جمله در انبار شهر یار کامکار بتمارما از خراسان و مازندران و گیلان و آذربایجان و کرمانشاهان و قلمرو علیشکر و عربستان و فارس و بنادر و کرمان و کچ و مکران و ساخته شاهزادگان سیف الدوله اصفهان رکن الدوله قزوین شعاع الدوله زنجان عضد الدوله همدان حسام السلطنه بروجرد و سایر بمخارجی گراف نقل بدار الخلافه داد یکی از مستوفیان گفتی که تو بهائی که از قلعه محمره نقل

بمقر خلافت شد هر سیری که شانزده مثقال است بششصد دینار رایج که شانزده نخود نقره صیرفی است کرایه در دیوان محسوب شد تمام را بشکست و ثانیاً بریخت بقیه الوجوهی که از دیوان راهزن دیوان بماند درین بیهوده مصارف صرف شد یکی از شعرا گوید .

نگذاشت بملك شاه حاجی درمی      شد صرف قنات و توپ هر بیش و کمی  
نه مزرع دوست را از آن آب نمی      نه خایه خصم را از آن توپ غمی  
( ورق ۳۹ )

مفاسدی که از خبث ضمیر و سفاقت و ححق او متولد است بسیار و بیشمار است خود مکرر گوید که من در ملك ایران احداث حدیثی کرده‌ام که قرن‌ها از آن میسر نخواهد شد بزرگ فساد و عظیم قضیه و ناشایست واقعه قضیه غیر مرضیه کربلای معالی است که اگر شرافت نفس امام علیه السلام و اولاد امجاد و برادران و برادر زادگان و اصحاب و اتباع پاك نهاد و پاکیزه اعتقاد او رضوان‌اله علیهم را نیز وضع کنند بزرگتر و نالایق‌تر و قبیح‌تر و ناپسندتر عملی از ظهور اسلام و حصول سلطنت بمذهب امامیه وقوع نیافته صورت آن واقعه کبری و داهیه عظمی آنکه از طلوع دولت قاجاریه خلداله ملکه همه روزه دوحه سلطنت شهر یاری و حوزة پادشاهی و ملك ستانی بتأیید باری در خضارت و طراوت بودی سلاطین روی زمین و خواقین با تاج و نگین عموماً و سلطان عظیم الارکان روم خصوصاً در رقبه رضای این دولت قوی شوکت بوده‌اند حکام و ولات و سرحدداران آن مرز و بوم را کمال احترام و نهایت انقیاد از روندگان ازین بلاد ملحوظ بودی اهل ایران که دوستی و ولای شاه مردان و اولاد ماهره او را خریدار بجانند به مجاورت این بقعات عرش سمات و استمداد فیوضات از **قبور** فیض النور ایشان تقرب جستند و توطن اختیار نمودند باندک وقتی کثرت رجال و انتقال و زیادتى دقایق و اجتماع خزائن در آن اماکن فیض موطن عموماً و در کربلای معالی خصوصاً بحدی انجامید که محاسب و هم مستوفی قیاس باحصاء و تعداد آن نرسد

پس از انتقال خاقان رضوان مکان و جلوس سلطان مؤید صارم افندی را از دولت عثمانی بتغزیت خاقانی و تهنیت و مبارکباد و جلوس سلطانی بایران مأمور ساختند بیامد بدارالخلافة زمانی ممتد بماند وضع ومحازات آنچنانکه برسبیل ایجاز عرض میرود بدید و بدانست و بشناخت و برفت سعایت آغاز نهاد معایب همچنانکه دیده بود گفتن گرفت رعب و شوکت سالیانه گذشتگان زایل و ساقط گردید با تجار و مجاورین و متوقفین آندیار وضع را تغییر و رسم را تبدیل بنهادند منهیان اخبار آوردند چنانکه رسم این نادانست بدون افتکار و استشار و تعمق و تدبر و غور فی الفور زوار و تجار را منع از زهاب و حکم بایاب نمود اعلان جنگ بفرستاد کارگذاران دولت قویعدت عثمانی ساز پیکار و تهیه کارزار را تدارک آوردند بسرحدات جنود معدود سپاهی بهیشت چو امواج دریا گروهی بکثرت چو اعداد اختر به نیزه همه حافظ عهد رستم بخنجر همه وارث تیغ حیدر باباشایان کار افتاده صاحب وجود مقرر داشتند نجیب پاشا که به کمال کیاست و فرط سیاست و قانون ملت داری وقواعد کارگذاری و رسم لشکر کشی و مراسم دشمن کشی از افراد رجال آن دولت ممتاز بود .

سنان اوست عروس شکرف نصرت و فتح

عجب عروسی کوراست زیور آتش و آب

بامارت و سرحداری عراق عرب سرافراز آمد پس از وصول بدان بلاد و ورد بدارالسلام بغداد معلوم آمد که سخن جنگ حرفی واهی و از عدم دانش و فرهنگ رفته چون مبنای این نسخه بتاریخ نگاری نیست تعرض بیچون و چه این واقعه ندانستم قباحت این اعلام و طلب مخارج سپاه که بسرحدات آمدند با اقدام جنگ نمودن در تاریخ وقایع محمد شاهی مرقوم است اگر چه از روی تملق مورخین عهد ماما صدق ماجرا را چنانکه باید و شاید ننکاشته اند از این جمله معترضه بود .

اما کربلای معلی و سکنه آن متبرک بقعه بحکم سوابق باس و شوکت و اقتدار

واستیلای شاهنشاه ایران و احتشام پادشاهزاده پادشاه نشان که حکمرانی عراق عرب و عجم اورا مسلم بود .

پاشایان بغداد همواره باج ده و خراج گذار آن شاهزاده آزاده بودند همچنانکه در شرح احوال شوکت اشتمال حضرت او مرقوم است تمکین از پاشایان بغداد نداشتند حکم گذار آن حدود از اندیشه شاهزاده که در کمال اقتدار و قریب المآخذ بآن طرف بود تعرض نمیتوانست و نمینمود رفته رفته جمعی از اشرار و الواط (یرماز) نام خود نهادند دست استیلا و بی اندامی بعجزه سکنه بلکه باعیان و اشراف مجاورین دراز خواستند پاشایان یک دو بار به تنبیه و تأدیب ایشان آن بقعه شریف را محاصره نمودند کاری نساختند بی نیل مقصود بازگشتند در خلال ورود نجیب پاشا امر کرمانشاهان و لرستان و کردستان و عربستان بعدم کفایت این ضعیف عقل نادان در کمال اختلال حکام و ولایت آنحدود غیر محدود بغایت بی استقلال نجیب پاشا را تهیه کار و تدارک پیکار موجود و مانع مفقود در اواسط شهر ذی القعدة الحرام سال ۱۲۶۰ قاصد تخریب و تنکیب سکان و بنیان آن مبارک بقعه جیدا کربلا و آن تعظیم کز بهشت آورد بخلق نسیم گردید بقطع نخیلات و حرق زراعات و سد عبور و منع مرور جد بلیغ و سعی کامل مبدول آورد چنان حریص بحرب اندرون که گفتمی حرب عزیز بود برایشان و جان شیرین خواز پس از سی روز محاصره یک سمت حصار را که چون عهد کریمان استوار بود بسرکوب توپ ثعبان شعار و عفاریت آتشبار چون پیمان لثام و ایمان عوام نابود ساخت و صبح جمعه نیمه شهر ذی الحجة الحرام بیورش توپ و تیپ آن طبیعت بقعه را که بکثرت مال و بسیاری رجال خط بطلان بردار الملک ختا و ختلان کشیده بود متصرف آمد فرمان قتل عام بداد در چهار ساعت زیاده از بیست و دو هزار مرد شیعی پاکدین بسکو آشین علوفه تیغ تیز و پلارک خونریز گردیدند شهسوار نفس در روضه منور و قبه معطر عباس بن علی ابن ابیطالب ضلوات اله و سلام علیه بقتل آمدند هیچجه نفر را در روی صندوق آنجناب سر بریدند .

## گر چشم روزگار بر او فاش میگریست

خون میگذشت از سر ایوان کربلا

دو هزار زن جوان و پسران خوب صورت به اسر و بندگی باطراف ممالک روم بیردند زیاده از پنجاه کرور اموال و ائفال که بیشتر از دولت ایران بود بنهب و غارت برفت چند زن از عمات و بنی اعمام شاهنشاهی ناچیز گردیدند پس از حکم امان اموال منهبه را بحمل سادات و مجتهدین و ملکزادگان بمعسگر حمل و نقل مینمودند زیاده از ده روز بیوسته بقیه السیف مجاورین از حصار نقل اموال بار دو داشتند از سفک دماء و هتک نساء بهیچوجه فرونگذاشتند چنین فضیحت محض سفاهت و نادانی و شامت این میثوم عاید روزگار دولت این پادشاه گردید و حدیث آن ابدالدهر بماند .

(ورق ۴۳) در زمان دولت محمدعلی میرزا دولتشاه کرمانشاهان رشک بهشت بود آسایش و امان آنچنان رسید که عابری زائر در یکی از منازل تفنگی بر شاخ درختی نهاده فراموش نمود درعود ازعتبات بجای خود یافت چنانکه آقای علی آبادی صاحب دیوان گوید .

پس از دوران دولتشه بکرمانشه یکی بگذر چنان بینی مداین را که بی نوشیروانستی چنین ملکی وسیع و عریض و معمور را چنان ازحیز انتفاع بینداختند که دهات معظم را بدراهم معدود دهند خریدار یافت نیست عابرین و مترد دین را گذشته از بیم سارقین بعلت تواری و فرار اهل سوق و بازاری قوت و علیق النواب متعذر است قصور مذهب بسیم و زر و مناظر مطرز بطلای از فرکه آثار انبای ملوک و ولات آنشهر بود خراب و بایر است .

از یار دار یاران خالی شده دیار از حله پوش حوران خالی شده حلال  
بالجمله حاجی خان گنجه‌ای را که ناصبی دین بود بر آن صفحات کف غالب غلاتند  
امارت دادند بحکم عداوت دینی آئین بد پیش نهاد بی اعتدالی و ناهمواری آغاز کرد

بناموس و حرمت مردمان متعرض گشت تعصب. مذهب ضمیمه سوء سلوک او گردید بیک دفعه شوریدند او را و همراهان او را که زیاده از یکصد مرد بودند کربان تمام رسانیدند. پس از او یکی از اهل رستاق ایروان را حکومت بداد جمعی از مهاجرین زشت آئین را که شمه از خصائص و شیم ایشان ذکر برفت بالتزام او بفرستاد اینان ایذاء و اذیت خلایق پشنهاند که رقم نسیان بر اعمال والی مقتول کشیده شد مشافهته و مواجهته بخانه بقیه ساکنین آن شهر روند هر چه یابند در ربایند حفظ فروج که از لوازم اسلام بلکه جمیع ملل و مذاهب است بفسق و فجور تبدیل یافت.

بالجمله اطوار ناهموار و حرکات ناهنجار هادم الانجاب را که شرح یابد بسخن راست نیاید بتمنا نشود بیچاره مردمانی که گزیر از حضور نداشتند بحکم - الضروریات تبیح المخطورات چون اسب نماند بر نهم زین بخری بناشایست محفلش حاضر آمدندی بی پا و سرانی که بر خود فراهم آورد بگفتی که کلاه از سر سران ایران و سروران جهان بصحن سرای مینداختند به یکبار دویست مرد از شیخ و شاب بقیبیح وصفی و نالایق طرزی کلاه جویان و این شعر حکیم خاقانی گویان .

میل در چشم اهل کش تا به بینی در جهان کز جهان تاریکتر زندان سرائی برنخواست از زمام اخلاق آنکه در هیچ محل مجال سخن باحدی ندادی مخاطب و مخاطب خود بودی مقام کلام کرامت نظام امیر المؤمنین علی علیه السلام را که من کثر کلامه قل عقله محسوس صدق خبر خیر البشر را که ان بعضکم و ابعدکم منی یوم القیامه اسؤکم اخلاقاً اثر ثارون المتشدقون المتفقون مشهود بهرج از انبیا گفتند صدقنا و امانا .

در کینه حقد بمرتبیست که هر که در زمان فقر و ابتداء الشرد سؤال یا مضایقت از مال یا قصور در اعتنا یا فتور در تکریم نموده بود آنچنانکه عادت ناجوانمردان است مرکوز خاطر غیر کریمش بود چنانکه من گفته ام .

در سقله وفا وجود نبود سودای سقله مایه سود نبود



بوجهل که سفته بود در زاد و نهاد از دیدن مصطفی ش بهبود نبود  
 بغیر از برانداختن دودمان و بیخانمان ساختن بازماندگانش شق ثانی نداشت  
 واسطه و وسیله عجز و حیل و انکسار و شکستگی توسل و بستگی مفید هیچگونه عفو  
 و اغماض نکستی بلکه درد افزون گشت و حاجت ناروا هر که در زمان بینوائی و  
 احتیاجش مراعات و دستگیری فرموده بود انسان که سیل ارازل است کان لم یکنش  
 خواست راه و بارش نداد نکوئی با بدان کردن چنانست که بد کردن بجای نیکردان  
 در عدم انتظام و فقدان احتشام ولایات و ولات دقیقه‌ای فرونگذارد شهنه را در کار و  
 محتسبی را در بازار باقنطار نخواهد فرمان عزل حکام زودتر از یرلیغ منصب رود  
 باین علت نظم از ولایات و اعتبار از حکام مرتفع است حاکم و عامل مانند قاطعان طریق  
 دریغ بر هیچکس و هیچ چیز نکند هر چه بدانند و بتوانند بستانند و هکذا والی ثانی  
 کما فی السابق و كذلك فعل و تفعّل در موقف حساب با یثار دیناری ده دینار مال سلطان  
 خوردند و پنج ضعف از رعیت بی سامان این خلاف وضع بر افراد امرا و سران سپاه و  
 مباشرین بیوتات و عمال کلیات و جزئیات جاریست باین نادانی تمام معموره ایران از  
 حیر انتفاع و زندگانی بیفتادند معدودی مجهول النسب و مفقود الحساب مالها بیندوختند  
 و ذخیره‌ها بنهادند که حوصله و هم و قیاس تصور احصای آن نیارد و فضای تخیل تعداد  
 شمار آن نکذارد .

رسم سلام منسوخ و متروک گشت چنانچه از روی غفلت یا عدم علم کسی  
 سلام کردی مسلم نماندی شفاهاً گفتی که اهل الکبریاء و العظمه و اهل السجود  
 و الجبروت مرا بخوانید خود را بجباره و فراعنه نسبت دادی و بستودی و بدین فخر  
 نمودی عبیداله زیاد زاده عذابه و حجاج بن یوسف ثقفی لعنهم اله را تحسین و  
 آفرین گفتی .

وقتی بمظلومی ظلمی ظاهر و ایضائی فاحش کرد از حاضرین حضور استنباط  
 تشنیع و تقبیح نمود بگفت که مراسم من مراسم بخت النصر و چنگیز خان است بشاه خود

عرض آرید و مرا عزل خواهید یکی از شعرا در طی قصیده‌ای که در مساوی و هجای اوست گفته است .

گر نکردی کون تقاری يك دو روزی روزگار

چند گوزی را بسر سودای چنگیزی نبوی

پیوسته گوید ای دریغ که خلائق را این چنین که هستند در اول ندانستم

اگر دانستمی و بشناختمی دین و آئین جدیدی آن چنانکه محمد بن عبدالله بنهاد بنهادمی

تا قیامت گر زنی برطاس دست کار ناشایست او زین بیش است

با اینهمه قبایح خلق و سیرت بقباحث خلقت و صوت متخلق است ویل لمن

لمن ساء خلقه و قبح خلقه در خبر است اطلب الخیر عند حسان الوجوه که معنی بود

صورت خوب را حکمای فرس راست که خلق تابع خلقت است مصور کارخانه وجود

و مبدع آثار شهود تمثال نامیمونش را از میمون و خلقت ناموزنش را از بوزینه و

حمدون اقتباس آورده یکی از مرناضین مرا حکایت نمود که در مشهد مقدس رضا علیه

آلات الحیثه والثنا باشارت بزرگی يك اربعین بلوازم ریاضت بسر بردم که حقیقت این

مخذول را مکشوف آرم زیرا که استیلاء مجهولی مصروع با اینقدر احجاف و اصراف

بر اینهمه مخلوق مسبوق بحکمتی و معمول بمصلحتی خواهد بود غریب آنکه مردمی

که جان و مال اهل و عیال را وقایه ابرو و اعتبار خود داشتند بنا ملایمی ما یملک

بگذاشتند سامان و زندگی را کان لم یکن پنداشتند کتون از این مطعون دون

هر ساعت زبونیها بینند و خوارینها کشند نفس نکشند .

آز تست اینکه همه چیز جهان نایابست

آز کم کن تو که نرخ همه ارزان گردد

غریب تر آنکه شاه در دستش کالمیت فی ید الغسال است مجملا پس از اتمام

اربعین و انجام ریاضت آستان ملابک پاسبان را خاکبوس گشتم او را بصورت خرس بدیدم



حاجی میرزا آقاسی ابروانی

مگر صوت که بصورت طبیعی باقی یافتم همانا برای اینکه شناخته شود بوده است .  
قامتی بغایت کوتاه و پست و کل فصیر فتنه .

تو باین کوتاهی و پست قدی      اینهمه کبر و عجب بوالعجبی است  
یکوجب نیستی و پنداری      کز سرت تا با آسمان وجبی است  
سری بسیار خرد و گوشها بسیار بزرگ محاسن معری از حسن کوسج کل  
ناقصی ملعون والذی خبت لایخرج الانکدا صدائی بغایت مستهجن ان انکر الاصوات

لصوت الحمیر درسخن گفتن دهان بسیار بگشاید مصداق متشذقی که مبعوض  
رسول خداست پیوسته سخن گوید که مصدوق تر تار که مردود آن حبیب و دوداست و  
غالب سخنانش ناسزا به بندگان خدا و ستایش نازوای خود باشد ظریفی گوید :

با اینهمه خردی این بزرگی تاکی      لال عجمی اینهمه ترکی تاکی  
در حمله گهی شیرشوی گاه پلنک      ز نفعبه شغالی چس گرگی تاکی

وقتی بدولت بیه انگلیس اظهار معادات و عناد و اشعار عداوت و خلاف  
اتحاد مینمود بمشت سر بازان که پاسبان قورخانه و نگهبان آن کارخانه بودند گفتی  
که از غنایم و سبایای غزای انگلستان و بکریه هندوستان و سند و تمام بحر محیط  
بسهم موافقه شماها مقرر است چنین ناروا سخن صدور ننماید مگر از خفت و قصور عقل  
و غلبه و بسیاری جهل و حمق :

زاحمقان بگریز چون عیسی گریخت      ای بسا خونها که از احمق بریخت  
رنج کوری و کری از ابتلاست      لیک رنج احمقی قهر خداست

القصه از خصائص هادم الانجاب اینکه بسیار خوار بدخوراک و بی باک چنانکه  
طعام بکام دارد و سخن سراید پاره های غذا همی بر محاسن و روی حضار و ماکولات  
پراکند چون دست کشد خوانسالار لقمه از کام و دهان مردم بیرون آرد و خوان  
بردارد و خود بر نشستگان بساط و خورندگان سباط سقط راند که نانم خوردید از  
جانم دست بکشید .

من از جور این گنبدگوزبشت      همی پرکنم هر زمان دفتری  
عجب تر آنکه دیگر روز زودتر گرد آیند      و بیشتر فراهم شوند بغایت زود  
خشم و مسکین آزار

عاجز و مسکین هر چه دشمن و بد خواه

دشمن و بدخواه هر چه عاجز و مسکین

از قوی دستان چون سفرای دولت انگلیس و روس بکمال بترسد ایشانرا

عبدی مملوك و بنده مطیع ماند یکی از خدام مخصوص دولت بهیه روس که با این ضعیف مربوط و مأنوس است گوید که بنادانی این نادان قواعد و قرارچند فیما بین دولتین مشید و ممهید داشتیم که سابق به رد نمودن کورورات و تسلیم نمودن ولایات راضی بودیم و قبول مینمودیم میسر نشدی .

بعذرایندای مسلمانان و تصرف اموال و املاك ایشان النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم خواندی بر کمال قصور کفایت همینقدر کافی است که مردمی که در هیچ بازار بهیچ شمار محسوب نبودند مالکیت ضیاء و عقار و حصول درهم و دینار را تصور نمیکردند از مال و منال جز بوریا و سفال ندانستند و نداشتند همه مالک مزارع و مراتع و صاحب دهاقین و بساتین آنانکه چراغشان ستاره دل تفته به نفتشان نظاره اکنون به قمطر های بلور افروخته اند شمع کافور .

مناصب جلیل و امورات معظمه را کافل و کفیل بر عایت او گردیده اند زوال جاه و جانش را خواهان استیصال و اضمحلالش را دعا خوانند تا مردمی چنانکه لایق بر حفظ مرتع و مزروعی نبودند باظهار قدرت و اشعار مکرمت بحفظ و حراست يك مملکت بدارد درین خلال ساعی سعایت کنند یا تمامی نیمت فوراً بترسد و بپذیرد و جانبش را بگذارد اهانت و اخلال آغازد مسکین مهمل بماند و ملک معطل و منال مختل خلق درهم و برهم با همه احسان و اکرام مورد عداوت و خصومت گردد .

تا وزیر ملک حاجی میرزا آقاسی است

ملک را بر تن هماره کسوت عباسی است

اگر مساوی و مفاسد مثال و معایب خبائت و رزائل او را تسوید باید راستی خواهی سخن در صد مجلد می رود .

دلا در بند محنت صبر میکن

مگر بیرون بری جان از مهالك

جهان پیوسته بر یکحال نبود

لعل اله یحدث بعد ذلك

( آخر ورق • ع کتاب دستور العقاب )

آقا ابراهیم نواب بدایع نگار در تاریخ قاجاریه مینویسد (۱) « پس از واقعه قتل قائم مقام پادشاه غازی بحکم ارادت خاطر و عنایت جلیلی جزئی و کلی نظم ممالک و امن مسالک را در کف کفایت و ال ایالت جناب حاجی گذارد و او در وضع مجاری ملک و عقد قواعد دول و حل معاهد امور سیرتی تازه و رسمی بدیع نهاد و در رزائل نفس و ذمائم اخلاق و غلبه شره و مطاوعت هوا توفیر فرود و با سوء سلوک و قبح سخن و ردائت قول و دنائت طبع قلوب ایتم و اراامل و خاطر اعظم و امائل بخت و هیچکس از زخم زبان و جرح لسان او مأمون نماند و در منصب حکم و سوء استبداد پای از حد اعتدال به بسی مسافت فراتر نهاد . نقد سره صدق و راستی که سرمایه مروت و وفا و پیرایه صفوت و صفاجز آن نتواند بود در زیر بساط تمویه و تزویر بنهفت و زرق و شعوزه که از دیر باز در خلوت خاطر و صمیم قلب نهفته بود آشکار کرد .

سبحان اله درمشتی خاک او چه مایه فتنه بودیعت نهاده بودند و با دو روز عمر او تاچه غایت حرص و شره فرزوده . گوئی خاک موسی بود که گنج قارون فرو بردی یا آتش یوشع بود که بر خشک و تر ابقا نکردی .

یا باد ثمود بود که بر صالح و طالح نبخشیدی . یا آب عرم بود که خراب و آباد از بیخ و بن برکندی فوجی پیوند و غواشی را مهاجر خواند و جمعی بیگانه و حواشی را انصار نامید و بیشتر ممالک ایران این دو فرقه را مسلم داشت و ارتقاع ولایات و منال دیوان برایشان تفرقه کرد و هنالك ابتلی المؤمنون و زلزله زلزلا شدیداً و جز این دو طایفه هر که را ایالت خطه میداد و یا استیفای محلی میفرمود نخست مبلغی خطیر بر آئین نوابر او الزام میکرد و مسببان جانی بر میگماشت تا بارهاقی هر چه تمامتر از وی می‌ستند و چون نیک روشن میشد اضعاف آن در وجوه اطماع و روابط اتباع او فراهم شدی همانا روزی دو بر نیامدی که توقیع عزل او مینگاشت و بر ایالت آن ملک

۱ - آقا ابراهیم نواب بدایع نگار از فضلا و ادبای دوره قاجار است که تاریخ این سلسله را از محمد حسن خان تازمان ناصرالدین شاه جمع و تألیف کرده است.

بنام دیگری نامه میداد و از این سبب ضباط و عمال را مجال وقوف و ماسکه سکون نماندی و هنوز عمل را روز ارتقا نبود که خطوط اطلاق روان میداشتند . و برمال رعیت همی تاختند و از میسور و معسور روی نمی تافتند چنانکه دلها بر آتش آن محنت میگذاخت و خونها در عرق حمیت میجوشید و در هیچ یمین یسار نبود و در هیچ تن اختیار نماند و ممالک ایران را با سرها ویران گشت و خانهای قدیم و دودهای کریم را وقع برخاست . اهل حرص و زرع متفرق گردیدند و مردم غنی و خواجهان متمول وطن مألوف و مسکن معهود باز گذاشتند . جملگی معاملات دیوان بر تنی چند ارامنه و مجوس مقصور گشت نفایس امتعه و ذخایر اعلاق با ثمن بخش و دراهمی معدود از مردم ایران همی خریدند و با اعتماد دیگر دول با بهائی گران و ثمنی خطیر بدیوان اعلی همی فروختند . هر سال احوال و ائقال به مسقط الرأس و خانه نماه خویش روان میداشتند لاجرم ارتفاع ممالک نقصان یافت و خزانه ملک تهی ماند و بسی مردم را مسکه عیش و بلغه حیات نایاب شد و هر که را فی الجمله ثروتی بودی از اهم سطوت او با دول دیگران زیان میداد و خط امن و نامه امان میگرفت باعث آن از شرخصومت و بیم معادات او ییاسودی و در کنف امن و ساحت راحت زیستی .

و از اتفاقات بخت بلند و اختر مسعود او آن بود که پادشاه را در این ده و اند سال و جمعی مزمن دامن گرفت و مقامات رنج و مکایدات الم خاطر اقدس را از مدافعت سوانح ملک و مراقبت مرضی خلق مصروف داشت و او خود بنفس موحد و شخص مجرد کافل مهام سلطنت و حامل اعباء خلافت بود و با کمال مکنت و ثروت و جمال اهمیت و روعت و کثرت ضیاء و عقار و مجاری و انهار و اجتماع اسباب جاه و جمال و استیعاب محایل حشمت و اجلال بجائی رسید و مقامی یافت که عبرت روزگار آمد و خبرت مردم هشیار گشت .

و ما در این نامه همایون از بدع منکر و رسوم مذموم او بر همینقدر اختصار جستیم و بر سبیل نمودار یاد کردیم . اگر طایفه از بیخردان در قفا خرده گیرند



و در آئین مردمی نسبتایند و بر این شمانت ملامت کنند که در خور طبع کریم و نفس  
 همیم نباشد برگذشته افسوس خوردن و نام بزرگان بزشتی بردن و عز و جاه و شرف اقبال  
 ایشان مرعی نداشتن چه هر کس رشته خویش بخواهد گشودن و کشته خویش بخواهد  
 درودن و ندانند که بزرگی با عدل و داد است و مردمی بصدق و صدا در آئین مجد و  
 شرع انصاف کجا روا باشد که ملک جهان فراهم خواهند و کار جهان درهم . در هیچ  
 روی آب نجویند و در هیچ چشم خواب در هیچ کام گام نپسندند و در هیچ تن آرام  
 و هر آینه سزای اینگونه مردم چه باشد مگر آنکه نام ایشان بروزگاران بزشتی  
 برآید و بدان سرای جز حنین ملهوف و فقیر مظلوم بدرقه نباشد و جز آتش دوزخ  
 فروزان پذیره نبینند اولك الذین خسروا انفسهم و ضل انهم ما کانو یفترون لاجرم  
 انهم فی الاخره الاخسرون .

## داستان ایلخانی

« اللهقلى میرزا پسر موسى خان پسر حسینیقلی خان برادر فتحملی شاه پس از آنکه عزت نساء خانم مادرش زن حاجی میرزا آقاسی شد مکاتبی بزرگ بدست آورد و هیچ امری در دولت بی مداخلت او انجام نمیشد چه تمامت امور مملکت مفوض باقاسی بود و محمد شاه بعلاوه امانت و دیانت او را صاحب کشف و کرامت میدانست لاجرم کارها بر مراد او میرفت و مردمان در اسعاف حاجت خویش دست توسل بدامان او میزدند و چون بوساطت حاجی بمنصب ایلخانی گری قاجار نیز نائل شد همه روزه شاهزادگان و دیگر بزرگان در مجلس او انجمن میگشتند و از او تملق میگفتند او هم کم کم بخیال سلطنت افتاد محمدشاه چون حفظ حد حاجی را واجب میدانست از او بازخواست ننموده و او را بحکومت بروجرد مأمور کرد اللهقلى خان که خود را درخور سریر سلطنت مینداشت و این راز را گاه گاه باهم کنان در میان میگذاشت بیباغ خود که خارج از ارك تهران ساخته بود جای کرد (۱) و هر روز از قورخانه دولت خطی فرستاده و مقداری سرب و باروت بیباغ خود حمل میداد قورخانه چیان را از ترس آقاسی قوت آن نبود که سر از فرمان او بتابد .

بالجمله پانصد تن تفنگچی در گرد خود فراهم کرد و در ایام رمضان هر شب بزرگان و اعیان را بدستاو نیز ضیافت دعوت میکرد بهر آنکه سرکشان را رام خود نماید

---

۱ - باغ ایلخانی همین نقطه ای بود که اکنون محل بانك ملی ایران در خیابان فردوسی است .



اللهقلی خان ایلخانی

و همه روزه بامعدودی از مردم خود بشهر درمیآمد و بعد از دیدار حاجی بدربار پادشاه  
میرفت و از پشت و روی کار آگاه میشد و تصور میکرد اگر روزی محمدشاه بمیرد برضبط  
ایران قادر خواهد شد .

از آنسوی میرزا نظرعلی قزوینی حکیم باشی نظام و محمد طاهر خان سرتیپ فوج قزوین و شاهزاده ملک قاسم میرزا و چند تن از اعیان دولت چون دشمن آقاسی بودند همه روزه و همه شب مواضع داشتند که اگر روزی محمد شاه بمیرد منوچهر خان معتمد الدوله را صدر اعظم کنند از طرف دیگر محمد قلیخان ایشیک آقاسی پسر آصف الدوله باجماعتی مواضع داشتند که بعد از فوت محمد شاه نخستین اللهقلی خان بتازد و عصیان سازد آنکاه بروی در آیند و او را بکیفر گناه تباہ سازند و آقاسی را نیز زنده نگذارند و سپس بهمن میرزا را بتخت بنشانند بدین اندیشه دوستان تن تفنگچی از دور و نزدیک جمع کرده در سرای خویش پنهان همی داشتند و هر یک ازین جماعت راز خویش بامیرزا آقاخان وزیر لشکر در میان گذاشتند او بلافاصله محمد شاه را که در بستر افتاده بود مکشوف داشت که الهقلیخان ایلخانی آرزوی تاج کیان همی کند و بهوای تخت و تاج روز گذرانند چنانکه در باغ منزل گاهش هنگامه مستان او را شاه خطاب کنند و شاهانه جواب شنوند محمد شاه حشمت حاجی را فرونگذاشت و هیچ از اینگونه سخن بر زبان نراند جز اینکه فرمان کرد ایلخانی بعنوان حکومت بروجرد برود و او روز هشتم ذیقعد باجمعی از شاهزادگان و امرا روانه بروجرد شد اما چون حاجی میرزا آقاسی ایلخانی را از تهران راه انداخت در قلع و قمع اعدای خویش تصمیم عزم داده مخالفین خود را تار و مار کرد .

اللهقلی میرزا که در بروجرد مشغول جمع آوری پول و قشون بود جریان امر را محمد قلیخان ایشیک آقاسی بعرض محمد شاه رسانید چون پادشاه هیچ امری از حاجی پنهان نمیداشت هرگاه بدین سخن میرسید آقاسی معروض میداشت که سخنان از در کذب و بهتان است که دشمنان من و ایلخانی حدیث میکنند و خاطر شاه را از کفر این گناه بر میتافت .

آصف الدوله و اللهیار خان و معتمد الدوله منوچهر خان چون دیدند که پادشاه در این خرابکاری و هرج و مرج بی حس است و حاجسی هم دست از پرده پوشی

بر نمیدارد برای اینکه حاجی را از مسند صدارت بلند کنند یکی شورش خراسان را بر پا نمود و دیگری فتنه باب را کمک کرد بالاخره جمعی از بزرگان ایران که با آقاسی دل بدداشتند بصدا درآمدند و بعرض شاه رسانیدند برای آقاسی دیگر مجال پوشیدن این راز نماند به فرمان شاه الهقلی میرزا را به کربلای معلی تبعید کردند (۱) .

این تبعید مدت ۲۴ سال طول کشید همیشه بااردوی ایلخانی چندین امرد و عده‌ای فاحشه حرکت میکردند و از این شهر بآن شهر زن و بچه میدزدیدند و با خود میبردند .

« ایلخانی یکدسته مطرب زنانه و چندتن پسران رقص باخود بعراق عرب برد ازعقبات عالیات يك زن عرب دزدیده باستانبول کشانید ازاستانبول یکدختر و پسر عثمانی را بدون اجازه اولیای آنها بطور قاچاق بمکه معظمه برد از خانه خدا معقوده یکی ازحجاج را فرزده فراراً روانه هندوستان شد . » (۲)

اعتماد السلطنه مینویسد : شرح حال اللهقلی خان ایلخانی قرمساق‌خاوندین و دولت راکه سراپا هزل و رزل است سلطان ابراهیم میرزا معروف به (بلها) پسر فتحعلی شاه تألیف کرده است . «

بالجمله ناکس فرومایه‌ای که دارای چنین صفات رذیله و رفتار ناشایسته شرم‌آور بود حاجی آقاسی میخواست روی تخت کیان بنشانند و از جمله تهمت‌هایی که حاجی بقائم مقام میزد یکی این بود که قائم مقام خیال داشته میرزا محمد پسرش را باریکه سلطنت برساند در صورتی که خود باین خیال بوده و به دیگری نسبت میداده است .

۱ - ناسخ التواریخ جلد قاچاره سلطنت محمد شاه .

۲ - خاطرات محمد باقرخان ادیب‌الملک .

و نیز محمد حسنخان اعتماد السلطنه در خوابنامه مینویسد « حاجی میرزا آقاسی در محاکمه وزراء گفت این پسر زن من تکیه بر اقتدار من کرده مردم را زیاده از حد رنجانید و ازمناهی فروگذار نمود بقول شیخ سعدی مسکری نبود که نخورد و منکری نماند که نکرد آخر الامر بخیانت پادشاه پرداخت برای آنکه ریب من بود از سیاست محفوظ ماند و بعراق عرب تبعید شد و اثر خیانتش بماند امرای ایران از قبیل آصفالدوله و اولاد او و منوچهر خان متمد الدوله از غرور و بد رفتاری های ایلخانی رنجیده خاطر بودند خراسان را بشوراندند و کمک بفته سید علی محمد باب کردند انقلاب بزرگی در ایران پدید آمد همه از بی لیاقتی من بود . » (۱)

### مأموریت میرزا تقی خان وزیر نظام بارضروم

حاجی میرزا آقاسی که در وجود میرزا تقی خان امیر نظام يك یادگاری از قائم مقام میدید همیشه در صدر بود که بنحوی از انحاء او را تباہ و تلف کند فقط محمد خان زنکنه که از دوستان صمیمی قائم مقام بود از میرزا تقی خان حمایت میکرد ولی آقاسی منتظر فرصت بود تا آنکه موضوع رفتن يك نماینده از طرف دولت بارضروم برای مذاکره با عثمانی ها پیش آمد آقاسی که بدخواهی و فتنه انگیزی عثمانی ها را میدانست میرزا تقی خان را باین مأموریت نامزد کرد که شاید از وجود او خلاص شود .

جهانگیر میرزا مینویسد (۲) « در سال ۱۲۶۰ که میرزا تقی خان وزیر نظام از طرف دولت بارضروم رفت حاجی که با وزیر نظام صفائی نداشت و وجود او را در ایران در خدمت پادشاه مخل آسایش خود میدانست اهتمام در گذشتن امور ایشان نمینمود

۱ - خوابنامه اعتماد السلطنه .

۲ - تاریخ نو تألیف جهانگیر میرزا صفحه ۲۸۸ پیوست .

چنانکه اکثر نوشتجات ایشانرا درمیان نوشتجات حاجی بعد از وفات محمد شاه و رفتن حاجی بکر بلا همچنان سر بمهر نگشوده یافتند .

حاجی برای تخریب و تضعیف وجود وزیر نظام ضمن دستوری که برای او نوشته بود از دولت عثمانی خواهش کرده که اجازه بدهند ایران مسجدی در بغداد بنا کنند که بآداب تشیع پیش نماز تعیین شود که شیعیان بدون تقیه بآئین جعفری نماز بگذارند. وزیر نظام در اظهار این خواهش تأمل نمود و بجای نوشت که واضح است دولت عثمانی این خواهش را قبول نخواهد نمود و از آن گذشته برای ملت و دولت ایران این خواهش چه فایده دارد حاجی قبول این معنی را ننموده دوباره اصرار به وزیر نظام نمود وزیر نظام بناچار از خواص سرعسکر استمراج نمود سرعسکر بمحض دریافت نمودن این خواهش علما و مفتیان را تحریک نموده بودند که عوام الناس آنولایت را جمع نموده بمنزل سفیر ایران ریخته دست بهره کاری و زبان درازی و هرزه درائی گشادند بقدر سی چهل هزار نفر منزل وزیر نظام را احاطه کرده بانداختن سنک و تفنگ اقدام نمودند وزیر نظام اصلاً از وقوع این حادثه مضطرب و هتزلزل نشده و در وثاق خود نشسته سی چهل نفر توپچی نظام دولت ایران بمحافظت ایشان اشتغال نمودند کار بجائی رسید که دیوار همان منزل را که وزیر نظام نشسته بود عوام الناس ارضروم بنای شکافتن گذاشتن و توپچیان با شمشیر های برهنه بمدافعه آنها پرداختند و جمیع اسباب و اوضاع منزل را عوام الناس تاراج و غارت نمودند .

وزیر نظام مصالحه دولتین را در سنه ۱۲۶۳ با تمام و انجام رسانیده با مصالحه نامه جدید معاوت نموده بخدمت پادشاه مرحوم در دارالخلافة مشرف شدند و حاجی میرزا آقاسی بنای بد سلوکی را با ایشان گذاشتند و ایشان نیز بعد از تشریف بردن ولیعهد بآذربایجان روانه آذربایجان گردیدند و نه ماه نکشید که با ناصرالدین شاه پتبران آمدند . «



### روابط داخلی و خارجی جناب حاجی

روابط داخلی آقاسی باملاکین و اشراف ورعایا از مندرجات رساله دستور- الاعقاب کاملاً روشن گردید. روابط خارجی با دولت همایه شمالی بسبب واگذاری مرداب انزلی و آشوراده بر عیبی نداشت اما روابط با انگلیس امنای دولت بریتانیای کبیر مدیون حاجی بودند و بجتهائی بحق بایستی بجناب حاجی مساعدت کنند و حق شناس باشند.

اولاً پهلوان قوی پنجه که در برابر زیاده طلبیهای انگلیس مقاومت میکرد حاجی آقاسی بکشتن داد که مکنیل وزیر مختار انگلیس رضایت خاطر خود را از این عمل ابراز میدارد صفحه ۵۹ همین کتاب.

دوم معاهده تجارتنی نظیر معاهده ترکمانچای که انگلیس ها تقاضا داشتند و قائم مقام می گفت روس ها بزور سرنیزه این معاهده را از ما گرفتند شما به چه دلیل چنین تقاضائی دارید حاجی آقا. برایگان با انگلیس ها منعقد ساخت صفحه ۳۸.

سوم در مدت محاصره هرات جناب حاجی برای رضایت خاطر انگلیس ها نصف قلعه را بیشتر محصور نمود. باشد که قلعه کیان بتواند آزادانه آذوقه ببرند و آمد و شد کنند تا کشتیهای انگلیس بخلیج فارس برسند. ناسخ التواریخ.

چهارم پس از دست کشیدن از تصرف هرات قشون ایران را بی سر و سامان و انضباط بی لباس و گرسنه در بیابان رها کرد که آبروی سپاه ایران بخاک مذلت ریخته شود و مثل قشون فراری شکست خورده رو بمشهد بیاورند.

اما روابط جناب حاجی با دولت عثمانی با اعلام جنگ سفیهانه و نامربوط هائی که بهراغب افندی گفته بود باعث قتل و غارت کربلائی معلی گردید که بیست هزار نفر در اطراف صحن مطهر کشته شدند و شش هزار نفر را در روضه منور حضرت عباس صلوات اله علیه سر بریدند (ناسخ التواریخ).

بالجمله نتیجه قشون کشی حاجی به هرات این شد که انگلیسها برای ما هزار جور گریه رقصانند و قتیکه حسینخان آجودان باشی را در ۱۲۵۴ محمدشاه برای موضوع هرات بلندن فرستاد انگلیسها قبول نکردند .

همانسال علیرضا پاشا والی بغداد محمره را خراب کرد و اموال مردم را بغارت برد مردان ایرانی را مقتول و زن و بچه‌ها را اسیر کردند (۱).

در ۱۲۵۵ مستر مکنیل وزیر مختار انگلیس در هرات آن کلاه را گذاشت که دیدیم در ۱۲۵۷ آقاخان محلانی را بعصیان تحریک کردند و از راه بندر عباس توپ و تفنگ برایش فرستادند (۲).

و در همانسال ۱۲۵۷ محمد تقی خان چهارلنگ بختیاری بتحریک لاردلایارد که چندین سال با لباس بختیاری در نزد او زندگی میکرد خواست خوزستان را از ایران جدا کند (۳).

در ۱۲۶۰ فتنه سید علی محمد باب را دامن زدند و در همانسال نجیب پاشا والی بغداد کربلای معلی را غارت کرد نه هزار نفر را بقتل رسانید در حرم سیدالشهدا صلوات اله علیه و حرم حضرت عباس بن علی اسب و استر بستند (۴) بالجممله در ۱۲۶۰ هجری قمری بعد از معاهده ارضروم که حدود ایران معلوم شد میرزا محمد علی خان شیرازی خواهرزاده میرزا ابوالحسن خان ایلچی که به پاریس میرفت در استانبول نگاه داشته رشوه دادند و علیه حدودی که میرزا تقی خان امیر نظام در سمت محمره معین کرده بود از او کاغذی گرفتند که هنوز دولت ایران گرفتار آن کافر ماجرائی است (۵).

۱- ناسخ التواریخ جلد قاجار سلطنت محمد شاه و دستورالاعتقاد.

۲- روضة الصفا و سیاست گران دوره قاجار جلد اول نوشته خان ملك ساسانی.

۳- سیاستگران دوره قاجار نوشته خان ملك ساسانی و دستورالاعتقاد ،

۴- ناسخ التواریخ .

۵- ناسخ التواریخ .

چون در بیشتر از یک قرن دولت انگلیس از عثمانیها علیه ایران حمایت میکرد کلیه اختلافات عثمانی و ایران بدستور آندولت انجام میشد .

### یادداشتها و تأثیرات بیگانگان راجع به حاجی

کنت دوگینو که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه بسمت وزیرمختاری فرانسه در تهران مقیم بوده در کتاب ( مذاهب و فلسفه در آسیای وسطی ) از صفحه ۱۸۳ جلد اول مینویسد:

« سیدعلی محمدباب از محمدشاه تقاضا کرده بود که باهم مریدانش به پایتخت بیاید و در حضور شاه و بزرگان مجلس مناظره ای باهمه روحانیون ایران تشکیل دهند اگر برخلاف انتظارش در این مبارزه شکست خورد قبلاً خودش را در اختیار پادشاه میگذارد که هر حکمی در باره او می پسندند مجری دارند . وقتی که این تقاضا با شکایت های بایبها و شکایات ملاها از شیراز بتهران رسید بدو چنین بنظر میآمد که دولت شاهنشاهی با بایبها نظر مساعد دارد حاجی میرزا آقاسی این مرد عجیب و غریب که باحتجاجات مذهبی بیمیل نبود با تقاضای سیدعلی محمد موافقت کرد که بیاید بتهران و با علما بمباحثه و مناظره پردازد محمدشاه هم که مطیع اراده حاجی بود مخالفتی از این عمل ابراز نمیداشت . اشخاص هوشمند متجسس بنخودشان وعده میدادند که در این احتجاجات جمعی از روحانیون تبهکار رسوا خواهند شد و اتهاماتی که بدسته دیگری از آنها وارد است بر ملا خواهد گردید .

ولی حاجی شیخ عبدالحسین تهرانی که مردی عاقل و کامل است شخصاً بملاقات محمدشاه و حاجی میرزا آقاسی رفت و مضرات این جلسه مناظره را بطور جدی بایشان فهماند و آنها را بتغییر نقشه و تصمیم وادار نمود .

حاجی شیخ عبدالحسین که مردی فقیه و مجتهد و متدین و متقی است فراست و قضاوتهای بیطرفانه اش موجب اعتماد همه کس شده و طرف احترام عموم است بشاه و

وزیر و بزرگان مملکت گفته بود آیا در نظر دازید که بجای مذهب کنونی مذهب جدیدی که هنوز نمی‌شناسید برقرار نمائید؟ و علاوه کرده بود که دولت با این گرفتاری و ناتوانی که دارد حاجت باین نیست که برای خود گرفتاری جدیدی بیار آورد که نتیجه‌اش جنگهای مذهبی خواهد بود.

آیا شما از خیالات آینده و نتایج آن اطمینان دارید که به تسهیل انتشار عقاید او می‌پردازید؟ اگر روحانیون ایران بدفاع پردازند نه فقط بر علیه باب بلکه بر علیه دولتی که بحقاز او انتظار حمایت دارند آیا چنین تصور میکنید که قدرتی بدست نخواهند آورد؟ و آیا میدانید که نتیجه چه خواهد شد؟

خلاصه این حرفها حاجی میرزا آقاسی و طرفداران مناظره را متقاعد ساخت و بحاجی شیخ عبدالحسین اطمینان دادند که غدغن خواهند کرد که میرزا علی محمد بتهران نیاید و برای ساکت کردن او و مریدانش دست با اقداماتی خواهند زد. (۱)

و نیز کنت دوگینو مینویسد محمد شاه دارای سجایا و اخلاق مخصوص بود که هیچکس حتی اروپائی‌ها هم نتوانستند بفهمند با وجود اینکه در زمانی سلطنت رسیده بود که هنوز خشونت‌های سیاسی محلی موجود بود او ملایم و صبور بود و بردباری او بحدی بود که هرج و مرج خانه‌اش را که بحق میبایست او را خشمگین نماید نادیده میگرفت بدرجه‌ای که در زمان فتحعلیشاه هم اهمال و عدم انضباط حرمخانه و بوالهوسی های خانمهای اندرون باین اندازه نبود.

۱ - مرحوم حاجی شیخ عبدالحسین مجتهد تهرانی که شیخ‌المراقین لقب دارد همان کسی است که از نثک میرزاتقی‌خان امیر کبیر در آخر بازار ارسلی دوزها مسجد و مدرسه مجللی ساخت که سالها با اسم او معروف بود و امروز بناسزا و ناروا آنجا را مسجد ترکها مینامند و عنقریب اسم او محو خواهد شد. پس از اتمام مسجد مزبور مرحوم شیخ‌المراقین از طرف ناصرالدین‌شاه مأمور طلاق کردن گنبد عسکریین علیهما السلام گردید و از عهده این خدمت هم بخوبی برآمد و نامش در عتبات عالیات جاویدان ماند.



محمد شاه قاجار

« معروف است که محمد شاه بزنان حرمخانه میگفته « خانم من نمیخواهم مانع عیش و نوش شما بشوم ولی قدری در پرده مشغول باشید. »

« این رفتار شاه از فرط بی‌اعتنائی نبود بلکه از خستگی و ملالت خاطر بود چون هیچوقت مزاج سلامت نداشت از نقرص آخرین درجه رنج دائم میبرد با اخلاق و سجایای سستی که داشت فوق‌العاده غمناک و سودائی شده و احتیاج فوق‌العاده به محبت داشت و چون از طرف خویشان و زنها و بچه‌هایش عواطف را احساس نمیکرد لذا تمام عواطف خود را متوجه يك ملای پیر کرده بود و او را بدو دوست یگانه سپس همراز و بالاخره وزیر مقتدر خویش قرار داد و انهاید بدون اغراق برای او مقام الوهیت قائل شده بود .

« در کنف تربیت این بت بزرگ عقایدی آموخته بود که بهیچوجه نسبت بدین اسلام محترمانه نبود نه تنها با اصول دینی که پیغمبر اسلام گذاشته عقیده نداشت بلکه نسبت بخود رسول اکرم هم اعتنائی نداشت بآنمه اطهار اهمیتی نمیداد فقط نسبت بعلی بن ابیطالب بسبب آنکه ایرانیان با عقاید و افکار عجیب و غریب این شخص محترم را با ملیت خود مشتبه مینمایند اندکی توجه داشت . در حقیقت محمد شاه نه مسلمان بود نه عیسوی نه زردشتی نه یهودی اعتقادش این بود که جوهر الوهیت باتمام قوه و قدرت در وجود عقلا ظهور و بروز دارد و چون حاجی میرزا آقاسی را از عقلای درجه اول میدانست در الوهیت اوشک نمیکرد و با عقیده ثابت از او تقاضای معجزه مینمود . مکرراً اتفاق افتاد که بدرباریانش از روی کمال خلوص نیت گفته بود که « حاجی برای امشب بمن يك معجزه وعده کرده است شما خواهید دید. »

محمد شاه بغیر از شخص حاجی بتمام عقاید دینی موافق و مخالف دین اسلام بی اعتنا بود و برخلاف هیچ بدش نمیآمد که موافقین و مخالفین توسر هم بزنند و این عمل بچشم او دلیل نایبائی عموم محسوب میشد .

« حاجی هم با اعتقاد خودش يك خدائی قادر و قاهر بود و هیچ نمیتوان گفت همانطور که محمد شاه معتقد بود شخص حاجی هم پای خودش را از الوهیت پائین تر میکذاشت در هر صورت عقایدش همان عقایدی بود که بشاه تلقین کرده بود . ولی این مانع این نبود که دست از مسخره گوی بردارد در واقع مسخره گوی روش عادت زندگی اوشده بود . هیچ چیز را جدی تلقی نمیکرد حتی وجود خودش را باشخاص ناراضی میگفت من صدراعظم نیستم يك ملای پیری هستم بی خانواده و فاقد لیاقت فقط میل شاه است که مرا در این مقام نگاهداشته است . »

« تفریح مخصوص حاجی این بود که سواران عشایر را در بهترین لباس و اسلحه سان ببیند وقتی این خوانین و سواران ایلات با حشمت و جلال تمام سوار بهترین اسبها در میدان جمع میشدند حاجی بالباس مندرس پاره و کلاه بوق شده يك شمشیر

زنك زده كه وارونه بگردن انداخته بود سوار بريك الاغ كوچك وارد ميدان می شد آنوقت خوانین عشایر را بدور خود جمع مینمود آنها را مسخره و تحمیق می کرد و میگفت شما مردم بی مصرفی هستید بدرد هیچ کاری نمیخورید پس از حرفهای موهن دشنام آمیز از آنها استمالت می کرد و انعام میداد . بعلاوه مسخره گوی ذاتی حاجی عاشق توپ ریزی و زراعت بود کارخانه توپ ریزی در تهران دایر کرد درختها و گیاههای تازه باطراف تهران آورد که تا آنوقت وجود نداشت .»

اوژن فلاندن که با کنت دوسرسی وزیر مختار فرانسه در زمان محمد شاه بایران آمده در سفرنامه اش مینویسد حاجی میرزا آقاسی بسیار بدخلق است تیزی کلاهدش از حد گذشته و ضربات متعدد مشت که پی در پی به جمجمه خود میزند او را از حال اعتدال دور میسازد . کلامه اش منقلب و شوریده و چنان بنظر میرساند که روحش متاثر است از سرانجام جنگهای ایران و عثمانی که پی در پی بروز کرده دل خوشی ندارد میخواهد انتقام متعصبانه خود را بستاند لیکن نمیتواند استفاده ای ببرد فقط بداهت هائی بر زبان میاورد از جمله میگوید « اگر عثمانی عظمتش دو برابر حالیه گردد باز برای ایران يك لقمه كوچك بیش نخواهد بود » .

هنگام مفارقت کنت دوسرسی در پی سخنان ناپیوسته کلماتی ادا کرد که سفیر را خوش نیامد بعلاوه پیش از آنکه جای وقلیان آورند از جایش بلند شد که آن يك بی ادبی بزرگ بود که نسبت بوزیر مختار کرد اما وزیر مختار هم زیر بار این وقاحت نرفت و تلافی نمود (۱).

### سفرنامه اوژن فلاندن

محمدشاه بهیچ کاری دخالت نمیکند و تمام قوای دولتی بدست حاجی میرزا



آقاسی است این شخص دارای بینی دراز و خمیده و دهانی بدون دندان دارد چند موی بد رنگ سیلش را تشکیل میدهد پلك يك چشمش خوابیده اما تیز و خیره است و از غموم اعمالی که خارج از ایران است بی اطلاع میباشد تقدسش خشك و بماند زائری که از مکه بیاید پیوسته خود را بعبادت و امیدارد و هیچ بفکر سیاست و حکمرانی نبوده خود فروش و تکبرش بنظر غموم رسیده و یکی از بلند پروازیهایش این است که خود را تویچی ماهری میداند.

بناچار با وزیرى که هیچيك از صفاتش مطبوع بنظر نمیآمد داخل مذاکره شدیم برآستی بگویم که زندگی مصاحبت تدبیر هیچکدام در وی طبیعی بنظر نمیآمد هر دفعه که میخواست جملاتی فصیح بگوید از ادایش عاجز و کم سوادیش معلوم میگردد اما از جنب و جوش حرکات مضحك و لال بازیش چنین در میآفتیم که نقش خود را خوب بازی میکند سرانجام میگویم که عظمت و ابهت پیشوائی را از بین برده است از خنده روده بر میشدیم وقتی که میدیدیم کلاه را با ضرب مثنی به يك طرف و سپس بطرف دیگر میرد خلاصه تا توانست مکاری نمود و بازور چای و قهوه و نان قندی بما خوراند.

این ملای متعصب کم تجربه و بی فکر نمیداند چطور کارها را باید انجام دهد ایرانرا فلج کرده و عقیده اش بر این است که خدا و پیغمبر بایرانیان وحی میکنند که مطیع شاه خود باشند (۱۲۱).

ایرانی که از مدتها پیش رو بترقی میرفت اکنون بعدا کثر سرعت رو بقیه قرا میرود محمد شاه به موهومات معتقد است گویند شخصی بنام شاه نعمت اله مدت سلطنت هشت پادشاه را پیشگوئی کرده که محمد شاه هشتمین آنها میباشد و چنانکه پیشگوئی شده شاه روز وساعت و دقیقه را حساب میکند این شخص گفته است که وی یازده سال سلطنت خواهد کرد بنابراین شاه باین عقیده باقی است پول و طلا بدرایش میدهد که در حقیقت دعا کنند (۱۲۳).

**واتسون انگلیسی در تاریخ قاجاریه مینویسد -** در زمان صدارت حاجی میرزا آقاسی هروقت که مأمورین کشوری و لشگری درخواست اضافه حقوق و مستمری و پاداش مینمودند بی چون و چرا با تقاضای آنان موافقت بعمل میآمد و براتی بنام متقاضی بر سر یکی از حکام ولایات صادر میگردد ولی نیت حاجی صدراعظم این نبود که این قبیل حوالجات وصول و از این بابت چیزی عاید تقاضا کنندگان شود بلکه غرض اصلی این بود که خوش قلبی و دست و دل بازی وی مورد توجه قرار بگیرد. حکام ولایات هم بتدریج این نکته را ملتفت شده بودند و نسبت به پرداخت حوالجات ملاحظه و یا اصولاً استنکاف میکردند در نتیجه این پیش آمد صاحبان بروات از حکام متنفر و در عوض از نیک نفسی حاجی راضی و شاکر بودند. (۱)

**رانسون وزیر مختار انگلیس مینویسد -** حاجی میرزا آقاسی که مدت سیزده سال زمامداری و فرمانروائی واقعی ایران را به عهده داشت از اوضاع سیاسی و فنون نظامی بکلی بیخبر بود و بواسطه غرور خودخواهی بنصیحت و اندرز خیراندیشان ابداً گوش نمیکرفت رشک و حسادت او نیز مانع از آن بود که دیگری را به همکاری و دستیاری خود برگزیند. از همه اینها گذشته بقدری بد زبان و تندخو بود که همه از او میگریختند و خزانه کشور در اثر لاقیدی وی مبالاتی وی دچار ورشکستگی گردید و سواره نظام عشایری از بین رفت و هنگامی که محمد شاه زندگی را بدرود گفت مواجب قشون سه الی پنج سال عقب افتاده بود (۲).

۱ - جلد سوم صفحه ۱۵۹.

۲ - نقل از تاریخ ایران تألیف سرپرسی سایکس ترجمه فخر دائمی جلد دوم

## حقایق الاخبار ناصری

تالیف میرزا جعفرخان خورموجی چاپ ۱۲۸۴ تهران

اما جناب حاجی میرزا آقاسی چون بسبب سوء رفتار و زشتی گفتار از دانی وقاصی برخویش هراس داشت ایام اشتداد مرض محمدشاه و حالت احتضار یا هنگام تجهیز و تکفین بر بالین پادشاه مطلقاً حاضر نیامد در قلعه عباس آباد خویش جای کرد جماعت ما کوئی که در این مدت باستظهار حاجی با تقدس و صلاح مال و صلاح عیال ملهوفین و مظلومین را بر خود مباح تعدی و ستم را بر اهالی ایران موجب فوز و فلاح میدانستند و باینجهت خدمتش را وجه همت خود ساخته پروانه آنشمع و پروین مانند بگردش جمع بودند بنات النعش وار متفرق شده ورق دفتر حسن عقیدت را برگردانیده خط باطل بصفحه ارادتش کشیدند اهالی تهران که بسالها از آنجماعت گرفتار آفت و مخالفت بودند زمان فرصت را از دست نداده در مقام کیفر و انتقام برآمدند کاسب ذلیل بازاری بر سر تیپ و سرداری میتاخت و هر علیل بی فرهنگی یاور و سرهنگی را عربان میساخت ما صدق بیت قائم مقام عاجز و مسکین هرچه ظالم و بدخواه ظالم و بدخواه هرکه عاجز و مسکین در این هنگامه سمت ظهور یافت آخر الامر از منازل ازعاج و از شهرستان اخراج نموده در باغ محمدحسنخان سردار پناه جستند از آنسو جناب حاجی غیر ناجی بنایب السلطنه عباس میرزا (۱) و بجماعتی از اعاضم و امرا نوشتجات خوش مضمون و بیغامات سراپا فسون مشتمل بر التزام و فاق و ترك نفاق فرستاد و لسی اصلا

۱ - مقصود عباس میرزا پسر کوچک محمدشاه است که بعداً ملقب بملك آرا شد .

سودی نبخشید و فایده نداد لاعلاج از عباس آباد عازم دارالخلافت شد که در خانه و منزل خویش سکونت نماید و از سفراء دول خارجه استعانت جوید فضاں آقای سرتیپ توپخانه که مستحفظ ارك سلطانی بود توقفش را مصلحت ندید با معدودی از همراهان بعزم آذربایجان عازم یافت آباد گردید رعایا و سکنه آنجا با زمانه یار و شعار روزگار را آشکار سلسله رعایتی بظهور رسانیده باهانتش پرداختند چون از یافت آباد فتح البابی روی نیافت رخ به بقعه شاهزاده عبدالعظیم آورد نوراله خان شاهسون در اثنای طریق جسارتی کرد ولی خسارتی برد حاجی با نمکان فیض بنیان خود را رسانیده و در آن حصن حصین متحسن شد از آنطرف میرزا یوسف مستوفی الممالک و میرزا محمدخان کشیکچی باشی و عباسقلی خان جوانشیر و محمدحسن خان سردار ایروانی و جمعی دیگر از مهربان حضرت و نام یافتگان دولت بعهد و میثاق اتفاق نموده که چون زمان ماضی بصدارت حاجی راضی نشوند مال و جان در اینباب دریغ ندارند بالا جماع عریضه نگار و بحضرت مهد علیا مستدعی و خواستگار اعانت در این عزیمت آمدند چون معظم لها از این نوع اتفاق و عزیمت که مشعر و مبتنی بر چاکری و دولتنخواهی بود آگاهی حاصل فرمود بتوسط اعتضاد السلطنه رجال دولت را مطمئن و آسوده ساخت و بعنایت پادشاهی امیدوار و مطمئن فرمود چون این عزیمت پایان رسید و رجال دولت را ازین رهگذر اطمینان حاصل آمد مشغول انجام لوازم تعزیه داری و سوگواری شدند روز سیم وفات شهریار تاجدار جمهور امرا و اعیان سیاه پوشیده جنازه را از اسدآباد شمیران بیاب لالهزار آوردند.

**مرحوم حاج میرزا یحیی دولت آبادی - در ضمن شرح احوال قائم مقام**

(۱) مینویسد .

« این حکایت را آقاسی برای یکی از معاشرینش نقل کرده و من بیواسطه از وی شنیدم در ایام جوانی در کربلای معلی در خانه عارف کبود راهنگی همدانی خدمت

۱ - از نشریات اداره سرپرستی محصلین در پاریس مصر قاهره ۱۳۵۰ هجری .

میکردم روزی درویشی بر مولای من وارد شد و مدتی با او صحبت داشت و صحبت طوری مرا جذب کرد که پس از خارج شدن او دنبال وی روانه شدم قدری راه که رفتم برگشت بمن نگاهی کرد و گفت کجا میائی گفتم شما را کاملتر از مولای خود یافتم میخواهم از خدمت او دست کشیده بشما خدمت کنم جواب داد خیر برگرد بهمان کار که مشغول بودی بپرداز و پیاداش این توجه که بمن کردی صدر اعظمی ایرانرا بتو دادم گفتم من طلبه بینوا چگونه میتوانم صدارت کنم در صورتی که صدارت سیاست میخواهد و لازمهاش تنبیه و تأدیب مخالفت کاران است گفت مخالفین را با بد زبانی و فحاشی تأدیب کن تا از آبروی خود بترسند و مخالفت نکنند و بعد از آنها رضایت بطلب من برگشتم و بخدمتی که داشتم مشغول شدم. این حکایت اگر راست باشد شاید بشود باور کرد اما چگونه میشود پذیرفت مرد عارف و ارسته که از پنجاه سال پیش مقام کسی را پیش بینی میکند و یا کلامش این درجه خلاقیت دارد - دستور بد زبانی و فحاشی بکسی بدهد چه فحاشی کار نادانترین اشخاص است . انتهی »

بهر حال آقاسی دستور مرشد جعلی را بکار بست و بهر کس بدون رعایت مرتبه و مقام فحاشی میکرد و ناسزا می گفت کنت دو کیننو در شرح حال آقاسی مینویسد (۱) که روز رژه قشون صاحب منصبان را بفحش و ناسزا میکشید سپس استمالت کرده و انعام میداد . در معاير به بینوایانی که تکدی میکردند فحش میداد و سپس دستگیری میکرد از این اخلاق و طرز رفتار ناشایست او وجوه مملکت از وی رنجیدند و متواری شدند «از جمله آقاخان محلاتی ملقب به عطا شاه از بی ادبی های آقاسی بفرطیغان و عصیان افتاد و خواست ایالت کرمانرا از ایران جدا سازد و در آنجا حکومت کند چنانکه در تاریخ مسطور است چه خسارتها از این طغیان و عصیان بایران وارد شد.

در جزو یادداشتهای خصوصی خواندم آن هجده نفری که در مسجد کوفه جمع شدند و سید علی محمد شیرازی را که نوزدهمین نفر بود به پیشوائی برگزیدند

۱ - کنت دو کیننو سفیر فرانسه در تهران .

همه‌شان از فحاشی و بی‌ادبی و فرومایه‌گی آقاسی از ایران مهاجرت کرده بودند .  
روضة الصفا مینویسد از بس حاجی ناسزا میگفت و بمردم بی‌ادبی میکرد  
همه مردمان آبرومند از دورش فرار کرده و مهاجرت نمودند.

محمود محمود مینویسد :

« محمدشاه بعد از مراجعت از هرات کینه انگلیسها را در دل داشته آنها  
را عهدشکن مینامید و تا روز آخر عمر خود در این احساسات باقی ماند و از انگلیسها  
متنفر بود.

« اما حاجی میرزا آقاسی آن شاید بی نظیر طولی نکشید که برای خاطر  
مقام صدارت با انگلیسها کنار آمد و تا روز مرگ محمدشاه نسبت بانگلیسها وفادار  
بود و تقاضاهای آنها را اجرا مینمود یکی از کارهای مفید او برای انگلیسها این بود  
که بهیچوجه بطرف افغانستان توجه نداشت خواهش‌ها و التماس‌ها و تقاضای  
سران افغانستان به دربار محمد شاه مورد قبول واقع نمیشد و به آنها ابدأ  
اعتنائی نمیکرد .

« سکنه افغانستان از حکومت خود راضی نبودند شاه شجاع را آلت دست  
انگلیسها میدانستند یار محمد خان حاکم هرات علیه انگلیسها میکوشد بممالک  
اطراف و میان ایلات و طوایف دور و نزدیک اشخاص معتمد و مخصوص خود میفرستاد  
و آنها را علیه انگلیسها تحریک مینمود و متوالیاً بدولت ایران متوسل میشد و التماس  
میکرد که شاهنشاه ایران یکبار دیگر بافغانستان متوجه شود بیاید و مشاهده کند  
سکنه افغانستان چگونه از شاهنشاه خود استقبال نموده و جان خود را فدای او خواهند  
کرد ولی حاجی میرزا آقاسی ابدأ باین حرفها گوش نمیداد .» (۱)

دولت انگلیس متجاوز از ده سال بود که دولت ایران را تعقیب مینمود تا  
یک عهدنامه تجارتي مطابق شرایط عهدنامه تجارتي با روس و ایران که در سال ۱۸۲۹

در ترکمانچای بسته شده است بین ایران و انگلیس نیز بسته شود در اواخر سلطنت فتحعلیشاه باین مقصود نرسید در اوایل سلطنت محمدشاه که قائم مقام زمامدار بود حاضر نشد این عهدنامه را به بندد و تازنده بود جواب غیر مساعد داد بعد از قائم مقام نیز روابط تیره شد و معاهده صورت نگرفت .

در این ایام که حاجی میرزا آقاسی تسخیر دولت انگلیس شده بود میرزا ابوالحسن خان شیرازی که در تمام مدت سلطنت فتحعلیشاه وظیفه خوار دولت انگلیس و وزیر خارجه ایران بود دوباره در دربار محمدشاه پیدا شد در آنوقت با بودن حاجی میرزا آقاسی و میرزا ابوالحسن خان شیرازی آرزوی دیرینه دولت انگلیس عملی شد و عهدنامه‌ای که قائم مقام چندین دفعه رد کرده بود با انگلیسها منعقد گردید شهر رمضان ۱۲۵۷ .

### معاهده تجارتي

« انگلیسها بعد از امضای معاهده ترکمانچای اصرار داشتند که در زمینه همان معاهده تجارتي با ایران منعقد نمایند ولی قائم مقام قبول نمیکرد و میگفت این امتیازات را روسها در میدان جنگ بزور از ما گرفته‌اند به چه مناسبت برایگان با انگلیسها بدهیم .

« دولت انگلیس مسترالیس را که سابقاً هم در ایران بود بسمت وزیرمختاری بایران فرستاد که برای انعقاد و معاهده تجارتي داخل مذاکره شود مسترالیس در موقعی بایران رسید که هنوز میرزا ابوالقاسم قائم مقام حیات داشت این مرد باهوش حاضر نشد يك عهدنامه تجارتي دیگری روی زمینه معاهده ترکمانچای با انگلیسها برقرار کند و صریح بنمایند مختار انگلیس اظهار داشت بهتر اینست که وزیرمختار دولت بهیه انگلیس در این مورد اصرار نکند و بگذارد این قبیل مسائل فعلاً مسکوت بماند تا اینکه شاه ایران باندازه کافی مقتدر شده بتواند جلو غضب روسیه را که بواسطه



دادن این نوع امتیازات تحریک خواهد شد بگیرد صدر اعظم ایران عقیده داشت فعلاً این موضوع بماند و از آن صحبت نشود مستر ایس در یادداشت های خود مینویسد .

« وعده آتیه دولت ایران موعود ندارد و نمیتوان دانست آن وعده‌ها را چهوقت انجام خواهد داد . » (۱)

پس از مستر ایس مستر مکنیل با ایران آمد و شکایتهای دولت انگلیس را از دولت ایران دریافتی بدولت تسلیم کرد بالاتر از همه موضوع معاهده و قرارداد تجارتهای بود که دولت ایران در این مدت حاضر نمیشد معاهده‌ای بر طبق مواد و شرایط معاهده تجارتهای ترکمانچای با انگلیس منعقد کند .

### خلاصه ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی

از این ترجمه احوال طولانی که شامل تأثرات و خاطرات و مشافهات اشخاص مختلف از معاصرین حاجی میرزا آقاسی میباشد چنین برمیآید که حاجی مردی است قبل از همه چیز جاه طلب و حسود و از زمان معلمی میرزا موسی خان خواب صدارت میدیده و در طول ایام یعنی از ۱۲۳۰ تا ۱۲۵۰ مدت ۲۰ سال از هیچگونه اقدام و دسیسه در این راه فروگذار نمیکرده در غیبت قائم مقام از تبریز بوسائلی خود را به محمد میرزا رسانیده با وجود معاهده ترکمانچای معلوم بوده سلطنت بارشد اولاد عباس میرزا میرسد و شک نداشته است با شخصیتی که میرزا ابوالقاسم قائم مقام در دربار قاجار دارد روزی که محمد میرزا سلطنت برسد صدارت حق اوست از همان روزی که این فکر بسرش آمده بر علیه قائم مقام شروع بسعایت کرده شاهزادگان را در مسئله تقطیع شعر علیه قائم مقام شورانده صفحه ۱۱ و باو نسبت بی دینی و بی اعتنائی بشاهزادگان داده است و برای تبعید قائم مقام از تبریز با سید محمد مجاهد و طرفداران سیاست

۱ - محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس جلد اول صفحه ۲۶۶.

انگلیس همدست شده است صفحه ۱۹ سپس در دسته حساد و دشمنان قائم مقام وارد گردیده که عبارت بوده است از حاجی حیدرعلیخان جدید الاسلام صندوقدار نایب - السلطنه میرزا تقی علی آبادی میرزا شفیح صاحب دیوان آشتیانی و صدرا الممالک اردبیلی عبداله خان امین الدوله اصفهانی و میرزا ابوالحسن خان ایلچی خواهرزاده حاجی ابراهیم اعتماد الدوله .

دوم - حاجی مردی حق شناس و کینه جوست زیرا در خاطرات جهانگیر میرزا صفحه ۳ میخوانیم که میرزا بزرگ قائم مقام او را از کوچه جمع آوری کرده بلباس آبرومند در آورده و سالیان دراز در منزلش ازو پذیرائی نموده بنایب السلطنه معرفی اش کرده است و حاجی با خانواده قائم مقام چنان رفتاری کرده که یزید بن معاویه علیه اللعنه والعذاب با خانواده طهارت نکرده بود درجه کینه توزی او نسبت بقائم مقام بحدی بوده که میخواست است میرزا تقی خان امیر کبیر راهم که یادگار قائم مقام بوده بکشتن دهد صفحه ۱۰۶ .

سوم - حاجی مردی شیاد و حیله گراست که برای زنهای اندرون فال میگرفته و طالع میدیده و دعای آبتنی میداده و در تمام این عملیات علیه قائم مقام تبلیغات میکرده است صفحه ۵ .

چهارم - این عارف و ارسته دروغزن است بقائم مقام نسبت میداده که خیال دارد میرزا محمد پسرش را شاه کند در صورتیکه خودش سعی میکرده که پسرزانش اللهقلی میرزا ایلخانی بسلطنت برسد صفحه ۱۰۳ .

پنجم - جمعی او باش و مردم بی سرو پا را مهاجر نام نهاده و برجان و مال و عرض و ناموس مردم مسلط کرده است صفحات ۶۴-۶۵ .

ششم - ظالمی ستمکار است که املاک موروثی مردم را بزور و یا بحیل و دسیسه تصرف میکرده و خانواده های محترم را بی سر و سامان و پریشان میداشته و بخاک سیاه مینشانده است صفحه ۷۴ .

هفتم - مردی بتمام معنی کلمه نالایق است عدم انضباط هرج و مرج ولایات و مالیه ایران رشوه خواری و بی بند و باری کلاه سازی و ترك و فارس بازی یادگاری از اوست صفحه ۸۳ .

هشتم - درعین بیسوادی بی اندازه خودپسند و پرمدعاست مکرر میگفته از من چیزی پنهان نمیشود کرد دارای علوم اولین و آخرینم بر من اشتباه نشاید زیرا ناگفته میدانم و ننوشته میخوانم صفحه ۸۳ .

نهم - از همه چیز دنیا بی خبر و بی اطلاع است در فنون نظام و توپدیزی و غیره دخالت میکرده رسوائی بارمی آورده و خجالت نمیکشیده صفحات ۸۷-۸۹ .

دهم - ریا کاری بی شرم و حیاست خودش را نزد فرنگیها بیکاره قلمداد میکرده در صورتیکه تمام ادارات دولتی در دست او بوده و در کلیه کارهای مملکت دخالت داشته است صفحه ۹۸ .

یازدهم - در بی حیائی و بی ناموسی بی مثل و مانند است به علما و اعیان شیراز که از میرزا نبی خان امیردیوان والی فارس بشکایت آمده اند میگوید که مرا تحمل و توانائی ملاوطه با اینهمه مردم نباشد مخدره سلطنت که مرا مضاجع است انجام این خدمت باو راجع است که بغایت طالب است موضوع نسبت هائی که بمیرزا نبی خان در مجالس عام میداده غریب تر از اینهاست صفحات ۸۳-۷۹ .

دوازدهم - بسیار سفله و فرومایه است که در سر سفره بحاضرین میگفته نام را خوردید از جانم دست بکشید و هنوز مهمانها مشغول خوردن بوده اند که از سر سفره بلند میشده و سفره را جمع میکرده اند صفحه ۹۷ .

سیزدهم - خود پسندی بیچاره زبون و غافل است که مکرر میگفته مرا اهل الکبریا و العظمه و اهل الجود و الجبروت بخوانید و خود را جانشین چنگیز و بخت النصر و عبیدالغزباد و حجاج بن یوسف ثقفی میدانسته است .

چهاردهم - بی‌دین و بی‌ایمان بوده سخنانی کفرآمیز بر زبان میرانده دعوی داشته که هر شب بمعراج می‌رود و از خداوند وحی باو نازل می‌شود العیان باله که جمعی احمق هم این حرفها را باور میکرده‌اند .

پانزدهم - مسلک و شعارش در همه عمر مسخرگی بوده داستان امام جمعد تبریز و مهمانی عزت نساء خانم ورژه قشون وغیره و غیره صفحه ۶۴ و ۶۵ همه شاهدان این مدعا میباشند.

از همه این صفات رزیده بالاتر حسادتی است که بهمه چیز قائم مقام میورزیده میخواست است مثل قائم مقام شعر بگوید نمیتوانسته قطعه تقاضای بره را بشاعر عراقی نسبت داده که منقدین غلط و بی‌معنی تلقی کرده‌اند صفحه ۳۸ .

میخواست است مثل قائم مقام نثر بنویسد جزوه آداب سلطنت را نوشته که نامربوط است و يك مشت شعر بی‌سروته در کتاب مجعولی بنام صدرالتواریخ باو نسبت داده‌اند که فاقد هرگونه ارزش ادبی است .

میخواست است مثل قائم مقام حرف بزند بازبان الکن ترکی غیرمقدور بوده حتی بقدوقامت وریش قائم مقام نیز حسود بوده است .

چون قائم مقام بایکی ازدختران فتحعلیشاه ازدواج کرده بود او هم هزاران حيله برانگیخته تا عزت نساء خانم را گرفته است.

چون قائم مقام مزارع و املاک بسیار در عراق و آذربایجان داشته او هم سعی کرده است که معتبرترین ملاک ایران باشد اما دختر میرزا حسین وفا وزیر زندیه که مادر میرزا ابوالقاسم است با یکصد دانگ ملک مزروعی بخانه میرزا بزرگ رفت و میرزا ابوالقاسم آن املاک را مثل جناب حاجی بزور و شکنجه و حيله و دسیسه از مردم نگرفته بود صفحه ۷۳ .

روش حکومت حاجی در مدت سیزده سال بدین قرار است از آنهایی که

حساب میبرده است با پول و رشوه ساکشان میکرده از مال دولت تیول و تخفیف و طعمه بحلقشان میانداخته است بشاکسانی که املاکشان را بزور ضبط میکرده تهمت عسیان و طغیان میزده و باقوای دولتی سرکوبشان مینموده . اشخاص خانواده‌دار آبرومند را از طریق فحاشی و شناخت و بی ادبی از سر باز میکرده و هر جا که در این سهراب به بن بست میرسیده مسخره گی آغاز مینهاده است محمدشاه زبان بسته ابله را هم از طریق اشتها کرامت و معجزه و معراج رفتن و وحی نازل شدن و غیره افسار میزده سوار میشده و رکاب میکشیده و ایران در مدت سیزده سال صدارت چنین صدراعظمی با گرسنگی و کدائی و بی سامانی دست بگریبان بوده است. موضوع فرستادن محصل باروپا که بعضی بحساب معجزات حاجی گذارده‌اند از جمله معجزات نشده است و حدیث آن از این قرار است که بین میرزا جعفر خان مشیرالدوله که سفیر ایران در استانبول بوده و محمد علی پاشا خدیو مصر مذاکرانی شده بود ایران پنجاه نفر شاگرد برای تحصیل بمصر بفرستد ولی سرنگرفت آنوقت میرزا محمد علی خان شیرازی که بسمت سفارت پاریس رفته بود بادولت فرانسه مذاکره کرد که چند نفر مهندس و استاد صنعت بایران بفرستند آنهم نشد آنوقت مسیو گیزو وزیر خارجه فرانسه پیشنهاد نمود که بیست تن از جوانان ایران را برای تحصیل علوم و فنون بفرانسه بفرستند (۱) در تهران صورتی برای فرستادن محصل بفرانسه تنظیم کردند و اسم ده نفر را نوشتند ولی حاجی صلاح ندانست و جزو معجزات نشده‌ی حاجی محسوب گردید و تنها روزنامه‌ای را که میرزا صالح شیرازی با اسم (طلیعه کاغذ اخبار خارجه) منتشر کرده بود جناب حاجی تعطیل نمود (۲) جناب حاجی در سیاست خارجی سواد و اطلاع نداشته که مثل قائم مقام در برابر خواهش‌های خارجیان مقاومت کند چنانکه قائم مقام در موضوع معاهده تجارتنی با انگلیسها میگرد

۱ - کتاب فکر آزادی بقلم آقای دکتر فریدون آدمیت صفحه ۴۰-۴۱ .

۲ - شماره اول بهار پینچ ۱۲۵۳ در موزه لندن است .

پس بناچار خود را بمسخرگی میزده وقتی میپرسیده‌اند چرا شیر و خورشید ایران تا بحال خوابیده بود و حالا سرپا ایستاده است میگوید شیرهم مثل انسان حیوان است از خوابیدن خسته شده سرپا ایستاده است .

از همه اینها و عجیب‌تر اینست مردم ایران که دارای غرور ذاتی و عزت نفس هستند چگونه تحمل کردند که این شاید تیره ضمیر مدت سیزده سال با این سجایا و اخلاق ایران مدار باشد و بسزای خودش نرسانند آیا حمایت خارجی داشته یا مردم ایران پیروزتر بودند .

## مراسله وزیر مختار انگلیس مستر مکنیل از زنجان بمرحوم حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی

بر صفحه صحیفه صدق و صفا مینگارده که درین وقت واجب گردیده بود که مخلص از این مملکت عازم و روانه شود طریقه صداقت و رویه مخالفت را لازم بل منتعم آمد که از کمیت برخی حالات و کیفیت بعضی امورات دایر فیما بین دولتین علتین ایران و انگلیس را خاطر قدس مظاهر آن پیشوای امت خیر الانام علیه و آله التحیه والسلام را علیم و خبیر سازد لهذا مبادرت کرده بتحریر این نامه صدق علامه پرداخت و ضمن مجملی از مفصل وقایع را مشهود برای شریعت پناه میدارد که مخلص که ایلچی مخصوص دولت بهیه انگلیس است و مأمور بسفارت دولت علیه ایران شده بود بجهت انجام بعضی مطالب که در حقیقت خلاف مسطورات معاهده میمونه فیما بین دولتین بهیتین است رفع پاره مفاسد که از آن جمله خفت و بیحرمتی بود که از جانب امنای دولت علیه ایران نسبت بدولت بهیه رخ نموده بود روانه اردوی کیوان شکوه شهر یاری شد بعد از ورود باردوی معلا مطلوب امنای دولت بهیه را بطریق حق و انصاف بامنای دولت علیه اظهار داشت و خواهش اجرای مطالب مذکوره را از امنای دولت علیه نمود و چنان دانست که امنای دولت علیه نظر بیاسداری دوستی چندین ساله دولت بهیه باوجود همه تقویت و جانبداریها که از دولت بهیه مشاهده کرده اند و خدماتی که خود نیز در خیر خواهی و استقامت این دولت علیه در عرض مدت بیست سال بخاقان مغفور خلد آشتیان اناراله برهانم و نایب الخلافه مبرور جنت مکان و اعلیحضرت شهر یاری نموده مطالب بهیه را معمول و مجری خواهند داشت و فسخ عزیمت و ترك



این ارادت که نشانه مخالفت با دولت بهیه است و امنای دولت علیه در نظر دارند خواهند نمود وهم تلافی خفت و بیحرمتی که با دولت بهیه شده خواهند کرد و در صد رفع کلفت و نقار فیما بین خواهند برآمد بعد از اظهار و اصرار جوابی که موافق صواب باشد و آیت رفع کدورت از او ظاهر شود از امنای دولت علیه مسموع نیتاد و هویدا نکشت بلکه زیاد سوء سلوک و تغییر رفتار از امنای دولت علیه مشاهده رفت که منافات کلی با شرایط دوستی داشت آخر الامر چون ملحوظ و مفهوم شد که امنای دولت علیه بهیچوجه معمول داشتن مطالب اولیای دولت بهیه را منظور ندارند و بهیچوجه در مقام رضا جوئی خاطر ایشان بر نمیآیند و تکالیفی را هم که محض استقامت دوستی دولتین بهیتین است و آسایش خلق این مملکت در آن متصور است قبول نمیفرمایند و یکباره قطع نظر از حمایت و دوستی دولت بهیه کرده مودت و رابطه دولت بهیه را بجهت خود لایضر لا ینفع گرفته اند معذک مخلص بودن خود را در اینجا بیحاصل شمرد زیرا که آنچه در قوه داشت مکالمه و مکاتبه نمود و خواهش اجرای مطلب را کرد که این دوستی چندین ساله قصور و فتوری بهم نرساند عاقبت بجائی نرسید و جواب کافی شافی شنیده نشد و چنانچه مطلبی را هم قبول میکردند فی الفور از آن قبول نکول میکردند ناچار از اردوی پادشاهی بیرون آمد و در حین مراجعت از اردو خبر رسید و امنای دولت اعلام کرده بودند که جهازات جنگی دولت بهیه مأمور و وارد بحر فارس کردند که هر گاه امنای دولت علیه ایران مطالب عدالتانه دولت را بطریق دوستی بعمل نیاورند بطریق دیگر مطالبه عمل آوردن مطالب بشود بعد از وصول این خبر باز هم این مخلص صداقت شعار محض خیر خواهی دولت پادشاهی و خلق این مملکت یکنفر از نایب های خود را از عرض راه مأمور رکاب مستطاب پادشاهی نمود از رسیدن قشون دولت بهیه بیحر فارس و قصد ایشان از آمدن بآنجا اعلام کرد اگر چه مکرر سود و زیان دولت بهیه را بامنای دولت علیه اشعار کرده بود مجدداً نیز آنچه لازمه خیر خواهی دولت علیه ایران بود اظهار ساخت و تکلیف خود را چنانکه باید و شاید

در مراسم سفارت خاص خود بعمل آورد و از عهده خود ساقط کرده اختیار دوستی و مخالفت را بخود امنای دولت علیه واگذار نمود اکنون رفع فساد و برپا نمودن نزاع در عهده و اختیار خود امنای دولت علیه ایران است ظاهر آنست که هرگاه امنای دولت علیه ایران مطالب منصفانه دولت بپید انگلیس را مجری و معمول داشتند امنای دولت بپید ترك قصد و عزیمت خود خواهند نمود زیرا که بپیچوجده راضی بکارشکنی و فساد دولت علیه و مملکت محروسه ایران نمیباشند و چنانچه بعد از همد این اعلام و اصرار مخلص که با امنای دولت علیه شده است در صدد رضاجوئی و اجرای مطالب امنای دولت بپید بر نیامدند و تکالیف عدالتانده ایشان را قبول نکردند دولت بپید ناچار است که بطریق دیگر در مقام طلب حق و چاره کار خود بر آید و این معنی انظر من الشمس است که بعد از آنکه امنای دولت علیه ایران امنای دولت بپید انگلیس را مضطر و لاعلاج کردند که بنای بی عدالتی و خصومت را گذارند با دولت علیه ایران بپیچوجده متعرض و مزاحم اهل بلاد ایران نخواهند شد و در مقام عناد و دشمنی با جمیع اهل بلاد ایران بر نخواهند آمد امنای دولت بپید را هر حرف و تکلیفی که در میان است با امنای دولت علیه ایران خواهد بود و هیچگونه دخلی بر عایای این مملکت نخواهد داشت جهت اینکه کار گذاران و گماشتگان دولت بپید در هر خصوص و هر مورد کمال رضامندی و خوشنودی از رفتار و مهربانی وضع و شریف اهل این بلاد حاصل کرده اند و نهایت خوشوقتی داشته و دارند هر گز در مقام ایذاء و انزیت جانی و مالی و هتک آبروی ایشان بر نخواهند آمد و حتی المقدور در نظر داشته و دارند سعی و اهتمام کرده و میکنند که بقدر حبه و دیناری ضرر و خسارت با اهل بلاد محروسه ایران نرسانند و از هیچ رهگذر خواطر ایشان را رنجه نسازند و ضرر آنها را نقصان خود و سود ایشان را بهبود خود می شمارند و همچنین سود و زیان طرفین را راجع و عاید یکدیگر میدانند معینا امید دارد که اعلی حضرت شهر یاری مشاهده استقامت دولت علیه خود و فایده دوستی دولت بپید را نموده و از راه چاره بر آیند و رفع این کدورت که در میان است و اکنون در کمال

سهولت خواهد شد بطریق شایسته شده باشد و باز این خیرخواه مراجعت نموده در تزیید دوستی و اتحاد فیما بین دولتین علیتین بکوشد و بنیان دوستی را بیش از پیش مشید و مرصوص سازد و چون زیاده از جانب امنای دولت بهیه خود مأذون نبود که در صورت عمل نیامدن مطالب در بلاد محروسه ایران توقف کند عازم و روانه گردید ولیکن از دارالخلافة الی سرحد دولت سنیه روم در هر جا که خبر اجرای مطالب برسد و از نایب خود شرحی مبنی بر عمل آوردن خواهشها واصل شود مراجعت و معاونت خواهد نمود امید بسیار دارد که خبر اجرای مطالب برسد و این دوستی دیرین بدل بمغایرت و دورنگی نشود چون مراتب از لوازم بود مصدع احوال رحمت اشمال آمد باقی قوایم دین مبین وقواعد شرع متین بانوار و تقوی و آثار حکم و فتوای آن شریعت بناه مرتفع و معلی باد .

## جواب جناب حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام

### بوزیر مختار انگلیس

بسم اله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین الصلوة والسلام علی اشرف البریه محمد و آله اجمعین الذینهم غایته خلق السموات والارضین اما بعد خیرخواه کافه بندگان خالق جهان و خادم شریعت مطهره انس و جان علیه واله التحیه من اله المنان مکشوف ضمیر فطانت تخمیر جلالت نضاب شوکت اکتساب وزیر مختار بی تدلیس و مقرب دربار دولت انگلیس میدارد که صباح یوم یکشنبه دوازدهم شهر جمادی الثانیه من شهور هزار و دو یست و پنجاه و چهار هجریه مقدسه کتاب صوابنامی مؤدب اقتضای مصحوب ساعی که مینمود او را از زنجان روانه ساخته اند در مسجد جدید و معبد منیع سدید بعد از فراغ از طاعت و عبادت خالق فرید و حید در مجمعی که انجم سیار افلاک علوم رسول مختار بجهته استضاءه ضیاء علوم ربانی و احکام

آسمانی مجتمع و مستجمع میبوندند بنظر خادم شریعت خیر البشر رسید مضامین مطویه و مطالب مطویه که آن کتاب حاوی و مطوی بر آن بود با تأمل مشاهد و مصفی گردید حال که دوشنبه بیستم شهر مزبور است بجواب آنجناب از روی صدق و صواب اقدام مینماید که اگرچه حق جواب مقتضی بسط مقال در ضمن چند کتاب و مستلزم اطباب در خطاب است لیکن نظر با اعتمادی که بر فهم و فراست امناء دولت نیشوکت انگلیس داریم بر معظم فقرات و مطالب کتاب مرسل در ضمن همین کتاب جوابی نگاشته میگردد و تنصیص و تصریح که با اشارت و تلویح که رفته جواب کل مطالب دریافت خواهد شد لکن توقع اینست که امنای دولت بهیه نظر منصفانه و تأمل عاقلانه در آن کنند و در رد و قبول آن جز عقل سلیم و فهم مسقیم را مدخل ندهند و مراتب مرقومه درمراسله مرسله منحل بچند مطلب میشود واله اعلم بالصواب .

اول - بیان آنکه سبب رفتن آن جلالت مآب باردوی همایون دولت علیه اسلام پناهی سان اله شوکته عن التناهی این بود که انجام بعضی مطالب که نتیجه آن رفع خلاف مابین دولتین است داده و مبانی و داد مابین دولتین را مستحکم کرده و تدارك بی حرمتی که از امنای دولت علیه اسلام بدولت بهیه انگلیس شده نموده باشند .

دوم - بیان خدمات خود بدولت علیه اسلام و آنکه نظر بخدماتی که در عهد خاقان مغفور در مدت بیست سال بدولت علیه و نایب السلطنه مبرور و به بندگان اسلامیان پناهی نمودید معتقد این معنی بودید که جمیع مطالب و مسئولات و مقاصدی که باعث رفتن باردوی همایون بوده امنای دولت علیه بانجاح مقرون خواهند فرمود و بعد از رفتن و اظهار کردن خلاف آن بطور رسید .

سوم - بیان آنکه از تکالیف مطالب که اظهار می نمودید بزودی نکول می کردند .

چهارم - بیان آنکه چنین یافتید که امنای دولت علیه قطع نظر از دوستی

دولت بهیه نموده‌اند و آنرا لا یضر ولا ینفع دانسته‌اند و باینواسطه بودن خود را در اردو بیحاصل دیده ناچار بیرون آمدید .

پنجم - بیان آنکه خبر ورود جهازات جنگی بیحر فارس وقت مراجعت از اردو رسید که هرگاه دولت علیه تکالیف عدالتانه را بدوستی بعمل نیاورند طریق دیگر مطالبه عمل آوردن آن کنند .

ششم - بیان آنکه دولت بهیه ناچار است هرگاه دولت علیه تکالیف عدالتانه را بدوستی بعمل نیاورند بطریق دیگر درطلب حق و چاره کار خود برآیند .  
هفتم - بیان آنکه هرگاه دولت علیه دولت بهیه را مضطر گرداند بنای بی‌اعتدالی و خصومت با دولت علیه گذارد بهیچوجه مزاحم و متعرض اهل بلاد ایران نخواهد شد و عناد و دشمنی با جمیع ایران ندارد و خصومت با اماناء سلطانت ندرعیت ایران و ازین قبیل استمالت و جلب قلب و مهربانی و لطایف .

هشتم - بیان آنکه با آنهمه ناملایمات که ازامانای دولت علیه دیدید باز انتظار وزیدن روایح دوستی و ملامت دارید که در هر کجا از سرحدات روم خبر قبول تکالیف رسد مراجعت کنید و در استحکام مبانی دوستی و رفع کدورت کوشید .

نهم - بیان آنکه اطلاع این خادم شریعت مطهره را از لوازم دانستید و بر مراتب دایره مابین دولتین اطلاع دادید .

**اما جواب -** از مطلب اول آنکه مخفی و مستور نماند بعضی امور هست که حسن و قبح آن متفق علیه جمیع امم و فرق و طوایف و بسرحد ضرورت و بداهت و مجال انکار نیست از آنجمله حسن عدل و انصاف و قبح ظلم و اعتساف است که هیچ ذیعقل و شعوری انکار آن نمینماید بلکه تصدیق میکنید و بر قاطبه سکان دولت و مملکت ایران و بر بسیاری از اهالی سایر ممالک مشخص و معلوم گردیده که قرنی است اهالی ترکستان بر بندگان خالق جهان از اهل خراسان اشد ظلم و عدوان مینمودند

بلکه اختصاص باهل خراسان ندارد هر بنده خدائیکه در خراسان و استرآباد بچنگ ایشان می افتاد از رجال و نسا و صبایا و اطفال برخی را میکشند و بقیه اسیف در کمال شدت و ازیت با مال و اموال اسیر کرده و دستگیر نموده باجمیع اموال برده و بسیار اتفاق افتاده که غفلته و برقری و نواحی شبیخون آورده بالمره را اسیر و دستگیر نموده باجمیع اموال برده که حال بسیاری از ولایات باین واسطه خراب و ویران مانده بعلاوه در این اوقات ظلم و تعدی را در هرات بر بندگان خالق جهان از حد گذرانیده اند حتی آنکه بندگان خدا را در دیگ جوشانیده و بعضی را شقه کردند و بانواع سیاستهای دگر هلاک کردند و اموال آنها را متصرف شده اهل و عیالشان را فروختند شنایع و قبایح آنها زیاده از آنست که در امثال این صفحات تحریر توان نمود با این احوال و اوضاع عقل قاضی و حاکم است افعال صادره از آنها محض ظلم بلکه اشد ظلم است و در صد تنبیه و مواخذة و قلع و قمع و دفع آنها بر آمدن عین عدل بلکه کمال عدل است و قطعی است هر گاه در سرحدات ممالک دولت بپیه امثال این مفاسد روی دهد بپیچ قسم از خود راضی بتکاهل بتسامح نمیگردند و کمال اهتمام در رفع امثال این مفاسد میفرمایند و چنین نیست که ما از قواعد دوات بپیه اطلاع نداشته باشیم چه بنای اساس قواعد ایشان بر عدم ایذای بندگان خالق زمین و آسمانست بناء علیه میگوئیم امنای دولت علیه باعلی صوت ندا میکنند که مارا منظوری نیست مگر رفع مظالم و مفاسد اهالی ترکستان و دفع ظلم ایشان از بندگان خالق جهان و استخلاص اسرای مظلوم بی پناه از ایادی ظلمه روزگار تباه نه مال منظور است و نه ملک و نه جاه و نه جلال پس عمل امنای دولت علیه نظر باینکه مقتضای عدل و انصاف است و مرضی نفوس کار همه از جور و اعتساف است دولت بپیه باید این عمل را مدح و وصف کنند نه اینکه کاره باشد و چون موافق و مطابق عهد عبودیت خالق زمین و آسمان که فوق همه عهد و موثیق است عین توافق معاهده مابین دولتین شمارند نه خلاف معاهده چه معاهده مابین بترك مقتضیات عدالت

وترك اطاعت حضرت رب العزت نخواهد بود پس خلاف معاهده و مخالفتی بظهور نرسیده .

اما بیحرمتی که اظهار شده بود بالنسبه بدولت بهیه هر گاه مقصود غمل مزبور است که معلوم شد دخلی به بیحرمتی ندارد و البته مرضی دولت بهیه بدلائل مذکوره خواهد بود و هر گاه مقصود سوء سلوک است که از بعضی جنود دولت علیه بالنسبه بشما صادر اینمعنی نیز واضح است و معلوم که بر فرض وقوع باشارت یا رضای ارکان دولت علیه وقوع نیافته و از شخصی که بیحرمتی صادر شد دخلی بر حال دولت ندارد و چه در رکاب همایون و اردوی میمون اشخاص متفاوت المراتب میباشند بعضی هستند که قبض و بسط مهمات امور و نظر در صلاح و فساد حال جمهور مفوض بایشان است و راعی و حافظ صلاح عامه میباشند و معدودی که باین درجه باشند بلکه شاید منحصر در فرد باشد و اکثر چنین نیستند بلکه هر گاه مانعی نداشته باشند مضيع دولت خواهند بود و هر گاه از صنف اول حرکت موهنی صادر شده باشد معتنی به مقام گله و شکایت است و هر گاه از اشخاص دیگر است معتنی به نخواهد بود و ارباب عقول در امثال این مقام باغماض عین میگذرانند و با وجود استیلا و تسلط در صدر مواخذه یا شکوه یا گله بر نمیآیند بناء علیه در این مقام مناسب در حق شما عدم اظهار و اغماض بود .

اما جواب از مطلب دویم این است که چنین نیست که اولیای دولت علیه و رجال سلطنت اسلامیه غافل از خدمات چندین ساله امنای دولت بهیه و محبتها و مودت های ایشان باشند و مجال اغماض و انکار نخواهد بود و در نظر خواهند داشت چه مکرر از هر باب و هر جهت محبتها دیده هدایای نفیس از آندولت باین دولت آمده و نقود کثیره و سلاح و اسباب جنگ آورده اند و تعلیم نظام از مهندسین و معلمین ایشان گرفته اند و اینها چیزی نیست که عظمای ایران بر آن مطلع نباشند و بتضییع آن خدمات و زحمات و حقوق راضی شوند .

اما آنچه دلیل بی اعتنائی و عدم رعایت حقوق دوستی و امارت نسیان از



خدمات سابقه و لاحقاً قرار داده بود دلیل و آماده نخواهد بود چه دلیل شما محض عدم قبول دولت علیه است خواهش شما را و چنانچه از بطون کلمات شما معلوم باشد عمده خواهش شما فسخ عزیمت ترکستان است و کشورگشائی آن سامان و این خواهش در این اوقات خلاف مقتضای خیرخواهی و صلاح اندیشی بود آخر شما خود عاقلید و اعتقاد ما این است در امثال خود بعقل و فطانت ممتازید انصاف بدهید که صحیح بود امنای دولت با این خزائن که صرف کردند و این مشاق و متاعب که متحمل شدند و اینهمه عسکر و جنود که ترتیب دادند و مدتی مدید در آن صفحات توقف کردند و اینهمه مجادلات اتفاق افتاد قبل از آنکه کار باتمام و مطلب بانجام و اختلاف بانتظام برسد معاودت کنند بدون الجاء و اضطرار و ضرورت و صلاح کار آیا چنین عمل ملایم با اساس سلطنت و مملکت داری و جهانبانی و کشورگشائی بود هیچ احدی تصدیق بر این مطلب نمی نماید و این رأی را نمی پسندد این معنی را ادانی بر خود نمی پسندند و روا نمیدارند چه جای اعالی و عظمای ایران سیما سلطان و الاشان حفظه اله تعالی عن افات الزمان و ظاهر اینست که امنای دولت بهیبه به مفساد اعمال اهالی ترکستان بنحویکه مرقوم شد مطلع نباشند و شما هم درست ملتفت نباشید والا نباید ایشان را کراهتی و شمارا ملالتی از تسخیر دولت علیه ترکستان را بوده باشد .

اما جواب از مطلب سیم که قبول و نکول امنای دولت علیه مطالب را بر عدم استقامت مزاج و ایماء بر فتور رأی کرده بودید اینست که چون عمده مطالب شما دست باز گرفتن از تسخیر هرات و ترکستان بوده و فسخ اتمام کار لهذا بملاحظه سوابق محبت و رعایت جانب موافق خدمت قبول متمنیات شما را می نموده اند و بملاحظه اینکه قبول این امر منافی با قواعد سلطنت و مناصب با انتظام امر مملکت و خلاف مصلحت دولت می یافته اند نکول می فرموده اند پس قبول و نکول را بر فتور و قصور رای حمل نباید کرد بلکه قبول را نشانه دوستی و احترام و نکول را علامت مملکت داری و انتظام باید دانست بلی هرگاه بعد از اطلاع شما بر بواعث و دواعی

حرکت و نهضت اردوی همایون بسمت هرات و ترکستان و قبل از ورود بساحات هرات و ترکستان رفع بواعث و دواعی حرکت را میکردید و تمنای فسخ عزیمت را مینمودید از ایشان وامنای دولت علیه قبول مینمودند معمول بر لجاج و عناد بود و هرگاه قبول میکردند در اینصورت وبعد نکول مینمودند معمول بر فتور و قصور رأی بود بنابراین در این حال که هستند مورد بحث و ملامت نخواهند بود بلکه در اینوقت وفا و دوستی مقتضی تدبیر و سعی در انجام و اتمام امر است.

اما جواب از مطلب چهارم که حاصل آن استنباط قطع دوستی و لایضرو لاینفع دانستن دولت علیه دوستی دولت بیهیه را این است که با این توهم خیال ناشی از تطورات و اماراتیست که اظهار کرده بودید و آن تطورات و امارات بدلائل مردود شد پس بمقتضای ادله دوستی برقرار و عهد قدیم استوار خواهد بود و چگونه عاقل قطع نظر از منفعت امری که حسن انظار و بین است بلاسبب مینماید و چگونه غافل از مضرت عملی که ضرر آن مشاهده و محسوس است بدون جهت میگردد.

اما جواب از مطلب پنجم که آمدن جہازات جنگی بیبحر فارس بوده باشد که منظور از آمدن مطالبه اجرای تکالیف است آمدن چند جہاز بیبحر فارس تصدیق میکنیم لیکن اعتقاد نداریم منظور خصومت باشد چه از اوضاع دولت بیهیه مطلعیم با خصماء حقیقی از روی صلاح و عقل و تدبیر و مدارا سلوک میفرمایند.

اما جواب از مطلب ششم که ناچار بودن دولت بیهیه در صورت بجانیاوردن دولت علیه مطالب عدالتانه را بدوستی بطریق دیگر مطالبه کنند و در صد چاره کار خود بر آیند اینست که مطالب عدالتانه کدام و چاره کار ایشان چیست و کدام خلل و فساد در امور مملکت یا سلطنت دولت بیهیه رو خواهد داد که ناچار با اقدام خصومت شوند یا کدام خلل و فساد روداده که ناچار باید بچاره کار خود بکشوند و مخصوصه و مجادله دولت علیه را با اهالی سرحدات ترکستان چه مناسبت با ممالک دولت بیهیه.

اما جواب از مطلب هفتم اولاً میخواستیم بفهمیم که کدام امر بجهت

دولت بهیه روخواهد داد که مستند بدولت علیه باشد و باعث اضطراب ایشان شود در اقدام بامثال این امور عظیمه خطیره بر فرض اینکه خلاف معاهده باشد موجب اضطراب دولت بهیه در خصومت کردن و عداوت ورزیدن نخواهد بود و بعلاوه امور عظیمه و خطیره را سهل شمردن و آسان پنداشتن از فطانت و متانت دور و از رویه عقل مهجور است و در مقام نصیحت بیان این مطلب اکتفا میرود که یکی از مقاصد کلیه از بعث انبیا و رسل موالفت و استیناس عباد الله و رفع مخالفت و عداوت بوده و بی‌موجبی و سببی اسباب خلافت و عداوت چیدن و موالفت را بکلفت و انس را بوحشت و محبت را بعداوت بدل کردن خلاف طریقه کل انبیا و رسل و نقیض مقصود جمیع هادیان سبل است و عقل و نقل و کتب آسمانی قاضی بر قبیح آنست و چگونه امنای دولت بهیه راضی بصدور حرکتی از خود میگردند که قبیح آن اظهر من الشمس است چنین گمان درباره ایشان نبرده و نمیریم .

اما جواب از مطلب هشتم آنکه میگوئیم معلوم است مقصود شما از مطلع ساختن این خادم شریعت مطهره بر مطالب مرقومه محض مطلع ساختن نبوده و نیست بلکه مقاصدی در نظر گرفته‌اید که عمداً آن اقدام این خیرخواه قاطبه عباد است و در رفع موانع الفت و دفع مفاسد کلفت و سعی در مقتضیات محبت و معلوم است التفات شما بر این مطلب مقتضای فطانت و معقولیت است ولیکن چه استحکام اساس مودت موقوف بر جوع بامناء دولت علیه است و بواسطه بعد مسافت مابین بسهولت رسل و رسائل را زهاب و ایاب و قرب حصول جواب میسر نیست و از طرز بیان معلوم میشود که مدتیست این مطالب در قلب شما خلیجان داشته و در این اوقات اظهار کرده‌اید هرگاه زودتر ما را خبر داده بودید بدلائل شافیه کافی از جانب خود و امارات ظاهره باهره از جانب امناء دولت علیه بر شما مدلل و میرهن می نمودیم که قصد خلاف و نیت خصومت و فساد دولت علیه را با دولت بهیه نبوده و نخواهد بود این خطورات را از خاطر شما

بیرون میگردیم حال کد مطلع شدیم آنچه صلاح نشاتین خود و خیر خواهی دولتین در آنست مرقوم شد و مطالبی که مصلحت دانیم معروض رأی بندگان ظلّ اللّهی صان الد شوکت عن التناهی و مکشوف ضمیر امنای دولت اسلام پناهی خواهیم داشت تا اشارت علیه چه رود و رجال دولت علیه چه نحو مصلحت دانند و چه مقرر فرمایند آن شوکت مدار نیز بتدارك و تلافی افعال و مسامحه که در این نظر مدت کرده اند از اطلاع دادن بر مکنونات خاطر خود و اظهار مطالب من بعد را مسامحه نمایند تا بشمرات آن برخوردند زیاده مرقوم نمیگردد توقع آنکه بنظر تأمل و تدبیر در مرقومات نگردند و خلاف مقتضای آن بظهور نرسانند والسلام علی من التبع الهدی و نهی النفس من الهوی تمام شد . (۱)

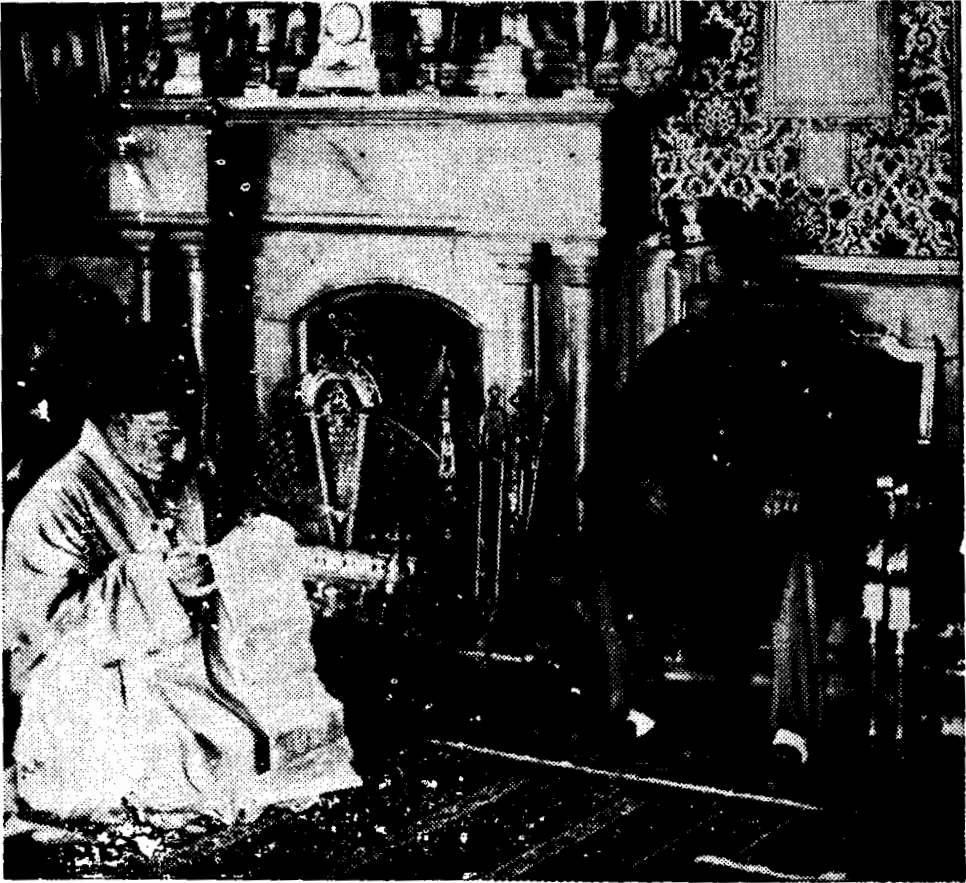
## ۲

## میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم و اتابك اعظم

ترجمه احوال میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدر اعظم را محمد حسن خان اعتماد السلطنه در خوابنامه و میرزا علی خان امین الدوله در خاطرات سیاسی خود نوشته اند .

هردوی این نویسندگان معاصر و معاصر وهمدم وهمقدم صدراعظم نامبرده بوده و فراز ونشیب زندگانی پرماجرایی او را بقلم آورده اند . نوشته های آقایان معتبر و اطلاعات مفیدی بدست میدهند .

ما در اینجا نوشته اعتماد السلطنه را که ممکن است در دسترس همه نباشد عیناً می آوریم و ضمناً اسناد دیگری هم که روشنگر مطالبی است که بعضی از آنها را مرحوم میرزا علیخان امین الدوله عنوان کرده ارائه میدهیم و رویمرفته سه موضوع اصلی عمده در احوال و زندگانی میرزا علی اصغر خان امین السلطان درخور تجسس و تحقیق است که اتفاقاً هر سه موضوع از همان اوان وقایع بطور نارسا مطرح گردیده و حال با توجه بمطالعات و اسنادی که بدست آورده ایم از روی تحقیق میتوانیم در باره آنها رأی بدهیم : یکی موضوع مسموم کردن اعتماد السلطنه دومی توطئه قتل ناصرالدین شاه و سومی موضوع کشته شدن امین السلطان است .



محمد حسنخان اعتمادالسلطنه در حضور شاه روزنامه میخواند

### خوابنامه یا خلسه

درعالم رؤیا اعتماد السلطنه چنین اندیشیده که سر سلسله پادشاهان ایران  
صدور دوره پادشاهی قاجار را محاکمه میکنند .

حاجی ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی را کوروش کبیر .

میرزا شفیع مازندرانی را کوروش کبیر .

حاجی محمدحسین خان صدر اصفهانی را داریوش بزرگ.

- میرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی را داریوش بزرگ .
- حاجی میرزا آقاسی ایروانی را شاه اسمعیل صفوی .
- میرزا تقی‌خان امیرکبیر فراهانی را نادرشاه افشار .
- میرزا آقاخان صدراعظم نوری را اردشیر بابکان .
- میرزا محمدخان سپهسالار قاجار را اردشیر بابکان .
- حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله قزوینی را نوشیروان عادل .
- میرزا یوسف آشتیانی مستوفی‌الممالک را اشک اول .
- میرزا علی‌اصغرخان امین‌السلطان را آقامحمدخان قاجار .

### نسب امین السلطان

در جلسه محاکمه‌ای که آقا محمدخان قاجار او را محاکمه میکرد گفت اسم علی اصغر پدرم ابراهیم جدم زال از ارامنه سلماس بود خانواده‌ام در یکی از دهات آن ایالت زندگی مینمود هم اکنون اقوام و بنی اعمام که ارمنی و روستائی میباشند در آن دهکده ساکنند و درکیش عیسوی راسخ بعضی از کسانم پس از ثروت و تمکن خواستند خانواده را نجیب و معتبر کنند شهرت دادند که پدر زال از امرای گرجستان بوده و آقا محمد شاه پس از تصرف تفلیس او را با خود آورده اما در حضرت شهریارى معلوم است که این امر از حقیقت دور است و غلط مشهور زال جدم درخانه میرزا گرگین‌خان گرجی از منسوبان معتمدالدوله منوچهرخان خواجه باشی فتحعلی‌شاه‌خانه شاگرد شد امیر سلیمان‌خان اعتضاد الدوله قاجار که در ارک‌خانه داشت او را برحسب اتفاق درکوچه دید چون صباحت منظری داشت خان که نسبت غلام پاره‌گی و غلمان بازی باو میدادند - به او نظر داشت فرایشان آن امیر با شوکت و جلال زال را از خانه میرزا گرگین‌خان بدر بردند بقول لوطیان قرش زدند امیر سلیمان خان حکم کرد ارمنی بچه را ختنه کردند و بصورت مسلمان نمودند پس از



آنکه زخم بریدن التیام یافت در زمره غلامان خاص امیر شد تا زنده بود پیرو دین مسیح میبود اما بناچار اظهار اسلام میکرد (۱) پس بحکم ظاهر زنی مسلمه باو دادند و فرزندان آورد و زال از جهت میل بکیش قدیم خود همد را با اسم هائی که ارامند راست نامید از آنجمله پدرم ابراهیم میباشد که در خانه سلیمان خان معروف بخان خانان نواده امیر سلیمان خان سمت خانه شاگردی داشت و عمم اسکندر که شاگرد آبدار خان والاشان بوده خواهر صلبی و بطنی خان خانان که مادر معظمه حضرت ولیعهد (۲) بود پدرم را در سفری که حضرت اقدس ولیعهد بحکممرانی آذربایجان میرفتند همراه برد و عمم اسکندر آبدار حضرت ولیعهد شد پدرم که آنوقت معروف بابراهیم کچل بود شاگردی برادر خود را اختیار کرد مدتها در تبریز به محنت تنگدستی میزیست تا بوق سلطنت را بدر قیصر کردون رفعت شاهنشاه حالیه زدند آنگاه عمم سقا باشی شد و باز پدرم در خدمت برادر بسر میبرد چون بطهران آمدند در همان خاندهای اجدادی در ارك جا گرفتند و پدرم در دکه کفش دوزی در ارك شاگرد شد ماهی دوسه قران از استاد اجرت میگرفت و هفت هشت قران هم برادر از راه دستگیری باو میداد او با مادرش که جده من بود بوضع بیچارگی و عسرت تمام زندگانی میکرد و اسکندر بك

۱ - میرزا علی اصغر خان مدعی بوده که از اولاد لاجین خان است که در جنگهای عباس میرزا با روسیه خدمات شایان بدولت ایران کرده است آقا علی اصغر همینکه بوزارت رسید نامه ای از عباس میرزا به گلین خانم عروسی زن محمد میرزا انتشار داد که در آن نامه عباس میرزا قدردانی از خدمات لاجین خان کرده و سفارش بسیار نموده که خانواده سلطنت از اولاد مشارالیه نگاهداری و پذیرائی کنند. از مضمون این نامه و جمله ها و کلماتی که استعمال شده معمول بودن آن محرز و هویت و ملیت لاجین خان بهیچوجه معلوم نیست بعلاوه در بایگانی سفارت پاریس در مدت وزیر مختاری نظر آقا که قریب چهل سال طول کشید نامه ای دیدم که امین السلطان از ملکم خان بنظر آقا شکایت کرده که با وجود هم نزادی نسبت بمن ناسزا میگوید شما که از ما هستید او را نصیحت کنید که دست از این حرکات بردارد نظر آقا در جواب مینویسد که هر چه او را نصیحت کردم بخرجش نرفت.

۲ - مادر ولیعهد مقصود جهان خانم مهد علیا مادر ناصرالدین شاه است.



میرزا علی اصغر خان امین السلطان در سال ۱۳۰۴ قمری

سقا باشی همت کرد سالی هفده تومان از دیوان در جزو مواجب سقایان برای او برقرار نمود قبوضاتی میدارد آن هفده تومان را میگرفت هنوز در نزد میرزا علی رضای معروف به قبض خور موجود هست و سجع آن مهر سلام علی ابراهیم می باشد از اتفاق هنوز آنها را بلع نکرده و نخورده است ظاهراً مواجب سقایان آن وقت جزو فراشان بوده است (۱).

۱ - میرزا علی رضا براتی بر خلاف حقیقت صادر کرده بود و قتیکه حساب او را رسیدگی میکردند از ترس مجازات فرصتی بدست آورده و آن برات را خورده بود.

میرزا تقی خان امیر نظام هر وقت پدرم را میدید مشغول میشد و بدش میامد روزی پرسید این پسر کیست گفتند ابراهیم برادر سقا باشی است عمم را طلبیده فرمود مرا دیدار این پسر خوش نمی آید و در بشره او میبینم که روزی دولت ایران را به پلستی مبتلا سازد البته او را از خلوت همایونی دور نمائید بنا بر این میرزا تقی خان که صاحب مسند صدارت بود پدرم قدرت و اجازه آمدن بخلوت نداشت چون او برفت ورق بر گشت ضعیفه سیده را باقلیل جهاز از خانه سلیمان خان و انوشیروان خان پسرش باو دادند و انعامات و سمتی از طرف شاهنشاه در حق او مبدول شد جانی گرفت مایه بهم بست خانه خرید در آن حال عمم اسکندر بك عازم سفر حجاز گشت در بر گشتن بتهران رسیده در گذشت پدرم که در آن غیبت نیابت او داشت و روی آبداری شاه سوار میشد بعد از شنیدن خبر فوت برادر از حقوق او صرف نظر کرده یوسف پسرش را بر حسب رسم سقا باشی گذاشت و خود شخصاً با کمال استقلال آبدار باشی شده برادرزاده را بسا آنکه آبدارخانه حق طلق او بود مطلقاً در کارها دخالت نداد بر ملازمان حضرت پادشاهی پوشیده نباشد که پدرم با وجود بی خطی و بی سواد و عوامی بودن از آدمهای زرنگ با هوش دنیا شمرده میشد و دانشمندان کار دیده او را مردی زرنگ و بزرگ و عاقل بلکه از عقلای عصر محسوب میداشتند و میگفتند در مدت صدسال یک نفر باین کفایت و هوش بدنیا نیامده و چنان بود که میگفتند چه داخل هر کاری میشد کردانی و لیاقت خود را مشهود و ظاهر میساخت نمیتوانم بگویم در عالم خودش مثل شخص جلیل شما که سر سلسله سلاطین قاجاریه میباشید یا کارهای نادرشاه و شاه اسمعیل را نمودید اما او در کارها بروفق و ملامت یا ملاحظه و دقت داشت پنج دقیقه از دقایق عمل را فرو نمیکذاشت و همینطور بسنگینی و ثانی راه ترقی میپیمود مالی جمع و ذخیره نمیکرد و راهی آهسته میرفت و از کثرت مراقبتی که در خدمت داشت و صداقتی که در چاکری بخرج میداد کارش روز بروز بالا میگرفت آخر الامر مرتبت و مقامی یافت که هیچ صدراعظمی نیافت فی الحقیقه قول و حسابش همه درست رایش اصیل تدبیرش

صائب و شخصاً معتبر بود اغلب ادارات دولتی و دوائر ملکی را از این راه و رویه و سلوک و طریقه مالک شد در استان حضرت سلطنت مشارالیه و معتمد گشت مخصوصاً کار ابنیه و عمارات سلطنتی و وزارت خزانده و دربار و گمرک خانها برجی لایق میبرداخت و می توان گفت از امثال و اقران احدی چون او محبوب و مهذب نبود همیشه میل شاه را در کارها ملاحظه می نمود و هر کس را طرف مرحمت اعلیحضرت همایون می دید با او متحد و متفق می گردید خواستش خواست شاه میلش میل امنای درگاه از پیش خود رأی نداشت و همت بر پیروی خیال و لینعمت میگماشت .

خیانتش بدولت و ملت ایران منحصر بدو چیز بود یکی از آن دو را هم نباید خیانت حساب نمود .

اول آنکه محض اعتبار شخصی تمام مردم و رجال دولت را در حضرت پادشاه دزد و متقلب قلم میداد و ابرام و اصرار در این موضوع داشت و آنقدر اینکار را دنبال کرده که این مطلب را ذهنی و خاطر نشان همایون نمود که یقین کردند جز یکنفر پدر من که در خدمات و امور راجعه بی طمع و غرض است دیگر باقی طماع و اخازند و شاید .

### ضرابخانه و حاجی محمد حسن اصفهانی

دوم عیار پول ایران است که ضرر آن بخاص و عام وارد آمد و از خزانده دولت تاریخیت متضرر گردیدند و این اثر تا دنیا باقی است بزبان حال و قسال گفته می شود .

البته بر ملازمان حضرت پوشیده نیست که پدرم باینکار راغب نبود حاجی محمد حسن یهودی اصفهانی مشهور بدامین دارالضرب این راه را نمود ویرا به منفعتی گزاف تطمیع کرد و به مصیبتی بزرگ آلوده ساخت و عاقبت جزئی نفعی بهره پدرم شد و کلی را امین الضرب برد و الحق راه امانت بد پای دیانت سپرد پدرم جزئی منفعت خود را با دولت قسمت نمود اما حاجی محمد حسن فایده کلی خود را که سر

به کرورها میزند بتنهائی صاحب آمد هنوز هم آن نفع وفایت درکار است بعد ها نیز خواهد بود .

بالجمله پدرم طوری سلوک میکرد و با مردم بحدی خوب راه میرفت که چون در راه خراسان بآن جهان رفت اکثر مردم بر فوت او تأسف خوردند مگر معدودی از دشمنان او که خوشحال شدند اما من فرزند خلف سفیدکننده روی سلف گردیدم چون بجای پدر نشستم کاری کردم که بزودی دشمنان پدرم از زندگانی او یاد کردند طلب مغفرت برای وی نمودند بلکه درود و رحمت بروانش فرستادند حقیقت این است که در فرزندی من بهتر از این خدمتی به پدر نمیتوانستم کرد چون در حضرت شهریارى پوشیده نیست عرض میکنم که من بدرفتاری و ناهنجاری و تندی و تیزی را بدرجه رسانیدم و پایه آنرا درجائی گذاشتم که اگر پدرم فی المثل خولی اصبحی یا سان بن انس بود آمرزیده میشد یعنی مردم برای او درخواست آمرزش می کردند .

تا میرزا یوسف مستوفی الممالک زنده بود من فقط متقلد مشاغل و مناصب پدرم بودم و آن دوائر را خراب و زیر و رو میکردم و از آنجا که عمومیت نداشت بسر کچل میماند که کلاه او را بپوشاند و دست شکسته که آستین آنرا در پرده اختفا دارد چون آن پیرمرد بمرد و رخت بسرای دیگر برد وقت آن رسید که پرده از روی کارها برداشته شود و آنچه مرا در ضمیر است بعالم ظاهر آید من دست بشلوغ کاری زده ریختم پاشیدم ریدم شاشیدم کارها کردم که عرض آن با ادب منافی است . و اشارتی چند بآنها کافی است این است که سر بسته و مختصر می گویم .

### تغییر وزارت خارجه

اول کاری که کردم خیال تغییر وزارت خارجه بود بدو از دیوانخانه عدلیه که بسوء تدبیر یحیی خان مشیرالدوله خراب بود شروع کردم یا بقول مشهور باغواى سفارت روس بهانه کردم و اسباب عزل یحیی خان را فراهم آوردم و انگلیسها که بواسطه بودن یحیی

خان باروسها با او بد بودند و با من نیز در این وقت کج می‌تابیدند قلباً از اینکار راضی شدند خلاصه یحیی خان معزول و میرزا عباسخان قوام‌الدوله که بعد از مستوفی-الممالک وزیر داخله شده بود بتوسط من بجای او منصوب گردید از این تغییرات منظور داشتم که وزارت خارجه و وزارت داخله در دست خودم باشد همه کس میدانند میرزا عباسخان قوام‌الدوله هر قدر در امور داخله با ربط و مهارت و زبردستی است قابلیت و تجربه آن بکمال است و از محاسبه سرشته دارد و درسئوال و جواب باحکام بصیر و خبیر است در مطالب خارجه قاصر و عاجز و بی سررشته و بی خبر و بیکاره میباشد وزیر امور خارجه نیست درحقیقت وزیر امور خارج است او را که وزیر امور خارجه کردم بهره دو مقصود خود نائل گشتم اولاً وزارت داخله او را از دستش گرفتم و خودم در آن وزارتخانه مستقل گردیدم و این وزارت کلید صدارت من بود اگر چه زره کفایت قوام‌الدوله را نداشتم و لازم هم نبود داشته باشم منتها این است که کار شلوغ شده مگر باشلوغی نگذشت.

ثانیاً - بواسطه عدم ارتباط قوام‌الدوله در کارهای خارجه خود را معناً وزیر امور خارجه نمودم چنانچه در همانروز که این تغییرات اتفاق افتاد از معتبرترین عمله خلوت التزام گرفتم که با فرنگیها بهیچوجه مراوده نمایند و مقصود از اینکار آنکه نه سفرا توانند بواسطه بعضی از اهل خلوت همایونی برخی عرایض مستقیماً بشاه نمایند چه اینکار را پیش از این می کردند پس عمله خلوت که جرأت نداشتند پیغامی از سفیری بحضور اقدس ببرند وزیر خارجه هم که کاری نمی کرد یعنی نمیدانست چه بکند و چه بگوید در اینصورت چاره سفرا منحصر میشود فیما بین خودشان و شاه مرا واسطه قرار دهند .

آیا معنی وزارت خارجه غیر از اینست و آیا کسیکه زمام مهم داخله و خارجه هر دو را در دست دارد صدراعظم نیست.

## سیاست انگلیس و امتیاز نامه رویتر

خلاصه جسارت میکنم عفو فرمائید بعد از آنکه واسطه سؤال و جواب مأمورین خارجه با حضرت سلطنت من شدم ولاغیر از زبان پرنس دالغورا کی هرچه خواستم و ساختم بعرض شاه رساندم و جوابهای اعلیحضرت را هم بمیل خود کم و زیاد و جرح و تعدیل کردم و بسفیر مشارالیه ابلاغ نمودم انگلیسهای زیرک ملتفت وضع شده دانستند وقت است که بامن بسازند و دیگران را دور اندازند از خوش بختی خود یا بد بختی مردم منهم ملتفت نکات بودم چرچیل مترجم سفارت انگلیس را ببذل هدایا رو بخود نمودم میدانید که انگلیسها چقدر طالب آگاهی و خبرند و باین صفت معروف و مشتری و اغلب خبرهای محرمانه و اسرار خفیه دولت را بواسطه چرچیل به نیکلسن شارژدافر انگلیس میدادم بعضی خرافات هم بر آن افزوده برای مأمور مشارالیه میفرستادم کار براین منوال میگذاشت و چرخ ما از اینقرار میگشت که اسناد معلم مکر و تلیس و فریبنده ابلیس الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس گرگ باران دیده یا روباه حيله باز مسیو در اماندولف که از جانب دولت انگلیس بوزیر مختاری و اقامت دولت ایران مأمور گردید وارد طهران شد آن مکار محتال و برادر خوانده دجال تا مرا دید شناخت و فهمید که من آلت چه کارها در مملکت توانم شد و چه نیرنگها بتوسط من میتواند بزند چه اسباب مساعدی بدست او آمده و چه موقع مناسبی و چه زمانی چه عرصه و چه میدانی حالا است که می تواند مقاصد صد ساله انگلیس را بواسطه من مجرا دارد و البته پیر کهن سال چنین حالی و مجالی را غنیمت می شمارد مرا در دولت ایران مختار و مبسوط الید می بیند جوان جاهل بی عقل و علم نسنجیده و نیازموده در کار تجربه ننموده آنچه بگوید چون منافع و مضار آنرا نمی داند بدون تدبیر و تأمل قبول می کنم برای پیشرفت خود پیرو او می باشم دیگر چه می خواهد مرگ پس برود بگیلان.

پولتیک انگلیس در آسیا و مشرق زمین خاصه در ایران وضع و ترتیب مخصوص



دارد انگلیسها ملتی مغرورند و مدبر و متمول و متکبر می باشند اما تکبر تا آن وقت است که خود را بی نیاز می بینند بمحض اینکه پای احتیاج بمیان آمد سرعجز و مذلت بر استان خاکساری می گذارند و این خضوع و فروتنی را تدبیر و عقل می شمارند بر هر فرو مایید عبد نویسند و دست هر ناپاکی بوسند در تسلیم و بندگی تا آنجا حاضرند که قوادی کنند و نزدیکان خود را بدور آن ببیوندند مختصر در اوقات حاجت از بذل هر قدر مال و هر نوع امتیاز چنان حاضرند که گوئی بنده و چاگرد در ظاهر سازی مهمانیهای ساختگی غلو می نمایند هم طبیب می شوند هم پرستار هم دواساز و مرهم کار مشیر و مشار شفیق و مستشار حتی اگر در سفر باشند شاگرد قاطرچی و یتیم چارواداری می نمایند می بخشند بذل می کنند انفاق می نمایند در ایثار خودداری ندارند راه مروت و قنوت می سپارند چه شرح دهم انگلیسی نامحتاج است اول خدماتش تحفه و هدایای نفیس است چون از عالم احتیاج بیرون آمد زاید الوصف صرفدجو و خسیس است تا کار داشت مثل شتر بار میبرد و خار می خورد حالا که روی استغنا دیده شیر آفریقا ست بر و بحر را در زیر نگین دارد چه وقتی بخاقان یا طغرل تکین می گذارد از وی اگر جوئی رضا سنک است و سر اندر خطر با وی اگر گوئی سخن مست است و مغز اندر شرر ...

خاصه که مردم ایران را از جنس انسان نمی داند و نوع ما را بهیمه میخواند و بزبان حال می گوید: گاو خر را چوب تر باید و بامشتی دو آب آدمیت نشاید. خلاصه هر قدر در انور اکی در تهران بانخوت و مناعت حرکت می کرد و اف با فروتنی و ملایمت راه میرفت آن يك مرا مطلقاً داخل آدم نمی دانست لیکن آن دیگری هر وقت با من ملاقات می نمود بقدری مرا میستود که من با کمال خود پسندی خجل می شدم رفته رفته کار من در تمام امور دولتی بلکه خانواده شخصی با او مشورت می نمودم چون ما دوتن یکی شدیم و تا این حد دم از اتحاد زدیم گرگ دید وقت ربودن گوسفند رسیده یعنی ولف فهمید که ماده نضج یافته وقت زدن بیشتر و زمان بردن ثمر است روزی در



میرزا علی اصغر خان امین السلطان در سال ۱۳۰۷ قمری

اثنای صحبت صاف و ساده بدون مرغبات و پیرایه بمن گفت مسئله امتیاز رویتر که میرزا حسین خان قزوینی در صدارت خود داده بود همانطور لاینحل مانده و بعقیده من این تأخیر و تعویق بالمآل برای دولت ایران خالی از مضرتی نباشد چه ضرر دارد کاری که اسلاف شما نتوانستند انجام دهند شما درست کنید این گوی را از میدان ببرد و این نیک نامی باسم شما بماند و اگر اینکار را صورت دهید نه تنها بد دولت متبوعه و پادشاه خود خدمت کرده اید دولت انگلیس را بخود رایگان نموده ضمناً فایده کلی هم مآلاً خواهید برد .

واز آنجا که من دولتخواهی پدرم را نسبت بد شخص اعلیحضرت و وطن پرستی او را بمملکت ایران درمد نظر داشتم و یکباره آنرا بر طاق نسیان نگذاشته بودم جواب صحیحی در این باب به ولف ندادم .

با بعضی از ثقات دوستان بمشورت پرداختم در یکی از مجالس مشاوره حکیم طولوزان فرانسوی حکیمباشی اعلیحضرت همایون که سالها در ایران مستخدم بوده و هست حضور داشت مشارالیه که بجتهی با رویتر خصوصیت و رابطه دارد ملتفت شده و دانست که وقت کار است موقع را از دست نداده ولف را ماجرای این قصد تحریص و تحریک نمود معجلاً تلگرافی بلندن کرد و رویتر را بر آن داشت که بی تعلل مأموری بتهران فرستد دو سه ماهی طول نکشید که پسر رویتر با جیبی پر از بلیتهای بانک انگلیس وارد شد برای اینکه برای پادشاه و رجال دولتخواه ایران سوءظنی حاصل نشود بر حسب ظاهر او را نپذیرفت اما در باطن هر نوع تقویت باو نمود راهنمائیها کرد دستور العملها داد .

### بانک انگلیس در تهران

انگلیسها چندی بود یکنوع صرافخانه باسم بانک شرقی در تهران دایر و برقرار کرده بودند شخص مؤدب خوشروئی را که دوفیل نامداشت در آن بانک ریاست داده دوفیل مرد زیرکی بود با شروط خیلی آسان بمردم گرسنه و گدای تهران از رجال

دولت و کسبه و اعیان پول قرض می داد و مردم از این بانك نهایت راضی و خورسند بودند. پسر رویتر بعد از ورود بتهران و ملاقات با دکتر طولوزان و غیره عریضه ای بحضور همایون عرض و انجام و اتمام کار گذشته را استدعا نمود اعلیحضرت شاهنشاهی زایدالوصف تعجب کردند که قریب هفده سال از این مقدمه می گذرد و در این مدت هیچ حرفی از رویتر شنیده نمی شد مگر بعد از مراجعت موکب اقدس از سفر فرنگ رویتر چند بار پروتست کرد و از دولت ایران شکایت نمود و جوابهای سخت از دولت انگلیس شنید حالاً چه شده که شیر یاد نیستان آمده.

ملکم خان ارمنی وزیر مختار ایران در لندن چون ابتدا یعنی وقت دادن امتیاز به رویتر مبلغ ها از او رشوه گرفته بود و این دفعه هم که پسر رویتر بتهران می آمد برای آنکه پشت بندی برای خود درست کرده باشد بوجهی سیل ملکم را چرب کرده بود آن ارمنی آبتن هم نوشتجات خیلی بلند بالا از لندن بطهران فرستاد که دولت انگلیس چنین و چنان می گوید و مطالب چند اظهار می نماید و در باب حقوق ثابتة رویتر جداً ایستادگی دارد. بی طرفی ظاهری من و حيله و لف و وسوسه سایر وزرای تدهین شده بواسطه پسر رویتر اعلیحضرت پادشاه ایران را بر آن داشت که حکم بانعقاد مجلس فرمایند و این مطلب را در مجلس مذاکره نمایند و جوابی که لازم است به پسر رویتر بدهند.

از خوش بختی های من پرنس دالفورا کی سفیر روس هم موقته مرخصی حاصل کرده به پترزبورگ رفته و از جانب دولت روس جوان بی حال و بی قابلیت که هم مقهور خیالات زنانه حلیله خود گردیده و هم دچار دسائس عرب صاحب مترجم سفارت روس بود سمت شارژدافری دولت روس را در تهران داشت حکیم طولوزان را هم با عرب صاحب سابقه مودتی بود می دانست که او در مسئله پول حریص بلکه ولوع است شبی دوست قدیم خود را با پسر رویتر دعوت کرد شامی خوردند شامپانی زدند و سکوت موقت دولت روس را در مسئله رویتر از عرب صاحب بمبلغی نقد در همان مجلس خریدند

اما معین و معلوم نشد که این بیع و شری بچند صورت گرفت.  
خلاصه مجلس شورائی هم بحکم همایون منعقد شد و اشخاص مسطور ذیل  
اجزاء آن بودند .

### تشکیل مجلس برای رسیدگی بدعاوی رویتر

نایب السلطنه - عضد الملک - صاحب دیوان - مشیر الدوله -  
امین الدوله - مخبر الدوله - قوام الدوله - امین حضور - اقبال الملک - حکیم الممالک -  
اعتماد السلطنه و خود این روسیاه هنوز گفتگوئی در مجلس نشده بود که اعلیحضرت  
شاهنشاهی ورود فرموده و نطقی در افتتاح نمودند که از اول خلقت عالم تاکنون هیچ  
پادشاه مستقلی چنین عبارت بر زبان نیاورده بلکه رؤسای ملل جمهوری هم این قسم  
تقریرات نموده اند  
برای این مطلب باین مجلس احضار فرموده ایم که گوش بعرض رویتر بدهید به بنید  
چه می گوید واقعاً ذیحق است یا بی حق اگر حق دارد چاره چیست اگر ندارد جواب  
شافی صریح بدهید مخصوصاً بهریک از شما می سپارم که عداوت و غرضی که باهم دارید  
کنار بگذارید و فقط صرفه دولت و منفعت قاطبه اهل ملت را منظور نموده و ملحوظ  
دارید که بعد از ده سال دیگر بیوه زنان ایران بمن که پادشاه شما هستم نفرین نکنند  
و پیر مردها لعنت نمایند من شما را در حال عقد اینکار امین و مختار نموده ام شما  
هریک مسئول هستید و مجبور نیستید که همین امروز جواب بدهید و رأی خود را ظاهراً  
اظهار کنید مسئله مهم است و عجله لازم نیست امروز تفصیل را بشنوید درست بخانهای  
خود که رفتید بادوستان و آشنایان بلکه با بقال و عطار سرمحلله خود در این باب  
سؤال و جواب نمائید پس از آنکه خیالات پخته شد هر چه بنظرتان آمد بنویسید و اوراق  
مسطوره را ده پانزده روز دیگر با خود باینجا بیاورید در مجمع بنمائید تا صحیح از سقیم  
جدا شود و مسئله بدرستی حل گردد.

اعلیحضرت همایون بعد از تقریرات این خطابه شاهانه تشریف بردند و

اجزای این مجلس شورا در اطاق آبدارخانه که منزل رسمی من بود جمع شدند من با وجودشان صدارت و کمال قیدی که در باطن دارم ظاهراً از نظر شاهنشاه همیشه خود را رئیس آبدارخانه بخرج میدهم و در سفر و حضر هرگز این محل را ترك نمیکنم اما باین سادگی و اظهار بی قیدی از تمام صدور ماضیه حتی میرزا تقی خان بیشتر توقع خدمت و ادب از مردم دارم چنانکه هر يك از ارکان دولت در دخول و خروج بمن تعظیم نکنند در همان مجلس آنها را بی آبرو و خفیف میکنم و بمنشی های خود سپرده ام که بمردم عموماً اعلان و اعلام نمایند که در عنوانها و مراسلات بمن چنان نویسند که به حضرت ولیعهد و نایب السلطنه مینویسند چون مقصود کشف مطلب است اجازه دهید اجزای مجلس شورا که نام بردم معرفی نمایم تا معلوم شود در اینوقت که من صدراعظم دولت ایران هستم و هیئتی که در دربار دولت تشکیل میدهم حالت آن اشخاص چگونه است . بدبختی مملکت و خوشبختی من نیز مبین گردد و بدانید که من در عصری صدارت میکنم که مطلقاً رادع و مانعی برای من نیست و آنها که در میدان مصارعت و مبارزت گرد آمده اند هنوز دست بدست من نداده که لنگ از سرشان درمیروند و نقش زمین میشوند.

آقا محمد شاه میفرماید آنچه را عنوان کرده ای جمله معترضه است و چندان ربطی بمطلب ندارد بلکه تو از این پرگوئی و مغلطه میخواهی بطول کلام پرده بر حقیقت بیوشی سیئات اعمال خود را پنهان کنی و گناه خود را بگردن دیگران اندازی اما چون این محضر شریف جایگاه عدل و انصاف است و منزله از هر گونه جور و اعتساب هر چه داری بگویی و این راه را بمیل خود بیوی مجرم گفت چون اجازه دادید عرض کنم رأس رئیس این هیئت شاهنشاه زاده است متصف بصفات ظاهری و باطنی از السنه خارجه زبان آلمانی و فرانسه می داند و این دو زبان را باطلاقت تکلم می نماید . . . . .

. . . و از این قبیل نسبت ها می دهند و این فقره برای من خیلی خوب است





کامران میرزا نایب السلطنه

با آنها که از آن حضرت رنجیده خاطرند موافقت می‌کنم و خیالاتشان را تقویت می‌نمایم تا یکباره مردم را از آن ساحت مأیوس و دور سازم و مبلغی کثر خود را از این راه بپردازم.

دیگر امین‌النوله میرزا علی‌خان است و او مردی است دانا و ماهر و عالم در کلیه امور از داخله و خارجه پولتیک و مالیه بینا و بصیر ناقد و خبیر خطش چون طاووس و فضلش زیاده از قابوس در اینوقت پنجاه سال دارد وقت خود را هرگز ضایع نگذاشته و نمی‌گذارد پدر بزرگوارش مرحوم میرزا محمدخان مجدالملک از فضلی نمره اول نخستین شخص انسانیت این خطه و سامان بود و در تربیت اولاد امجادخود ید بیضا مینمود.





میرزا علی اصغر خان امین الدوله

صبا یای آن مرحوم در خط و ربط از اغلب رجال معاصر گذرانده در این صورت  
پسرش معلوم است کار بکجا رسانده .

من خیلی میل داشتم خطم را به مسطورات کک بدایع نگار امین الدوله  
شبه کنم قابلیت و استعداد کوتاهی کرد ناچار خطی لایقراء که بهزار پا بی شباهت  
نیست اختراع نمودم حالا طوری می نویسم که بعد از رجوع غالباً خود را از خواندن  
آن عاجز می یابم. خلاصه میرزا علی خان امین الدوله تجدید انشاء ایران را تکمیل



علیرضا خان عضدالملک

نموده بدرجه کمال رسانید (و ما در شرح حال قائم مقام اشاره باین مطلب نموده ایم) امین الدوله در پلتیک نسبت به ملکم خان ارمنی شاگردی دارد اگرچه خود ملکم عالم بی عمل و زنبور بی عسل است در صورتی که متصف است بصفات رذیله پلتیک دانی اورا انکار نمیتوان کرد در وقتی که غرض ومرض نداشته باشد ناصح خوبی است و راهنمای ماهری اما چون پای فایده و تصور بعضی منافع بمیان آمد عملش هیچ می شود و در مسافت دوشبر دو کام کج میرود و بزرگان که گوهر تحقیق سفته اند درحق این قبیل اشخاص گفته اند .

عامی نادان پریشان روزگار      به ز دانشمند نا پرهیز کار  
 کان به ناپینائی از راه اوفتاد      وین دوچشمش بود و درچاه اوفتاد



میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان

امین الدوله حالا شاگردی از اوستاد بالاتر است و عقلش نیز بیشتر اما در هر مورد باز رعایت امور کار خود را می نماید و حمق و سفاهت او را میپوشاند اگر در این مرد دو صفت نبود حالا بالاستحقاق صدارت می نمود یکی آنکه می خواهد حق وزارت را بجای آرد یعنی تصدیق بالاتر تصور نکند و تملق بی معنی نگوید در ظاهر قابله و در باطن لله نباشد هر نقص و خلافتی در کار دولت بید فی الفور اظهار نماید و معایب کار را آشکار سازد. دیگر اصالت ذاتی و نجابت فطری اوست که مانع پیشرفت وی میباشد فحش نمی دهد و قاحت نمی کند بی ادب نیست اهل شرم و حیاست در امورات تأنی دارد و از عجله گریزان است ملاحظه اطراف کار را لازم میداند فرسنگها از طمع دور است نه بفضاحت میرود و نه راه شناعیت این است که در این مملکت بحقوق خود نائل نمیگردد و از آنچه باید داشته باشد باز میماند در این مملکت مثل منی باید بی پروا و هرزه در بی فکر و خیال تادولت و هر چه باستقبال او آید صدارت و وزارت نماید باری جمله خوشبختی من است و برای من اتفاق حسن .

دیگر عضد الملك علی رضا خان است از منسوبان حضرت شهریار از ایل قاجار

خوشبخت و مالدار و درخت و امساک باعلی درجه اشتهار اما متدین و ظاهرالصلاح و دولتخواه و اهلصلاح باک فطرت و پاکیزه سیرت در راه خدمت شخص پادشاه از بذل جان و مال عزیز هیچ مضایقه ندارد صرف در راه خدا و خداوند شخصی نازنین است راست و درست و امین با آنکه حشر کلی باعلما دارد عامی و بحت و بسیط است دربی سوادی و بی خبری بدرجه افراط یا تفریط متشرعی است که نه اصول میداند نه فهم مسائل فروع می تواند حتی قرآن و دعا را هم غلط می خواند از پلتیک و علم روابط خارجه بی بهره است و دربی اطلاعی در امور خارجه و داخله شهره دلش باین خوش است که مردم باو احترام زیاد نمایند و ویرا به بزرگی و شأن بستایند و قاری بخرج دهد و آبروئی داشته باشد من اگر صد هزار نفر دشمن مثل عضدا الملك داشته باشم ذره اندیشه بخاطر راه نمیدهم هر شب بی خیال سر را به بستر استراحت مینهم .

دیگر میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان است که میان خود و خدا هیچ ندارد جز مال و مکننت بی حساب که از بی حسابی ظلم اندوخته از پیراستاد جز این چیزی نیاموخته تنباکو و آب لیموی معطر شیراز و امتعه دیگر فارس خاصه شراب خلار که هوش از سر کپتر و مهتر میر باید شال کشمیری و زر جعفری عقل و کفایت و علم و درایت خبرت و بصیرت اوست میدهد و هر چه میخواهد میگیرد بلی خوان و خانه اش نیز آراسته و گسترده است با اناث اللبت تمام و مریبهای پرورده هفتاد سال عمر خود را در حکومت و مأموریت های بزرگ گذرانده و ابدأ او را تجربه ای حاصل نشده رفتار فرومایگان.... شیراز اما چون عمرش دراز است در این کشور از عقلا بشمار می آید برنجی است که طلا مینماید .

دیگر میرزا عباسخان قوام الدوله در محاسبه و سئوال و جواب با حکام مهارت و سررشته دارد لیکن طبع لثیم و نفس خسیس طوری او را پست کرده که ابدأ قابل اعتنا نباشد زنده است و هست اما چنان است که نیست هر قدر پیر تر می شود بر خست و لثامش میافزاید طمعش نیز از کرامت حضرت مرفضی علی زیادتر میباشد و هر روز



میرزا عباس خان قوام الدوله

رو بتزاید است و حرش همواره در تصاعد از چنین هیچکسی کسی را باک نیست و سمک را رتبه بخاک نه .

دیگر یحیی خان مشیرالدوله است که تازه مرده و روحش در این حوزه حاضر میباشد معروف است پشت سر مرده دروغ می گویند نه پیش روی او پس آنچه از این جوانمرد بگویم راست گفته‌ام و خودش نیز شهادت میدهد یحیای قزوینی در بنقل از یحیای برمکی گرو میبرد اما در طمع هم آنقدر علو یا غلو داشت که دست عباس دوس بآن بلندی که میدانید بدامنش نمیرسید به رو و زور می گرفت با برام و التماس میداد و سر تا پا غلط بود و در یک کام سه مرحله خبط می نمود فرانسه خوب



بناب شرف شریزه وزیر علم  
یحیی خان مشیرالدوله

میدانست در کلیه کارها زرنگی داشت و زیاده از حد پروائی می کرد خدا را که این بی حیا مرد و آسوده شدم بعد از او بدل درست پا کوفتم و دست زدم .  
دیگر مخبر الدوله علیقلی خان وزیر علوم است که بوئی از علم بمشامش نرسیده و ذائقه اش مطلقاً این طعم را نچشیده سلطنت مستقله و مملکت مستبده چنین وزیر علومی هم لازم دارد خیر و مؤدب است از وجودش نه شری حاصل شود نه خیری مطلقاً بهیچ چیز معتقد نیست کمال همراهی را دارد می خواهد آسوده و بی دردسر فارغ از زحمت و ضرر در عمارت مزین خود نشیند خوش بخورد و بنوشد نرم بیفتد و گرم بیوشد اندوختد وافر و مال و مایه متکاثر خود را با عیش صرف نماید ند عقب کسی برود نه کسی دنبال او بیاید این چنین شخصی هم در معنی مثل عضدالملک است





علیقلیخان مخبرالدوله

وحشتی از او ندارم به هیچش نمی شمارم .

دیگر میرزا محمد خان اقبال الملک است و او شخصی است مداهن و چاپلوس  
مفسد و مدبر و مقنن و مزور جامع تمام رذائل قاصر هر چه فضائل نه در امور و مأموریت  
خارجی کار کرده نه در خدمت داخله ره آوردی مثل او مثل خس و موج دریاست از  
هر طرف که او را برد برده وجود این صنف مرد ها برای من چقدر نافع و واجب  
است چه از فرط بی قابلیتیتی و ناچیزی مرا چیزی می کنند و با این بی وجودی  
قلم میدهند .

دیگر آقا علی امین حضور است که از بی حیائی و بی تعصبی ضرب المثل  
است و در وفا و انسانیت از هر قلیلی اقل پایه بی شرمی را بجای بلندی گذاشته و رایت





میرزا محمد اقبال الملک

بد عملی را از بالای ثریا و فرقدین افراشته خیلی حالات او بخود من شبیه است در حقیقت برادر دینی و روحانی من است اما از آنجا که انسانرا بنظائر و امثال خود مثلی نیست و همیشه می خواهد بی مثل و نظیر باشد من چندان از او خوشم نمی آید لکن نقلی نیست احمق است گولش میزنم گاهگاه سرش را گرم میکنم چون وقت فایده اش رسید معزولش میکنم و میگویم شاه اینکار را کردند نه من آن پلید باور میکند و از شاه قهر نموده با من گرم میگیرد چون چندی راه میرود ثمری نمیبیند دوباره میرود دور و اطراف شاه را میگردد که تحصیل مأموریت کاری برای خود بکند همینکه میل شاه را در رجوع کاری باو می بینم فوراً او را در خلوت میخوانم و از استان اقدس او را مایوس مینمایم و باو معلوم میکنم که سر کلافه بدست من است آنرا از راه دیگر



آقا علی امین حضور

جستن راه بیهوده رفتن است خلاصه هیئت کار من است با امین حضور از شر و شورش هم ترسی ندارم و هزار دشمن مثل او بر زحمت تر از یک دوست مانند امین الدوله و معتقدین او میندارم .

دیگر میرزا علینقی حکیم الممالک پسر حاجی اسمعیل جدید است او مردی است عالم و طیب و انیس حبیب رفیق شقیق و مهربان نزدیک بدل و خوش زبان چنانکه در تملق و مداهنه مشهور است و اسمش در طومار خوش آمدگویان مذکور برای خدمتگذاری هر کس از اعلی تا ادنا و برای هر خدمت از علیا تا سفلی حاضر است از جاروب کشی تا رتبه امارت و مقام صدارت هر چه باو رجوع شود حرفی ندارد و آن کار را بوجهی میکند دارد دشمن ترین مردم به شخص خود اوست چه از بی مبالائی



میرزا علینقی حکیم الممالک

کارش بقدری تو در تو است که با مواجب گزاف و دخل کلی هرگز نشده که چیز داشته باشد در تحصیل نقود در هر راه میدود و هر کار میکند با وجود این اغلب گرسنه و پریشان است و بهر در خانه احتیاج او را مجبور بکردن کارهای ناشایسته می نماید از بیچارگی برخلاف خود و رسم انسانیت راه میرود هر بیوه زن متمولی را برای خوردن مال خواستگار است و هر یتیم و بیمار بامکتی را پدر و پرستار در این عصر و زمان او را باید پدر یتیمان و شوهر بیوه زنان گفت همه چیز خوب می فهمد و خوب می سنجد در بعضی مأموریتها که اسلاف من باو داده و من از تبعیت آنها ناچار بوده ملایمت و آرامی کرده خوش سلوکی و مردم داری کرده و از عهده کارها چنانکه باید و



محمد حسن خان اعتماد السلطنه

شاید برآمده عیبش حقیقته تلاش زیاد از حدی است که در تحصیل معاش دارد گویا شعر  
فردوسی علیه الرحمه را نخوانده که میفرماید :

چو کوشش ز اندازه و حدگذشت      چنان دان که کوشنده نوید گشت  
خلاصه وجود و عدم این اشخاص یکسان است نه مایه سوداست نه  
اسباب زیان .

دیگر اعتمادالسلطنه محمدحسن خان دارای همان صفات است که معاویه در تعرفه عبدالله بن زبیر بد پسر بدگهر خود یزید پلید بیان کرده و گفته مثل روباه فرار میکند و مثل شیر حملد مینماید هیچ نتوانستم دل خود را با اوصاف کنم معایب مرا بخوبی میداند و مانند سایرین پرده پوشی نمیتواند آشکارا میگوید و درخفا با اعلیحضرت شاهنشاه هم راه دارد جهد کردم که سدسد این راه کنم عریضه نوشتم شکایتها بر دم حضرت شهریاری هم ملاحظه وقت و زمان را منع فرموده چاره او نشد باز فضولی کار خود را کرد میگویند بیعضی علوم و کارها مربوط است چون من قابل این مراتب و مقامات نیستم بامتحان او نپرداخته تا من زنده ام و بر سر کار ابدأ باو شغل و کار نخواهم داد. هر وقت اعلیحضرت همایون بخواهند محبتی باو بنمایند هر طور باشد مانع خواهم شد فنای او را از خدا میخواهم چنانش دشمن میدارم که میخواهم مانند عقرب زیر پا نابودش کنم و هر زمان وهنی برای من رو داد چون دنبال کردم دیدم مایه فساد او بوده و این فتنه وی نموده است اگر چنین هم نبوده بر من چنین معلوم شده چندین بار با من در دوستی زد من از شدت سوء ظن نتوانستم از او مطمئن شوم و برینم که نه او را با من حالت صدقی پیش نه مرا دل نسبت باو پاک شود.

این بود بیان حال ۱۲ نفر که در مجلس شورا حاضر شدند تا جواب پسر رویترا بدهند اما شرح مجلس شورا در باب انجام کار رویترا قبل از همه من پاکتی از کیف خود در آورده پیش از آنکه نوشتجات را بحضار نشان دهم مختصر - تقریری کرده گفتم بر تمام اهل مجلس معلوم باشد که من در اینکار مطلقاً و اصلاً مداخله ندارم بکلی بی غرض و بی طرفم اوقاتی که در جاجرود بودم پسر رویترا بتوسط حکیمباشی طولوزان عریضه ای بخاکپای همایونی ایصال داشت و استدعای اتمام کار گذشته پدر خود را نمود و عریضه آن اینست که می بینید وادعایش در سر امتیاز راه آهن است صورت حسابی با عریضه فرستاده و مبلغی که بجهت امتیاز اول خرج کرده و بمصرف لوازم و اسباب راه آهن رسانیده و آنچه را که بمردم تعارف و تکلف داده در آن معین ساخته

آن مبلغ را هم که داده حساب کرده و بر اصل افزوده است موافق این سورت دولت ایران قریب یکروز تومان پول ایران به رویتر مقروض است باید تنخواه و طالب او را داد و سندی که در دست دارد از او گرفت و باطل و نابود ساخت در صورتی که دولت ایران برای دادن این طلب و وجه خسارت رویتر حاضر نباشد رویتر خود راه چاره دیگر بدست آورده و فکر کرده که برای دولت ایران سنگینی و سختی ندارد بلکه فایده و منفعت عاجل هم دارد و آن فکر و چاره اینست که با و اجازه داده شود بانکی در ایران دایر نماید اگر این امتیاز با و داده شود امتیاز نامه اولی خود را که سند دعاوی است بدون اینکه مطالبه دیناری کند رد مینماید و سلب هر نوع حقوق خود را نوشته میدهد بلکه مبلغی هم در عنوان مسئله تقدیم خواهد نمود.

بانکی که میخواهد دائر نماید آنرا بانک امپراطوری ایران مینامد فصول شرایط آنرا هم نوشته ملاحظه فرمائید آراء هر چه قرار گرفت بحضور شاهنشاه معروض دارید تا امر اعلی صادر شود مقصود اینست که شخص من در این کار ملاحظه ندارد و فقط حامل نوشتجات پسر رویتر و مبلغ امر همایون است.

با کت نوشتجات را یحیی خان مشیرالدوله گشوده آنها که بزبان فرانسه نوشته بود خود نگاهداشت و فارسیها را یعنی ترجمه آنها را بد میرزا علی خان امین الدوله داد و مشغول خواندن گردید با اصل آن که بزبان فرانسه بود مقابله و تطبیق نمود باقی اهل مجلس نشسته هیچ نمیگفتند تا قرائت قرارنامه بانک بانجام رسید و نوبت اظهار رأی شد از حضار آنها که چیزی از مسائل بانک و ثروت بیتی نمیفهمیدند و از این علم بهره ای نداشتند بعضی خرافات که ابداً ربطی نداشت بهم بافتند برخی که اندک با خبر بودند چون پسر رویتر بلا واسطه یا با واسطه حکیم طولوزان بآنها وعده کرده و آنها را بطمع انداخته بتمجید پرداختند گفتند برای رفع شر رویتر بهتر از امضای امتیازنامه بانک چیزی بنظر نمیآید.

اعتماد السلطنه گفت اولاً باید دانست که ترجمه این قرارداد با اصل مطابق

است یا نیست زیرا که در جزئی تفاوت و اختلاف ترجمه و اصل بسیار اتفاق افتاده که خسارت کلی وارد آمده زبان ما چندان وسعتی ندارد و ایجاد لغات مخصوص هنوز ننموده ایم خوب است ابتدا ترجمه را با اصل بدرستی مطابق کنیم بعد از آن چند نسخه از آنرا استکتاب کرده چنانکه اعلیحضرت شاهنشاه فرمودند هر يك از حضار نسخه‌ای از آن با خود بمنزل ببرد و در خانه بسر فرصت فقرات آنرا ملاحظه کند و مطالب آنرا بسنجد بعد هفته آینده باز جمع شده هر کس را هر چه بنظر آمده در مجلس اظهار نماید .

بر حسب اتفاق روزی چند بود که من بظاهر اظهار لطفی با اعتماد السلطنه مینمودم بعد از آنکه حرف او را شنیدم زاید الوصف از او رنجیدم و پشیمان شدم که چرا او را باین مجلس راه دادم چون قبل از وقت او را از منظور و مقصود خود خبر نداده بودم خیلی ملالت حاصل نمودم ظاهراً تصدیق قول او را کردم قرار شد تمام نوشتجات را از اصل و ترجمه در آن روز که پنجشنبه بود با اعتماد السلطنه بدهیم او ببرد مقابله و مطابقه و تنقیح نماید و صبح شنبه بمجلس بیاورد .

در همان روز بعد از خوردن نهار باز مجلس منعقد شد اعتماد السلطنه گفت مطلبی که صبح در اینجا مطرح و مذاکره گردید دو فقره بود یکی آنکه به بینیم رو بتر حق مطالبه خسارت امتیاز نامه هفده سال قبل را دارد یا ندارد و اگر دارد فقره ثانی این است که باصل و ترجمه و شرایط قرار نامه او رسیدگی شود و بوجه صحیحی دولت از این مخمصه فارغ گردد و ما اصل کار را کنار گذاشته خود را مشغول فرع مینمائیم و اینکار ظاهراً صحیح نباشد . نایب السلطنه فرمود من پسر شاهم و هیچ کاری باین کارها ندارم بلکه حضور من در این مجلس لازم نبود تکلیف حاضرین است که در مسائل مشکله خوض کنند و رأی و عقیده خود را در پیشگاه استان همایون معروض دارند هر طور میل ورأی انور اقتضا کند من تابع و مطیعم و از خود رأی مخصوص ندارم و اظهار نمیکنم .



صاحب دیوان گفت ما بمطالب امتیازنامه اولی مربوط نیستیم پس باوجود بی خبری چگونه میتوانیم رأی بدهیم و عرضی در این باب کنیم چه میدانیم چه بوده و چه شده است .

امین الدوله در کشف این مطلب و حل این مسئله تقریباً یکساعت حرف زد خلاصه گفتار او اینست :

**امتیاز رویتر -** در زمان صدارت میرزا حسینخان امتیاز راه آهنی به رویتر داده بودند بعد از مراجعت از فرنک که وقت و موقع اجرای آن امتیازنامه بود چون مردم برضد میرزا حسینخان شورش نمودند و علما و مجتهدین در فرسخ و نسخ این امتیاز مصر شدند در منجیل از منازل گیلان حسنعلیخان که آنوقت وزیر فوآئد عامه بود تلگرافی برویتر کرد که چون از موعد اجرای فصول امتیازنامه شما گذشته و هنوز اقدامی جدی از طرف شما نشده دولت ایران آن امتیازنامه را باطل میداند از آنجا که در فرنک رسم و معمول است امور متعلقه بطرق و شوارع هر سؤال و جوابی دارد با وزیر فوآئد است و او دخالت مینماید تلگراف مزبور را حسنعلی خان وزیر فوآئد برویتر کرد اما افسوس که کار از طرف دیگر عیب بهم رساند یعنی عملجات ایرانی بدستور العمل معلمین و چند نفر صاحب منصب انگلیسی در آن حوالی نیم فرسخ از جنگل را بریده و راهی مسطح کرده بودند و آنها که از رویتر رشوه گرفتند تدلیس نمودند در دوسه روزه توقف به تقریبی بندگان همایون را بحوالی آن نیم فرسخ راه مسطح شده برده و میرزا حسینخان که خود را هنوز معزول از صدارت نمیدانست بواسطه پنجاه هزار لیره دیگر تلگرافی برویتر زده او را تبریک از شروع شدن کار او گفت و اظهار داشت که بندگان شاهنشاهی شخصاً با تشریفات سلطنتی بسرکار رفته و خیلی تمجید فرمودند . تلگراف صدراعظم مشعر بر اجرای امتیازنامه رویتر و تلگراف وزیر فوآئد در انکار شروع بکار فاصله چهار روز در لندن بد رویتر رسید و از آنجا که رویتر بحسب ظاهر شروع بکار نموده و از صدراعظم ایران هم سندی بدست داشت معین است

تلگراف حسنعلی خان وزیر فواید خالی از اهمیت مینمود لهذا رویتر همانوقت در روزنامه‌های انگلیسی پروتست کرد که مبلغها خرج کرده‌ام و شروع بکار نموده و سند صحیحی که مصدق من است از شخص اول دولت دارم حالا یکی از وزرای نمره سوم ایران که وزیر فواید است چنین تلگرافی بمن مینماید .

پروتست رویتر را ابتدا تمام اهالی انگلستان صحیح و درست دانستند و او را ذیحق شمردند در همه روزنامه‌های انگلیسی نوشتند دولت ایران یا باید امتیازنامه راه آهن رویتر را معتبر بداند و در اجرای فصول امتیاز نامه و کار خود با او همراهی نماید یا باید مبلغی را که او خرج کرده و با منافع آن رد کند و امتیازنامه خود را بگیرد .

این روزنامه‌ها بتواتر بتهران رسید از عرض نظر همایون گذشت و برخی را ملاحظه فرمودند سفارت انگلیس هم در آنوقت بواسطه تغییر صدارت و شورش اهالی و علما دانست که حالا صلاح در تصویب رویتر نیست. يك دوسال از این مقدمه گذشت مأموری همیشه از جانب رویتر در طهران بود و سالی هفت هشت هزار تومان از او موجب دریافت مینمود بهر مجلس و محفل ورود میکرد اول حرف او پروتست و دادخواهی رویتر بود بیشتر از پنجاه مرتبه این تفصیل بحضور مبارك شاهنشاهی عرض شد و من خودم که امین الدوله هستم چندین بار گفتم کار رویتر را باید یکطرفی کرد و مهمل و معوق نباید گذاشت از آنجا که تعلق و اشاراتانی یکی از كوك کارهای میرزا حسینخان بود هر وقت بندگان همایون چیزی در این باب باو میفرمودند او هر دو دست را بسینه گذاشته عرض می نمود خاطر مبارك در مسئله رویتر آسوده باشد هیچ از این فقره چیزی نفرمائید طرف رویتر مطلب خود را به پارلمان انگلیس عرض و رجوع کرد اعضای پارلمان صورت امتیازنامه را خواستند و بدقت ملاحظه کردند دیدند رویتر فی الحقیقه دولت ایران را فریب داده این بود که جمعی از معتبرین رجال دولت انگلیس از اجزای پارلمان مثل لاردرمی و غیره گفتند دولت و ملت ایران

در امضای این قرارنامه منتهای بلاهت را داشته و بخرج داده یا نسنجیده این عمل نموده چون کوری که هیچ نبیند و کوری که هیچ نشنود .

این تصدیق اجزای پارلمان سبب شد که پروتست رویتر در انگلیس فایده نبخشیده و صرفاً مایوس گردید مأموری که در طهران داشت و مبلغی هر سال باو میداد بلندن طلبید و از خیال افتاد اینک ده سال است که حرفی در این باب زده نمی شود دیگر این ایام که مطلب را تجدید نموده اند من جهت این تجدید را نمی دانم .

حرف امین الدوله در اینجا ختم شد و باز من (امین السلطان) بر سر سخن آمده گفتم اگرچه من فرنک را ندیده و معرفتی در حق فرنگیها ندارم اما از قراری که چند نفر بمن گفتند رسم و عادت انگلیسها این است که در مطالبه حقوق خود عجله نمی نمایند صابرنند و میدانند با آن قوت کلملی که آنها راست هر وقت باشد حق ثابت خود را دریافت میکنند بلکه منافع آنرا هم میگیرند فرضاً که حالا هم جواب صریح بدیتر ندهید و او بی نیل مرام بلندن مراجعت کند باز پس از چندی تجدید مطلب و طرح مسئله خواهد پرداخت و شما را بزحمت خواهد انداخت ادعای رویتر باخگری میماند که زیر خاکستر باشد بمجرد وزیدن بادی مختصر روی آن باز میشود و شعله میکشد حصار همه تصدیق کردند .

اعتماد السلطنه گفت چه ضرر دارد بدانیم این مبلغی را که رویتر اصلاً و فرعاً مطالبه میکند صرف چه کرده جواب دادند از این مبلغ پنجاه هزار لیره میرزا حسین خان صدر اعظم گرفته همین قدرها هم میرزا ملکم خان بیست هزار لیره حاجی محسن خان معین الملك بیست هزار لیره مشیر الدوله حاضر (یحیی خان) مبلغی اقبال الملك حاضر مبلغی هم مردم دیگر که دست اندر کار بودند قریب دویست هزار لیره تعارف داده و یکصد هزار لیره خرج کرده است .

اعتماد السلطنه گفت از میرزا حسین خان صدر اعظم مکتب زیادی مانده آنچه

از رویتر گرفته پس بدهند سایرین هم که این رشوه را خورده و در اینجا حاضرند رد کنند باقی را دولت در ظرف چهل پنجاه سال به قسط السنین میپردازد و کلک کار رویتر کننده میشود.

من ازین حرف خیلی بدم آمد و مشیرالدوله و اقبال الملک بعضی از حضار دیگر که احتمالاً حمله داشتند نیز خوششان نیامد و همه در مخالفت اعتماد السلطنه با من موافقت کردند و بهمین حال آنروز مجلس بهم خورد.

روزشنبه باز مجلس منعقد شد اعتماد السلطنه ترجمه قرارنامه رویتر را صحیح و با اصل مطابق کرده به مجمع اظهار داشت چون در متن ترجمه راه هر نوع تدلیس بسته شده بود ما علی الظاهر هیچ نکتیم و در باطن همه ترجمه اولی را که میرزا نظام مهندس الممالک کرده بود سراپا غلط و غیر مفهوم بود (چنانکه بعد از طبع نشر آن عالم و عامی بصدا درآمدند و گفتند ما هیچیک از مطالب این امتیازنامه را ندانستیم و نفهمیدیم) مأخذ قرار دادیم چون این قسم قرارنامه‌های مبهم همیشه برای طرف مقابل فائده دارد و مقصود ما هم که همین بود ضرر دولت را میخواستیم و نفع رویتر را زیرا که این وضع برای ما مننعت داشت. مختصر برخلاف فرموده که گفته بودند باید این قرارنامه‌ها را بتائی بسنجند و بفهمند ما در همان مجلس آنرا مهر کردیم و عاجلاً بامضای همایون رساندیم و بانکی در ایران ایجاد کردیم که هیچ بانکی خائنی ایجاد نمی‌کرد و زیر بار نمیرفت راست خواهی ما شوکت و ثروت و سرمایه دولت و رعیت را محضاً للشیطان بباد دادیم و آنروز کمر عداوت با اعتماد السلطنه را جداً بمیان بستم و قسم خوردم تا او را بخاک سیاه نشانم دست از سرش بردارم زیرا که در این خیال این شخص را با خود ضد و مخالف دیدم و بس نمیدانم اگر بیشتر او را دیده باو گفته یا پیغام داده بودم که می‌در این فقره طرفم و مبلغی هم از پسر رویتر برای تو میگیرم طمع پول و میل سازش با من او را ساکت می‌کرد یا نه چه ممکن است او حرف های ظاهری مرا از حلق باور کرده باشد و گمان نموده که آنچه از بی طرفی من

اظہار کردم از روی حقیقت بوده در هر حال ضدیت وی با من مرا دشمن ابدی او ساخت .

### تأسیس بانك شاهنشاهی

خلاصه چون بانك سرگرفت من و ولف سفیر انگلیس بمقصد خود نائل شدیم و دولت و ملت انگلیس بدمحبت ماگرائیدند درصدد برآمدیم که شاه را بفرانک ببریم و اظهار امتنان دولت انگلیس را زو برو و به بندگان همایون متوجه و معلوم سازیم برای این مسافرت اشکالات پیش آمد از جمله ولف که کمال میل را باین سفر خسروانه داشت گفت باید دولت و ملت قبل از حرکت بدانند دولت ایران کلیتاً تغییر وضع داده و ظلم و تعدی و دست اندازی بمال و جان مردم که طریقه و سیره دولت قاجاریه بوده بکلی موقوف و متروک شده و هر يك از آحاد و افراد رعایای ایران مالک جان و مال خود میباشند و پادشاه در حیات و ممات رعیت مثل سابق حق تصرف مال و مکتب آنها را ندارد بلکه در عزل و نصب رجال دولت بهوای نفس حرکت نخواهد کرد مگر آنکه تقصیر آن شخص معلوم گردد و ثابت شود .

این فرمان هم که صرفد شخص من در این بود و هم قاطبه ناس صادر شد و چند هزار نسخه از آن طبع کرده در تمام ایران منتشر کردیم اگر چه مضامین این فرمان مطلقاً مجری نشد بلکه کار تعدی و ظلم در مملکت فروشی و عزل و نصب های مغرضانه اوج گرفت لیکن باز می توانیم گفت این چنین خدمتی را من برعیت و مردم ایران کردم و بس اگر چه در ضمن خیانت بدولت مستقل بوده است در حقیقت چشم و گوش رعایا را باز کردم و بملل و امم بادلیل و سند ثابت نمودم که پیش از این سلاطین قاجار با تطاول و تعدی سلطنت کرده اند .

### سفر سوم شاه بفرانك

اسباب سفر فرانك بزودی فراهم نمی آمد سفیر انگلیس که بیشتر از من بسر گرفتن این کار اصرار داشت بعضی از کسان عزیز السلطان را بتوسط چرچیل تطمیع

کرده و دوسه هزار لیره میان آنها پاشید که آن طفل را بر آن دارند که عرض و الحاح نماید تا این سفر سر بگیرد .

درینوقت دالغوراکی سفیر روس هم رسید و از طرف دولت متبوعه خود تعلیمات خیلی سخت داشت همانروز ورود بامن ملاقات نموده گفت یا قرارنامه بانگ انگلیس باید پاره شود یا باید منتظر آمدن عسا کر روس بایران شوید و بهیچوجه بمخیله شما خطور نکند که ما از راه ممالک روس میگذاریم شاه بلندن برود من در جواب دالغوراکی متحیر ماندم که روس دشمنی قوی است و از سه طرف همسایه راه رفتن فرنگ مسدود امتیازنامه جدید رویتر سرگرفته چه خاکی باید بسر کرد عرب صاحب هم اگر چه بمسیو بورلو شارژدافر بی حال روس که سابق ذکری از آن شده است مسلط است اما در نظر دالغوراکی بقدر سگ عظم ندارد لابد شب دیگر بعد از مشورت با ولف سفیر انگلیس پاسی از شب که گذشت متفکرانه در کالسکه نشسته فانوسها را خاموش کرده بیخبر بسفارت روس رفته بردالغوراکی وارد شده دست و پای او را بوسیده وی را از مرکب لجاجت فرود آورده بعد از آنکه نرم و ملایم شد چاره کار از او خواستم و از طرف رویتر و مدافعین او هم اختیارنامه در باب تدهین سفیر روس بدست داشتم دالغوراکی يك كلمه فارسی نمیدانست و بعرب صاحب هم اطمینان نداشت. شکنف نامی مترجم داشت سئوال و جواب ما را ترجمه مینمود از حسن اتفاق وضع دولت روس در اینوقت برطبق صلاح و مصلحت من شده شخص امپراطور بواسطه حادثه بورکی که کالسکه های راه آهن امپراطور را نهلیت ها با دینامیت متلاشی کرده بودند و چند نفر از همراهان امپراطور راه دیار عدم گرفته بخود امپراطور و امپراطوریس هم جزئی صدمه وارد آمده شخصاً تزلزل وجود خویش را داشت .

دیگر آنکه دولت انگلیس در اینوقت مناسب نمیدانست آشکاراً با دولت روس اظهار عداوت نماید زیرا که هنوز در اراضی ماوراء خزر و حدود افغانستان

آنطوری که باید و شاید استحکامات و حصون مدافعه نساخته بودند دیگر آنکه قشون روس کلیه بعد از جنگ با عثمانی از اساس و نظام افتاده و هنوز استقطب اول را پیدا نکرده و از آلمان میترسیدند چه امپراطور پیرمرده و امپراطور جوان که نواده ملکه انگلیس است سر فتنه دارد شرطلب و جنگجو میباشد دولت روس میترسید اگر ظاهراً با انگلیس مخالفت کند آلمانرا برضد او برانگیزند که در اروپا بجنگ او برخیزند یا افغانها را تحریک نمایند که در آسیا با او مقابله نمایند.

شهریارا این حرفها را ولف سفیر انگلیس بمن زده و این مطالب را بمن فهمانده بود و گر نه همه کس میدانند که هیچ از این مقوله سخنان سر در نمی آورم بعبارۀ آخری نه پلتیک میدانم نه از اوضاع عالم خبری دارم .

باری یکطرف اطمینان بحال ناتوانی روس یکطرف اختیارنامه رویترا از زر افشانی بعلاوه فروتنی و چاپلوسی و تملق و وعده و نوید از جانب دولت ایران مکمل و مسلح باین اسلحه خود را بسفارت روس انداختم ابتدا میدان را بدست دالغورا کی دادم هرچه خواست اشتمل کرد بدستور العمل ولف من ساکت و حیرت زده باو نگاه میکردم همینکه از جوش نشست و حرفش تمام شد گفتم چه عیب دارد ما در عوض امتیاز بانکی که بانگلیسها دادیم و علی العجاله چندان فایده ای بحال قدرت دولت انگلیس در ایران ندارد بشما امتیازات دیگر بدهیم و شما فوراً و عاجلاً قدرت متزلزل خودرا در ایران قوت و استحکام دهید و بیشتر از پیشتر نمائید دالغورا کی گفت مثل چه؟ گفتم هرچه بخواهید. حضرت شهریارا در عالم جهانگشائی سیر تمام امور جهان و عالم را فهمیده و میدانید اشخاصی که اهل اشتمل میباشند و زود بجوش میآیند زوددم فرو می نشینند به پفی مشتعل و به تفی خاموشند دالغورا کی که از همین قبیل مردم بود جواب مرا بمجلس دیگر انداخت این تأخیر و تعویق اسباب امیدواری من گردید فهمیدم میخواهد از بطرز بوزغ استیذانی نماید و اجازه حاصل کند خلاصه بعد از چند روز دالغورا کی بمنزل من آمد و گفت ما امتیاز راه از اتزلی بطهران را میخواهیم که



ابتدا آنرا شوسه بعد راه آهن بکشیم گفتم دادیم دیگر چه میخواهید گفت اختیار کشتیرانی در تمام رودخانهها که درخاک ایران است و بدریای خزر میروند از مصب تا منبع گفتم دادیم دیگر چه میخواهید گفت سند معتبری از ایران که بعدها هرامتیازی بسایر دول میخواهند بدهند از هر قبیل که باشد اول از ما اجازه خواسته و ما را مستحضر سازند شاید با شرایط سهل و موافق آن امتیاز را قبول کنیم گفتم دادیم دیگر چه میخواهید دالغورا کی که این جوابها را شنید و این تمکین را دید عرش را سیر کرد چه باور نمی کرد که یکی از این تکالیف پذیرفته شود برخاست و بمن دست داد من فقط همان دست راست را که در ضرر ایران دراز بود باو دادم و دست چپ را که اختیار نامد رویتر در بذل لیره در آن بود در بیغ کردم و با خود گفتم اگر ضرری معنوی بمملکت ایران وارد بیاید انگلیسها که دوستان من میباشند بهترین است که دچار خسارتی نشوند.

### قرارداد امیر السلطان دالغورا کی

این سه فصل از قرارداد من بادالغورا کی میباشد که آشکار است شاید فصول مخفی دیگر هم داشته باشد و هر آدم عاقلی میدانند که همین سه فصل چه ضررها بدولت ایران وارد می آید.

اولا - در فقره امتیاز راه شوسه انزلی بطهران که بروسها داده شده پوشیده نیست که روس ملتی است بی مکت و پر قدرت و قوت این دولت منحصر بقشون و اسلحه آن میباشد و اگر ثروت و پولی علاوه بر مخارج عادی وقتی بچنگ آرد در داخله مملکت خود در حدود فرسنگها خرج میکند و بمصرفی میرساند که برای او اهمیت دارد هرگز آنرا بایران نمی آورد که کسی چیزی از مخارج او به بیند یا ساختن راههای نظامی سرحد آلمان است یا توسعه طرق تجارتی از داخله روس بحدود چین دولت روس یا سرمایه داران آن مملکت دولت کزافی بایران نمی آورند که خرج

ساختن راه اتزلی بطهران بنمایند چه در آن فقره خیلی بیشتر از حیثیت پلتیک دولتی و منافع تجارتنی فایده و صرفه می بیند پس در ساختن راه در ایران از امتیازی که بروسها داده شده راه نشر تمدن فرنگ را بایران می بندد یعنی روسها در ساختن این راه ممالله مینمایند و نمی سازند دیگران هم که با وجود امتیاز روس نمیتوانند بسازند و بهترین راهی که برای تجارت و ارتباط با فرنگ ماراست همین است که بواسطه بی پولی روسها سالها نساخته میماند و چه ضررهای بزرگ بتریت و ناموس و تجارت ایران از اینراه وارد می آید .

ثانیاً - در فقره کشتیرانی در رودخانه های ایران فی الحقیقه ملتفت نشدم چه غلط بزرگ و سهو عظیمی کردم که در این فصل بتوضیح نپرداختم مثلاً از جمله رودخانه هایی که اختیار کشتیرانی را در آن ندانسته بروس وا گذاشتم یکی رود قزل اوزن است که معروف به سفیدرود میباشد دولت روس همیشه ذیحق خواهد بود که از مصب این رودخانه بدریای خزر تا منبع آن که در قلب ایران و حوالی سنندج کردستان است دخل و تصرف نماید همچنین در شعبه هایی که داخل سفید رود میشود مثل شاهرود و غیره و از طرف دیگر رودخانه اراز که سرچشمه اش از لار در شش فرسخی تهران است يك قسمت عمده مازندران را عرضاً طی مینماید همچنین رودخانه اترك که از حوالی رادکان هفت فرسخی مشهد مقدس جاری میشود تمام خطوط این رودخانه در قبضه اقتدار و اختیار روس است و از این قبیل رودخانه ها از استرآباد و آق قلعه زیاد میباشد ای عجب چنگال آهین عقاب روس بتمام شرائین ایران بند شده و اگر وقتی آن دولت بصرافت رودخانه ها بیفتد سند صحیحی بدست دارد بیبانه اینکه باید بر عمق رودخانه ها افزوده شود تا قابل کشتی رانی گردد خود را بلا مانع در قلب ایران جا میدهد و هر جا را می خواهد متصرف می شود پس اگر من شعوری میداشتم و عجله نمی کردم ممکن بود در این فصل حدی معین کنم و معلوم باشد از برای رودخانه تا چند هزار ذرع یا چند فرسخ بالا تر دولت روس حق کشتی رانی دارد در این صورت ممکن بود دست و پائی

بشود اما حالا دیگر کار گذشته و افسوس که من این کار را بدون تدبیر و تأمل و بی اطلاعی مردمان با خبر و سررشته نمودم فقط خیالم صرف اسکات دالغوراکی و فریب شاه بود .

ثالثاً - در مسئله امتیاز بهر دولت و ملت با اجازه و استحضار دولت روس شوکت و استقلال و آبروی دولت ایران را یکباره بیاد دادم زیرا که پست ترین دول از قبیل قره طاغ که سابقاً در تحت سلطنت دولت عثمانی بود زیاده از صد و چند هزار نفر رعیت ندارد دستش باز است و با هر يك از دول فرنگ میتواند هر قسم معاهده بر قرار نماید و امتیاز بدهد پس من دولت ایران را از قره طاغ کمتر و پست تر کردم گرفتم و دادمش بدست پهلوان روس و تبعیت او را بدولت مشارالیها بموجب سند ثابت نمودم چنانکه بعدها دولت ایران هر کار بخواهد بکند باید اول از دولت روس اجازه حاصل کند بعد با اقدام آن کار بپردازد و خیالی که در وقت دادن این امتیاز بدولت روس می نمودم فقط این بود که سر دالغوراکی را پیچانده او را ساکت کنم و راه فرنگ را باز کنم پس از مراجعت ممکنست نکول کنم چنانکه در فقره امتیاز تنباکو همین کار را کرده چه صدمه ها بدولت ایران زد و چه ننگها بار آوردم و شرح آن جمله بیاید بد نقد بد سفر فرنگ میرویم و لف بمن دستور العملها داده و گفته بعد از ورود بخاک روس چه باید بکنم و چه بگویم چون بسرحد روس رسیدیم اول کاری که کردم میرزا نظام مهندس الممالک را که از ارادت کیشان انگلیس شده بود پیش انداختم و اعتماد السلطنه مترجم شاه را رنجانده از کار دور ساختم.

معلوم شد که در مهام ملکی و امور پلتیکی اصلاً و مطلقاً قابلیت و استعداد ندارد این بود که دو ساعت بعد از ورود بیایتخت روس از حکیم طولوزان درخواست کردم بخانه مسیو گیس وزیر خارجه آن دولت و مسیو زینارلف که هر دو وقتی در ایران وزیر مختار بوده اند و با حکیم خصوصیت داشته اند برود و عذر تقصیرات گذشته مرا مستدعی شود و صریح وعده دهد که بعدها رفتار من بر طبق و مقصود دولت روس است

و هزار قسم خدمت بتلافی مافات بملازمان کشور روس خواهم کرد اما میدانم روسها بقول تنها خاصه بگفتار چون منی اکتفا و اعتماد نمی نمایند عمل می خواهند نه حرف مهمل و مثل این بود که در چند روز توقف بطرز بورغ بقدری که تصور توان نمود خضوع و خشوع بخرج رجال دولت روس دادم آنها هم بینی و بین اله از بی اعتنائی فروگذار نکردند در سرسرا تنها که با امپراطور بر میخوردم کمتر طرف توجه آن پادشاه میشدم و ملتفت بودم که اغلب اوقات عمداً پشت خود را بمن میکنند منم بروی خود نمی آوردم و جز سکوت و خوردن غصه چاره دیگر نداشتم روز آخر یعنی روز حرکت از بطرز بورغ در عمارت قصر الشکوف که در حضور دو پادشاه نهار وداع خورده شد بعد از صرف غذا امپراطور مرا بگوشه کشیده بمرجمی میرزا محمود خان (علاء الملک) خیلی بمن تهدید کردند و چیزها گفتند بسیاری از حرفهای امپراطور را بروز ندادم آنقدر که ناچار باید اظهار کنم این است که فرمودند تو را جوانی بی تجربه و نادان می بینم حالا که بخت یاری کرده صدراعظم دولتی شده کاری نکنی که اسباب خصومت دولتین ایران و روس گردی.

چون حرفهای امپراطور زیاده از حد مورث خفت و سرشکستگی است در حضرت سلطنت و رجال دولت در پرده خفا مستور بماند آنها که اهل فراست و هوشند از همین يك کلمه ما بقی را حدس میزنند و می فهمند که چه رفته رچه گفته.

خلاصه که خورده از بطرز بورغ بیرون رفتیم در ورشو هم از ژنرال کرو کر حاکم ورشو و سایر امرا روی خوشی ندیدیم هر وقت روسها بمن بی اعتنائی میکردند و مرا خفیف میساختند چون کاری بآنها نمیتوانستم بکنم مثل سکه ها پرو پای ایرانیهای بیچاره را که ملتزم رکاب اعلی بودند می گرفتم و زخم می کردم.

### عزیز خان خواجه سرا

از جمله خیانتهای من که در این سفر بولینعت همایون خود نمودم آوردن خواجه حرم سرای سلطنت بود من از چند سال قبل باین خواجه ماه روی عنبر

بوی عشق میورزیدم و ابتدا با او چنین وانمود کردم که من درویش و اهل طریقتم و طلبکار حقیقت .

در آیند روی تو من صنع خدا می بینم کافر من بخدا گر بخطا می بینم  
باری پس از آنکه خوب رام شد و درست بدام افتاد مالی بی قیاس باو دادم  
و باری سنگین از ننگ و عار به پیشش نهادم و در این سفر که برخلاف میل حضرت  
اقدس او را باخود آورده اختیاردار تمام وجوه و نقود خاصه کردم عزیز خان منظری  
صیبح داشت و صورت ملیح بالطافت اندام و دلربائی تمام و آنها که او را نمی شناختند  
گمان میکردند زنی خوش سیما و جوان است و از جواری شاهنشاه صاحبقران  
چنانچه در روزنامه های روس همین مطلب منتشر شد و بعد جراید فرنگ هم نقل کردند  
و گفتند خادمهای که طرف علاقه و میل همایون است بالباس مردانه در جرگه چاکران  
و ملتزمین رکاب اعلی منسلک و حراستش برعهده شخص صدارت عظمای دولت روزافزون  
است من این قضیه را بدببر السلطنه منشی باشی ولیعهد حکایت کردم که او مرد عاقل  
با علم و دانائی است و یکوقت در ایران ترقی میکند در میان نوکرهای ولیعهد همین  
یکنفر است ولی ...

### دخترک یهودی بازیگر تماشانه

از تفلیس با نظرف با ما همراه شد در ورشو میرزا رضا رامامور کردم که یهودیه را که  
بازیگر تماشانه بود بدست آورد و برای اینکه در ظاهر اسباب بدنامی من نشود دخترک را  
بحضور همایون معرفی نمودم و گفتم کلید وصول این مهلقا بدست میرزا رضاست  
(ارفع الدوله) مقصودم آنکه یهودیه را همراه داشته باشم اسما بندگان حضرت را باشد  
و رسماً مرا دلبرک موسوی که ممکن بود بصد منات شب با فلان لات بسر برد چون  
شنید خداوند تخت و افسر سروصل او را دارد و دیدار او را بچیزی می شمارد چیزها  
خواست که بانوی ارمن از پرویز نخواست و معشوقه قیصر از آن شهریار با حشمت و  
فرطلب نکرده از جمله گفت باید اجازه خروج او را از شخص امپراطور روس بخواهند

و نقداً چند هزار امپریال باو بدهند و دولت نیز بموجب سند صحیح رسماً متعهد شود هر ساله مبلغی گزاف باو کارسازی کند بندگان همایون از قبول این شرایط و تکالیف استنکاف فرمودند من دانستم خیالی که بافته‌ام باطل است و ممکن نیست عشق بازی مفتی بکنم و بیمایه حظی بیرم لا بد بتوسط میرزا رضای دانش ( ارفع الدوله ) پانصد امپریال به یهودیه ایصال داشتم و با او قرار دادم بعد از حرکت موکب معلی بفاصله چند ساعت او نیز روانه شود و بهر شهری که میرسیم در یکی از مهمانخانه‌های عالی منزل کند تا من خود را با و برسانم دختر یهودی در همه شهرهای فرانک و پایتختها با ما بود در پاریس بعضی از رندان او را شناختند و بیخا کپای مبارک عرض کردند من دست و پای خود را گم کرده از ناچاری پیش دستی کرده در حضرت سلطنت معروض داشتم که یهودیه تازه از ورشو شهر خود بیاریس آمده که هم تماشای اکسپوزسیون نماید و هم معلوم نشد بندگان اقدس را باومیلی است و خیالی درباره او دارند یا ندارند شاهنشاه ابداً اعتنائی فرموده و صد امپریال انعام باو مرحمت فرمودند و هیچ‌اوستند در خلوت نخواستند من باز او را پنهان کردم و باخود میگردداندم در بادن باد شبی هرزه‌گی و او باشی را بجای بسیار بد رساندم بایسها بوالی ولایت خبر دادند والی حکم کرد شب در عمارت را ببندند و چون من از مجلس عیش خود بر میگرددم بدرون قصر را هم ندهند با وجود این رسوائی باز دست از آن زن نکشیدم تا تفلیس از وصال او متمتع میشدم زیاد از پنجهزار امپریال خرج او کردم و باو دادم از تفلیس یهودیه مراجعت کرد . خلاصه هرزه کاریها و خفتها که روسها از سرحد جلفا تا آخر خاک روس و ابتدای ممالک آلمان بمن دادند زیاده از آن است که در حیز شرح و بیان آید و آنجمله برای دل من بار گران شده بود میخواستم زهر خود را بکسی بریزم دل خود را خالی کنم بعبارة آخری پیله میگردم و خود بجای آنها غمزه و غریله مینمودم بعد چنددانه پنجهزاری بذل کرد بخیال اینکه این دراهم معدود و نقود نابود ستار العیوب و غفار الذنوب است از هلند به بلژیک رفتیم آنجا هم دورمان دور است و هر شب همینطور است یاران دانند

که قبل از سفر فرنگ من از خوردن شراب احتیاط مینمودم اگر گاهی میل میکردم طوری دربرده و پنهان بود که گوهی هیچ نبود بعد از ورود بکشور دریای آزادی هر چه آن معموری و آبادی را میدیدم بحرایی رغبتم بیشتر میشد همد اهل اصطلاح میدانند خرابی می ناب را شنیده اند خوب است یا بد چه عرض کنم من آبادی و مسرت خاطر را در آن میدیدم قدم میزد و سبو میکشیدم در بلژیک ملکم خان سفیر ایران مقیم دربار لندن و ولف سفیر انگلیس مقیم دربار تهران که دیرگاهی بود بپایتخت دولت متبوعه خود رفته باستقبال آمدند ولف باملکم بواسطه عمل رویتر عداوتی پیدا کرد در اوان توقف آنورس اصرار داشت ملکم را از سفارت ایران معزول کنند و دیگری را بجای او برقرار نمایند ملکم نزدیکی کرده قبل از آنکه در این باب چیزی بخاکپای مبارک عرض کنم عریضه محرمانه بشاه داد مطلب را حالی کرد و استدعا نمود و قبول استعفای خود را خواست بندگان همایون عزل ملکم را صلاح ندیده از او دلجوئی کردند و بخلوتش طلبیدند و از آنورس بلندنش فرستادند منم بعد از چند روز در ركب اعلى بانگلیس رفتم .

### رفتن شاه بلندن

طوری دولت انگلیس موکب اقدس را پذیرائی نمود که گویا هیچ پادشاهی را از سلاطین اروپا و آسیا تا آنروز اینطور محترم پذیرفته بودند ولف و سالیسبوری صدر اعظم انگلیس و جمعی از وزرای آندولت و وکلای ملت با یکدیگر همدست شده و آن تشریفات فوق العاده را فراهم آورده که از اینراه تغییری در پلتیک اعلیحضرت دهند و ایران را ببلع کنند پلتیک اعلیحضرت همایون پیش از این بی طرفی بود هیچیک از دول روس و انگلیس بلکه عثمانی و غیره را بدیگری ترجیح نمیدادند - آقایان میخواستند بتعارف و تکلف این وضع را برهم زنند دولت ایران را تابع و دست نشانده دولت انگلیس کنند پادشاه حالیه و سلاطین آتیه مملکت را مثل صوبدارهای هند در تحت اقتدار بریطانیای کبیر قرار دهند و شأن شهریار ایران را





سفر سوم شاه بفرنگ این عکس در منجستر انداخته شده است

از راست بجپ میرزا ملکم خان - چرچیل - محمد باقر خان ادیب الملک - میرزا رضا خان

ارفع الدوله - عزیز السلطان - امین السلطان

پشت سر لارڈ شہر دار منجستر - سردرماندولف سفیر انگلیس در ایران - ناصر الملک

آجودان مخصوص - مجدالدله - رئیس پلیس منجستر

از امارت افغانستان و خدیو مصر نازلتر سازند بنا بمقدمات مذکوره منہم در انگلیس همانطور معتبر و مقتدر بودم کہ در ایران و ہرچہ انگلیسہا از امتیاز و مذاخلہ و تصرف میخواستند میدادم و ہر تکلیفی میکردند قبول میکردم در خیرخواہی دولت انگلیس از رجال و کارگذاران آن دولت انگلیسی تر بودم و در دوسہ موقع در آنجا اتفاقی افتاد کہ خیلی آنرا و ہن و خفت خود دانستم یکی آنکہ اعلیحضرت شاہنشاه در روز تشریفات ملکم خان را با خود در کالسکد نشانند و من چون مردی مجرب و مہذب نبودم خیال مینمودم کہ این امر توهین و نقص من است و حال آنکہ اسباب شأن و

اعتبار من بود زیرا که ملکم خان اگر با پادشاه در کالسکه می نشست ایلچی دولت ایران در انگلیس بود و باید نزدیک اعلیحضرت باشد و بعضی دقایق و نکات را بعرض برساند .

دیگر آنکه باید مترجمی شاهنشاه را بنماید و شك نیست که شأن من از مترجمی بالاتر است و میباید در صندلی جلوی کالسکه بنشینم اما جهل و کوتاه نظری من مرا بد حال و منقلب میساخت و نمیفهمیدم که کج رفته ام .

باز از مواردی که من مکدر شدم و بلکه قهر کردم دو سه مجلس بود که ملکم خان ما بین اعلیحضرت پادشاه و ملکه انگلیس یا یکی از وزرای انگلیس بی حضور من مترجمی کرد و من ملتفت نبودم که اولاً زبان خارجه نمیدانم که کار ملکم را بکنم و اگر هم میدانستم صدراعظم نبایست مترجم قرار داده شود چه از شأن وی میگذرد .

بالجمله سالیسبوری صدراعظم انگلیس از کهنه نقشهای دنیا بود مرا را هر نمیکرد و هر روز و هر شب بقسمی در باغ سبز بمن مینمود جز ترغیب و تحریص بردوستی انگلیس و صداقت و موافقت با آن دولت کاری نداشت . پلتیک انگلیس در مشرق زمین خاصه از قوادی هم مضایقه نمی نمایند هم پول هم تأمین مال و جان و هم هزار چیز دیگر که ما مشرق زمینی ها بآن مایلیم بخلاف روسها که در عالم بی نیازی و نیاز همان ضخامت و خشونت ذاتی را بروز میدهند و پیش هم اشاره باین مطلب کرده بودم .

خلاصه بقول معروف انگلیسها طوری زیر سرم را بلند کردند که اعتنا با حدی نمینمودم حتی بولینعمت اقدس خود و این عجب و نخوت روز و داع با ملکه انگلیس بدرجه کمال رسید چه اعلیحضرت معظمه در آن روز نشان حمام را که بزرگترین نشان و امتیاز دولت انگلیس است بدست خود بمن دادند و برای آنکه پادشاه و سایرین

خیال نکنند در اعطای این نشان بمن قصد و غرضی است به پنج شش نفر دیگر از همراهان نیز نشانهای دیگر انگلیس داده شد و از ابتدای اختراع و ابداع این نشان این دفعه اول است که بشخص اجنبی و خارجی اعطا شده . من چون این نشان را دارا شدم دیگر نه زمین را از فرط غرور زیر پای خود میدیدم نه آسمان را بالای سرمعاشرین ملتفت بودند که حرکات و سکنات و نشست و برخاست من بدیوانهها شباهت بهم رسانیده و در هنگام عرایض طوری در حضور همایون جسارت میکردم که اگر در ایران بود سرم را از بدنم جدا مینمودند .

در این حال و اوان غفلت ملکم وقت را مغتنم شمرده و هزار لیره تقدیم حضور مبارک کرد و امتیاز دائر کردن لاتاری در ایران گرفت . لاتاری نوعی از قمار است و آن کهنه حریف از فرط زرنگی این امتیاز را باسم خود نخواست بلکه آنرا بنام منشی خود که تبعه فرانسه بود نمود .

### اکسپوزیسیون پاریس

از انگلیس حرکت کرده به پاریس آمدم موقع اکسپوزیسیون بود دیگر چه کار بود که نکردم به بالون نشسته با آسمان صعود نمودم در مدت ده روز اقامت در آن پایتخت متصل با معشوقه یهودی مشغول سیر و گردش بودیم و برای اینکه پردم روی کارهای زشت خود بکشم تقریباً هزار تومان بمریضخانه و مراکز اعانه فقرا دادم تا در روزنامهها اسمی از من شود .

مسیو بالوا وزیر مختار دولت جمهوری فرانسه مقیم تهران که مرد ابلهی است از ساده لوحی نشان و حمایل لژیون دنور از درجه اول برای من از دولت متبوعه خواست این همان نشان و حمایلی است که در دولت امپراطوری ناپلئون برای میرزا آقا خان صدر اعظم خواستند و ناپلئون سوم امپراطور فرانسه درجه دوم آن را داد و از آنجا که بالوا نشان درجات دیگرش را برای دیگران مستعدی شده

و آنها هیچ شان و استحقاق آنرا نداشتند و یافته بودند این نشان من چندان عظمی پیدا نکرد.

### پسر رویترا

وقتی که درباریس بودم پسر رویترا از لندن بدرالملك فرانسه آمد و بعضی از فصول امتیاز بانکی را که در طهران گرفته چون مقرون بصره نمیدانست خواهش کرد تغییر بدهیم. رشوه هم داد گرفتم و دادم و خواهی نخواهی بامضای پادشاه رساندم. تمام این کارها را که می کردم مخفی بود و کسی خبر نداشت جز امین الدوله و او هم سکوت مینمود بجهت آنکه معایب کار را خوب ملتفت شده و میدانست چه ضررها برای من دارد.

از فرانسه آمدیم بآلمان و بعضی پایتختهای کوچک را سیر کرده رسیدیم بخاک اطریش بعد از دو سه روز توقف در وینه عریضه ای از حضرت نایب السلطنه بحضور همایون رسید و عریضه جوف پاکت اعتماد السلطنه بود و باو مرقوم داشته بود که در موقع خلوت بنظر شاه برساند.

اعتماد السلطنه جز اینکه عریضه پسر پادشاه را به پدر تاجدارش برساند تکلیفی نداشت. جاسوسان من خبردار شده و مرا خبردار کردند سوء ظن مرا گرفته گفتم چه هنگامه ایست. یقین داستان حاجی میرزا حسینخان در سفر اول فرنک تجدید و تکرار میشود یعنی برای من نیز اسبابی فراهم آورده اند. بحضور مبارک رفتم و عرض کردم پاکتی که برای اعلیحضرت آمده چون بواسطه اعتماد السلطنه است البته برضد من می باشد. بندگان همایون ناچار شده قسمتی از عریضه نایب السلطنه را که ربطی مطلقاً بمن نداشت و فقط وقایع تهران و سوانح بلاد ایران بود بمن نمودند. من باز آسوده نشدم بدگویی زیادی از اعتماد السلطنه در حضرت اقدس نمودم. شاهنشاه محض تسکین خاطر من دستخطی در کمال سردی با اعتماد السلطنه نوشت و بمن نمود و

چنین وانمود فرمود که همان را خواهند فرستاد . اما در خلوت آنرا عوض کرده قدری ملایم‌تر و نرم‌تر ساخته و بتوسط میرزا محمدخان ملیچک دستخط مبارک را ابتدا بمن نمودند و جواب آنرا نیز اعتمادالسلطنه بیچاره در بی‌تقصیری خود عرض کرده بود اول بمن نشان داد و ظاهراً هیچ بشاه نرساند .

از خاک اطریش ناچار وارد مملکت روس شدیم و از ابتدای آن باره آهن عبور کردیم تا تفلیس آمدیم و بعد بسرحد ایران رسیدیم . دولت روس چون از تمام کارهای من که در انگلیس کردم خبر داشت کارگذاران او نه پادشاه و نه بمن واقعی و احترامی که باید بگذارند نگذاشتند . وقتیکه بسرحد آمدیم متوقع بودم از طرف اعلیحضرت همایون زیاده از حد بمن التقاب بشود نشد . من بشدت بر آشقم و بنای فحاشی را بشخص مقدس شاه گذاشتم و بیدگوئی پرداختم . هر شب قمار و شراب در منزل داشتم و مهمدیخان مقلدکاشی (۱) در مجلس تقلید پادشاه را در میاورد و من میخندیدم و مضمون می‌گفتم .

### در انتظار مردن شاه

در تبریز زیاد نما ندیدم اما چون بندگان همایون درین شهر کسالت مزاجی پیدا کرده بودند ناچار چند روز در باسج توقف نمودیم . آن کسالت طوری شدت کرد که من بر آن شدم که کار گذشته و نباید بزنگانی شاه امیدوار بود خیلی از این پیش آمد خوشحالی داشتم . چه تمام امتیازات دول فرنگ و ایران مرا حاصل گشته يك دوکرور هم از ارث پدر و رشوه امتیاز بانك و سایر مداخلهای خود اندوخته کرده با حضرت ولیعهد هم بواسطه میرزا محمود خان (علاء الملك) وزیر مختار در کمال خوبی آشنائی نموده بنابراین اگر حادثه‌ای حادث میشد برای من بچند جهت صرفه داشت یکی آنکه میان سن من و سال عمر ولیعهد چندان تفاوتی نبود . پادشاه جوان و وزیر جوان

۱ - در زمان مظفرالدین‌شاه ملقب به مختارالسلطنه شد .

از این گذشته مسلماً در اوایل سلطنت تازه چندی صدارت مرا میرسید تاخت و تازی میکردم و برمال و اعتبار خود میافزودم ریشه قویتر میشد و رونق کار بیشتر. برای آنکه بر طول ندهم مختصر میکنم مناسبات من با ولیعهد در هر حال زیادتر بود تا با پادشاه. باین ملاحظات ایام توقف با سمج هر روز میرزا محمودخان را باردوی ولیعهد که زیاد از هزار قدم از سر پرده شاهی دور نبود میفرستادم و تجدید عهد میکردم. شبها او از اردوی ولیعهد بمنزل من میآمد و جواب میآورد تا کار نفاقت مزاج همایون حقیقتاً بجای نازک کشید و دکتر فوریه گفت احتمال خطر می رود یعنی اگر سردی بدن بزانو رسید فوراً کار طور دیگر میشود. من حرفها را می شنیدم و تجاهل میکردم و بعد نمیگذاشتم فوریه بمعالجه بپردازد و کار را بدست اطباء ایرانی بی سواد از قبیل شیخ الاطباء و فخر الاطباء که هیچکدام کاری از دستشان بر نمیآمد داده بودم و مانع از اینکه فوریه در علاج اقدامی نماید و کار اسهال رو باصلاح گذارد. تا شبی در چادر خود مشغول عیش و بازی بودم که خبر آوردند اعتماد السلطنه در سر پرده هنگامه بر پا کرده مجلس روضه و تعزیه دارد به کشیکچی باشی و علاء الدوله و فراشباشی می گوید چرا در معالجه شاه سستی و اهمال دارید اگر امشب کار درست نشود خدا نکرده فردا دست بجائی نمیرسد اگر حقوق نوکری و نمک خواری را در نظر ندارید اقلاب خاطر بیاورید که دور شمارا اکراد و الوار دارند و در صورت حدوث حادثه جان در بدن شما نمیگذارند چه رسد بمال و اسباب تجمل و اجلال. من فخر الاطباء را که از شدت مستی حرکت نمی توانست بکند طلبیدم و بر آن انگیختم که به سر پرده بروم و با اعتماد السلطنه زد و خورد کند رفت دشنام زیادی داده اعتماد السلطنه ابداً اعتنا نمود دکتر فوریه را بزودی داخل سر پرده شاه کرد دکتر گفت امشب هیچ کار نمیتوان کرد جز اینکه قدری کنیاک داخل آب سرد نمایم هر وقت شاه به آب میل فرمودند از آن مشروب ممزوج میل فرمایند. من این تجویز را شنیدم و به آبدار باشی سپردم حاضر نکنند حکیم فوریه و اعتماد السلطنه بمنزل من آمدند من پیش از وقت فخر الاطباء را حاضر کرده بودم که



اعتماد السلطنه

بنای هرزگی را گذارد و نگذارد آنها کار خود را بکنند. فوریه مطلب را عنوان کرد گفت حتماً امشب باید کنیاک داد من به فخر الاطباء اشاره کردم و رساندم که وقت معارضه و مشاجره است آن مست لای عقل رودست خورده قدری بطور عربده حرفهای لاطایلزده ولی کسی اعتنا ننمود و حرف فوریه مسلم بود چون چنین دیدم در تحصیل کنیاک مشکلات تراشیدم آخر الامر اعتماد السلطنه گفت بروند از امیر نظام بگیرند از بدبختی من یا خوش بختی اعلیحضرت بطری کنیاکی پیدا شد و همانطور که دکتر فوریه دستور العمل داده بشاه نوشتانیدند تا وقت صبح قوتی وجود مبارک را حاصل آمد قرار شد کهنه کهنه میل فرمایند در قدری شربت . میان دکتر فوریه و اطبای ایرانی اختلافی کلی بود من صبح وقت دادن کهنه کهنه خود را بنخواب زدم و حاضر نشدم اعتماد السلطنه و فوریه نه نخود کهنه کهنه بشاه خوراندند و همین مزاج همایون را بصحت واستقامت



مایل ساخت و خطر را بدور انداخت من از آنوقت با فوریه دشمن شدم اگر چه از ابتداهم چندان باو دوست نبودم چنانچه در ولادی قفقاز اسباب فراهم آوردم که از راه رشت بطهران فرستم . اعتماد السلطنه نکذاشت نیرنگی زد و حیلہ بکار برد ویرا در کالسکه خود جای داده با خودش در التزام رکاب مبارک بدار الخلافه آورد و اگر او اینکار را نکرده بود و فوریه را همراه نیاورده در باسماج حاضر نبود شاه را بحذاقت معالجه نمینمود . مقصود من حاصل میشد و از بعضی در دسرها فارغ میگشتم .

در ایام توقف در باسماج روزی شاه در حالیکه هنوز نفاقت وضع داشت فرمایشی کردند که من زاید الوصف مایوس شدم مجدالدوله را مخاطب ساخته فرمودند بعد از این هیچیک از نزدیکان نباید عریضه محرمانه و مخفی بمن دهند اگر عارضی در عرض خود صادق است محرمانه و پنهان چرا مثلا تو شکایت داری که خرج کارخانه نرسیده است یا اعتماد السلطنه بواسطه نرسیدن مواجب باغبانباشی از امین السلطان شاکست یا راست میگویی یا دروغ اگر راست میگویی بی پرده آشکارا عرض کنند که احقاق حق شود و الا چرا در دسر بمن میدهید . من فهمیدم بنیاد کار من سست شده سخت بخود لرزیدم و بجا بود . چه از آنروز عریضه دادن بشاه از دست من افتتاح شد . مختصر از شنیدن این فرمایش زرد و سرخ بلکه سبز و سیاه و عنابی شدم و از آستان بهمان حال بیرون آمدم عصر آنروز معجونی باسم تریاق فاروق با خود بحضور مبارک آورده عرض کردم چون ضعف بر مزاج اقدس مستولی است از این میل فرمائید که مقوی میباشد از آصف گرفته ام - دیگری نیز تجربه کرده خیلی نافع است قدری از آن دفع اسهال و رفع بی قوتی اعلیحضرت خواهد نمود چه گویم که در این معجون چه کرده و باچه آمیخته بود اینقدر عرض میکنم شاه تمکین خوردن آن ننمودند . از قراریکه خبر چیانم اظهار داشتند اعتماد السلطنه از پشت سر اشاره کرده بود که نخورید در حال این تیرم نیز بسنک آمد .

از باسماج عازم تهران شدیم و تا قافلانکوه هر روز مرا نوعی از تخفیف و توهین

نصیب و قسمت بود از وحشت و غصه چون مار گزیده متصل بخود می پیچیدم و بروی خود آوردن را مصلحت نمی دیدم و چنان کار بمن تنگ شده بود که شبی با دبیر الملک و میرزا احمد (۱) مشورت کرده گفتم چطور است که بر اسب خود سوار شده فرار کنم. خود را بسرحد روس رسانم و از آنجا بانگلیس بروم آنها را منع کردند و قوت قلب دادند حضرت ولیعهد که من بحسب ظاهر اظهار بندگی میکردم مراجعت به تبریز نمودند. من به پدر تاجدار عرضه داشتم آنوقتی که مزاج اقدس بانحراف میل داشت جانشین شما مناصب را تقسیم میکرد و صدارت را به عبدالمجید میرزا میرآخور داد و فلان منصب به فلان و فلان مقصود من از تقنین و افساد میان پدر و پسر این بود که آشوبی برپا شود بلکه من در میانه آسوده شوم. عجب آنکه بندگان همایون اعتنائی باین حرفها نکردند.

از خاک آذربایجان بیرون آمدم و بولایت زنجان آمدم همدستی برای من لازم بود که از داخل و خارج معاونم باشد بتدبیر و لطایف الحیل امینه اقدس را برسم استقبال از طهران بقزوین آوردم و لدی الورود در سرحمام با او ملاقات کردم درپیش او عجز و گریه نمودم و بی تقصیری خود را مدلل ساختم او هم الحق همان شب کاری برای من پرداخت و آنچه که شاه از من در دل گرفته بود بیرون آورد دلننگی رفع شد معذالک روز ورود بتهران با آنکه متوقع بودم در سلام عام اسمی از من ببرند نبردند بلکه بجای تمجید من از وزرای متوقف دارالخلافة و نایب السلطنه سخن راندند و بتحسین آنها پرداختند. از ناچاری دوسه روزی بیپناه دیدم و باز دیدم در خانه ماندم بدرب خانه نرفتم و باز از اندرون واسطه برانگیختم و برای خود هر طور بود نشان اقدس گرفتم.

بعد از آنکه به تدلیس این امتیاز را برای خود حاصل نمودم حمایل آمی

۱ - میرزا احمد مقصود مشیر السلطنه است که در زمان سلطنت محمد علی شاه چند روزی صدراعظم شد.

که خاصه سلاطین است و هیچیک از صدور و وزراء نداشته و نباید داشته باشند ضمیمه آن کرده بی پروا و ملاحظه بگردن انداخته بحضور همایون آمدم و باشتباه کاری خود را دارای این امتیاز جلیل و رتبه نبیل ساختم اما وقتی که مسوده اخبار این امتیاز را اعتماد السلطنه بحضور اقدس برد که از لحاظ انور بگذرد و در روزنامه دولتی طبع کنند آنوقت بندگان همایون ملتفت تقلب من شده حمایل آبی را زدند چون آن اخبار در روزنامه طبع شد و برای من آوردند و دیدم فهمیدم که این مایه را کی زده و گرفته توسط حامل روزنامه تهدیدات کردم اما هیچ از دستم بر نیامد .

چیزی نگذشت که ولف آمد من روحم تازه شد و دوباره جان گرفتم بقول معروف باز پشت بشاه کوه دادم . درین حیص و بیص وقت افتتاح و شروع امتیاز رسید یکی امتیاز بانک بود دیگر امتیاز تراموای و اگر من دولتخواه و ملت پرست بودم میبایست فوراً سفارت انگلیس و سفارتخانههای دیگر پروتست و اظهار کنم که مدت مهلت شروع بانک و تراموای با آنها رسیده و آغاز نمودند در اینصورت دولت ایران فسخ قرارداد خود مینمایند حاصل این اظهار یکی از دوکار بود یا کلیته دولت ایران را از صدمات آتیه بانک و تراموا آسوده میکردم یا مبلغ گزافی از دو کمپانی گرفته مدت و موعد افتتاح را امتداد میدادم.

برای دولت کاری نکردم اما برای خود وجهی شایان از بانک گرفتم و مختصر تعارفی از مسیو دنی رئیس تراموا و از خوب و بد هیچ نگفتم ششماه هم از موعد گذشته بود و بسکوت میگذراندم. معاندین من مطلب را بخاکپای مبارک عرض کردند بندگان همایون از من سؤال فرمودند عرض کردم ملت انگلیس دو کرور در لندن خرج پذیرائی شما نمودند فرضاً که یکسال هم از موعد افتتاح بانک بگذرد بملاحظه آن مهربانینا باید باغمض بگذرانید .

یکی از اصول قرارنامه بانک این بود که یکنفر از جانب دولت علیه در بانک ممیز و مفتش باشد که هر قدر کمپانی پول نقد در صندوقهای آن بانک دارد باطلاع آن

ممیز يك برابر ونیم آن مبلغ بلیت بانك رواج ومنتشر سازد وموجب آن مفتش وممیز از بانك سالی سه هزار تومان باشد من میرزا نظام کاشی را که از گه‌های دسته نقاشی و خواص اصحاب خودم بود مأمور اینکار کردم و او متقبل شد از سالی سه هزار تومان ماهی ۱۵۰ تومان برای خرج آبدارخانه وقهوه‌خانه من بمشهدی عبدالله بدهد بواسطه این طمع جزئی من طوری شده که حالا زیاده از صد و پنجاه هزار تومان پول نقد در صندوق بانك موجود نیست و حال آنکه : یاده از بیست کرور بلیت بانك در مملکت ایران بدست مردم است .

### امتیاز لاتاری ملکم‌خان (۱)

ششماه ازین مقدمه گذشت روزی ولف نزد من آمد واز آنجا که باملکم‌خان عداوت داشت فسق اورا برورز داد وگفت این امتیاز لاتاری که درلندن بهملکم‌داده‌اند فوق‌العاده برای اوفایده کرده است امتیاز خودرا به پنجاه هزار لیره نقد و پنجاه هزار لیره وعده فروخته است.

من همانروز این مطلب را ازقول ولف بخاکپای مبارک عرض کردم ومهیج خیال شخص بزرگ شدم وگفتم امتیازی باین بزرگی را که ملکم بصد هزار لیره میفروشد چرا باید فقط هزار لیره بدهد .

این عرض من همانطور که میخواستم اثر کرده وفرمودند چاره اینکار چیست عرض کردم تلگراف رمزی بهملکم میکنم ومیگویم از پنجاه هزار لیره نقد که گرفته‌اید اقلاده هزار لیره بواسطه برات تلگرافی بحضور مبارک ایصال دارد پسندیدند . اما چون من میدانستم ملکم طماع ممسک هرگز باین کار تمکین نمینماید خوشوقت شدم که برای فنای او حربه خوبی بدست آوردم .

تلگراف زدم اما سخت‌تر از آنچه مقرر شده بود چهار پنج روز گذشت و جوابی نیامد مجدداً در حضور همایون تجدید مطلع نمودم و اظهار تعجب از نرسیدن

تلگراف کردم قرار شد تلگراف دیگر در مطالبه جواب بشود. این تلگراف را از اولی سخت تر نوشتم بلکه تهدیدی هم در آن گنجانیدم و گفتم اگر فوراً ده هزار لیره را نفرستی ما امتیاز نامه را که بتو داده ایم نسخ و فسخ خواهیم کرد. چهار روز بعد قوام الدوله وزیر خارجه کاغذی بمن نوشت مضمونش اینکه دیشب از لندن تلگرافی بعنوان من رسید چون مبنی بر هتك حرمت شما بود جرئت نمودم مستقیماً بنظر همایون برسانم نزد خود شما فرستادم که هرطور صلاح دانید یا دستورالعمل دهید معمول دارم. مضمون تلگراف این بود وقتیکه کارهای دولت بدست اشخاص بی علم و بی تجربه از قبیل فلان میافتد لازمه آن اینست که برای حصول جزئی فایده پادشاه ایران را بر آن دارند که از قول صریحی که داده و دستخطی که بقلم مبارک فرموده نکول کند من امتیاز لاتاری را به بیع قطع بهزار لیره خریدم اگر مشتری پیدا نمیشد هزار لیره من از میان میرفت و مثل قمار بازی بودم که هزار لیره باخته باشد. از حسن اتفاق خریداری پیدا شد و آنرا ابتیاع کرد اگر در این معامله مختصر منفعتی عاید من شده حق خودم است دخلی باحدی ندارد.

اگر ملکم چنین تلگرافی نمیکرد و اینطور جواب نمیداد بر من بود که مبلغها خرج کنم و جعل جوابی باین مضمون نمایم سعادت یار شد و جوابی با خیال من مساعد داد - بعد از اظهار امتنان از وزیر امور خارجه باو نوشتم البته این تلگراف را بنظر همایون برسانید بخواست خدا عدو شود سبب خیر.

این جواب و مقصود فایده که از آن حاصل میشد نشد محض اینکه چرا در وقت منصوب شدن و در مدت ریاست برای او از ساعتی خوب انگلیس و ماهوت های اعلای لندن نفرستاده و هدیه و مبارکباد - این موقع را برای کینه خواهی و دشمنی مناسب دانسته عریضه مبنی بر شکایت علیه جواب تلگراف ملکم کردم بحضور باهرالنور فرستادم و چنین وانمود نمودم که از تلگرام مزبور بیخبر منتظر بودم از طرف قرین الشرف بمن اشاره شود دو روز گذشت هیچ نفرمودند از سر تا پا حیرت شدم

جهت این سکوت را نفهمیدم باز قوام الدوله مرا در خانه دید شفاهاً گفت بندگان همایون از تلگرام ملکم زیاده از حد متغیر شدند و بمن فرمودند باو تلگراف کنم و بگویم یا باید استرضای خاطر فلان را بعمل آری یا از شغل وزیر مختاری خود استعفا نمائی دیگر شق ثالث ندارد. من از این حرف قوام الدوله خیلی مشعوف شدم زیرا خود را به مقصد و منظور نزدیک میدیدم لیکن باز از جانب سنی الجوانب بمن اظهاری نمیشد.

من خائن تمام اینمطالب را برفیق خود ولف میگفتم واورا از ماجرا مستحضر مینمودم جواب ثانی ملکم رسید و مضمون آن این بود وقتی که کار دولت اینطور غیر منظم است و رشته امور بدست مردم نادان بی تجربه است وجود من در چنین دولتی بهیچوجه فایده و ثمری ندارد خیلی مرا خوشتر می آید که از شغل و کار خود استعفا کنم تا بهر بی پایه و مایه تملق نمایم. این جواب را نیز وزیر امور خارجه قبل از اینکه بنظر شاه برساند برای من فرستاد و نوشت تکلیف چیست. من جواب دادم تکلیف اینست که آنچه عرض کرده بدون مضایقه و ملاحظه بعرض برسانی. روز دیگر پرده از روی کار برداشته شد و عزل ملکم خان محقق گردید. وزیر امور خارجه حسب الامر باو تلگراف کرد استعفای شما قبول شد از امروز دیگر وجهها من الوجوه بکارهای سفارتی نباید مداخله کنی عنقریب دیگری بجای تو می آید.

ملکم معزول و هرگز گمان نمیکرد چنین جوابی باو بدهند چون دید کار باینجاکشید اگر نواقصی در کار فروش امتیاز لاتاری او بود کامل نمود. چون کار ملکم گذشت و من در اینباب بمقصود خود نائل شدم بخیال تعیین جانشین ملکم افتادم. اسم پنج شش نفر را که قابل اینکار بودند نوشته بنظر انور رساندم. سی چهل نفر نکره غیر موصوفی را در ورقه قطار کرده بعرض رساندم واز آن جمله بود ابراهیم خان پسر فرخ خان امین الدوله که هنوز بیست و پنج سال از عمرش نگذشته و جز تراشیدن ریش و دلربائی از توانگر و درویش چیزی نیاموخته و علم و اطلاعی نیندوخته.

از این اشخاص که من انتخاب کرده بودم هیچکس را قبول نکردند تیر و تفنگ باهم سوخته .

### سفارت معین‌الوزاره بلندن

در مراجعت از سفر فرنک و عبور از تفلیس میرزا محمدعلی خان معین‌الوزاره ژنرال قونسول ایران مقیم آن سامان که مردی معقول و آرام و مطلع بود در پذیرائی موکب همایون در خانه عرض قابلیت نمود اعلیحضرت همایون بمیل خاطر خود او را برای اینکار منتخب فرمودند برای من چه فرق داشت که مأمور ایران در لندن قابل باشد یا ناقابل مقصود من عزل ملکم بود و نصب یکی از دوستان خود از قبیل ابراهیم خان. او که منصوب نشد حالا که ملکم معزول گردید هر کس را بآن مأموریت شاه انتخاب فرماید خوب است میخواید محمدعلی باشد یا محمدولی برای من نه ضرر دارد نه منفعتی بلکه هر قدر مأمور ایران در خارجه بیعرضه تر باشد برای من بهتر است . چه کارهائی در لندن و پاریس باید بگذرد در طهران بواسطه من و سفرا و مأمورین دولتین فرنک مقیم دربار ایران خواهد گذشت و عدم قابلیت سفرای ما بیشتر اسباب مرجعیت من خواهد شد و طرف احتیاج خواهم بود . میرزا محمد علی خان درلندن اگر وجودش برای دولت فایده و منفعتی نداشته باشد ضرری هم ندارد و همان داستان مدفوع گاو است نه بو دارد و نه ثمر و نه خاصیت . بعد از عزل ملکم و نصب میرزا محمد علیخان من خود را در دست ریاست تامه مستبده مستقله دیده بر خود بالیدم و گفتم مائیم که دشمنی قوی و قابل مثل ملکم را از میان برداشتیم . هنوز بهره کافی از این شغف و خوشحالی نبرده بودم که مسیو تالیب از لندن بتهران آمد مشارالیه از منسوبان سالیسبوری صدر اعظم انگلیس است در سفر سوم فرنک همایونی از جمله کسانی که از جانب دولت مشارالیه مأمور مهمانداری و حراست ملتزمین رکاب اعلی شد تالیب بود . وقتیکه در لندن خواستم ملتزمین را دو دسته کنم یکدسته در رکاب اقدس بمهمانی صدر اعظم و لردها و نجبای انگلیس که بندگان همایون را دعوت



کرده بودند بگردانیم دسته دیگر را بچند ملاحظه به اعتماد السلطنه بسپاریم .  
دسته دوم را از خود دور ساختم مسیو تالیب را دولت انگلیس مأمور نمود که با  
اعتماد السلطنه باشد .

### امتیاز انحصار دخانیات

این شخص بایکی از خانواده‌های متمول آتازونی ینکی دنیا وصلت کرده بود  
زوجه‌اش برسم جهاز مال ومکنت زیاد برایش آورده وی تمام را در (اسپه کولاسیون)  
یعنی در معاملات بی بنیان که باقمار آنرا کمال شباهت است گاهی فقیر را بغنا و ثروت  
عمده میرساند وقتی غنی را در روی خاکستری می نشاند تلف کرده بی چیز شده در  
مدت بیست و اند روز که روز و شب با اعتماد السلطنه حشر و معاشرت داشت از ثروت  
و مکنت ایران تحقیقات میکرد و معلومات بدست می‌آورد اعتماد السلطنه از مقصود  
ومنظور تالیب بی خبر و اتفاقاً دوسه سال پیشتر شرحی درباب دخانیات ایران نوشته و  
منتشر ساخته در اثنای صحبت فواید و منافع بسیار اینکار را باز نمود . تالیب انجمله  
را شنید و هیچ نکفت چون ما از فرنگ برگشتیم مجلسی از سرمایه داران فرنگ تشکیل  
داده با اهل مجلس گفت پی بگنجی نهفته برده‌ام ومجهولی معلوم کرده و آن تنباکو و  
توتون ایران است که فایده حمل آن بخارجه بی پایان است . این محصول حاصل  
مخصوص ایران و بعضی از بلاد هند میباشد بلکه تنباکوی ایران از جهت عطر و خوبی  
دخلی به تنباکوی هندوستان ندارد هر سال مقداری موفور که در قیمت معادل چندین  
کرور است بخاک عثمانی و روس میرود ودود میشود چه عیب دارد که ما برای رو بخود  
کردن این چشمه زاینده وفایده پائنده کمپانی وشرکتی برقرارکنیم واین سود را بی دود  
و دم از این دم و دود ما بیریم .

باید دانست که مسئله تمول در فرنگ و رای آن است که در مشرق زمین  
می بینم یعنی صاحبان ثروت ومکنت در اروپا بقدری زیاد میباشند و آنقدر مال ومایه  
دارند که فرضاً در سرکاری کرور ها لیره مایه گذارند وسودی از آن نبرند در نظر

آنها اهمیتی نخواهد داشت در اینمورد اگر بطور یقین کار با منفعتی پیدا شود بهتر از این چه خواهد بود .

از اینها گذشته پلتیک ملت و دولت انگلیس در تمام اقطار عالم خاصه در آسیا و ممالک ما اینست که مسائل تجارتي را با مطالب پلتیکی تلفیق مینمایند و از راه تجارت نفوذ خود را وارد و داخل ممالک شرقیه میکنند و اهل خبر دانند که آن قوم مکرر از اینکارها کرده اند . مگر نه هندوستان را ابتدا از راه رواج مال التجاره خود در تحت استیلا در آوردند و اغلب قطعات افریقا را بهمین رویه مالک شدند .

مختصر تالیب سرمایه‌داران انگلیس فهمانید که مطلب از چه قرار است خدمتی که می‌خواهید بکنید هم بملت است و هم بدولت آنها در پیشرفت کار وی حتی المقدور سعی کردند مال و افری از متمولین انگلیس با معاونت دولت تالیب راهمراه شد با قدرت و قوت مادی و معنوی بپایتخت ایران آمد .

### کتابچی خان

سفارت انگلیس چند روز ورود تالیب را بطهران پنهان کرد من میدانستم . کتابچی و چند تن از اتباع من هر شب بدون طفره مجمعی داشتیم در پیش هم بودیم محل اجتماع یا سفارتخانه انگلیس بود یا منزل خود من در باب امتیاز دخانیات مشورت مینمودیم . قبل از آنکه احدی از ورود تالیب خبردار شود یا بداند برای چه کار آمده‌کار را نضج درستی دادیم صورت امتیاز نامه را نوشتیم جز امضای همایونی کسری نداشتیم چون عمل اینطور ساخته و پرداخته شد من یکروز بحضور همایون رفته تفصیل را عرض کردم و فواید و محسنات کار را چنانکه استادم ولف بمن آموخته بود باز نمودم و شرح دادم و یکمرتبه سند نیست و پنج هزار لیره نقد را بنظر انور رسانیده گفتم اینمبلغ فقط پیشکش امضاء مییابد علاوه بر این مادامی که این امتیاز برقرار است متقبل میشویم سالی پانزده هزار لیره نقد بحضور همایون تسلیم

نمائیم. لازم نیست عرض کنم که من این خدمت خود را چگونه جلوه و نمایش دادم و چگونه این عرض من اثر کرد. شما عرق و نژاد و سلاله خود را بهتر از من میشناسید. اهل البیت ادری مافی البیت .



اداره شاهنشاهی انحصار دخانیات کل ممالک هندوستان

سرلوح مکاتیب انحصار دخانیات

عرایض من مقبول گردید بلکه صد درجه بر مدارج و اعتبار من افزود تا لیب بیست و پنج هزار لیره هم بمن داد و سه مقابل این مبلغ باشخاص مختلف از پانصد لیره تا ده هزار لیره وعده کرد و سند سپرد و امضای قرار نامه خود را گرفته بلندن رفت .

درین راه بدکتر طولوزان بر خورد مبلغی هم باو سند داد و مشارالیه را یکی ازاعوان واحبای خود ساخته بطهرانش فرستاد .

### سید جمال الدین اسدآبادی (۱)

آسمان بخت وسعدت من در همه جا در کمال صافی بود در نزدیکی افق که در آنجا لکه ابر مختصری دیدار مینمود آن لکه ابر از وجود دوشخص ترکیب یافته یکی سید جمال الدین اسدآبادی همدانی که خود را در خارج ایران سنی افغانی معرفی



سید جمال الدین اسدآبادی

ولف جو اسپس متعدد داشت پول بآنها میداد و از جزئی و کلی سید جمال الدین خبر می گرفت و مراستحضرمی ساخت.

من بندگان همایون را مجبور کردم که سید را از تهران اخراج کنند. سید پیاده از شهر بزاویه حضرت عبدالعظیم رفت و آنجا معتکف شد و باز مجلس داشت مردم

کرده و حالا بموجب احضار پادشاه یعنی بخواهش اعلیحضرت در طهران است. دیگری حاج محسن خان معین الملک که سفیر کبیر ایران در اسلامبول میباشد. سید جمال الدین بجهت صدماتی که از انگلیسها خورده و از هندوستانش طرد کرده و از اسلامبول و مصر بیرونش نموده‌اند و با آنها غرض و عداوت دارد و خود را بروسها بسته در سفر سوم فرنک اوقاتی که در باویر در شهر مونیخ بودیم پیدا شد و بحضور همایون مشرف آمد و یک شب هم تا صبح با من بسربرد و نصیحتها بمن کرد و حرفها بمن زد و آخر الامر متمهد شد به بطرز بزرگ برود و وزیرای روس که با من کینه داشتند برسر مهر و محبت آرد و نثار را از میان بردارد و بعد از آن بایران آید چنانکه رفت و آمد اما قبل از آنکه وارد طهران شود و لف بمن گفت یا من یا سید جمال الدین دوستی با من و او از قبیل جمع اضرار است. شخصی که دشمن دولت انگلیس است و بادولت روس بودنش در طهران پایتخت ایران اسباب مفاسد و معایب فراوان است باید او را بحضور مبارک همایون نبرند و احترام و توقیر نمایند بلکه بتحقیق و تخفیف او پردازند و خوار و ذلیلش سازند تا خود مجبور شود از ایران برود. هیچ گوش به نصایح دوستان خود نداده بایران آمده و چنانچه باو راهنمایی کرده بودند هنگام ورود ب طهران بر من وارد نشد که حرمت و رعایت او گردنگیر من گردد و بخانه حاجی محمد حسن امین دارالضرب رفته آنجا منزل کرد.

دو ماه تمام او را نپذیرفتم و احوال پرسی از او نمودم و چهار ماه دیگر هم بحضور همایون راهش ندادم جمال الدین متحیر که آن وعده های فرنک چه شد این بی اعتنائی از چیست. عاقبت باصرار بندگان همایون روزی بحضور انور رفت و چند دقیقه هم مرا ملاقات کرد و در آن مجلس تکلیف خود را فهمیده و دانست مایه کیست و جهت چه از کجا خورده و این راه را با کدام پاسپرده از آن روز با من ترک مرآورده نمود در خانه حاجی محمد حسن بماند و با دشمنان من رایگان شد.

را دور خود جمع میکرد و خبطهای مرا در امور دولت می پرده بیان مینمود و همه کس میداند که سید اعجوبه ایست در تحریر و تقریر حالا میتوان گفت در دنیا اول شخص است دشمنی چنین در آستین داشتن و او را باین نزدیکی گذاشتن البته خلاف عقل بود لذا هر روز در ترتیب راه انداختن او میپرداختم بلکه بار خود را بیند و از ایران برود من از شر او خلاص شوم. حریف او نشدم و بر او فایق نیامدم نمیدانم روسها زیر سر او را بلند داشتند یا غرور فضل و علم سیادت او را چنین استوار میداشت ابداً از هیا هو نمیترسید و اعتنائی با سباب چینی من نمیکرد .

روزی اعتماد السلطنه بحضرت عبدالعظیم علیه السلام رفت و بر حسب اتفاق در صحن در روضه به سید برخورد و او را راضی کرد که شاه دستخط التفاتی بوی مرقوم فرمایند. عبائی باعصائی مرحمت و مبذول دارند خواهش کنند همانطور که محترماً بایران آمده از این مملکت برود اعتماد السلطنه تفصیل را بشاه عریضه کرد بندگان همایون آنرا بمن نمودند من موقع بدست آورده آنچه خواستم از سید و اعتماد السلطنه بد گفتم و بشاه عرض کردم اگر زره از جانب شما بسید جمال الدین اظهار محبت شود دولت انگلیس از شما میرنجد و اول ضرری که بشما وارد میآید مجرا نشدن امتیاز نامه تنباکوست . بندگان همایون در حضور من با اعتماد السلطنه دستخط فرمودند که این فضولها شما را نیامده است من فی الفور و لف را از این واقعه باخبر نمودم او اکتفا باین حرفها نکرده گفت حکما سید را باید از ایران راند و بطرف عثمانی رواند .

من پادشاه را بعنف بر آن داشتم که در حاشیه حکمی که بخط خود نوشته بودم دستخطی خطاب به کشیکچی باشی مرقوم فرمایند و مضمون این باشد که باید بطور حتم چند نفر غلام بروند و سید را جبراً و قهراً از حضرت عبدالعظیم حرکت دهند و بعراق عرب برسانند . چون دستخط مبارك صادر شد در حال آدمی نزد مختار خان که از جانب من حکومت زاویه مقدسه داشت فرستادم و دستور العمل دادم که سید را

به اقباح و جوه به مأموران دیوان تسلیم نمایند . سید را باشناعتی که بوصف در نیاید از منزل بیرون کشیدند آنچه داشت بغارت بردند حتی زیر جامه از پایش بدر کردند و بغلامان کشیکخانه سپردند که در زمستان سخت لخت و برهنه او را بکرمانشاه برند و بحاکم آن شهر بپارند

کیف کاغذ و بعضی از اسباب او را که نزد من آوردند بی اندازه خوشحال شدم و یقین کردم در میانه کاغذها از معاندین من خاصه اعتماد السلطنه کاغذهاست که آنها را اسباب ثبوت خیانت آنها خواهم نمود و بواسطه آن اسناد قادر بر اعدام ایشان خواهم بود .

در این مورد خبطی کردم میبایست کیف سید را باز کرده کاغذهای او را دیده اگر هر چه میخواستم نمییافتم جعل میکردم و نوشتجاتی بدروغی میساختم از عجله و یقین بر حصول مطلوب کیف سید را سر بسته بحضور همایون فرستادم . از عجایب آنکه از بعضی بزرگان کاغذهای متعدد در آن کیف بود و از اعتماد السلطنه يك سطر هم نبود . خیلی پشیمان شدم که چرا مقتضیات فطرت و طبیعت من بعمل نیامد افسوس که کار گذشته و بر امر گذشته چه افسوس سید تبعید شده غنیمت است .

### عزل معین الملک (۱)

شهریارا اگر طول میدهم از آنست که نقل من خیلی است چون ملک را بوجه مسطور معزول کردم و سید جمال الدین را بطور منظور مطرود نمودم نوبت بحاجی محسن خان معین الملک رسید چه سفارت او در اسلامبول برای من مضر و باپولتیک و لطف مغایر بود باید این شخص را هم از کار بیندازم و خود را آسوده و فارغ سازم در این فکر و تدبیر بودم که عریضه‌ای از ایرانیهای متوقف جده و بعضی از حجاج بحضور همایون رسید که شکایت زیاد از قنصل ایران مأمور جده کرده بودند . دست آویزی که

۱ - (به یادبودهای سفارت استانبول) نوشته خان ملک ساسانی چاپ فروردین

۱۳۴۵ رجوع کنید .





سمت راست محمدحسنخان (اعتمادالسلطنه) وابسته نظامی ایران در سفارت پاریس ۱۲۸۲  
سمت چپ حاج شیخ محسنخان (معین الملک) مستشار سفارت پاریس

میخواستیم بدستم آمد و مطالب عریضه را در استان قدس خیلی آب و تاب دادم و از بی‌اعتدالی حاجی محسن‌خان و اتباع او در خاک عثمانی عرض‌ها کردم امین‌السلطنه هم که از مکه معظمه مراجعت نمود چون سلطان عثمانی باو نشان مرصع نداده و بامین الدوله داده از حاج محسنخان دلتنگ است در صورتیکه دو ماه در اسلامبول

مهمان او بوده و آن بیچاره شرایط مهمان نوازی را در سرحد کمال بجای آورده و مسئله نشان هم ربطی بهیچوجه باو نداشته یعنی کارهای دولت عثمانی ترتیب معینی دارد که تخطی از آن ممکن نیست اگر به امین الدوله نشان مرصع دادند از آن بود که او نشان غیر مرصع عثمانی را داشت چون ترفیع آنرا خواستند ترصیع ضرور است. اما امین السلطنه هیچ نشان عثمانی نداشت بی مقدمه ذی المقدمه میسر نمیشود و حاج محسنخان واقعاً نمیتوانست یکدفعه درخواست چنین نشانی برای امین السلطنه نماید مشارالیه از این ترتیب بیخبر از معین الملک رنجیده با من هم آواز شد و لدی الورد بنای بدگوئی سفیر معزی الیه را گذاشته بشاه عرض کرد حاج محسنخان در حضور سلطان بتخفیف شما میپردازد و تقلید شما را در میآورد بعضی چیزها با او آموختم و گفتم چنین و چنان بگو مختصر بدکوک و کلکی نبود شاهرا از محسنخان مکدر کردم و مساعدتی علی ذالک القضاء .

توضیح آنکه در شرارت همیشه بخت را با من مساعدت است دشمنان من گاهی که میخواهند زیانی بمن برسانند آن زیان بسود من تمام میشود چنانکه مقارن این احوال روزنامه موسوم بقانون که ملکم برای بدگوئی من چاپ میزد و در آن فحش بمن میداد و حکم شد چیزی در روزنامه ایران و اطلاع درج شود با وزراء عظام در آبدارخانه جمع شدیم و هر چه خواستیم چیزی بنویسیم نفهمیدیم چه باید نوشت مصباح الملک و دبیر الملک را (۱) هم بکمک طلبیدم از آنها هم کاری ساخته نشد باز ملتجی بخود اعتماد السلطنه شدیم مطلب را باو حالی کردیم او رفت منزل لایحه نوشت وقت عصر او را بخانه من آورد با آنکه فی الحقیقه بمن خدمت کرده بود یعنی به هجو دشمنم پرداخته باز طبع خود پسند من از خیانت به هیجان آمده قلم را برداشتم و الفاظ رکیک مستهجن ضمیمه نمودم و آن مقاله را ضایع کردم و گفتم پاک نویس کند و فردا بمن بدهد که بنظر شاه برسانم روز دیگر باز همان اشخاص دیروزی حضور بهم رسانیدند و لایحه بعرض رسید و مورد تحسین و تمجید گردید و باقید قسم از اعتماد السلطنه قول گرفتم که قبل از

۱ - مصباح الملک میرزا نصراله خان نائینی است که بعد مشیرالدوله شد .

طبع و انتشار نامه احدی خاصه امین الدوله نباید ازین لایحه خبردار شود چون اینکار فیصل پذیر شد تلگرافی به حاجی محسنخان از جیب بیرون آورده بنظر انور رساندم و عرض کردم فی الفور صحنه بگذارید که باسلامبول زده شود .

بندگان همایون تأمل نمودند و صریح فرمودند اینوضع تلگراف کردن مناسب نیست مثل عزل ملکخواهد شد و شر و فتنه تولید میشود بهتر آنکه قوام الدوله تلگرافی رمزاً بحاج محسنخان بنماید و بگوید وجود تو در تهران لازم شده استعفا کن و عاجلاً یا من از این تردید همایونی خوشم نشد و خلقم را تنگ کرد و ترسیدم اعتماد السلطنه که با امین الدوله خصوصیت کامل دارد با وجود قسمی که یاد کرده اگر ارتیکل قدح ملکم را بروز دهد داستان عزل حاج محسنخان را بمعزی الیه اظهار نماید تیرمن بهدف نرسد و مقصود حاصل نشود . من میخواستم اسبابی فراهم آورم که حاج محسنخان علاوه بر معزولی از آبروئی که سالها بزحمت تحصیل کرده بترسد و کلیتاً ترك ایران بنماید ولکه عیبی ابدالدهر در پیشانی او و دوستانش بماند .

خلاصه انتظار تلگراف قوام الدوله را نکشیده بعد از مشورت با یحیی خان (۱) تلگراف غیر رمزی از جانب خود بمعین الملک کردم که شما معزولید باید بطهران بیائید .

عثمانیها هر تلگرافی که باسلامبول میشود سوادى از آن بنظر سلطان میرسانند سلطان که این تلگراف را دید تعجب کرد که عزل سفیر کبیر باین وضع یعنی چه مگر حاج محسنخان چه کرده باید او را باین وقاحت معزول نمود . در این بین بخالد بك سفیر عثمانی هم فهماندم که جهت بی التفاتی شاه بحاجی محسنخان و عزل اورا بطه مخصوصی است که باسلطان پیدا کرده حالا خالد بك هم مستقیماً اینمطلب را باسلطان تلگراف نمود (۲).

۱ - یحیی خان معتمد الملک برادر میرزا حسین خان سپهسالار است که بعدها مشیرالدوله شد.

۲ - بکتاب (یادبودهای سفارت استامبول) نوشته خان ملک ساسانی مراجعه نماید

سلطان از عزل حاج محسن‌خان بی‌اندازه متغیر شده بواسطه خالد بك تلکرافی بشاه نمود و توسط از سفیر کرد . من توسط سلطان را برای اعدام حاجی محسن‌خان حربه برنده نموده و بشاه عرض کردم این توسط دلیل صحت قول امین‌السلطنه است که میگفت معین‌الملک برای سلطان تقلید شاه را در می‌آورد و الا باینوضع حمایت چه معنی دارد و شاه حرف مرا باور کرد بر آشفته‌چاره کار را از من خواستند من باولف مشورت کرده و لطف گفت من بتوسط سفیر انگلیس که در اسلامبول است از جانب دولت انگلیس بسطان اظهار میکنم که شما حق توسط سفیر دولتی را ندارید من از این فقره باز خوشحال شدم و گفتم چه بسیار خوب است که در هر موردی . . . . .

( بقیه‌اش افتاده بود ولی معلوم بود که راجع بملکم خان و روزنامه قانون بوده است ) .

### روزنامه قانون میرزا ملکم‌خان

آن ابله که دعوی علم و دانش میکند و سالها در فرنگ در مرکز تربیت بوده و عوام ایران را باو اعتقاد غریبی است و گمان میکنند مسیح و نجات دهنده ایران اوست اینقدر ندانسته و ملتفت نشده که دشنام دادن و یاوه نوشتن از سیاق روزنامه‌نگاری دور است انتقادی و نقادی دیگر است و هزالی و شیادی دیگر نگارنده نباید بیان و زبان خود را بخرافات مبدل دارد بلکه باید غرض را کلیتاً کنار گذارد و آنچه حقیقت است منتشر سازد تا کاری بپردازد و من نادان که هم ابله و هم گرفتار این هذیان و عصیانم گمان کردم روزنامه قانون اهمیتی دارد کسی نیست که آنرا بچیزی شمارد و الا عاقلان می‌دانستند که این جریده کاغذش بکار می‌آید نه مسطوراتش آنهم در فرنگ که کمتر مدار طهارت بر آست و اوراق باطله در بیت‌الخلا در حکم اقل مأمّن‌الباب .

باری بهر جهت بندگان همایون فرمودند آنچه از این روزنامه بایران می‌آید محجر باشد تا مردم از مهملات آن بی‌خبر مانند و اداره پستخانه هم مراقب اینکار بود در آنحال نمره روزنامه قانون که تمجید زیادی از یحیی خان مشیرالدوله در آن درج شده از بریتون انگلیس بعنوان اعتماد السلطنه رسید معزی الیه خواست بشاه معلوم

کند ملک‌خان چنانکه مشهور است دوست امین الدوله و جمع دیگر که باین تهمت متهم‌اند نیست بلکه بایحیی‌خان بیشتر خصوصیت دارد تا با سایر بنا بر این روزنامه را بحضور همایون ایصال داشت بندگان اقدس نایب‌السلطنه و قوام‌الدوله و مخبرالدوله و اعتمادالسلطنه و بنده را در خلوت احضار کردند روزنامه را بآنها نشان دارند نایب - السلطنه محض مدهانه و تملق پدرخواست تقصیری بگردن امین الدوله (۱) وارد آورد که چرا این روزنامه به ایران آمده قوام‌الدوله اظهار بی‌طرفی کرده گفت چه دخلی به امین الدوله دارد باو فرمایش شده روزنامه قانون را در پستخانه محجر نمایند و نکذارند منتشر شود فرموده بودند هرچه کاغذ از فرنک می‌آید باز کند و ببینید در جوف آن چیست .

من از قوام‌الدوله بدم می‌آید اینرا که گفت بیشتر از او بدم آمد.

بالجمله داستان روزنامه قانون که بانجام رسید من تخریب کار معین‌الملك را آغاز کردم و سخن از عریضه اهالی جده بمیان آوردم در پوستین حاج محسن‌خان اقدام گفتم این مرد در سال مبلغی گزاف مداخل می‌کند و اسمش اینست که سفیر و مأمور اعلی حضرت است امارسمش تار زن و تصنیف خواندن و دل‌لق سلطان عبدالحمید خان است. مخبرالدوله که تا اینوقت سکوت داشت و هیچ نمی‌گفت چند قدم پیش آمد عرض کرد برای دخل گزاف حاج محسن‌خان بهتر از قول نریمان‌خان وزیر مختار ایران در وینه شاهی نیست که بمن میگفت هر سال که معین‌الملك برای استعلاج به مارین باد می‌آید هشت هزار لیره فقط بلور آلات سوغات برای عیالش می‌خرد از همین فقره می‌توان قیاس کرد که در سال چقدر مداخل دارد که سی چهل هزار تومان بلور می‌خرد .

کاش یکی در آن مجلس از وزیر علوم می‌پرسید که شما میدانید سی چهل هزار تومان بلور چقدر میشود آیا میدانید اینقدر بلور در اطیش معادل است با تمام بلورهائی که در کاروانسرای قدیم امین‌الملك و کاروانسرای جدید وزیر نظام بلور

فروشهای طهران دارند و اقلاده پانزده سال است که معین الملک همه ساله به مارین باد میروند این يك كروور تومان پول را از كجا چیده وبكه بخشیده است. اینتحرف واهی وزیر علوم طوری مؤثر گردید که در همان مجالس مقدمه عزل و احضار معین الملک فراهم آمد وشاه باعتمادالسلطنه فرمودند حضار مسوده در قدح ملكم خان در روزنامه بتو خواهند داد وتو در روزنامه ایران درج کن. ( بقیه افتاده است ) مرض مزمن شود وكدورتی بین دولتی ایران وعثماني بظهور رسد و نتیجه غرض شخص من دولت ایران را دچار مخمصه نماید .

### سید جمال الدین وانحصار دخانیات

اما سید جمال الدین که بآن خواری واقضاح از ایران بیرونش کردم چنان میپنداشتم که او را رسوای عالم کرده ام وهر کجا برود سرشکسته است اما آنمرد چون هم عالم وداناست و هم مزور و محیل هر جا برود خود را جلوه میدهد و کار خود را میکند چنانچه در رسیدن ببغداد بواسطه اینکه من او را بدترین دشمن ایران کردم با بایهای آنشهر بنای مراوده را گذاشت وتخم فتنه کاشت اما از حسن اتفاق بابیها در اینوقت رئیس قابلی نداشتند سروسر کرده آنها میرزا حسینعلی معروف به بهاء مقیم عکابیر شده وازکار و خیال افتاده بود واز ریاست و سروری فقط بگرفتن هدیه و تعارف قناعت مینمود وحالت فتنه جوئی نداشت وقدم در راه سلامت میگذاشت بنابر این پلتیک سابق بایه که تخریب تخویف و قتل ونهب و شرارت بود تغییر کرده آرام گرفته بود سید جمال الدین نتوانست بدستیاری این طایفه کاری کند بعلاوه منهم بتوسط جنرال قونسول ایران مقیم بغداد از خیال او آگاه شدم پادشاه را بر آن داشتم که ازدولت عثمانی خواهش کنند که سید را از بغداد تبعید نمایند وبه بصره اش فرستند چنین کردند اما آن مکار او را نداند کسی چه کرد در آنجا نیز آسوده نشسته ودرست گفته اند بزرگان که نباید عرصه را بر هیچ کس از ضعیف وقوی تنگ کرد چه ممکنست موری استقبال کارهای عظیم کند واسباب هلاک شخص شاخص را فراهم آورد .

خلاصه چون سید را تحت الحفظ از بغداد به بصره بردند وکلیتاً از شاه مأیوس



شد مصمم گشت از نو فتنه برپا کند اما راه وسیله نداشت دچار اندیشه بود که اعمال قبیحه من را که میخواست باو نمود.

تبیین آنکه اجزای کمپانی دخانیات در ایران شروع بمقدمات کار امتیاز خود نمودند و بتمام بلاد ایران آدم فرستادند از جمله شخصی مأمور شیراز کردند و او اصلاً انگلیسی بود چند نفر از ایرانیهای بی اصل و نسب از قبیل سید حسین مترجم هندی (۱) و غیره با آن شخص همراه شدند انگلیسها قسمت جنوب ایرانرا کلیتاً ملك طلق خود میدانند و تصور میکنند دست استیلای آنها در آن صفحه دراز و باز است و رعایای آن سامان بجهت ظلم و تعدی که از گماشتگان دولت و حکام دیده تعصب دینی و غیرت ملی خود را یکباره برکنار گذاشته اند و سروجانشان متعلق بانگلیس است مأمور انگلیس خواست در اول ورود بی تمهید و مقدمه شروع بکار نماید این فقره اسباب بروز فساد شد در اینجا برای توضیح مطلب شرحی لازم است با اجازه حضرت شهریارى بعرض برسانم .

باید دانست تنباکوی معتبر ایران مال فارس است یعنی تنباکوی فارس بهتر از مال سایر ممالک و هم بیشتر بلکه عمده و اصل همان است . بیع و شرای تنباکو در آن مملکت وضع مخصوصی دارد از ابتدای کاشتن تنباکو تا وقت برداشتن حاصل و فروش آن اقله هشت نه ماه طول دارد باید زارع در اول بهار بکار و در اوایل تابستان بچیند تا پائیز بخشکاند از ابتدای پائیز تا زمستان به بند سه ماه بآخر سال مانده برای فروش حاضر و آماده میشود . رسم حکام این بود که هر سال در اوایل بهار مالیات را حواله میکردند و این بار سنگینی بود بدوش رعیت من و بند مرحوم بدعتی نهاده این بار را سنگین تر کردیم یعنی دولت را محرك شدیم دو ماه بآخر سال مانده از بابت مالیات آینده مبلغی از حکام مساعده بگیرند حکام هم معین است که آن مبلغ را از رعیت بگیرند بنا بر این اوایل عید نوروز از زارعین تنباکو

۱ - سید حسین مترجم هندی از مترجمین دارالطباعه بود.



مطالبه مالیات میکنند و محصلین غلاظ و شداد بدهات میفرستند زارع بیچاره بی پول حاصل يك قطعه زمین را که صد تومان قیمت دارد از ناچاری به تجار متمول شیرازی سلم به بیست تومان میفروشد و از این بیست تومان پانزده تومان بمالیات دولت و فرع حق الحکومه و خدمتانه و قلق محصل میدهد و برای خود او نمی ماند مگر پنج تومان . تجار شیرازی که این فایده و نفع کلی را میبردند در تمام مملکت فارس پنجاه شصت نفر میباشند .

مأمور کمپانی دخانیات چون وارد شیراز شد اعلان کرد که هر کس مزرعه و زراعت تنباکو دارد و میتواند ثابت کند لازم نیست صد تومان حاصل خود را به بیست تومان بفروشد کمپانی باین قبیل اشخاص پول از قرار منفعت صد شش الی صدی هشت قرض میدهد که مالیات دولت را بدهد و رفع حوائج خود را نیز بکند و زراعتش مال خودش باشد بعد از رفع محصول به قیمت عادله آن را به مأمور کمپانی بفروشد .

اینکار معلوم است برای تنباکو کار چقدر مفید و سودمند میباشد و برای کمپانی ناچه حد نتیجه میبخشد لیکن آن عده ۶۰ نفری که منفعت گزافی میبردند و حالاً محروم میشوند چگونه راضی باین امر خواهند شد .

مطلب دیگر هم هست و آن اینست که تجار معتبر شیراز باعمال خوانین و علما همدست و شریک میباشند و در معنی قوتی دارند . بنابراین آن جماعت بنای افساد و تقنین را در کار کمپانی اداره دخانیات گذاشتند و این خبر را من شنیدم و در اینوقت میبایست یا باستمالت یا تهدید هر کدام پیش رود با وعده و عید شرفتنه این پنجاه شصت نفر را از کمپانی رفع نمایم . از فرط نخوت با کمال بی تجربگی و بلاهت اعتنائی نکردم شخص جوانی که در اینوقت به ارث مشاغل و مناصب و لقب پدر خود را داشت و ملقب بقوام الملك بود تعارف و تکلف زیادی از برای من فرستاد از اینجهت او را من می شناختم لیکن نه شخص او را دیده و نه کفایت و قابلیتش را سنجیده بودم در آخر

کار که ماده فتنه غلظت پیدا کرده کاغذی بآن جوان نوشتم و مأمورش کردم که آن غائله را رفع بنماید .

از علمای شیراز آنها که عاقل بودند قبول ریاست عارضین تجار و کسبه را نمودند سیدعلی اکبر نامی (فال اسیری) که در حقیقت مردی عامی است و امتیازش اینکه فقط داماد حاجی میرزا حسن شیرازی سامره میباشد و در خرافت و حمق ید طولائی داشت بلاد و کهنه تجار تنباکو فروش شد جمعی دور او را گرفته و آن احمق را بر آن داشتند که برود بالای منبر از دولت بد بگوید و دادن امتیاز دخانیات را تشنیع نماید . آن پنجاه شصت نفر در کوچه های شهر شیراز افتاده بعضی مردم عوام ساده لوح را با خود همراه کرده هوهوئی نمودند و مختصر شورش شد يك دو روز دكاكین را بستند .

پیش از این واقعه ولف سفیر انگلیس دیوانه و مریض از ایران رفته بود و سفیر تازه موسوم به لاسل بجای او آمده چون بواسطه تلگراف خبر شورش شیراز بتهران رسید و رئیس کمپانی و سفیر انگلیس شنیدند نزد من آمده گفتند تازود است باید جداً دفع این فتنه را نمود و گر نه این ناخوشی بجاهای دیگر هم سرایت مینماید و در هیچیک از بلاد ایران کار ما پیش نمیرود .

حاکم فارس معتمد الدوله شاهزاده ترسو و بیکاره بود و من از او مأیوس بودم ناچار اصلاح کار را از قوام الملك خواستم او جمعی از ایل عرب که سپرده باو بودند مسلح نمود و بطرف مسجد جامع که شورشیان در آنجا جمع شده شتافت و جمعی را با تیر تفنگ مقتول ساخت بعضی پناه با ما مزاده معروف به شاه چراغ بردند در همان بقعه چند تن کشته شدند شورش موقتاً خوابید اما قوام الملك از دنبال کار میترسید و جا داشت زیرا که ممکن بود ورثه مقتولین باو صدمه وارد بیاورند . دفع کردند را بمن نوشت باید سید علی اکبر را از شیراز طرد و نفی کرد تا اهل شهر درست آرام بگیرند، این حرف نیز بیقاعده نبود در صورتی که سیدعلی اکبر را بتهران می طلبیدم من

خبط کردم باو تلگراف زدم که سید را بگیر و به بندر بوشهرش فرست که در آنجا در کشتی اش نشاند و بعراق عربش برسانند. قوام اطاعت این امر را نموده سید علی اکبر را بخفت تمام از شیراز ببوشهر بردند از بوشهر با کشتی بیصره اش رساندند در اینوقت سید جمال الدین در بصره بود درود سید علی اکبر باین حالت کلید کار را بدست اوداد و راه فتنه انداختن در ایرانرا بدست آورد سید و سید علی اکبر باهم ملاقات و کنکاش کردند سید جمال چون از امور پلتیکی باخبر بود و بیانی رشیق داشت کاغذی بسامره بمیرزای شیرازی نوشت و معایب و مفاسدی که امتیاز تنباکو برای ملت ودولت داشت بامقاصد و مارب انگلیس در ایران باز نمود.

### سید جمال الدین و عمل دخانیات

هم در این اوان نتیجه شورش شیراز در تهران بروز کرده واجامره واو باش که در آن وقایع شنیده بودند بعضی اعلانات بدیوار هم میچسباندند و دم از آزادی میزدند چند کاغذ هم از سید جمال الدین باین مردم ابله رسید و آتش آنها شدید گردید. مضامین کاغذهای سید جمال راجع بعمل دخانیات و بیدینی رجال دولت و وهن و سستی کارهای مملکت بود و در آنجا که مردم پریشان و بی نان میباشند و دولت را سبب دانسته از آن دلخوری دارند هر کس در هر گوشه صدا بلند کند اگر چه دجال باشد او را مهدی و هادی و نجات دهنده خود میپندارند و باو میگردند.

بنا بر این مثنی نادان فریب سید جمال الدین را خورده از فرط میل بعضی کارهای ناشایسته کردند و ده دوازده نفر از آنها گرفتار شده بقزوین شان فرستادند. نایب السلطنه برای ترقی نزدیکان خود از قبیل معین نظام و غیره یا بجهت اینکه بر پند بزرگوار خود مدلل کند که مردم بامن عداوت دارند و از جهل و بی عقلی من بستوه آمده یا فی الحقیقه تکلیف فرزندی و نوکری خود را بیادشاه در این که گاهی را کوهی کند مطلب راعظم و اهمیت داد. خوب بود مقصرین مزبور را بچند چوب تنبیه و رها کند نکرد و دنباله کار را کشید منهم محض اینکه مردم را با نایب السلطنه بد کنم

در باطن او را و شاهرا بازیت مردم تحریک مینمودم و در ظاهر هرکس را می‌دیدم اظهار دلسوزی و بی‌طرفی میکردم این هم مددی بماده فتنه داد .

اما سید بد کردار استفتائی در مسئله دخانیات نوشت و در آن مطالب و مضامین درج کرد که بدست هریک از علما و مجتهدین میدادند جز حرمت صرف توتون و تنباکو هیچ فتوی نمیداد حامل این استفتاء سید علی اکبر شیرازی معروف بقال اسیری سابق الذکر بود چون به سرمن رآرسید بحاجی میرزا حسن عرض تظلم نمود و از بیچارگی خود سخن راند و استفتاء را هم بنظر حاجی میرزا حسن رسانید او گفت بوضعی که در این استفتاء نوشته شده البته صرف توتون و تنباکو حرام است . این فتوی مدتی نزد سید علی اکبر بود و بایران نفرستاد از طرف دیگر همسایه‌های شمالی ایران مطلقاً مایل به پیشرفت کار انگلیسها نبوده و نیستند و ملتفت که اگر مسئله امتیاز دخانیات در ایران سر بگیرد و بانجام رسد همانطور که قسمت جنوب مردم را در تحت حمایت انگلیس میدانند قسمت شمال هم این حالت را بهم میرساند و حال آنکه اینقسمت از سنگ بست هرات که سرحد خراسان و افغانستان است تا اغری داغ سرحد آذربایجان و ارمنستان تماماً در حمایت روس اند بلکه خود را رعیت جان نثار آن دولت میدانند اما در مملکت آذربایجان قدر قلیلی توتون بعمل میآید آنهم در طرف کردستان و آن چندان معنی به نیست که مایه شورش و طغیان و فتنه گردد لکن حمل تنباکوی شیرازی و اصفهانی و کاشانی بلکه تمام بلاد ایران بخارج خاصه بخاک عثمانی خاص تجار آذربایجانی است روسها با امیر نظام که در این وقت پیشگار آذربایجان بلکه همه کاره این مملکت بود ساخته و با حاجی میرزا جواد آقای مجتهد تبریزی نیز سرسری داشتند امیر نظام و مجتهد هر دو با من بد بودند و چنین تصور مینمودند که ظهور مختصر انقلابی در ایران اسباب عزل من میشود بامید وقوع آن نرم آن دو بزرگوار تجار را دل دادند و از آنها قول گرفتند که •أمورین امتیاز دخانیات را در تبریز و سایر بلاد آذربایجان مداخله در کار ندهند اما مستمسکی که بدان متمسک شوند در دست نداشتند تا وقتیکه از سامره به تبریز

نوشتند میرزای شیرازی بحرمت تنباکو فتوی داده است. اهالی تبریز باستظهار مجتهد یکباره شوریده و مأمورین دخانیات را تهدید بقتل کردند این خبر در ایام عاشورا در شهرستانک بعرض رسید بندگان همایونی پریشان خاطر شدند بنا شد شخصی از عمده خلوت را مأمور تبریز کنند که اولاً فواید امتیاز دخانیات را به مردم حالی و خاطر نشان کند ثانیاً باستمال علمای و مجتهدین و خوانین و عمال آذربایجان پردازد و اختلافی میان آنها اندازد تا بزورطرفی طرف دیگر را مخدول سازد و این تدبیر نتیجه افکار همایون بود و خیلی با اثر و ثمر و فایده مینمود اما شخصی که مأمور این کار میشود باید از پلتیک خارجه مطلع باشد و بعضی کویکهای کار داخله را هم بداند بندگان اقدس اعتماد السلطنه را انتخاب فرمودند اما بمن اظهار نمودند چند نفر را باحضر او فرستادند من حدناً دانستم که میخواهند او را مأمور این امر نمایند بدون اینکه مرا بطلبند اسب خود را سوار شده بچشمه گله کیله که مشرف بعمارت شهرستانک میباشد و شاه آنجا تشریف داشتند صبح و قبل از آنکه اعتماد السلطنه برسد خود را بحضور رسانده عرض کردم مسلم است فتنه آذربایجان بتحریرک روسپاست و از آنجا که اعتماد السلطنه با روسها خصوصیت دارد ممکن است مأموریت او نتیجه بعکس دهد بندگان همایون مردد شده قرآن از بغل بیرون آوردند استخاره فرمودند چون استخاره با قرآن از مسائل مشکله دین است و فهمیدن آن کار هر کس نیست گاهی اسباب ابهام میشود آیه استخاره را دادند من معنی کنم شاید خوب بود اما من بد معنی کردم. مأموریت اعتماد السلطنه بهم خورد من عرض کردم امین خلوت را مأمور کنید بندگان همایونی اورا هم شایسته این مأموریت ندیدند و چون لفظ امین ذکر شد امین حضور بخاطرشان آمد فوراً دستخطی باو مرقوم فرمودند بشهرستانک احضارش نمودند. معرفی امین حضور را نموده و شمه از حالش باز نموده ام . . . . . باذربایجان رفت و کار را بدتر و سخت تر کرد چهار پنج هزار تومانی مداخل نموده و دولت را خفیف و مردم را جری ساخته بطهران باز گشت کار غلط تر و سخت تر شد . بندگان همایونی بر این شدند که

امتیاز دخانیات را فسخ کنند من نگذاشتم و مانع شدم تا رفته رفته در بلاد دیگر ایران هم مردم سر و صدا بلند کردند و فتنه آغاز نمودند باز نمیکذاشتم مسئله طرف اعتنا واقع شود . از بیلاق به قشلاق آمدم بعضی سوء تدبیرها از پارسال تا امسال واقع شده و مردم را مستعد ساخته از جمله مرمت و استحکام باروی ارك بود و گرفتن و مسدود کردن بعضی درهای عمارت و کشیدن توپ به برجها . اینکارها بمردم طهران ضعف سلطنت را معلوم کرد . همینکه وارد شهر شدم فتاوی حاجی میرزا حسن شیرازی در منع کشیدن تنباکو و توتون و حرمت آن در طهران و سایر بلاد ایران منتشر شد . وعاظ و خطبا آنرا در اغلب مساجد و روی منابر خواندند و گوشزد مردم کردند . تنباکو فروشها و توتون فروشها دکاکین خود را بسته و عوام در خانه های خود نیز جرأت غلیان کشیدن و چپق کشیدن نداشتند کار بجائی رسید آنها که زیاد عادت بکشیدن غلیان داشتند به را رنده و خشک کرده در سر غلیان ریختند بجای تنباکو صرف مینمودند همچنین جای را و این حکم طوری مجری شد که حرمخانه خود پادشاه هم احدی با تنباکو غلیان نمیکشید .

من بجای اینکه تدبیر رفع این غائله نمایم محرك شدم که بضعف فتنه را دفع نمایند و آنچه سانح می شد نسبتش را به نایب السلطنه میدادم و می گفتم او بواسطه عداوت با من عارف و عامی را تحریک می نماید . رسم من همیشه این بود و هست که سوء اعمال را بدیگران نسبت دهم و حسن افعال سایرین را بخویش بندم .

### میرزا حسن آشتیانی و تحریم تنباکو

خلاصه آخر الامر پادشاه را مجبور کردم که دستخطی بنایب السلطنه بنویسد و حکم کند میرزا حسن آشتیانی را که مدعی نیابت میرزای شیرازی و در میان علمای طهران شاخص است بر آن بدارد که بالای منبر برود و مخالفت با میرزا نماید یعنی غلیان بکشد در صورتیکه این کار را نکند فردا حکما از طهران بیرون برود . میرزای آشتیانی رفتن از طهران را بر مخالفت میرزای شیرازی ترجیح داد بارسفربست و مصمم

حرکت شد جمعی از علمای دین برای دیدن و مشایعت در خانه او حاضر شدند. من باین حرکت هم قناعت نکرده بشاه عرض کردم بمعین نظام حکم کنید قهوه خانهای شهر را باز نماید و هر کس غلیان نکشد شکمش را پاره کند سر بازان لوطی معین نظام در شهر ریختند و مردم را ترساندند آنها که در خانه میرزای آشتیانی اجماع کردند بنای هیاهو را گذاشتند من ترسیدم و عرض کردم زودتر چاره کنید بجای آنکه خود باستمالت میرزا بروم و جمعیت را متفرق کنم و دلجوئی از اهالی بنمایم ترسان و لرزان در گوشه آبدارخانه پنهان شدم جمعی از اواسط الناس بتظلم و دادخواهی و فراغت و شفاعت میرزا حسن آشتیانی بسمت ارك آمدند و مطلقاً حربه بلکه ترکه هم بدست نداشتند. مثل دسته بندی ایام محرم حسین حسین میگفتند و سینه میزدند. من بعضی از عمله خلوت را تحریک کردم که عرض کنند این مردم با اسلحه آمده که ارك را غارت نمایند.

البته در چنین موردی حزم و احتیاط لازمه کار است خلقی را که به استغاثه آمده اند طاغی و یاغی قلم دادم سر بازان نایب السلطنه چند شلیک تفنگ میان مردم کردند قریب بیست نفر هدف گلوله نمودند مسلم است که اهل ایران در کارها تا آنجا با هم متفق و متحدند که ضروری برای آنها نداشته باشد بلکه امیدى هم به منفعت داشته باشد. همینکه دیدند پای خطر بمیان آمده و بیست نفر کشته شد می گریزند و متفرق میشوند چنانکه شدند آتش این فتنه اگر بتوان گفت فتنه بود خاموش شد لیکن من دل خود را باخته و کار خود را ساخته میدانستم و یقین داشتم اول کاری که بندگان همایون می کنند عزل من است آن شب را ببهانه اینکه حافظ و حارس ذات ملکوتی صفات اقدس هستم درب خانه ماندم و بیتوته کردم اما حقیقت مطلب این بود که میترسیدم بخانه خود بروم شاید باز طهرانیهارا عرق حمیت و عصیت حرکت کند جوش و جنبش نمایند و بطرف منزل من آیند و مرا هلاک یا افلا بی آبرو کنند از حسن اتفاق همانشب چرچیل نایب سفارت انگلیس نزد من آمد من باو متوسل شدم گفتم فکری بحال من کن این فتنه و آشوبی که می بینی تماماً برای عزل من است چرچیل رفت و برگشت



تلگرافی بامضای سالیسبوری صدراعظم انگلیس جعل نموده بود مضمون تلگراف که خطاب بوزیر مختار انگلیس شده اینکه میروی شاه را ملاقات میکنی و از قول ملکه انگلیس و وزراء پارلمان ابلاغ مینمائی که وقتی ما خواستیم نشان حمام را بامین السلطان بدهیم پیش از وقت از شما قول گرفتیم که او را هرگز معزول نکنید اگر اثر فتنه‌ها عزل مشارالیه باشد بدانید که ما با بدقولی کرده‌ایم.

من فی الفور آن تلگراف را باندرون فرستادم سه ساعت بغروب مانده فتنه بروز کرده بود و این تلگراف دو ساعت از شب رفته اظهار شد یعنی بهمه جهت از بروز فتنه تا رسیدن تلگراف بنظر انور زیاده از پنج ساعت طول نکشید هیچکس ملتفت نشد که این چهار پنج ساعت چطور این خبرها بلندن رسید و جواب آن آمد .

خلاصه این تلگراف جان من را خرید چه همان دقیقه مرا باندرون احضار فرمودند و اطمینان دادند و روز دیگر که سفیر انگلیس را دیدند گفتند مطمئن باشید که فلان عزل نخواهد شد .

اما باقی آن شب را که در دربار خانه بسر بردم من متصل جوایس زنانه و مردانه خود را در حرمخانه و خلوت مراقب داشتم که هر چه واقع میشود و هر حالتی را که پادشاه راست مرا خبر دهند هر چه بندگان همایون میفرمایند بمن اطلاع دهند میترسیدم یکی عرض کند مردم را با شما که پادشاه میباید غرضی نیست مقصود خلق نبودن وزیر اعظم است بندگان همایون این حرف بشنوند و راه عزل مرا بدست آرند چنانکه دولت انگلیس هم تواند گله و شکایتی کند .

از کارها که در آن شب کردم یکی این بود که امام جمعه را بحضور همایونش فرستم که هم دلداری دهد و هم بزبان بی‌زبانی و بیان نادانی خود در پیشگاه اقدس معلوم کند این فتنه را نایب السلطنه بدستکاری و معاونت میرزا حسن آشتیانی و سایر برضد وزیر اعظم برپا نمود و الا مردم طهران قابل این کارها نیستند محرکی قادر

مثل نایب السلطنه آنها را حرکت و دل میدهد .

امام جمعه که معلوماتش فقط این است که پسر مرحوم میرزا ابوالقاسم امام جمعه میباشد و اگر کسی از او بپرسد تو چکاره ای اینقدر ناطقه و تقریر ندارد که بیان شغل و منصب خود نماید بحضور رفت و مطلب را بوجهی معروض داشت . امام جمعه هر که باشد شریف یا وضعی از نسل عمر یا علی مقصود من فایده است غرض من بدست او مجری شد چون این مطالب را بعرض رسانید از آنجا که سلاطین مستبد مستقل همیشه طبعاً لجوج بوده اند از اثر عرایض ودانستن مطلب در بقاء و اقتدار من بیشتر اصرار بهم رسانیدند .

الحاصل آنشب را با هزار وسوسه وسودا صبح کردم و بجای اینکه از بلوا وغوغامتنبه شوم و راه دولتخواهی را پیش گیرم و در صورتیکه ولینعمت من در نگهداشتم مصراست منمب جد و جهدی نمایم و کار و خدمت بکنم و موقع را مقتنم شمرده به فسخ و نسخ امتیاز تنباکو پردازم و دولت را از این مخمصه فارغ سازم هیچ تغییر حال نداده علی الاتصال بتوسط میرزا نظام ( مهندس الممالک ) با سفیر انگلیس مکاتبه و محاوره نمودم و برای حفظ خود چاره جوئی کردم الحق اگر میخواستم دولت خواهی و وطن پرستی نمایم میبایست بعد از این غائله و هنگامه وزراء را جمع کنم و با آنها بگویم آقایان عداوت و غرض شخصی را بکنار گذارید از کارهاییکه بظاهر مضر است غالباً مرد عاقل میتواند در باطن پی ببرد کار دیروز بدتر شد اما شد امروز بیائید چاره کنیم وبدون اینکه دیناری بدولت خسارت وارد آید دفع شری را نمائیم بتمام سفرای خارجه مقیم طهران کاغذی رسمی بنویسیم و اظهار نمائیم که آشوب و انقلاب دیروز دولت را بهیچوجه یصرافت فسخ قرارداد خود نینداخته بر خلاف مصمم است برای حفظ ناموس خویش و اثبات قدرت و سطوت چندین نفس محترم را تلف کند و کار خود را پیش ببرد و علائمه ای بکار آشکاراست وهمه کس دیده که دولت تاکنون برای مجری شدن عمل تنباکو چقدر تقویت کرده کشته شدن چند نفر در شیراز و حوادث آذربایجان

خاصه تبریز و طرد و نفی بعضی از علمای دین و از همه نزدیکتر غائله دیروز همه دلیل این مدعاست و بعد از این همه بتصریح میگوئیم اعتنائی به فتوای حاج میرزا حسن شیرازی و فتوای حاج میرزا حسن اشتیانی نیست کمپانی تنباکو در کمال اطمینان مستظهر به تقویت دولت بوده مشغول کار خود باشد لیکن يك مسئله که باید بشماها که در مملکت ما غریب هستند اظهار شود که متذکر باشید.

پوشیده نیست که در هر ملت و قوم عوام و صاحبان عصیت و جاهلیت بیشتر از خواص و مردمان معقول میباشند ممکن است بعدها مخفیانه از آن جماعت صدمه بجان و مال شما وارد آید در امثال این اتفاقات دولت ایران مشغول نخواهد بود. . . . اگر چنین کاغذی رسماً نوشته و فرستاده بودیم اول کسیکه در نسخ و فسخ امتاز تنباکو اصرار میکرد و تصدیق اینکار مینمود سفارت انگلیس بود و با وجود آن اصرار و تصدیق دولت ایران دیگر دیناری وجه خسارت نمیداد.

در میان وزرا یکی دو نفر ملتفت این مسئله بودند اما من بقدری بمردم صدمه زده و آزار کرده که آنها نخواستند این راهنمایی را بمن بنمایند و حضرت شهرداری میدانند که من نه مجرم نه عالم فقط بزور و قدرت سلطنت وزارت میکنم و این کثافتکارها را سبب میشوم.

خلاصه میبایست این موقع را غنیمت شمرده بدست خود فرنگیها قرارنامه رژی را فسخ و باطل کنم نکردم و بعلاوه سوء تدبیر من در بعضی کارها دولت را بیشتر از پیش گرفتار چنگال فرنگیها کرد.

چند روز که ازین مقدمه گذشت توپهائی را که محض حفظ وجود همایون دم در عالی قابو گذاشته بودند برداشتم و دستهجات سواره و پیاده را که در کوچهها می گشتند که مبادا بشورش و فتنه پردازند و آشوب تازه برپا کند متفرق کردم. تمام این احتیاطها را بیموقع و بیقاعده کرده بودم از اول چیزی نبود که داعی این اعمال بشود و همین حرکت گوش مردم را باز کرده و بر آنها معلوم نمود که اگر وقتی اجتماع

و شورش کنند دولت را مجبور به تکمیل و اطاعت رعیت مینمایند .  
هرکس تاریخ فرانسه را خوانده میداند که اواخر سلطنت لوئی پانزدهم تا سال هزار و هفتصد و هشتاد و نه مسیحی که اهالی فرانسه پس برده بشورش و فتنه پرداختند و نتیجه آن آشوب بزرگ انقلاب عالم شد اعمال بی کم و زیاد بر همین منوال بود و همین قسم کارها که حالا در ایران دیده میشود میگردند .

### پرداخت خسارت تنباکو

حاصل آنکه سندی بمهروزراء و امضای پادشاه بلطایف الحیل گرفتیم و بسفارت انگلیس دادم مضمون آن اینست که تا چهارماه مهلت دهید در اول ماه پنجم خسارتی که به کمپانی تنباکو وارد آمده دولت ایران کار سازی میکند چون سند بسفارت انگلیس داده شد قدری آسوده شدیم حالا باید دوکار کنیم یکی آنکه خاطر همایون را بحرکت و سفری فوق العاده مشغول نمائیم و بجهت تدارک این سفر خودرا محتاج الیه قرار دهیم دیگر آنکه با روسها که مؤسس اساس فتنه و مهیج مردم در این غائله بودند بسازم .

بواسطه جنود زنانه و مردانه خیال خودرا خاطر نشان شخص همایون نمودم که خوبست امسال بجای رفتن به بیلاق لار و شهرستانک بطرف جنوب ایران و عراق عجم و حدود لرستان حرکت نمائیم . فراهم آوردن تنخواه برای تدارک سفر مشکل بود من معتقد شدم قریب صد هزار تومان عجالناً از بانک قرض کنم و ترتیب کار راطوری بدهم که دیوان از بابت این مبلغ ضرری نکند در حقیقت مخارج فوق العاده سفرمفت و مجانی عاید شود بر این اندیشیده بشاه عرض کردم تصور کنید امروز چهارماه وعده مهلت ادای تنخواه خسارت کمپانی منقضی شده و باید پول داد من خیال کرده ام که هم خسارت و پول داده میشود و هم در سال مبلغ معتدبه عاید خزانه عامره میگردد و آن خیال این است :

وجه خسارتی که انگلیسها مطالبه میکنند پانصد هزار لیره که عبارت از چهار

کرور تومان پول ایران باشد و تا این تنخواه را که با فرع صدی هشت در ظرف چهل سال به قسط السنین بپردازیم چهارده کرور خواهد شد پس قسط هر سال تقریباً دو بیست هزار تومان میشود صد هزار تومان آن را از مواجب و مرسوم و سیورغال مردم از قاطبه نوکر و حرم خانه و غیره کم میکنم ده پانزده هزار لیره هم که معادل چهل پنجاه هزار تومان است از کمپانی تنباکوی عثمانی خواهم گرفت ( و این کمپانی تنباکوی ایران است که از دولت عثمانی امتیاز گرفته که تنباکوی که از خاک ایران بعمانی میرود از نچار ایرانی بقیمت عادلانه یا کمتر آن مجمع اتباع نماید و در فروش این مال التجاره واحد باشد و در سال صد هزار لیره باید بدولت عثمانی بدهد ) صد و پنجاه هزار تومان نیز در سال تقریباً از تنباکو فروش داخله بهر بهانه واسم باشد میگیریم این سه فقره میشود سیصد هزار تومان قرضی که در ظرف چهل سال سالی دو بیست هزار تومان بانگلیسها بدهم باز صد هزار تومان که در هر سنه عاید و فایده خزانه دولت میشود پس عجاله این صد هزار تومان که برای خرج سفر عراق از بانک قرض میکنم در این میانه تو در تو کرده برای این خرج فوق العاده ضرری بدولت وارد نمیآید و در جزو چهارده پانزده کروری که متدرجاً باید بی بانک داد مستهلك میگردد.

واقعاً برای دولت مستقل مستبد که چون و چرا در کار او نیست و هر چه پادشاه می خواهد میکند و در هر حال مختار و مجاز است نمایان تر و بهتر از این خدمتی که من کوده ام متصور نیست .



در ضمن مذاکرات با کمپانی دخانیات قراردادام و قید کردم معادل صد و پنجاه هزار لیره عمارت و تنباکو و توتون موجود و ادوات لازمه اینکار را که الآن حاضر است بدولت واگذارم الحق اینهم حماقت و خیانت غریبی بود این اسباب و اشیاء و عمارتی که انگلیسها خود صد و پنجاه هزار لیره قیمت کرده بودند و بالمال زیاد از سی الی چهل هزار لیره عاید دولت نخواهد شد میبایست از آنها نگیرم و کسر اصل طلب

آنها و حسب الفوات آن سه چهار کرور میشد این خیانت را کردم و بحقه بازی خدمت جلوه دادم و زیاد از حد مطبوع و مقبول افتاد .

پر در دسر نمیدهیم تطمیع دولت دو نلک کار مرا طیار کرد باقی ماند يك نلک و آن عبارت از دوستی روسها بود و میبایست حاصل شود و من از هر جهت آسوده گردم گمان میکردم مخل سازش من باروسها وجود غیر شریف یحیی خان مشیرالدوله است و این خود خبط عظیمی بود چه روسها و انگلیسها اینقدر احمق نیستند که وجود مثل یحیی خان آدمی یا همچو منی را در اجرای مقاصد خود مؤثر پندارند بلی از نادانی مسلم می پنداشتم که یحیی خان نمیگذارد میان من و روسها اصلاح شود از آنجا که آسمان همیشه حامی و متبوعه مثل ما مردم است و باید دولتی و ملتی بدست یاری ما پا در میان فنا گذارد کمک کرد وجود کثیف یحیی خان را بناخوشی آنفلواترا نابود نمود . من فی الفور کالسکه خود را سوار شده بسفارت روس تاختم و دست بدامن بودلف سفیر روس شدم و گفتم سیدی و مولائی دولت روس از من چه میخواهد اگر با انگلیسها چندی راه مودت پیمودم خبط کردم و خطا نمودم شکر سرخ مازندران و برنج کرده کرمانشاهان خوردم رشوه و عشوه انگلیسها فیل مرا فریب میدهد تا چه رسد بمن که از اسب فتانت پیاده ام اگر چه زردر تر ازوی آنهاست اما نمیدانستم هر چه زور است در بازوی شماست ببخشید عفو کنید بعذر خواهی آمده ام حالا راهی که با انگلیسها میروم محض ظاهر سازی است بعد ها منقاد شما خواهم بود امتحان بکنید تجربه نمائید آنچه میگویم قول است یا فعل گفتار است یا کرد داد ، سفیر روس تعجب کرد که شخص چگونه یکمرتبه تغییر عقیده و راه داده این مرد عازم حجاز بود برگشت و روبرکستان نمود دلش نرم شد با من گرم گرفت بقوت دولت متبوع خود بالید اما اگر منصف بود برضعف ما مینالید . باری بهر جهت بامن عهدی بست و متعهد شد که هر قدر بیشتر از من صداقت بیند در حفظ بقای من زیادتر معجد باشد .

### نایب السلطنه کامران میرزا

این مهم نیز چون پرداخته شد خواستم ضرب شستی بحریف خود نایب السلطنه وارد آورم و لطمه باو بزخم و این يك لکه ابرسیاه که در افق اقتدار من مانده محو نمایم لهذا تمارض کردم و یکماه رمضان را تماماً در خانه مانده انگلیسها را توسط نواب (حسنعلی خان) دلگرم میداشتم و میگفتم اگر من باروسها اظهار خصوصیتی نموده‌ام فقط برای خدمت بشماست روسها را هم بواطت عرب صاحب مشعوف مینمودم و دستخط های محرمانه که شاه برضد آنها صادر فرمودند بسفیر روس میدادم و از آن جمله دستخطی بود در اصدار قرارنامه سد اهواز که حکیم طولوزان استفاده کرده و در معنی انگلیسها داوطلب بودند و روسها مانع - و نیز دستخطی باین مضمون که راه رشت و آذربایجان را نباید بروسها داد و همچنین دستخطی که وجه خسارت کمپانی را نباید از روسها قرض کرد و فکر دیگری برای اینکار باید نمود و حال آنکه روسها مصمم دادن این تنخواه بودند.

مقصود از کشف اسرار این دولت و نشان دادن این دستخطها آنکه بروسها مدلل نمایم که من بشخصه باشما عداوتی نداشتم اگر غباری بظهور رسید بحکم شاه بود نه بمیل و رأی من بالجمله سفارت روس و دولت روس را از شاه مأیوس کردم و با خود متحد و مأنوس ساختم در این حیص و بیص تلگرافی مجعول سفارت انگلیس به اسم سالیسبوری بحضور همایون فرستاد آن جعل و آن تلگراف را هم من خود دستور داده بودم مضمون آنکه بانکهای انگلیس بعد از سانحه که در مسئله دخانیات در تهران حادث شد وجها من الوجوه اطمینانی بدولت ایران ندارند و از قرار صدی هشت پول نمیدهند بعلاوه رهنی هم مطالبه مینمایند. من این تلگراف را بحضور همایونی بردم منظور اینکه شاه را مستأصل نمایم بلکه مبلغ گزافی بگردن دولت از قبول این تکلیف وارد آید و آنرا با انگلیسها قسمت کنیم نیمی آنها را نیمی مرا .



### قرض کردن از روسها برای پرداخت خسارت تنباکو

شاه تحمل این ضرر نفرمودند تیر تدبیر من خطا کرد بندگان همایون بواسطه شخصی که با من دشمن ترین اشخاص بود بسفارت روس پیغام دادند شما مردانه قدم در میدان گذاشته بودید و میخواستید ما را از چنگ انگلیسها بیرون آرید و خلاص کنید و پولی با فرع صدی شش بدون رهن و ضامن بما بدهید آنوقت وزیر من مانع شد و نگذاشت قبول کنم و بعضی ادله و براهین برای من آورد ناچار بصد هشت انگلیسها تن در دادم حالاکه انگلیسها بر خر خود سوار شدند صد ده میخواهند با رهن و ضامن و چاره اینکار موقوف بهمت شماست.

آن شخص چون پیغام شاه بسفارت روس برد ایلچی روس متعجب شد که این فرمایش شاه بادستخطی که من بآنها نموده ام و مضمونش آنکه نباید از روسها قرض کرد متباین است .

ابتدا قبول نموده فرستاده چون شخص بزرگی بود و بادله و براهین صدق مأموریت خود را مدلل و معلوم ساخت سفیر روس را بر آن داشت که همان قرارداد اولی را متقبل گردد و از قرار صدی شش بدون رهن دفعه واحده پانصد هزار لیره بدولت قرض بدهد و دولت بکمپانی دخانیات داده عذر آنها را بخواهد .

قرار بر این شد که فردای آنروز ایلچی روس شرفیاب حضور شده دو کلمه دستخط بگیرد و فوراً مطالب را مجری دارد . من دیدم کاربرد شد روسها باشاه راهی پیدا کردند و اطمینانی از اعلیحضرت حاصل نمودند حالاست که کار میگردد و بدون اینکه مداخله در آن کرده باشم بلکه برغم انف من خواهد گذشت مضطرب شدم و از در خانه خود را بمنزل سفیر انگلیس رساندم و تفصیل را گفتم انگلیسها دیدند آنچه تا بحال رشته اند پنبه میشود و آنچه ساخته اند خراب میگردد در حال تلگرافی از قول سالیسبوری ساخته باین مضمون که ما تنخواه منظور را بصد شش بدون رهن و ضامن

میدهیم و دولت ایران را آسوده میکنیم مغرب نشده تلگراف را دست گرفته از سفارت انگلیس بحضور هما یون رفته و فریاد کردم کار را پرداختم و شمارا از آسیب عقاب دو سر آسوده کردم انگلیسها را بهمین صدشش بی رهن و ضمانت رضا نمودم اینک دلیل صدق گفتار من این تلگراف صدراعظم انگلیس است . تجاهل کردم یا حقیقت نفهمیدم که آخر در ظرف سه چهار ساعت چگونه تلگراف از طهران به بندر نیس فرانسه که سالیسبوری در آنجا رفته بود میرسد و جواب آن میاید اولاً راه باین دوری ثانیاً نبودن صدراعظم انگلیس در اندن ثالثاً حکم کردن در چنین مسئله مهمی بدون مشاوره با پارلمنت مستمسک را بنظر نیاوردم و خیال نکردم افلا پانزده روز وقت میخواهد که اینکارها صورت بگیرد و جواب تلگراف بطهران بیاید.

خلاصه تلگراف را که بعرض رسانیدم محسناتی هم از قرض کردن انگلیسها و معایبی از قرض خواستن از روسها بیان نمودم و حسن خدمتی بخرج دادم . همان شبانه دستخطی بحامل پیغام سفارت روس صادر شد که الان برو سفیر را ببین و بگو انگلیسها تنخواه را دادند دیگر احتیاج بشما نیست از قرار گفته حامل وقتیکه آن دستخط را سفیر روس دید تعجب کرد گفت یا تلگراف اولی مجعول است یا دومی . اتفاقاً همان شب من در سفارت روس مهمان بودم چون با ایلچی روس ملاقات نمودم گفتم دیدید من راست میگفتم که پادشاه باشما بد است و الا پیغام صبح و اصرار چه بود و انکار کدام است .

الحاصل میان روسها و ولینعمت خود فساد کردم ضمناً حذب قلبی از آنها برای خود نمودم و اینکار بدین منوال گذشت .

### سفر عراق

سفر عراق پیش آمد سه ماه مدت آن بود خرج گزافی برای شاه تراشیدم از سیورسات و آذوقه و خلعت و انعام و نشان و غیره زیاد از دو کرویر تومان به بندگان حضرت و رعایای آنحدود و ملتزمین رکاب اعلی ضرر زدم نمیدانم و نمیتوانم بگویم

از حسن اتفاق یا از سوء آن هر چه بود وبائی از افغانستان بخراسان آمد چون میدانستم باینطرف هم سرایت میکند و چون بطهران رسید خیالات کلیته مشوب میشود و دیگر شاه و گدا از هول جان ملتفت سیآت اعمال من نخواهند بود گرفتار خود میباشند و پس از این جهت چاره عدم سرایت و با را نکردم بلکه هر کس در اینباب هم حرف میزد یا بشاه عرض میکرد باو کینه میورزیدم و بد میگفتم صد هزار نفس محترم از آن مرض تلف شد در صورتیکه اگر هزار تومان خرج قراتین میکردم آنجمله در عداد زندگان و از رعایای با منفعت دولت بودند اگر آنها نماندند من چندی آسوده بماندم. داستان سفر عراق بود باید فراموش نشود میرویم و می آئیم در ایاب و نهاب طوری من بردالت و پستی حرکت کردم و بی عرضه گی اردو بخرج دادم که اسباب مسخره و خنده اکراد و الوار شدم چنانکه میرزا همایون امام جمعه تویسرکان از حکما و دانشمندان ایران یکی از ملتزمین رکاب مبارک میگفت در چهل و دو سال قبل وقتیکه موکب مسعود ناصرالدین شاه بسفر اصفهان نهضت فرمودند ابتدا بروجرده مضربخیام با احتشام معلی گردید من در خدمت پدرم مخصوص بشرفیابی حضور همایون به بروجرده رفتم بجادر امیر نظام اتابک اعظم میرزا تقی خان ورود کردیم شیری دیدیم برمسند صدارت با آنکه از سلسله علما و سادات و دورانده بشه بعضی بلیات بودیم و مطلقاً معرض بی احترامی و خیالات دیگر نمیکردیم چنان رعب اتابک ما را گرفته بود که تا بودیم بر خود میلرزیدیم. بعد از چهل و دو سال که بجادر این وزیر اعظم وارد شدیم دیدیم اینهمه هیچ گشته شغالی جای شیر نشسته و دست تقدیر آن زنجیر را گسسته است .

نیز مولوی نپاوندی میگفت اسبی از خان بابا خان سردار که زیاده ازدویست تومان قیمت داشت در مزرعه رعیتی افسار گسیخته میچرید ملازمان سردار جرات نکردند اسب را از مزرعه بگیرند و بیرون آورند جارچی هر قدر فریاد کرد این اسب از کیست صاحبش از بیم نفس نکشید اسب را صاحب مزرعه برد و خورد اما حالا

ساربان و قاطرچی شتر و قاطر خود را عمداً در بساطین و مزارع میچرانند . . . . .  
 باری بهر جهت اگر جزئی سطوت و شوکتی برای سلطنت ایران در این  
 قسمت مملکت باقیمانده بود من آنرا زایل کردم بهم زدم و از ناقابلی سبب شدم که  
 دیگر مردمان این حدود پادشاه خود اعتنائی نداشته باشند .

### ناخوشی وبا در تهران

از سفر عراق برگشتیم بعضی از دولتخواهان و وطن پرستان بشاه عرض  
 کردند گرمی را بهانه کنید و از ساوه و آوه راه همدان گیرید بطهران نروید که در  
 آنجا وباست اگر بروید و از آنجا باز بجای دیگر انتهاز فرمائید اسباب بدنامی است  
 مردم خواهند گفت شاه تمام رعیت را در بلا گذاشت رفت که جان خود را بدر برد . از  
 شنیدن این دولتخواهی سخت متغیر شدم مجدالدوله خوان سالار را که مردی بظاهر  
 مغرور و در باطن مقهور است با اسم پرسش حال از عیالش که دختر شاه است از آشتیان  
 بطهران فرستادم و باو دستور العمل دادم که کتباً و تلگرافاً عرض کند که در طهران و  
 حوالی وبا نیست ادیب الملك مفلوک را کوك کردم که برود بیباغات مبارکات در طهران  
 سرکشی کند باو نیز سپردم که از طهران آدم مخصوص بارود بفرست و بقید قسم در  
 عریضه عرض کند که نه در طهران و بائیست و نه در سلطنت آباد بلائی . چون چنین  
 کتی در ازای آن بمنافع و امتیازات نائل خواهی شد مخادیم رفتند و بخاکپسای  
 همایون نوشتند که مطلقاً و اصلاً از خطر خبری نیست بی دغدغه تشریف بیاورید .  
 پادشاه باقوال آنها اعتماد کرد و گفتار چاکران صدیق و دوستان با تحقیق را وقعی نهاد  
 دو اسبه بطرف طهران تاختند و وارد سلطنت آباد شدند لدی الورود معلوم شد عراض  
 مجدالدوله و ادیب الملك مثل عقل و کفایت ایشان مجعول بوده و همان روز در طهران  
 هفتصد نفر هلاک شدند در خانواده خود من سی و پنج نفر مرد وزن در کاشانک و نیاوران  
 هم چند نفر جان بجان آفرین دادند .

چون حفظ وجود بحکم واجب الوجود واجب است بندگان همایون از سلطنت آباد عزیمت شهرستانک فرمودند و چشم از ملامت عقلا که گویند پادشاه رعایای خود را در بلا گذاشته خود بدر رفت پوشیدند در آن محل رحل اقامت انداخته در شهرستانک هم وبا با ما همراهی داشت. برای دل سرد شدن از شخص پادشاه بد کتر فوریه حکیم باشی بی مغز و مایه سپردم هر وبا گرفته که نزد تو باستعلاج آمد دورش کن و بگو من طیب شاهم و خود را آلوده بمعالجه و بائی نمیکم. هر کس نزد آن بیمایه رفت و این حرف شنید نفرین شدید بولینعمت کل نمود.

در مدت اقامت شهرستانک جمعی از معتبرین مردند و من مناصب آنها را عمداً باشخاص فرومایه میدادم و دلخوش بودم که وجودی داشتند رفتند و میدان جولان مرا خالی گذاشتند و اینها که تازه منصب گرفته چون بتوسط من بوده لابد با من دوست خواهند بود. از شهرستانک به سلطنت آباد آمدیم در اینجا حساب خزانه را خواستند چون در اداره و سایر ادارات متعلقه بخود چنانچه بعدها معلوم خواهد شد اقسام خیانتها از افراط و تفریط و اهمال کرده بودم نزدیک میشد که مشتم باز شود بازی در آورده به مغلظه باز پرده روی شناختها کشیدم در جمع و خرج که بنظر همایون رساندم معلوم شد که زیاد از هشتاد هزار تومان از مواجب و مرسوم به بهانه ادای خسارت تنها کو کم شده و میباید از حساب کلیه کسر و از دخل معمولی مجزا شود و بخرج معین برسد من ترتیب اینکار را بهم زده این مبلغ را هم جمع خزانه نمودم که بخرجهای عادی معمولی برسد. هشت ماه شمسی در این وقت از سال گذشته و دیناری از خزانه باحدی داده نشده و هشتاد هزار تومان مذکور هم خورده شده. مستوفیها را جمع کرده و با وزراء مجلس کردم حکم شد که آنچه جمع و خرج نوشته شود دیدم حالاست که پرده از روی کار برداشته میشود چند روز باز تمارض نمودم در سرخ حصار آسپزان بآن مجلس هم با قهر و طرح ورود کردم از آنجا که حلم و حوصله شاه زیاد بود یا تحمل فرمود و ظاهراً فرمایشی نکرد تاکنون که اوایل قوس است باکمال قدرت حرکت میکنم

و حتی المقدور از خیانت به دولت و ملت دست نمیکشم .

**ادارات تابعه امین السلطان** - اول وزارت دربار دوم وزارت خزانه سوم وزارت داخله چهارم شترخانه و قاطرخانه پنجم آبدارخانه ششم امور حرمخانه هفتم بیوتات سلطنتی هشتم عمل بنائی نهم فوج سوادکوه دهم موزه سلطنتی یازدهم کتابخانه دوازدهم ریاست اردوی همایون سیزدهم خزانه مبارکه چهاردهم ضرابخانه پانزدهم صرف جیب مبارک شانزدهم امتیازات هفدهم معمارخانه و قنای هیجدهم کوره پزخانه نوزدهم نظارتخانه بیستم کشیشخانه بیست و یکم ایشیک خانه بیست و دو غلامان مهدیه و منصور بیست و سوم غلامان ناصری بیست و چهارم فراشخانه بیست و پنجم اصطبل خاصه بیست و ششم رکیب خانه بیست و هفتم کالسکه خانه بیست و هشتم شاطرخانه بیست و نهم خالصه طهران سی ام غله ولایات سی و یکم ایلات طهران سی و دوم باغات مبارکات سی و سوم کارخانه چراغ گاز سی و چهارم ترتیب منافع جنگلها سی و پنجم خلوت همایونی سی و ششم خواجه سرایان سی و هفتم صندوقخانه و رخت دارخانه سی و هشتم کمرکخانه سی و نهم سرایدارخانه .

اما وزارت دربار که عبارت است از ریاست خلوت همایونی و ریاست قراولان وجود مسعود پادشاهی و خزانه مبارکه اندرون و کتابخانه و موزه و ریاست اردوی معلی و خواجه سرایان و صندوقخانه و رخت دارخانه و دارالنظاره و اصطبل خاصه و اطبای از ایرانی و فرنگی و آبدارخانه و قهوه خانه و کشیک خانه و ایشیک خانه و غلامان مهدیه و منصور و فراشخانه و دواب دیوانی و زین دارخانه و کالسکه خانه و صرف جیب مبارک و انبارگندم و معمارخانه و قنای باغات و عمارات سلطنتی و کارخانه چراغ گاز و الکتریسته و کوره پزخانه دارالخلافه و سواره خواجهوند و سواره افشار دویرن خمسه از این مناصب و مشاغل کارها کردم و اعمال آن از اینقرار است:

اولا خلوت همایونی بر همه کس مکشوف است که دانشمندان قدیم و عقلای پیشین اشخاصی را باعمال شخصی بیشتر میشناختند و میسنجیدند تا بافعال رسمی -

شخصی وقتی که اطاق خود را منظم ساخت البسته میتواند حیاط را نظم دهد. ناظم محوطه قابل اینست که اگر وقتی اقبال او را یار شد وسعادت رو کرد شهری را در تحت حراست آسوده دارد چون از عهده حکومت شهری بر آمد والی ولایتی یا پادشاه مملکتی تواند شد و بر خلاف اگر شخصی از نظم داخله خود و امور شخصی عاجز ماند هرگز رسیدگی باحوال عباد و اوضاع بلاد نتواند نمود بنا بر این ارباب فراست میتوانند از وضع خلوت همایونی کفایت و کاردانی مرابدانند و خود معترف میباشم که امروز قمارخانه و پشت بام بازار و میکده بلکه سرکوچه محل یهودیها از این مکان مقدس منظم تراست طوری این دایره جلیله را خراب نکردم که بعقل راست آید.

اول سعی و اهتمامی که در خراب کردن خلوت نمودم این بود که بعضی از عمله خلوت را که سنی داشتند و تجربت و اصالت و نجابت و حسب و نسب هم خود خدمت کرده بودند و هم آباء و اجداد آنها هریک را من به بهانه و حیلله از پادشاه دور کردم. بعضی دیگر را بی ادبی و وقاحت و تکبر و نخوت من بیزار ار آمدن خلوت نمود. زمره را متهم بخیانت و نمامی و غمازی ساختم و اسناد مجعوله برای اثبات عرایض خود ترتیب دادم جمعی را بحکومت و منصب و ریاست تطمیع کرده مدتی سرشانرا پیچاندم و بعد آنها را باقی دار دیوان نموده از کار انداختم. آنچه اطفال نورس و بی عقل و ناموس و نادان و حعلق بودند بخصوص آنها که در مسخره گی و لوده گی دستی داشتند و برای من وجودشان لایضر و لاینفع بود دور شاه جمع کردم.

هر کس از هر ولایتی آمد و داوطلب و خواستار شد که در خلوت همایونی راهی داشته باشد او را پیشخدمت نمودم چنانکه حالا زیاد از دوست نفر پیشخدمت در خلوت است و زیاد از این عده فراش خلوت و اغلب آنها دست نشاندۀ و خبرچی من میباشند.

خلوت پاک معتبر را که ورود آن اسباب شرافت همه کس بود طوری، آلوده ساختم که حالا مردم بر رفتن هر جا راغب ترند تا آنجا. بجای میرزا علی خان امین -



الدوله که منشی حضور همایون بود و پیش از او در دست یحیی خان و پاشا خان امین الملك بود ....

بجای آقارضا ناظم خلوت که دهباشی کری فراشخلوتان حضورداشت پسر جوان او را نصب کردم .

چون بعضی اعمال در اداره من و متعلق بخلوت است آنها را در فصول و ابواب جداگانه عرض نمیکنم و در ضمن همین فصل بعرض میرسانم مثلاً فراشخانه که در چهل و پنجسال قبل اراین دربدو جلوس پادشاهی که سن مبارك اعلیحضرت از هفده سال متجاوز نبود بحاجی علیخان مراغه‌ای ناظر محمد شاه محول بود و پدر حاجی علیخان در حضرت نایب السلطنه عباس میرزا رتبه پیشخدمت باشیگری داشت حالا که چهل و پنجسال از سنین سلطنت گذشته و شصت و اند سال از سن مبارك میگذرد فراشباشی عصر من جلال الملك سابق و حاجب الدوله حالیه است که برای زیاد کردن سن خود هفتة سه مرتبه حمام رفته بجای ریش رنگ برنخ خود می بندد اگر بیست و پنجسال الی بیست و شش سال از سن او گذشته باشد نه سواد دارد نه کمال نه فهم نه عقل نه ادراک نه برازندگی عصای حجابت که در دستش میباشد با اهمتامی که در کوتاه کردن آن دارد باز چند انگشت از قد خود او بلندتر است کلاه بلند بسر میگذارد و بر قصه امیر ارسلانی که مورخین نوشته اند تقلید میکند و پاشنه‌های کفش خود را زیاد از یکوجب بلند مینماید باز وقتی پهلوی شخصی متوسط القامه می ایستد نوك کلاهش از سینه او بالاتر نمیرود .

ناظر اول دولت نصراله خان نظام العلماء خالوی پادشاه بود و بعد از آن نظارتخانه بچند نفر از امرای بزرگ قاجاریه از قبیل اعتضاد الدوله و عضدالملک رسید و من اینکار را به احمق ترین مردم که بوئی از سلیقه بمشاهش نرسیده دادم مجدالدوله که خوان سالار است و بعد از حجابت برادر کوچک خود را سالار کرده بازهم میدانید سنن با من فرق ندارد اما هزار درجه از من احمق تر و جاهل تر است و در نادانی و

کراهت منظر از هرگونه کزیه نادانی گرو میبرد این شخص که باقرار خودش درخور مهتری اصطبل است حالا مراقب غذای پادشاه میباشد و در مدت نظارت او بگفته آنها که حاضر و ناظر بودند روزی نیست که ناهار در حضور همایونی گسترده شود یا شبی که شام بیاورند و بخان ناظر بکنایه و تصریح فحش داده نشود .

یکی از کارهای دیگر که متعلق بخلوت است آبدارخانه میباشد این همان شعبه کاری است که ترقی پدرم و خودم از آن شده معذک من سرچشمه اعتبار و افتخار را به بدترین وصفی رسانده ام تا پدرم ناخوش و بستری نشده بود با وجود برادر ارشدم آقا محمد علی امین حضرت که جوانی زرنگ و اهل هوش و فراست بود خود بشخصه با آبدارخانه رسیدگی میکردم و مجال بکسی نمیدادم چون پدرم وفات نمود برای اینکه به برادر بزرگتر درود و تواضع کنم (ناقص است).

## خاطرات میرزا علی خان امین الدوله راجع به

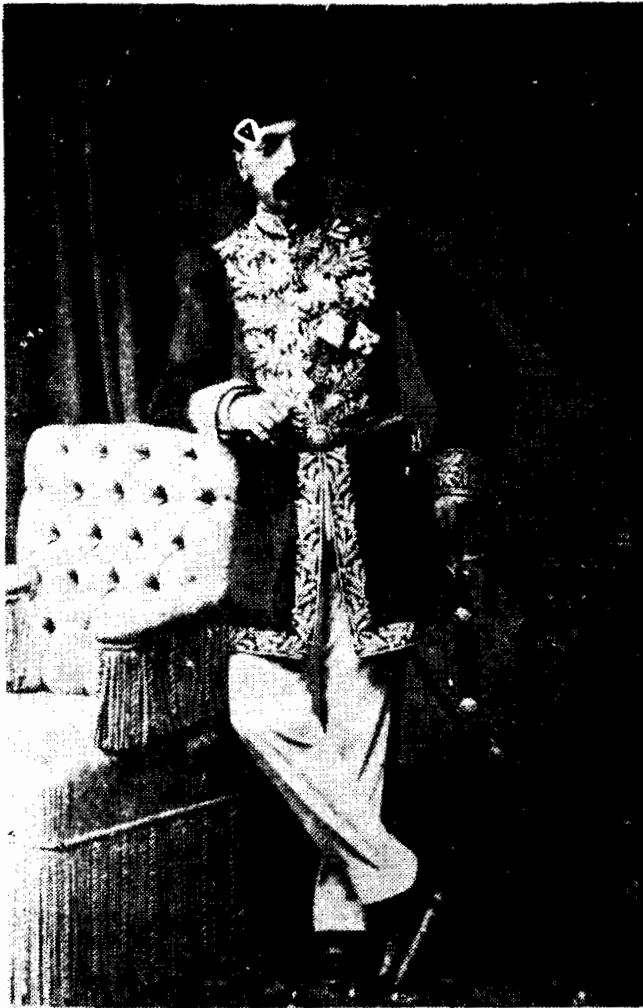
### آقا علی اصغر امین السلطان (۱)

#### شرح حال آقا ابراهیم آبدارباشی ص ۳۱ خاطرات

ابراهیم وحسین دو طفل بودند از زال بیک ارمنی که از اسراء تفلیس بود بجا مانده در کودکی یتیم و بی کفیل شدند ابراهیم چندی در خانه سامخان ارمنی که در ارک طهران منزل داشت خانه شاگرد و مجموعه کش و چون کچل و کثیف بود بخدمات پست اشتغال داشت چند سالی که از عمرش گذشت و سنش بخانه شاگردی مناسب نمیکرد کسانش او را با حسین برادرش بدکان کفش دوزی سپردند در پیش استاد زودور و با اجرت مختصر معاش می نمود تا ناصرالدین میرزا ولیعهد بحکمرانی آذربایجان مأمور شد .

اسکندر بیک عم این دو طفل که در دستگاه ولیعهد سقا باشی و دخیل عمل آبدارخانه بود به نسبت هم نژادی با حاجی بیژن خان رئیس درب خانه کارش رونقی داشت برادرزاده های خود را در سلك عمله آبدارخانه به تبریز برد و از آن زمان در خدمت باقی ماندند حسین چون بادمان خمر مبتلا شد در نوگری دوام نیاورد . اما ابراهیم بکلی بی سواد و در لغات و اصطلاحات لحن و غلط زیاد میکرد اما آدم زیرک و مراقب کار خود و بان دوختن ذخیره عاشق بود . در خط نوگری خود بلند پروازی همتش واحد و جز

۱ - خاطرات سیاسی امین الدوله چاپ دانشگاه سال ۱۳۴۱ خورشیدی بکوش حافظ فرمانفرمایان .



میرزا علی خان امین الدوله

بتقلیل خرج و ذخیره نقد و جنس چیزی بخاطر نمیگذرانید در صرفه جوئی بحدی برد که مصارف سالیانه خود و عیالش را از فاضل کباب پادشاهی و آنچه برای آبدارخانه مقرر داشت کفایت کرده مواجب و سیورسات و مداخل و انعامات را یکجا ذخیره مینمود و اهتمام داشت که درزی کسبه بی تجمل نو کری زندگی کند زنش بقناعت تاب نیآورد و مرد زنی دیگرخواست از خانه تنبا کوفروشی که عهد مودت داشتند و گویا تقدیر

این زنرا برای او خلقت کرده بود در قناعت و لثامت و صرفه جوئی بالا دست شوهر را گرفت و روزی آقا ابراهیم خود از هنر عیالش قصه میکرد که هر چه برای او تهیه لباس میکنم یا از اطراف اقمشه مفت میرسد و بخانه میبرم از صندوق بیرون نمیآورد و در تمام سال لباس کهنه اکتفا میکند از میوه ها که بخانه میفرستم تا در انبار فاسد نشود اطفال حق دیدن و چشیدن ندارند.

بالجمله آقا ابراهیم را زیرکی و چالاکی و مواظبت شبانروزی در خدمت شاه مقامی داد متملقین خلوت پادشاهی او را هم نگذاشتند بجای خود قرار گیرد داعیه کار و شغل دیگر و تغییر مسلک بسرش انداختند در پیش شاه وسیله تقرب و اثبات قابلیت را در صرفه جوئی در جزئیات و اظهار صدق و درستکاری میدانست یکروز چند تومان بحضور شاه میآورد می پرسیدند چیست و از چه بابت میگفت کلایی که از کاشان آورده بودند و مصرف شد شیشه های خالی را جمع کرده بودم امروز باین قیمت فروختم چند روز دیگر چند تومان دیگر تقدیم میشد که سرکین قاطرهای سقاخانه و آبدارخانه را فروختم و تعلق بدولت دارد بیانات عوامانه او و آنچه را که در صرفه جوئیهای پست ودنی میگفت شاه می پسندید. در سفر اول شاه بفرنگستان ابراهیم آبدارباشی که لقب امین السلطان داشت روز پیش از ورود بمسکو قبل از انجام خدمت یک قطعه نشان تمثال همایون سرافراز کردید.

### پیشرفت کار امین السلطان در دستگاه ناصرالدین شاه ص ۶۸ خاطرات

امین السلطان را متملقین دربار پادشاهی بهوس مشاغل مختلفه انگیختند. توجه واعتماد شاه رانست بخود وسیله هر نوع پیشرفت میدید و در پیش رفتن بمذاق و آئین دربار تهران کوتاهی نمیکرد و ازدوسفر که با شاه بفرنگستان رفت به تحقیقات عوامانه خود دولفت افزود ملتی و تجارتی را در سیاق کلام مکرر میکرد و در صرفه و غبطه دولت و ترقی و اصلاح امور مملکت جانسوزانه مینالید. شاه بسادگی و بیسوادی

او فرفته می‌شد. سرهنگ فوج سوادکوه قراول مخصوص عمارت پادشاه مرد پسرش که بقانون ایران باید بجای او برقرار شود خردسال بود کار فوج مزبور و قراولی عمارت را بامین السلطان محول کردند. محمد علیخان تجریشی پدر جیران خانم فروغ السلطنه که در قریه تجریش شمیران حکومت داشت وفات کرد حکمرانی آنجا بامین السلطان رجوع شد. متولیباشی حضرت عبدالعظیم بر حمت ایزدی پیوست و اعقاب او طفل بودند حکومت قصبه و تولیت زاویه مقدسه بامین السلطان واگذار گردید. ایلات حول وحوش تهران باو سپرده بود سوار این ایلات هم بضمیمه طوایفی که از حکم او بیرون بودند بر عداد مشاغل افزود کوره‌های آجر و گچ و آهک‌پزی تهران و مالیات آنها باو سپرده شد بنائاتی و تعمیرات بعضی عمارات جدید البنا ییلاقات و عمارت اندرون پادشاهی را مباشرت نمود.

امین السلطان چند پسر داشت (ص ۷۰) آقا محمد علی که در آبدارخانه بخدمت موروث مشغول و در ملازمت رکاب شاه بفرنگستان هم رفته بود. آقای علی اصغر که با لقب صاحب جمع بریاست عمله دواب و دیوانی میپرداخت و هم بسرهنگی فوج سوادکوهی گماشته بودند. شیخ اسمعیل را که زمان کودکی با عمامه به تحصیل علوم دینیّه گذاشته بود و در زاویه حضرت عبدالعظیم هم بالمناسبه خدمتی داشت آقا قاسم که در نزد آقا علی اصغر و در زمره عمله دواب روز میگذرانید دو طفل دیگر هم بودند که هنوز لیاقت خدمت نداشتند آقا محمود و آقای مصطفی . . . . . شیخ اسمعیل را پس از مداخله بکارخانه در آن دایره گذاشت.

ص ۹۱ - میرزا علی خان امین الملک را شاه به صرافت خاطر امین الدوله لقب داد آقا ابراهیم امین السلطان قرصتی یافته علی اصغر پسر دوم خود را که صاحب جمیع و مباشر دواب دیوانی بود بمنصب پیشخدمتی داخل خلوت پادشاهی کرده لقب امین الملکی را برای او مستدعی شد و فرزند دیگر خود آقا قاسم را با لقب خانی

بجای اوصاحب جمع دواب کرد. انصاف باید داد که امین السلطان در مرجوعات دولتی خود با یسوادى استادانه حرکت میکرد و در هر شعبه از خدمات با مراقبت تامه و بیدارى اطراف را ملاحظه و صورت کار را منظم میداشت حرص و طمع او هر قدر غالب بود سادگى و بی پیرایگى ناشى از ثلثامت و خست او نمیکذاشت که مسالك او از اندازه بیرون رود عقل و تجربه او در نوکرى لایق تحسین و میل او بجانب اعتدال بود.

ص ۹۹- سفر دوم شاه بخراسان پیش آمد آقا ابراهیم امین السلطان که وزیر دربار و خزانه و گمرک و غیره و غیره و عمده کار مسافرت از ترتیب دواب بارکشى و پرداختن حقوق معوقه نوکر و تهیه وجوه مساعدده برای طبقات ملتزمین و آماده کردن پول کافى که با اردوى پادشاهى باشد و جمع آوری سیورسات و اذوقه در منازل و موافقت همه بعهده اوست در این هنگام بیمار شد شاه اصرار میکرد که بهر حال او باید ملتزم رکاب باشد و بیچاره را احساس مرگ و بدرود زندگى بجز آورده بوسائط و وسایل عدم تمکن خود را بحرکت و مسافرت معروض میداشت همینقدر ترحم کردند که او را با تختدروان و کالسکه از طریق مستقیم بفرستند اولاد و اصحاب او از طریق بیلاق که شاه برای خود تعیین کرده بود ملتزم رکاب باشند آقا ابراهیم را از راه معمول خراسان منزل بمنزل میبردند در نواحى شاهرود و بسطام پیک اجل باو رسید. او و زر و آمال و بارهای وبال را گذاشته بسرای دیگر شد رحال نمود شاه کل مرجوعات دولتی را که بعهده آقا ابراهیم بود بخاندان او ابقا فرمود آقا علی اصغر پسرش را بلقب امین السلطان مخاطب و آقا شیخ اسمعیل برادر او را لقب امین الملکى دادند آقای محمد علی پسر بزرگ آقا ابراهیم که بامین حضرت ملقب بود در کار آبدارخانه بجای پدر بود باسوابق خدمت که سفر عراق عرب و سفرهای فرنگستان و اسفار داخله ملتزم رکاب و شب و روز بمواظبت تکالیف میگذاشت و خود را طرف مرحمت میدانست از اینکه آقای علی اصغر برادر کوچکش وارث مقامات جدیده شد دلتنک و تدارک افسردگى خاطر را به نشاط باده کار بست .



ص ۱۰۳ - کاردانی امین السلطان ثانی و تقرب او پیش شاه .

موکب همایون از خراسان معاودت کرده بطهران رسید در این سفر از آقا علی اصغر امین السلطان ثانی آثار رشد و کفایت مشاهده فرموده و بیاس خدمت پدرش نسبت با توجه مخصوص مبذول میداشت این امین السلطان جوانی خوش سیما و خوب روست بخلاف پدر خود دست ودلی کشاده و داد و دهش با اندازه دارد از خط و سواد بی بهره نیست طبع موزون او شعر پسند و شاعر دوست و با مسلک عرفان اعتقادی که بانفاس اهل ذکر دارد زهد فروش و ظاهر الصلاح است. پدرش در کار محتاط و در کار گذاری آنقدر حرص داشت که وقت و اسبابش کفایت میکرد و گاهی مرجوعات پادشاهی را که از حوصله خود بیرون و بعالم خود نامناسب میدید بطور ادب استعفا و کناره جوئی مینمود . خلاف این خلف الصدق که شوق و حرصش در کار بینهایت و بارهای سنگین که ارثاً باو واگذار است هل من مزید گویان بچپ و راست دست اندازی میکند. گروه ایرانیان بهر کس که خزانه دولت در دست او است و میتواند بتملق و تقلب از او پول بگیرند دست ارادت در آستین و سربندگی بر آستان دارند. این امین السلطان با خوبروئی و محاسن اخلاقی بجای پدر نشسته ضنت و خست پدر را ندارد و میخواهد بچود و کرم معروف شود البته مرجع خلق میشود.

ص ۱۱۷ - درسهای مشیرالدوله همه بکار آمد و در دماغ امین السلطان تخم بلند پروازی کاشت برای پیشرفت خود بتهمت و افسرا هر کس را در پیش شاه زشت میکرد و اسباب احتیاج شخصی ناصرالدین را بخود تکمیل مینمود و با پیوندی که با امینه اقدس داشت فضل و کفایت غیر واقع او در ذهن شاه راسخ میشد و این غرور و نخوت او را از نگاهداری تربیتی که پدرش در کارها مقرر کرده بود غافل کرد. امین الملک برادرش در وجوه دیوانی و پرداختن حواله و برات فواید خود را پیشنهاد و از نظم وصول و ایصال چشم پوشید در جواب شکایتها که ازینباب بشاه میرسید بانندی و تعرض حسد مردم را بمقامت و اغراض آنها را در حسن خدمات خود میگفت و شاه از بیم

آنکه براحت شخصی او خللی وارد آید عذر ناموجه امین‌السلطانرا میپذیرفت . از ارکان واعیان دربار میرزاعلیخان امین‌الدوله را بیشتر دشمن میداشت که مثل دیگران با او طریق تملق پیش نکرفته بود وغالباً شاه باو اظهار اعتماد میکرد و هنر او را در مکاتبات تحسین میفرمود .

ص ۱۱۹ - مرگ نوکرهای بزرگ و شاهزادگان بزرگوار دائره دولت را خالی و اطراف شاه را باثر میساخت. چنانکه مستوفی‌الممالک پس از چند سال اسم صدارت که باو گذاشته شد اگرچه تصرفی در امور نداشت صورت دربار را احترام و اعتباری از هیکل او حاصل بود. اوهم وفات یافته سدی از جولان امین‌السلطان جوان برداشت . وزارت محاسبات باسَم میرزا حسن مستوفی‌الممالک پسر میرزا یوسف صدراعظم برقرار مانده وهما نظور که در حیات میرزا یوسف میرزا هدایت‌الله بنی‌عمش بالقب وزیر دفتر کفایت امور محاسبات مینمود مستوفی‌الممالک راکه دوازده سال پیش نداشت با احترام راه میبرد . وزارت داخله بمیرزا عباسخان قوام‌الدوله محول گردید . چندی بر نیامد که گرمی امین‌السلطان باسفارت انگلیس ونمودار کردن خطیات یحیی خان مشیرالدوله او را از مسند وزارت خارجه برانداخت و از خدیوهای آنچه با امین‌السلطان آموخته بود اول بکار خود او رفت. وزارت خارجه را بقوام‌الدوله تحویل و در امور داخله امین‌السلطان مبسوط‌الید شد و از اینکه قوام‌الدوله مردی خسیس الطبع و لثیم بود و محضر ومخبر او بفرنگیان پسندیده نمی‌آمد امین‌السلطان در امور خارجه نیز بمداخلات عملی پرداخت و اینک عرصه این‌گویی خم چو گانش. شاه سرمست عشق غلامعلیخان ملقب بعزيزالسلطان که نیستش خبر از هر چه در دو عالم هست همانا بدبختی سلطنت ومملکت ایران در خوش بختی امین‌السلطان ملایم و مطابق دلخواه می‌آمد اما قصور واردات و فزونی اخراجات او را از خیال انتفاع و جستجوی فواید و عواید آسوده نمیکذاشت . . شاه که میل و مشغله اش بیاز یچه زشت و عشق بی محل انحصار

یافته بخلاف عادت دیرین خود از کار میگریخت اغفال و اخلال امین السلطان ملایم طبع و مطابق دلخواه می آمد .

ص ۱۲۳ - امین السلطان بقلم خود بیجا و بلامحل مواجب میداد سیورسات و خانواری می بخشید به تخفیف مالیات ووظایف و تکلفات بلند نامی میجست و با آب حمام دوست میگرفت اطلاق مهر و قلم او جای پاك نگذاشت و هر کس در این باب التفات واطلاع خاطر شاه را خواست بی التفاتی دید و گوش شنوا ندید دریغ که بخت مملکت در خواب و مقدرات ایران مقتضی هلاک و خراب است امین السلطان که خود را وزیر اعظم مشهور کرده است میخواهد خدمتی نمایان از توفیر دخل و تقلیل خرج به پادشاه جلوه دهد منافع و تفاوتی را که ظل السلطان از هر ولایت ظالمانه دریافت میکرد بنمایندگی مباشرین و اصحاب منافق شاهزاده معلوم و بشاه تقدیم کرد با تعهد آنکه يك كرور تومان بخزانه دولت عاید و وارد خواهد کرد .

شاه از نفع معین مست و بکباب آهوی ناگرفته سیرشد پایه قدر وزیر اعظم بلند در نزد شاه پیش ازیش عزیز و ارجمند گردید ولایات سپرده بنایب السلطنه اگر چه بالطبع باختیار امین السلطان رفت اما قسمت قشونی را که ظل السلطان تصاحب کرده بود و حالا بوزارت عسکریه ملحق میشود برای تسلیم نایب السلطنه کافیت يك دسته از گرگان گرسنه دربار تهران به تکاپوی افتادند و پروانه آسا بیرتوجهان افروز امین السلطان خودکشی میکردند تا حاکم هر ولایت تعیین و بیشکشهای ملوث مأخون شود حاکمی که با پیشکش بخر خود سوار میشود و امید بقا و دوام ندارد در اولین فرصت بار خود می بندد و چون پیشکش داده است از ظلم و جور نمیتوان بازخواست کرد عادتاً بحکومت فروخته شده همراهی و تقویت درکار نیست و شرایط استقلال و حفظ نظم باو داده نمیشود تا سرکشان و مقصرین هر جا را بجای خود بنشانند.

دیگر در حساب نفع و دخل سهوی رفته بود که تنها عوائد ظل السلطان را بقلم آورده وظایف و تکلیفات علما و سادات بلد را که حق السکوت تاراج رعیت است

فراوش کردند حکام نو نتوانستند اضافات را بگیرند لذا مستمریات را ندادند و نیز ظل السلطان بزور بازو و سختی رودر دیوان اعلیٰ زیر بار مصارف مختلفه نمیرفت بمستوفی و لشکر نویس و عزب دفتر و محصل محاسبات و دیگر کار گذاران رسومات و تعارفات نمیداد که آنهم بمحل طرح و تحمیل شود. خلاف حکام تازه که از صدر تا ذیل مکلف باداء رسوم و تقدیم وجه معلوم بودند و باید همه از کیسه رعیت بالمضاعف بیرون بیاید ایوای که به نشد بتر شد نظم و امنیت از همه جا برخاست آتش ظلم و جور از همه سمت زبانه کشید به کفن دزد اول رحمت فرستادند تفاوتی در دخل خزانه بهم نرسید از ضعف و اختلال حال حکام نو آورده مبلغی بعنوان باقی محل و خرج مهمل زمینه خالی ماند امین السلطان هم شکرانه بازوی توانا را در صدور احکام مواجبهها و مستمریات و انعامات و تخفیفات بمحل ادا میکرد و آئین کرم را از نو زنده داشت از ضرابخانه دولتی علاوه بروجوهی که قسمت میبرد هر ماهه یکصد تومان ربع قران حاجی محمد حسن باو میفرستد و هر صبح که از خانه خود بدر بار میامد گداهای کوی و فقراء دعاگوی در معبر صف زده منتظر بودند دست درم پاش او هر کاهل کلاش را بیک پنجشاهی مباحی میساخت و بشرط تصوف با قلندران جهانگرد و درویشان بی سامان سازش داشت طبقه روضه خوان که غالباً از علوم و فضل بی خبرند و تنگ مجلس و منبر مردم فلاشند و نخود هر آش بوقاحت و فضاحت عرض اسلام و مال مسلمین میبرند از فقدان احتساب و غفلت و احتجاج رؤسای دین و دولت زبان ستایش و نکوهش را تیز و مردم گول احمق را باین سرمایه تطمیع و تهدید میکنند بچود او مخمور و معمور و بنشر محامدش مأمور شدند سادات و موالی را دست حاجت باو دراز نمیشد جز اینکه بامقصد دمساز میشدند باین وسائل آوازه سخا و مکرمت را بلند کرد و با زهد فروشی که خود را مواظب طاعات جلوه میداد بجای قند نبات میخورد از مناهای و ملاهی پرهیز نداشت. بدینداری شهره شد و شاهرها یکی از علل و ثوق و موجبات اعتماد همین بود

که او از فسوق و فجور احتراز دارد و دامن خود نیالوده است. اما عشق سرکشی اعتماد بیجای پادشاه را تکذیب کرد.

وزیر اعظم را با يك تن از خواجه سرایان حرم همایونی الفتی پیدا شد که طلعتش ماه را تاب میداد و طرفه اش سنبل را آب عارضی بطراوت گل و ذقنی بصفای سیم لطفی بغایت و ملحی بی نهایت اندامی ظریف و اطرافی فراهم .

بیچاره گرفتار و مقتون بود و راز از پرده بیرون افتاده کار از نظر بازی بدست درازی کشید که تاب و شوکیب در دل مشتاق نمی گنجد . صبوری دستوری با غرور و شور بر نمی آید علی الخصوص کسی را که طبع موزونست چگونه دوست ندارد شمایل موزون همانا در قاطر خانه و انس با قاطر چیان که نخستین مکتب و مآدب اوست خوی بد در طبیعتش نشسته بود شاه را اگر چه غیرت و تعصب مانند دیگر قوا سستی گرفته دیده و دانسته را بتکاهل و تجاهل موهوم و نامعلوم می شمرد از این معنی البته متأثر شد لیکن اشتغالات اندرونی خودش بکار بیرونی مجال پرداختن نداشت و در فساد ناهوس بآه و افسوس قناعت میکرد .

خود پسندی و شهرت طلبی امین السلطان متاع کاسد شعر و صناعت فاسد مدحت سرائی را رواج داد جوایز و صلوات بعشرات و مآت بالغ شد ارباب عمائم که جامع زمائم و در وادی طمع هائمند از پی شعراء باب دعا و استدعا باز کردند در هر پیچ و خم دستار توقعات خام استوار و باخذ مال حرام اصرار کردند. چندین صد هزار تومان تفاوت گمرک ایران که بدیوان نمیرسید و از واردات خاصه وزارت اعظم بود پیشکشهای مستمر و تقدیمات متوالی حکام و مباشرین عوائد مختلفه درباری منافع املاک و تیولات موروثی است بصوابیهای نقدی و جنسی اگر صدیک صرف نامجوئی و حسن اشتهار میشد باک نبود اما طاقت دیدار و تحمل محاوره این نوع مردم در او نماند.

بیخوابی شبها که با خواص خود نا سحرگاه بیدار بود و هنگام بیداری اهل تقوی بخواب میرفت و استعمال معاجین مکیف و چای و قلیان پی در پی و رغبتی که

بصحبت سقله و مسخره داشت او را از پذیرفتن و پژوهش ارباب حاجات نفرت داده ناگزیر راه و طریق اختفا پیش گرفت از اندرون خانه خود وقتی که بیرون می‌دوید کالسکه در کریاس آماده بود مکث و درنگ نداشت و هیچکس را با او مجال گفتگو نبود راه بسرعت طی میشد همینکه بعمارت پادشاهی میرسید فراش و دربان اهل‌کدیه را از دخول مانع بودند بخلاف مردم دیگر را که با وزیراعظم سر و کار داشتند و بایستی حاجات شخصی و مهم دیوانی را باعرضه دارند چون وزارتخانه برای دوائر خود تشکیل نکرده و همه مشاغل ایران درخرچین آبدای انباشته بود درباغ خاص سلطنتی که هیچکس بی‌اجازه هم‌ایونی اذن دخول نداشت و هر یک از امرا و اکابر بر تقریبی در دایره خاصه پادشاهی بلامانع راه مییافت باکفاء و اقران خود مفاخرتها میکرد وزیر اعظم صلاهی عام در داده پرده هیبت پادشاهی را تا دامن دریده بود از بام تا شام هر طبقه و صنف درضلعی ازباغ و عمارت سلطنتی که مجاور دستگاہ آبدارخانه بود مجتمع بودند بزرگان و محترمین باسقله و رعاع الناس مخلوط و در حواشی باغچه‌ها پراکنده امین‌السلطان در ورود بیاغ دریک نقطه قرار میگرفت که ازدهام حضار او را رنجه نکنند درحرکت و گردش بملاطفت یا پرخاش کارهرکس را میساخت فرمانها براتها - احکام - تلگرافها - در دست هر کس بود بسهولت نخوانده و ندیده بمهر میرسید تفرقه اعیسان و محترمین بهانه مشروعی پیدا کرده وزیر اعظم بحضورشاه برود تا آنها بیرون بروند.

شاه از این جنجال و اجماع مختلط و بی‌نظمی درخانه خودش دلتنگ بود اما وقت عزیز را که ممکن بود بکار عزیزالسلطان صرف شود بانتظام منزل خود حرام میدید مصرف کند و بتصور آزردهگی خاطر امین‌السلطان از حکم و ترتیب اینکار صرف نظر میفرمود همت وزیر اعظم هم در هر فرصتی که بدست میکرد بر آن مصروف بود که غفلت و نگاهل و طمع و ناقابلی رجال دولت و کارگذاران مملکت را در نظر شاه وانمود و نومییدی شاه را از اسباب کار شدت دهد تا توجه او را بشخص فرید و رکن سدید

تأیید و تکمیل نماید نایب السلطنه هم از طرفی فارغ نبود که اهمیت موقع خودش را بپدر بزرگوار اثبات و امنیت خاطر و ساحت شاه را برای بازیچه بیجانگی اندرونی بوجود خود نسبت دهد و بآب گل آلود آسانتر ماهی بگیرد.

در این هنگام محمد حسن خان اعتماد السلطنه مترجم حضور همایونی و رئیس دارالترجمه دولتی از میان روزنامه های خارجه که برای شاه میرسید روزنامه عربی العبارة بنام عروة الوثقی لا انفصام لها منطبه پاریس بدست آورده اصل و ترجمه آنرا بحضور شاه آورد. سرابا قدح دولت و ملت انگلیس از قوت فکر و قلم نگارنده آن شیخ جمال افغانی بمبالغه و کزاف تحسین کرد. شاه که هرگز چنین هوسپانداشت و بارباب افکار جدیده و مردم جهان ندیده فرنگستان گشته هیچ مطمئن و معتقد نبود بحکم قضا جلب شیخ جمال را بایران تقاضا و بتوسط اعتماد السلطنه او را بطهران دعوت کردند.

تحقیقاً بنگارنده این داستان سبب و باعث معلوم نیست میتوان بحدث و قیاس گفت که شاه را نصایح و مواعظ سفارت انگلیس و تأکید و تهدید دولت مشار الیها باستقرار عدل و امنیت و تنظیم مهام مملکت خسته کرده محمد حسن خان هم متمایل به پلتیک روس بود ازین دو فکر خواستن شیخ جمال الدین بی هیچ مناسبت و ضرورتی نشأت نمود.

چندی نگذشت که مشار الیه از جنوب ایران به بندر بوشهر رسید و بتهران آمد.

حاجی محمد حسن اصفهانی امین الضرب مقدم او را گرامی داشته و در خانه خود منزل داد چرا که فساد معاملات و شیاع تقلبات حاج مشار الیه را معناً متزلزل و باطناً متوحش داشت.

همیشه سلامت عرض و مال خود را بپرکت قدم پیروان حق و صاحبان انقباس قدسیه میخواست پیوسته تکیه اوبیک صاحب فکر و ذکر بود و بیجمال الدین ندیده و



نشناخته ارادتی کامل کرده بود پس از ورود او به تهران معلوم گردید که سیدجمال‌الدین از مردم اسدآباد افشاراست و اینکه شیخ افغانی معروف شده نتیجه سنین اقامت او در قاهره مصر و تولیت تکیه افغانی آنجا بوده است و ضوح سیاست او نیز بمراتب ارادت حاجی محمد حسن افزود. چند روزی پس از ورود بیایتخت شرف حضور ناصرالدین شاه را دریافت با عمامه سبز و لباس منقح عربی و بیانات ملمح فصیح در خدمت شاه جلوه‌گر شد و چون در همان مجلس اول در تنظیمات و اصلاحات و ضرورت وضع قانون مبحثی بمیان آورد بنظرشاه خوب جلوه‌نکرد.

### داستان میرزا رضا سمسار کرمانی ص ۱۴۲

میرزا رضا نام سمسار کرمانی از دست فروشان تهران جوانی باریک اندام معمم بود شال کشمیری و کرمانی آغری و برگ و عبای کرمان و چیزهای دیگر از قبیل خز و سنجاب پوست بخارائی و منسوجات پشمینه خراسانی بخانه‌ها میبرد و از فروش آنها و انتفاع جزئی معاش میکرد. روزی بمجلس دربار و مجمع وزراء و اعیان وارد شد و از نایب‌السلطنه شکایت آغاز نمود که دو سال بیشتر است متجاوز از هزار تومان طلبم در نزد کارگذاران ایشان مانده از دویدن کفشها پاره کرده‌ام و کسب و کار آواره شده بدمم چاره نمیشود. از طرف مجلس بنایب‌السلطنه نوشتند جواب نوشت که اگر این شخص با کسان من حسابی داشته باشد قدغن میکنم معین و مفروغ کنند.

مدتی برای این گذشت یکروز که بضرورتی نایب‌السلطنه در مجلس وزرا حضور داشت میرزا رضا ورود و تجدید تظلم کرد. صورت اتیاعات را که نایب‌السلطنه خود بتدریج از او برده بود میان گذاشت و سخت نالید. نایب‌السلطنه گفت او را بفرستند تمام طلبش پرداخته شود. میرزا رضا را بردند و طلب او را نقد حاضر کردند و ادای آن بحکم شاهزاده مشروط بآن شد که در شماره و تحویل هریک تومان يك سیلی به پس گردنش زده شود میرزا رضا باین قضا رضا داده و طلبی را که از و صلش نومید بود بتحمل این رنج گرفت اما کینه و خشم نایب‌السلطنه باین ضربات فروتنشست و او را

به عقوبتهای دیگر تهدید کردند و با استیلاء حکومتی برای او بهانه جوئی میشد میرزا رضا را تشویش خاطر - عاکف مجالس زاهد و درویش نمود اسلوب داد و ستد از دست داد در پناه پیر مرشد خودداری میکرد .

..... چشمان زبیده امینه اقدس کنیز بد ترکیب متعفن کرویسی که معشوقه شاه بود درد گرفت و او را برای معالجه بفرنگستان فرستادند .

در خلال این احوال و هجوم چنین غموم فساد امور مالییه و نقصان افساط مالیاتی اطراف و تعطیل مرسومات اهل خدمت و شکایت قشون از نرسیدن جیره نیز برای شاه مایه کدورت خاطر شد غالباً قلم حساب از دست مبارک شاهنشاه ایران نمی افتاد و پس از تخمین جمع و خرج که تعیین وجوه معوقه به قلمداد امین السلطان میشد و پولهای لاوصول را از عوائد مسلمه تعداد میکرد از امین الملك وزیر خزانه سندی میگرفتند و بدیوار خزانه اندرون می آویختند معادل آن پول نقد میبردند تمسکات امین الملکی تالی سبعة معلقات خزانه مخصوص را هم خرابه غیر مرصوص کرده حتی نفری الناقور که فلز نقره در معادن آمریکا زیاد حاصل شده و کثرت مستخرجات فلزی موازنه سابقه قیمت این جنس را باطلا باطل کرده است. در کل ممالک بر عایت حفظ رواج و وقایع ضرر تجارت محدود بودن مسكوك نقره را واجب شمردند و ادخال پول سفید از مملکتی بمملکت دیگر در تحت ممنوعیت شدید آمده فقط عرصه ایران میدان معامله سیم دغل و نقره مردود شد که از فنون تجارت و علوم ثروت خبر نداشتند و حاجی محمد حسن خائن الضرب علاوه بر آنچه از پول مس و کسر اوزان انتفاع داشت از آوردن نقره کم بها و ساختن دو قرانی مختلف الاوزان مغشوش العیار سود سرشار میبرد این نکته از مافوت نشود که چرا مسكوك نقره را بدو قرانی حصر کرده و قران و دهشاهی هیچ نمیسازند با فقر مردم و حاجت ناگزیر بیول کوچک که مدار معاملات جزئیه بازاری بر آنست .

## نصر السلطنه و دارالضرب دولتی

ولیکان نصر السلطنه دارالضرب دولتی را با جاره بر میدارد.

توضیح آنکه در دارالضرب دولتی برای سکه سه دستگاه کاری موجود است و هر روز صدهزار عدد دوقرانی ساختن از تفاوت قیمت نقره و باری که بآن میگذاشتند دو هزار و پانصد تومان نفع خالص کیسه حاجی محمد حسن عاید و وارد میکرد نایب السلطنه در این هنگامه بی پولی دولت فرصتی غنیمت شمرد و تعهد ولیخان نصر السلطنه را بعرض شاه رسانید که بیست و چهار هزار تومان تقبلی حاجی محمد حسن را که همه خرج سازی و حساب بازی بود نصر السلطنه صدویست هزار تومان میدهد و هر ماه ده هزار تومان بحضور همایونی می آورد مشروط بر اینکه بخورد امانت خزانه نرود و مخصوص جیره قشون حاضر رکاب باشد. بخلاف عادت و انتظار شاه بامتناع امین السلطان اعتنا نکرد و نبودن پول محرك امضا و قبول شد. نایب السلطنه بمراد و نفرات گرسنه قشون به نوا رسیدند نصر السلطنه علاوه بر صد و بیست هزار تومان تقبلی ماهی هزار تومان بنایب السلطنه و مبلغی بامین السلطان میداد و خود نیز فایده میخواست تا نقره بود بی حساب سکه میکردند همینکه نقره موجود ساخته میشد باز پول سیاه میساختند و برویه حاجی محمد حسن بتداول میگذاشتند. حوصله ایران از تحمل اینمقدار سکه مش تنگی میکرد و زنگار آن مستلزم قی و اسهال بود. فریاد خلق و ناله ارباب معامله را گوش دولت شنیدن و دانستن نمیخواست که نفع عاجل و صرفه نقد مغتنم بود. بر این خال سالی گذشت و حاجی محمد حسن شب و روز در تدا بیراضمحتلال و تدمیر نصر السلطنه با امین السلطان کنگاشها داشت تا زهن شاه را از کسراوزان و فساد عیار مسکوکات مشوب کردند و بتوسط غلامعلیخان امین همایون که بامتیاز بیسواد و بیخبری از احوال عالم در نظر شاه مکانتی یافته و بانتساب خانوادگی با امین السلطان اول قهوهچی باشی و پس از چندی سرایدار باشی شده بود و شاه به بیانات

عوامانه او اعتمادی داشت بکلی شاه را معتقد کردند که نصرالسلطنه از وزن پولها کاسته و بیار و عیار آن افزوده است.

بحکم همایون در تکیه دولتی از وزراء و تجار و اعیان و صراف انجمنی ساخته یهودیهای قالگر آوردند دم و دود و کوره و اسباب کار فراهم کردند و برای امتحان از بازار و دکه صیرفی يك کیسه پول نقره تازه خواستند و از خزانه يك کیسه قران از مسکوکان چند سال پیش بیرون آوردند که هر دو را وزناً و عیاراً بسنجند غش و صحیح و غش و سمین معلوم و ممتاز شود و پرده از روی کار بیفتد در این انجمن نصرالسلطنه یار و یاور نداشت و از خدعه حاج محمد حسن غافل بود شیخ اسمعیل امین‌الملك محمد علیخان امین‌السلطنه غلامعلی خان امین همایون آقا غلامحسین خازن الممالک صرافهای خزانه که همه از اتباع امین‌السلطان و طرف دار حاجی محمد حسن بودند هنگامه را کرم و اسباب مغلطه را جمع داشتند از پیش در بازار سفارش شده بود که سکه‌های شکسته و نازک و کم وزن پیدا کنند و کیسه به بندند و هذا امر قضی بالا مس از اینطرف امین‌الملك که بخزانه اندرون رفت از دوقرانینا حاجی محمد حسن بیرون نیامد که با پول نصرالسلطنه هم ترازو شود بلکه از کیسه‌های يك قرانی زمان امین الدوله برداشت که وزن آن سنگین و عیارش سالم بود. بعلاوه میزان عمل را بکف کفایت صرافان خزانه دادند الذین اذا کالوهم او وزنوهم یخسرون.

یهودیان قالگر نیز بمقتضای حرفت و جنسیت با اشارات حاجی محمد حسن کار می‌بستند.

الحاصل تیر حاجی محمد حسن بنشانه آمد قال یهودی و قیل مدعی اثبات تهمت و الزام عزلت نصرالسلطنه کرد. حاجی محمد حسن مصلحت ندید که بلافضل دستگام ویرانی ایران را تصاحب کند و هم ترضیه امین همایون لازم بود که بدستور حاجی و حامی او به بیانات عامیانه شاه را بسقام تحقیق در آورد ضرابخانه را بنام امین همایون و کام حاجی کردند و لایخفی لطفه که چون امین همایون اندک طرف و ثوق

و اعتماد شاه شده است او را هم داغ باطله زدن و بخیانت آلوده کردن بمذهب وحدت وجودی امین السلطان واجب شد تعهد نصر السلطنه را تنصیف و ضرابخانه را بامین همایون تحویل کردند.

حاجی محمدحسن اسما و رسما پیشکار و کارگذار امین همایون و در این عمل باو راهنمون بود شاه بکفایت و صداقت او بیشتر اعتقاد بست و بمثل او که خواندن نوشتن نمیدانست و گفتگوی مجلس نمیتوانست وزارت تجارت نیز مرجوع آمد. دیگر در نظرها غریب نبود که غلامعلیخان وزیر تجارت شود زیرا همه میدانستند هیچ وزارتخانه وجود معنوی ندارد - آنچه هست در خرجین آبدارخانه و برای استیصال واضمحلال دولت کلیه امور معطل است.

حاجی محمد حسن از طرح خود خارج نمیشد امین همایون را بمنافع دارالضرب ترغیب و مداخلات او را در اینکار صورتاً مستقل و منحصر میکرد او هم برای شئون وزارت بمداخل کم قانع نبود باز به سکه مس پرداختند و بصحت عیار و وزن نقره اعتنا نمودند از اطراف شکایت برخاست و از اینکه امین السلطان بخرابی امین همایون مایل بود شکایتها بلامانع بعرض شاه می رسید و نتیجه انفصال غلام علی خان و استقلال حاجی محمد حسن شد. رجوع تجار هم بالطبع از او منصرف گردید.

### سید جمال الدین اسدآبادی (ص ۱۴۳)

سید جمال الدین اسدآبادی بدعوت شاه دوباره بتهران آمد از شاه و وزیر باز روی خوش ندید به قصبه شاه عبدالعظیم نقل مکان کرد به مختارخان حاکم آنجا حکم فرستاده شد که او را دستگیر و باچند سوار بسرحد عراقین برسانند.

مقصود اصلی امین السلطان درین اقدام بدست آوردن کاغذهای سید بود که تحریرات مردم را بسید دست آورده بیرچیدن خاندان دشمنی های خود دست آویز کند

مختار خان سید را در صحن حضرت عبدالعظیم گرفت و بیرون کشید و محض اینکه اهالی قصبه نگویند که در بست این مزار شریف کسی را مأخوذ کردن آنهم از سادات اولاد رسول خلاف حرمت زاویه مقدسه است فریاد بر آورد که این مرد سید نیست سهل است اسلام او مشکوک و غیر مختون است در بازار بند ازار او را بریدند و مکشوف العوره با سرو پای برهنه بیا بو بستند و بسواران مأمور سپردند و در سرمای زمستان او را تحت الحفظ بجانب خاقین و سرحد عثمانی حرکت دادند.

از اعوان و اصحاب سید هیچکس باو یاری نکرد مگر میرزا رضای کرمانی که سراسیمه بچپ و راست میدوید و فریاد میکشید که مردم این سید است و از اولاد پیغمبر شماست از بزرگان علماست غیرت کنید و نگذارید مظلوم کشته شود. فغان و اشک و تلاش و کوشش میرزا رضا فایده نداد سید رفت و او بجا ماند. مأمورین حکومت بمنزل سید ناختم آوردند از کتاب و کاغذ هر چه بدست آمد بستند و سر بهمهر خدمت وزیر اعظم فرستادند امین السلطان رایت فتح برافراشت شبانه بدوشان تپه رفت کیف و دفتر سید را بهمان مهر و نشان بحضور شاه برد که از آن میان خون جمعی ریخته و خاندانها برانداخته شود. در آن صندوق جز لعنت نبود. تیر وزیر بسنگ آمد و شاه خشنود شد که از مردم معروف و نوکرهای دربار کسی با جمال الدین همدستان نبوده است.

### بی اعتنائی امین السلطان بکارهای دولتی

امین السلطان پس از سفر فرنك انتخاب انواع فسق و فجور را علناً مباح شمرده همه شب در باغ خود اسباب لعب و طرب آماده داشت از خمار و قمار مجال کار نمانده نشاط می و ناله چنگ و نی ذوق رقص و شور عشق وقتی نمیکذاشت که بشغل دیگر پردازد. احکام ناسخ و منسوخ او امر بی رویه لطف بی هنگام قهری سبب حکام را از آنچه بودند بی اعتنا تر کرده و در معاملات خود یکباره بی پروا شدند منظمین از

هرست که بطهران می آمدند مجاور ابدی بودند از باب حاجات را جز مناجات راهی نماند امور عادی همانقدر فیصل میافت که وزراء و مباشرین دوائر دولت مینوشتند و بی ملاحظه بمهر وزیر اعظم میرسید یا فرمایشی که از شاه صادر میشد و اجراء آن ناگزیر بود مردم کوتاه بین هنوز در اشتباه بودند و آنقدر نظم و انتظام را که در امور باقی میدیدند بکفایت امین السلطان نسبت میکردند اما درپیش صاحب نظران پیدا بود که از شخص ناصرالدین و آنقدر پرسش و کوششی که در کار داشت و توجهی که از افراد نوکر سلب و قطع نمی نمود چرخ سلطنت را از گردش نینداخته در امور جمهور حرکت مذبوح باقی گذاشته است. دریغ که فریبندگی و اغفال امین السلطان و اغراض شخصی نایب السلطنه آنهمه لیاقت و سماجت ناصرالدین را ضایع و خطرات ملک و دولت را نزدیک میکرد و برای اشتغال خاطر شاه و اهمیت موقع خود هر روز بتفریبی شاه فرشته سیرت مهربان را از مردم آزرده و اندیشناک و دل مردم را از پادشاه رنجیده و متوحش میکردند. جماعتی را در کار اوراق و نشریات ملکم شریک و دخیل و قومی را با سید جمال همراز و یکدل میشمردند. بهانه جوئی که نتیجه آن اقتدار امین-السلطان و انتفاع نایب السلطنه بود پاپی بیچارگان بودند روزنامه های مخفی و عوانان آشکار پلیس و حکومت هر روز بگرفتاری و زحمت جمعی سبب میشد تا کار بکلی بی پرده شد.

دستگیری حاجی میرزا محمد علی سیاح معلاتی که به بستگی و خصومت ظل السلطان شده بود و نایب السلطنه مسلك او را خوش نداشت بامیرزا رضا کرمانی که در تحصیل طلب خود از نایب السلطنه راه و رسم ادب را گم کرده بود و سزای این معامله را کارکنان حکومت طهران دستورالعمل مؤکد داشتند - باجمعی دستگیر و گرفتار غل و زنجیر شدند در محضر نایب السلطنه بمعرض تهدید و استنطاق آمدند بکنایه و تصریح و اشاره و تلویح آنها را میاموختند که بعضی معاریف دربار و اعیان دولت را بهمدستی خود و مخالفت و بدخواهی پادشاه نسبت دهند و تهمت نهند در



این میان کار بمراد نایب السلطنه و امین السلطان شود شاهزاده مال ایشانرا برایگان  
ببرد و وزیر اعظم مخالفین خودرا بمالد خلاف انتظار همه این چندتن که به بی دینی  
و خداشناسی متهم بودند آلت فنا و باعث ابتلاء بیگناهان نشدند حاج سیاح شبانه  
خودرا از پنجره بکوچه انداخت که سرنیزه و چاتمه فراوان اورا هلاک کند بختش  
نیورد و بروی سنگها بزمین آمده پایش شکست. میرزا رضا در محبس چاقوئی بدست  
آورده و شکم خودرا درید مستحفظین خبر یافته جراح و طبیب بردند و علاجش کردند.  
همانا دست روزگار آلت خرابی بنیان سلطنت را باقی میخواست تا در پای سیاح و  
زخم شکم رضا افاقتی حاصل آمد. طبع نازک راحت طلب ناصر الدین را انبوه بیم و  
هراس بشویش و وسواس می انداخت و امین السلطان را هم وقت خوش بود و بخت سرکش  
که شاه از خود بغیر نمیپردازد.

ص ۱۷۲ - ناصر الدین شاه بخلاف آنچه قوت رأی و استبداد و آنقدر هوس و میلی  
بحکمرانی و اجراء خیالات خود داشت این اوقات به سهل انگاری و طفره از کار متمایل  
شد و برای حفظ راحت آنی و اشتغال بعیش شبانروزی به تعهدات بی اسلوب و مواعید  
عقرقوب و وزیر اعظم قناعت میکرد و پند ایام را که از هر گوشه بفریاد و فغان بیان میشد  
گوش نمیداد تنها تحقیقی که از باعث مفسده و مایه هنگامه بمیان آمد داستان سرهر  
بازار و اعمال حاجی محمد کاظم ملك التجار بود که افروختن آتش فتنه و بیاد دادن  
آبروی دولت و بخاک انداختن کار دخانیات باو نسبت داده میشد. حتی فتوی جناب  
میرزای شیرازی را بطریق موثق از مجعولات او گفتند که نسخهها به رسمت و هرولایت  
منتشر کرده بدست طلاب بهانهجوی هنگامه طلب انداخت چون استعداد و ترصد مردم  
این حکم را درست بکرسی نشانید و آوازه نفاذ امر جناب میرزا بعرض رسید ایشانهم  
بخود گرفته انکار نفرمودند. بالجمله با مرواشارت همایونی حاجی محمد کاظم ملك را  
گرفته و تحت الحفظ بقزوین فرستادند که اینک اردبیل ثانی ایران و محبس مقصرین  
سیاسی این مملکت است.

لکن حبس حاجی محمد کاظم وسیله نجات زندانیان دیگر قزوین هم شد چرا که حاجی محمد کاظم شخصی خوشرو و بذله گوماند و متقلب حریف قمار ظرف و مرد کار بود وزیر اعظم را مجالست باو مألوف میداشت دیری نگذشت که او را شفاعت کردند و باین تقریب محبوسین دیگر قزوین هم آزاد شدند میرزا رضای کرمانی را ملاحظات طهران و اطلاع بسرگذشت زمان غیاب از آزادی بیزار کرد زن رفته طفل مرده وظیفه رادیگری برده خانه خراب اندوخته بر انداخته حاصل عمرها شده آنها که همیشه باور عایت و اعانت داشتند از دیدار او نفرت و کراهت میکردند تنها حاجی محمد حسن امین الضرب نظر بارادت سید جمال الدین رضا را از خود راضی و معاش او را عاید می داشت .

امین السیطان هم برغم نایب السلطنه بمیرزا رضا مهربانی کرد و برای صیت کرم شهریه باو مقرر نمود وزیر اعظم در غرور و مستی و تکیسه که باسباب و اشخاص بیرونی و درونی و ختم و نیرنج و جادو و دعا داشت از بی اعتنائی بکار بالا ترک رفته بصاحب کار هم اعتنا نمیکرد . حکم شاهنشاه مخدوم خود را قابل اصفا نمیشمرد لاجرم این حال بحکم عادت در مزاج او طبیعت ثانیه و خصلت ثابته گردید . تعرض و تنمر درشتگوئی و زشتگوئی از غیاب بحضور و از حجاب بظهور رسید . با همه بردباری و وادادگی ناصرالدین شاه که میخواست اثبات کند در تحمل و بیعاری پادشاه ایرانیان است پیمانہ صبرش لبریز شد و قصد آن فرمود که تعدیلی در کار و اصلاحی در اوضاع دربار دهد. سبب آنکه روزی اعلیحضرت شاهنشاه به وزیر اعظم خود از پریشانی امور دولت خاصه هرج و مرج مالیاتی که گرفتن و دادن احکام صورت حسابی ندارد و مستوفیان در جمع ناروا و خرج بی رویه فعال مایشاء شده اند شکایت کرد وزیر اعظم چندان امان نداد که کلام شاهانه ختام پذیرد بر آشت و بی ادبانه گفت از آنکه مسئول امور دولت است پیرسید من چکاره ام و کیل حکام و دخیل دفتر و حساب نیستم که از طرف آنها دفاع کنم یا مؤاخذ باشم .

شاه با سه تن از خواص وزرا این راز را بمیان گذاشت و زارگریست که همه مرا باین وزیر جوان و آنقدر اقتدار و استیلاء که باو داده ام ملامت میکنند و دیروز جواب او بمن این بود باید در کارها قراری داد و بناء دولت را که در شرف خراب و دمار و علی شفا جرف هار است بترتیبی محکم نمود. شاه در این باب بسیار تأکید داشت که تا زمان اقدام سرفاش نشود و امین السلطان بتلاش نیفتد و نیز فرمود که شاهزاده ظل السلطان بحکم احضار در راه است و عنقریب از اصفهان می رسد در سر او هم عقلی است و در امور ملک داری تجربه آموخته است منتظر شوید او برسد.

اما خیال خود را معطل نکنید به آزادی افکار در شرایط اصلاح و تنظیم امور آنچه بنخاطر آوردید بقلم آرید. یادداشت های خود را آماده نمائید اعلیحضرت با خاصان حرم و خواص خلوت و صید و تفرج چند روزه به امین آباد ورامین رفتند.

ص ۱۷۶- از آنجا که بخت شوریده ایران هنوز در خواب بود و علت رهن این عزم شاهانه اول رسیدن نواب ظل السلطان بامین آباد و زیارت پدر تاجدار خود آن جلوه خیالی نکرده که انتظار داشتند زیرا شاهزاده بمرور سنین همانطور که فاقد نام و شهرت خود شده بود غلبه حرص و حب مال در او تصرف عجیبی کرده فکر و بیانش آنچه بود هیچ شباهت نداشت و آنقدر اصلاحات فریبنده و بزرگ منشی بی حقیقت که آموخته بود یکبار، فراموش شده منظره و مخبرش حتی بچشم پدر خوش نمی آمد. علت دوم نشر این اراده ملوکانه از دایره نایب السلطنه شد که با عشق بخرابی بنیان امین السلطان احتمال حضور و اقامه ظل السلطان را در طهران آفت جان خود می شمرد و با آنهمه تأکیدات همایون نتوانست خودداری کند در حاشیه خویش از این معنی کم و بیش بزبان آورد و خبر بامین السلطان رسید علی الفور میرزا نصراله خان مشیر الملک که آلت جاریه وزیر اعظم در مهم خارجه بود بسفارت روس رفت و بمسیو اسپایر شارژدافر دولت

مشارالیهها محرمانه خبر داد که شاه را مدعیان بر آن داشته‌اند مثل امین‌السلطان خادم پلتیک و مایه نفوز روس را از میان بردارند و ظل‌السلطان با هواخواهی انگلیس در دربار رئیس مطلق و مختار مبسوط الید شود. در ضمن این خبر گوئی و سخن چینی هم خود را بیشتر سفارت روس خیر خواه و محرم نمودهم بمخدوم خود که بوسیله اوجاه و مال می‌اندوخت خدمتی بسزا کرد.

مسیو اسپایر رقعہ با اعتماد السلطنہ محمد حسن خان نوشت و با یک سوار مخصوص از غلام چاپاران سفارت به امین آباد فرستاد مضمون اینکه از روی اخبار متواتری اعلیحضرت شاه اراده ترتیب تازه در امور درباری ایران فرموده و در نظر گرفته‌اند نواب ظل‌السلطان را به معظمات امور ملکیه دخیل نمایند بمقتضای مخالفت و خیرخواهی من غیر رسم بشما اظهار میکنم در فرصت مناسب بحضور شاهنشاه عرض کنید البته این اقدام از نظر اولیای دولت روس ناپسند افتاده بچشم رضا نخواهند دید. اعتماد السلطنه که سفارت روس بستگی و تقرب میجست و میخواست مقاصد سفارت مزبوره بدست و قلم او هرچه زودتر و بهتر انجام پذیر باشد رقعہ را ترجمه کرده و شبانه بحضور شاه فرستاد این دوسبب مداخله ظل‌السلطان را مطلقاً با آنچه در نظر همایون بود منسوخ نمود.

لکن شاه را کمال آزردهگی طبع از بی‌ادبی امین‌السلطان از جرح و تعدیل کار دربار و تحدید اختیارات وزیراعظم بکلی منصرف نکرد روز باز گشت از امین آباد میرزا نصرالله خان مشیرالملک بامیرزا محمودخان علاءالملک وزیر مختار ایران مأمور دربار روس که آن اوقات مأذوناً بطهران آمده بود ورود کرده برای مهمی قریب الفوة بارخواستند شاه اجازه حضور داد هر دو همزبان و بدانسان که سیمرخ فرموده بود از ملاقات مخصوص با شارژدافر روس و اینکه بکلی از مسلك تازه دربار ایران مأیوس است و تغییر اوضاع درباری را مخالف الفت و مورث کدورت ذات‌البین می‌شمرد شرحی بشاه خواندند و چنان وانمودند که اگر زره از استقلال و اقتدار امین‌السلطان بکاهد

بنای صفا و بنیان موالات ایران و روس خلل مییابد شاه از آنچه بنظر گرفته بود منصرف و مصمم شد که با وزیر اعظم بمدارات کار بندد و بدست خود او کارها را اصلاح کند دیگر با امین الدوله و مخبر الدوله حرفی بمیان نیاورد و این ازموارد سهو و خطای ناصرالدین شاه بود که چنین روایات را با عدم وثوق بسلسله رواة قابل تحقیق نمیدانست و بتصورات واهی از عزم خود بر میگشت. وزیر اعظم را روز دیگر بحضور خود خواست در میان شاه و وزیر حرفها از مهر و محبت و لطف و عنایت گفته شد با اینکه هیچیک باور نکردند بخود مشتبه نمودند که خدشه و خلافی نمانده است.

شاه با امین السلطان گفت که جداً و مستقلاً بکار بجسب و بمدعیان راه اعتراض مگذار. امین السلطان بشاه عرض کرد که باین خیالات وقت خود را ضایع و عیش خود را منقض نکنند مردم و مملکت لایق آن نیستند که خاطر شاه در اندیشه آن آزرده و مشغول شود. دوباره کار بصورت اولیه عود و در بحر تعطیل و اختلال غوص کرد شرارت طغاة و عجز و لاه نافرمانی رؤسا پریشانی رعایا بنظر نیامد وزیر اعظم برونق مجالس شب و تفنن در لهو و لعب می افزود که مجال ارباب رجوع محدود شود.

باز احساسات ناصرالدین نگذاشت که از وخامت عاقبت غافل و بگذشتن وقت قانع شود چاره بخاطر آورد که امین السلطان در کل امور مسئول و چندی از خود بکارهای دولت و مملکت مشغول شود او را لقب صدراعظم مستقل و مختار دادند. صورت کار با معنی آن که هر چه هست در دست اوست مطابق آمد. در مزاج ایرانیان تغییر اسمی و صورتی تأثیر دارد و شاه باین نکته آگاه بود انتظار و امید مردم باصلاح امور و احقاق حقوق در همین تبدیل لفظ تازه شد و یقین کردند احکام و اوراقی که بامهر صدارت عظمی صادر میشود نفوذ دارد و ناسخ ندارد. امین السلطان هم چند روزی باروی گشاده و ادب و مهربانی مردم را پذیرفت و بهر کس وعده مسالمت داد تواضع و خضوع او مردمی را که باو تمکین نداشتند و او را لایق اطاعت نمی دانستند جلب کرده شاه هم

میخواست باور کند که کار درست و تدبیر نافی کرده است از صدر اعظم تعدیل جمع و خرج و ترتیب وزارتخانه‌ها و اصلاحات کلیه می‌طلبید.

روزی چند بر نیامد که شاه و مردم فهمیدند بهر رنگی جامه پوشیده شود قد رعنا همان است اسم بر رسم غالب نمی‌آید تشریفات صدارت قلب ماهیت نمی‌کند ثمره التفات شاه و مردم که طبیعت کار و اوضاع دربار تغییر نکرد و بدتر شد جز یأس هیچ نبود شاه در غرقاب نومیدی که تجارب حال و ماضی را بی‌ثمر و کار را روز بروز بدتر میدید.

ص ۱۸۳ - در این هنگام میرزا رضا کرمانی سرآشنایان قدیم خود را ملاقات و عزیمت خود را باستانبول زیارت سید جمال‌الدین میگفت و از هر کس بخرج سفر و فرار از طهران استمداد مینمود شاه و صدر اعظم هم با و انعامی کرده بودند از راه گیلان و خط باکو و باتوم بدیدار مرشد خود شتافت و چون در طهران علائق او از مال و زن و فرزند بکلی پرداخته منقطع بود هر که او را میشناخت و مجرد او را میدانست هجرت او را ابدی گمان میکرد و تنها او بود که با دعوی آشکار بارادت سید جمال دوباره گرفتار نشد و رحلت او را بخاک خارج امداد کردند. بدیگران که محو جمال یا در صحبت سید بودند چه در طهران و چه در دیگر بلدان ایران مزاحمت‌های جاری و مردم بی‌کناه نیز سر پنجه اغراض مفسدین گرفتار میشدند. این گرفت و گیر فقط حبیب حکام و مأمورین شقی را پر نمی‌کرد دل شاه راهم خالی و خاطر مبارکش را مشوش میخواستند که فرصت تصرف و خیال اصلاح در امور ملکیه نکند.

شاهکار دیگر صدر اعظم این بود که بواسطه یا بلا واسطه با اشرار ایلات و سرکشان طوایف سروسری داشت و آنها را بخود سری و راه زنی و مقاومت با مأمورین دولت و استیصال حکام و شکایت قوافل می‌انگیخت که شاهنشاه باین بی‌نظمیها مقسوم - الحواس شود و او پس از فضاحت دولت و اثبات عجز سوار و سرباز و مبلغها خسارت قراء و قصبات و ضررهای قوافل تجارتی آن اشرار را به پناه خود بیارد انعام و شهریه

جیره و سیورسات کلی بگیرند بپاداش قتل و غارت و تمرد و شرارت نازشست و باج زبردستی ببرند . مختصر اینکه روز ایران از اینگونه سیاه و حال ایرانیان تباہ شد بی فرصتی صدراعظم و نبودن هیچ دستگاہ برای شنیدن و رسیدن عرض متظلمین راه‌التجارا به سفارتخانه‌های روس و انگلیس باز کرد و با این روش وائی کار متظلمین از دو صورت بیرون نبود یا نومید شوند و از وطن و حقوق خود گذشته بمراق عرب یا طرف قفقاز مهاجرت نمایند یا در غربت طهران بنا مرادی جان بدهند.

### رواج مسکوکات مسین (ص ۱۸۴)

معاملات عمومی و تجارت داخله را هم و فور پول سیاه تعطیل میکرد از هر سو شکایتها برخاست رواج مسکوکات مسین از اختیار صراف و مأمورین خارج شده تدبیر شیطانی حاجی محمد حسن هم دیگر جلو گیری نمیتواند بکند. در هر شهر و در هر ماه فرخی دارد. یکشاهی که پنجاه دینار بود و بیست دانه از آن بایکقران پول سفید تبدیل میشد بسی و چهل و پنجاه و شصت عدد یکقران رسید و آفت بزرگ آنکه جز مسکوک مس چیزی در تداول نمانده بود. بندرت پول نقره میدیدند . بیچاره تجار و کسبه و ارباب صنایع و فلاحین خدمه و مزدوران سرباز و توپچی و غیره و غیره که روز پیش در بیست و پنج و سی عدد شاهی و صد دیناری مسین گرفته بودند روز دیگر از تنزل آن ثلث و نصف ضرر داشتند و از این خسارت عمومی از همه طرف مردمرا بفغان آورده اشکها از چشمها و خون‌ها از دلها روان کرد. آنچه بتوسط حکام نظم میشد یا کسبه و تجار و اهالی بلا واسطه عرایض با پست و تلگراف میفرستادند هیچ بعرض شاه نمیرسید اگر بشاه میرسانند مغلطه حاجی محمد حسن و حامی او ( امین‌السلطان ) نمیگذاشت که عدل پادشاهی چنین سم تجارت کش و آفت مخرب مملکت را رفع کند در غالب بلاد ایران نزد تجار و کسبه و اهل حرفت جوالها مسکوک مس بی رواج افتاده منظر آن هر صبح و شام ناله و نفرین صاحبش بعرض میبرد.

امینه اقدس کنیز محبوبه شاه در کوری و گوشه گیری بسکته ناقص واسترخاء





حاجی محمدحسن اصفهانی امین دارالضرب

يك شق بدن مبتلا گردید بیماری او در کار قهوه خانه اندرون و خوابگاه همایون سکنه آورد کدورت خاطر ناصر الدین شاه از بیماری امینه اقدس بشور و عشق دختر محمد حسین شهر بیباغان باشی تسلی داشت عشق پبری سر رسوائی میکشید هوسناکی شاه را بنده میکرد این زن دهقانی را اسیری شاه با شتاب افکند دلداری نمیدانست بیزاری مینمود باور نمیتوان کرد که شخص

ناصر الدین شاه را ناز و اعراض این زن چگونه پریشان داشت و شبها که وصل او می جست و دست نمیافت بچه بیچارگی اشک حسرت میریخت حتی نزد پیشخدمتان بیرون خودداری نمیتوانست و صدر اعظم را بشفاعت می انگیخت هر که سابقه احوال و اخلاق ناصر الدین و آنهمه عفت و عصمت که بوجود مبارک او مخمر بود میدانست از شگفتی و حیرت مات میماند . در حضرتی که نام منتسبین حرم بزبان احدی نمیکذشت و سایه پرکیان بخاطر دیاری نمی افتاد و توهم هیچکس صورت مستور آن عکس نمیداد واسطه صلح صدر جوان بود و اصحاب مجلس شب معددی پیشخدمت و تفنگدار بیمقدار که چشم آنها با عصابه بی تعصبی بسته میشد و خواجه های حرم عساکش آنها میشدند .

بعد از تخفیف ناشی از وبا در تهران و مراجعت از سفر عراق چند روزی بر نیامد که بامینه اقدس حمله دیگر آمد و شق ثانی بدن تالی قسمت اولی از کار رفت مشاعر بکلی مختل و سكرات مرگ مستولی گردید اطباء فرنگی و ایرانی

که حال را میدانستند نزدیک گرفته کار بدست بی‌دانشان متملق افتاد قصه کوتاه کنیم که این زن دروغ‌زن و مکاره غدار بجای خیانتها بایران زمین و گول و فریب بایران خدیو تا جان در بدن و حس در تن داشت مقدمات عذاب الیم و عقاب جحیم را از دست جهان طبیعت نما چشید.

ناصرالدین شاه اگر چه در مرگ فرزندان و عزیزان هم خود را گرفتار غم و اندوه نمی‌خواست و در هر مصیبت بساز و صحبت کار می‌بست که غصه و ملامت از سلامتش نگاهد بعزای امینه اقدس سخت اندوه‌گین گردید وفای خود را بمتوفی ظاهر نمود مال‌گراف او را که همه از سرت نقد و جنس پادشاه و پیشکشهای ناروا در حمایت ظالم و اهانت مظلوم فراهم شده بود بوارث وحید او یعنی برادرش تفویض کردند.

### دختر حسین باغبان باشی (ص ۱۸۹)

پس از ترك تصرف در متروکات امینه اقدس دختر حسین باغبان باشی مهر ملوکانه را که امینه اقدس در ملک یمن داشت بالاستقلال مالک شد بی آنکه قدر این دولت بیدار و گنج بادآور را بداند و دل‌داری کند عشق پادشاهی را چندانکه او نپذیرفت در پیرامنش جای دیگر جست خواهر کپتر او که وی را جمالی نبودای شگفت در دل شاه نشست و مهرش در جان ناصرالدین ریشه بست. در یفا مهر بانی هر دو سر نداشت و میخ دوسر بزمین فرو نمی‌رفت. خواهر بزرگ تا به تنها معشوقه پادشاه بود سرباری پیش نمی‌آورد حالی که در ملک وجود ملک همشیره دست یافته سلطان خیالش بخلافت نشسته است ناز افزون کرد و بدسری از حد بیرون برد بیچاره شاه در میان دو دل‌بر و دل‌وکارش یکسره مشکل شد.

صدراعظم کار را بکام دید و عیش مدام گرفت بعنوان نصیح و صلح قدمی برداشت و با مخدره دوستی محکم کرد راز و نیاز و هل و کل که بدست و زبان عزیز خان خواجه بحر سرامیفرستاد پیش شاه در باب تألیف و اسباب تحلیب و منع برودت و کدورت تحریر بصکری و مودت باشاه بشمار آمد و در معنی راه الفتی بود که وزیر نیکوسیره با مستوره



خانم باغبان باشی

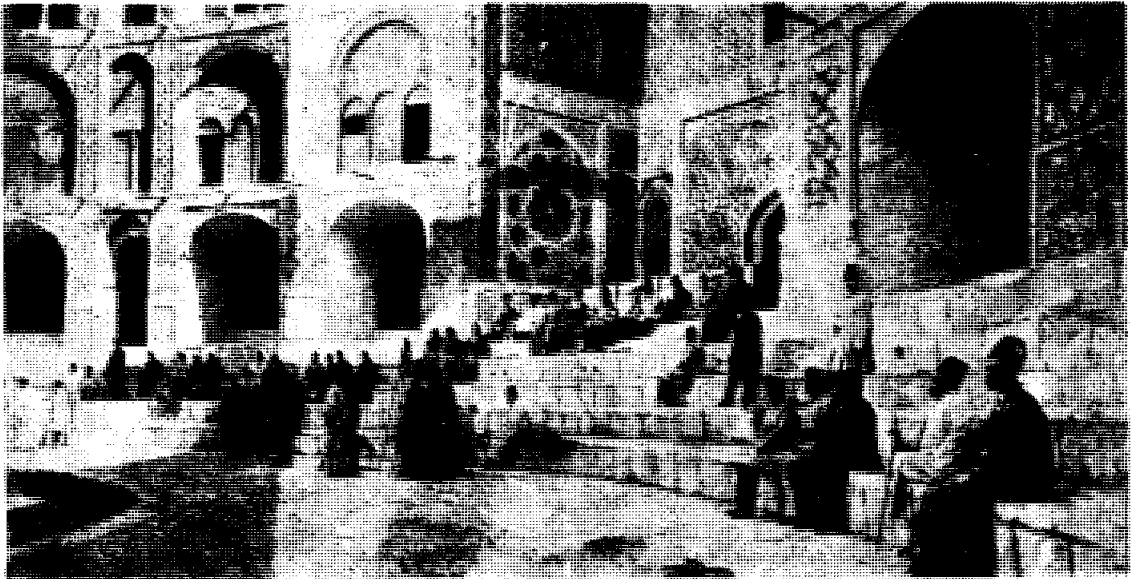
نقل از کتاب زندگانی ناصرالدین شاه بقلم مرحوم دوستعلی خان معیرالممالک

می‌پیمود. اجراء چنین خیانت و فرصت ملاقات و صحبت به بهانه دیدار مادر و پدر و زیارت مقابر مقرر آمد و چنان بود که کالسکه صدراعظم آمده مخدره را بتفریح میبرد آینه غماز شد راز از پرده بدرافتاد خواتین که بعشق سرکش ناصرالدین رشک میبردند و اشک حسرت بدامن داشتند مجال تشنع یافته زبان بملامت گشودند. نمیتوان گفت که برطبع غیور ناصرالدین گران نیآمد امامصلحت وقت وصیانت عرض اقتضای سکوت کرد و لبریزی پیمانہ صبر فقط قدرت شاهانه میتوانست تحمل اینهمه فضایح صوری و قبایح مادی و معنوی کند اگر گاهی حرفی از اصلاح و منع اقتضاح بمیان می‌آمد با ملایمت عبارات و الفاظ و بوساطت برادر و داماد بود و جز تعرض و تمارض وزیر بی نظیر تأثیر نداشت .

علی الجمله تاریکی خیال و اندوه قلب ناصرالدین را محارم او از بیرون و اندرون احساس می‌کردند بارها شب تاسحر می‌شمرد چه خیالها که گذر کرد و گذر نکرد بی‌خوابی خاصه زمستان رسید ولیالی طوال مجال را وسعت داده بیشتر شبها بعد از خوردن شام یا پس از شیجره مونس ناصرالدین در اطاق تنها چراغی بود و دفتر و دوانی آنچه بدستخط پادشاهی تحریر میشد برای آنکه کسی بر آن واقف نباشد فوری بکیف مخصوص همایونی می‌گذاشت و قفل میکرد و کلید آن در جیب شاه میماند چرا که ناصرالدین را عادت آن بود در جامه خواب بار خالق و کلیجه میخفت حتی در تابستان هم بایپراهن بیستر نمیرفت از این رو اسرار خود را در کیف مخصوص مستور و کلید راز را از نامحرم محفوظ میداشت.

### بازخواست از امین‌الضرب (ص ۱۹۵)

و فور مسکوکات مسین از حد نصاب گذشت و احتساب حاجی محمد حسن نتوانست بفنون صیرفی و شعوزه اصفهانی خاک بچشم مردم اندازد و حسیات کارگزاران



هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه در تکیه دولت



شیخ اسمعیل امین‌الملک

دولت را بر قمی رنگین افکند همه مملکت از این سم نافع و زنگار قاتل مهوع منقلب و متضع شد در شهر طهران هم از رواج و تداول افتاد . حاجی محمد حسن را بمقام بازخواست آوردند بآن گونه زبان بازی که فن او بود از شاخی بشاخ دیگر جست و بهانه‌ای برای ظفره و تعلق جست که شتر را بدرخانه دیگران بخواباند و شر

بجانب دیگر متوجه شود بخرج نرفت لاجرم بحکم همایون مقرر گردید که در حضور نایب‌السلطنه معدودی از خاصان خلوت و اعضاء حکومت و نخبه تجار انجمن شوند و باین زحمت و ضرر عام نهایی دهند مجلس آراسته شد و حاجی محمد حسن بی خجالت در زمره تجار نشست گویا او را بمشورت آورده‌اند و مورد مسئولیت نیست . نایب‌السلطنه از امین‌الدوله خواست که چون بمباری و مجاری امر مطلع و بحکم و اراده همایون مسبوق است آغاز سخن و افتتاح کلام کند.

امین‌الدوله صورت حال و مقصود از ساختن انجمن را برسبیل ایجاز و اجمال بیان کرد که چون همه میدانند و تجار از طهران و دیگر بلاد ایران خبر دارند تفصیل مسئله تضييع وقت است و چون خود امین‌الضرب از همه کس بفساد و اشکال حاضر و خبیرتر است باید چاره تعدیل عمل و برداشتن آنچه از پول سیاه زیاده بر حاجت خلق منتشر شده است از خود او خواست . حاجی محمد حسن از حاشیه مجلس به متن آمد مقابل امین‌الملک و در سلك اعضاء خزانه نشست با بیانی سلیس عنوان تدلیس کرد. از جانب تجار و کسبه بازاری ضرر و زحمت افزونی پول سیاه و افتادن از رواج را بیهوده تکرار نمود و ضمناً گفت آنچه بنظر می‌آید باعث عمده تنزل فاحش و کساد بیعلاج پول



هیئت رسیدگی بحساب ضرابخانه در تکیه دولت

- روی سکوب نشسته از راست بچپ : ۱- حاجی کاظم ملک التجار ۲- . . . . .  
 ۳- شاهزاده عمادالدوله ۴- محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۵- غلامحسین خان امین خلوت  
 ۶- میرزا احمد مشیر السلطنه ۷- میرزا عباس خان قوام الدوله ۸- علی رضا خان عضد الملک  
 ۹- میرزا فتحعلی خان صاحب دیوان ۱۰- حاجی محسن خان مشیر الدوله  
 ۱۱- میرزا عبدالوهاب خان نظام الملک  
 درپائین پله‌ها نشسته : شیخ اسمعیل امین الملک روی زمین نشسته آقا غلامحسین خزاندار  
 حاجی رضا خان خزانہ سعد الملک مافی

سیاه صرافان ره نشین یعنی توپچی و سرباز است و اینکله در دوائر پست و تلگراف مسکوک مسی را رد میکنند و در اجارات و معاملات شرعی پول مس قبول نمیشود . با حضور امین السلطان نایب السلطنه دیگران نخواستند بمقالات حاجی محمد حسن اعتراض کنند و در معنی با صدراعظم معارضه کرده باشند سرها بجیب تفکر بود و زبان در دهان خردمند با کلید تأمل بسته .



### اعتراض شدید اعتمادالسلطنه بامین‌الضرب (ص ۱۹۶)

تتها محمد حسن خان اعتماد السلطنه از میان جمع بزبان آمد که جناب حاجی تو را باین مجلس بچاره جوئی نخواستہ و برای مشورت نیاورده اند جواب عموم خلق و پیرزنهای ایران را بکوکه آتش و ظام توهمه را سوخته است . معامله توپچی و سر باز ره نشین و مردودی پول مس در بست و تلکراف و احارات و معاملات برفع و منع این آشوب چه ربط دارد بالفرض که این اعتراض من در مقامات بلند تقصیر بزرگ و گنه لایغفر باشد مرا باین جرم اخراج بلد و طرد و رد کنند هر چه بادا باد از زبان ایران و وطن خودم میگویم آنچه طلا و نقره در جیب و بغل و صندوقهای مقفل مردم بود بترویج این پول دغل ربودی و بفروش زری بدل اطلس مهمل تقلبات دیگر ایرانی را کدا کردی . امروز بجای آنکه متعهد بر داشتن زواید پول سیاه و اعادت اعتبار آن در رواج و تداول شوی باین پریشان گوئی طفره در جواب حساسی داری .

حاجی خائن‌الضرب هیچ انتظار نداشت با حضور حماة او از مثل اعتمادالسلطنه که بجنین و ظاهرسازی و تملق مشهور بود این تاخت و توییخ بهینند . جنک را بجوباره انداخت که شاهم در درب‌خانه بایکدیگر غرض دارید تقصیر من فقیر کرباس فروش چیست ضرابخانه چند دست گشته است پول سیاه را که تنها من سکه تزدم دقتر دارد حساب دارد من دیگر تکلیف خود را نمیدانم در این مجلس بنشینم شاه مالک الرقاب است هر چه دارم ضبط کنند سر خود را بگیرم از این خراب شده آواره شوم . امین‌الدوله بجاجی محمد حسن پر خاش کرده بود که این کلمات مناسب این محضر نیست این طفره‌ها زمه تورا از این مفسده بری نمیکند باید از نشستن و گفتن و برخاستن نتیجه داشته باشیم . اعتقاد من این است که بماجری رجوع کردن و حساب مقدار پول مس که سکه و منتشر شده است از حاجی خواستن وقت ضایع کردن است باید حاجی محمد حسن ملزم شود همان تدبیر صرافانی را که چندین سال در حفظ رواج مسکوکات مسین معمول میداشت و گماشتگان او در هر نقطه و فوری در پول سیاه و تنزل در رواج آن میدیدند



بیک اندازه میخریدند و اعتبار آن را حفظ میکردند کماکان مجری دارد. خودش و مردم آسوده شوند. حاجی محمد حسن گفت من سهل است ناصرالدین شاه هم از عهده بر نمی آید اینهمه پول سیاه را دیگر کی میتواند جمع کند امکان ندارد باید قیمت پول را شکست تا به قیمت خود بایستد. از این حرف حاجی رنگ از روی تجار پرید و همه حضار مضطرب شدند.

امین الدوله بحاجی تهدید کرد که رأی مجلس تابع میل تو نیست من اینطور گفتم تا دیگران چه بگویند نایب السلطنه امین الدوله را تصدیق نمود حاضرین نیز همداستان شده اجمالی از رأی مجلس نوشتند و بحضور شاه بردند نایب السلطنه و امین الدوله در ایضاح عمل تقصیر نکردند و شاه بر این قول قرار امضا داد. روز دیگر صدراعظم و امین الملك و حاجی امین الضرب بحضور شاه آمدند آسمان را ریسمان نمودند آفتاب را گل اندود کردند بخاطر روشن و علم محیط شاهنشاه کار را دیگر گونه جلوه دادند.

حاجی محمد حسن نه تنها بیگناه درآمد بلکه خدمات او لایق تحسین ملکانه شد و نظر بکفایت و کاردانی که باو در سایه همت و معاضدت صدر جلیل حصر است از او معذرت خواسته تلطیف خاطرش را بواجبی فرمودند و بسا دست مبارک همایونی ریش حاجی را گرفتند بتوقع دوستانه رفع غائله و حل مشکل را درخواست نمودند.

اما شاه و صدراعظم تنها چاره را کاستن بهای پول سیاه میدانند.

صوابدید حاجی محمد حسن در حضور شاهنشاه ایران این بود و تعهد او چنین اصلاح امر بطوریکه اینهمه پول سیاه جمع و ضبط شود از حیز امکان بیرون است ناگزیر باید از قیمت رایج کاست و عجالتاً که مردم از صدا بیفتند یک دکه صرافیه هم تعیین میکنم روزی پنجاه تومان پول سیاه بخرند و پول سفید بدهند. لاجرم صدراعظم و امین الملك این تعهد امین الضرب را از خدمات سابقه او افضل و کفایت

وصداقت اورا اکمل شمرده قرار دادند که رواج پول سیاه در سی عدد یکقران اجرا شود. حاجی محمدحسن تفضلاً وبامنت بزرگی که بشاه گذاشت وعده داد که تدریجاً کار مسکوکات مس ولایات راهم باینطورها مرتب کند . شاه با امتنایی فوق العاده و رضامندی فوق التصور دست مبارک بشانه حاجی محمدحسن زده اورا بمرحمت واعتماد همایونی مطمئن فرمودند. حاجی امین الضرب بزعم خود کار سکه کرد از حضور همایونی بیرون آمد وشاهنامهها خواند . حق داشت که خائن مجرم امین و محترم باشد بجای عقوبت تملق به بیند ضعف وغفلت پادشاه را بسنجد حمایت صدراعظم وامین الملک را بکیسه های پنجشاهی مخصوص انفاق فقرا و آینه های بزرگ بدن نما بخرد . البسته روی پا نمی ایستد روز دیگر شکستن قیمت وکسر رواج پول سیاه در طهران اعلان شد و جار زدند، هرکس پول سیاه دارد در فلان دکان صرافی سی عدد یکقران نقره تبدیل کند .

### سفارت روس - از سفارت روس یادداشت رسمی بوزارت خارجه آمده که

تبعه ما مبلغ کلی پول مس دارند وبقسمی که بر روی آن نقش است در معاملات قبول کرده اند امروز که دولت کسر رواج آن را اعلان میکند يك ثلث ضرر رعایای روس را باید دولت ایران تلافی نماید سایر تجار و کسبه که تبعه سایر دول متحابه بودند هم ساکت نماندند . شپش بکلاه کار گذاران دربار افتاد وزرا را بحضور همایون خواستند که چاره جوئی شود و جوابی مقرون بحساب بسرای سفارت روس و غیره حاضرکنند بجای آنکه شاه به حاجی محمدحسن متغیر شود که خیانت او احداث چنین خسارت کرده است یا بصدر اعظم و امین الملک خشم بگیرد که بخدعه کار را دگرگون و وانمود می کنند از این معنی اظهار ضحرت می فرمود که عیب تجارت و معاملات تبعه خارجه همین چیزهاست که حکم دولت اجرا نشود و ما را گرفتار زحمت میکنند .

امین الدوله معروض داشته بود که کاش خودتان هم بروش سفرا حق رعایای

ایران را حمایت میفرمودید و نفع مملکت و دولت منظور میشد و حالا که فساد و فوور مسکوک مس اینطور واضح شده است پس سرسکه آلات ضرب آن را ضبط و مهر کنند که دیگر در دارالضرب پول سیاه سکه نشود شاه گفت مگر باز مس سکه میکنند صدراعظم منکر شد که این مسکوک بکلی متروک است امین الدوله عرض کرد بالفرض سکه نشود بستن و مهر کردن آلات ضرب آن مرد مرا اطمینان و قدری به این سکه مردود اعتبار میدهد پس بحکم مو کد همایونی مقرر گردید که سرسکه و ته سکه های پول مسین از ضرابخانه اخراج و در کیسه محکمی بسته مهر و ضبط کنند. رواج رسمی پول سیاه نیز نظر باظهار سفارت روس و شکایت سایر رعایای خارجه بصورت اولی برگشت یعنی حاج محمد حسن از افتتاح دکان صرافی و تعهد خریداری مولدات مغشوشه خود معاف مردم شوریده حال مسکوک بی رواج بر همه وبال معاملات عمومیه در کمال اختلال ماند نایب السلطنه نمیخواست خود را در این معرض قلم دهد آنچه از همه طرف باو اظهار میکردند بشاه ابراز نمیکرد لیکن کار بقدری مشکل شد و استیصال خلق در معاملات جزئی بجائی کشید که خواجه سرایان و اهل حرم شاه را از اشتباه در آوردند. کسبه بازار در بیع و شرا از علما استفتاء کردند بحکم شرع شریف معامله باوجهی که قیمت معلوم ندارد ممنوع گردید. شاه خواه و ناخواه بمسئله پول سیاه رجوع فرمود و امین الضرب را مجبور کردند که دو صراف در دو محل بگمارد پول مس و نقره بدهند مگر باین ترتیب کار معاملات مردم طهران سهل شود. حاجی منتها گذاشت و نازها کرد و از شاه پیمان خواست که در تحمل این ضرر از دولت جاوید آیت مکافات ببیند و در عوض چشمه های نفع و فایده بر روی او باز شود. بالاخره از دزدان دارالضرب دوتن به تبدیل پول سیاه و سفید تخصیص شدند و شهرت این حکم و قرار و جوه مردود را مختصر اعتبار داد غافل از این معنی که حاجی اصفهانی پول را از جیب بجیب و از دست بدست نقل میدهد و آنکه بکار مردم میرود وهم و خیال است توضیح آنکه سرسکه های وجوه

مسین با حکم دستور بزرگ و صدرسترك بسته و برداشته نشده همچنان بامانت حاجی محمد حسن مفوض بود.

حاجی امین‌الضرب هر روز چند بار پول سیاه سکه می‌کرد و در حمل قاطرهای خود بشهر می‌آورد. اشخاص مختلف‌الصورت متنوع‌اللباس و خورجین و کیسه و صنوف دیسیه خانه حاجی حاضر بودند. پولهای تازه با آنها تحویل میشد که از پی هم بدکانهای صرافسی بروند و بگویند تورانا نقره باشد میستانیم. صیرفیان که دزد دستگاه و همدست خائن‌الضرب بودند براز مستور آگاه و بمکیدت اطلاع داشتند تا آدمهای خودشان پول میدادند از دیگری وجهی قبول نمیشد و عذرآن بود که آنها بیشتر آمده اسامی خود را بدفتر ثبت کرده‌اند.

### دوستان امین‌الدوله راز حاجی امین‌الضرب را کشف میکنند

این سر برای معدودی از فحول تجار که بمنزل امین‌الدوله میرفتند کشف شده قاطرها و نوکرهای مخصوص حاجی را در نزدیکی دروازه شمیران دیدند چونکه از حد بگذرد رسوا کند یکی از آن میان بقرینه و تخمین از نوکر حاجی پرسید بارها پول سیاه است بحجره میبری یا خانه نوکر حاجی به گمان اینکه سائل صاحب سر مخدوم اوست گفت بکاروانسرا میبرم پرسید همان پول است که بفلان و فلان داده میشود و ایسم آن مشتریهای روزانه وجوه نقره را بردگفت بلی پولیست که برای فردا باید با آنها تقسیم شود.

تجار ماجرا با امین‌الدوله قصه کردند و امین‌الدوله شرح واقعه را به شاه عرض کرد. امین‌الملک حاضر بود باستعجاب انکار نمود که سرسکه ضبط شده است و حاجی محمد حسن جرئت چنین اقدام ندارد. امین‌الدوله گفت از جرئت و جسارت حاجی محمد حسن چیزی نگوئید که تمام این زحمت و ضرر دولت و رعیت ایران بجلادت او شده است هر که بجای او بود کار را از اندازه بیرون نمیبرد. اما در ضبط سرسکه شاید آدمی که فرستاده‌اید سرسکه‌های شکسته و موجود را برداشته اصل قالب راکه

از آن سرسکه ساخته میشود نداده‌اند و خیلی سهل بوده‌است که بجای سرسکه مستعمل آلات تازه بسازند و بکار اندازند.

امین‌الملک چون ملتفت این نکته نبود سکوت کرد و شاه با آشفتگی بیحد گرفتن قالبها و آلات ضرب مسکوکات مس را تأکید فرمود و دانست که بیحسابی و ظلم در کار دولت و نسبت بحقوق عامه آنقدر است که دیگر مسامحه و اغماض مورد و محل ندارد فقط دو سبب شاه را از اقدام فوری باصلاح لازم مانع شد اول آنکه بقیه سال کهنه بگذرد و تعدیل امور در سنه آتیه اجرا شود جشن پنجاهم سلطنت را که میخواست اقامه نماید و شکرانه حد بلوغ پادشاهی بسن کهولت دولت تلافی غفلت و تدارک فتور قوت فرماید اجرای یادداشتها و ترتیبات را که مدتی سرأ در شبهای تاریقم همایون تحریر شده بود فتح‌الباب سعادت قرن ثانی قرار دهد.

### بازگشت میرزا رضای کرمانی از استانبول

وهم این اوقات میرزا رضای کرمانی از استانبول بازگشته در صحن حضرت عبدالعظیم بیک حجره فوقانی منزل گرفته ره‌آورد سفر و سرمایه معاش او چند حقه مرهم و دو بسته مشمع مختلف‌الالوان برای جراحات و بعضی نسخه‌ها برای علاج کچلی دامایل و بثورات بود حاجی محمد حسن بحکم ارادتی که بسید جمال‌الدین محکم و با میرزا رضا در مراحل تولاقدم صدق داشت او را میدید و بمعشیت او مدد میداد صدراعظم نیز بر جمع او مطلع و بر عایت او مولع بود لیکن نمیگذاشتند که او از حوزه صحن خارج و در نظر آشنایان شهری آفتابی شود.

### درگذشت محمد حسن خان اعتمادالسلطنه

سیزده نوروز حسب‌العاده شاه و مردم راه صحرا گرفته هر کس بمسلك و مذاق خود طریق تفرج و عیش اختیار نموده محمد حسن خان اعتمادالسلطنه بنصبه شاه عبدالعظیم رفته که آنجا خریداری خانه و باغی در نظر داشت. عصر زودتر بشهر برگشت و باصحت قوه و مزاج نشست و بکارهای خود پرداخت پیش از غروب آفتاب باندرون قدم گذاشت به پله اطاق مخصوص رسیده بود که بیک اجل او را دریافت و بمرگ مفاجات بدرود

حیات گفت. روز دیگر که حاجی محمد حسن وفات او را شنید بخود بالید که مردن اعتماد السلطنه جزای پرخاش است که بمن کرد وبامن بداندیشید اینست سزایش. گویا زمره از مردم باور کردند و بیاطن حاجی ایمان آوردند. لاجرم متروکات اعتماد السلطنه هم بوصیت خود او بشاه تعلق یافت و در دستگاہ سلطنت قدیم با آن درجه بی پولی دراهم معدود کار میکرد. (۱)

### مرک اعتماد السلطنه

بطوریکه نگارنده این سطور در کتاب سیاستگران دوره قاجار نوشته ام (۲) (روز سیزده نوروز که نوزدهم شوال ۱۳۱۳ قمری بود اعتماد السلطنه بزیارت شاهزاده عبدالعظیم رفت پس از بازگشت بخانه بعبادت معمول قهوه خواست وساعتی پس از صرف قهوه از دنیا رفت همان ایام شهرت کرد که میرزا علی اصغر خان امین السلطان صدراعظم بواسطه دشمنی فوق العاده که با او داشت او را مسموم کرده است. «

بعد از فوت اعتماد السلطنه که نزدیک غروب آفتاب اتفاق افتاد خانواده اش میرزا علیخان امین الدوله را بمناسبت دوستی چهل ساله که با او داشت خبر کردند او هم بوظائف دوستی عمل کرد..

همان شب شنبه ۱۴ نوروز محمد باقرخان ادیب الملك واقعه فوت عمویش را بشاه عریضه کرده ونوشته است که امین الدوله درب اطاقها رامهر نموده شاه درحاشیه آن عریضه چنین دستخط کرده است .

ادیب الملك - افسوس از این فقره عجیب زیاده از اندازه غصه خوردم اما نمیدانم چه قسم مرحوم شده است این وضع را سکتہ نمی دانم شما تحقیق کنید شاید مسموم شده باشد امین الدوله درب اطاقها را مهر کرده صحیح است البته وصیت نامه چیزی دارد .

در این دستخط همایونی دوجمله جلب توجه میکند یکی « زیاده از اندازه

۱ - خاطرات سیاسی امین الدوله صفحه ۲۰۳

۲ - سیاستگران دوره قاجار نوشته خان ملک ساسانی صفحه ۱۸۳ چاپ ۱۳۳۸







خیلی غصه خوردم « زیرا همانطوری که امین الدوله در خاطرات سیاسی اش مینویسد « ناصرالدین شاه در مرگ فرزندان و عزیزان هم خود را گرفتار غم و اندوه نمیخواست و در هر مصیبت بساز و صحبت کار می بست که غصه و ملالت از سلامتیش نکاهد » (۱) در اینجا خلاف همیشه از مرگ اعتماد السلطنه تکان خورده و نتوانسته است خودداری کند .

دوم اینکه این جمله که « شما تحقیق کنید شاید مسموم شده باشد » شاه بیدار دل فوراً متوجه شده که با سابقه دشمنی امین السلطان اینکار دنباله رسیدگی بحساب ضرابخانه است . بازماندگان اعتماد السلطنه که جسارت پنجه انداختن با امین السلطان نداشتند ولی شاه برای اطمینان کامل شخصاً در صدد بازجوئی برآمد ولی بخود او هم مهلت ندادند .

بالجمله صبح شنبه ۱۴ فروردین منوچهر میرزا پسر عماد الدوله برادر زاده خانم اشرف السلطنه وصیت نامه اعتماد السلطنه را بحضور شاه برده و امین الدوله عریضه ای را که زیلا از نظر خوانندگان میگذرد بخاکپای همایونی معروض داشته است :

تصدق خاکپای مرحمت پیرای اعلیحضرت اقدس همانت شوم اعتماد السلطنه بخوشی و سعادت همان مرحله را طی کرد که آرزوی همه چاکران و خانه زادان است در سایه مرحمت و رضای همایونی مردن زندگانی جاوید است این غلام به تکلیف همراہی و همقدمی چهل ساله از دیشب آنجا حاضر بوده ام و آنچه لازم بوده است قیام شده است با آنکه قدردانی و رحمت عمیم ملکانه مستغنی از یادآوری این غلام است يك كلمه جسارت میکنم که برویه و سجه خاصه همایونی روح العالمین فداء حفظ خانواده ها مایه امیدواری همه نوکرهاست و در ظل تربیت همایونی جناب ادیب الملك و اولاد مرحوم ادیب الملك لیاقت هرگونه توجهات دولت دارند چنانکه تا امروز



هم از جانب سنی‌الجواب دریغ نشده است این لقب و مرجوعات بالطف علیه همایون نباید از این خانواده خارج شود سمت اولادی ایشانهم بمرحوم اعتماد السلطنه بلامعارض است در مرسومات هم بالاستحقاق بذل مرحمت خواهند فرمود زیاد جسارت نمیکنم الامر الاقدس الاعلی مطاع .

ناصر الدین شاه در حاشیه این عریضه چنانکه ملاحظه می شود دستخط کرده است :

امین‌الدوله از فوت مرحوم اعتماد السلطنه نهایت تأسف حاصل است شما هم البته برحسب اقتضای هم‌رکابی و دوستی که با اوداشتید هرگونه اقدامات در باره آن مرحوم بر شما فرض است امروز صبح منوچهر میرزا عریضه که هفت سال قبل از این اعتماد السلطنه بخط و مهر خود نوشته است و وصیت کرده است بعد از مردنش بما بدهند آورده بود باز کردم خواندم دادم بجناب صدراعظم البته آن عریضه را جناب صدر اعظم بشما و کسان آن مرحوم ارائه خواهد داد .

در فقره ادیب البته شغل و لقب او را دارالطباعه و غیره و آ بونه شدن روزنامه های خارجه و نوشتن روزنامه های ایران و اطلاع همه را باو واگذار میکنند اما باید شما باو کمک کنید که روزنامه اطلاع و ایران را خوب و درست بنویسند و تصحیح بکنند مجلس دانشوران و دارالطباعه و مترجمین کما فی السابق با ادیب باشد همین دستخط را هم بدهید جناب صدراعظم ملاحظه کند ۱۳۱۳ .

### تغییر رأی شاه و رفتن او بزیارت حضرت عبدالعظیم از خاطرات امین‌الدوله

بالجمله پنجشنبه ۱۶ ذیقعد شاه روز را بیایان برد تا اول شب قصد دوشین و جمعه فردا را بتفریح بهارستان و واری تفریش و تزئین عمارت آنجا تغییر نداده بود همینکه در اندرون شام خورد با خواص حرم از عیش و سرور و جشن قرن سخن آغازید و گفت فردا جمعه است و بهتر آنکه بزیارت حضرت عبدالعظیم بروم و

شکر حق تعالی که پنجسال بکامرانی پادشاهی کردم گذاشته شود. بامین همایون اطلاع دادند که به بهارستان میروند و بحضرت عبدالعظیم خواهند رفت و شاه بعادت مألوف دیر از خواب برخاست و برسم معهود بحمام رفت پس از غسل و تغییر لباس بیرون خرامید و نزدیک ظهر بحضرت عبدالعظیم رسید.

### بفرمان شاه صحن و رواق و مقبره حضرت قورق نمیشود

قدغن فرمود صحن و رواق و مقبره قورق نشود مردم را نرانند که زیارت آمدهاند بحال خود درآمد و شد باشند با آنکه دور باش سلطنت و شوکت شاهنشاهی مردم را بالطبع پراکنده میکرد و ازدحام عام را تفرقه اضطراری حاصل بود باز جماعتی باقی بودند. شاه از صحن گذشت و در مقابل مقبره امینه اقدس فاتحه خواند بایوان داخل و برواق متوجه شد زیارت نامه خوان جلو افتاد و بدستور مقرر برای زوار منع ورودی نبود از مرد و زن انبوهی در روضه و حرم بودند.

شاه پس از زیارت و تلاوت فاتحه ازان ظهر شنید و گفت همینجا سجاده بیفکنند و پس از ادای فریضه بناهار و استراحت برویم از عمله خلوت و آبدارخانه دوپدند که فرش بیاورند و اسباب نماز آماده کنند ناصر الدین در آئینه‌های حرم سیمای زیبای خود میدید روبرو زنی چند بجمال پادشاهی نگران و بشمایل همایون حیران مشاهده کرد با نظرف متمایل گردید در ضلع جنوب غربی بقعه تجلی شاهانه با تیر قضا مصادف آمد و صدای طپانچه بقضا پیچید همانا میرزا رضا کرمانی که از نزد جمال الدین بهدم بنیان سلطنت ایران مجاز و بسوء قصد منتظر فرصت بود پیک تیر قلب شاه را هدف نمود و مجال آه نداد.

### میرزا رضا چگونه قتل شاه را بیان میکند (ص ۲۱۲)

آنچه از بیانات میرزا رضا برمیاید بهمین قصد بد از استانبول بیرون آمده و این درجه اطمینان و دلیری او نشان میداد که زندگی او را ضمانت کرده و عده حمایت داده‌اند بمقصود باز گردیم سخن بدرزا کشید و همچنان باقیست که بگوئیم تقدیر

بدست قدرت خود ناصرالدین چه اسباب فراهم کرد تاجان نازنین در باخت و از تخت بتابوت شتافت رضا کرمانی و جمال‌الدین افغانی و مایه ویرانی همه باهتمام خود شاه ساخته شد ذلك تقدير العزيز العليم .

ص ۲۱۷- روایت دیگرهم از محدثین ثقه و طرق خاصه است که اشتغال شاه به یادداشتها و مسودات محرمانه و آن دقت و مراقبت بکتمان و پنهانی آن از گذاشتن بکیف و بکلیف و بستن و کلید کیف را از خود جدا نکردن خیال امین السلطان را مضطرب کرده بود وسیله اطلاع می جست و چاره کشف سر میخواست لاجرم دختر باغبانباشی را تطمیع نمود که در خواب مفتاح راز نهران بدست آورد و رشته خبر بدست دهد . چنان کرد و چون بامین السلطان آشکار گردیده شاه قصد مواخذه و سلب اختیارات او دارد و از پس جشن قرن کارها دگرگون میشود خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد مار در آستین پرورد که بهنگام ضرورت کار را تمام کند بر فرض صحت این خبر باز آلت فساد و نهال فنا را همت شخص ناصرالدین پرورد.

جمعی از تجار در خانه حاجی محمد حسن امین الضرب بودند و قتیکه واقعه را خبر آوردند بی آنکه مرتکب معلوم و عمل متحقق باشد حاجی مثل کسی که از کار بیخبر نبوده است برخاسته دست بهم کوفت و بوحشت گفت خانه میرزا رضا خراب شود که کار خود را دید ص ۲۰۹ .

بالبجمله شاه کش شاه‌وش آمد و سلطنت و دولت بر انداز با شوکت و نواز سرافراز نشست امین السلطان در عمارت سلطنتی منزل گرفت با پول مساعده و قرضه سفارت انگلیس و ساد و وزارت را بر تخت پادشاهی افکند قلم حواله و قدم اطلاقش دوباره ایران و ایرانیان را غرق نعمت کرد. سنت و زرای کار آگاه پی در پی تلگراف و چاپارش بحضرت مظفرالدین شاه میرفت و از آنگونه دقایق که دستورات مشرق زمین در کار مخدوم خود میکنند شاه تازه و بی خبر را از بد خواهی عامه ناشی بهراس میانداخت و نوکرهای بزرگ دولت را که با او موافقت نداشتند به تهمت‌های بزرگ و



همدستی بقتل ناصرالدین نسبت میداد و فهرست خفیه نگاران که به تعلیمات شخص او معمولات دور از حقیقت مینوشتند با اهمیت مخصوص و اهمی تمام پادشاه فرستاده میشد و او را از فرقه بابی و جمالی تخویف و تحذیر مینمود که در کجا چه کشفیات داریم و در فلان محل با فروختن آتش فساد چه مجلس و محفل ساخته شده بود و برانداخته شد در فلان شهر چه انجمنها از بدخواهان دیدند و پراکندند در فلان نقطه که معبر موکب شاه است دو تن غدار بد کار چشم برآه داشتند دستگیر شده تن بزنجیر دادند .

با اینهمه امین السلطان احساس میکرد که موقع و مقام او خالی از تزلزل نیست و باید روز بد را بنظر آورد و بصورت اصلاح کار مملکت فکری بروز کار خود کرد . سلامت ایران گفتن و خود را دعا کردن مصلحت عام اندیشیدن و از خود بلا دور نمودن عادت دیرین اوست مفت کرم داشتن با تنی چند این راز را بمیان گذاشت و صدق و ثبات خود را بایمان مغلظه مؤکد نمود که در عهد ناصر الدینی اگر مرا مانع اصلاح و معارض ترقی و منحل امن و نظم میدیدید گناه از من نبود آلت بودم نعلت در پس آینه طوطی صفت ایستاده و آنچه میگفت کردم امروز وقت مردانگی است که مانع مقفود و مقتضی موجود است بیائید رحمی بوطن و مملکت و ابناء نوع خود کنید اینک موکب پادشاهی در راه گروهی ترکان غارتگر در رکابند اگر ماها اتفاق کنیم و طرح معقولی در اصلاحات ملکیه بگذاریم و بر آن اساس اقدام و اهتمام نمائیم و ناخن نودولتان برخنه و ریش- کارها بند نشود ذلیل و زبون دستگاه نمیشویم و از ما در تاریخ ایران نام بلند بیادگار میماند. کسانی که هنوز ضمیر و خمیره امین السلطان را نشناخته بودند فریب خوردند بپاکی ذات و حسن نیت آفرین خواندند اما آنها که نبض او را در دست داشتند و مزاجش را درست میشناختند طوری ندویدند که برگشتن شرمساری بیاورد . این خیال يك شبانه روز بیشتر دوام نکرد جوابهای پادشاهی که رسید چون ببقاء وزارت و انحصار دولت او تقویت داشت دفتر اصلاح برچیده شد اوضاع افساد قوت گرفت در

نشستن بیارگاه دولتی و اعتکاف خانه پادشاهی ذیل حکمرانی به نیل کامرانی موشح و با روی عفت به نیل کامرانی ملوث بود ملحد گرسنه درخانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان اندیشد با محصنات خائانات که از پیش رسم مؤالفه داشت راه مراده باز کرد کار شب بی سمعه بود و بی ریا خواجه سرایان را که بظاهر رأی و روی مردی ندارند رک مردانگی جنبید بحفظ ناموس ولینعمت خود غیرت کردند امتناع و تعرض باین بی حفاظی خواستند بانوان بزرگ نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن همه پردکیان را می آلائید (۱)

### توطئه قتل ناصرالدینشاه

اشتغال شاه به یادداشتهای و مسودات محرمانه و آن دقت مراقبت به کتمان و پنهانی آن از گذاشتن در کیف مخصوص و بستن و کلید کیف را از خود جدا نکردن خیال امین السلطان را مضطرب کرده بود وسیله اطلاع می جست و چاره کشف سر میخواست لاجرم دختر باغبانباشی را تطمیع نمود که در خواب مفتاح راز پنهان بدست آورد و رشته خبر بدست دهد چنان کرد و چون بامین السلطان آشکار گردید شاه قصد مواخذة و سلب اعتبارات او دارد و از پس جشن قرن کارها دگرگون میشود خود مؤسس جنایت و منشأ خیانت شد مار در آستین پرورد که هنگام ضرورت کار را تمام کند. (۲)

بالجمله امین السلطان که از محتویات کیف مقلد و یادداشتهای سری ناصرالدین شاه آگاه شد در مقام چاره جوئی برآمد و جز از بین بردن ناصرالدین شاه راه دیگری بنظرش نرسید .

حاجی محمد حسن را از قضیه مستحضر کرد و او را بکمک خواست . حاجی امین الضرب يك نامه برای نوکر قدیمش میرزا رضا کرمانی باستانبول فرستاده و او را بایران احضار کرد. خود امین السلطان نامه ای بحاجی سیاح که در استانبول بود نوشت

۱ - خاطرات سیاسی امین الدوله ۳۲۱

۲ - خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله صفحه ۲۱۷



که از حرکت میرزا رضا او را مطلع سازد. میرزا رضا نامه حاجی محمد حسن را در حضور سید برهان الدین بلخی که از دوستان و معاشین سید بود بنظر سید جمال الدین رسانید سید هم با رفتن او بایران موافقت کرد. (۱)

۱ - سید برهان الدین پسر سید سلیمان بلخی صاحب کتاب ینابیع المود در آثار شیعه از سالیان دراز با گیسوان بلند و مولوی سبز ساکن قسطنطنیه بود او را پیرترکستان افغانی مینامیدند میرزا ملکم خان در مدت توقف در استانبول با او حشر داشته و میرزا آقا خان کرمانی در مقدمه رساله ( انشاله ماشااله ) مینویسد شب اول ماه رجب ۱۳۱۰ قمری

حضرت عالیجاه معارف و  
شماره رتبه رتبه رتبه  
علیه ایران خان ملک است  
شماره و اجاله برسم یادگار  
یادگاری کردیم از او سخن است آن  
نمونه فقره از  
بزرگستان افعالیج  
سید محمد برهان الدین  
احمدی غفر له  
۱۳۲۹

خط سید برهان الدین بلخی

که در نزد عثمانیها شبی مقدس است و قندیل گجه سی مینامند در منزل یوسف پاشا رئیس کمیسیون مهاجرین بضيافت شام مهمان بودیم اجزای مجلس عبارت بود از سید ابوالهدی احمد و اسعد افندی و سید جمال الدین افغانی و شتخ ظافر الرئیس ابوالمعانی و بهجت و ←

بالجمله میرزا رضا در تاریخ دوم شوال ۱۳۱۲ مطابق ۱۹ اسفند وارد حضرت عبدالعظیم شد عباسقلی خان حاکم زاویه مقدسه که از نوکران امین السلطان بود میرزا رضا را در بالاخانه سردر باغ علیجان که مشرف بصبحن است منزل داد. مدت چهل و پنج روز که میرزا رضا در آنجا منزل داشت چند دفعه بشهر آمد بملاقات حاجی محمد

→

وسید برهان‌الدین بلخی (نسخه‌ای از رساله مزبور دست نویس متعلق باقای فریدون ادمیت است و نسخه دیگر ایضا دست نویس در کتابخانه اینجانب ضبط است) در زمان توقف سید جمال‌الدین در استانبول مشارالیه همیشه نزد سید و جزو معاشرین سید بود و عکسی را که نگارنده در کتاب (سیاستگران دوره قاجار) صفحه ۲۲۳ چاپ کرده‌ام سید جمال‌الدین با خط خود نوشته و باو یادگار داده و سید برهان‌الدین نسخه از آنرا بمن هدیه کرده است هنگام توقف من در استانبول سالهای ۱۶۹۸ - ۱۲۹۹ - ۱۳۰۰ خورشیدی سید برهان‌الدین متجاوز از نود سال داشت و باوجود این عمر طولانی همچنان سرزنده بود اغلب سفارت می‌آمد خط نستعلیق را نیکو مینوشت قسمتی از اشعار خودش را برای من یادگار نوشته و پیر ترکستان افغانی امضاء کرده است چنانکه در ذیل ملاحظه میشود سید برهان‌الدین برای نگارنده حکایت کرد که در محضر سید جمال‌الدین نشسته بودیم میرزا رضا وارد شد سید با دیگران صحبت میکرد میرزا رضا کاغذی بدست داشت سید پرسید از کجاست او گفت از حاجی محمد حسن امین‌الضرب است مرا بتهران احضار کرده سید کاغذ را گرفت و خواند و گفت زودتر حرکت کن. و نیز عبدالحسین همدانی نوکر وفادار سید جمال‌الدین که در ضمن ترجمه احوال سید کتاب (سیاستگران دوره قاجار) اسمی از او بردم و مقبره سید را او بمن نشان داد میگفت که نامه‌ای از حاجی محمد حسن توسط حاجی سیاح برای میرزا رضا رسید که او را بتهران دعوت کرده بود میرزا رضا هم عین نامه را بنظر سید رساند او هم در اینکار تشویق کرد (میرزا رضا در استنطاقش باین موضوع اقرار کرده است) مرحوم احتشام السلطنه در مدت هشت سال سفارت ایران در استانبول از سید برهان‌الدین بلخی و سایر اطرافیان سید جمال‌الدین همین حرفها را شنیده و در خاطراتش این مطالب را نوشته و گفته‌های عبدالحسین همدانی و سید برهان‌الدین بلخی را تأیید میکند. و اینموضوع را که حاجی سیاح عزیمت میرزا رضا را از استانبول بامین السلطان خیر داده است همه نوشته‌اند که ضمن نامه محرمانه حاجی سیاح جریان مسافرت محرمانه میرزا رضا را بتهران بامین السلطان گزارش داده بود

حسن امین‌الضرب رفت و جیره استمراری که پس از خوردن دو‌یست پس‌گردنی از کسان نایب‌السلطنه امین‌السلطان برایش مقرر کرده بود دریافت کرد (۱) و امین‌السلطان دو مرتبه او را در سرحمام پارك پذیرفت (۲) و دستورهای لازم داده و او را مطمئن ساخت که برای خدمتی که بمردم ایران میکند او را قصاص نخواهد کرد (۳).

میرزا علی خان امین‌الدوله در خاطرات سیاسی‌اش مینویسد «آنچه از بیانات میرزا رضا برمیاید بهمین قصد از استانبول بیرون آمده و این درجه اطمینان و دلیری او نشان میداد که زندگی او را ضمانت کرده وعده حمایت داده‌اند صفحه ۲۱۲»

شانزده روز بعد از این ملاقاتها محمد حسن خان اعتماد‌السلطنه را توسط یکی از خدمتگذارانش مسموم کردند (دستخط ناصر‌الدین شاه در صفحات قبل) امین‌الضرب از مردن اعتماد‌السلطنه که در جلسه رسیدگی بحساب ضرابخانه و پول سیاه باو حمله و پرخاش کرده بود خوشحال شد و بطوریکه امین‌الدوله نوشته است صفحه ۲۰۳.

«حاجی محمد حسن خبروفات او را که شنید بر خود بالید که مرگ اعتماد‌السلطنه جزای پرخاش است که بمن کرده هر که با من بداندیشد اینست سزایش گویا زمره از مردم باور کردند و بیاطن حاجی ایمان آوردند»

القصة امین‌السلطان از شراعت‌امادالسلطنه که خلاص شد میرزا رضا در شاهزاده

۱ - بصفحه همین کتاب مراجعه شود

۲ - گفتار مشهدی علی باغبان پارك که چند نفر از نوکرهای قدیم امین‌السلطان برای من حکایت کرده‌اند

۳ - بمتن استنطاق مراجعه کنید

عبدالعظیم و عمال شاه کشر در شهر منتظر فرصت بودند اسباب کار از هر جهت فراهم آمده بود میرزا رضای کرمانی جیسره خوار امین السلطان (خاطرات سیاسی) نوکر قدیمی و صمیمی حاجی محمد حسن مرید فدائی سیدجمال الدین که برای ظلم هائیکه نایب السلطنه بشخص او کرده بود و برای بی ادبی هائیکه بمرشدش کرده بودند دشمن خونی ناصرالدین شاه بود .

حاجی محمد حسن که بنا بمندرجات کنا بچه سری شاه دارائی و زندگانی خود را برباد رفته میدید در وحشت بود . امین السلطان برای خیانت های مختلف که نسبت بشاه و مملکت کرده بود و بعد از برگذاری جشن قرن پنجاهم چوبه دار را بالای سر خود میدید همه همدست و منتظر رسیدن دقیقه اجرای عمل بودند.

بیست و نه روز بعد از مسموم کردن اعتماد السلطنه جمعه ۱۷ ذیقعه فرارسید شاه خبر کرده بودناهار درباغ بهارستان خواهد خورد و برای برگذاری جشن در فکر تفریش و تزئین عمارت بهارستان بود شب که در اندرون صرف شام کرد با خانمها از از عیش و سرور جشن قرن سخن آغازید خواص حرم گفتند فردا که جمعه است بهتر از همه اینست که به زیارت عبدالعظیم بروید و شکر حق تعالی که پنجاه سال بکامرانی پادشاهی کرده اید گذاشته شود لذا بامین همایون اطلاع دادند که ببهارستان نمیروند و به زیارت حضرت عبدالعظیم خواهند رفت به منجدالدوله خوان سالار نیز پیغام فرستادند که فردا ناهار در باغ مهدعلیا حاضر نماید و يك آتش ماست هم ضمیمه ناهار بکنند.

چنانکه در فوق گذشت عصمت قالبی هم صبح گاه روز جمعه خودش را بمیرزا رضا رسانده و خبر آمدن شاه را بزایه مقدسه برایش گفته بود (۱).

شرح کشته شدن شاه راهمه نوشته اند در اینجا حاجت بتکرار نیست بالجمله میرزا رضا را دستگیر کرده و جنازه شاه را بشهر آوردند .

۱- عصمت از خویشان میرزا رضا بود که در اندرون چارقد خانمها را قالب میکرد .

امین السلطان همانروز خبر قتل شاه را بمظفرالدین مخابره کرد و یکصد هزار تومان توسط بانک شاهی تقدیم نمود که برمسند وزارت باقی بماند .

در استنطاق میرزا رضا اقرار کرد که در وقت عزیمت بسمت ایران برای گرفتن اجازه نزد سید جمال الدین رفته و او در این مأموریت تشویقش کرده است .  
امین السلطان برای حفظ ظاهر ولوث کردن جنایت بعلاء الملك سفیر ایران در استانبول



میرزا رضا کرمانی

نوشت که سید جمال الدین را برای مواجهه با میرزا رضا بتهران بفرستند  
علاء الملك هم با شتاب و پشت کار بسیار چنانکه نگارنده در کتاب ( سیاستگران دوره قاجار ) ضمن احوال جمال الدین نوشته ام برای فرستادن سید بتهران جسدیت فراوان کرد.

در تهران میرزا ابوتراب خان نظم الدوله که از برکشیدگان امین السلطان و رئیس پلیس بود مأمور استنطاق میرزا رضا گردید و هر شب نتیجه را بنظر صدراعظم میرساند او هم هر چه میخواست تحریف و جرح و تعدیل میکرد.

اما میرزا رضا بموجب وعده هائی که امین السلطان و حاجی محمد حسن باو داده بودند منتظر بود که ملت ایران بجهت این خدمتی که انجام داده کمال اکرام را

از او بنمایند و از اینکه زندانش کرده اند تعجب کرده بود (۱)  
 در این احوال امین‌السلطان از طرف میرزا رضا و سید جمال‌الدین همواره  
 نگران بود که مبادا توطئه قتل ناصر‌الدین شاه از طرف آنها بصورتی فاش شود میرزا  
 رضا را با وجود همه وعده‌ها و تأمینات روز دوم ربیع‌الاول ۱۳۱۴ بی‌خبر بدارآویختند  
 از طرف او که راحت شد بغلاء‌الملک سفیرساده لوح ایران که لاینقطع از سلطان حمید  
 و بابعالی تقاضا میکرد سید جمال‌الدین را برای مواجه و مشافهه بتهران بفرستند  
 همانروز تلگرافی باین مضمون مخابره کرد « امروز وزیر مختار انگلیس بملاقات  
 من آمد و گفت سید جمال‌الدین در تحت حمایت انگلیس است از تعقیب او خودداری  
 کنید . » (۲)

از این دو خواب آشفته که راحت شد چون از طرف انگلیسها هوارا پس دید  
 چند روز بعد استعفا کرده و بقم رفت .  
 بهر تقدیر نه سلطان حمید و نه دولت انگلیس از کشته شدن ناصر‌الدین شاه  
 عزا نگرفتند چونکه هر دو از سلطنت طولانی ناصر‌الدین ناراضی بودند و هر يك  
 از آنها بیجهت مختلفی که مادر کتاب (تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی) نوشته ایم شاید  
 که از توطئه قتل ناصر‌الدین هم بی‌اطلاع نبودند .

### تزلزل موقع و مقام امین‌السلطان (از خاطرات امین‌الدوله)

با اینهمه امین‌السلطان احساس میکرد که موقع و مقام او خالی از تزلزل  
 نیست و باید روز بد را بنظر آورد و بصورت اصلاح کار مملکت فکری بروز کار خود  
 کرد سلامت ایران گفتن و خود را دعا کردن مصلحت عام‌اندیشیدن و از خود بلا دور نمودن  
 عادت دیرینه اوست مفت کرم داشتن باتنی چند این راز را بمیان گذاشت و صدق و ثبات  
 خود را بایمان مغلظه مؤکد نمود که در عهد ناصر‌الدین اگر مرا مانع اصلاح و معارض

۱- خاطرات عباس میرزا ملک‌آرا صفحه ۱۳۱ .

۲- آرشیو سفارت استانبول .

ترقی و مخل امن و نظم میدید گناه از من نبود آلت بودم نه علت در پس آینه طوطی  
صفت ایستاده و آنچه استاد میگفت کردم .

امروز وقت مردانگی است که مانع مفقود و مقتضی موجود است بیائید رحمی  
بوطن و مملکت و ابناء خود کنید اینک موکب پادشاهی در راه . گروهی ترکان  
غار تگر در رکابند اگر ماها اتفاق کنیم و طرح معقولی در صلاحات ملکیه بگذاریم  
و بر آن اساس اقدام و اهتمام نمائیم و ناخن نودولتان بر خنه و ریشه کارها بند نشود  
ذلیل و زبون دستگاه تازه نمیشویم و از مادر تاریخ ایران نام بلند بیادگار میماند .  
کسانی که هنوز ضمیر و خمیره امین السلطان را نشناخته بودند فریب خوردند بپاکی  
ذات و حسن نیت آفرین خواندند . اما آنها که نبض او را در دست داشتند و مزاجش را  
درست میشناختند طوری ندویدند که برگشتن شرمساری بیاورد . این خیال یک شبانه  
روز بیشتر دوام نکرد . جوابهای پادشاهی که رسید چون بقاء وزارت و انحصار قدرت  
او تقویت داشت دفتر اصلاح برچیده شد . اوضاع افساد قوت گرفت . در نشستن بیمارگاه  
دولتی و اعتکاف خانه پادشاهی ذیل حکمرانی به نیل کامرانی موشح و باروی عفت به نیل  
کامجوئی ملوث بود ملحد گرسنه در خانه خالی برخوان عقل باور نکند کز رمضان  
اندیشد با محصنات خائانات که از پیش رسم مؤالفه داشت راه مروده باز کرد کارش  
بی سمعه بود و بی ریا خواجهمسرایان را که بظاهر رأی و روی مردی ندارند درگ مردانگی  
جنبید بحفظ ناموس و لینعمت خود غیرت کردند امتناع و تعرض باین بی حفاظتی  
خواستند بانوان بزرگ نگذاشتند که این صدا در بیرون دامن پاک همه پردکیان را  
می آلائید . (۱)

### اوضاع مرکز و دربار

بمرکز سلطنت ایران عود کنیم و باز به بینیم دیدار آشمارا شاه بیمار است  
و امین السلطان درکار و مردمان درباری همچنان بیخبر از ننگ و عار آنها که بودند



هستند و قوم دیگر با نفس تازه و طمع بی اندازه دور سفره نشستند و بطعمه گرد آمده اند. امین السلطان در بساط حکمرانی از فریقین ایمن است همه را آزمند به یک شاهی بند و به یک لقمه خورسند می بیند بصندوق بی پول حواله میدهد. از مالیات بی محل می بخشد بالقاب و امتیازات ملوث و فرامین بی معنی بهر یک منتهی میگذارد. در این میان از عبدالمجید میرزا عین الدوله هراس داشت که او هم در ایام ولایت عهد اداره اصطبل کرده مانند خود امین السلطان از بخار پهن عرصه آمال پهن وداعیه ریاست را در ذهن دارد.

عبدالحسین میرزا فرمانفرما که با عین الدوله هم ریش و از او ایل حال با و بداندیش بود از کرمان بطهران آورد که با دست او این حریف را براند و آسوده به محو اثر سلطنت ایران مشغول شود تیر تدبیرش راست آمد عین الدوله بدست فرمانفرما از مقام خود متواری شد و بحکومت ساری رفت چون این خار هم از راه مقصودش برداشته شد او را نظر عیش و غرور استقلال گرفت انا ربکم الاعلی گفت در باده گساری شب که محفل با اهل و نا اهل خاص و انحصار بغواص نداشت جام شراب بشکرانه انقراض سلطنت نوشید و در مجلس شب دیگر رو بجانب دوشان تپه کرد که شاه بقصد چند شبهه آنجا بود و این بیت را از گلشن راز به آواز بلند سرود:

روا باشد انا الحق از درختی چرا نبود روا از نیکبختی

فرمانفرما را عرق حمیت جنبید دامن همت محکم بست اطراف شاه از اندرون و بیرون با او متفق بودند مردم درباری و بعبارة اخری نوکرهای پایتختی را هم بخود ملحق ساخت و ریشه امین السلطان را برانداخت حکم عزل او صادر شد و بمیل خود از طهران بقم رفت که پدرش آنجا خانه آخرتی آماده کرده بود (۱).

امین السلطان مسند صدارت ایران را بملوث ترین شکلی تخلیه کرد که نه حساسی در مالیات و نه دیناری در خزانه و نه محلی در هیچ سمت نبود و آنچه از

طریف وتالد بنظر می‌آمد پیش خور شده دستگام سلطنت نو را بوجوه استقراض و پیشکش های بی رویه راه میبرد فقط کفایت او را برای مقاصد سیاسی دولت روس بهترین آلت باید شمرد که ایران را دست بسته تسلیم آن دولت کند و بی خرج ورنج این مملکت بهمسایه شمال خود پیوندد. از این روی بعد از عزل امین‌السلطان که سفرا و مأمورین دول متحابه بحضور شاه رفته بودند مسیو بوتسف وزیر مختار روس بشاه گفت از این تبدیلی که در هیئت دربار اعلیحضرت شما ظهور کرد اولیای دولت امپراطور متبوعه من دلگرانند که امور بمدار مطلوب نرود و در حسن جوار روابط محبت زحمتی زاید جواب شاه که هیچوقت تبدیل اشخاص را در معانی و مبانی امور دولت مدخلیت نیست باو مجال اطاله کلام و تجدید مبحث ندارد با امین‌السلطان از سوء تدبیر فرمانفرمای نقر قزاق بعنوان احترام یا به معنی مستحفظ تا قم رفت و باطناً بدستور و حکم کاساکوفسکی سرکرده سواران قزاق دائمی بخدمت و حفظ وجود او مجاور قم شدند. (۱)

در اسناد وزارت امور خارجه انگلیس هاردینگ وزیر مختار انگلیس پس از استعفای امین‌السلطان بوزار خارجه لندن مینویسد.

از نقطه نظر ماسقوط اتابک رویهم رفته باعث تأسف نیست هر چند که در عالم واقعیت و حقیقت آنقدر هم که معمولاً تصور میشد او با انگلستان مخالفت نمیکرد بلکه از یکطرف بر اثر اختلاف او با ولاشف وزیر مختار روس و از طرف دیگر برای اینکه خلاف این عقیده عمومی را ثابت کند که او طرفدار روس نیست در این ماههای آخر او بیشتر بطرف انگلستان گرائیده است. (۲)

تا ورود مظفرالدین‌شاه به تهران که چهل روز طول کشید چنانکه امین‌الدوله نوشته است « از نشستن بارگاه دولتی و اعتکاف خانه پادشاهی ذیل حکمرانی به نیل

۱ - خاطرات سیاسی امین‌الدوله ص ۲۲۹

۲ - اسناد وزارت خارجه انگلیس مجلد ۶۶۶ / ۶۰ نامه سپتامبر ۱۹۰۳.

کامرانی موشح و باروی عفت به نیل کامجوئی ملوث بود» در این مدت با کمال امن خاطر استنطاق میرزا رضا را بمیل و صرفه خود تحریف و کم و زیاد میکرد .

امین السلطان که بعد از الغای امتیاز دخانیات از انگلیسها بریده و باروسها پیوند کرده بود همچنان طرفدار سیاست روس بود شاه و درباریان تازه وارد که سالها منتظر چنین روزی بودند پس از رسیدن بارزوی خود ذخیره سلطنت و خزانه دولت را خالی یافته ب فکر تهیه قرض خارجی افتادند که شاه را برای معالجه بارو بافرستند و شکم های گرسنه خود را سیر کنند .

محمودخان حکیم الملك در این موضوع اصرار بسیار داشت « شاه علین المزاج مریض الفکر در دست حکیم الملك چنان اسیر و مرعوب بود که افکار او را العیاذ بالله وحی منزل میپنداشت ملتفت نبود که ابرام این طبیب نمای خائن برای اینست که معالجاتی بکار برده است که روز بروز مزاج شاه بدتر شده و میخواهد در فرنگ رأی اطبای حاذق را بفهمد و از روی دستور آنها رفتار کند و خود را از تک و تا نیندازد همه میدانستند حکیم الملك بهره ای از طب ندارد و ارثاً معالج این شاه بدبخت شده (۱) متأسفانه خود مریض حس نمیکرد و مثل يك طفل ناخوش بدامن حکیم الملك افتاده بود . »

انگلیسها تازه از جنگ ترانسوال خلاص شده و چراغ فعالیت سیاسی را در ایران که بواسطه جنگهای جنوب آفریقا چندی خاموش بود دوباره روشن کردند و به گرسنگان در باغ سبز نشان دادند که ممکن است چهار میلیون لیره بایران قرض بدهند. محمودخان حکیم الملك و عبدالحسین میرزا فرمانفرما با پشت گرمی و روشنائی آنها علیه امین السلطان مشغول اقدامات شدند در نتیجه امین السلطان استعفا کرده بقم رفت و امین الدوله که معروف بانگلیس مآبی بود صدراعظم شد لیکن انگلیسها برای دادن

۱ - پدر محمودخان حکیم الملك که او را بنام میرزا علینقی میشناختند از جدید الاسلام های بروجرد بود که در ایام ولیعهدی طبیب مظفر الدین شاه شده بود.

قرض بقدری مشکلات پیش آوردند که قرضه انجام نشد.

در این احوال روسها برای بازگشت امین السلطان فداکاری و خرج کردند و شاه را تهدید نمودند که با این رویه روابط دیرینه ایران و روس قطع و اولیای دولت سزای کمال ناراضماندی را از سیاست دولت دارند و در نتیجه اقدامات غیر مطلوب خواهند کرد. (۱)

با این تهدیدات امین الدوله کنار رفت حکیم الملک کابینه تشکیل داد و بارزوی خودش رسید امین السلطان با توصیه سفارت روس بعد از ۱۸ ماه از قسم برگشت و صدراعظم شد اما فراموش نکرده بود که سبب عزل او حکیم الملک شده است جناب صدارت مآبی مقتدرتر از همیشه برخلاف زمان ناصرالدین شاه که بستگی خودش را بروس جرئت نمی کرد علنی کند و از شاه خوف داشت در زمان سلطنت مظفرالدین با کمال وقاحت ظاهر کرد روسها هم روز بروز پروگرام سیاست داخلی و خارجی را بدست پرورده خودشان میدادند (۲) بدو برای پر کردن شکم گرسنه های درباری و انجام آرزوی شاه که رفتن بفرنگ بود مشغول قرض کردن از روسها شد و در دو مرتبه هفتاد کرور تومان قرض کرد اعوانش تأمین آتیه بحد کمال کردند حکیم الملک که از وجوه استقراضی لقمه کافی بکلایش نرفته بود برای برهم زدن بساط امین السلطان کمر بست اما نظر برضایت کامل روسها امین السلطان لقب اتابکی و جبه مروارید دوز گرفت. پولهای استقراضی تماماً لوطی خورشید و دیناری بمصرف مملکت نرسید پس از مراجعت از سفر فرنگ برای خاموش کردن آتش غضب انگلیسها که از قرضه روس حاصل شده بود امتیاز استخراج نفت جنوب را با ثمن بخش بدارسی تبعه انگلیس داد. و امتیاز حفريات ايران را بفرانسه در آن ایام با مر امین السلطان در تعرفه گمرکی تجدید نظر کردند و اینکار بِنفع روسها و ضرر انگلیسها انجام شد چون این موضوع

۱ - خاطر ۱۱ سیاسی امین الدوله صفحه ۲۶۵

۲ - محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۷۴۲-۱۷۷۹

خیلی بضر انگلیسها تمام شد و موقع اجازه میداد لذا برای برداشتن امین السلطان از مقام صدارت دستگاه عظیم سیاست انگلیس بکار افتاد لادرکرزن نایب السلطنه هندوستان بخلیج فارس آمد هاردینک و ریرمختار انگلیس برای ملاقات علمای اعلام به عتبات عالیات رفت و با پول اوقاف هندوستان امین السلطان را تکفیر کردند (۱)

امین السلطان که پرتگاه را در برابر خود مشاهده کرد پیش از کناره گیری از مقام صدارت همانطور که در طوفان منتظره ۱۳۱۳ اعتماد السلطنه رقیب دیرینه خود را مسموم کرده بود ایندفعه هم محمود خان حکیم الملك طیب محرم شاه بزرگترین رقیب دوره مظفری را در روزهای آخر صدارتش مسموم کرده و پس از استعفا عازم زیارت بیت اله الحرام گردید (۲)

### خاطرات محمد باقر خان ادیب الملك

وقایع سال ۱۳۱۲ در جمادی الثانیه اینسال (شهریور) که الکساندر سوم امپراطور روس وفات نمود نیکلای دوم بجای پدر نشست جنرال کروپاتیکین وزیر جنگ روس فاتح ماوراءالنهر را برای اعلام تاجگذاری نیکلای دوم بایران فرستادند از طرف بندگان همایون محمد حسن خان اعتماد السلطنه مأمور پذیرائی شد بعد از مراجعت او بروسیه قرار شد یکنفر هم از طرف شاهنشاه برای تبریک تاجگذاری به پترزبورغ برود سفارت روس اصرار داشت که امین السلطان را بفرستند .

شاه اعتماد السلطنه را در خلوت احضار فرموده و گفت تو هر طور میدانی رأی روسها را بزن که آدم دیگر بفرستیم اعتماد السلطنه هم محرمانه عرب صاحب مترجم مقتدر سفارت روس را ملاقات کرد و گفت همیشه رسم بوده که شاهزاده گان بزرگ را برای تبریک و تسلیت میفرستادند پسریکنفر آبدار که برای اینکار مناسب نیست او هم

۱ - بدست پنهان سیاست انگلیس در ایران تألیف خان ملك ساسانی مراجعه

شود .

۲ - محمود محمود تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس ۱۷۴۲ و ۱۷۷۹

تصدیق کرد و رفتن امین السلطان بروسیه موقوف شد و قرار شد شاهزاده عباس میرزا ملک آرا باین مأموریت برود ولی امین السلطان از جریان این مذاکرات مطلع گردیده و با اعتماد السلطنه دشمن خونی شد.

من و برادرم محمد تقی خان احتساب الملك از شاه استدعای کار و شغلی کرده بودیم يك روز سرسواری شاه فرمودند از من کار نخواهید چون امین السلطان نمیگذارد که بشما کار بدهم منم برای اینکه شما را مرفه الحال نگه دارم هر سال مواجبتان را زیاد میکنم الآن هر کدام سالی شش هفت هزار تومان واجب میگیرید کار میخواهید چکنید چون امین السلطان نمیگذارد .

شاه یکروز بمن فرمود شب عموجانت را (محمد حسن خان اعتماد السلطنه) بردار باهم بیایید درب اندرون من بقراولها سفارش میکنم که شما را ممانعت نکنند من با محمد حسن خان رفتم درب اندرون شاه بیرون آمد و در گلستان راه میرفت ما هم عقب سرش بودیم فرمود من از مزایای آزادی مردم و آزادی قلم و زبان اطلاع دارم ولی ملت ایران جاهل است و معنی آزادی را نمیفهمد تا ملت سواد پیدا نکند آزادی بضر ایران است شما تبلیغات در میان مردم برای درس خواندن و سواد پیدا کردن بکنید که حقوق خودشانرا بدانند دلیل جهالتشان اینست وقتیکه صحبت قانون میشود حقوق مرا معین میکنند بدون آنکه تکالیف خودشانرا بدانند شما ب مردم چیزهایی یاد بدهید که بدانند وطن یعنی چه مملکت چه چیز است اختیارات يك دولت کدام است که وقتی يك پادشاه خارجی از صدر اعظم ما حمایت میکند و ما توانیم او را معزول کنیم ملت جواش را بتواند بدهد. (۱)

۱ - امین الدوله در خاطرات سیاسی اش مینویسد هر وقت شاه خیال تغییر امین السلطان را در خاطر میگذراند سفارت روس جداً مخالفت میکرد یکدفعه شارژدافر روس مسیو اشپایر به محمد حسن خان اعتماد السلطنه نوشت از روی اخبار متواتر اعلیحضرت شاه اراده ترتیب تازه در امور درباری ایران فرموده در موقع مناسب بحضور شاهنشاهی



با این وضعیت اگر من رفتم امین السلطان ایران را تحویل امپراطور روس می‌دهد امین السلطان دیگر حرف‌های مرا نمی‌شنود هر کاری می‌خواهد می‌کند بدون اجازه من انجام می‌دهد فقط بعد از انجام برای من می‌گوید این حرکات برای این است که پشت گرمی بامپراطور دارد سعی شما این باشد که مردم را با سواد کنید تا حقوق خودشان را بدانند (۱) در آخر با اعتماد السلطنه فرمود میدانم که تو آزادی طلبی من هم مثل تو هستم و خیلی میل دارم که مردم برای این منظور حاضر بشوند توسعه‌ی کن مردم را با آزادی طلبی تربیت کنی نایب السلطنه و امین السلطان هر دو با تو دشمنند و هر روز گزارش‌های چندی علیه تو می‌دهند برای اینکه تو را آزادی طلب میدانند ولی بدان که من با تو همراهم و موافقم باید کاری کرد که مردم حاضر بشوند تو سعی کن مردم را تربیت کنی در آخر فرمود این حرف‌های من جزو اسرار پیش‌شما باشد هرگز ابراز نکنید .

→

ع. من کنید البته این اقدام از نظر اولیای دولت روس ناپسند افتاده بچشم رضا نخواهند دید. صفحه ۱۷۷

دفعه دیگر میرزا نصراله خان مشیرالملک با میرزا محمود خان علاءالملک وزیر مختار ایران مأمور دربار روس که آن اوقات مازونا بظهران آمده بود ورود کرده برای مهمی قریب الفوت بار خواستند شاه اجازه حضور داد و هم‌زمان و بدآنسان که سیمیرغ فرموده بود از ملاقات مخصوص با شاردافرو اینکه از مسلک تازه دربار ایران بکلی مایوس است و تغییر اوضاع درباری را مخالف الفت و مورث کدورت ذات‌البین می‌شمرد شرحی بشاه خواندند و چنان وانمودند که اگر ذره از اقتدار امین السلطان بکاهد بنای صفا و بنیان موالات ایران و روس خلل یابد صفحه ۱۷۸

در زمان مظفرالدین شاه هم برای مراجعت دادن امین السلطان از قم بشاه گوشزد کردند که « با این رویه روابط دیرینه ایران و روس قطع و اولیای دولت سزای کمال ناراضمندی را از سیاست دولت دارند و در نتیجه اقدامات غیرمطلوب خواهند کرد ، خاطرات سیاسی امین الدوله صفحه

۱ - بصفحات ۲۹۹ خاطرات امین الدوله مراجعه نمایید



بعد از آنکه امین السلطان بمیل و دستور روسها قرارداد همکاری را برهم زد و خسارت فوق العاده بگردن ایران گذاشت دولت روسیه تزاری در آراء این خدمت تعهد کرد که او را مادام العمر برمسند صدارت ایران نگاهداری کنند همینکه این اطمینان را حاصل کرد نسبت بشاه و درباریان بی اعتنائی پیش گرفت و در امور مملکت خود سری آغاز نهاد بدون مراجعه بشاه تصمیم می گرفت و عمل انجام شده را بعرض میرساند .

شاه همیشه سعی داشت که بین روس و انگلیس يك موازنه ای برقرار داشته باشد هر وقت یکی از آنها بزور امتیازی میخواست شاه محرمانه برای انگلیسها پیغام میفرستاد که شما هم تقاضای يك امتیاز بکنید چنانکه وقتی روسها برای کشیدن راه آهن فشار آوردند شبانه محمد حسنخان اعتماد السلطنه را فرستاد سفارت انگلیس و پیغام داد که شما هم يك امتیاز تقاضا کنید که روسها از این امتیازی که خواسته اند دست بکشند یا اقلاً از شما جلو نیفتند .

در زمان مظفرالدین شاه که امین السلطان را معزول کردند در این عاقلان امین الدوله برمسند صدارت نشست روزی سفیر روس نزد شاه رسید گفته بود که امپراطور میفرماید امین السلطان را سرجای خودش بنشانید این بود که بعد از چند ماه امین الدوله کنار رفت و امین السلطان دوباره صدر اعظم شد از روسیه قرض کرد گمرکات را بگرو گذاشت امتیاز نفت بانگلیسها داد و امتیاز حفريات را بفرانسه ها . و در سر تجدید نظر در تعرفه گمرکی انگلیسها راهش انداختند

### راجع بحاجی محمد حسن امین الضرب

هرحوم میرزا علی محمد خان سید الوزراء عضو دارالوزراء میرزا علی قائم مقام که در مجلس رسیدگی بحساب ضرابخانه حضور داشته بود در این مینویسد آروز امین السلطان تمارض کرد و مجلس نیامد حاجی محمد حسن خان سلام اصفهانی

از موضوع اطلاع نداشت و قتیکه فهمید بحساب ضرابخانه رسیدگی خواهند کرد از شدت وحشت حال غش باو دست داد ساعتی طول کشید تا بحالش آوردند در مجلس مزبور اعتماد السلطنه بحاجی محمد حسن توپید و بعد از ختم مجلس باو گفت که روز شنبه شروع برسیدگی حساب خواهیم کرد و آنچه از خون مردم بیچاره خورده‌ای از حلق خودت و اربابت بیرون خواهیم آورد (۱).

### ضرابخانه

عباس میرزا ملک آرا برادر ناصرالدین شاه در خاطراتش مینویسد (۲) چون از معادن امریکا نقره بسیاری برآمد در اینسال نقره در تمام عالم تنزل نمود سکه‌های ایران که در اصل قلابی بود و بار بسیار داشت بکلی تنزل نمود و سکه سیاه هم از کثرت سکه تنزل فاحش کرد و باعث قلابی بودن و زیاد سکه کردن پول سیاه حاجی محمد حسن اصفهانی تاجر است.

شرح این مطلب آنکه هر ساله مبلغی از ضرابخانه بحضور اعلیحضرت شاهی پیشکش میدادند حاجی محمد حسن اصفهانی آمده متقبل گردید که هر ساله مبلغ پانزده هزار تومان بشاه پیشکش بدهد و در ضمن آقا ابراهیم امین السلطان مرحوم را دید و عده بسیار داد که از او حمایت کند و نگاهداری نماید تا هر نوع تقلبی که بخواهد در عمل ضرابخانه بکند ولی چون آقا ابراهیم مرد پخته عاقلی بود میدانست در چقدر بار زدن سالی چقدر منفعت عاید حاجی محمد حسن میشود از ترس او حاجی محمد حسن زیاده از آنچه تعارف داده بوده نمیتوانست قلاب کاری کند و پول سیاه را از میزانی که باید نمیتوانست بیشتر سکه نماید.

بعد از فوت او که کلیه امورات بدست پسرش علی اصغر خان افتاد او و او جوانی خود پسند و خود رأی و عیاش و دائم الخمر بود حاجی محمد حسن میدان را خلی دید

۱ - خاطرات سید الوزراء نزد پسرش میرزا عبدالوهابخان قائم مقامی است

۲ - شرح حال عباس میرزا ملک آرا صفحه ۱۲۱ تهران شرکت سهامی چاپ

و سه چهار مساوی آنچه به پدرش میداد باو داد و اطرافیان را هم بخت بادلای قوی  
اولا بار طلا و نقره را زیاد کرد ثانیاً پول سیاه را بدرجه سکه نمود که از حد و حصر  
گذشت. قران که هر عددی میبایست بیست عدد پول سیاه باشد عددی چهل عدد پول  
سیاه شد و کسی بر تمیذاشت و آنچه تجار با علم و اطلاع حساب کردند پول سیاه را  
حاجی محمد حسن هر من تبریز مبلغ هفت قران تمام میکرد و مبلغ سی و پنج  
قران می فروخت و منفعت این چند ساله که . . . . . در . . . . . شده  
حساب کردند . . . . . شد در نزد رعیت بیچاره پولی نماند زیرا که مالیات را از رعیت  
سفید گرفته و هر چه بر رعیت دادند سیاه دادند قران در ممالک خارجه نه شاهی شد تجار  
مفلس شدند زیرا که عمل داد و ستد بکلی مسدود شد هر قدر هم عرض کردند بجائی  
نرسید اعلیحضرت شاهی هم مست باده پانزده هزار تومان بودند علی اصغر خان و  
اطرافیان سالی زیاده از دو بیست هزار تومان می گرفتند و علی الاتصال شاه را اغفال  
میکردند و امر بهمین منوال بود و هر چند بی جهت اسکات مردم حکم میشد مجلس  
در خصوص قرار پول منعقد شود و مجلسها منعقد گردید اولاً اجزای مجلس نمی فهمیدند  
صلاح چیست تا بگویند اگر هم بعضی میدانستند بی جهت ملاحظه امین السلطان  
نمیگفتند شاه هم باطناً میل نداشت این عمل برهم بخورد لهذا انعقاد مجلس  
بی نتیجه میماند.

### روایات دیگر راجع بامین السلطان و دختر حسین باغبان باشی

نگارنده در صفحه ۱۸۴ (سیاستگران دوره قاجار) چاپ ۱۳۳۸ خورشیدی  
در ضمن ترجمه احوال محمد حسن خان اعتماد السلطنه و دخیل بودن امین السلطان  
در مسموم کردن او اشاره ای به (اسرار اندرون شاه) نموده ام.  
نظر باینکه در آنوقت اطلاعاتم ناقص و اسناد کافی در دست نداشتم فقط باشاره

قناعت نمودم اطلاعات من در آنوقت عبارت بود از گزارشهای چهارتن از خالوهایم (۱) که از بچه‌گی در اندرون و سپس در دربار ناصرالدینشاه بزرگ شده و از محارم شاه بودند. و همچنین مادر بزرگ من که مادر محمد باقرخان اعتمادالسلطنه بود بواسطه آمد و شد با اندرون شاه از همه اسرار اندرون باخبر بود و نیز متکی بیاداشتهای خویشان بودم که از زوجات شاه و سایر خواجهرایان حرم باواسطه و یا بدون واسطه جمع‌آوری کرده بودم.

### محمد باقرخان ادیب‌الملک در خاطر آتش مینویسد

« در بهار سال ۱۳۰۸ شاه با قدسیه رفته بود از بیماری امینه اقدس سخت ملول بود چشمش بفاطمه دختر محمد حسین باغبان باشی افتاد خوشش آمد امر کرد صیغه‌اش کنند اسمش را باغبان‌باشی گذاشت بعداً کلمه باغبان حذف شد فقط او را خانم باشی خطاب میکردند. در ذیحجه ۱۳۱۰ از شاه پسرش شاهه سقط کرد دو سال بکشتن ناصرالدین شاه مانده بود که شاه عاشق ماه رخساره خواهر خانم باشی شد رخساره در آنوقت پانزده شانزده سال داشت و توی اندرون پهلوی خواهرش بود شاه گاهی لپه‌پایش را می‌چلاند گاهی بغلش میکرد خانم باشی برای کوتاه کردن دست شاه ماه رخساره را فرستاد خانه مادرش شاه هم بامین همایون که صرفه جیب‌دار بود پول داد که خانه آخر خیابان لختی (خیابان سعدی) را بخرد و روزهای سواری از آن راه بشمیران میرفت ماه رخسار در آن بالاخانه خودش را نشان شاه میداد.

چند هفته بعد شاه مصمم شد که روزهای جمعه باغ گلستان را قرق کند دو

- ۱ - اول - محمد باقرخان ادیب‌الملک سپس اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات
- دوم - محمد کریمخان اعتماد خلوت سپس امیرمقدم رئیس بیوتات سلطنتی سوم - محمد تقی‌خان احتساب‌الملک سپس وزیر مفخم‌رئیس تشریفات سلطنتی چهارم - خانبا باخان ادیب‌حضور پیشخدمت خاصه معاون تشریفات سلطنتی



سفر کلاردشت محمد باقر خان ادیب‌الملک روزنامه میخواند

نفر پیشخدمت محرم و دو نفر خواجه‌سرا بیشتر نمانند یکی از خواجه‌سراهای محرم مغرور خان بود آنوقت از دیوار پشت شمس‌العماره ماه رخساره را می‌آوردند توی حیاط مریم‌خانمی که زمان سلطان احمد شاه آبدارخانه کردند آنروز را تا عصر با او بخوشی میگذرانند . (۱)

بعد از چندی خانم‌باشی فهمید فرستاد ماه رخساره را آوردند توی اندرون که مواظبش باشد و طوری او را در مضیقه گذاشت که او بشاه شکایت کرد شاه بامین السلطان فرمود که تو خانم‌باشی را ببین و بگو دست از این کارها بکشند بگو که شاه است و مختار همه چیز اگر مخالفتی بکنی میتواند همه کار بکند. امین السلطان در ملاقات با خانم‌باشی طرح دوستی ریخت در باغ سبز نشان داد خانم‌باشی هم شاه را با

ماه رخساره آزاد گذاشت ضمناً قرار شد خانم باشی همه اخبار اندرون را مرتباً بامین السلطان بدهد و هر اتفاقی که در اندرون میافتد و هر کاری که شاه میکند و هر حرفی که میزند امین السلطان را بی خبر نگذارد. (۱)

بیشتر از یکسال بدین منوال گذشته بود شکایتهای مردم از امین السلطان راجع بیول سیاه و بی اعتنائی امین السلطان نسبت بارباب رجوع درباریان زیاد شد و هم در آن ایام کم کم خیانتهای امین السلطان بگوش شاه رسیده بود. بشاه گفته بودند وقتی که خانم باشی بزیرت شاهزاده عبدالعظیم میرود در باغ حاجی کاظم ملک التجار با خانم باشی ملاقات میکند.

شاه يك کتابچه داشت که همه کارهایش را در آن یادداشت میکرد کتابچه مزبور قفل و بست داشت و کلیدش همیشه در جیب شاه بود. یکروز که شاه به حمام رفته بود کشیک خانم باشی بود خانم باشی کلید را بدست آورده کتابچه را گشوده در آنجا شاه نوشته بود که بعد از قرن باید جزای خیانتهای امین السلطان را بدهد اعتماد السلطنه را صدراعظم کند دارائی حاجی محمد حسن را ضبط و خودش را اعدام نماید و در همه ایران مدارس جدید تأسیس کند و اندرون را تصفیه نماید.

خانم باشی همانروز این مطالب را توسط عزیزخان خواجه به امین السلطان اطلاع داد (۲)

بهر حال جشن قرن پنجاهم نزدیک بود امین السلطان در صد دگشتن شاه برآمد حاجی محمد حسن باستانبول نوشت که میرزا رضا نوکر سابقش را روانه کنند خیر

۱ - ربیع الاول ۱۳۱۱ روزنامه خاطرات اعتماد السلطنه ص ۱۱۱۴

۲ - سالها بعد از قتل ناصرالدین شاه به تقریبی این مطالب از خانم باشی و خواجه سراها هم تراوش کرده بود. که من در ضمن ترجمه احوال اعتماد السلطنه در سیاست گران دوره قاجار از قول میرزا حسن مستوفی الممالک و میرزا حسین خان مومنین الملک باینموضوع در صفحه ۱۸۴ اشاره کرده ام

حرکت او را حاجی سیاح از استانبول با تابلک نوشت و میرزا رضا دوم شوال ۱۳۱۲ وارد طهران شد و در شاه عبد العظیم منزل کرد .



مغرورخان خواجه سرای همایونی که از محترمین آن طایفه بود و بانکارنده دوست بود در ضمن وقایع سری اندرون شاه اینموضوع را مطابق آنچه در فوق نوشته شده برای من حکایت کرد و هم او بود که در آن شب معهود از رفتن خانه اش بیاغ گلستان جلوگیری بعمل آورد .

خانم انیس الدوله که ملکه ایران بود و در مهمانیهای رسمی تاج طلا بر سر میگذاشت برای برادرش محمد حسن خان معظم الدوله حکایت کرده بود :

اوایل تابستان ۱۳۱۲ موقع رفتن بمازندران در لواسان برای شاه سرآورده زده بودند رسم این بود که چادر صدر اعظم و وزراء را نزدیک سرآورده شاه میزدند از چادر امین السلطان تا سرا پرده شاه خیلی نزدیک بود. در دست راست

آغا مغرورخان خواجه سرای خانم باشی

خوابگاه شاه چادر مرا میزدند و در دست چپ چادر خانم باشی را شب بعد از آنکه شاه را خواباندم بچادر خودم رفتم و خوابیدیم نصف شب ملتفت شدم در تاریکی کسی پای مرا میمالد و حشمت زده بیدار شدم دیدم شاه است و سرو پای برهنه بچادر من آمده است من با کمال تعجب جهش را سؤال کردم پس از چند دقیقه سکوت گفت صدای پائی در پشت سر آورده شنیدم آهسته بیرون رفتم در مهتاب دیدم مردی تند میرود صورتش را درست ندیدم ولی اندامش بچشم آشنا آمد . من پرسیدم به کی حدس میزنید گفت بنظم امین السلطان آمد .





خانم امین الدوله ملکه ایران

فردای آنروز شاه دسته قراولان سراپرده را عوض کرد و قدغن فرمود در نزدیکی سراپرده چادر هیچکس را نزنند و همه ملازمین دور از چادر شاه باشند از آنروز چادر امین السلطان را هم دیگر نزدیک سراپرده نزدند. از کلار دشت که برگشتیم هر شب شاه بعد از شام باطاق خلوت میرفت و درب

راروی خودش میبست فقط باروشنی يك شمع در کتابچه‌اش یادداشت میکرد کتابچه را درون کیفی میگذاشت که قفل و بست داشت و کلید آن درجیب جلیقه‌اش بود که با آن میخواستید امین السلطان از خانم باشی خواست که هرطور ممکن است از مطالب درون کیف مستحضر شود و او را مطلع سازد خانم باشی هم درموقع کلیدکیف را بدست آورد و مطالبش را بامین السلطان اطلاع داد بعد از شهادت ناصرالدین شاه آن کیف و یادداشتها بدست من افتاد اهم مطالبش اینها بود اول مجازات امین السلطان بعد از برگزاری جشن پنجاهم دوم مصادره اموال حاجی محمد حسن امین‌الضرب و اعدامش سوم صدراعظم کردن اعتماد السلطنه چهارم بازکردن مدارس در همه ایران پنجم تصفیه اندرون .

مرجان خانم زن شاه مادرشاهزاده یمین الدوله برای نگارنده حکایت کرد خانم باشی کلفتی داشت موسوم به عصمت‌قالبی که چارقدهای اندرون را قالب میکرد صبح روز جمعه گفته بود که دیشب خبر آورده‌اند که خانه‌اش آتش گرفته باید فوری بنخانه برود و از اندرون بیرون رفته خودش را بشاهزاده عبدالعظیم رسانده و بمیرزا رضا آمدن شاه و شکستن قرق را خبر داده بود بعد شنیدیم که يك قسم خویشی هم بامیرزا رضا داشته‌است همانروز خانم شمس الدوله خواهر عین الدوله هم شاهزاده عبدالعظیم بود و عصمت قالبی را آنجا دیده بود .

چنانکه از خاطرات سیاسی امین الدوله و یادبودهای فوق‌الذکر برمیآید اسم دختر باغبان باشی باقتل ناصرالدین شاه و سرنوشت ایران آمیخته و جدا شدنی نیست زیرا مشارالیها بسبب اخباری که از محتویات کتابچه سری شاه بامین السلطان داد یکی از شرکاء جنایت گردیده‌است و اگر مطالب کتابچه سری مزبور بامین السلطان نرسیده بود توطئه قتل ناصرالدین شاه با این درازدستی انجام نمیگردید و کی میداند بعد از برگزاری جشن و انجام نقشه‌های شاه اوضاع ایران چه صورتی بخود می‌گرفت و فکر آزادی تا کجا می‌کشید لاجرم روابط خصوصی او با امین السلطان چندان بتاریخ

ایران مربوط نیست فقط خیانت آقا علی اصغر بولینعمتش را میرساند ولی همدستی او در توطئه قتل شاه جنبه عمومی پیدا کرده و تاریخ ایران بدون ذکر نام و عملیات او ناقص و نارساست .

مشارالیهها اگر میدانست که نتیجه جاسوسی او بکشتن شاه منجر میشود شاید چنین کاری نمیکرد اما بهرحال دانسته یا غیر عمد جزو شرکاء جرم درآمده است و تاریخ نمیتواند نادیده انگارد .

بالجمله سه سال بعد از انتشار جلد (سیاستگران دوره قاجار) کتاب (خاطرات سیاسی میرزا علی خان امین الدوله) بکوشش آقای حافظ فرمانفرمائیان در دانشگاه تهران بچاپ رسید مرحوم امین الدوله منشی حضور شاه رئیس دارالشورای دولت و صدراعظم آزادی طلب ایران با فصاحت و بلاغت ادبی پرده از این (راز اندرون شاه) که من سال های قبل بدان اشاره کرده بودم برداشته و مرا از محذور چندین ساله درآورد .

نظر باینکه جمعی از خوانندگان ممکن است نوشته های محمد حسنخان اعتمادالسلطنه و میرزا علی خان امین الدوله را بی طرفانه تلقی نمایند شاید تذکر این نکته برای رفع ابهام بیفایده نباشد که این دونفر از درباریان درجه اول ناصرالدین شاه بوده اند و بدون اینکه نوشته های یکدیگر را دیده و یا شنیده باشند شخصاً آنچه در مدت بیست سال از افکار و عقاید و رفتار امین السلطان مشاهده میکردند بپلم درمی آورده اند .

اینکه گفتیم از نوشته های یکدیگر خبر نداشته اند باین دلیل است که هردوی ایشان از شاه و ولینعمت خود انتقاد کرده در عین علاقه و دل بستگی مفرطی که باو داشته بدرج مساوی اعمال او پرداخته اند و هر دو وحشت داشته اند که مبادا این انتقادات بدست نامحرم بیفتد زیرا از یکدیگر هم انتقاد کرده بودند .

از اینها گذشته پهلوانان داستان ماهر دو در اردوی مخالف مبارزه میکردند

امین الدوله چنانکه از نوشتجاتش بخوبی واضح است منسوب باردوی انگلیس مآبان بوده و بموجب گفته امین الدوله صفحه ۱۷۷ و غیره اعتماد السلطنه باروسها سروکار داشته است بعلاوه این نکات شکل استخوان بندی و سبک انشاء مطالب و تأثیرات خصوصی بکلی با یکدیگر متفاوت است.

باین ترتیب ما دو روایت مختلف از دو نفر از بزرگان در باریان آگاه دلسوز به اوضاع مملکت در دست داریم که همه عمر با شاه بوده و مصدر خدمات مهم گردیده اند .

### حاصل زندگانی يك صدر اعظم

میرزا علی اصغر خان امین السلطان جوانی است دارای هنر اداره کردن خوش منظر ، باهوش و جاه طلب ، حرف زن و سخاوتمند که با مرگ پدرش در ۲۴ سالگی وارث ۲۴ منصب درباری و دولتی شده است .

در این مرحله مقدرات ایران در دست پادشاهی است که ۳۴ سال از دوران سلطنتش گذشته بعد از صدارت میرزا آقاخان نوری خود عنان مملکت را بدست گرفته و پس از میرزا حسینخان سپهسالار مایوس و از پیشرفت کارهای مملکت ناامید شده مزاجش خسته و فرسوده گردیده در عالم فکر و عمل روز بروز در تنزل بوده و بجای کوشش در اداره مملکت بشکار و شهوت رانی ملیجک بازی پرداخته و رشته امور مملکت از هم گسیخته در بار سلطنت فاسد بیگانگان در کار توسعه نفوذ و تحصیل امتیازات و تعرض بمنافع ملی مملکت بودند .

همینطور که قدرت و نفوذ شاه رو بکاهش میرفت امین السلطان با متانت خاص که داشت در تمام شئون مملکت بتدریج قدرت خود را می گسترده اما بجای اینکه خصیصه های ذاتی خود را در راه اصلاح اوضاع مملکت مصروف بدارد از یکطرف با زود و بندهای خارجی و دادن امتیازات پشتیبانی آنها را جلب میکرد و از طرف دیگر بفکر پر کردن جیب خود و دوستان و بستگانش بود و آنچه بحساب نمی آمد منافع

ملی ایران بود . با دادن امتیاز انحصار دخانیات راه آهن و بانک و کشتی رانی کارون .  
 راه شوسه بفرانسه و نفت داری و حفاریات بفرانسه ها ، همچنین با شرکت یک یهودی  
 اصفهانی با تبدیل پول نقره به سکه مسین اقتصاد ایران را بکلی ورشکسته کرد .  
 در راه تحصیل قدرت و جاه طلبی و اطفاء امیال شخصی همه چیز را زیر پا گذاشت  
 حتی نسبت بولینعمتش که هستی خود و خانواده اش مدیون او بود خیانت ورزید و از  
 ترس مجازات او را بقتلگاه کشانید .



میرزا علی اصغر خان امین السلطان

## مراجعت امین السلطان بایران و گذشته شدنش

### خاطرات آقا محمود خان بصر آقا ابراهیم امین السلطان (۱)

بامرحوم اتابك در بهار ۱۹۰۷ در پاریس بودیم مرحوم اتابك شب تب داشت و ناخوش بود در بستر خوابیده بود یکروز تلگرافی از محمد علی شاه آمد و احوالپرسی کرده بود مرحوم اتابك بعد از خواندن تلگراف بما گفت بچه‌ها این تلگراف مقدمه خواستن من بایران است اما ممکن نیست بایران بروم زیرا محمد علی شاه خیال دارد بدست من مجلس را به بندد و مشروطه را براندازد لیکن با وضعیتی که من در دنیا دیده‌ام هر جا تخم مشروطیت افتاد رفع آن ممکن نیست و انگهی همه ممالک اروپا با مشروطیت اینقدر ترقی کرده اند .

امپراطور آلمان قدرتش هزار مرتبه بیشتر از ناصرالدین شاه است و امروز غیر ممکن است که با استبداد صرف بتوان حکومت کرد .

باری مرحوم اتابك جواب تلگراف را چنین فرستاد که کسالت دارم و هنوز در بسترم و تشکر از احوالپرسی کرد . ده روز بعد يك تلگراف احوالپرسی دیگر محمد علی شاه کرده بود اتابك جواب داد که قدری بهتر شده‌ام و عازم سوئیس هستم . ما را در پاریس گذارده خودش با حاجی میرزا احمد خان بلوزان رفت و در هتل شاتو منزل کرد (۲) .

بعد از چند روز يك تلگراف دیگر محمد علی شاه کرده بود که اگر میل داشته باشید که بایران مراجعت کنید و در تغییر آب و هوا بهبودی حاصل کنید بهتر

۱ - خاطرات مزبور نزد نگارنده است .

۲ - نگارنده در آنوقت در لوزان مشغول تحصیل بودم و بملاقات ابابك در هتل

است . مرحوم اتابك جواب داد كه خیال مراجعت بایران ندارم و در همینجا مشغول معالجه هستم .

آنهایی كه اظهار دوستی با اتابك می‌کردند همه‌شان كاغذ نوشته و تقاضا كردند كه مراجعت كند و دلایل بسیار در محاسن مراجعت می‌شمردند . این كاغذها اتابك را قانع نكرد ولی چون چهار سال بود كه از ایران دور مانده بود به بچه‌هایش خیلی انس داشت و برای آنها خیلی دلش تنك شده بود و هر كس از ایران می‌آمد دانه دانه اسامی بچه‌ها و دوستانش را سؤال می‌كرد بالاخره برای تجدید دیدار بچه‌ها و اقوام عزم مراجعت بایران كرد . اواخر بهار بود كه پاریس تلگراف كردند كه عازم ایرانم و بیائید شمارا به بینم ما بلوزان رقتیم خدا حافظی كردیم آنها بطرف ایران رفتند و ما پاریس برگشتیم . آقا محمودخان مینویسد .

واقعه قتل اتابك در ماه اوت همان سال ۱۹۰۷ بود و من در زمستان آنسال بایران آمدم از اینجا تحقیقاتی است كه من در اطراف قضیه بعد از ورود بایران كردم و نتیجه‌ایست كه خود بدست آورده‌ام .

چون پیش از آمدن اتابك بایران وضعیت نقرار و كشمکش مابین محمدعلیشاه و مجلس باعلی درجه رسیده بود بهیچوجه كاری از پیش نمیرفت بنظر همچو می‌آمد كه روسها بشاه پیشنهاد کرده بودند كه اتابك را احضار كند چون او تنها كسی بود كه معروف به نفوذ داشتن و سابقه بصیرت باوضاع ایران بود شاید او بتواند مابین كشمش مابین دولت و ملت سرانجامی بدهد این بود كه او را بایران دعوت كردند و خیال می‌كردند كه چون او سابقاً چندی طرفدار سیاست روس در ایران بوده باز هم به تلقینات سفارت روس كار خواهد كرد و اساس مشروطیت را خواهد برچید . ولی بعد از ورود و رویه كار كردنش روسها و محمدعلیشاه مظنون شدند كه شاید با مشروطه طلب‌ها همراه است و محمدعلیشاه سخت از او متنفر شده بود او هم وقتی چنین دید تمارض کرده به قیطره رفت . قریب بیست روز در آنجا مانده بیرون نیامد بالاخره مجلسی‌ها بزور او را



بشهر آوردند. فردای آنروز رفته بود صاحبقرانیه پیش محمد علیشاه « این تکه را اشخاصی که در آنساعت حضور داشته‌اند و همه ثقه هستند روایت کردند: وقتی که گفتند اتابك آمده محمد علیشاه چنان عصبانی شده و خون در صورتش آمد که همه فهمیدند. اتابك وارد شده روبروی شاه دو زانو بر زمین نشست و گفت من در يك وضعیت خیلی ناگواری هستم شما از من مظنون هستید که با مشروطه طلبها همراهی میکنم آنها از من مظنونند که میخواهم اساس مشروطیت را برهم زرم بواسطه این سوءظن اصلاح بهیچوجه ممکن نیست و نمیتوان کاری از پیش برد و این نفاق و اختلاف مابین دولت و ملت را خاتمه داد نه آنها حقیقت آنچه را که میخواهند بمن میگویند و نه شما من در این میانه متحیر مانده‌ام. اگر حقیقتاً شما میل باصلاح دارید باید عملاً مساعدت خودتان را بآنها ابراز کنید تا آنها مطمئن بشوند والا مرا از خدمت معاف فرموده اجازه فرمائید بارو با مراجعت میکنم.

محمد علیشاه در حالیکه نمیتوانست تغییر حال خود را پنهان کند گفت من همه جور حاضر مساعدت هستم و از طرف من مطمئن باشید و به آنها هم اطمینان بدهید و بهر نحوی که بخواهند و شما هم صلاح بدانید ممکن است اسباب اطمینان خاطر آنها را فراهم کنم.

اتابك گفت که پس آن چیزی را که تقاضا کرده‌اند که شاه بنویسد مرقوم فرمائید که من برای آنها بیرم و مسئله را خاتمه بدهم. کاغذی را شاه امضا کرد با تاباتك داد اتابك هم تشکر کرده بلند شد از در که بیرون رفت محمد علیشاه يك دشنام خیلی ناسزا ئی عقب سر او گفت «

اتابك شهر آمد در یکی از سفارتخانه‌ها جشن بود که او هم طرف عصر آنجا حاضر شده بود چند دقیقه بیشتر در آنجا مکث نکرده و گفته بود که باید بمجلس بروم از آنجا بمجلس آمده بود در موقع ورودش های وهوی بسیار از وکلا شده بود او هم به تریبون رفته پس از نطق مفصلی کاغذ شاه را خوانده بود و سکوت و آرامش بالنسبه

حاصل شده و از آن التهاب افتاده بودند . یکساعت از شب گذشته همینکه از درمجلس بیرون آمده بطرف کالسکه رفته بود از بالای سردر مجلس هفت تیر بطرف او شلیک کرده بودند دو تیر اصابت کرده بود یکی بشکم و دیگری بریه فقط توانسته بود خودش را بدرون کالسکه بکشاند و در کالسکه تمام کرده بود .

عباس آقا را هم همان اشخاصی که اتابک را زدند در اول خیابان شاه آباد که از میدان نگارستان بیرون می آید در اول شب همان اشخاص زده بودند برای اینکه بگویند عباس آقا اتابک را زده و خودش را هم کشته است و شاید عباس آقا بهیچوجه در این خطوط نبوده و فقط یک عابری سبیلی بوده است که سیاست قاتلین او را هم هدف تیر قرار داده است .

باری چون عباس آقا آذربایجانی بود انجمن آذربایجان هم بریش گرفت که بله از طرف انجمن آذربایجان اتابک خائن نوکر اجنبی را کشتند و تقی زاده هم که رئیس انجمن بود خودش را از تنگ و تانمی انداخت و برای تهدید و واهمه دیگران خودشان این مسئله را شهرت میدادند که باین وسیله مخالفین خودشان را تهدید کرده و استفاده هائی بکنند . ولی خیر . این مسئله مسلم بود که از بالای سردر مجلس اتابک را زدند و بعد هم عباس آقا را در اول خیابان شاه آباد زدند .

در اینکه بامر محمد علیشاه و سفارت روس اتابک را زدند حرفی نیست و این مسئله را هم پس از تفحص بسیار اینطور حل کردم : که روسها خیال میکردند اتابک با مشروطه مخالفت خواهد کرد بدین سبب او را طلبیدند و قتیکه معلوم شد او با مجلس مخالفت نخواهد کرد دیدند وجودش مضرت را شاید انگلیسها استفاده خواهند کرد . اما انگلیسها چون یقین داشتند که با محمد علیشاه نمیتوانند کار کنند و هرچه زودتر باید او را راه بیندازند لهذا این نقشه اتابک که میخواست میان شاه و مجلس التیام بدهد مخالف میلشان بود و میدیدند که اگر این ترتیب پیش بیاید در بیرون کردن محمد علیشاه از ایران تأخیر خواهد شد لهذا هر دو طرف از اتابک دل

خوشی نداشتند و ممکن است که بساط قتلش را هردو فراهم کرده باشند بدون اطلاع دیگری یعنی محمد علیشاه را هردو باینکار واداشته باشند.

آقای غلامحسین خان صاحب اختیار غفاری برای من حکایت کرد که محمد علیشاه چندین نفر را مثل مقتدر نظام ( سردار فشفشه ) و صنیع حضرت و امثال اینها را از در مجلس تا قیطره گذاشته بود که اگر در مجلس تیرها اصابت نکرد بهر حال در آنشب او را در عرض راه قیطره بکشند .

مشهور بود که محمد علیشاه در کار کردن و هوش و فطانت مانند ناصرالدین شاه بود ولی دریغ که همه را بخطا و نادرسی صرف میکرد مثلاً حضوراً بهمه کس تملق میگفت و بمحض اینکه آن شخص بیرون میرفت عقب سرش بد میگفت .

صاحب اختیار میگفت همانشب که اتابک را زدند محمد علیشاه بمن تلفن کرد که اتابک را زدند گفتم بله گفتم مطمئنی گفتم بله و خیلی اصرار کرد که یقین حاصل کند که او مرده است.

### آقای دوستعلیخان معیر الممالک در خاطراتی که برای نگارنده مرقوم داشته‌اند

اتابک تا ۱۳۰۷ هجری قمری انگلیسی مآب بود از آن تاریخ تا زمانی که از صدارت ظفرالدین شاه معزول شد روس مآب بود از سفر ژاپون که برگشت در پاریس با مستوفی الممالک میرزا حسنخان عضو فراموشخانه شدند و با انگلیسها نزدیک شد محمد علیشاه او را بتهران خواست بانظر روسها که مشروطه و مجلس را برهم زند او که عضو فراموشخانه شده و با انگلیسها نزدیک شده بود درست برعکس این میخواست بکند چنانکه پیش از آمدنش بتهران تقی زاده با او مخالفت میکرد بعد که تهران آمد در اسد آباد امام جمعه در منزل ظهیر الاسلام با هم ملاقات کردند و دیگر تقی زاده از او بد نمی گفت روسها همین که ملتفت شدند که او باز رفیق

انگلیس‌ها شده محمد علی‌شاه را بقتل او تحریک کردند و او بدست مفاخر الملك و موقر السلطنه کشته شد .

شبی که او را کشتند از سفارت انگلیس آدم بمنزل او فرستادند اظهار تأسف بسیار نمودند و حاضر کمک و خدمت نمودن بیازماندنش را اظهار کردند .

### آقای صادق صادق مستشارالدوله راجع بقتل اتابك برای نگارنده مینویسد

لقب من صدیق حضرت بود و اتابك مرا باین اسم می‌شناخت وقتی که محمد علی‌شاه او را احضار کرد پس از چهار سال که بژاپون و اروپا رفته بود همین که با تزللی رسید انجمن آنجا به مجلس تلگراف کرد که بگذاریم پیاده شود یا نه در مجلس این موضوع بحث شد من وکیل بودم گفتم آیا او بمیل خود از ایران رفته یا تبعید شده گفتند بمیل خود رفته گفتم پس حالا هم که شاه او را احضار کرده چه مانعی دارد آمدنش بایران همه تصدیق کردند و بخود من مأموریت دادند که بانجمن تلگراف کنم هیچگونه ممانعت نکنند وقتی که تهران آمد پرسیده بود صدیق حضرت کیست گفته بودند پسر مستشارالدوله است بحاجی امین‌الضرب گفته بود میل ملاقات مرا دارد حاجی امین‌الضرب مرا با کالسکه خودش برد بیارک پیشخدمت مرا وارد تالار بزرگ کرد بالباس روی نیمکت دراز کشیده و خوابش برده بود قدری نشستم بیدار شد و بسیار محبت کرد در ضمن صحبت‌هایی که آنروز کرد گفتم من در ایران مشهور بروس فیلی بودم و همه کس مرا علم‌دار سیاست آنها میدانست یکروز سفیر روس برای ملاقات من آمد يك یادداشتی بدولت ایران نوشته بود در هشت ماده که تمام اختیارات دولت را در اوضاع داخلی سلب میکرد از جمله یکی این بود که دولت ایران بدون موافقت روسیه از هیچیک از ممالک دنیا مستخدم نیاورد من از قبول آن استنکاف کردم گفتم اگر قبول نکنید میدانید که چه میشود گفتم آری من خودم پیش از اینکه شما بسفارت برسید نتیجه‌اش را از شاه تقاضا خواهم کرد گفتم استعفا میکنم بمحض اینکه او رفت من

استعفای خودم را نوشتم و بسوگندهای غلاظ و شداد مؤکد گردانیدم که خسته شده‌ام اجازه سفر حج می‌خواهم شاه را هم عین‌الدوله و امثال او که مخالف من بودند راضی کردند و استعفای مرا قبول کرد من از ایران بیرون رفتم در همه جا عوض اینکه مأمورین روس که من سالها منسوب بایشان بودم بمن محبت کنند اصلاً بمن اعتنائی نکردند برخلاف در همه جا مأمورین انگلیس نهایت مساعدت و همراهی و محبت را نسبت بمن مرعی داشتند بحدی که در ژاپون سفیر انگلیس دقیقه‌ای از من جدا نمیشد مثل یک نفر رفیق قدیم مرا در شهرها و موزه‌ها و تماشاگاه‌ها راهنمایی می کرد طوری که اسباب تعجب من شده من بدون خودداری سبب اینقدر محبت را پرسیدم . گفت عدم قبول آن یادداشت دولت روس من گفتم جز من و او کسی در آن اطاق نبود شما چگونه دانستید گفت وقتی که تلگراف به پترزبورغ کرد ما مستحضر شدیم از آن گذشته خیال می کنید در وزارت خارجه پترزبورغ کسی نداشتیم که به ما خبر بدهد .

بهر صورت همه دنیا را که دیده و بلندن رفتم در آنجا جمعیت آزادیخواهان از من قول گرفتند که با مشروطه ایران مساعدت کنم و من باین شرط و برای این کار بایران آمدم.

باری عجالتاً با محمدعلیشاه در کشمکش هستم او نمیخواهد با مجلس و مشروطه کمک کند من هم بموجب قولی که در لندن داده‌ام چاره جز این ندارم یا شاه را راضی کنم و یا استعفا کرده باروپا برگردم.

چند روز پیش از کشته شدنش تعرض کرده نه بدربار رفت و نه بمجلس آمد تابستان بود و در قیطریه منزل داشت یکروز شاه احضارش کرده بود و دستخط راجع بمشروطه را امضا کرده بهش داده بود. او خوش و خرم و خندان بمجلس آمد و دستخط را آورد . بعدها معلوم شد که برای اغفال او دستخط را امضا کرده بود و او را فریب داده بود که بمجلس بیاید و ضمناً تهیه کشته شدنش را دیده بود.

عصر تابستان بود طرف شمال عمارت را توی باغ فرش کرده بودند همه و کلا روی زمین می نشستند اتابک در گوشه زاویه نشسته بود و کلاهم مسجدی يك ردیف پشت بعمارت نشسته بودند کم کم تاریک شد چراغ آوردند تماشاچیان پشت سر ردیف دوم ایستاده بودند من دیدم که چند مرتبه دو سه نفر از بیرون آمدند با تماشاچیان سرگوشی حرف زدند و بیرون رفتند دو ساعت از شب گذشته بود که اتابک بیرون رفت صدای تیر بلند شد يك کسی دوید که اتابک را زدند رفتیم دم در تاریکی محض بود از بالای درمجلس خاکستر و خاک مقارن آمدن اتابک ریخته بودند توی گرد و خاک چند تا تیر زده بودند تیر کاری به پشت گردنش خورده بود چون قیطره به منزل داشت درخانه شهری اش کسی نبود ولی با وجود این توی کالسکه گذاردند يك سید بلند قد کردن کلفتی پرید توی کالسکه و او را بغل کرد رساندند بخانه اش اتابک را روی يك قالیچه گذاردند و بردند توی حوضخانه برادرهایش آمدند آن سید خیلی شیون وزاری میکرد و صدای ناله اش با آسمان رفته بود اتابک که همه خیال میکردند تسلیم شده هنوز زنده بود یکدفعه چشمش را باز کرد نگاهی بسید کرده تبسم نمود باز چشمهایش را بست سید بدون معطلی زد بچاک همه تعجب کردند معلوم شد که در کالسکه ساعت وانگشتر های اتابک را بلند کرده و خیال نمیکرده که هنوز زنده باشد همینکه اتابک چشمهایش را باز کرد او در رفت و چند دقیقه بعداً اتابک تسلیم شد .

اما توطئه قتل مسلماً بامر محمدعلیشاه بود سعدالدوله مستحضر بوده موقر- السلطنه و سردار فشفشه و صنیع حضرت و رحیمزاده تبریزی و جماعتی دیگر در این امر شریک بودند.

خلاصه وقتی که من از مجلس بخانه اتابک میرفتم دم سردر نگارستان که خانه حاجی معین السلطان بود دیدم مردم دور نعشی جمع شده اند و هیچکس نمیدانست کیست بعدها معلوم شد که نعش عباس آقا بوده که همان عمال محمدعلیشاه برای اینکه نعل وارونه بزنند آن بیچاره بیگناه را کشته اند و انجمن آذربایجان و تقی زاده این

واقعه را برایش گرفته که کار آنها بوده است .

### اسناد وزارت خارجه انگلیس راجع بقتل اتابك

سراسپرینک راپس وزیر مختار انگلیس بهادوار گری وزیر خارجه مینویسد  
۱۳ سپتامبر ۱۹۰۷ مجلد ۳۰۷، ۳۷۱ .

رئیس مجلس صنیع الدوله در جلسه سری مجلس که در ۲۹ اوت ۱۹۰۷ تشکیل شد گفت اگر کابینه اتابك مجبور باستعفا گردد اوهم فوری استعفا خواهد داد زیرا منتظر نخواهد شد که مجلس بدست دشمنان آن منحل گردد .

تقی زاده در آن جلسه حملات خود را علیه اتابك و کابینه او از نو آغاز کرد و سوابق او را شرح داد و گفت او باشاه توطئه کرده است . تقی زاده در جلسات قبلی مجلس گفته بود امین السلطان لقب او نیست بلکه باید گفت خائن السلطان است .

جسد اتابك را با کالسکه شخصی بمنزلش بردند نامه های تهدید آمیز نوشته بودند هر گاه مراسمی انجام گیرد خانه او را بوسیلد بمب منفجر خواهند کرد لذا برای اطاعت او امری که بعد از طرف شاه رسید جنازه او را یکشنبه شب اول ماه سپتامبر ۱۹۰۷ یعنی بیست و چهار ساعت بعد از قتل و چهار ماه پس از مراجعت از فرنگ بایران بطور محرمانه بقم حمل کردند .

مجلس هنوز جرئت نکرده است اسناد و مدارکی که در آنها بطور صریح در باره تحریکاتی که منجر بقتل اتابك شده مطالبی بدست آمده و شاه من غیر مستقیم مسبب اصلی شناخته شده چاپ و منتشر نماید .

دوستان و طرفداران اتابك همه از کار برکنار شدند و صنیع الدوله رئیس مجلس شورای ملی استعفا داد نمایندگان بحضور شاه رفتند شاه از آنها قول گرفت که از این بعد راجع بجریان قتل صدر اعظم سابق تحقیقات دیگری بعمل نیاورند . در نتیجه بازجوئی ها متوقف گردید کسانی که متهم در قضیه ترور اتابك بودند آزاد شدند .



اوراقی که از منزل یکی از متهمین بدست آمد نشان میدهد سپهدار - فرمانفرما - امیربهادر جنک نایب السلطنه کامران میرزا وسعدالدوله وجوهی در اختیار انجمن سری گذاشته و کسان خود را در میان آنان جا داده عمال سعد الدوله در آن انجمن فعالیت‌های بخصوصی داشتند و مقالاتی برای خائن قلمداد کردن اتابک تهیه کرده بودند .

ضمیمه شماره ۴ یادداشت چرچیل .

راجع بقتل اتابک بازرسی و تحقیقات متوقف گردید وزیر عدلیه و حاکم تهران هر دو از شرکت در استنطاق و بازجوئی مجرمین و ادامه تحقیقات خودداری کرده‌اند و روز پنجشنبه کسانی که با اتهام قتل توقیف شده بودند همه آزاد گشتند .

## قتل اتابک

آنچه از مجموع نوشته‌ها و خاطرات و اطلاعاتی که بدست آمده و شنیده شده چنین میتوان نتیجه گرفت که در آخرین دوره زندگانی سیاسی اتابک یعنی مدت ۴ ماه رئیس‌الوزرائی او در عصر مشروطیت دو جریان کاملاً متمایز بر علیه او وجود داشته‌است و عناصر مربوطه بهر دو جریان قصد جان اتابک را کرده بودند یکی انجمن آذربایجان و تروریست‌های قفقازی و دیگر دار و دسته محمد علی‌شاه و مخصوصاً شخص او که از اتابک کاملاً مظنون شده بود .

دشمنی انجمن آذربایجان با امین‌السلطان اظهر من الشمس است رئیس این انجمن سید حسن تقی‌زاده در وقتیکه امین‌السلطان در راه مراجعت بایران بود و هنوز

تهران نرسیده بود در مجلس شورا علنی گفته بود « از همه خائن تر امین السلطان است و لقب واقعی او باید خائن السلطان باشد » (۱).

وقتی هم که اتابک به تهران رسید رئیس الوزراء شد و میخواست هیئت دولت را بمجلس معرفی نماید در جلسه خصوصی مجلس شورای ماسی تقی زاده سوابق اتابک را شرح داده گفته بود او خائن است و حالا با محمد علی شاه توطئه برای برانداختن مجلس چیده است. عین این مذاکرات را وزیر مختار انگلیس بلندن گزارش داده است. (۲)

از طرف دیگر مناسبات نزدیک رئیس انجمن آذربایجان با سفارت انگلیس در تهران مسلم و بلا تردید میباشد زیرا اسناد معتبر درجه اول در این باره وجود دارد نه فقط پس از توپ بستن مجلس آن انجمن کاغذی محرمانه با سفارت نامبرده نوشت و امان خواست بلکه مهمتر از این در همان وقتی که در سفارت پناهنده بود کتباً از سفارت مزبور تقاضا کرد که بوکالت از طرف او خسارت و غرامت اموالش را از دولت ایران بگیرند .

وزیر مختار انگلیس موضوع را بدولت خود ضمن نامه ۱۹ نوامبر ۱۹۰۸ گزارش داده و کسب تکلیف میکند . دستوری که از لندن بتاريخ دوم ژانویه ۱۹۰۹ سفارت تهران صادر شده مینویسد « غیر از حمایت جانی در چنین موقعیت و شرایطی شما نباید برای جانبداری از ادعای تقی زاده اقدامی بکنید . (۳)

۱ اسناد وزارت خارجه انگلیس مجموعه شماره ۳۷۱۳۰۱ گزارش و مذاکرات مجلس در ششم اوت ۱۹۰۷

۲ - ایضاً مجموعه شماره ۳۷۱۳۰۴ گزارش مذاکرات مجلس ۲۹ اوت ۱۹۰۷

۳ - اسناد وزارت خارجه انگلیس شماره ۳۷۱۳۵۰۷ دستور العمل ۲ ژانویه

۱۹۰۹ عکس اصل اسناد مربوطه در مجله تهران مصور یازدهم مرداد ۱۳۴۲ منتشر گردیده است.

از طرف دیگر در سوابق روس مآبی اتابك و اینکه انگلیسها دشمن سرسخت او بودند هیچگونه تردیدی نیست با کاردانی وهوش فوق العاده و آشنائی که اتابك باوضاع ایران داشت سفارت پی برده بود که چون رژیم مشروطه قوتی گرفته است اتابك با مشروطه خواهان و مجلس قصد همکاری دارد و بهمین نظر بود از روزیکه قرار شد اتابك بایران برگردد تمام دوستداران و عمال سیاست انگلیس ویرا میگویدند علی الخصوص نمایندگان انجمن آذربایجان در مجلس و ملك المتكلمین و غیره که از سفارت انگلیس مستمری و وظیفه می گرفتند و بالای منبر علیه او سخن سرائی می کردند و روزنامه های مزدور بر علیه او جبهه مخالف تشکیل میدادند و این مخالفت از حدود عادی تجاوز کرده بود .

حیدر خان قفقازی معروف به عمو اوغلی با انجمن آذربایجان پیوند و همکاری صمیمی داشته و از یادداشتهايش که قسمتی بچاپ رسیده معلوم میشود که انجمن آذربایجان بدست او تهیه ترور اتابك را میدیده است . از طرف دیگر محمدعلیشاه در وقت دعوت اتابك بایران خیال میکرده است که مشارالیه مثل سابق هنوز طرفدار سیاست روس است ولی پس از ورود بایران و رفتاری که با مشروطه طلبها ابراز داشته و آوازه فراماسون شدنش را نیز شنیده کاملا مظنون شده است چنانکه خودش در استانبول در نزد نگارنده اعتراف کرده است (۱).

در این احوال هم انجمن آذربایجان که تحت تأثیر الهام بخش اجانب بوده وهم اشخاصی که از سفارت روس الهام می گرفتند دست از جان اتابك شسته بودند . مزید بر این دو دسته دشمنان شخصی اتابك مثل کاهران میرزا - محمد ولیخان نصر السلطنه - عبدالحسین میرزا فرمانفرما - میرزا جوادخان سعدالدوله وغیره اطراف محمدعلیشاه را برای نابودی او گرفته بودند چنانکه وزیر مختار انگلیس گزارش

۱ - یادبودهای سفارت استانبول - صفحه ۴۴ نوشته خان ملك ساسانی چاپ

میدهد طرفداران محمدعلیشاه در انجمن آذربایجان آدم‌هائی داشته‌اند که پول خرج میکرده‌اند هیچ بعید نیست که انجمن آذربایجان و کارکنان محمدعلیشاه با تفاهم و همکاری یکدیگر در يك شب معین برای ترور اتابك تصمیم گرفته باشند بطوری که محمدعلیشاه برای نگارنده حکایت کرد صنیع حضرت و موقرالسلطنه و یکی دو نفر دیگر مأمور اینکاره شده بودند ممکن است از انجمن آذربایجان هم حیدر خان عمو اوغلی و یا دیگری این مأموریت را داشته‌اند.

در خاطرات آقامحمودخان برادر اتابك میخوانیم که هفت‌هشت گلوله بطرف اتابك شلیک کردند يك گلوله به ریه و دیگری بشکمش خورده بود. در خاطرات مستشارالدوله میخوانیم که گلوله کاری از پشت گردنش اصابت کرده و از سینه بیرون آمده بوده است پس میتوان قبول کرد گلوله‌ای که از پشت گردنش اصابت کرده از بالای سردر مجلس بدست کسان محمدعلیشاه بوده و گلوله‌هائی که به ریه و شکم خورده بود از طرف مأمورین انجمن آذربایجان بوده است.

از گزارشهای سفارت انگلیس که میگوید مجلس هنوز جرات نکرده است اسناد و مدارکی که در آنها بطور صریح درباره تحریکاتی که منجر بقتل اتابك شده مطالبی بدست آمده و شاه من غیر مستقیم مسبب اصلی شناخته شده چاپ و منتشر نماید. نمایندگانه بحضور شاه رفتند و شاه از آنها قول گرفت که از این بی‌بعد راجع بجریان قتل صدراعظم سابق تحقیقات دیگری بعمل نیاورند. در نتیجه بازجوئیه متوقف گردید و کسانی که متهم در قضیه ترور اتابك بودند آزاد شدند مسلم است که محمدعلیشاه در اینکار دست داشته است (۱).

## ۳

## میرزا نصراله خان مشیرالدوله

ترجمه احوال میرزا نصراله خان نائینی نواده حاجی  
عبدالوهاب پیر ارتباطی با خانواده نگارنده دارد که  
اینک بطور اجمال آورده میشود .

بعد از شهادت میرزا ابوالقاسم قائم مقام نیای من میرزا مهدی ملک الکتاب پسر  
عمو پسر عمو و داماد آن مرد بزرگ که در سیاست مملکت مشاور و در عملیات حکومت دست  
راست او محسوب میشد فراراً بقم رفته در حرم حضرت معصومه سلام اله علیها متحصن  
شد کتابخانه و اثاثیه منزلش را آقا محمد حسن صندوقدار محمد شاه مطابق صورت  
ممهور که در دست است برای شاه ضبط کرد خانه هایش که در محله پامنار بود میرزا  
شفیع صاحب دیوان آشتیانی تصرف نمود . املاک شمیرانش که عبارت از شش دانگ  
شمش آباد شش دانگ مبارک آباد و سه دانگ لویزان بود میرزا نصراله صدر الممالک اردبیلی  
که دعوی ارشاد می کرد و خود راهمدوش حاجی میرزا آقاسی میدانست غصب کرد املاک  
فراهانش حرآباد و نظام آباد و فیروزآباد و آسنجران و دولت آباد و غیره را هر یک از  
عمال دولت که نفوذی در عراق داشتند منصرف شدند . (۱)

۱ - ادیب الممالک فراهانی در مقدمه کتاب حالت نگاشته حاجی میرزا محمد حسین  
ملک الکتاب شطری از آن وقایع را بقلم آورده است چاپ ۱۳۱۲ خورشیدی .



حساب مستمری مطاع مکرم را باو پرداخت نمایند و تمه که باید بدیوان بدهید با عالیجاه معزی الیه حساب را مفروغ نمایند که هنگام حواله دیوان معطلی بجهت آنحواله حاصل نشود زیاد زیاده است والسلام. مهر چهار گوش کوچک المتوکل علی اله

محمد تقی

دوران صدارت مستعجل میرزا تقی خان که سپری شد میرزا مهدی ملک هم وفات کرد در آنوقت پدرم میرزا محمد حسین صغیر بود و خانه‌ها و املاک را مجدداً دیگران بردند.

در سال ۱۲۸۳ که میرزا محمد حسین بسن بیست سالگی رسید روزیکه ناصرالدین شاه بشکار میرفت عریضه‌ای بشاه نوشته شخصاً بدرب اندرون شاهی رفت که عریضه را بدست شاه بدهد در عریضه مزبور ضمن شکایت از عدم توجه اولیای دولت و مقامات شرعی و قانونی باحقاق حق مظلومین و رواج بازار رشوه‌گیری و ناسخ و منسوخ احکام و اسناد نوشته بود اگر میرزا ابوالقاسم قائم مقام سلطنت را در اولاد نایب السلطنه تثبیت نکرده بود و بعد از فوت فتحعلی شاه باکمک پدرم موضوع ولیعهدی ظل السلطان را ازین نبرده بود و دیگر مدعیان سلطنت را با هزار گونه تشبث و سیاست ماهرانه مقهور نکرده بود و بنا بصیت مرحوم نایب السلطنه محمد میرزا را بتخت نشانده بود و از تجزیه ایران جلوگیری نکرده بود امروز اعلیحضرت پادشاه و مالک الرقاب مملکت ایران نبودید (۱)

حال در عوض این خدمات خجالت میکشم که عرض کنم خانهای شهری مان در تصرف دیگران املاک شمیرانات در دست درباریان - دهات فراهانمان در تصرف غاصبین است عدم توجه باحقاق حق مظلومین خانواده هزارساله را از پا در آورده شاید موقع آن رسیده باشد که از خاکپای مبارک استدعا کنیم بعد از اینهمه جانفشانی امر

۱ - به ترجمه احوال حاجی میرزا آقاسی در همین کتاب مراجعه شود.



همایون صادر شود که اهلاك ما را هر کس غصباً تصرف کرده بگیرند و مسترد دارند که ما بتوانیم درخانه پدرانمان زندگی کنیم . (۱)

معلوم است از این رفتار جسورانه شاه خشمگین شده زندانش کردند اما شباهنگام يك کيسه پول سفید و يك دست لباس دهقانی در زندان برایش بردند و خروج از تهران را توصیه کردند از اینجا رشته سخن را بدست مرحوم پدرم میدهم:

از زندان که بیرون آمدم نصف شب بود بازار بزرگ را طی کرده باغ ایلچی رسیدم که پس از گذشته شدن وزیر مختار روس باغ سفارت قهوه خانه شده بود در آن ساعت درش بسته و مشتریها رفته بودند جوان کچلی در را باز کرد پرسیدم آیا ممکن است، شب را اینجا بگذرانم قبول کرد در را بستیم از خوردنی سؤال کردم گفت چیزی نداریم و چه مختصری باو دادم و گفتم نان و پنیر و انگور بخر و بیار همینکه آورد پرسیدم شام خورده ای گفت خیر چیزی نداشتم تقاضا کردم که ماحضر را باهم بخوریم لنگی بجای سفره پهن کردیم سر سفره پرسیدم اسمت چیست ؟ گفت نصراله . اهل کجائی ؟ گفت نائین

اینجا چه میکنی ؟ گفت خواهرم بخط نسخ بیاضهای دعا مینویسد من هر ساله آنها را بطهران می آورم و درب خانه اعیان می برم هر کس جزئی وجهی بابت هدیه آنها میپرداخت من آن وجوه را جمع کرده بنائین برمیگشتم و با مادر و خواهر معاش میکردیم امسال هیچکس بیاض دعاها را قبول نکرد و وجهی از آن بابت بدست نیامده چون خرجی مراجعت هم نداشتم ناچار در این قهوه خانه نزد موشی قلیان فروش شاگرد شدم .

من گفتم خیال عزیمت بسمت یزد و کرمان دارم اگر بیائی تورا بنائین میرسانم گفت بروم موشی قهوه چی را صداکنم که اسباب قهوه خانه را تحویل بگیرد و همراه شما راه بیقیمت من روی نیمکت های قهوه خانه که از حصیر مفروش بود ساعتی استراحت

کردم و پیش از اذان صبح با تفاق او براه افتادیم تا شاهزاده عبدالعظیم پیاده رفتیم و از آنجا تهیه چارپائی کرده بنائین رسیدیم با او خدا حافظی کرده همانطور تا شناس به یزد و کرمان و از آنجا به هندوستان رفتیم (۱)

چند سال بعد که بطهران باز آمدم بدیدن من آمد و شکرگذاریها کرد دیدم در لباس اهل قلم است پرسیدم چه میکنی گفت منشی وزارت امور خارجه هستم. بعدها تحقیق از حالش کردم معلوم شد سال بعد از آن شب معهود بعادت مألوف ادعیه خط همشیره را بطهران آورده یکی را هم برای میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزاره برده بود مقارن همان ایام مشارالیه بکارگذاری مهمام خارجه آذربایجان میرفته و میرزا نصراله را که کوره سوادى داشت بسمت نوکری به تبریز برده و در آنجا لله‌گی حسن خان پسرش را (مدحت‌السلطنه) باو واگذار کرده بود. (۲)

در تبریز طرف اعتماد و وثوق نایب‌الوزراء واقع گردیده ثبات کارگذاری شده بود در ۱۲۸۹ قمری دختر حاجی میرزا تقی آجودان کارگذاری را برای خودش خواستکاری نموده بود ولی حاجی ناهبرده او را کفو خود ندانسته و از این وصلت استنکاف کرده بود همینکه نایب‌الوزاره اینموضوع را شنید شخصاً پادر میانی کرده و با اصرار تمام دختر حاجی مزبور را برای میرزا نصراله گرفته بود.

در سال ۱۲۹۳ میرزا ابراهیم خان نایب‌الوزراء در تبریز مرحوم شد چون مشارالیه ازدوستان خیلی نزدیک میرزا سعید خان وزیر امور خارجه بود در وصیت‌نامه خود کفالت عیال و اولادش را باو واگذار کرده بود میرزا سعید خان هم بمیرزا نصراله منشی

۱ - بدستان « جلال شاه » مجله پارس چاپ اسلامبول ۱۳۰۰ خورشیدی  
مراجعه شود.

۲ - بعدها خواهرزن خودش را به عقد حسن خان مزبور در آورد که از آن ازدواج حسین خان مدحت‌الدوله پیشخدمت مرحوم سلطان احمدشاه و محسن خان مدحت‌السلطنه عضو وزارت امور خارجه بوجود آمدند.

کارگذاری نوشت که عیال و اولاد میرزا ابراهیم خان را برداشته تهران بیاید. بتهران که رسیدند در محله پامنار کوچه بهاءالدوله نزدیک خانهای میرزا سعیدخان منزل کردند اغلب روزها میرزا سعیدخان برای احوال پرسید عیال و اولاد میرزا ابراهیم خان بمنزل آنها میرفت میرزا نصراله هم از خوش خدمتی ذره ای فروگذار نمیکرد و هر روز تادرب وزارت خارجه همراه میرزا سعیدخان راه میافتاد یکروز میرزا نصراله شیرازی که منشی بود بسبب کمی مواجب و مرسوم سرخدمت نیامده بود میرزا سعیدخان پرسید چرا نیامده گفتند قهر کرده است. بغتته چشمش بمیرزا نصراله نائینی افتاد با لهجه ترکی گفت آن نصراله نباشد این نصراله باشد. پسر بیا بنشین فی الفور قلمدان ولوله کاغذی جلویش گذاشتند و از آن تاریخ منشی وزارت امور خارجه شد.

از سفر آذربایجان و زد و بند کارگذاری مهم خارجه تبریز سیصد تومان پس انداز کرده بود که در کوچه غریبان یک خانه خرید و تا پدرم زنده بود هر سال حتی وقتیکه وزیر امور خارجه و صدراعظم شده بود روز نوروز اول بدیدن پدرم می آمد سپس برای سلام شاه بدربار میرفت.

## ۲

در سال ۱۲۹۸ هجری قمری میرزا سعید خان او را بمدیری اداره روس گماشته در سال ۱۳۰۳ که یحیی خان مشیرالدوله قزوینی وزیر امور خارجه شد لقب مصباحالملکی برایش گرفت.

از ۱۳۰۵ تا ۱۳۰۸ که میرزا عباس خان قوامالدوله آشتیانی وزیر امور خارجه بود میرزا نصراله خان همچنان مدیر اداره روس بود.

در این ایام است که میرزا علی اصغر خان امینالسلطان وزیر اعظم که بقول لرد کرزن علمدار سیاست انگلیس در ایران بود در مقدمه تحریم تنباکو تغییر سیاست داده علمدار سیاست روس شد البته در این تغییر مسلک دادن بخدمتگذاری کسی که بیش

از ده سال مدیریت اداره روس بود احتیاج کامل داشت لذا برای میرزا نصراله خان لقب مشیرالملکی گرفت و بعد از فوت قوام الدوله چندی هم کفالت وزارت امور خارجه را بعهد او گذاشت. در این ایام میرزا نصراله سه فرزندش موسوم به حسن و حسین و علی را برای تحصیل روانه فرنگستان کرد. حسن را بمدرسه نظام مسکو فرستاد حسین را بمدرسه سیاسی پاریس و علی را بمدرسه مهندسی نظام فرانسه سپرد.

بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه که بساط وزارت جنگ کامران میرزا نایب السلطنه برچیده شد و امین السلطان بقم تبعید گردید میرزا علی خان امین الدوله سینکی صدراعظم شد در کابینه او که عبدالحسین میرزا فرمانفرما وزیر جنگ بود میرزا نصراله خان مشیرالملک وزیر لشکر شد و باین سمت باقی بود تا وقتی که امین السلطان از قم برگشته و دفعه دوم صدراعظم شد در آن وقت مشیرالدوله حاج شیخ محسنخان وزیر امور خارجه که برای معالجه و مذاکره امتیاز راه آهن ایران به برلن رفته بود در آنجا وفات یافت لقب و خدمتش را بمیرزا نصراله خان دادند در ربیع الثانی ۱۳۱۷ هجری قمری میرزا نصراله خان وزیر امور خارجه شد و من در ۱۷ شعبان ۱۳۱۷ داخل خدمت وزارت امور خارجه شده و به منشیگری اداره روس معین شدم پسران میرزا نصراله که در فرنگستان بودند و هنوز دوره تحصیلاتشان تمام نشده بود بطهران احضارشان نمود میرزا حسنخان در مدرسه نظام مسکو تحصیل میکرد بطهران که آمد مشیرالملک شد و ریاست بایگانی وزارت خارجه باو محول گردید میرزا حسین خان را بریاست کابینه برگماشت میرزا علی خان چون ناخوش احوال بود گاهی بوزارت خارجه می آمد و در کابینه مینشست .

در سال ۱۳۱۷ هجری قمری مظفرالدین شاه میل سفر فرنگستان کرد امین السلطان صدراعظم در صد برآمد برای رضایت خاطر همایونی و سیر کردن شکم ناراضیها و ازدیاد نفوز روس در حدود مبلغ یکصد میلیون منات از روسها قرض کند . واسطه مذاکرات معلوم است میرزا نصراله خان بود که سالها باروسها سروکار داشت و پسرش



میرزا نصراله خان مشیرالدوله نائینی

حسنخان درمدرسه نظام مسکو زبان روسی یادگرفته بود.

در آنوقت میرزا رضا دانش ارفع الدوله محرم امین السلطان در پترزبورغ وزیرمختار ایران بودیک قسمت قرضه را بکمک او گرفتند ودلالی اش را امین السلطان و مشیرالدوله تقسیم کردند مظفرالدین شاه با آن پول بفرنگستان رفت و میرزا حسن خان مشیرالملک بسمت مترجمی شاه ملتزم رکاب شد چون پدرش در زمانی که حاجی محسنخان مشیرالدوله رئیس لژ تهران بود فراماسون شده بود اوهم در پاریس داخل لژ فراماسون گردید.

بالجمله پولها را لوطی خور کردند ودست ازبا درازتر برگشتند درآن سفر نکبت اثر با مترجمی میرزا حسنخان مشیرالملک و دلالی کتابچی خان ارمن امتیاز

استخراج نفت ایران را بطوریکه در زیر خواهد آمد بدارسی کانادائی دادند. مدرسه علوم سیاسی را بدستکاری مشیرالملک تأسیس نمودند.

برای قرضه دوم ۱۳۱۸ ارفع الدوله را از پترزبورغ احضار کردند چون پرس از محارم امین السلطان بود و نمی بایستی بیکار بماند لذا او را سفیر کبیر ایران در دربار عثمانی نمودند (۱)

برای میرزا حسن خان که در آن وقت هنوز سی سال نداشت از دولت روس آکرمان خواستند که دلالی قرضه ثانی بدست او برسد روسها هم نظر به سوابقی که با پدرش داشتند فوراً موافقت کردند اداره فرامین و نامه جات وزارت امور خارجه فرمان وزیرمختاری نورچشمی را صادر کرد (ربیع الاول ۱۳۱۹)

باین ترتیب میرزا حسنخان مشیرالملک وزیرمختار پترزبورغ شد تا حالا پیش آمد از هر جهت پسندیده بود اما يك خاری در سفارت پطرخلیده بود که تا او را از آنجا نمی کنند مأموریت نورچشمی مطابق دلخواه بعمل نمی آمد و آن خارمغیلان صمدخان ممتاز السلطنه بود.

روزی میرزا نصراله خان مشیرالدوله وزیر امور خارجه بنده کمترین راکه منشی اداره روس بودم احضار کرد و گفت بصمدخان ممتاز السلطنه بنویسید «هر مأموریتی بخواهید از شما مضایقه نخواهد شد» وضعیت سفارت پترزبورغ این بود که صمدخان مستشار سفارت بود و میرزا حسنخان پیش از آمدن بایران با وجود اینکه در مسکو درس میخواند اسماً اتاشه سفارت بود حال که اتاشه رایکمرتبه وزیرمختار کرده بودند دیگر توقف آن مستشار در آن سفارت غیر ممکن میشد بخصوص که سنش هم از وزیرمختار خیلی بیشتر بود.

خلاصه نامه مزبور را نوشتم و بمهر رسانده فرستادم مدتی طول کشید و صمد خان جواب نداد و قتیکه التهاب ابوی مقامی از حد افزون شد مرا صدا کرد و گفت

۱ - یادبودهای سفارت استانبول بقلم خان ملک ساسانی چاپ تهران ۱۳۴۵

بصمدخان تلگراف کنید که بسمت وزیر مقیمی ایران در هلند انتخاب شده زودتر بمحل مأموریتش حرکت کند.

دو روز بعد از اینکه تلگراف را مخابره کردیم نامه صمد خان رسید که تقاضا کرده بود او را سرکنسول حاجی ترخان کنند.

یکی از جمله وقایع دوره هشت ساله وزارت خارجه میرزا نصراله خان موضوع میرزا اسحق خان مفخم الدوله و پولهای حاجی میرزا حسین شریف کاشی است. ایامی که علاءالملک در استانبول سفیر کبیر بود بتصویب او میرزا اسحق خان سرکنسول مصر شد ( ۱۳۱۱ هجری قمری تا ۱۳۱۵ ) حاجی میرزا حسین شریف کاشی که سالها در هندوستان از طرف آنته لیژان سرویس بدربار راجه‌های آن مملکت پهنار مأمور میشد. چون در جریان استیلای انگلیس در برمه جزو خدمتگذاران امپراطوری بوده و برای پیشرفت سیاست انگلستان در دستگاره راجه‌ها و نواب‌ها جاسوسی میکرد پس از آنکه برمه تسلیم دولت انگلیس شد در ازاء این خدمت یکصد هزار پوند باو انعام دادند بدریافت نشان حمام و لقب ( سر ) که بسته بآن نشان است مقتخرش داشته و از خدمت معافش نمودند او هم در مصر رحل اقامت انداخت.

حاج مشارالیه دارای چهار زن عقدی بود یکی هندی - دومی مصری سومی استانبولی چهارمی حبشی در مصر کالسکه چهار اسبه سوار میشد و تابستانها که بکنار سفر می‌آمد بتمام ایرانیان مقیم استانبول که در آنوقت چندین هزار نفر بودند در چاملیچه نهار میداد و همه باو سر حاجی میرزا حسین میگفتند ایامی که من در استانبول بودم عکس یکی از مهمانیهای مزبور که دو متر طول داشت در سفارت استانبول بدیوار تالار آویزان بود.

در ایام مأموریت میرزا اسحق خان بمصر حاجی میرزا حسین بغتته بلاعقب وفات کرد همان ایام چنین شهرت کرد که بدستور میرزا اسحق خان مسمومش کردند وارث منحصرش در ایران حاج شیخ مهدی شریف کاشی محقق اوقاف بود که در تهران سکونت





میرزا اسحق خان مفخم‌الدوله

داشت همینکه شیخ مهدی از فوت برادر خیردار شد به تعجیل تمام از راه قفقاز عازم مصر گردید در راه پل کوتائیس که مابین تفلیس و باطوم است آب برده بود و عبور با راه آهن غیر ممکن بود جناب شیخ چندین هفته در آنجا معطل شد تا پل را تعمیر کردند و قتیکه بمصر رسید نظر بقانون کاپیتولاسیون که ایران هم از آن برخوردار بود میرزا اسحق خان کلیه دارائی حاجی میرزا حسین را تصرف کرده بود.

برای متوفی وکیل جعلی تراشیده با مهر سرکنسولگری وکالت او را تصدیق کرده با اسم اینککه مبلغی بیانکها مقروض است زمینهای شارع العباسیه را به ثمن بخش فروخته و بجیب زده بود خلاصه دوندگیهای شیخ مهدی بجائی نرسیده دست از پا درازتر بطهران باز گشت بمظفرالدین شاه عریضه داد درب اندرون شاه بست نشست تا

آنکه در وزارت خارجه مرحوم حاج شیخ محسنخان مشیرالدوله (۱۳۱۵) میرزا اسحق خان را بطهران احضار کردند امین السلطان برایش لقب مفخمالدوله گرفت و آجودان صدارت شد در ۱۳۱۷ که میرزا نصراله خان وزیر امورخارجه شد برای خلاصی از دست شیخ مهدی وفشاری که از هر طرف وارد میامد از پدرم خواهش کرد که بادعای شیخ مهدی بر مفخم الدوله رسیدگی کند.

پدرم بدو توسط سفارت استانبول از دفتر خاقانی (اداره ثبت املاک) و بانکهای مصر مبلغ دارائی نقدی و صورت املاک و سهام مرحوم کاشانی را خواست پس از وصول آنها گزارشی برای وزیر امورخارجه تهیه کرده دارائی متوفی را که مفخمالدوله بالا کشیده بود و میبایستی بوراث حقیقی مسترد دارد در حدود چهار میلیون و نیم تومان تخمین شده بود.

فردای آنروزیکه گزارش بدست مشیرالدوله رسید فرستاد پرونده را از پدرم گرفتند و به اندرون بردند هفته بعد دخترش را که از پسر علاءالملک طلاق گرفته بود بازدواج مفخمالدوله در آورد و مفخم الدوله وزیر مختار واشنگتن شد و شیخ مهدی کاشی آب یخ نوشید و به شمر لعنت کرد.

### حکمت کلنل ماکماهون در سیستان (۱)

سفارت انگلیس در دوم شعبان ۱۳۲۰ بوزارت خارجه مینویسد که دولت انگلیس میخواهد شخصی را حکم نماید که باتفاق یکنفر صاحب منصب و یکنفر مهندس حرکت خواهند نمود و شخص حکم برای دادن قرار مجاز خواهد بود و هرگاه دولت علیه نخواستند قرارداد حکم را قبول نمایند مطلب رجوع شود بحکم قاطع جناب وزیر امورخارجه انگلیس.

جناب میرزا نصراله خان مشیرالدوله یا از روی نفهمی و یا عمد و تغافل در

جواب سفارت انگلیس کلمه حکمیت را بمیان آورد این همان چیزی بود که انگلیسها میخواستند و لابلای کلمات در پرده می گنجاندند اصلا موضوع حکمیتی در میان نبود گلداسمیت سی سال پیش از آن راجع بآب هیرمند و حدود سیستان حکمیت کرده و حقوق ایران را بافغانها واگذار کرده است دیگر چه حکمیتی؟

پس معلوم میشود آنقسمت از حقوق حقه ایران را که بافغانستان واگذار شده کم بوده است و هنوز رعایای سیستانی میتوانند ثلث زمینهایشان را زراعت کنند لذا لازم بوده نصف دیگر آب هیرمند را هم از سیستان برگردانند که سکنه متواری شوند .

در آخر مراسله فوق سفارت انگلیس مینویسد اگر دولت ایران قرار حکمیت را قبول نکرد رجوع شود بحکم قاطع جناب وزیر امور خارجه انگلیس این شیوه استدلال سیاسی سفارت انگلستان است آنان که خود را علمدار عدالت و حق و نصفت قلمدار میکنند در عمل جز حق کشی و زور گوئی و طمع ورزی و تعرض بحقوق دیگران پیرو هیچ فلسفه نبوده و در پیش بردن سیاست متعديانه خود معتقد به هیچ اصول اخلاقی نبوده اند . از آنجا که انگلیسها اوضاع وزارت خارجه ایران را بخوبی میدانسته بخودشان اجازه اینگونه زیاده رویها را میداده اند عبدالحمیدخان یمن نظام سرحددار ایران از وزارت خارجه نقشه سیستان را میخواهد وزارت خارجه تحت شماره ۳۸۲ شانزدهم ربیع الثانی ۱۳۲۰ جواب مینویسد:

« نقشه سیستان در دفتر وزارت خارجه وجود ندارد چند سال قبل مرحوم میرزا معصوم خان و مهندس انگلیسی برای ملاحظه سیستان و تعیین حدود بانجا رفته اند بواسطه اختلافات نتوانستند متفق شوند بالاخره بتهران آمده که رفع اختلاف را کرده اتفاق حاصل نمایند و آن نوشتجات و نقشه را از وزارت خارجه بحضور شاهنشاه شهید تقدیم کرده اند که خاطر مبارک از اصول اختلافات آگاهی بهم رساند و حکم آنرا بفرمایند. در همان اوقات وزیر خارجه تغییر کرد مرحوم میرزا سعیدخان مؤتمن الملك

بمتولی باشیکری خراسان مأمور شد و حاج میرزا حسینخان مشیرالدوله وزیر امور خارجه شده دیگر معلوم نیست که در کار حدود سیستان چه قراری ایجاد شده است . نقشه وخریظه سرحد بامضای طرفین رسیده است و یا همان طور لاینحل مانده است .  
نصراله مشیرالدوله (۱) .

این نامه نمونه مراسلات ماست مالی و بیاطلاعی کارکنان وزارت امور خارجه ایران است اولاً که اسم گلد اسمیت را که بلوچستان و سیستان را ویران کرد اصلاً نمیدانسته‌اند یا اینکه میرزا داود خان مفتاح السلطنه مدیر اداره انگلیس که تازه در ازاء خدمات غلامانه از دولت انگلیس نشان حمام و لقب (سر) گرفته و سر داودخان) شده بود نمی‌خواسته است اسم گلد اسمیت و خرابکاریهای او را بقلم بیاورد .

ثانیاً - برای اینکه از زیر بار مسئولیت و نادانی شانه خالی کرده باشند نوشته‌اند میرزا سعیدخان نقشه را برای شاه شهید فرستاده سپس متولی باشی خراسان شده و میرزا حسینخان سپهسالار وزیر خارجه گردیده است دیگر معلوم نیست چه شده بامضاء رسیده یا نرسیده است آفرین بر این شیره مالی .

در اینجا راجع باسناد و نوشتجات دولتی دو موضوع مضحك مسخره بیادم آمد یکی جهانگیر میرزا پسر عباس میرزا نایب السلطنه در تاریخ نو چاپ تهران می نویسد بعد از رفتن حاج میرزا آقاسی به کربلا نوشتجات میرزا تقی خان امیر نظام که از ارضروم باولیای دولت نوشته بود همینطور پاکتهای باز نشده در صندوق حاجی بدست آمد .

دوم - من بنده نگارنده برای نوشتن تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی بکلیه پرونده‌های موجود در سفارت استانبول مراجعه کرده و رونوشت برداشتم وقتی

که بتهران آمدم برای تکمیل اطلاعاتم به بایگانی وزارت امور خارجه رفتم با کمال تأسف اصل نامه های سفارت استانبول که رونوشتشان در دست بنده بود در بایگانی وزارت امور خارجه یافت نشد مرحوم احتشام السلطنه از تفحص و تجسس من مطلع شده گفت با ناصرالدین شاه در جاجرود بودیم من قوللر آقاسی بودم میرزا سعیدخان وزیر خارجه کنار رودخانه نشسته فیروزخان غلامش غلیان آورده بود در این بین چا پارسفارت استانبول وارد شده نوشتجات میرزا حسینخان مشیرالدوله را در خورجین چرمی مهر وموم شده بدست فیروزخان داد میرزا سعیدخان بغلامش گفت در خورجین را بازکن وسرازیرش کن توی رودخانه فیروزخان هم همین کار را کرد .

اما حکمیت گلد اسمیت را که وزارت خارجه ادعای بی اطلاعی می کند نگارنده در (سیاستگران دوره قاجار جلد اول) صفحه ۷۸ متن گزارش میرزا معصوم خان و نتیجه آن را هم نوشته ام وزارت خارجه تجاهاول کرده است ولیکن نقشه های سیستان خدا میداند توی صندوق کدام وزیر خارجه خوابیده یا در کدام رودخانه بآب داده اند .

بعد از نوشتن این سطور رورنامه خاطرات اعتمادالسلطنه صفحه ۵۶۷ چاپ تهران بدستم افتاد که بتاریخ سه شنبه هفتم شعبان ۱۳۰۴ نوشته بود : صبح درب خانه تفصیل غریبی مشاهده نمودم نهصد وهفتاد پاکت سر بسته که غالباً نوشتجات سفرای ایران در خارج و اغلب مراسلات سفرای خارجه در ایران و نوشتجات سرحداران و غیره بود درمیان نوشتجات میرزا سعیدخان مرحوم پسرش جمع کرده حضورشاه فرستاده بود این پاکت ها از بیست سال قبل بود الی چهارده سال قبل بخيال خود خدمت کرده بود اما پدرش را تا ابدالدهر بدنام کرده است وزیر خارجه که اینطور بی مبالا باشد وای بحال ایران .

بالجمله برگردیم به حکمیت جناب کلنل ماکماهون - جناب مشیرالدوله بعداً متلثف شده که نمیبایستی کلمه حکمیت را اصلا بمیان بیاورد و جسارت اینکه

قراردادهای ماکماهون را هم رد بکنند نداشته است آنوقت با صد زبان بی‌زبانی با اشاره و استعاره و کنایه و باری بهر جهت به یمین نظام فهمانده است که حرفهای ماکماهون را قبول نکنید خلاصه وقتیکه یمین نظام مینویسد اگر تهران محکم و سخت بایستد ما اینجا جواب صریح کافی و شافی میدهیم. وزارتخارجہ از آن جمله‌های قلابی چاپ میزند که البته اقدامات مقتضی خواهد شد، شما وظیفه‌دولنخواهی و امانت را انجام دهید، شما همین روش دولتخواهی که دارید از دست ندهید و تهدیدات اجانب را که برای آنجناب حکم کان‌لم‌یکن دارد پایی نشوید انشاءاله از ثمرات و فواید عالیہ آن بهره‌مند شوید نصراله ۲۲ محرم ۱۳۲۳ نمره ۱۵۱ یمین نظام هم بعد از این جملات دلخوش کننده نامه‌ای بدولت افغانستان نوشته و حکمیت ماکماهون را رد کرده است آنوقت سفارت انگلیس نوشته چرا یمین نظام چنین کاغذی نوشته باید پس بگیرد.

محمود محمود مینویسد در نتیجه گزارشات مأمورین خودشان از عملیات ماکماهون به یمین نظام با تلگراف رمز دستور میدهند نباید بگذارید قرارداد ماکماهون بموقع اجرا گذاشته شود یمین نظام هم اقدام میکند و مانع میشود جلو افغانها را بگیرد و بآنها اخطار میکند اما همینکه سفارت انگلیس در تهران کله میکند فوراً وزارتخارجہ تکذیب میکند که یمین نظام خود سرانه اقدام باین عمل کرده است. (۱)

### نیرنگ امتیاز نفت داری

بعد از آنکه دولت با تقاضای هاردینگک وزیر مختار انگلیس دایر باعطای امتیاز نفت جنوب موافقت کرد قرار شد مشارالیه نامه‌ای بنویسد و مقصود خود را در آن نامه اظهار بدارد و لازم بود که این کاغذ زودتر نوشته شود که سفارت روس بفرستند وزارت امور خارجه اطلاع داشت که وزیر مختار روس مسیو آگرو پولس خط فارسی را نمیتواند بخواند مخصوصاً خط شکسته فارسی را که خواندن آن خیلی مشکل است همچنین

در وزارت خارجه میدانستند کسی که خط فارسی را در سفارت روس بتواند بخواند آن مسیو اشتریتزمنشی شرقی سفارت است او هم مرخصی دارد برای چندی باطراف کوههای شمیران رفته و این کاغذمدتی در سفارت خواهد ماند بدون آنکه وزیرمختار روس از مندرجات آن اطلاع حاصل کند و منتظر این خواهد بود که اشتریتز بیاید و آنرا ترجمه کند.

چون مدت معینی سپری شد و جواب نامه نرسید دیگر جای ایراد نبود وزارتخارجه امتیاز نامه داری را بصفحه ملوکانه رسانیده تسلیم داری نمود وقتی که مسیو آرکیروپولس از مطلب نامه که این قدر در سفارت معطل مانده بود اطلاع حاصل کرد دانست مطلب نامه چه قدر مهم بوده ولی کار از کار گذشته و عمل خاتمه پیدا کرده بود. (۱)

از این نیرنگ نفتی سهام ممتاز فراوانی بچنگ میرزا ناصراله خان افتاد که خود و پسرانش در جزو شرکاء ممتاز نفت انگلیس و ایران درآمدند و بمنظور منافع شرکت هرگز علیه سیاست انگلیس و شرکت نفت در تمام عمر کلمه بر زبان نیاوردند و این روش محافظه کاری را از سیاستمداران انگلیس هم درگذراندند.

### کیسه محتوی سه مهر وزارت

مرحوم ناظم الاسلام کرمانی در تاریخ بیداری ایران مینویسد «میرزا ناصراله نقل کرده است» شبی جد مرحوم خود را در خواب دیدم که يك کيسه بمن داد و گفت نصراله در این کيسه هر چه هست تعلق بتو دارد در آن کيسه سه عدد مهراسم بود یکی وزارت لشکر دومی وزارت خارجه و سومی صدارت .

«در ۱۳۰۸ لقب مشیرالملکی گرفت آن اوقات وزارتخارجه با میرزا عباس قوامالدوله بود چون امینالسلطان نظر داشت در کارهای وزارتخارجه دخالت کند و

۱ - بجلد ششم روابط سیاسی ایران و انگلیس تألیف محمود محمود ص ۱۶۸۵



قوام الدوله تمکین نمیکرد لذا امین السلطان که میخواست توسط مشیرالملک مقاصد پلیتکی خود را بدست آورد مشیرالملک را پیش کشید و بواسطه او در تمام کارهای وزارتخارجہ دخل و تصرف میکرد در واقع مشیرالملک نوکر شخصی امین السلطان بود و کارها را با میل و اراده او انجام میداد مشیرالملک کم کم علاوه بر کارهای وزارتخارجہ در امور داخله مملکت هم از قبیل تعیین حکام و غیره دخالت میکرد و در همین اوقات بود که باتکاء امین السلطان از حیث ثروت پیش افتاد.

در ۱۳۱۰ مدیر و معاون وزارتخارجہ شد در ۱۳۱۴ زمان وزارت جنگ فرمانفرما وزیر لشکر شد و در ۱۳۱۷ که مرحوم حاج شیخ محسنخان برای استعلاج بفرنگ رفته بود وفوت شد میرزا نصراله وزیرخارجہ شد»

### شاهکار

شاهکار اساسی میرزا نصراله خان نائینی این بود که خود را به تخریر بزند و طوری رفتار کند که همه او را ابله پندارند که اگر روزی عملیات سری او بروز کرد حمل بر خیریت کنند نه خیانت و برای شهرت این خصیصه سعی بسیار داشت.

مرحوم غلامحسین خان صاحب اختیاری غفاری حکایت میکرد از صاحبقرانیه که دربار در آنجا تشکیل میشد یا از قیطریه که منزل امین السلطان صدراعظم بود بمن اصرار میکرد که با هم بیرون برویم از باغ که بیرون میرفتیم سوار یک درشکه ناشناس میشد درشکه براه میافتاد چند قدم که میرفت درشکه چی میپرسید کجا برویم میرزا نصراله خان میگفت برو منزل درشکه چی میگفت بلد نیستم آنوقت با کمال تعجب میپرسید مگر درشکه مال من نیست؟ با وجود اینکه اسبهای درشکه اش اغلب سیاه بود ولی عمداً میرفت سوار درشکه یکی از وزراء میشد که اسب سفید داشت. در حضور امین السلطان قلمدان می کشید و مشغول نوشتن میشد وقتی که کارش تمام میشد جلد قلمدانش را عوضی جا میکرد معلوم است جا بجا نمی شد مدتها

ور میرفت تا همه حضار ملتفت شوند و دورش جمع کردند و خنده کنند تا یکی از حضار قلمدانش را جا بیندازد .

هم در معاونت وزارت خارجه وهم ایامی که وزیر لشکر بود جلوامین السلطان می نشست که فرامین واحکام را بمهر صدارت برساند کیسه ترمه جا مهر خودش را برنک وشباهت کیسه مهر امین السلطان درست کرده بود امین السلطان برای مهر کردن فرامین کیسه مهرش را میانداخت جلوی او بعد از مهر کردن فرامین میرزا نصراله کیسه مهر امین السلطان را عوضی جیب خودش میگذاشت و میرفت منزل شب اگر امین السلطان بمهرش احتیاج پیدا میکرد کیسه مهر عوضی را پیشخدمت میبرد منزل میرزا نصراله خان مهرهای امین السلطان را میگرفت و می آورد.

آقای دوستعلی خان معیرالممالک در مجله یغما مینویسد « در باب روابط اتابک با مشیرالدوله گویند مشیرالدوله تا آنجا مورد اطمینان بود که مهر اتابک در دست او بود و نامه های او را بمهر میرساند سپس مهر را در کیسه گذارده با تاتابک میداد روزی پس از رفتن مشیرالدوله از منزل اتابک تلگرافی آوردند که قرار بود اتابک مهر کند صدر اعظم کیسه را بدکتر احياء الملك شيخ داد که باز کند و تلگراف را مهر نماید او با دم خویش مهر را مرطوب ساخت و بر کاغذ چسباند ولی پس از مهر کردن بخنده افتاد اتابک گفت حکیم چرا میخندی دکتر جواب داد برای اینکه مهر آقارا چسباندم ولی اثر مهر مشیرالدوله را میخوانم معلوم شد مشیرالدوله پس از مهر کردن نامه ها مهر خود را در کیسه نهاده و مهر اتابک را همراه برده بود» (۱).

بطوریکه دیدیم میرزا نصراله خان با مهر امین السلطان هر چه می خواست می کرد و هر چه دلش می خواست بمهر امین السلطان می رساند در هنگام وزارت لشکرش هر حمالی رتبه نظامی گرفت و در ایام وزارت خارجه اش هر یهودی در

اروپا و امریکا قونسول ایران شد و قهوه‌چی‌های فرنگستان نشان شیرخورشید ایران بسینه زدند .

آقای سید مهدی فرخ در خاطراتش می‌نویسد : روزی آقای وثوق الدوله رئیس‌الوزراء وقت آقای اورنگ را مخاطب قرار دادند و گفتند بطوریکه بمن گزارش دادند آقای حاجی سید نصراله درمجلس از آقای میرزا حسنخان مشیرالدوله تعریف کرده‌اند و از من تکذیب نموده است لطفاً بروید با ایشان صحبت بکنید به بینید علت بدینی ایشان نسبت بمن چیست .

چند روز بعد آقای اورنگ پس از ملاقات با حاجی سید نصراله بحضور وثوق-الدوله رفته و با ایشان می‌گویند من با آقای حاجی سید نصراله ملاقات کردم ایشان می‌گویند که آقای وثوق الدوله دارای محسنات زیادی است شخصی است باهوش و در این زمینه حتی بمشیرالدوله نیز برتری دارد معلومات ایشان هم بدنیت ولی مشیرالدوله شخصی درست و صحیح‌العملی است اما وثوق الدوله دستش پلشت است و وثوق الدوله سؤال میکند پلشت یعنی چه ؟ آقای اورنگ جواب میدهد پلشت یعنی چسبناک و مقصود ایشان در این است که شما دست کجی دارید یعنی پول میگیرید .

وثوق الدوله میگوید از قول من بحاجی سید نصراله سلام برسانید و بگوئید علت درستی و بی طمعی آقایان مشیر الدوله و مؤتمن‌الملک برای اینست که مرحوم ابویشان در روزهای تصدی خود جوال جوال نشان شیر و خورشید بفرنگستان فرستاد و وجوه مأخوذه از این راه را ذخیره نمود و نیز تمام امتیازاتی که با جانب داده شده است بامضای ایشان است و از این رو تمول زیادی فراهم کرده و سهام نفت برای ورثه ذخیره کرده است با این کیفیت دلیلی ندارد که دست فرزندان آن مرحوم اکنون پلشت باشد ولی من از پدرم معتمد السلطنه دیناری ارث نبرده‌ام و حالا تا میتوانم پول میگیرم و برای فرزندانم ذخیره میکنم تا دست آنان هم پلشت نباشد بگذار هر که هر چه میخواهد

بگوید فردا فرزندان من نیز از فرط بی‌نیازی مثل آقای مشیرالدوله به پاکی و درستی‌کاری معروف خواهند شد (۱).

تاریخ بیداری ایران می‌نویسد:

در سال ۱۳۲۳ قمری در بحبوحه فرمانروائی و اقتدار شاهزاده اتابک اعظم عین‌الدوله میرزا رضاخان ارفع‌الدوله سفیر کبیر ایران در استانبول را بتهران احضار کرد و بعد بدست‌اوین حضور او برای مشیرالدوله پیغام فرستاد که ارفع‌الدوله برای وزارت خارجه حاضر است یکصد هزار تومان (بیست هزار تومان برای من و بقیه برای شاه) پیشکش بدهد چون دوست من هستی از بیست هزار تومان خود صرف نظر میکنم ولی هشتاد هزار تومان اعلیحضرت را باید پیردازی و گرنه وزارت خارجه باو مرحمت می‌شود.

مشیرالدوله بشنیدن این پیغام قلم برمیدارد و حواله یکصد هزار تومان بعهده تجارتخانه تومانیانس مینویسد نزدیک بهمین مبلغ هم از ارفع‌الدوله میگیرد و او را مجدداً سفارت دربار عثمانی روانه میکند (۲)

میگویند میرزا حسین خان مومنان‌الملک پدر را ملامت کرد و گفت ما تاکنون دارائی خود را پنهان میداشتیم و در جاهای دور از یکدیگر املاک میخریدیم که دولت و مردم از حجم دارائی ما آگاهی حاصل ننمایند اکنون که صدراعظم دید بایک پیام چنین پول هنگفتی را میتوان بدست آورد دیگر دست بردار نخواهد بود و همه ساله این نیرنگ را بکار خواهد برد مشیرالدوله بفرزند خود حق داد و پس از تفکر بسیار از مومنان‌الملک چاره‌ها را استفسار نمود پسر گفت علاجی نیست جز برداشتن عین‌الدوله از این مسند و یا تزلزل و انقلابی در وضع سلطنت بهم رسد این بود که مشیرالدوله در مقام تحصن ملت سفارت انگلیس مسامحه نموده و با مردم کمال همراهی نمود والا کسیکه از

۱ - مجله سپیه و سیاه شماره

۲ - ناظم الاسلام تاریخ بیداری ایران

رتبه فقر باین مرتبه رسیده باشد چگونه برای زوال خود سعی و جهد میکند.

در تأیید این مطالب شاهزاده ابوالفضل میرزا عضدالسلطان پسر مظفرالدین شاه در مصاحبه‌ای که با خبرنگار مجله تهران مصور کرده میگوید (۱) خوب بخاطر دارم که در آخرین سفر مظفرالدین شاه بارو با هنگامیکه محمدعلی میرزا بطهران آمد روزی در منزل او عده‌ای از سران مملکت جمع بودند در میان آنان سپهسالار (محمد ولیخان) میرزا عبدالوهاب خان نظام‌الملک میرزا نصراله خان مشیرالدوله و میرزا حسنخان مشیرالملک و عده دیگر که همه دارای عناوین و القاب و جزو دستگاه حاکمه کشور بودند حضور داشتند آنها از هر دری سخن میگفتند تا آنکه در باره قروض ایران صحبت بمیان آمد محمدعلی میرزا از مشیرالدوله وزیر خارجه مبلغ کل قروض را پرسید و وقتی جواب شنید از او خواهش کرد که راه پرداخت این قروض را نشان دهد وزیر خارجه نتوانست جواب صریحی بدهد بناچار محمدعلی میرزا همین سؤال را از همه حاضرین کرد ولی هیچیک نتوانست پاسخ درستی بدهد آنگاه محمد علی میرزا که حوصله‌اش سرآمده بود خطاب بمشیرالدوله گفت پس ما چه باید بکنیم این قروض سنگین کمر ایران را شکسته طمع دستگاه حاکمه هم تمام شدنی نیست چه کسی باید مملکت را نجات بدهد باز هم هیچکس جوابی نداد بالاخره وزیر خارجه از محمد علی میرزا پرسید که به نظر خود شما قروض را چگونه بایستی تأدیه کرد ولیعهد از کودکی غرور خاصی داشت گفت اگر من شاه شدم قروض مملکت را از در آمد و دارائی شماها باید تأدیه کنم، تنها راه همین است و بس.»

سخنان ولیعهد در سکوت مرگباری تمام شد و چشمان غضب‌آلود حاضرین و نگاههای نفرت‌آلود آنها از نظر ولیعهد ساده لوح مغرور مکثوم ماند ولی من که از او کوچکتر بودم توانستم آنچه را که در دل حضار میگذاشت استنباط کنم.

ماهها از این واقعه گذشت یکروز یکی از حضار آن مجلس بمن اطلاع داد که همانروز مشیرالدوله چندتن از مدعوین خانه ولیعهد را بخانه‌اش دعوت کرد و یکایک را بقران مجید قسم داد و گفت همه باید با هم متحد شویم و نگذاریم محمد علی میرزا شاه شود. این نخستین قدمی بود که دستگاه حاکمه علیه ولیعهد برداشت اگر ازمن پرسند چرا محمد علیشاه با مشروطه مخالف شد و خود را بدامن روسها و مستبدین انداخت بجرئت میتوانم بگویم که توطئه همان چند نفر که از هدفهای محمد علی میرزما مطلع شده بودند مخالفت او را توسعه داده و عاقبت او را بچنان روزی انداختند که همه میدانند (۱)

هم در توطئه قتل اتابک و هم در ترجمه احوال اتابک در همین کتاب خواهیم دید که همان اشخاص با محمد علیشاه بودند و همان اشخاص زیر پای محمد علیشاه را جاروب کردند.

در موقع تاجگذاری محمد علیشاه مشیرالدوله صدراعظم بود وقتی او تاج کیانرا بر سر محمد علی شاه میگذاشت آورده‌اند که محمد علیشاه گفت عجب سنگین است مشیرالدوله گفت برای سر شما سنگین است محمد علیشاه از آن دقیقه کینه او را بدل گرفت تا آنکه مسموش کرد.

بالجمله لباس معمولی میرزا نصرالد خان مشیرالدوله یک لباده شال شیروان شکری زنگ بود که دروه یقه و شانهاش را چربی گرفته بود غذایش شب و روز اگر صد رنگ غذا در سفره بود بیادشب باغ ایلچی (۲) او فقط نان و پنیر و انگور میخورد اگر فصل انگور هم تمام شده بود ازهرجا برایش میاوردند.

در حقیقت مظروف مایعی بود که در هر ظرف میریختند بهمان شکل درمیآمد وقتی که امین‌السلطان عامل سیاست روس بود او هم روس مآب شد وقتی که

۱ - تهران مصور شماره ۱۱۴۴

۲ - صفحه ۳۰۷ همین کتاب

نور چشمان فراماسون شدند او هم فراماسون شده تابع سیاست انگلیس بود و امتیاز نفت داری را با همدستی میرزا حسن خان پسرش به امضای مظفرالدین شاه رسانید و در ازای این خدمت از شرکت نفت انگلیس و ایران پانصد سهم ممتاز گرفت .

پسران میرزا نصراله‌خان چون با شرکت نفت انگلیس و ایران در منافع شریک شدند در مدت حیات سیاسی خود هرگز کلمه‌ای بر ضد منافع انگلیس بر زبان نیاوردند و از بی‌خبری جامعه تا آخر عمر وجیه‌الملمه ماندند. (۲)

باری مرام جناب مشیرالدوله در زندگی جمع کردن پول و ثروت بود چنانکه در آذربایجان و گیلان و خوزستان دهات بسیار معمور تحصیل کرده بود و خانه‌ها و مستغلات مرغوب در بهترین نقاط تهران مانک شده بود که پس از فوت دارائی شاگردموشی قلیان فروش را به بیست و پنج میلیون تومان تخمین زدند که بین دو پسر و یک دختر تقسیم شد .

جای بسی تعجب است که با این تمول کزاف بطوریکه اعتماد السلطنه در روزنامه خاطراتش مینویسد میرزا نصراله ماهی پانصد منات از سفارت روس موظف بوده است (۳) .

### دوره صدارت میرزا نصراله‌خان

صدارت میرزا نصراله‌خان ده ماه بیشتر طول نکشید (از دوم جمادی الثانی ۲۴ تا ربیع‌الاول ۲۵) همینقدر بود که فرزندان و بستگانش بتوانند (بارواح مرحوم صدراعظم) سوگند بخورند و با اولاد و احفاد میرزا آقاخان نوری که هفت سال صدراعظم بود و غالباً همین سوگند را ادا مینمودند رقابت کنند .

۱ - صفحه همین کتاب .

۲ - مصاحبه وثوق الدوله با اورنگ در همین کتاب صفحه

۲ - مجله این هفته شماره

۳ - صفحه ۱۲۰۲ روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه



تاریخ بیداری ایران مینویسد « میرزا نصر له پاکدامن بود وطن فروش نبود - با خارجه نساخت، زیرا دیگر لازم نبود فرصت هم نبود همه اینکارها را در زمان وزارت امور خارجه کرده بود با آنچه در فوق گذشت حقیقتاً که کلمه ( پاک دامن ) را خیلی خوب و بجا استعمال فرموده اند .

خوابی را که مشیرالدوله برای منشی باشی اش گفته و او برای ناظم الاسلام نقل کرده. بسیار جالب است که سه عدد مهر درون کیسه‌ای بوده و مرحوم جدش در خواب باو داده است آقای منشی باشی چنین تعبیر کرده که یکی مهر وزارت لشکر دومی مهر وزارت خارجه و سومی مهر صدارت بوده است بنظر نگارنده این سطور تعبیر مرحوم منشی باشی نادرست میاید چون غالباً کیسه مهر امین السلطان را (عوضی) در جیبش میگذاشت و مورد استفاده قرار میداد آن کیسه هم سه مهر داشت امین السلطان - صدراعظم - اتابک اعظم.

مرحوم ناظم الاسلام شاید فراموش فرموده اند موضوع تلگراف به عبدالحمید خان یمین نظام نماینده ایران در تحدید حدود سیستان که مشیرالدوله دستور میدهد هر چه ما کماهون از حدود سیستان میخواهد بی چون و چرا بدهید یا آنکه موضوع فروش درجات نظامی در مدت وزارت لشکر بهر بی سر و پا و موضوع فروش نشان‌های ایران در خارجه بهر یهودی و قهوه‌چی وقتی که محتویات پرونده حاجی میرزا حسین شرف و مقدار مبلغی که از آن بابت بکیسه مفخم الدوله رفته به تحقیق پیوست بهتر از او کسی نبود که داماد مشیرالدوله شود و بلافاصله وزیر مختار واشنگتن گردد ؟

مرحوم میرزا عبدالله خان مستوفی در کتاب شرح زندگانی من مینویسد که مفخم الدوله در هیچ جا درس نخوانده و سواد درستی نداشته ولی بسیار باهوش بود شاید برای کسی که باید سیاست مملکتش را در خارجه حفظ کند در دولت آفرز هوش فوق العاده کفایت میکرده به بنده کمترین هم سعادت شرفیابی خدمتشان دست داده بود ایشان در دو چیز استاد بودند اول در بازی بریج و دومی در بدست آوردن پول نقد از راه رشوه و قاچاق شاید در همه ادوار همین دو صفت برای وزیر مختار شدن کفایت میکرده است.

## فهرست اسماء الرجال

	الف
اسکندر ۱۴۳-۲۶-۲۳۶	آقاسی ۲-۴-۵-۱۰-۱۴-۱۹-۲۲-۲۵
ابراهیم کچل ۱۴۳-۱۴۵	آقالویک ۲۶
ابوالامه ۹	آقاکریم ۲۶
ابوحیه نمیری ۹	آصف ۲۸-۴۲
اعتضاد السلطنه ۱۱۸	آقا محمد اسمعیل نائینی ۶۸
امیرخان قاجار ۳-۴	آقا مهدی نواب تهرانی ۷۰
امیر نظام ۹-۱۹۱-۲۱۷	آقا ابراهیم نواب بدایع نگار
امبورگر ۲۷	آقاخان محلاتی ۱۱۹
امیر سلیمان خان اعتضادالدوله ۱۴۲	آللهقلی میرزا ایلخانی ۱۲۳
امام جمعه ۵۹-۲۲۰	آقا محمدخان قاجار ۱۴۲-۱۵۵-۷۹
امام وردی میرزا کشیکچی باشی	آقا محمدعلی امین حضرت ۲۳۵-۲۳۹
اسمعیل خان قراچه داغی ۵۸	آقا علی اصغر امین السلطان ۲۳۶-۲۴۱
الکساندر سوم ۲۹۴	آقا ابراهیم آبدار باشی ۲۳۶
اسحق مایور ۲۵	آقا محمود برادر امین السلطان ۲۳۹-۳۰۹
ادیب معره ۳۸	۳۱۰-۳۲۱
اوزن فلاندن	آقا مصطفی ۲۳۹
انوشیروان خان ۱۴۵	آقا ابراهیم امین السلطان ۲۴۰-۲۹۸
اقبال الملک ۱۵۴-۱۶۳-۱۷۳	ابوالمعالی ۲۸۳
امین حضور ۱۵۴-۱۶۳-۲۱۷	ابراهیم پسر زال ۱۴۲
اعتماد السلطنه ۱۵۴-۱۷۰-۱۷۳-۱۸۸	
۱۹۲-۱۹۹-۲۰۴-۲۰۹-۲۹۴-۲۹۶	
۳۰۰-۳۰۲-۳۰۶-۳۰۷	
امین الدوله میرزا علی خان ۱۵۶-۱۷۳-۲۳۴	

احتشام السلطنه ۳۲۶	۲۵۹-۲۶۹-۲۷۲-۲۹۱-۲۹۵-۲۹۶
اديب الممالك فراہانی ۳۲۲	۳۰۶-۳۰۷
آقا محمد حسن صندوقدار ۳۲۲	امین السلطان ۱۷۸-۱۸۵-۱۹۲-۲۳۲-۲۳۸
	۲۵۶-۲۵۹-۲۹۲-۲۹۴-۲۸۰-۲۸۲
<b>ب پ ت ث</b>	۲۹۵-۲۹۸-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۳
بهرام میرزا ۲۳	۳۰۴-۳۰۵-۳۰۸-۳۲۹-۳۳۰-۳۳۲
بالشف ۲۷	۳۳۹-۳۴۰-۳۴۴
بالوا وزیر مختار فرانسه ۱۸۷	اجودان مخصوص ۱۸۵
پاسکویچ ۲۲-۲۹-۳۴-۳۷-۶۰	امینہ اقدس ۱۹۳-۲۷۹
پالمرستون ۷۰	ابراہیم خان پسر فرخ خان
پاشا خان امین الملك ۲۳۴	امین السلطنه ۲۰۶-۲۰۹
بہجت	آقارضا ناظم خلوت ۲۳۴
تالب	اعتضاد الدوله ۲۳۴
تقی زاده ۳۱۳-۳۱۹	امین الملك ۲۴۱
تیمور گورکان ۱۲	امین ہمایون ۲۵۲-۳۰۰
ثنائی	اشپایر ۲۵۸
بہاء الدوله ۳۲۷	امین الضرب ۲۶۵-۲۸۰-۲۸۲
	ابوالفضل عضد السلطان ۳۴۳
<b>ح ح ج ح</b>	اسعد افندی ۲۸۳
جہانگیر میرزا ۳-۵-۲۲-۱۲۳-۳۳۵	آقا غلامحسین خزانہ ۲۶۷
جہان خان مہد علیا ۱۴۳	اشرف السلطنه ۲۷۶
جلال الملك ۲۳۴	اديب الملك ۲۸۶-۳۰۱
جلال شاہ ۳۲۶	احتشام السلطنه ۲۸۴-۳۲۶
جر جیل ۱۴۹-۱۸۵-۳۱۸	اتا بک ۳۱۰-۳۰۹-۳۱۲-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸
حاجی میرزا یحیی دولت آبادی ۱۱۸-۱۸	۳۲۰-۳۲۱-۳۴۰
حکیم الممالك ۱۵۴	امیر بہادر جنک ۳۱۸
حسنعلیخان ۱۷۱	اورنگ ۳۴۱
حاجی محسنخان مبین الملك ۱۷۳-۲۰۲	احیاء الملك شیخ ۳۴۰
۲۰۸-۲۰۹-۲۱۰-۲۶۷	اشتریتیر ۳۳۸
حاجی میرزا حسینخان سپہسالار ۱۸۸-۱۴۲	آرکیروپولس وزیر مختار روس

حاجی امامعلی ۲۶	حاجی محمدحسن امین الضرب ۲۰۲-۲۵۰-
خسرو میرزا ۳۴	۲۵۱-۲۵۲-۲۵۶-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۹-
حاجی محمدحسن پیر ۴۰	۲۷۳-۲۸۲-۲۸۴-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۵-
خسروخان خواجه ۶۲	۲۹۷-۲۹۸-۳۰۲-۳۰۵-۳۱۴-۱۴۶-
حاجی سید محمد باقر حجة الاسلام ۶۶-۶۸	۲۴۳-۲۴۷-۲۶۷-۲۹۸
۱۲۸	جیران خانم فروغ السلطنه ۲۳۹
حاجی آقاسی ۷۷-۱۴۲	خانم باشی ۲۶۴-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۵
خاقان مغفور ۹۰	حاجی بیژن خان ۲۳۶
حاجی خان گنجه‌ای ۹۲	حاجی کاظم ملک التجار ۲۶۷-۳۰۲-۲۵۵
خولی اصبحی ۱۴۷	حاجی رضاخان خزانه ۲۶۷
حاجی اسمعیل جدید ۱۶۵	حاجی خائن الضرب ۲۶۸-۲۶۹
حاجی علیخان مراغه‌ای ۲۳۴	حاجی سیاح ۲۸۲-۲۸۴-۳۰۳-۳۵۴
حسین پسر زال‌بک	حکیم‌الملک ۲۹۳-۲۹۴
حاجی محمدحسین خان صدر اصفهان ۱۴۱	خانم انیس‌الدوله ۳۰۳
خواجه داود ۲۵	حافظ فرمانفرمایان ۳۰۲
خان ملک ساسانی ۱۸-۲۰	خائن السلطان ۳۱۷-۳۱۹
حاجی عبدالوهاب پیر ۳۱۲	حیدرخان ففتازی ۳۲۰
حضرت معصومه ۳۲۲	خانباخان سردار ۲۲۹
حاجی میرزا آقا ۳۲۲-۳۳۵	خالدبیک ۲۰۹
حاجی میرزا تقی ۳۲۶	حسینقلی خان
حسین مدحت‌الدوله ۳۲۶	حاجی ابراهیم اعتمادالدوله ۵-۱۲۳-۱۴۱
حسن حسین ۳۲۷	خانباخان ادیب حضور ۳۰۰
حاجی شیخ محسن خان مشیرالدوله ۳۲۸-۳۳۰	حاجی حیدرعلی خان ۶-۱۲۲
۳۳۳-۳۳۹	حیدرقلیخان ۸
حاجی میرزا حسین شریف‌کاشی ۳۳۱	حاجی آقا ۹
حاجی میرزا حسین خان مشیرالدوله ۳۲۰-	خلیل ۱۳
۳۲۶	خسرو وشرین ۱۵
حاجی شیخ مهدی شریف‌کاشی ۳۳۱	حاجی ملاحسین ۲۶
حاجی سید نصراله ۳۴۱	

سلطان محمود ۲۳  
 سلیمان خواجه سرا  
 سولتی کف ۶۲  
 سلطان احمد شاه ۳۳۶-۶۶  
 سرپرس سایکس ۱۱۶  
 سید علی محمد شیرازی ۱۱۹  
 سلیمان خان ۱۴۵  
 سنان ابن انس ۱۴۷  
 سالیسبوری ۱۹۸-۱۸۶  
 سید حسین هندی ۲۱۲  
 سید علی اکبر فال اسیری ۲۱۶-۲۱۴  
 سامخان ارمنی ۲۳۶  
 سعدالملك ۲۶۷  
 سید جمال الدین اسدآبادی ۲۰۱-۲۰۴-۲۱۱  
 ۲۸۸-۲۷۳-۲۶۰-۲۵۲-۲۴۸-۲۱۵  
 سید برهان الدین بلخی ۲۸۳  
 سید ابوالهدی ۲۸۳  
 سر اسپرینک رایس ۳۱۷  
 سپهدار ۳۱۸  
 سعدالدوله ۳۱۸  
 سید حسن تقی زاده ۳۱۸  
 سرحاجی میرزا حسین ۳۳۱  
 سر داود خان ۳۳۵  
 سید مهدی فرخ ۳۴۱  
 شمس الدین ۴۲  
 شجاع السلطنه ۴۳  
 شاه شجاع ۶۰-۱۲۰  
 شاه نعمت اله ۱۱۵  
 شاه اسمعیل ۱۴۵  
 شیخ اسمعیل ۲۳۹-۲۵۱-۲۶۶-۲۶۷

## د ذ ر ز ژ

دالنوراکی سفیر روس ۱۵۰-۱۵۳-۱۷۶  
 ۱۷۸  
 دراماندولف سفیر انگلیس ۱۴۹-۱۸۵  
 دوفیل ۱۵۲  
 مسیو دنی  
 دختر حسین باغبان باشی ۲۶۳-۲۸۰-۲۹۹  
 ۳۰۵  
 رخساره خواهر خانم باشی ۳۰۰-۳۰۱  
 رویتر ۱۴۹-۱۵۳-۱۵۴-۱۶۸-۱۷۷-۱۷۸  
 الرنسون ۱۱۶  
 رسول عرب ۸۴  
 رکن الدوله ۸۰  
 دبیرالملك ۱۹۳-۲۰۷  
 دوستعلیخان معیرالممالک ۳۱۳  
 رحیم زاده تبریزی  
 زبیده امینه اقدس ۲۳۹-۲۶۱-۲۶۲-۲۷۹  
 زال بک ارمنی ۲۳۶  
 دبیرالسلطنه ۱۷۲  
 ذوالفقار خان ۹  
 دکتر فوریه ۱۹۰  
 داری کانادائی ۳۳۰  
 دوستعلیخان معیرالممالک ۳۴۰

## س ش

سیف الملوك میرزا ۱۱  
 سید جرجانی ۱۲  
 سید محمد مجاهد ۱۸-۱۹-۲۴  
 سلیم ایزدی ۲۷



گربیاندوف ۳۰  
کنت دوسرسی ۱۱۴  
کنت دوگینر ۱۱۹  
کامران میرزا نایب السلطنه ۳۲۸ - ۱۵۶ -

۲۲۶

کلنل ما کامهون

کروکر ۱۸۱

کاساکوفسکی ۲۹۱

کروپاتکین ۲۹۴

کتابچی خان ۲۰۰ - ۳۲۹

لاچین خان ۱۴۳

لاردکرزن ۳۲۷

گرگین خان ۱۴۲

م

میرزا مسلم ۱

موسی خان ۱

میرزا بزرگ ۳ - ۲۲ - ۲۸ - ۳۷ - ۴۷

میرزا موسی خان ۳ - ۸ - ۲۷ - ۳۴ - ۱۲۲

میرزا ابوالقاسم ۳ - ۵ - ۲۱ - ۳۴ - ۳۷ - ۴۲ -

۱۲۲ - ۴۸

میرزا ابوالحسن خان ۵ - ۴۲ - ۴۴

میرزا محمدعلی خان ۶

مطلب خان ۸

میرزا محمدعلی ۸

میرزا عبدالعلی ۸

میرزا تقی ۸

محمد صادق خان ۹

معتد ۹

مولای متقیان ۱۴

عبدالحمید یمین نظام ۳۳۷ - ۳۳۴ - ۳۴۶

علاءالملک ۳۳۱ - ۳۳۳

علی ۳۲۸

ف ق

فتحعلی شاه ۵ - ۱۸ - ۲۱ - ۲۴ - ۴۰ - ۴۸ - ۵۴ -

۶۳ - ۳۱۴ - ۱۲

فتحعلی خان صاحب دیوان ۴۰ - ۲۶۷

فریدون آدمیت ۵۹ - ۷۰ - ۲۸۴

فرزبیرز ۷۰

فرمانفرما ۴۳ - ۳۳۹ - ۳۱۸

فاضل تفتازانی ۱۲

فوریه دکتر ۱۹۰

فخرالاطباء ۱۹۰

فضان آقا سرتیب توپخانه ۱۱۸

قائم مقام ۵ - ۱۰ - ۱۸ - ۳۱ - ۳۹ - ۴۲ - ۴۴ -

۵۲ - ۵۵ - ۵۸ - ۶۱ - ۱۲۱ - ۱۳۲

قوام الدوله ۱۵۴ - ۱۹۶ - ۲۱۰ - ۱۹۸ - ۲۴۲ -

۳۲۸ - ۳۳۸

فیروزخان ۳۲۶

قوام الملک ۲۱۳ - ۲۱۵

فخرزادعی ۱۱۶

فخری

فرخ خان کاشی ۲۴

ک م

کامران میرزا ۶۸

کرم دربان ۷۶

کیقباد میرزا ۶۲

کمپل وزیر مختار انگلیس ۵۹



محمد تقی خان کلاه دوز ۶۵	میرزا حسن ۱۱
میرزا صادق مروزی وقایع نگار ۶۶	محمد میرزا ۲۲ - ۲۴ - ۳۷ - ۳۹ - ۴۱
میرزا زین العابدین مستعلیشاه ۶۷	۴۳-۴۲
مکنیل وزیر مختار انگلیس ۶۸-۱۲۸	محمد حسن ۲۴
محمد رضا میرزا ۶۸	میرفتاح ۳۵۴
مهدیخان قره باغی ۶۸	میریوسف ۲۴
میرزا رضا تبریزی ۷۶	محمدخان ۲۶
میرزا محمدخان قاجار دولو ۷۹	محمد شریف ۲۶
میرزا انبی ۸۰	مصطفی قلیخان ۲۶
منوچهر خان متمدالدوله ۸۴-۱۴۲	میرزا جعفر ۲۶
محمدعلی میرزا دولتشاه ۹۲	محمدقلی بیگ ۲۶
محمدشاه ۱۸۵-۱۳۰-۲۳۴-۲۲۲-۴۹۰	میرزا علی اصغر ۳۶
۲۸۳	میرزا احمد ۲۷
میرزا جعفر خان خورموجی ۱۱۷	مشهدی محمد ۲۷
محمد حسنخان سردار ۱۱۷	میرزا شمس الدین ۴۱
میرزا یوسف مستوفی الممالک ۱۱۸ - ۱۴۲	میرزا جعفر حکیم الهی
۱۴۷	محمد تقی خان یزدی ۴۰
میوزا محمدخان کشیکچی باشی ۱۱۸	میرزا مهدی ملک الکتاب ۴۲-۴۳-۴۴-۴۵
محمد حسن خان سردار ابروانی ۱۱۸	۴۶-۴۷-۴۸-۴۹-۵۱-۶۱-۲۱-۲۲
مهدعلیا جهان خانم ۱۱۸	۳۳۴-۳۲۳
محمود محمود ۱۲۰-۳۳۸-۶۹	ملک آرا ۴۳
میرزا ابوالحسن خان شیرازی ۱۳۱-۱۳۲	میرزا محمد ۴۸
مستر الیس	محمد جعفر خان کاشی ۴۹
میرزا شفیق صاحب دیوان ۱۲۳	میرزا نظر علی ۵۳
میرزا صالح شیرازی ۱۳۶	میرزا رحیم ۵۳
میرزا محمد حسینخان شیرازی ۱۳۶	میرزا مطیع ۵۲
محمد حسن خان اعتماد السلطنه ۱۳۰ - ۱۴۰	میرزا ابوالحسن خان ایلچی ۵۳-۶۲
۲۹۴-۲۹۵-۲۹۷	میرزا تقی علی آبادی ۵۳
میرزا علیخان امین الدوله ۱۴۰-۱۶۹-۲۳۸	میرزا نصراله صدر الممالک ۵۶-۶۸-۳۲
میرزا شفیق مازندرانی ۱۴۱	۳۲۲

میرزا احمد ۱۹۳	میرزا محمدخان سپهسالار ۱۴۲
میرزا نظام کاشی مهندس الممالک ۱۷۴-۱۹۵	میرزا علی اصغر خان امین السلطان ۱۴۰-۱۴۲
۲۲۱	۱۵۱-۲۷۴-۳۲۷-۲۷۴-۳۰۸-۳۰۷
مشهدی عبدالله ۱۹۵	میرزا علی رضا قبض خور ۱۴۴
معین الوزاره ۱۹۸	میرزا تقی خان امیر کبیر ۱۴۵-۲۲۹-۱۴۲
میرزا محمد علی خان ۱۹۸	۳۲۳-۳۳۵
مختار خان ۲۰۴-۲۵۳	میرزا عباس خان قوام الدوله ۱۴۸-۱۶۰
محمد حسن خان وابسته سفارت پاریس ۲۰۶	۲۶۷
محسن خان معین الملك ۲۰۶-۲۰۵-۲۰۹	میرزا حسین خان قزوینی ۱۵۲-۱۷۱-۳۰۷
مصباح الملك ۲۰۷	ملک خان ۱۵۳-۱۷۳-۱۸۴-۱۸۷-۱۹۵
میرزا حسینعلی بهاء ۲۱۱	۲۰۵-۲۰۸-۱۴۳-۲۱۱-۲۰۹
معتمد الدوله ۲۱۴	مشیر الدوله ۱۵۴-۲۴۱
میرزا حسن آشتیانی ۲۱۸-۲۲۲	مغیر الدوله ۱۵۴-۱۶۳-۲۱۰-۲۵۹
میرزا ابوالقاسم ۲۲۱	میرزا محمدخان مجد الملك
میرزا حسن مستوفی الممالک ۲۴۲-۳۰۲-۳۱۳	میرزا فتحعلیخان صاحب دیوان ۱۵۹
میرزا یوسف ۳۴۲	میرزا علینقی حکیم الملك ۱۶۵
میرزا هدایتاله	معاویه بن ابوسفیان ۱۶۸
میرزا رضا سمسار کرمانی ۳۰۲-۲۸۸-۲۸۷	میرزا محمود خان علاء الملك ۱۸۱-۱۸۹
۲۸۵-۲۸۴-۲۸۳-۲۸۲-۲۴۸-۲۵۴-۲۵۶	۲۵۷-۲۹۶
۲۶۰-۲۸۳-۲۷۹	میرزا رضا دانش ارفع الدوله ۱۸۲-۱۸۵
محمد علی خان امین السلطنه ۲۵۱	۳۲۹-۳۴۲
میرزا نصراله خان مشیر الملك ۲۵۷-۲۵۸	مجد الدوله ۱۸۵-۲۳۰
۲۹۶-۳۲۸-۳۲۹	میرزا آقاخان نوری ۱۸۷-۳۰۷-۲۴۵
محمد حسن خان اعماذ السلطنه ۲۶۷-۲۷۳	۱۴۲
۲۸۵-۲۹۸-۲۴۷-۱۶۸	میرزا محمدخان ملیچک ۱۸۹
میرزا احمد مشیر الشیطنه ۲۶۷	مظفر الدین شاه ۱۸۹-۲۹۱-۲۹۳-۲۹۶
منوچهر میرزا پسر اعتماد الدوله ۲۷۶	۳۱۳-۲۸۰-۲۷۸-۳۲۸-۳۳۰-۳۳۲
میرزا آقا خان کرمانی ۲۸۳	۳۴۳-۳۴۵
محمود خان حکیم الملك ۲۹۲	مختار السلطنه ۱۸۹
میرزا علی محمد خان سیدالوزراه ۳۹۷	مهدیخان کاشی ۱۸۹

میرزا داود خان مفتاح السلطنه ۳۳۰-۳۲۷

۳۳۵

میرزا حسن خان مشیرالدوله

محمد علی میرزا ۳۴۳

میرزا عبدالوهابخان نظام الملك ۳۴۳

میرزا عبداله خان مستوفی ۳۴۶

میرزا ابوالقاسم قائم مقام ۳۲۱-۳۲۴-۱۴۲

میرزا شفیق صاحب دیوان ۳۲۲

میرزا نصراله مشیرالدوله ۳۲۶-۳۴۲-۳۴۴

۳۳۳-۳۳۰-۳۴۰-۳۴۰-۳۳۸

محسن خان مدحت السلطنه ۳۲۶

میرزا حسنخان ۳۲۳-۳۲۸-۳۴۵

ملك الكتاب ۳۲۳

میرزا محمد منشی ۳۲۳

محمد تقی (امیر کبیر) ۳۲۴

میرزا تقی خان ۳۲۴

میرزا محمد حسین ۳۲۴

محمد میرزا ۳۲۴

موسی قلیان فروش ۳۲۵

میرزا ابراهیم خان نایب الوزاره ۳۲۶-۳۲۸

مدحت السلطنه ۳۲۶

میرزا نصراله شیرازی ۳۲۷

میرزا نصراله نائینی ۳۲۷

میرزا حسن خان ۳۲۸

میرزا علی خان ۳۲۸

### ن و ۵ ی

نایب السلطنه عباس میرزا ۱۱۷-۱۲۲-۱۹-

۴۰-۳۴-۲۷-۲۳-۲۱

نصراله خان شاهسون

میرزا علی قائم مقام ۳۹۷

محمد کریم خان اعتماد خلوت ۳۰۰

محمد تقی خان احتساب الملك ۳۰۰

میرزا حسین خان مؤتمن الملك ۳۰۲-۳۴۱

مفروز خان خواجه سرای خانم باشی ۳۰۳

مرجان خانم ۳۰۵

ملیجک ۳۰۷

محمد علیشاه ۳۰۹-۳۱۰-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۵

۳۲۰-۳۲۱-۳۴۴

میرزا احمد خان ۳۰۹

مقتدر نظام ۳۱۳

مفاخر الملك ۳۱۴

موقر السلطنه ۳۱۴-۳۱۶-۳۲۱

مستشارالدوله ۳۱۴-۳۲۱

ملك المتكلمین ۳۲۰

محمد ولیخان نصر السلطنه ۳۲۰-۳۴۳

میرزا جواد خان سعدالدوله ۳۲۰

میرزا همایون امام جمعه تویسرکان ۲۲۹

محمد علی خان تجریشی ۲۳۹

مولوی نهاوندی ۲۲۹

میرزا حسن خان مشیر الملك ۳۲۸-۳۲۹

۳۳۰-۳۳۹

میرزا نصراله مشیرالدوله ۳۳۳-۳۴۹-۳۴۵

میرزا معصوم خان ۳۳۴-۳۳۶

میرزا اسحق خان مفخم الدوله ۳۳۱-۳۳۳

۳۳۵

مفخم الدوله ۳۲۳-۳۲۴-۳۴۶

میرزا سعید خان مؤتمن الملك ۳۳۴-۳۳۵

۳۲۸-۳۳۶

نصر السلطنه ۲۵۰-۲۵۱-۲۵۲	نظر آقا ۱۴۳
يوسف پاشا ۲۸۳	نادر شاه ۱۴۵
ولاشف ۳۹۱	یحیی خان مشیر الدوله ۱۴۷-۱۶۱-۱۶۹-
نيكلا دوم ۲۹۴	۱۷۳-۲۰۸-۲۰۹-۲۴۲-۲۳۴-۲۲۵
يمين الدوله ۳۰۵	نایب السلطنه کامران میرزا ۱۷۰-۱۸۸-۱۹۳
یحیی خان مشیر الدوله ۳۲۸	۳۱۰-۲۱۵-۳۲۴-۲۹۶-۲۸۶-۲۸۵
ناظم الاسلام ۳۴۶	ولف ۱۷۵-۱۸۴-۱۹۷-۲۰۲
واتسون ۱۱۶	ناصر الملك ۱۸۵
وثوق الدوله ۳۴۱	ناپلیون ۱۸۷
نجیب پاشا ۹۰-۹۱	نریمان خان ۲۱۰
هارت ۲۶	نصراله خان نظام الملماہ ۲۳۴
هادم الانجاب ۷۱-۸۰-۸۲-۹۳	ناصرالدين ميرزا ۳۳۶-۷۷
يارمحمد خان ۶۸-۸۹	ناصرالدين شاه ۲۳۸-۲۷۹-۲۸۲-۲۹۳-
يمين نظام ۳۳۷	۳۰۰-۳۰۵-۳۰۹
يوسف عروضى ۱۳	نایب السلطنه ۲۴۳-۲۴۸-۲۵۰-۲۵۶-
نصراله ۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۸	۲۷۱-۳۱۸

## فهرست اسماء اماکن

آبادارخانه ۱۵۵	الف
اندرون شاه ۳۳۲	آذربایجان ۱-۸-۱۸-۱۹-۲۴-۳۱-۴۹
آلمان ۱۷۷-۱۷۸-۱۸۸-۳۰۹	۶۲-۶۸-۸۸-۱۰۷-۱۴۳-۲۱۶-۲۱۷
اترک ۱۷۹	۲۳۶-۳۱۸-۳۱۹-۳۲۸
آق قلعه ۱۷۹	ارگوان
اطریش ۱۸۸-۲۱۰	اصفهان ۱۲-۱۹-۴۸-۶۶-۸۸-۲۲۹
استانبول ۲۰۲-۲۰۵-۲۰۶-۲۰۸-۲۰۹	۲۶۷
۲۶۰-۲۷۳-۲۷۹-۲۸۲-۲۷۴-۲۸۵	ارس رود ۲۶-۲۹-۶۰-۷۵
۲۸۷	اصلان دوز ۳۹
آغری داغ ۲۱۶	امامزاده حمزه
ارمنستان ۲۱۵	ایروان ۶۵-۹۳
اسدآباد افشار ۲۴۸-۳۲۱	افغانستان ۶۹-۱۲۰-۱۷۶-۱۸۵-۲۱۶
آوه ۲۳۰	۳۳۸
اروبا ۳۱۴	انگلستان ۹۷-۳۳۴
آسنجران ۳۲۲	انزلی ۳۱۴
انزلی تهران ۱۷۷-۱۸۸	استانبول ۱۰۵-۱۰۹-۲۲۶-۳۳۱-۳۴۲
	ارضروم ۱۰۶
ب پ	ایران ۱۲۵-۱۲۲-۱۲۶-۱۲۷-۱۳۰
باسمج ۸	۱۳۱-۱۳۳-۱۴۵-۱۵۴-۱۷۸-۲۲۸
پاریس ۵۸-۱۲۶-۱۴۳-۱۸۳-۱۸۷-۱۸۸	۲۸۷-۳۱۰-۳۱۵-۳۱۷-۳۲۴-۳۴۲
۲۴۷-۳۰۹-۳۱۰-۳۱۳-۳۲۹	استرآباد ۱۴۳-۱۷۹
بروجرد ۸۸-۱۰۴-۲۲۸	ارک تهران ۱۴۲-۲۳۶
بصره ۲۱۱-۲۱۵	آسیا ۱۴۹-۲۰۰

ترکستان ۱۳۳-۱۳۶-۱۳۷-۲۲۵-۲۸۳-  
 ۱۴۵-۱۷۹-۲۰۲-۲۰۳-۲۱۸-۲۲۰-  
 ۲۳۰-۲۵۴-۲۵۷-۲۶۱-۲۸۴-۳۸۷-  
 ۳۱۹-۳۲۲-۳۳۶-۳۳۷-۳۴۳  
 تجریش ۲۳۸  
 تکیه دولت ۲۵۱

### خ ح ج

حرجان ۱۳  
 حضرت عبدالعظیم ۵۸-۶۲-۲۰۳-۲۰۴-  
 ۲۳۹-۲۵۲-۲۷۲-۲۷۴-۲۷۸-۳۰۵-۳۲۵  
 خوزستان ۱۸۹-۳۴۵  
 خراسان ۲۸-۲۹-۳۹-۴۸-۸۸-۱۰۵-  
 ۱۰۶-۱۳۴-۱۴۷-۲۱۶-۲۴۰-۳۳۵  
 خوی ۳-۴  
 خیابان شاه آباد ۳۱۲  
 خلار ۱۶۰  
 حجاز ۱۴۰-۲۲۵  
 جاملیجه ۳۳۱  
 حاجی ترخان ۳۳۱  
 حرآباد ۳۲۲  
 حضرت معصومه ۳۲۲  
 جاجرود ۳۳۶

### د ذ ر ز

دمخوارقان ۸  
 دیزج ۲۹  
 دارالمرز ۳۱  
 دربند ۳۴  
 دارالخلافه ۳۶-۷۵-۱۰۷-  
 دریای خزر ۱۷۸-۱۷۹  
 ژاپون ۳۱۴-۳۱۵

بوشهر ۲۱۵-۲۴۷  
 باکو ۳۶۰  
 باتوم ۳۶۰  
 پترزبورغ ۳۴-۱۷۷-۱۸۶-۲۰۲-۳۱۵-  
 ۳۳۰  
 بغداد ۱۸-۷۹-۹۰-۹۱-۱۰۷-۱۰۹-  
 ۲۱۱

باغ ایلچی ۳۲۰-۳۴۴  
 باغ گلستان  
 برمه ۳۲۱  
 بلوچستان ۳۳۵  
 باغ لاله زار ۵۶-۶۱  
 بسطام ۲۴۰  
 پست خانه ۲۰۹  
 باوی بر ۲۰۲  
 بریطا نیای کبیر ۱۸۴  
 باغ مهدعلیا ۲۸۶  
 باغ علیجان ۲۸۴  
 بهارستان ۲۷۸-۲۸۶

### ت ث

تفتازان ۱۲  
 تبریز ۳-۹-۱۰-۲۱-۴۹-۶۲-۱۲۵-۱۸۹-  
 ۲۱۷-۳۲۵  
 تربت شیخ جام ۷۵  
 تفلیس ۲۲-۳۴-۳۶-۱۴۲-۱۸۳-۱۸۹-  
 ۱۹۸-۲۳۶  
 تویسرکان ۲۲۸  
 ترکمانچای ۲۴-۲۵-۲۷-۳۹-۵۲-۶۰-  
 ۶۹-۷۰-۱۰۷

## ع غ

عنتاب عالیات ۲-۱۸-۱۰۵-۱۱۱  
 عراق عرب ۱۹-۹۰-۹۱-۱۰۵-۲۶۱  
 عراق ۳۱-۳۸-۲۲۴-۲۲۸-۳۲۳  
 عمان ۶۸  
 علی آباد ۷۹  
 علیشکر ۸۸  
 عربستان ۸۸-۹۱  
 عکا ۲۱۱

## ف ق

فارس ۶۸-۸۳-۸۸-۱۰۸-۱۳۳-۱۳۷  
 ۱۶۰  
 فراهان ۶۲  
 فیلسان ۵۲  
 فرنك ۱۷۵-۱۷۹-۱۸۰-۱۸۲-۱۹۸-۱۹۹  
 ۲۴۰-۲۴۷-۲۴۹-۲۵۲-۳۱۷  
 فرانسه ۱۶۹-۸۸-۲۲۳  
 قره آقاج ۳  
 قزل آقاج ۱۹  
 قزل اوزن ۱۷۹  
 قره طاغ ۱۸۰  
 قاهره مصر ۵۸-۲۴۸  
 قزوین ۸۰-۸۸-۱۹۳-۲۱۵-۲۵۴  
 قصر الشکوف ۸۱  
 قسطنطنیه ۲۸۳  
 قیطریه ۳۱۱-۳۰۳-۳۱۵-۳۱۶  
 قم ۳۱۸-۳۲۲  
 قفقاز ۱۹-۲۸-۳۰-۲۶۱  
 فیروز آباد ۳۲۲

روم ۸۹

زنجان ۶۸-۸۸

زکم رود ۲۹

روسیه ۳۷

رشت ۱۲

دارالضرب ۲۵۰

دروازه شمیران ۲۷۲

دوشان تپه ۲۵۳

## س ش

سیستان ۳۳۳-۳۳۳-۴۳۳-۳۳۵-۳۴۶

سراب ۳

سالیان ۱۹

سفید رود ۱۷۹

سلماس ۱۴۳

سنندج ۱۷۹

سامره ۶۱۴-۲۱۵

ساوه ۲۳۰

سلطنت آباد ۳۳۱

شوره گل ۲۷

شمس آباد ۳۲۲

شمیران ۶۲-۲۳۹-۳۳۸

شاه رود ۱۷۹-۲۴۰

شهرستانک ۲۱۷-۲۳۱

سوادکوه ۲۳۹

شیراز ۱۱۰-۱۲۴-۱۶۰-۲۱۲-۲۱۳-۲۱۴

## ص ض ط ظ

صاحبقرانیه ۳۳۹

طهران ۵-۷

طویله شامی ۲۲

ضرابخانه ۱۴۶



## ک ک ل

معمره ۳۸  
 مشهورمندی ۳۹-۴۰-۴۱  
 محلات ۷۳  
 محصره ۸۸-۱۰۹  
 مداین ۹۲  
 مسجد کوفه ۱۱۹  
 مصر ۱۲۶-۱۸۵-۲۰۲-۳۳۱-۳۳۲  
 مشرق زمین ۱۸۶-۱۹۹  
 مجلس ۳۱۷-۳۱۵-۳۱۳-۳۱۲-۳۳۱  
 مونیک ۲۱۲  
 نائین ۴۰  
 نکارستان ۴۹-۵۷-۶۱-۳۱۶  
 نظرآباد ۷۵  
 نیس فرانسه ۲۲۸  
 نظامآباد ۳۲۲

## و ه ی

ولادی قفقاز ۱۹۲  
 واشنگتن  
 هندوستان ۱۸-۳۴-۶۶-۹۷-۱۰۵-۱۹۹-۳۳۱  
 همدان ۱-۳-۸۸-۲۳۰  
 هرات ۳۹-۴۱-۴۲-۶۶-۶۷-۶۸-۷۷-  
 ۸۵-۱۰۸-۱۰۹-۱۲۰-۱۳۶-۱۳۷-۲۱۶  
 یزد ۴۰

کیود راهنک ۱-۱۱۸  
 گروس ۳  
 کنجه ۲۲-۲۹  
 کرمان ۴۰-۸۸-۱۱۹  
 کتابخانه سلطنتی ۷۷-۸۸-۹۱-۹۲-۲۲۵  
 کرمانشاه ۷۷  
 کلیایکان ۶۱  
 کیچ و مکران ۸۸  
 کردستان ۹۱-۱۷۹  
 گله کیله ۲۱۷  
 کربلای علی ۳-۱۹-۶۳-۷۹-۹۰-۱۰۵  
 ۱۰۸-۱۱۸  
 لرستان ۷۷-۹۱  
 لندن ۱۵۳-۱۸۴-۱۹۴-۱۹۵-۱۹۸-۲۲۸  
 ۳۱۹-۳۱۵  
 لوزان ۳۱۰

## م ن

ماکو ۱-۳  
 مازندران ۱۲-۸۸-۷۹-۱۷۹-۲۲۵  
 مارین باد ۲۱۰-۲۱۱  
 مبارکآباد ۳۲۲  
 مکه معظمه ۲۴-۱۰۵



انتشارات تاريهما

بها ۱۲۰۰ ريال